



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰

۴۸۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *مطایب قطب خرمانی*

مؤلف: *عبدالمجید محبی*

موضوع: \_\_\_\_\_

شماره اختصاصی ( ۷۲ ) از کتب ( خطی ) اهدائی

تیمسار سر لشکر مجید فیروز ( ناصر الدوله ) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: \_\_\_\_\_

۴۴۴۳۶

۵۲۰

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی اهدائی

۷۲

۴۵۷۷  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب: کتاب طب فرزندان

مؤلف: عبدالرحمن عجمی

شماره ثبت کتاب

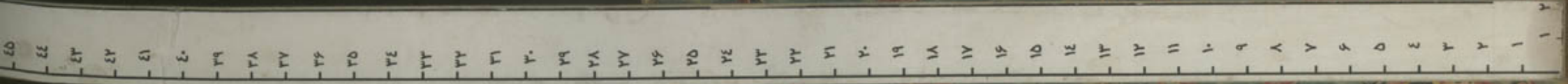
موضوع

نمبره اختصاصی: ۷۲ (کتاب) خطی (اصحاحی)

۴۴۴۲۶

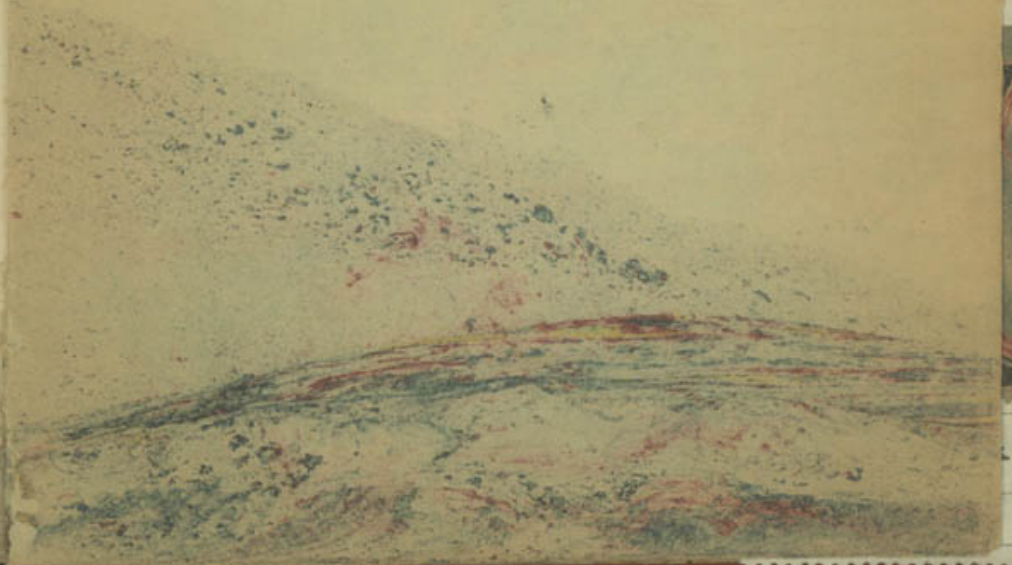
تیمار: سرلشکر محمد بهروز (نام: التوله) و کتابخانه مجلس شورای ملی

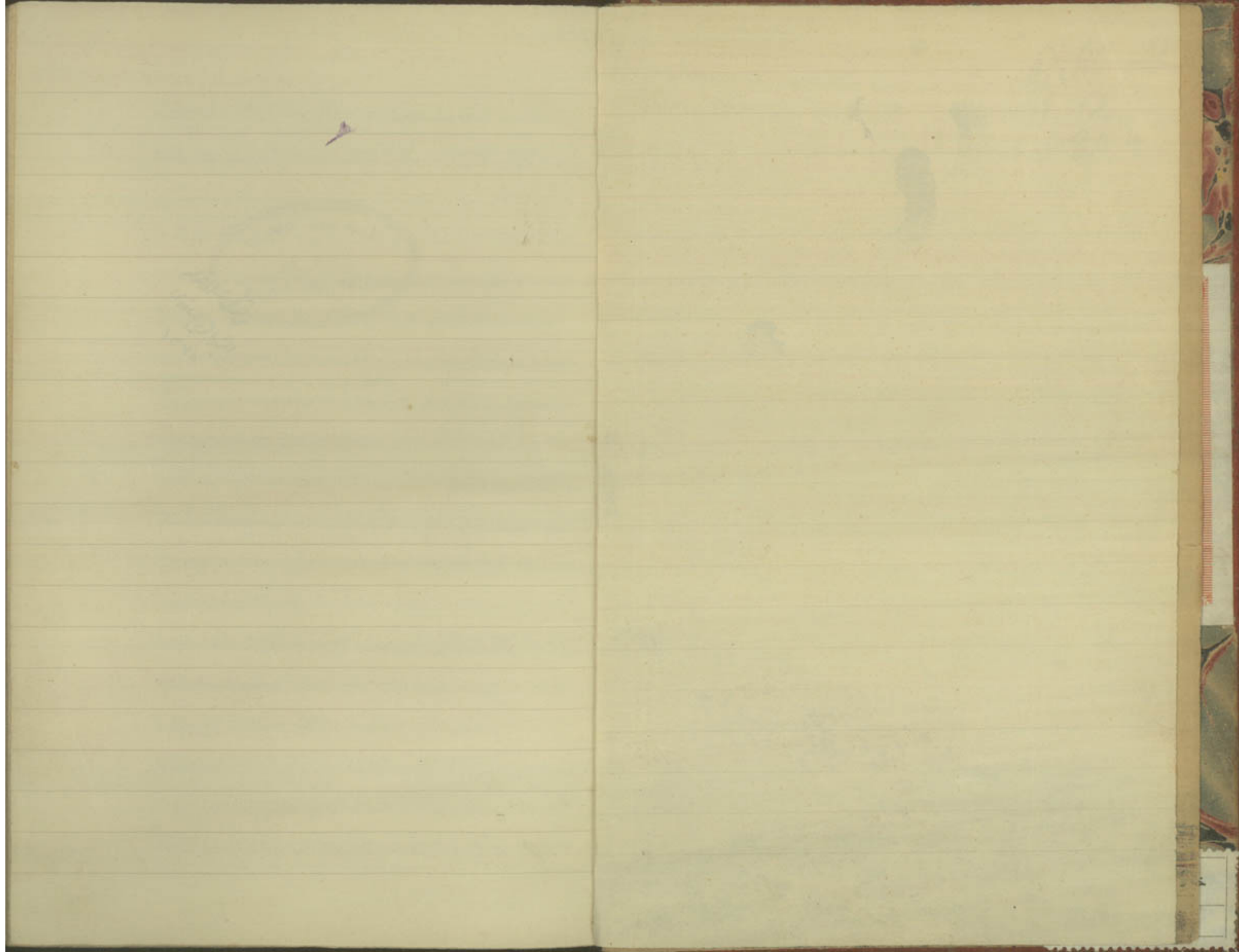
۵۲۰۰



کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
خطی اهدائی  
۷۲

Bill B.  
B. 2  
5804





مكتبة دار الفقه  
الشرعية الهندية  
١٢٧٥



۵۸۰۳

الزَّكَاةُ  
هَذَا هُوَ الْجُلْدُ الثَّانِي مِنْ مَكَايِبِ الْقَطْبِ

**مکاتیب بن عبد الله** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **قطب بن مبینی** **رضی الله**  
من عبد الله قطب بن مبینی ولی فی الله وصیبی الامیر شمس المله والدین ابی سعید **باب**  
زمان مرشد یاری و یاری نیت جزایمان ایمان شهنشاه سید رد از مرگ که المؤمنون لایموتون  
بل ینتقلون من دار الی دار و هر کس که در اندام ایمان وی بغایت رفت میریزد مرگ ابدی مال  
الله تعالی و لا تنصل علی احد منهم مات ابدی قال بعض المفسرین ای مات سوتیه الابد و این سید  
هر چند کامل کرده هیچ چیز را چنان معین نیافته در حفظ ایمان که ربط قلب معلوم چیزی  
چند ربط قلب اعتقاد و انقیاد و یادامت اندام ایمان امن توامت از زوال و بعد بخواب  
که دیده و قلبی فرسوده بودند بی ازان شادمان شدم و حدی ای را عز وجل بران مگر کردم  
نعمه و رحمت او پیوسته افزون باد و بعد استناده که در باب نقل با عنوان آباد فرموده  
بودند نقل ستمن میناید و حکم من سن سنة حسنة این سبق شاد روزی شد  
هر کس که متابع کند شاد در اجر وی شرکتی است فبشری لکم و هر کس که بر ستمی و

ستمن و تنان و شقته بودن در اینجا سبک کند او را از خدا ای عز وجل اجر عظیم است **و بعد** در  
باب بدعتی که او را نوعید نام است اصابت شمار بوده و وظیفه اخوان لله لهم الصواب فی جمیع  
الابواب این بوده که اقامه نغاره ردیه نغز میند اول ستمی را بغیر از ریب پای در آریز و در ستمی  
رضای خدای عز وجل بنار صاد و هم بقی اهلها نور لای شوبه ظلام و بقطعه بلا نوم و در کربلا  
غفله و علم بلا جبل و صدقته بلا عدل و عین اهلها و لا عیبه اخوانا علی ستمنا بلین  
ستمن بن ابی الابدین و در هر الداهرین و بازنده علی الله بعزیز **بیت** هان مگو ما را بان شیا  
نیست باکریمان کارها در شوار نیست وصلی الله علی بنی الرتمه و شیعی الامة و حاصل لوا الحمد  
نوم العیاسة محمد و الراجعی **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** سلام خدای و دیگر سلام ابن ضعیف بن  
محمد و م اللهم اکتبه من زرع الغیبی عماد المله والدین جعفر **اما بعد** هر کس که در این جزا بخصی  
نرسید و بر بر شیانی و تتبع او رفته و نیاید و رانید و از همیان و سرگردان ابن جمان بار نیا  
و هر چه خود را ندید هر کس دید و خود نخوادهد دید و با خود نخوادهد رسید که ان الله  
یحول بین المرء و قلبه و هر کس که خود را نبیند و از خود جدا افتد دانید که بچه خدا بگو  
باشد هیچ اشدا از انفکاک شی از هویت خویش نیست مگر انفکاک از هویت آفرین و  
بنی در انفکاک آن خود مند ربح است برای انکه رسول الله صل علیهم و آله و سلم فرمود  
من عرف نفسه فقد عرف ربه و لازمش این است که من لم یعرف نفسه فلا یعرف ربه  
**الفصل** معرفت نفس و رب متلازمانند از هر طرف که کردند نسوا الله فانساهم انفسهم  
اکنون البذل و البذل و بجز یاد خود رسید و خود را با خود رسانید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
السلام علی الضمیر الحمد وسیة الملاذیة صاحب المرات منبع الحیات افتخار الاکابر جامع شتات  
المآثر عز بن المله و التقوی و الحن و الدین محمد الله بعظیم اجره فی المصیبة القرغفة النور

۲

۳

واجب است از حضرت انگرام هیچکس به بنده اولی و برتر نیست از فرید کار او هیچ محلی بنده را  
 دهنی نباشد از وجود پروردگارا و مادام که در این جانب غریب است چون رجوع با خدا  
 شود که با وطن رسید ما را بمغافرت و اخوش است اما غریب که با وطن رسید بمغافرت ما خوش  
 و هر کس که حق عزوجل لطف خود را عوض آن سیاه در حق او و خدا بنده را از همه چیز اطاعت  
 والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و تجلیات در ضوایه **بسم الله الرحمن الرحیم** از شده واقعه حومه  
 حضرت محمد و سعید انار الله بر هانته عزیز الحی والدین محمد چگونگی که بر خواطر چه موزش است  
 اما چون این قضیه بحکم ملک علام است و امر او و قضای او جز تسلیم طریقی نیست **بیت**  
 نباید با قضای تو در ساخت ز حکمش هر که سرچید سرباخت بر حضرت محمد و مژگان  
 حقیقی الله انما هم و بلیطه نولاهم انکه صبر کنند و جنع واضطراب ننمایند و وثوق دل بر  
 خدا و بند خویش نیارند اسمم محکم دارند و بدانند که حکیم و کلشنی بر جمع ان اصله هر را  
 خاک بسباید شد و پوسیدن و زینیدن جز موضع ایمان که نمی پوسد و نمی میرد و نمی زرد که  
 المؤمنون لا یملون و لکن ینقلون من دار الی دار لعلهم یرشقوا **بیت** است اگر پادشاه و اگر در  
 است راهی است رفتنی باز و یادیر ان الله و ان الله را جوی اعظم الله تعالی اجرکم و غفر لکم  
 و جعلکم من عباده المؤمنین **بسم الله الرحمن الرحیم** سلام خدای عزوجل بر حضرت محمد و  
 الواقئ علی باله التمد عا د الله والدین محمد کان الله له و اقبل بوجه الیه **انا بعد** ادبی هزار  
 نزل طی کرده تا با این سرحد رسیده و این سرحد که است گوی خود شناسی است یعنی  
 انجا که معرفت حاصل کند و شکوه نکند که اخذ خدای عزوجل هم او را راضی سازد و شاک  
 و منت پذیرد شود عادات بلیه و عند اب است بر هر کس اما چون معناد شده لذتی عمر  
 پیدا کرد و الم ذاتی ان پوشیده کرده و گذشته از که دفع شد و ان لذت عرضی باطل

۴

۵

باطل گشت و از ان الم ذاتی او خلاص شد منت پذیرد انانکس که این را از سر ایشان بان  
 کرد چه لذت کس را که قرین با بدی بود که بجز عیب نکند و صد تفرقه بر خود باید نهاد تا  
 سوره کند لذت در فراغت است اگر کسی سختی یکشد و در آن طبع ثوابی دارد غم نیست هر چند  
 یکشد که میکشی اما سختی کشیدن که در آن توان طبع نباشد بلکه عقاب شریک باشد و طیفه  
 خود مند نیست و چگونه مؤمن از ان خوش شود باشد نباید که حفظ اخوان از فقا هت جرات  
 بر نا و ولایت باشد و درین را تابع هوای خود ساختن اما سختی که من عباده العلماء عالم **بیت**  
 تو باید که باشد این دین که شما بحکم ایمان از ان روز که حسن تمیز در آمده اید گرفته اید و بحکم  
 بصیرت محمد و ان را امضا کرده اید دین محمد است صلوات الله علیه و الله و دین همه پیغمبران نه  
 چیزی خورد است و نه امری سبک ان را بپا زی مشرب و کمان برید که امری است اعتباری  
 که هر چون که خواهید ان را اعتبار کنید چیزی که ثمره ان امری است که برای ان سمرات عشق  
 گردد و جبال منبث چگونه است اعتباری باشد ای جماعه اخوان ندانم که شمار چه افتاده که  
 مستثنای جنبید و اگر میگویند که عیند ایم که چه میباید کرد من این سخن را از شما باور  
 ندانم مدت **بیت** سه سال حضرت رسالت صلوات الله علیه و الله در جهان پایند بر شرف  
 و امامت دلالت و احسان و ان تا بر روز کار ما ستواقت شد هنوز شما ندانسته اید که چه  
 میباید کرد ما نا جاهل میکنید و اگر گویند دانسته ایم که طاعت میباید کرد و نشاط  
 طاعت در خود نمی یابیم گویم خوی بد را بهمانه بسپار است ای بید روان با نشاط و بی  
 نشاط کار را برید اگر بجمع دل قادر نیستید بر تحریک بدن خود قادرید چند به  
 ترتیب معقول خواهید که کار کرد بسیار مانده در این **بیت** چند خواهی ذیبت  
 مرد اندر ای عقل بر هم سوز و سرخ اندر ای یک از ساکنان را دیدند که دایم علوان



کردی گفتند تو این خوردن خود را حاضر میبایی که پیوسته طواف میکنی گفت خردل شناسم نه  
 حضور دین رسید میدانم که گرد این خانه کشتی مغفبت است میگورم و دیگر چه کم که دیگر شد  
 بر هیچ ندانم ای سبحان الله الله اکبر آدی دست بر هیچ نداشت بر سر خود دارد که بر  
 سنگ زلف که سری که از سر خدای خالی است سزاوار سنگ است و دست بر سنگ دارد  
 که بر منبیه خود بزیند که منبیه که از مهر خدای تمام برینست سنگ او را در خود بر میگرداند چه از خود  
 شیطانیست وقت افتکه آتش مرغان در جان شما شعله زدند در میان چه رسید و دست و تکیه  
 علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی ابی ولید فی الله الابرار عن المذوف  
 الحق والذین شهر یاب **اما بعد** انیکم بعضی مرغان بر کسی گماشته میشوند که زیادت و ظلم  
 کنند چیزی است که عمل واقع میشود از جانب خداوند عزوجل برای امتحان آن کس  
 تا متذکر و صبر و مشاهد شود قال الله تعالی وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اصبر و  
 و کان رطب بصیرا یعنی کرد ایندیوم بعضی از شما را بر بعضی از ایشان که ایا صبر میکنید  
 در آن وقت و بن توینماست یعنی بلیند که ظالم است و که مظلوم و می بیند که مظلوم  
 چگونه صبر میکند لاجرم فرمود که جزا صبر مظلوم مظلوم دهد و جزای ظالم ظالم بظالم ای ولی  
 من جوینستی ظلم کند اگر این کس در مقابل ایستای عزوجل کار او را با او باز میکند  
 و چون او در مقابل نایستای تعالی کفاه **بلیت** که بدانی قدر روزیستی چه چاره آید  
 مقابل نایستی اولی من خدای عزوجل مغفبت و عقوبت است اگر کسی با تو بدی  
 کند چه باشد اگر تو را عفو کنی و خدای خود را از خود عفو شود سازد بند را سزاوار جز  
 با خدای خود نباید که باشد و جز به صحتی رضای او مشغول نگردد چون عفو موجب نشود  
 خداوند است پس انکس که تقصیر میکند صحت بر آنکس دارد برای انکه تقصیر عفو صورت  
 نمیشود

6

نرمند دو عفو و سبیل رضای خدای پس اگر او تقصیری نکردی ما را ان وسیله بدست نیامد  
 ای ولی من اینکده جاعلی میگویند که ما حیف نمیوانیم کشید سختی است شیطان صغیر میباید  
 کشید حیف میباید کشید تا مهر خدای عزوجل بر این کس جویند که در هر خدای و صم  
 او بران کن است که از مرغان بر ایشان حیف برود ای ولی من دقیقه بگویم از اسرار اعجاز  
 انزل بجم و نگاه دار هر کس که بر کسی غالب شود بقوتی الهی که با وی همراه میکند غالب شود  
 برای انکه خلق قوت غلبه نیست مغلوب الهی شد هیچ عارض نیست در باب این را که از  
 کتوز حکمت است که خدای عزوجل بقایمان داده ای ولی من امانت الله بر این جاد شده  
 که چون از طرف نظر قدر فرماید از طرفی دیگر انرا بلطف بر کند اگر بیند که او را مغلوب  
 نمایند است و میکنند که و صف خاص عبد او را تلقی کند نه بیکر یا صبر است و که وصف خاص  
 الهیه است ای ولی من خلق در میان معینی حکم خدا بر این که از او را در مجرب جلوه است  
**بلیت** این سببها بر فطرها بود هاست که نذر هر یکن صفت را در است و دیده باید  
 مسبب و رافع کن تا سبب بر کند از بیخ و بن ای ولی من وصیه خدای را بشنوی  
 الکاملین الغیض والعاقین عن الناس خشم را فرود خور و از مرغان عفو کن اولی من رسول  
 الله و فروده الزین الذی یحاط الناس یصبر علی اذام حزمین الذی لا یحاط الناس  
 لایصبر علی اذام یعنی مؤمنی که با مرغان آید و بر اذیت ایشان صبر کند اعتبار است مؤمنیکه با  
 ایشان نیاید و بر اذیت ایشان صبر کند وفق الله حبیبی لصلاح الدین و السلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی ابی ولید فی الله الابرار عن المذوف  
 عن الله و جمده عن اللغوی الحق و نجاه عن اسرار شیطان و هداه الالباقیات للعالمات **اما**  
**بعد** فیین استی بالکتابه کانت الغزیه الاقصابا علی واحد ثم وقع القیس فی ثنا علی احد

7

تخت ها و طالعها و بقیه ما بالثنا و اما ما تخش به من الوصیه فان تكون رقیق العلبه شقا حادا  
 ضعيفا لا کثیرا لقلب مجذبا باره اعتیلا و کن کثیرا ان کن ربک لا تطرف طرقة علی غفلة منه والله  
 یوفقک و سیدک **و بعد** فقد رأیت الباریة ان رجلا من ذراخوان اباد تبرک بتراب و با  
 هنالك لیله فرأی فی منامه نوره البیاب فلما استیقظت استقللت ذلك فلما عدت ناما رأیت  
 منبره فقلت سروراکم فی الاخوان من اولی الالباب و یکتوب ابره بحمد الدین اسماء علی  
 بلوغه کما هو لا تغتمه والسلام علیک **بسم اللہ الرحمن الرحیم** قال الله تعالی انوا لله فانسا  
 انتم من عبد الله قطب بن محی الی الاخوان الالهیین زادهم الله اخاء و رفقاء و صفاء **اما**  
**بعد** دوش نامه نوشتم بعینم انکه بر میان اقتضا کن برای عد ریکه در آن نامه من کور کشته بان  
 امر زاین نامه دیگر ضای غر و جل آسان کرد و بنوشتم امد باد کنی ناما گوش بان دادید  
 و متوجه شوی که ان الله یلقن اللمکه علی السنة الواعظین بقدر رحم المستعین براخوان پوشید  
 نیکه هر چه آدمی بران تلقی دامت ان راخوانها ان نسبت الایرای انکه ان چیزه لایم ادا  
 ملائم شیخ چینی است که مناسب است پس روشن میشود که هر چه آدمی جو یا او است برای  
 مناسبی است که انچنین یادات او دارد و چیزی نیکه امثال برای مناسب با او محبوب و مرغوب  
 کردد ان چیزی خود بطریق اولی که محبوب و مرغوب باشد بلکه محبوب و مرغوب بالذات بنا  
 جز انچنین چیزی نیکه مناسبه با ان داشته باشد بالعرض محبوب کردد و محبت در صحن غیبیه  
 محبوب بالذات با چینی فعلی جوید هم چون نیک محبت محبت محبوب و وثوب او و دارا و یا مورد  
 او بجای نقش کرده باشد نزد غیبیه محبوب و چون محبوب حاضر کردد از ان استغنا اقتد  
 چنانچه بعین از ان مستغنی شود و بعینا از غیر پس روشن شد که محبوب و مرغوب ادنی نیست  
 جز ذات او و سعادت و لذت او نیست جز ادراک ذات خود و لذت او و بهره چر بان

بان مستلک است برای انکه ذات او از او پوشیده گشته و مشتاق ذات خویش نیست و به  
 این چیزها الواج ذات خویش میباید و روی خود از ان میبشود ساعتی در برای انها نشد  
 بیوی خویش چنانچه بخون روی در پای سگ لیل مالیدی و بر در و دیوار او بوسه گذاری آدمیان را  
 همه این قصه واقع است اما عینا نند **ع** هر جا خانه عشق است چه مسجد چه کشتی کشف سر  
 ادشا کردم برای کسی که بداند و در یابد ای اخوان اگر چه ادبی باشیا کسلی فی الجمله میباید  
 اما اتش شوق او تمام فری بر میزد هیجا اگر چه بهوس مامت مهتاب لیسند اما سیه شیا  
 با انکه مهتاب بنی نادیدی فرورفت چون باطه هستی طی کنند و زمین و آسمان در نورند  
 و من مات فقد مات قیامتة انکاه بجهت جوید بخود را باید و نه چیزی که بوی خود از ان  
 شود آه از ان وحشت که او را روی نماید و ای از ان اتش که درخ رون او فروخته کردد  
**مشغول** عشق از بندگی چه میشد جان ❖ ❖ ❖ کاری بنیدی چه عشق آسان ❖  
 راهی است هوا که رفتی نیست ❖ ❖ ❖ سر که بخویش گفتنی نیست ❖  
 این است بلا که عشق جان است ❖ ❖ ❖ وین درخ که هست جاودانیت ❖  
 در خالیه بین ناچه غمها است ❖ ❖ ❖ در پرده او چه جان شیدا است ❖  
 این عشق که در جهان فایز است ❖ ❖ ❖ نو باوه در در انجمنی است ❖  
 در عقد صحت اتش اکنون ❖ ❖ ❖ ناگاه آرد همه شبیخون ❖  
 بر ترتیب عاشقان زین تاب ❖ ❖ ❖ از دود کشایدت ز چشم آب ❖  
 هر سنگ که اتش در آنت ❖ ❖ ❖ ان سنگ ز خاک عاشقان است ❖  
 هر چون کل که به عنایت کردد ❖ ❖ ❖ ان اب ز چشم عاشقان خورد ❖  
 خاک از سر عضا کشاید ❖ ❖ ❖ زیاد از جانها بر آید ❖

خاک ایدم آتشین کن اورد: دو دوازده اسبان بر آورد: مکشای سرش که درخ این موزه شرم  
 که شکافند سیه روز: حاتم فدای آنکس <sup>طرد</sup> که معنی این ایسا ترا در یاد که هر یک کجاست از کون  
 عرفان ای اخوان حقیقه حال دایمی شما با از مردم و بی بهمان روشن این امین ساختم تا در کار  
 خویش مستعد باشید اکنون بر زمین وند بی کار خود کنید پیش از آنکه ان آتش موزیالک  
 از بعد خبر وجود شما برین جد و ناگاه بشین و آورد هل نبط <sup>نی</sup> الا انا ان تا ایم بغیة  
 وند بی کار آنکه خود را ندانجا که خود بد در یابید بی پرده الوان تا چون این جبه پیش  
 بر زمین با بنامانید **بیت** خوی کن بی شیشه دیدن نور را تا چه شیشه بکنند بنوی عجب <sup>کن</sup>  
 اینجا با خود رسید رسید و هر کس که اینجا با خود نرسید محرم جاوید شد و من کان فی هذه  
 صوفی الاخرة اعرج اضل سبیلا حقیقه با شما کفتم و شمارا گاه که رسیدم و چون مرا با شما  
 نباشد در این اگاهانیدن شمار خود بر من منقبت در این کار کردن اگر بکنند خود را  
 عذاب جاوید رها بند باشند و اگر نه کنند عذاب خود از روی کسی شرم نمیکند و اگر  
 چنانچه شرط است فرد سبک چه غم آتش که تو هم شدی و انقوابو ما تو چون فیلی آت  
 ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظنون و السلام علی الاخوان **بسم الله الرحمن الرحیم**

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و جیبی الذی قوی الله به طهره و شد به از وی الایرجب الله  
 والدین شیخ محمد نضر الله و ابی **اما بعد** چنانچه گوشت تمام جزیره پیش آتش پخته نشود و نا  
 پخته نشود شائسته خان ملوک نگردد هم چنین آدمی خام است جز با آتش مصائب بلیا پخته  
 نشود و تا پخته نگردد شائسته بسیار ملک الملوک جل جلاله شود **بیت** این بلای در وقت قطره شما  
 علم و بالای ند بی شماست: بورتک دار و بلاکش میشود: پس ایدم طایفی خوش میشود: اذ  
 حبه بر اهل عنایت بلا و مصیبه بیایند که اشک الناس بلاء الا بنیام ثم امثل فاشل عالم

عالم نه برای ان ازین: اند که تا در آن که خوشی بیند و اگر هیچ مؤمن را در جهان جای در شایان  
 عالم برای استخوان اوید اند گاه خوشی فرستد تا سرتبه مؤمن در سرتبه بیند گاه ناخوشی فرستد تا  
 مرتبه او در صراط بیند نه خوشی او برای خوشی امند نه ناخوشی او برای ناخوشی امقصود از هر  
 استخفاف پتای دارید و در محل استخفافی و هر یک که شاد است با خدای بچرخ حال بکند و زبدل نکند  
**بیت** که بیخ بار در کوی اناه: کورین نهادیم الحکم الله: هلا و آنچه استغفنا خود بودند که کوشش  
 دفع ظلم از خود کنند یا نه کوشش در دفع ظلم از خود و از دیگران باید منی کرد با اعتقاد که در <sup>شد</sup>  
 اما اگر کوشش مضیقه افتد و انظلم واقعی چنانچه استند واک بدید نباشد مردن را در صحنه  
 جوشی و خروش در باطن پیدا شود و چون ع واضطرابی روی نماید که هیچ حال سکون نیابد  
 آنکه نظام دست یابد و عوض انظلم با و بان کنند اگر چه که این عوض انظلم از آنکس باز نگردد  
 مقصود از ان بجز انتقام باشد آنچه در سکتی سابق اشاره شد بترک ان اولی مؤمن است که در  
 صورت عفو کند و کینه نکند و بچای بدی عوض بد نکند و الکالمین العیظ و العافیین عن الناس  
 و الله یحیی منی اما قبل ان انکم ظلم واقع شود کوشش کردن و نکند منق که انظلم واقع شود بسیار  
 امت مؤمن در آن مأجوب و انا دین منی **بیت** اللهم ان امر ذلک ان انظلم او انظلم مکرر <sup>بندید</sup>  
 غضب مفرط از خود نمند چنانچه اگر سوره دفع ان شود حرکات شنیعه از او صادر گردد که ان <sup>هنگام</sup>  
 در صبر بر ظلم معذور تواند بود و میباد اکی چنین بی صبر غضوب باشند و السلام علی ولی

رحمة الله **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الایرجب من الملوق  
 الدین شهور یا امانه الله و ابی و هله و سلوه **اما بعد** مقصود از فی خواطر نه آنستکه  
 با سرها منتفی گردد تا حالتی روی نماید منبیه بحاله بیوشی مقصود آنستکه آنچه در قتی است  
 و آنچه ماندن است با نده و شره این آنستکه خواطر و قسم است بعضی در غیبت است که ان <sup>برتی</sup>

10

فعل الی منبعث میشود روی بغایت دارد وجودی و بعضی احادیث نفس استکمال بان مشغول  
 میدارد چنانچه در ایة طفل را با فاسد مشغول کند و این هر دو نوع بهم مزوج است اما قسم اول درین  
 است دستین و قسم دوم ضعیف است و داعی هم را در هم بنیاد میباید داد آنچه دانست و درین تک  
 میشنید و قرار میگردد و آنچه گاه است و سبک بنیاد است و بنا چینی میگردد و قسم اول باز در وقت  
 بولد اگر با آن سخنان لطف منبعث شده و داعی است بجز یا از سخنان قهر منبعث شده و داعی است  
 پیش از اولی است از این جهت و طلاقه استقبال میباید کرد و معقبضای آن مستاعت کردن و اگر  
 دوم است بخوف و نفس هم پیش میباید رفت مگر هم که از آن فرستاده باز خوانند و وقت  
 طلاقه است با آن نذارند فلولا از جانب ما سنا نصر عوا اعدو لب منک اینجا باشد اینجا  
 محل ظهور توفیق و ضد لان است اگر توفیق در کاراید خاطر معارضه آن از معادن لطف  
 ابتعاث یابند که دافع آن گردد و اگر فرو گذاشت آن خاطر قهری حکم خویش را و براند هیچ  
 کس دست پیش آن نتواند آورد و من یضلل الله فانه من هاد **فصل** در همین ذکر ملاحظه  
 معنی لاله الله کفنی شکر است باید کرد و هیچ دیگر بان ضم نباید کرد اما سالت باید که شکر  
 عام نغنی کند که شامل جمیع و حقی هر دو باشد چنانچه محصل معنی لاله الله این باشد که هیچ  
 کس و هیچ چیز سزاواران نسبت که کون دل بوی آن باشد جز خداوند عزوجل **فصل**  
 و قرائت حدیث موقوف باشد تا گاهی که صلاح باشد و اعلام رود **فصل** و گاه گاه  
 در وثائق که صلاح فرماید بحال خود بودن آن نسبت از دوام صحبة بلا فرقت **فصل**  
 بگونه رفتی عهده همین عیبی ندارد **فصل** و هر کس که انظمام اسراخوان آباد و اجتماع در آن  
 بر آن موقوف باشد مثل امیر عماد الدین سعفی و امیر رکن الدین حسن و امیر عیاش  
 الدین علی توجه بشهر موقوف و بکنند جدب ما را بنی اینجا کشند اللهم عمرها بالتقاین

بالعباد بن واجعلها من بیوت اذن الله ان ترفع و يذكرکم فیها اسمع سبحان فیها بالعد و الاصلان  
 و عبال لا یتدبرهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله امین سلام بر سید اخوان با و هر جا که باشد و بر صابر  
 اخوان بنابر بعضی اغدا و بدن که مانع سهوله گناه است از کاتب بهیمن لب قناعت وقت  
 انرا بر فراغت و قدر شوق مجوله ندا از بند و نه از این باب شمرند که جویش نطق از دل دلیل درستی  
 است بتکی نطق از بی الغیبت که الفت بغایت است مستدام یاد و السلام علی الاخوان  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الدینی فی الله و نصیری الی الله و حبیبی  
 الایم بحسب الله و اخوی والد بن شیخ محمد نضر الله و اید **اما بعد** جد جد بد که در فرغانه بود  
 خدای عزوجل و سلوک مسیل او از جانب خدای عزوجل کرامت شده و تلبیه نیکه که بخا  
 اتناوه باید خدا بر عزوجل بران عطا شکر گذاشت و طلب تثبیت و از یاد کرد مثالی که  
 بخاطر مبارک است که بعضی در امور دنیا نادان و ضعیف اند و بعضی ماهر و عاقل و طایفه  
 اولی را داعی با استقامت و انتظام امر دنیا نیست جز ساجده طایفه دوم مثالی مطابق است  
 کاراضف بنو عنبه این چنین است حکم خدای چنین اقتضای کرده که بواسطه بنیان د  
 کاراضف بعضی باشد از بنی آدم و دیگران هر کس که بان پیوند در بواسطه او بنیاد کرد و  
 الا نایبنا و بی راه بماند چنانچه درین ادسی هم اعضا بنیابنا شد همین چشم بنیابنا شد اما  
 دیگر اعضا چون با چشم پیوند دارد همه به بنیان او بنیابنا شد اگر دست بنیابنودی بی  
 اتش رفتی و اگر پای بنیابنودی پچاه رفتی اما چون از دست بجز یا بیم که آب کرد و اتش  
 بگیرد و از پای بجز یا بیم که بزمن رود و پچاه نرود و بیم که دست و پای بنیابنا شد اما بنیابنای  
 چشم نه به بنیان خویش هم چنین بنی آدم بعضی بنیابنا دیده اند بنیان کاراضف یا بنیان  
 تام باشد و بعضی دیگر که با ایشان پیوندند و با ایشان متحد شوند تا مجموع هم جویش شخصی

۱۱

و آمد باشند او بجای دیده و دیگران بجای دست و پای و به بنیان او بنیاد باشند این دو  
 طایفه دستکاران و اهل بصیرت و تمیز بینان فی ذلك لکن کوی لمن کان له قلب اشارة بطا  
 اوقات اولی السمع و هو شمید اشارة بطایفه دوم و طایفه سیم باشند که در دیدن با و  
 نه با دیده پیوند کنند ایشان را در کار امرت هیچ تمیز نباشد و آتش و آب انجان از هم جدا نتوان  
 کرد و نسبت فراز انجان هم نشانند لاجرم کوله در سپاه ها و ویرا نشند هلاک شوند  
 اهل بیعتی الذین یعلمون والذین لا یعلمون اما شنید کوا و لولا ابواب و کنتم از و اهل ملت که در دنیا  
 سید مذکور است اشارة باین سه گروه است گروه اول که بمثابة دیده اند ایشان را سابقین گویند  
 و مقربین و عباد الله و طایفه دوم که بمثابة دست و پای ایشانند و بزبان ایشان در کار ایشان را  
 اصحاب یمین و اصحاب سینه و ابرار گویند و طایفه سیم که در دیده اند و نه با دیده پیوسته  
 ایشان را اصحاب شمال و اصحاب شمشیر و ضالین گویند و صدای غرر در شب بسم چشمه افروز  
 برای طایفه اولی یک چشمه زنجبیل و ان ایشان را از این جهت باشد که سابقین اند و یکی چشمه کافور  
 و ان ایشان را از این جهت باشد که عباد الله اند و یکی چشمه تسنیم و ان اشرف چشمها است  
 و ان ایشان را از این جهت باشد که مقربین اند و طایفه دوم را از طرف این چشمه ها شنیدند  
 نباشد اما نصیبه از ان بایشان رسد بحسب شایستگی که با طایفه اولی دارند چنانچه فرمود  
 ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یعنی ابرار می  
 آشامند از کاسی که آمیخته باشد به کافور که چشمه است که عینا الله از ان آشامند و چشم چینی  
 فرموده و بقون و بها کاسا کان مزاجها زنجبیل و فرمود که زنجبیل چشمه است که عباد الله از  
 آشامند برای آنکه بقیاس با سابق معلوم میشود اما ذکر تسنیم چون در سوره دیگر است در  
 ان باین سخن فرموده که مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها القرین و السلام علی و علیهم

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و جلیبی حقا الا بربک  
 الذین حسن **اما بعد** لئنک و لوک راه خدای رفیق بخت است که چیست و چالا راه  
 دیگر از بی نشاطی نرسند که بی نشاط این راه رفتن اعتماد بر به میشاید از با نشاط  
 رفتن برای آنکه نشاط سوا فتنه نفس است بادل پس کسی که بنشاط برسد و نفس  
 سلوک میکند و نفس سویح الملال است امن نمیتوان بود که تغافل کند و شخص  
 بقوة او بر خیزد و سبی باز ایستد اما چون بی نشاط می میکند دل الله بر قوه دل میکند  
 و استغناء و از آمد و نفس و این نشانه نیکست برای آنکه اگر نفس مدد میکند و نه  
 و اگر مدد میکند دل او بجز قوه خویش متکون است از سبب ثبات چنین کسی  
 است ای ولی من من قریح با او کج و کج **بیت** گفت پیغمبر که چون کوی در سری : اخذ  
 اندر بر من اید سرخ : سایه حق بر من بنده بود : عاقبه جوینده یا بنده بود : کوی  
 طلب دست نذر در برید : عاقبه الامر بیاید مراد : ای ولی من صفا و بیصفائی بر سر  
 میباشد که ثبات قدم میشود هرچ ان است صفا تششط طبع مالک است و نور بالغان  
 راه از رغبت معد و است ابوی من محب تا جو یای وصل است هنوز در محبت  
 خام است سرخ کار محب با محبت است امر صل محبوب داند لشاحال محب این باشد  
**بیت** خواهی برصال کوش خواهی بفرق : من فارغ از هر و مرا عشق تو بس : ابوی  
 من مرچ بوده که می مال سلوک کرده و یکد ره صفا در خود نیافته اما چنان دان که صفا  
 هر برای او خیره شده بیکبار پیش او خواهد آمد صفا و امان و فارا که صفا حفظ  
 تو است از محب و وفا : حفظ محبوب است از تو امر و تو او را باش که فریاد ترا خوا  
 بود من کان لله کان الله له **بیت** کان لله بوده در بعضی : تا که کان الله پیش آمد جزا

ابوئی من خدای تو شکر بامت و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرف رحیم  
 ابوئی من کس در معامله با خدای زبان نکرده مترس و دل قویدار و از جای مرخ ابوئی من  
 بخدای تو که اگر تمام لذات جهان مرا دهند با عمر جا وید که بکنی روح او از من بجزند من  
 نغز شتم درخ او بخرامت از دوی در بکران و مرخه او بودن به کفر نده جهان ای وی من  
**بیت** در عشق اگر بچنان شوی جان و جهرانت من بسم : که ز نزد دستار برود من رسم دستار  
 کنم ابوئی من اساس کار را نه بر سر نهاده ایم بر فاسدی نهاده ایم اگر در پیش این چنین  
 امت که براه باز یا نترام و اگر نترامی باشد ان خود بر اصل واقع امت ابوئی من ما این  
 راه را با اعتماد خدای می رسم و بقوت او مستطرحیم بقیه بقوه خود چشم داریم تا سر حمله او چهره میکند  
 انتظار الفریح عبادت گفته اند انتظار می کشیم تا چه پیشاید ابوئی من دردی دیگر  
 ندانم که اگر این در یک نشاندند اندر یکجویم بجه حال در می میگویم ابوئی من حق پیش کسی  
 ندانم که بنابر اسما بگویم یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله والله هو الغنی الحمید یا  
 منده و محتاج و در در مندی و بی علاجه افتاده ایم ابوئی من بنده ایم بنده را بندگی باید  
 کرد کار خدای خدای داند و افوض امری الى الله ان الله بصیر بالعباد والسلام علی  
 ولیی **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیب قلبی الامیر  
 رکن الدین حسن جعله الله من الصالحین **اما بعد** بخدای که چون در لسان نکر و با بر  
 و باران بنیم مرادان روی نماید که ملوک در لذات خود چنان چینی هرگز نیابند ابوئی  
 من قدر شناسی نعمت پیدا بیاید کرد نه بیستیای نعمت که بر هر کس چند ان نعمت خدای  
 هست که اگر قدر شناسی ان باشد او را کافی است و ان تعد وانعمه الله لا تحصوها  
 در شان همه افراد نامس است صحتی که با یان که بر در خانه کائنات میکند ای وی من چنین

۱۳

چون نعمت فوق احصائات کسیکه نعمت بر خود شناسد مستغرق ان میشود چنانچه نعمت بالا  
 او است و چون نعمت بر او افزوده تفاوت که اندک از اواید یا بیاید چون بالای سر آمد  
 خواهی ملک نیز بالا باشد خواهی هزار نیز پس در این مقام قله و کثره نعمت بکن ای شود  
 برای آنکه اگر کم نیست و اگر قلیل که بالای پایه درازک و احصائات در باب این دقیقه که  
 از او اهدب حکمت است ای وی من اگر مرصیح است بجز عمر اب او را میراب کند و اگر مرص  
 مستسقی است هزار و شش او را کفایت نکند پس وظیفه مستسقی آنستکه علاج کند تا  
 صحیح شود نه کوشش کند تا آب بیاید است آورد اما چه گوید آنکه با آنکه مستسقی است  
 بخون بینی باشد کجا مهندی با این تدبیر خواهد شد اینها و دنیا ان مستسقی است که  
 با استقامت چون بنی دارند جز استکفاد و تحط بر بی پیش نیکنند هیاهات لا یملون چون  
 بی ادم الا التراب **بیت** کاسه چشم صریضاً پر نشند : ناصدق فان نشند بر نشند  
 ابوئی من در فاسد نوشته بودی که مد تلبست که سفاد خود نمی بلیم چون از خدای رو  
 با خود آورند از صفا با کد و رفت آید پشت بر خود کن و روی با صد آنکه در اینجا  
 صفا نیست کد و رفت پیکر نفس است و صفا پیکر لطف خدا چون روی بخند که  
 صفا بیست و چون روی بخورد کنی کد و رده یابی ابوئی من خدای تو را بجز در با نیست  
 نه پس شاد زنی که کسی را که چنان خدای باشد نشاید که غمخورد و التسلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی اخوان الصبیان باریک الله علیهم  
 اجمعین **اما بعد** هر کادریا امین است اگر آب است انجم افتاد انکار بغایت آسان شیخ  
 و الا بجان نمیرسد و استیجابات اجتماع است انفراد اجتماع مشکاه در ملوک که نیت  
 ایشان و وجه ایشان تقرب بخدای عز و جل باشد و ملوک سبیل او و افراد ان

۱۴

اضداد و جماعتی که روی بد بنا دارند اگر این اجتهاد و افترا دست داد عبادت بغایت آسان  
 میشود چنانچه هیچ عسر در آن نیماند و اگر مبنی نشد بسیا صعب است **بیت**  
 کریمه آن تو بشتی بسی : راه متوان یافت اینجا یکی پس بر هر کس از اخوان  
 است که با آنچه مفسد و باو باشد جهود کند که این اجتماع و افترا در منتظر سازد **بیت**  
 که حصول این اجتماع خیلی قریب بوقوع شد و کثیری از مقدسین آن بهم افتاد و در  
 اتمام آن کوشش کردن لازم است بعد از ادای فریضه نفس عملی ماضی از این  
 نیت یقینی دانند که چنان است هر تعب و نصب که بر خود نهند همه آفته این  
 اجتماع چنان دانند که فضیله جهاد دارد بلکه رسول صلی الله علیه و آله جهاد با  
 جهال اکبر بوده و طین اجتماع همه جهاد با نفس است و ملاطفت اکبر این است که یا ایها الله  
 امنوا صبروا وصابروا ورابطوا واتفقوا لعلکم تفلحون صب ووطن و برون در  
 آزار و رفاهیت و عافیت باید که شمارا آفته این اجتماع و افترا و ذهاب الی الله  
 باز ندرد یا ایها الله بین امنوا ما لکم اذا قیل لکم انفرجوا فی سبیل الله انما قلتم الی  
 الارض ارضنیم بالحنیفة الدینا من الارض فاما مع الدینا فی الارض الاقلیل ای  
 اخوان قرآن همینه برای محابرتا و بیل شد برای تمام امت نادان شده و چنانچه ایشان  
 بان مخاطب بوده اند شمایین بان مخاطبید با ایشان چه گفته اند قل ان کان ابان  
 و ابنا لکم و اخوانکم و ان واجکم و عشیرتکم و اموال اقربتموها و تجارة تحشون کسادها  
 و مساکن ترضونها اصحاب لیکم من الله ورسوله وجهت فی سبیله فممن یصواب حتی یا  
 الله با مر اگر ایشان مکلف بودند بمجادع و خارجه شما مکلفید بمجاهد  
 اند و چون که آن نفس است و شیطان ای اخوان قرآن خواندن برای کردنت

عمل کردن است بان چه سود که صبا و شب قرآن خوانند و قائل در آن نکنند و عمل بدان  
 نکند کتاب ان لناه الیک مبارک لید بر ۱۱ آیه و لستید کرا و لا الالباب هر چه صحابه با  
 تکلف بوده اند نظیر آن چیزی واقع است و هر روز کار که مؤمنان آن روز کار بان ی  
 مکلفند پس خطابه های قرآن همه را با خود باید دانست بحسب الحال که ایشان را  
 است ای اخوان بسکه از خود بجهنم فانی شدید که گوید ما مؤمنیم وقت همه کار  
 مؤمنان کنید مر آنه قدم در این راه نهید و از کرم و سر ما و کشند و سختی  
 و فقر و محرومان مکنید که مطلب عظیم است که شما درید و چون مطلب عظیم باشد  
 تحمل مشاق همه و وصول بان لازم باشد که چیزهای آن اندک است نباید ای اخوان  
 چه دشمن میدارم از شما که سختی گوید جز در باب خدا و سلوک راه خدا یا  
 کاری کنید جز برای خدا یا راه خدا یا آن کسی ترسید جز از خدا یا امید بکسی  
 جز بخدا یا شهادت اهل امت زهر کس و زهر چینی ببرید و بر او اعتراض کنید  
 ای اخوان نباید که هیچ چیز شمارا از سلوک راه خدای باز دارد کاین ما کان ای اخوان  
 خوشی که شمارا در راه خدای پیشی آید یقین مانع شما نخواهد شد از راه خدا  
 اگر چیزی مانع میشود مگر با خوشی باشد که پیشی آید و با خوشی بضاعت صا کما  
 از ان نباید که سخت پس ماند که هیچ مانع نباید که باشد و الله و لی التوفیق  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الدین الاعرج الامیر عین الدین علی  
**آیا بعد** هیچ موجب نباید که از سلوک راه خدای باز ایستد اگر کسی موافقت کند  
 فیها و نفعه و الا تهادوی از ماه بدر و اموزد که بلیت تمام سواره میدان فلک را طبع  
 ای برادر **بیت** شمشیر بن اگر مفرح و بیکیس باشد : پادشاهی است و را خیل و شمشیر

باری خدای و رسول او را پس است هر کس که چنان کشتار فیض او باشد او تنها باشد  
 ای برادر این همان راه است که ائمه اطهار صلوات الله عليهم رفته اند یا نه پس چگونه کسی  
 بان راه رود تنها باشد ایشان از راه معنی با وی اند اگر صورت تنها است معنی تنها نیست  
 در این چند شب خواب میدیدم که نزد کسی شکایتی بعضی منافقان میکنند و او را  
 من موافق است و من امترا جماعه میکنند که بنایستی که چنین کردی بعد از آن چنان  
 می بینم که مجلس رسول الله صلی الله علیه و اله و آنحضرت را من بسیار دو موی است  
 این بنده از دست راست ایشان نشسته ام که جماعتی از دور پیدانند و بعضی حجاب  
 متوجه رسولند و منافق مذکور با ایشان است یا متقدم ایشان است رسول صلی الله  
 علیه و اله سلمه بن الاکوع را امر فرمود که بر پیش ایشان باز رود و ایشان از بر تپانند  
 و بگنارد که پیش آیند مرمان با خود اند شبه دارند که ایشان جمع کثیرند یک کس چه  
 کوفه جواب ده ایشان باشد و اما چون رسول صلی الله علیه و اله فرمود کسی را مجال گفت  
 نیست همین او تنها متوجه شد و رفت بعد از آن حال می پرسم که چه شد گفت سلمه  
 بسببای از ایشان تپانستی گشت تپانستی بزرگ و از او پرسیدن سیامد و بد یگری بخورد  
 شتر ایشان مگنی گشت و الحمد لله علی عتره الاسلام ای برادر صحابه با آنکه همه روی  
 زمین مخالف ایشان بودند بجدی که مانا اشکارا نتوانستندی گذارد در کار خود  
 سست نمیشدند و دست از سلوک راه خدای بر نمیداشتند و شکر که امر از چنان  
 نیست که کسی بصیرت بتواند فی سلوک راه خدای کرد اگر چه بعقل مخالفند اما بقول کسی  
 برای خلافت نیست بلکه مضطربند به آنکه حق بی سبیل مالکین کنند و مقصود خود  
 معترف شوند پس با وجود اینحال محبه خلائی را بر خود در مرت نکنند و در کار خود

خود سستی نماید خصوصاً که در آن مشرف کرده اند و نام سلوک بر خود نهاده و بیت  
 دامن دولت جاوید گردانند **حیف** باشد که بگریزد و در کنگر اوید و السلام علی الاخوان  
 اجمعین و فقم الله اللذی علی سلوک السنه لکن امین بعزاک یارب **بیتهم الرحمن الرحمن**  
 من عبد الله قطب بن محمد بن ابی ولید فی الله الایم عماد المله و الدین جعفر نائب الله علیه **اما**  
**بعلم** ابن عجمان و حشمت اباد و ظلمات است برای آنکه دیدم آدمی بر هر چه می افند عز او  
 و عزیزش ضد او است و غشما بنفین هو تیره که اشتد تضادی است برای آنکه تضاد ذائقه  
 و چه باشد حال کیسه مبین و ریحا و فوق و تحت و پیش و پس او اصدا و او فر فکر فتبا  
 چنانچه هر چند چشم آرد و بیند جز ضد خود نبیند و محبت آنکه این هفتیه موشه که از  
 اشیا باید از خود نیز باید برای آنکه چون در معرض اصدا و افناد او نیز بر وی ضد تیرا  
 موزده و ضد تیره هفتیه موشه است مثل این مثل شخصی آنکه بد یگری غضب میکند که  
 چنانکه آنکس از وی آزرده میشود و جزوین از خود آزرده میشود پس روشن شد که ادبی  
 این بهما باشد عذای گرفتار است و در غایه حنیفه و حرمان است و واضح شدن او با  
 حیوة و آرام گرفتن او با آن از دون همتی و در ذالده و فز و مایک است همچون واضح شدن ذال  
 امیران بدل رقیبه و تن در حد ادن اعینا عبودتیه را و خود را از آن اعجز دانستن که در  
 خلاص خود در آید و در کجا خود را از آن بند تدبیر کند اما از امیران آنها که نهادی  
 شریف و کوه هر هفتیه اشته باشند هر کز با حق استر خله خوشد خوشند و در آن  
 وادی موشن لنگر نه اند ازین البته خوشن و کوشند که خود را از آنجا خلاص کنند و  
 او باب هم نظر از بد عز و جل با ایشان باشد که ان الله محبت معالی الامور و بکوه مفسا  
 اوفیق و تبسیر در کار با ایشان کند و بددهای ایندی ایشان را فرستند و راه خلاص

۱۶



ایشان با ایشان مایه تا از آنجا خلاص شوند و با ملک خود پیوندند ای ولی من ادبی تخت  
 در بهمان یکا نگه بوده که هر روز است و انس و مشور و وظیفه و وحشت و عذاب با چهاراه نذار  
 و از باب هم از بی اوم قرا و نگری تا انگاه که خود را با چهاره اسند پیوسته در جوشش و گوش  
 باشند و گویند **بیت** یا خمر زنده و صالتی اند و صحن: یاد در ساین هوس رو در این سن  
 ای ولی من بهتای یکا که جهانیت که استیبا اچا هر از خود برود نه اسد الله و عد ایل شد پس  
 اچانه من منم و نه تو تو یا تغایر و تضاد باشد اگر منم بنده خدایم و اگر تو تو هم بنده خدای  
 لقب اچا از عبودیت به یابند نه از عبودیت هیچکس را اچا نظر بخوردی که شخاعتایر و تضادا  
 نباشد هر د نظر در خد باشد در یکو نکان نظر در و رکنه ناظرین رفتن مثال این حال است  
 اچنه گفته **بیت** در تمامیکه بی الباقی نوشتند بنودست که باشد خبر از خود شنش **ابو**  
 من واه نمایان راه صواب از اشد من باین فضا نکرد اند اما این فضا در مقامات ملوک شود  
 باشد در مقامات احریت و عبودیت کرد که حاصل مافی القصد و ابوی من مغز حکم و عین  
 معرفت که بخشند: حیات است با تو گفتم و از تو در بیخ بنداشتم اما در بیخ که تو گرفتار دست  
 نادانان که اگر با ایشان با نکلند از بند خود را و هزار کسر اهلاک کنند ابوی من خدای تو  
 فرموده قوا انکم و اهلیکم را و گفت ایشان را با خود از اتش برچن آن ملکعت خود با  
 ایشان با اتش رو و ان جاهلک علان تشک بی مالیس لک به علم فلا قطعها ابوی من  
 اکثر چ مان ظاهر از حیوة دنیا سید اند ان کار اصریت غافلند و ان کار را بکار نمیکند  
 مگر بزبان و ان نیز خندان که بختم زفته اند چون بختم رفتند ان تکلف نیز از میان بر  
 میدارند اگر تو بی چ مان سبکی زود است که ترا از راه برچن برده اند و ان قطع اکثر  
 فی الارض و ضلوك عن سبیل الله ابوی من اند یغرم که صورت بیست سید شد پیوند ها

پیوند ها و نسبتها که در این جهان اعتبار کرده اند هیچ نماند هر کس خود است  
 خود فکر خود کن و عم خود خو که بخدای که ان و زنده بد و مادر و برادر و خوا  
 وزن و فرزند ترا جواب ند هند هر چند انها را خوان هیچکس ترا جواب ند هند  
 لکل امر منهم يومئذ ان یغنیه ابوی من بیاض با ضرر عید اما پند به احد  
 نصیحة والسلام علیکم ورحمة الله **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب  
 بختی ای ولی و جیبی و حلیط الایر شمس الدین شهیار **اما بعد** این عمر چه  
 هست سر و خواهد اسد اگر بنوعی باشد که شمش خورشید باشد در عمر و عمر اولی باشد  
 تجربه حال این زندگانی ما را افتاده و دانسته ایم که بر کس کوارا نمیشود و کوشش کرد  
 که از ایا صلاهی آرند اهن سر کوفتن است از بی ان بان میباید شد که به صلاهی  
 و فضا ان زیاده مبالات نذارند **معنی** کاری که کوان ندر و آغاز مکن دست با صلا  
 عمر و بیم باید گرفت که صلاهی بدی است مگر از اچا کشادی بشود کار اچا **ابو**  
 و دانسته **بیت** وجود اچای بی خوف عدم نیست و کر لذت بودی صد الم نسیب  
 چون چنین است جز آنکه دست از او بدایم و بی کار دیگر کیریم از صخر دور است لا  
 یلد و المؤمن من محی مرتین **بیت** چند ان کت ان مودم از تو نبود سودم من  
 جیب الجرب حلت به الندامة هر کس که با این همه جفا که از دنیا ببینند از بی ا  
 باز شود و فکر کاری بهتر از ان نکند بد و ن همتی و در نانه ترا و حکم باید کرد و  
 و فرود مایک **بیت** هر که را یکن ره همت داد دست کرد و عالم از ان یکن **بیت**  
 اهل دنیا دون همتان و پستانند دنیا صد مشقت برد همتشان نیزند انکا  
 بلک لغه طواشان میدهد ان صحن ان بلک لغه طوا ان همه خواری قبول

۱۷

میکنند و با این رفتار خود را بزرگان جهانندند تف بر این بزرگ بدست بی  
 که بر عکس اسیران جهان نام خود کرده امیران جهان بختمندست لکه تختش خوانند  
 صد دینداری برده انده بزرگ جهان انکس استکه از جهان آزاد است و غم و شادی  
 جهان بپوی بخورج و بیک جو منت بدی جهان نیست الام اجعلنا منهم ابوی من جهنم  
 ادیر هم از اینستی ساند که اگر طلب کاری من بکنی زخم بویفت زخم برای انکه دست او  
 جز بوق ادی نیست جان ادی نه از این جهان امت و بیستونک عن الروع قل الروع  
 من امر بی تن زاید است جهان بان میباشد داد نام چه خواهد باوی کند که ادومی جز  
 تن است جان ازان بر تن آمد تا بوسیلته تن ایات خدای بپند و از ایات با موی آورد  
 که اول در شهود نور ذات غرق بوده و حظ ازان نمینیاخته اما چون دریم بار از ایات با سوا  
 ذات رود حظ بسیار آکنف ایات دیدیم و بد و نه هدایه محمد مصطفی صلی الله علیه  
 اله بنویسایان رسیدیم و از ایات با ذات اسدیم تن اگو خواهد باشن و اگر نخواهد سب  
 عظیم جهان در حق ما جز این تن نیست این همه تظاول او بر ما برای این است عطا  
 خود کو با زستان و بد و کما احتیاجی بان ندایم تا ان زمان که خداوند ما این ترا انجما  
 سازد و با ما دهد و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محمد الی اعلی  
 الابر عیاش الدین محمد کتبه الله فی الصالحین **اما بعد** طلب خصه کرده بود جبه خود  
 حبه اسیر کن الدین حسن که شتر آمد همانا امر اخوان و صحبت ایشان انجا بسینا ستظ  
 نیست یا ملول شد از سرمای زمستان مگر شتر اچین ما افسرده کرده ای برادران الهی العبا  
 حرفه و حانزدها الخلوه و لاترا اجماع السالکین ای برادران الهی تا شما بهم پستی و  
 ان رخ مان کسسته نمیشود کار عبادت بت شانتا نمیشود از هر کار که شما بدست

۱۸

بدست کبریا و گوشیدن شهادت نظم این اجراع و انفراد فاضلتی از همان کار هست  
 زیاد چه بزرگیم الامور سهو تیر باوقاتها و اللطیف التوفیق والقیسیرای برادران  
 الهی سر قران خوانده اید و کذب جعلنا الکلی بنی عدو و شیاطین الاثن و الخبیث  
 چون شما باعد و مخالفان پدید شد دلیل صحه نسبت شماست بر حوله الله صلی الله علیه  
 اله افشا الله ازان عکین سباشید اگر کسی مانع شما شود از بنای سستی که دران عبادت  
 خدای کند فی انکه با وضری رسد فلینادن بحرب من الله و رسوله صبر کنید ان الاز  
 لله بود شما من دشمن عباد ای برادران الهی چون خدا خواهد که پدیده کن در دست  
 اندر طغنه پا کمان بر چون او بقره این مالکیت که دارد قوه بخدای میفرستد زود باشد که  
 خدای ان قوه از وی باز گیر صبر و جعلنا که انمه یهدون با سرتا لا صبر و لکانوا بایاتنا  
 یوقنون ای برادران الهی زاجتماع در بقعه مبارکه اخوان آباد و قوه دران تنبک سب  
 و حدیث نبوی یاد آورید که بنی سلمه دیدانکم کتبنا و کما همای همد نبوی انجا  
 برای شامنه مینویسند مقصود عبادت است بجز خصه که باشد عبادت همه نه مان  
 و روزه است هر کلام که در راه خدای نهند به نیت صانع عبادت است چون با ایما  
 شما چنان مینماید که بشاید که انجا عبادت کنید و حال انکه در نفس زمان رفتی عبادت  
 میکند برای انکه ان رفتی بنوع عبادت است ای برادران الهی هر چه مان سر راه باشد که  
 هر چه زنده با انجا روند یاد هر چند روز یک روز با انجا روند و اگر چه راه دور باشد  
 چهل مقام مراهل شبران بخند ای سوکنند که در اخوان آباد که بقعه مبارکه است شمار  
 رفتی ازان فاضلتی است و ثواب دران بیشتر از دودی راه مترسید ای برادران  
 الهی مهلت ان شما با انچه مند و راست اگر چند کنید در نظم این اجتماع بر خود

کرده اید تا معلوم باشد ای برادران الهی سلام خدای بر شما باد و در صحت و بر کلمات و ترجمید  
 مجید والسلام علیکم **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی  
 الله الامیر عماد الملکة والابن جعفر بنتمه الله فی التابین **اما بعد** فقد قال الله تعالی ان تکفروا  
 فان الله عذبن عنکم ولا یرضی لکم الاجراء الکفر وان تشکروا یرضه لکم وقال الله تعالی حکایة عن  
 موسی ان تکفروا انترو من فی الارض جمیعاً فان الله لعن عبید و فی الحدیث القدسی یا  
 عجبای لوان اولکم و اخرکم و انشکم و جنکم کانوا علی قلبی حتی رجعت واحد منکم بان اولکم  
 فی ملک شینا با عجبای لوان اولکم و اخرکم و انشکم و جنکم کانوا علی قلبی لجمرتی جل منکم و اهل  
 ما فیض ذلک فی ملک شینا و ان بر داری کا هی نظمتی منی باشد که فرمان برای اسکال آ  
 باشد اما کا هی که فرمان برای تکمیل ما مورد باشد محل شته بد بر رفتن بیش است که منه لغا دن  
 و او امر اهییه از قبل ثانی است برای انکه از عبادت حادث اثری بخدای قدیم بمنزله معبود  
 که خدای عز وجل بان معبود است از سیت که بر نزل و با اذلا سر بوب و لا لقا ولا یخلفوا  
 قیام ان نه عباد و عابد تیر عابد نیت کردش حال در لا عابد تیر عابد تیر عابد بان  
 عابد است که هر که میکنند از نقصان کمال ذات خدا عز وجل از ان هیچ تغیر عارض  
 نمیشود خورشودی ان از مقبلان و ناخوشودی او از معوضان بحکم و کلامه هوایات  
 ایشان است از مقام خود ان بیک است بیک ایشان است و اگر بد است بد ایشان  
 بیک و بدی بخدای عابد نیست ان احسنتم احسنتم لا تشکروا ان اساقه فلما اما خدا  
 عز وجل بحکم خود کفیل و وکیل وجود است ناهر چه در ستر ایشان است در <sup>خوش</sup>  
 اشکار کنند و اگر بیانی فر و تر از این خواهند کوفتمینته در طاعة کا هی ثابت شو  
 که سوازی نغمه باشد و افزون بر او و هیتهاد <sup>بد</sup> **عبد** مد که در قیامت بیک از عباد در <sup>د</sup>

۱۹

فرمایند که به بهشت برید بعضی ما اوراد و خراطی کند که با این عبادت بسیار کم کرده ام  
 سفریاید که بعضی ما خطاب آید که ویل باز کرد ایند و صبا کنید چون حسنا کنند نما  
 عبادات او بیزان و یکشتر اب که خورده بیاید و الله تعالی من یشأ الی صراط مستقیم  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من عبد الله قطب بن محیی الی جیدی الامیر شمس الملکة والابن آ  
 سعید اید الله علی ملوک سبیله **اما بعد** سنته الله بر این جاری است که چون کسی <sup>هنگ</sup>  
 ملوک راه او کند جماعتی بکیننه و خلاف و منع او بر جنینک و اینتا ملوک بر دست او  
 شکند **بیت** عشق از اول چه خونی بود تا کویزید هر که برین بود قال الله تعالی و کمذک  
 جعلنا الکلی نبی عدا و امن المجرمین و کنی بر قلب هادیا و نصیحا اگر کسی مانع شود شما  
 طا انضانه ما حقن دلتک مد اید که خدای عز وجل از او این پریشی خواهد کرد  
 خورک لستلتمهم اجمعین تمام کانوا یعملون سالکان که پیش از شما بوده اند جمعا های  
 عجیب از جاهلان کشیده اند و شد تها ن غریب بر خود نهاده اند حد ما شیخ فرمود  
 در ابتدا که قهر کنان بنا کرده اند و یا چهل دوش ایجا از خلائی کنان و کفتم ایجا آب  
 شوی بن بنوده صا چخدر و ایشان از ضد فرسخی اب به شیت میکشید اند با وجود  
 که ایجا بودن چنین دشخور بوده از کتاب بودن ایجا فرموده اند حبه انکه ساحل <sup>ست</sup>  
 دور از خلائی الله الحمد که اخوان اباد بر صحت خدای اب خوب و هوای خوب دار  
 و بمروره نزدیکست پیدا مت که تعب بودن در ایجا چه باشد اگر انکس التبرص باشد  
 نکلارد که عماره که شروع فرموده اید تمام یابد انرا از عماره که در اندرون محوطه ساخته  
 چینی لاین سکن تواند بود انرا اختیار فرمایند و اگر هیچ کدام لاین نباشد الاموات  
 رهونند با و قائلها و ان الارض لله یورثها من یشأ من عباده بر سر جاران که در <sup>د</sup>

۲۱

سابق مینموده اند و مانع سالکان بوده اند از سلوک و خردتک راه خدای عزوجل  
 بوده اند چه آمد هر کس بحسب نسبتی و شریکی که با او بجایان دارد از آن نعمت بهره بوی خد  
 رسیدنند الله التي قد خلقت في عباده وحسن هنالك الكافون بانکه معبود یک باشد  
 و بنی یک و مملکت یک و معلومست که باعث شهادت بر مخالفت از اوطان و اهلان و الزام کت  
 و غزبه و وحشته و صحت نیست الا اراده تقرب بمعبود واقفان و متفان و متفان بمرآت  
 مملکت یک از اهل مملکت باشد مانع شما شود از آنچه واسطه انظام این امر است بی آنکه در  
 ان با و مضرت عاید باشد و حق مجاوره و اشائی منسی دارد خلیع عربیت شما هم  
 گویند که ان بنده صالحی گفت واقفین امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و نحن باجمعنا  
 حسبی الله و نعم الوکیل **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و حسبی  
 الایم شمس الدین اید الله و معه **انا بعد** عمر بایه عزیز و کران ایامت و ملائقی بنی شفق  
 تمام بدست می آید ندانم که مردمان چه افتاده که عمر مال خویشی صرف میکنند در بی  
 که با ایشان باقی نماند عجزی صرغ و نادانند و آنچه بامر مان باقی نماند چیست حفظ  
 عاجل است و هر چه در آن صرف کنند و اگر چه اندکی باشد اسراف است و آنرا لا یحب الی  
 و هر چه برای خدا صرف کنند و در آن نبی الهی داشته اند غبطه امت و اگر چه بیابا  
 ان الله لا یضیع اجر المحسنین ای صیب من هر چه برای خدا کنی بکنی و مژ من اگر چه  
 بذل نفس باشد بکون نا و هر چه نه برای خدا کنی بکنی و اگر چه بذل نفسی باشد  
 بفتح ما و بدان که اکثر مردمان عکس افتاده اند بسیارند که در راه هوا صرف کنند  
 اندک شمارند و اندکی که در راه خدای صرف کنند بسیارند اکثر خلق در ضلال  
 بکواهی خدای عزوجل که وان نطع اکثر من فی الارض یفعلون عن سبیل الله و جانی

۲۱

و جانی دیگر میفرماید **ولکن اکثر الناس لا یعلمون** و بکواهی داود علی نبینا و علیه السلام  
 که فرمود **الا الذین امنوا و عملوا الصالحات** از قلیل ما هم ای صیب من امید دارم که تو و  
 جماعت اخوان مکرران قلیل باشید اما خواست من چه سود مگر شما خود خواهید و خوا  
 من و شما چه سود مگر خدای خواهد ای اخوان اگر دل این راه رفتن دارید به تنها از  
 دل بنهید که این راهیست که سالکانان قلیلند و کم یاب **بیت** روی در روی خد  
 ار ای عشق کیش **بیت** این مفتون تو را جز خویش خویش ای اخوان بوعدهای خدا  
 دلشاد دارید و بنشاط ان این راه میرید ان الله لا یخلف الیعا نجد ای شما سو کنید  
 که تا بسجرات صفت عالم الهی کرد اند نان و آب هر چه بر کام من تلخ شد و عیش این عالم **بیت**  
 منقص شد دل در زمین طیان است برای ان هم چون مرغ در قفس بر آب نان و خور  
 و غول جهان بر من حرام تا خود با بخار رسانم و شما برادران الهی بنی همین غزبه صتم  
 دارید چنانچه هیچ شمار از ان باز نتواند داشت و یار و یاور و عهد رد و رفیق با  
 تا این راه بیایان رسانیم بتوفیق خدای سبحان و التسلیم علیکم و رحمة الله وبرکاته  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الثابتهین جعلهم الله  
 من الثابتهین **انا بعد** چون درازی شب دراز کشید لطف خدای تعالی و نقد سن  
 نزول اجلال چهران میفرماید و از آثار قدم مقدس تعالی عن التشبیه هر از کل و  
 شکوفه و رباحین در دلهای بیداران شکفته میشود اما چه برای جمود و کتافتی که  
 دارد ظهور ان آثار در آن موقوف میماند تا انقضای فصل و دخول ربیع که ما نظر را  
 الی آثار رحمة الله کفیحی الارض بعد من لها طیب لیس و طراوت کل و رنگ و بوی  
 بهار و نضارت و خضره اشجار همه از برکات آثار قدم مقدس است دیده مالیک

۲۲

چشم بکشاید لیت شعری که شما از آن بیدار کنید که دل شما از این حکایت خودار میشود  
 بچنان کل و سنبلی و شقایق و ریاحین منفق میکند و یا نه باری اگر بیداری <sup>حقیقی</sup>  
 دست نداری از بیداری بجای دست مرید و اگر در شجره بیداری و در سحر نگاه  
 داری درازی ایامی شتاء غنیمت شریک دانه وار در زمین بجای چند روزی سحر <sup>خوش</sup>  
 کشید تا در حق سیرین کردید در بیتان مشاهده کشف طیبه اصلها ثابت و فرعها <sup>فانی</sup>  
 السما توفت اکلها کل حین باذن ربها خدی شما نزد <sup>بیت</sup> است دور مرید و حاضر  
 غایب بینداری دائم که بیستیا شنیدید اید که خدای حاضر <sup>است</sup> اما شنیدید چه حاصل <sup>شد</sup> بگو  
 تا بجان شنید هار سید لب چیزها بچوینید تا از اولوالباب باشید با قشر چه  
 بیناید قش قوت در باب را شاید ادمی را دانند دانش بدست باید آورد مولانای <sup>رق</sup>  
 بشنوید چه بنویساید **بیت** ما ز قوان بر کنیدیم مغز را <sup>بیت</sup> پوستر پیش خشنا انداختیم  
 خشنا چه کسانند شویان جامد و قشریان مقلد از دانش بجوانش ساخته و از  
 معنی بد عوی حیوانی سخن رند که ما ز اهدیم اما بر تناول لحو مراناس از سباع جری <sup>تق</sup>  
 باشند در همیشه جامه و رعایه مستی ان از رسته باوریکتی رینند اما از لیس <sup>توب</sup> زور  
 که دعوی بی معنی است اجتناب نمایند قال رسول الله صلی الله علیه و آله المعنی بما لیس له  
 کلابس ثوبی زورادر طهارت بدن سبوه های اب ریزند اما از نظیر <sup>دست</sup> نفس دست  
 باشند حجاب ایشان از نزد خدای عز و جل <sup>عجب</sup> باشد و حجاب دیگر ناسقان <sup>دنب</sup> و  
 این احد همان **الاحمر بیت** کسی که در که حق او قند دور <sup>بیت</sup> حجاب ظلمه او را <sup>بیت</sup> از نور  
 ذلیمه ادم او را صد مد دشت <sup>بیت</sup> دنوز ابلیس ملعون اید شد <sup>بیت</sup> هان انانیه که راه زن <sup>بیت</sup> ابلیس  
 شد این طایفه را در راهت اعدا <sup>بیت</sup> اهل الله در همه روز کاری از این طایفه <sup>بیت</sup> باشند

باشند چنانچه ابلیس عدوی ادم علیه السلام بود **بیت** کز بنی حق شان بنشانی ان  
 حسد <sup>بیت</sup> انمخد که کردن ابلیس زد <sup>بیت</sup> هر که دید او لکمال از چپ و راست <sup>بیت</sup> از صدق <sup>بیت</sup>  
 آمد در خوابت <sup>بیت</sup> زانکه هر بد بخت <sup>بیت</sup> خرمین سوخته <sup>بیت</sup> میخو اهد شمع کس <sup>بیت</sup> از وضه <sup>بیت</sup>  
 چنین طایفه پیوسته در اطفا نور الله جهل کرده اند **آمالیت** جوارخ که از بیداری <sup>بیت</sup>  
 هر یکس پف کند در پیشش <sup>بیت</sup> بوزد <sup>بیت</sup> جماعه اخوان اید <sup>بیت</sup> همراة الله <sup>بیت</sup> واعان دل قوی <sup>بیت</sup> دارند  
 و بد اند که اهل صراط مستقیم که طریق اعتدال است همیشه میان اهل <sup>بیت</sup> تفریط  
 وجود که مقصوب علیهم اند و اهل افراط و غلو که ضالین اند که <sup>بیت</sup> فساد <sup>بیت</sup> بوده <sup>بیت</sup>  
 ائمه هدی صلوات الله علیهم با خدا <sup>بیت</sup> وجود <sup>بیت</sup> و نصیای گرفتار <sup>بیت</sup> بوده اند <sup>بیت</sup> و در هر  
 روز کار در آیه طایفه باشند که بر قدم ائمه باشند و گرفتار <sup>بیت</sup> انکار <sup>بیت</sup> جماعتی <sup>بیت</sup> باشند  
 که خال از غیب <sup>بیت</sup> شتر <sup>بیت</sup> و حصول <sup>بیت</sup> نسبتی <sup>بیت</sup> با فریقین <sup>بیت</sup> مذکورین <sup>بیت</sup> نباشند <sup>بیت</sup> و قرآن <sup>بیت</sup> نا <sup>بیت</sup>  
 الکتاب <sup>بیت</sup> مخصوص <sup>بیت</sup> ائمه <sup>بیت</sup> نبود <sup>بیت</sup> تا دامن <sup>بیت</sup> قیامت <sup>بیت</sup> در میان <sup>بیت</sup> امت <sup>بیت</sup> مقصوب <sup>بیت</sup> علیهم <sup>بیت</sup> و ضا <sup>بیت</sup>  
 هستند و برسا لکان هر روز کار <sup>بیت</sup> فرعون <sup>بیت</sup> امت <sup>بیت</sup> که طلب <sup>بیت</sup> نجات <sup>بیت</sup> از میرت ایشان <sup>بیت</sup> کنند  
 دخول در عذاب منعم علیهم که اهل اعتدالند طلبند هر چه دران روز کار <sup>بیت</sup> بوده  
 نظیری در این روز کار دارد اگر ایجا <sup>بیت</sup> اشکان <sup>بیت</sup> بشر <sup>بیت</sup> و جلا <sup>بیت</sup> بودند <sup>بیت</sup> ایجا <sup>بیت</sup> اشکان <sup>بیت</sup> بشر  
 خفی هستند و اگر ایجا <sup>بیت</sup> الدین <sup>بیت</sup> یکبونی <sup>بیت</sup> الکتاب <sup>بیت</sup> باید <sup>بیت</sup> بهم <sup>بیت</sup> ثم <sup>بیت</sup> يقولون <sup>بیت</sup> هذا <sup>بیت</sup> من <sup>بیت</sup> عند <sup>بیت</sup> الله  
 لیست <sup>بیت</sup> و <sup>بیت</sup> به <sup>بیت</sup> ثمن <sup>بیت</sup> اقلیل <sup>بیت</sup> بودند <sup>بیت</sup> ایجا <sup>بیت</sup> مفیقا <sup>بیت</sup> باشند <sup>بیت</sup> که <sup>بیت</sup> بر <sup>بیت</sup> شوه <sup>بیت</sup> سخن <sup>بیت</sup> روی <sup>بیت</sup> پوشانند <sup>بیت</sup> و <sup>بیت</sup>  
 بناحق <sup>بیت</sup> دهند <sup>بیت</sup> اگر <sup>بیت</sup> ایجا <sup>بیت</sup> میوه <sup>بیت</sup> بوده <sup>بیت</sup> اند <sup>بیت</sup> ایجا <sup>بیت</sup> اهل <sup>بیت</sup> جود <sup>بیت</sup> هستند <sup>بیت</sup> و اگر <sup>بیت</sup> ایجا <sup>بیت</sup> تن <sup>بیت</sup> سبایان  
 بوده اند ایجا <sup>بیت</sup> ملحدان <sup>بیت</sup> باشند <sup>بیت</sup> کلام <sup>بیت</sup> معجز <sup>بیت</sup> فرجام <sup>بیت</sup> بنوی <sup>بیت</sup> امت <sup>بیت</sup> لتبیین <sup>بیت</sup> سنتی <sup>بیت</sup> من <sup>بیت</sup> کلیم  
 حتی <sup>بیت</sup> الهم <sup>بیت</sup> دخلوا <sup>بیت</sup> بحر <sup>بیت</sup> غضب <sup>بیت</sup> لد <sup>بیت</sup> ظلمت <sup>بیت</sup> قبل <sup>بیت</sup> الیهود <sup>بیت</sup> و <sup>بیت</sup> النصارى <sup>بیت</sup> قال <sup>بیت</sup> فن <sup>بیت</sup> صدق <sup>بیت</sup> رسول <sup>بیت</sup> الله

صلی الله علیه و آله والسلام علی الاخوان و ایجاد قیقه در بایند که سخن فایده متغیر نگردد  
 در هر روز کار مقصود از اهدا ناما اخذ طلب راه منع علیه مطلق باشند و نجات از  
 طریق مغضوب علیهم و ضلالت علی الاطلاق اما اهل هر عصر را برین طریقی نظر بسوی  
 نجات از غضب و ضلال باشد که در حق ایشان قریب است که واقع شود چنانکه من حاتم  
 بطلب نجات از آن واقع است نه عزرا ن فلیفهم ولیدب والسلام معا و صمد الله و بر کاتب  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاعزین الابراریان الذین  
 و المولی کریم الدین **اما بعد** شنیدم که بعضی مرغان میگفته اند چه معنی دارد که ایسی  
 محب الدین شیخ محیی چند هزار دینار خرجی این عارف میکند اولی آنکه از ابقاض خود  
 دهل و قرصن ایر شمس الدین شهباز صیحا الله که مرغان ناچهره حد ادا کنند تا مینا  
 خیزی که شاید بوسیله آن چندین کس خدای پرست و حقیقه ورز شوند با چینی از  
 چیزها برابر میدهند این سخن آن شخص دیگر ماند که گفته زرد رآب و کل خرجی  
 کردن چه معنی دارد کشته را بان میگویند ای نادان بیک کس مندر بیا که لایق باشد ای  
 او را میگویند که ما از یک خود او را میگویند کشتگان زبانه از آن کشتگانند که چون کشتگان  
 میباشند خواهند که شکم چند کس بدین ترک تو را چه بدین فضولی داشته من شکم می  
 خدای ترا کشته گرداناد و از فضولات عیشی شکم ترا خالی گرداناد از چنین فضولی  
 دست برداری مقصود ما از این عاریت است که تا مگر کسی در آن پیدا شود که شکم کشته  
 اولایق بسی کردن باشد نگاه اندل خود برای او کباب سازیم و با طعام طعام که  
 راس کفارات و ام حنانت استابتا کی غایب هر کس در باب این عمارت حکایت میکند  
 و فضیالی بنده ندیکه میگوید این از قبیل بقعه خواجیه منصور است که در خفرک و

۳۳

خفرک و در دوست ساخته مقصود از آن نام و اوار است و بقعه داری و چون اینخیل  
 بستند ملائمه کوتاه میکنند و این را از ابر محب الدین شیخ محیی داخل رشتد میشمند و چون  
 و فرض ما نوع ان نمیدانند و سزاوار میدهند که بجهت تحصیل نام و اواره فرست کنند و صرف  
 نمایند و تجویز رشتد و همه او میکنند و تحسینی مینمایند این فقیر اجرت بر صورت می افزاید  
 که مادام که خیال می بندند که برای خلاصت و غرض دنیوی در آن ملاحظه نمیکند و بان ملائمه  
 یکشانند و عمل بری رشتدی میکنند و چون خیال بستند که برای غرض دنیوی است اعلایه  
 کوتاه میکنند و فتنه میفرستند و آنرا داخل رشتد و عقل و کبایسته و علم همه سبدا رشتد  
 واقع او اساسی نموده که انبیا و اولیا وجود و نور مال احتمالی نبسته و همتشان بان  
 دیگری میگوید مقصود معارضه با خرافات که چنانچه در عرف بقعه هست در صراط  
 باشد و شنیدم که کس غبطه میبورد و رشتد میخورد که بقعه او با وجود عمادی مدت  
 و اوقات بسید و مشرف و طعام هر چند میخورد شیخی از اسپید نمیشود و این بقعه این  
 الدین شیخ محیی هنوز تمام نشده شیخ و جماعت ان پیدایش سبحان الله العظیم که در مان و  
 ذهن بجا میروند و از حقیقه حال چگونه دور می افتند جز بر اندیشه ایشان خندیدن  
 و مجال خود بودن و طیفه نیت تا ان زمان که حقیقه حال اشکارا شود اگر خدای عز  
 جل خواسته باشد نگاه بداند که این چیزی است عزیز انما و صبی الله و نعم الوکیل  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و حبیب قلبه الابرار ماد الذین  
 جعفر ثبته الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخره **اما بعد** تقصیر بکاران  
 عذر و خواسته بودند اگر به تقصیری معتقد به معذ و در کشته بودی تلبیه بر آن رشتدی  
 اما چون اعتماد بر ثبات عقیدت و حسن نیت ایشان حاصلست اگر فضلا کیفیت حال

۳۴

معلوم نیست بجمول جزو مجمل من میشود از آنچه تا غایتی برین نرفت معرک  
 عند مقبول واستعدادش کونان و دعای خیر تقدیم یافت و وصیه نازک میکند شما را  
 با آنکه قرابت الهیه را بر قرابت نسبی ندانند که انطباق بندید در قیامت منقطع است که اولاً  
 نفی عن الصغیر فلا انطباق بندید و لا یساوون اما انطباق روحانیه منقطع نیست که الا  
 بودند بعضهم لبعض عدوان الا التقیین و کوشش بلیغ بقدر بلوغ طاقت و امکان قوت کنید  
 در بجای اجتماع ظاهر و توافق قلوب میان جماعت خود که بر ملوک راه خدا بیان کرده اند که  
 هیچ بر ملوک راه خدای معین از بقای این اجتماع و ایقلا نیست و ضویش و پیوند روز  
 قیامت بوصله مشخص نمی نشیند بزم غیر از من احینه و امه و ابیه و صاحبیه و بنیه کلک امر  
 منتهشان یعنی صلح اتمام بر وجه عام نگاه دارید و اکوینا انما و در یکسان نرانی باشد  
 ایشانرا بهم باز گذارید و دل با هیچ طرف بدسکیند و بعد و در اصلاح کوشید و  
 قریب حقیقی لکن داند که در سیرت مشارکت و در مهارت آرزوت همراه خواهد بود  
 اما پیوندی و نسبی که چون مردند هر یک راه طرفی گرفتند چنانچه والقیابا لله شاید  
 کز روی هم باز نرینند خودستند آنرا به پیوندی نهی رسول الله صلی الله علیه و آله این سخن  
 فرمود که قریبوا من قریبی همت که از آنچه مرعی خواهد داشت لیکن وی من نیستند الا  
 متقیان حال سالک با معروضان همین باید که باشد چه اگر ایشان کافر نیستند تا آن روز که از  
 باز گردید و توبه کنند و اگر چه ذات ایشان را دشمن نباید داشت برای کرامت ایمان اما سیرت  
 ایشان را دشمن باید داشت برای کراهت عقیده و عیبها و عیبها از باده از اعراض از اعراض از خدا  
 عز و جل و آنکه شخصی دست بر خود ستاند نهاد که من از در روان ده خدایم و به اختیار تقیاً  
 خود رضاداده باشد رضوایان بگویند مع الحوائف و اصلاح محمدیث نفس خود را این نکته

نکته که از ان مرگ او را این طور خود انقلای خواهد بود کان که او خود نبی راه  
 خدا رفتی است این کار نیز کار او است کار دیگران است کار او همین است که وجود خود را  
 خشک سازند تا عطش حصبه را جهنم شود و آتش نیکو در او تواند گرفت بمساک کار کرد  
 است از ان مدارف لهم وقف علیهم فویل لهم ما کسب ابدیهم و ویل لهم ما کسبوا و الا  
 علی و ای و اولیایان و در حق الله و بر کلمه **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محمدی الی  
 ولی فی الله و عبید قلبی لایرعب الملت و الحق و لایرعب شیخ محمد نضر الله و ابی و قومه و سلم  
**اما بعد** نزد خدا ماند ز غم ظلم از خود ممکن نیست جز با کتاب ظلم برای آنکه رفع ظلم به  
 بحکام میشود و از انوائشان شدن و حکام در این روزگار ظالم اند هر کس که از ان و ان و کسب  
 ایشان شد لازم است که وسب و ظن و بعضی ظلمها ایشان کرد پس اگر شخصی خواهد که مظلوم  
 نباشد طریق به از ان نیست جز آنکه ظالم باشد و چون امر از این شود میان آنکه مظلوم باید  
 بود یا ظالم اولی آنکه اصحاب مظلوم مکتبند برای آنکه مصرت مظلوم بر در بیامد مصرت ظالم  
 در عقیق مصرت عقبه اند تا بوم است ان حضرت دنیا این است که مؤمنان را دست مستبده و کبخی  
 نشانند و اگر این رشد که ظالمان دارند و بان خود را مکن ساخته اند از ظلم بر مردم مان کردن  
 و کار خود را میان ساختن مؤمنان نیز دارند اما درین حدی و غلاب اخذت می کند و که  
 ایشان اندر شد بکار بریند و کوناه دست محروم و مغبون بکنی داشته اند **بیت** خود نشا  
 مؤمنان مغلوبیت لبک در امکت مؤمن خوبی است : **مسلمان رعی الله عز و جل**  
 الناس ان رعبت امد و ذنب و شعل و ضان فاما الامد فالملوک یعنون و با کلون  
 و اما الذنب فالنجار و اما الشعل لقره المحادعون و اما الضان فالؤمن یفهم من راه بیخ اد  
 چندان بعضی شیرند و بعضی مشابه گر کند و بعضی روابه اند و بعضی میش اند شیر پادشاهان

۲۵

که هم چون صید ریانی و خوردند و گوشت تا جراتند و در باده قران خوانان نویسنده اند و پیش  
 شوم است که هر کس او را ببیند که در پیش زنی ای و کسی من ای حبیب من اگر روزی این امر  
 ببیند بود آرزوی جز از این روز در عقب است که طالمان اینها طلم نشانند کرد و دست بسته  
 خوار و نگویند شما باشند اگر مؤمنان امر ز دست بسته و عا جنین غم نیست چون از روزت  
 کشاده و مسلخ از باشند بزجره خدی و اگر طالمان امر ز دست خود یافته اند و هر چه بخوانند  
 با شومنان میکنند هم نه با سودی اند چون از دست بسته در سلاسل و اغلال و خزی و  
 نکال خواهند بود و لا تحبب الله غافلا عا بل الطالمون اما نوحی هر لیس و مشخص فی الابصار  
 ابوی من چه مضایقه است بلا که خدی عز وجل ایشان بر طالمان سازد تا بر ما ستم کنند و بلا  
 سبب ایشان را سزاوار چشم سازد و ما بعوض آن ستمها ایشان سزاوار نیست و رحمت شومین  
 لب کار هم در زنجی ابادان شود و هم بهشت معورده الله عز و جل ایوبی من هر ستم که اف  
 ایشان بر ما میرد یعنی خدی ما است یعنی خدی ما می بیند پس هیچ غم نیست ان الله عز و جل  
 انتقام ابوی من این معورده یعنی الله گفته الینا کلها همی و ما کان منها من سرور  
 فهو یحیی دنیا هم غم و اندوه است اگر چیزی از آن شادمان است استودی است که زاید بر  
 مایه مؤمن بر خود نفاذ که این بیت زین کان بتلی بکند و اند و لیس و راه عبادان قرین  
 بالانرا میا همی رنگ و ذکر بیاید **بیت** ما چه داریم دل و دلبه و بطوفان بلا کوی بیاید غم  
 خانه زین یاد بیست کار بیگانه سخن است که جن این زین کان زین کان گمان نمی بریند و هر  
 که دارند با این زین کان دارند لا غیر لاجرم نالید و بی خبره باشند و در کله کوب حوادث  
 ذلیل و در پانته اسمن اینها را وزن نهند و اگر چه او را بقرض پاره پاره کنند زهی داغ که  
 شومین بد دل دنیای فهد که هر چند با وی بیلا د میکنند رام او نشود و سر پیش او فرو نمی  
 آرد

من اردوان بیلا داد و زنی می فهد ای دنیای دن بر پیش کافر آن که نند کان تواند از لطف حق  
 بر او زیند و از قدر تو میرند مظهر لطف و مهر تو ایشان باشند مؤمن تو را زنی نهد نه بلطف تو  
 بر او زرد و نه از قدر تو فرو میرد او بنده خدایت سر کار یا لطف تو خدای دارد و هیاهات که  
 خدای او جن لطف تو نماید ان الله رؤف بالعباس **بسم الله الرحمن الرحیم** اگر چه جمله در اندوه **بیت**  
 یقین دانیم کا خورشاد کردیم چه خاری هست ریحان نیز باشد چه در جی هست در پانته  
 باشد من عبدالله قطب بن یحیی الی الاحوال الاطیبین النابین قولاهم الله یا یوتی بهما  
 الصالحین **اما بعد** مؤمنان که پیشتر از شما بوده اند سخت که بملوک راه خدای مشغول شد  
 چه سخت و بلا که نکشیدند **بیت** عشق از اول چرا خون بود تا کردید هر که برین بود **اما بعد**  
 از تحقیق ثبات قدم بقیص و عدل الله الذین امنوا ستم و علوا الصالحات لیستخلفنهم فی الاز  
 کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم وینهم الذی ارتقی لهم ولیدل لهم من بعد خوفهم انما  
 یعبدونی و لا یشرکون بی شیا استقامت حال و فراغت بال و جمعیته و اطمینان بر حاکم است که این  
 الله لا یخلف الی یحیی ای برادران الهی چون شما سرخ سلف و راه ائمه هدی صلوات الله علیهم  
 میجو امید که ملوک کنید یا آورید که ائمه چه زحمتهای سختهها میکشیدند و بر این چه صرها  
 میکردند و چه ثابت قدمها که میبودند شما بنویسند مت بان که برید **بیت** عشق چون دعوی بلا  
 دیدن گواه چون گواهیست نیت دعوی شد تباه چون گواهیست خواهد از قاضی ترنج  
 بوسه ده بر آریای تو کبج الما حسب الناس ان یحکو ان یقولوا انما دهم لا یفتنون و یعد  
 فتننا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین ای برادران الهی شای  
 که سخن و مصائب شمار مستی آورد یا بد گمان محمد در کار خود و اعدایم با الله العظیم که  
 انومسه که مرغان انظاکیرا اندازند ز معشیت رسل تا گفتند ان تقطن ناکم شمارا فتن با  
 طوب

۳۷



خود را چنان بود که در احوال باران منقطع شد ایشان گفتند این انشوی طوبی و سلس است  
 که با شما آورده اند و بد آنکه بخورند بیهند حال آنکه ان باران اندر صحنای بود بی آنکه  
 نوس نوز بلا سخته میشود فکر زیادش برود و انقیاد فریان خدای و اقبال مراد اماند  
 میشود و اگر انقطاع ان باران در حق ان مدبران مترجم سفید نه افتاد اما ان که گریه بند و  
 ایمان آوردند از گریه ان باران نتیجه ان انقطاع باران بود که در لهای ایشان نرم کرد و قساوت  
 و فطاطت از ان در بود تا روزی ایمان منشرح شد نصیب به کثیر و بعدی به کثیر و ما نصیب به  
 الا الفاسقین الذین یلقضون عهد الله من بعد میثاقه الایه ای برادران الهی در کار خود  
 با بصیرت باشید و در حقین خویش بگمان میفیتد و بد ایند که پیغمبران خدای لا است گفته  
 و راهی که نموده اند راه راستی ترس و بیم قدم در ان زمین که جز رشد شما و پیش می  
 آید و بچنان و فلاح شنید ام که کسی غافلگرد روزی رفقا و او را تکلیف کردند و با  
 خود بمسجد بردند کبوه اش بد زدند گفت می بینید که نماز خود من مبارک نیست ای  
 ناسبارک شوم کبوه ات از ان دزدیدند که خدای عز و جل غافل کسی که غافلگاری او  
 بشرط بقا کبوه باشد قبول ندارد پس کبوه ات دزدیدند تا اگر توان چنان کشتاد بگر  
 بنان بیان و بساط عثا ترا با قدم پلید خویش سلوحت نشای و اگر نه از صیان کسان  
 این خود مانع تو نمیشود از نماز و صدق و اخلاص تو اسکارا میشود و لیسو تکم تعلم  
 الجاهد بن تمک و الصابین و نبلا و حبار که استخوان است که پیوسته میرسد خدا  
 عز و جل جماعه اخوان ما را در موقع امتحان در سوخت قدم کرامت فریادی تا لغتند و پیمان  
 خدای پیمان رسانند و یاد آنک استوفیق الله و فضل رحمة و هو العاصم و هو الوالی الیک  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من عبد الله قطب بن سحی الی الاخوان الاعراب الغیابین الکریمین

۲۸

الکریمین المحرابین کان الله لها **اما بعد** آنچه خدا استخوان کند جز خدا متعب العالمین نباید  
 باشد که دیگر چیزها که ضرورت قوام است بن تعدی واقع میشود و از آنچه فوق لازم نمی  
 آید و اگر در جهان شقتی میرسد ان بر اصل است برای آنکه بنای جهان بر تعجب و نامراده  
 است اگر شاد بی روی نماید چنان دانند که به با یافته اند و شرم دارند که با وجود خدا  
 عز و جل شما چیزی نمیکنید و لغت باشید و چیزی دیگر جویند ملازم امتانند بحیث  
 عثات او باشید و اگر چه جان شما بر سر این رود ای برادران من جان که از خدای یافته  
 آید اگر ان برای خدای برود چه قضیه است خدای بان احق است همان بجز که در کار  
 خدای رود شما چه میخواهید که از میان طرفی بر بندید ای برادران من جان و جهان  
 برای است که از برای خدای عز و جل صرف شود و اگر نشو و خدای با شماست و چیزی است  
 که غایب آن بر آن سرتب نشد هم چون قلبی که هرگز بان چیزی ننویسد و کاروی که هر  
 گز بان چیزی بر بندد بر پناه خدای روید از آنکه شما در وجود از ضایعان باشید و انلا  
 علیکما و رحمة الله وبرکاته **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من عبد الله قطب بن سحی الی اخوان الصغیرین  
 التائبین که مؤمنانند و باران علیهم اجمعین **اما بعد** با سالیکن متواضع باشید که من تو  
 لله رفعه الله و با سالیکن تکلی که التکر مع التکر عبادة و با سالیکن بستر رسید که بخدا  
 الله و هو خادعهم و با سالیکن صادق باشید که من غنا فلیس متواضعان با یکدیگر  
 محبه و رزید تا از وحشة جهان امن شوید و ترس و اندوه بشماره نیاید که الا ان  
 اولیا الله لا خوف علیهم و لا هم یخزبون و چون در زمان بعد اوت شما بر زمین ند دل  
 قوی دارید و پناه بخدای برید که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم  
 فاخشوهم فزدحم ایمان و قالوا صبنا الله ونعمر لوكیل چرا ایمان ایشان افزون در با

۲۹

انکه مثل شومن مثل نعام است که چون باد از پیش روی او آید تیغ رود آری خاصیت محبت  
 خالصه صادقه آنستکه هر چه برای اطفاء آن کشتن سبب یادی اشتعال آن شود هم چون  
 آتش که در گرفت که هر چه در آن ریزند که آنرا فرو نشاند آتش در آن افتد و از این باب  
 آتش مضاد اجزای سبب یادی ماده او باشد و مزید قوت و اشتعال او کرده محبت  
 صادقه در این باب خاصیت آتش دارد که وزن اگر محبت مشاهده است نشان آن است  
 که ملائکه لایم و عدل و غیره از انرا الابعوت و از یاد وحده و اشتعال **بیت**  
 سخن شد بند من از بند تو عشق نشانخت دانستمند تو و یک سبب دیگر بر افروخت  
 ایمان ایشان ان بود که دانسته بودند که هر کس که بحق راه خدای میرد البته جانته بعد از  
 او بر میخیزد **سنة الله التي قد حلت من قبل** و این تجد لسنة الله تبدیلا چون قیام  
 رخ مان بعد از خود مشاهده کردند این معنی دلیل شد بر صدق طریقه ایشان و آنکه  
 بحق راه خدای میرند هر شبه ایمان ایشان افزود و اعتقاد ایشان بسداد طریقه خود  
 مؤکد گشت و در راه خود ایشان را زیادتی یقین و استقامت و وثوق و اعتماد حاصل شد  
 همچون کسی که او را نشان راهی بد دهند به نشانند چند که در آن راه است چون در آن راه  
 خوض کند هر یک نشان از آنها که باید دلیر تر گردد بر سر راه و اعتمادش شود  
 گردد با آنکه این همان راه است که نشان داده اند هر کس که بر راه خدای میرد در میان به  
 عدل و استقامت و مصائب و شدائد او را پیش می آید چون سالک را در سیرت  
 خود اینها پیش می آید میلند که این همان است که نشان داده اند و یقین او بدو خود  
 می افزاید و ثبات وجد او زیاده میشود سبحان الله و همین که سبب قوت متانان  
 میشود سبب ضعف و سستی نامردان که بر راستی قدم در این راه نهاده اند میشود

میشود لئیل به کثیری و یحیی به کثیری و ایضا فی الالفه سابقین الدین یقضی عن عبد الله بن  
 بعد میثاقه اعادکم الله جماعة الاخوان ان یکونوا من الفاضلین عند الله من بعد میثاقه و بعد  
 من اهل الاستقامة و الثبات بر حمته انه حمید مجید و السلام علیکم ورحمة الله بسم الله اعظم لله  
 اجر الاخوان فیما التتم من المصیبة و صبرهم و جعل موت البعض تذکرة و عبرة للباقیین و لا  
 تجعلهم من العاقلین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی ابی ولین فی الله و یحیی  
 الابرار حب الله و الخلق و الدین شیخ محمد نصر الله ولید **اما بعد** در بعضی از این شهادت بنو  
 پیدا بد که شما ابتدای عاری کرده اید و پیشکاه از ان ساخته و اسع علی جماعتی بگویند که این  
 بهمان نوع تمام کردن سبب نیست پاره از این که چکرت باید کرد این ضعیف هر چند تا مل سکیم  
 در آن پیشکاه حیغم می آید که انرا تغییر کنند از بسکه خویش آنست است این است صورت خود  
 و سخن بیلاری بنی همی است ای ولی من ان صیب من عرادمی پیدا است که چند است  
 از ان بیستی یعنی کذا شته این اند که مانده بدست و دندان خود را میساید گرفت که  
 چون که باشد انرا در راه خدای عرض کنند و از هیچ بالک و ترس ندرند و از هیچ با بخورند  
 و عرض ان هر جا بود در جوار خدای عز و جل و سعاده ابدی بیابند ای ولی من اگر در میان  
 موافق بنامند و گویند این بقیه بنی همان نوع میساید عرض کرد که کذا شته عجب نیست برای آنکه  
 اکثری اس کمان هستی بغیر این جهان بنوع اند و اگر چه بزبان نام اخترف برین دل ایشان از  
 ان جنر ادبانه قال الله تع و لیکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهر من الخلقه الذین یأمنون  
 عن الاخرة هم غافلون ای ولی من مرمان دانند و صبر خود ماکه بر حمت خدای دانستیم که  
 نرسین است و جن این هستی هستی هستی و دانستیم که چون از طبیعت مردم بچکند  
 بشویم و جهان حکم از اسع و اعلم است از همان طبیعت و نسبت به همان طبیعت بچکند نسبت

بیه

شکم باد است به این جهان و نسبت موف است بحی ان الله والاخرة لهما الحیوان اچگونه تابع ان نادان شریک  
 و چگونه دنیا را وطن سنانیم و در ضوایا الحیوة الدنیا و اطوائها صفة ما باشد و اخلد الى الارض و  
 اتبع هویر طریقه ما فحق الله که ما دانسته خود را دانسته ستایم عهد ما با خدای عز و جل تازه است که تا  
 جان در تن داریم جز لایه های نسبییم و اگر چه تمام عالم بخلافین کونید و بخلاف ما بر خیزید  
 بشرطی دل بگوی او عز و شد که تا جهان بر نیاید ای ولی من خدا این بیایند و مضلیان  
 دنیا و نسبتها ایشان بیای پای می باید فشرح که از جای نروند که کار سخت است و ضدی عز و جل ا  
 و ابلینیا فی افریة الابرای استخوان سوسان تا مدد و قوه و ثبات ایشان معلوم شود دنیا افریة  
 علینا صبی و ثبتت اذنا سنا اقی و فی سحر فرعون چون بحقیقه ایمان رسیدند قتلید فرعون  
 ایشان را بقطعید و در جل و رسوا کردن و او نمی تری برادر بر ایشان هیچ اثر نکند و وزندگان این  
 دنیا بر ایشان چنان خواهد بود که بود دنیا بود از ا هیچ وزن نهادند و گفتند اقص ما انت قاص انما  
 تقضی هذه الحیوة الدنیا ای ولی من امره فرعون چون بکشف حقیقه رسید اذ عذاب عز و  
 جلیع بالک ندامت و رفتی از این سرای فان بر او هیچ کوان نبود و دلش جز مجاوره خدای عز و جل  
 و سکون در د او مقدر مس متعلق نبود گفت رب این لی عندک بلیقانی الخبئة ای ولی من امره  
 که پیش از شما بوده اند و چنین نتمها ایشان را از خدای باز بریده امر ز هیچ از اینها واقع نیست  
 ما سوسان ا چه اولاده که بادن چیزی افرده و پشوره شوم اخر ما یخونوننا ای ولی من جلد  
 که وعده خدای حق است ان الله لا یخلف الیخاماد در آن وعده ها استبرام و مشربین جهان با تلخ  
 شد در روزی حسنا ان جهان نه صبح اریم و نه الام تا بدان حسنا رسم بر حمة خدای ای ولی  
 من ما چنین و مرغ مان چنان که دان که ایشان را جز از لذت این جهان نه افتاده و ایشان چون  
 با هم رسیم این معامله است که هم نمیرسد ای ما و طنبور ایشان بهم کونک غیثود دنیا افخ بیننا

بیننا و بی تو منا با الحق و انت جز العالین اقول قوی هذا و استغفر الله لی و لکم الحق جهان طبیعه جبرما  
 باشد که در لذت و ذنق بچکی او نرسد همچون این جهان که جز آدمی در او دانا و کویا نباشد و همه ادبش  
 در او دانا و کویا نباشد دل او چنان باشد و جهان حکمه جهان باشد که در لذت و ذنق بچکی او نرسد هم  
 اینجا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء ان آمده در یوم تشهد علیهم السنتم و ایدیهیم و  
 ارجلههم چه طبیعه قوی است که تا نبوی نرسد نشان کند و حکمه قویست که تا نبوی بدانش کند و لا تسلا  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی حق الابرار کن الدین حسن عانا الله  
 تعالی فی جسمه و نفسه و طهر قلبه و ستر اما بعد محبت و در میسباید بود که ان لذت که در مان  
 از طعام و شراب و سایر تمتعات میسباید از محبت یابند و هیجها لذت محبت کجا و لذت انها کجا  
 حلوا یکسی که محبة بخشید است لذت محبت لذت حق است و ان لذت لذت متی ای  
 من بعضی از شایخ گفته اند از هر چه در بهشت هست نموداری در دنیا هست نمودار جواد الله  
 دیدار و اخوان است پس چنانچه جوار الله در ارض لذت مطلوب است و اجل حظوظ است بر آینه  
 باید که دیدار اخوان در جهان لذت مقصود باشد و اجل حظوظ جهان باشد اما چنینی دیدار  
 نظر محبة حقیقت نتوان یافت عامه ناس که ان محبة حقیقت اعنی محبت خالی از غرضی که بر  
 الهی باشد حالی ان ایشان را در دیدار یکدیگر لذت حقیقی نباشد حظ ایشان لذت انده شوق است  
 باشد از اهل و شرب و کساح و تغلب امثال ذللت و هر کسوا که درست دارند بر ای اندوست  
 دارند که وسیله بلوغی بیک از این حظوظ باشد و هیچیکس نباشد که لذت در دیدار و حظ ایشان  
 باشد و هیجها ایشان کما شائسته محبة انسان باشند که مخلوق علی صورة الرحمن است جز در  
 الهی را شایسته این نباشد که آدمی حظ ایشان باشد ای ولی من چنانچه هر چنانوز قوی علیحد  
 دارد مرغ گوشت بخورد و سباع دانه بخینند هر جنس آدمی را قوی و عطی باشد عاریان

۳۱

اهل الله ادمی قوت ایشان حفظ از دنیا دادی باشد یعنی آن ادمی که بحقیقه ادمی باشد و نقطه  
 ال وجه العالم عباده در شان وی است آید و علامه ناسیر انقوت باین قوت ممکن بنامند اکنون  
 صلاهی محبت در سید هم در میان جماعت اخوان هان مهربان بایکدی بگردد تا در کسب و محبت بیکدی  
 بجان خریدار آید و بوزرش محبت مشغول شود تا شمار آید بیکدی بگردد تا سر و حاصل باشد  
 که هر چند حوادث و مصائب روی نماید شمار روی بیکدی بگردد تا از این بشود بیاید که هر چند  
 دشمنان بکنند شمار بر زمین شد عداوت ایشان در نری محبت شمار نماید بیت هر از و  
 اریکنند قصد هلاک بیت کرم تو دوستی از دشمنان ندادم باک بیت الا ان اولیاء الله لا یحیی  
 علیهم ولا یموتون و در زرش محبت میوف سلف است و اتحاد اخوان از شیخ اسلام است  
 مردمان درستان خواهند اما باین آنکه در کاری بوسیله ایشان نشینند نفس در وستان ایشان  
 را مطلوب نیست بشاد وستان گیرند برای نفس دوستی هم چیز در راه محبت باید نهاد محبت  
 وسیله چیزی حاجت نیست که شتاند والله الوفاق والعین بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب  
 محیی ولی فی الله و صیبی حقا الایرکن لللة والدین حسن احسن الله الیه والی والدیه  
**اما بعد** از ادب و قد شناسی نعمه پر سید بودند ادب آنست که وجود الهی را قائم دانند  
 و حاضر شناسند از هر قائم علی کل نفس با کسبت هر آینه خاشع و مطرف باشد و چون نشینند  
 اطراف فراهم گیرند و چون بنگه کنند پهای فرو گذارند نه بروی تنعم و فراغت کنند بروی اطفا  
 عجز نشینند و ناتوان کنند و در غنده از تقسیم گذارند و بی ضرورت اول زینند نکنند و چون  
 بر زبردستی چشم گیرند زبردستی خود را ببار یاد آورند و عقوبت بر من بعد و حکم نغز مایند  
 برومی خال از هوا و چون طعام خوردند لب بن خبیث از وی متوالی کرد و چند اند دل فراهم آورد  
 که در نمازی آورند و نعمه صلی را عز و جل در آن بر خود شناسند هیچ نعمه بی حضور نام و تعظیم

۳۲۱

و تعظیم جلال صلی فرو نبرد بوی آنکه این لغوی است که با نام ادمی بشود هر نعمه که بغفلت  
 خوردند بدن خبیث از وی متوالی کرد و در هر چه با حضور و تلبیض خوردند بدن طیب است و آن  
 متکون کرد و چون سخن با یکی آید بمر بیان قد شناسی نعمت آیم قد شناسی نعمه آنست که  
 خود را بچیزات جن عدم مطلق حالتی نشینند پس هر چه بر خود یابند عطای خدی عز و جل  
 شناسند که بچیز خود ایشان بخشیدند و آنچه نیابند احواله حاصل ذات خود دانند پس بر اول  
 زبان شکر و ثنا بکشایند و از دم زبان تکلمت و کلام در بندند چون این را بداندند و خود را  
 بر این سلاخه ثابت دارند و مراقبت دل کنند تا از این غافل نشود که از شاگردانند رقی  
 الله حبیبی ادا ب الحضره و کسبت فی عباده الشاکرین و بعد تقبل الله منک القبر الی تعزیت  
 بهالی ریل و جعلک من عباده الذین استغوا بر عا سوا فوج علیک ابواب العباده و بلفک  
 مقامات الابرار و عوضک خیرا لمن لیر فی جوار کرامته در بخت ایالی بخواب میدیدم که  
 مسجد است که مدتهاست نادانان کس نگشوده این ضعیف در آن از قتل کشودم و ابان  
 رفته درج یوار سفندی پیدا شد و این ضعیف در آن در رفتم سرا بسا بیار بیع مرتبی دیدم  
 این ضعیف بسا بیار حال شدم چنانچه بر خواستم و بطریق صوفیان بچرخ مشغول شدم  
 در ویسی ازا هل حال در نیر بام حاضر بود او بنی پر حال شد و بچرخ زدن مشغول شد  
 و در هوا بالا می آمد تا از این ضعیف رسید با اتفاق بچرخ مشغول شدم و این ضعیف  
 با خود می اندیشم که اگر بکن الدین حسن را با بجا طلب کنم تا به بنید که صلی عن و جل در سبیل  
 دیوار تنگ برای ما چه خانه گشاده ساخته جمع الله بیتی و بینت حبیبی فی دار کرامته و ثبات  
 علی اهلنا علی من الحبه فی الله و بالله و الله و رزقنا العمل بمقتضاه الله بالجود علی العالی  
 منان بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی ولی فی الله و صیبی الایر بحا

۳۳

الحاج شمس الملة والد بن ابی سعید ادام الله تائیده **اما بعد** بر اغنیاء و اهل دنیا لازم است که بخدمت  
 مته اهل فقر مشتائند و از آنکه خالک راه ایشانرا بجز پلا کنند باک ندارند و ادام که چنین نه  
 کنند نعم عبادۀ ایشان خدای را عز و جل سسکون عید رود و صدق ان مشکوک است چنانچه  
 ابلیس لعنه الله با وجود که چهار صد هزار سال بعبادۀ خدای عز و جل مشغول بود و هیچ  
 قطعه از زمین ننگ داشت که در وی طاعتی نکرد عبادۀ او اعتماد را می شناسست و صدق و اخلاص  
 ان معلوم نمیشد تا صورت صفتی الله ادم علیه السلام واسطه ساختند و او را بر تکلیف  
 سجدۀ امر و امتحان کردند تا اگر بزرگبیده خدای را عز و جل سر نهاده سر نهادن او خدای را  
 عز و جل بطایع صدق سسکه زدند و معلوم شود که خدای را از آنجا که خدا نیست می پرستیدند  
 و الاستغنی کرد و گران پرستش او خیال بازی می بوده و انقیاد خیال خویش و هیچیکس از انقیاد  
 خیال خود سر نمی پیچید برای آنکه با انقیاد خود را جمع است لیکن چون عینی محصل از خارج بود  
 فرستد انقیاد او عز و جل انقیاد خود است و خرج است از خود ازان معلوم توان کرد که او سر نهاده  
 دارد یا هوای خدای را پس صفتی الله همه خدای و امتحان اکبر است خدای پرست و خود پرست  
 چون خواهد که ان همه جدا کند بران میزان سنجد و بران محک زند اول قبله که باین محک  
 شد و عبادۀ خند بن هزار رساله او هماء منتور است و خود پرستی او که در صورت  
 خدا پرستی میگرد بر همگنان اشکال است و پوره از روی کار او برخواست تا بر خود پرستی  
 هر کس ظاهر شد که او خود را بوده نه خدای را عز و جل بود لعنه الله و هم چنین تا امان قیامت  
 احتیاجا خدای عز و جل امتحان مده عیانند که بزبان گویند مؤمنیم و بارکان نیز عبادتی هستند  
 اما اسرار قلوب ایشان از خود نشانازد بیکران پوشیده مکن از علام الغیوب که عالم الستر است  
 و بدین مرتبه بن امتحان صدق و کذب بی غیبها اشکار میگرد اما حسب این حکایت موقوف است

موقوف است تا روز قیامت عز و جل و ادم در این جهان رسوا گردند و نام بگردانند  
 رسوائی عز و جلیان موقوف است تا یوم قبلا **السر** اینجا فاسهای ایشان بگردانند  
 رسول الله صلی الله علیه و اله مکررا از اینجا فرمود مانند ری ما سسک عدا حقیقه حال  
 همین است که گفتیم اما در بعضی که اغنیاء بیت و اغنیاء اند و از این حال غافل و بیو سسک  
 مقام امتحان لغزان باشند و خواهند که بر وی تو انگری بر اهل فقر جنبانند  
**بیت** ای تو انگر مغرب نش این همه غیبت که تو است سر زرد کف همت درویشان است  
 قل می للذین اسوان الحیوة الله بنیا خالصه یوم القیامة حسنة جهان برای اهل  
 فقر آفریده شد و دیگران بطویل ایشان ازان لطف محظوظ کردند نشاید که بچیز  
 بصدق از ایشان یافته اند تقاضا کنند اگر اهل فقر در جهان نباشند ایشان پرستند  
 که بر سرشان چه می آید هل تقربن و تو زقون الا بضعنا لکم ضعفا و حقیقی ا  
 هستند که قوت خدای را عز و جل سسکه کرده اند و نزدان هستی ایشان  
 ضعیف و ذائب کشته و هم چنین فقر و حقیقی ایشانند که غنا و خدای عز و جل  
 دیده اند و به تخی دستی خود معرفت شد و ضعفا و فقر و صوری مجتبی  
 که بجزان است با حقیقه از این مقام ان جمله بیجه نیستند ایشانرا بن دوست  
 باید داشت و بگرم باید کرد و بیبوی ضعفا و فقر و حقیقی محبت ایشان بی  
 میباشد در دل ننگ داشت اما ان فقر که فخر انبیا است و ان ضعف که وسیله  
 حقیقی نزول رزق از سما است جز این ضعف و فقر است ان ضعف باوقی  
 جستا و ان حق باغنا و ید سنا فان نذارد و الله الهادی الی سواء الطوبی  
**بسم الله الرحمن الرحیم** فصل الی ولی فی الله الابر شمس الملة والد بن ابی سعید

صورتی که در باب کتابت نوشتن حضرت شیخ شمس الدین محمد رمضان و جواباتش  
ایشان فرموده اند قلمی فرموده بودند که نامه نوشتن صواب بوده و جوابها که ایشان  
فرموده اند محمول بر صحت و تبری است که اهل طریقت میباشند چنانچه از شیخ کبیر  
سنة ظاهر شد در کار جنید چنانچه خود حکایت فرموده که دخلت بغداد و فی راسی  
نحوه الصوفیه افعال و اقوال ایشان را محامل حسنه طلبند و موجب انکار سازند و  
که با ایشان بوده با فرزند و یا کم نکنند طریقی بر سر میدی که بوده همچنان بر جای دارند  
ظاهر و باطن با ایشان جن طریقی اراده و محبت مسلوک ندارند و هر چه از ایشان  
رسید و بعد از آن برسد بجزل و تنزل و عملان بر محامل حسنه مقابل دارند و آن  
معارضه و معاوضه امر را نکنند و هیچکس از جماعه نکند که در حضرت شیخ زیان  
کند که سخن بعضی از سلف است که هیچ آدمی نیست که از بدی طالب است اما هر کس که  
نیاید و پیش از بدی است از بدی را عاقلان میباید کرد و در حدیث صحیح آمده  
اقبلوا ذوالهیاة عشر اهل الالحمد و **بعد** از همان علیه السلام منقول است که  
خدمت از بعاة نیز چون بیغیران کسی که نماند یک از ایشان میکرد مانع او میشدند از  
آنکه نماند دیگری کند در یادون ایشان بطریقی اولی که این منع نشاید کرد چون کمالا  
در نوعی بش نشتر است اگر با کسی صحبت داشتند و از کلمات او بهره یافتند یا آن  
چه مانع است که باز با دیگری صحبت دارند تا از او نیز بهره بیابند اعتبارات طریقیان  
منه میشود یا عقل صریح یا نقل صحیح میباید والله الهادی الی صواب الطریق **فصل**  
نقل که با اخوان آباد فرموده اند مبارک باد اگر چه اصل نقل سابقا است و در وقت  
اما در وقت و تعیین آن مراجع با ما لازم بود چه در آن ظاهر چیزی گفته نشد بود

بود لیکن چون بر سبیل سهوا واقع شد بود چنین تقصیر نزل و او بخواست والله یغفر لکم و یقبل  
مغفر و **فصل** چون عاده رفتی بجامه اغنیاء و اهل دنیا مدت ده سال است که منقطع شد  
چنانچه در فصل فرموده بودند حاجه نیست که باز سرگردان و جماعه اخوان که گفته اند نیز یعنی  
بنت اما الاعمال بالنیات والسلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی  
الی اضی فی الله شیخ کرم الدین محمد **اما بعد** ترا شرحه باد که روزی در رحمة خدای عز و جل  
در آن روزی است و توفیق بگردد او در از یاد و بندگان را جزو استان لطف و پناهی نه و جز  
ظهور آثار قیومیة او نگاه می کند له الحمد فی الاولی والاخره وهو العزیز الحکیم سر طاهر و کار با هم  
و در کار و در حضرت و توفیق از خدای عز و جل و در چشم دارد نگران روح الهی باش که چگونه  
در قول و افعال سادگان رسید میشود و آنهایی که ناکون میکنند اخوان ما که سابق شد  
برادر ایمان ما را منتظرند که خود را با ایشان رسانیم و تودان که بوضع و رفع اقدام با ایشان نتوان  
رسید بقطع مقامات و طی عقبات با ایشان توان رسید مقام بمقام باید پس باز کرد تا بقا  
ایشان رسید نگاه که مقام واحد جمع فریقین کردید و یکدیگر توان دید در یکدیگر هالی انوار  
اکنون بتأویب دستا بان تا خود را با بان اخوان رسانیم و نیز هار که اینجا بان تا پیوست که محل صد  
و عجايبت و یامن نیست هر یک کام ملت کام است زود خود را از این بیابان بملک با حصا  
این ریشاکه اجازات بجز و کنیم والله و فی التوفیق جماعه اخوان سلام الله علیهم اجمعین  
پشت تویدارین و در کار خویش سستی ننمایند که امید چنان است که روزی بر زمین دو قوه  
ایشان برسد و موانع سلوک روی در گم شدن بلکه در گم شدن او را اخوان ملائکه را که بتا  
از اینجا آمدند سلام مخصوص بر سر نام و التلام علی الاخوان اجمعین **بسم الله الرحمن الرحیم**  
من اقل عبدا لله قطب بن محیی الی ولی فی الله و عرف الی الله و حبیب قلبه حق الامیر محبت

۳۵

۳۶

الذوالحق والدين شيخ محمد رضا الله وايد وقوله وسد **دانا بعد** آنچه ابليس لعنه الله اس آين  
 ميکند چنينست که ثمره آن در حال ظاهر ميشود و آنچه اينجا عليهم السلام به آن ميغوايند چنينست که  
 ثمره آن بعد موت ظاهر خواهد شد و غرضي بغير توري ميبايد که شخص کاري کند که بعد از  
 غري بقائده ان وسد و هجرت و حوصله بزودت اين کار در حضور هر کس نسبت خلای غرض و جلب  
 هر کس که بپای اين کار آفريندگان ابتدا که افزايش ميغورده عالی هم عرضند و واسع الحوصله  
 رود و در انديش و صبور و قور آفريندگان بدين صفات مناسب با اينها عليهم السلام داشته تا چون  
 ايشان بسجده در سنانند و هلاک آنگاه کرده گوش استماع سخنان ايشان و استماع قبول آن و عمل  
 بمقتضی آن او را بوده اما جماعتي که تنگ حوصله و درون همه و در مایه آفرينده نشئه اند چنين کسان  
 سالاري چون ابليس در فرود است که او هم ضيق است فرو مایه که جز بر واقع حال ناظر نيستند  
 بودند و اندیشه مال بيش از طرف او باشد خصوصاً مال بعد از غري به ان توان رسيد علاوه  
 مناسب است **بيت** که بر مرغی مکن باجنس خود به صحبت ناچينس که در است و لعلها که  
 جنس اينجا بوده اند با اينجا پيوسته اند و آنها که جنس ابالس بوده اند با ابالس پيوسته اند و در  
 آهن هست و کاه هست و آهن ربا هست و کاه ربا هست چون آهن ربا بجا اينده **جا**  
 آهن است بسوي و شتابد اما کاه همچو از جابجند و چون کاه ربا بجا اينده هر جا کاهي است بوي  
 کرايد اما آهن همچو از جا نزود آهن ربا بجا اينده و آهن دلهاي رزين موش است کاه ربا با  
 و کاه دلهاي خفي جاهلان که الحبيبات الحبيثين والحبيثين الحبيثات والطيبات للطيبين  
 والطيبون للطيبين هم چنانکه اقبال نوسان بر اينها دليل صدق ايشان ميشود براي آنکه جاهل  
 جز بجاهل ميل نميکند پس ميل جاهل بشخص دليل جهاله او ميشود و مغرور جاهل از شخص دليل  
 دانش او اکنون چون شما جماعه اخوان ايد کم الله واعان ميل بجا بابت اينجا که ديده و بر اينها ستمه

سنة ايشان و اذقنا سيرته و ارميها ايشان از سر صحبت بپايان نسبت بعد از بيان تقليدي که  
 اول سن تميز بگردد که وار و بسته بوديد مرده باد شمار که همان احوال شما از پرتو جان اينجا آفريند  
 شده تا بجا کلتشي در صبح الاصله با ايشان باز کشتيد پاي داريد و از جاي مرغيد با اين که در طبعه  
 جماعتي که بنا بر آنکه جان ايشان از جان ابال آفريند شده ميل ابال ميکنند و سيرته اينجا است و ب  
 ايشان نسبت شما را از کار خود باندي و در کما اصل ايشان جز اصل شماست هر کس ميل باصل خود  
 ميکند طرفه خود از دست بايد داد و سر خود را بسوي بگردد غلط بنايد کرد قل کل عمل  
 عايشا کلمه فریکر اعمل عن هوا هتک سبيلا والسلام عليك و رحمة الله **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 من عبد الله قطب بن يحيى بن ابي نبي الله الشيخ كريم الدين جعله الله من عباده الصالحين **اما**  
**بعد** بنای اخوان اباد در صفت است از خدای عز و جل و نظم امرن و اتمام شان ان عملی است لاد  
 که الحاله هذه همچو عمل جماعه را از ان افضل نسبت آنچه و طيفه اخوان است حال اشتغال است  
 نظم امرن و آنچه و طيفه و امانت اشتغال است بتو عيب اخوان در اين کار بايد که سخنان تو را همه  
 روی با همي باشد و کردار اخوان هم در اين باب خرج مند بايد که تمين تواند کرد که در هر وقت  
 کار را بوقفت و عمل اهم در ان زمان چيست دست با ن کيرد و وقت باشد که اهم کاري در ان ادا  
 قرون و غلص رقبه باشد از صوفی نوي نوع وقت باشد که اهم کاري در ان اشتغال باشد  
 معاونت بگردد و چنين هر وقت مخصوص باشد که اهم کاري در ان وقت ان باشد جزو مند ان  
 توان گفت که ان تميز تواند کرد که خير الحزين کنز نبي والا تميز بيان مطلق مني و شرم حمل است عملی  
 که الحاله هذه اهم اعمال است اشتغال است بنظم اخوان اباد در جم اجرای اب بسوي ان نسقم  
 بعضی از اخوان که نقل براي ان اسان باشد با بجا و از ان ستمه اول کرده اند اکنون نوبه دويم است  
 و بعد از ان نوبه سوم و بنايد که اخوان آوردن ابر با بجا کاري شکل دانند و از آنچه در دست

۳۷

ان در بنیاد بر روی آنکه اشکال و عدم اشکال دخل بایشان ندارد برایشان اشتغال است و تیبی  
از خدا است عزوجل چون استغفار شد که کار این وقت است برایشان بیش از این نیست که  
دست این کار گیرند شدن و ناشدن بایشان دخل ندارد تن اسانی و رعونه نباید کردی که با چرخه  
مقدور باشد کوشش کنند و چنان دانند که این کوشش عبادت ایشان است چون شخص عبادت  
وقت مشغول است دیگر چه میباید کرد جز این نیست که در هر وقت عبادت انوقت مشغول شود  
رسول الله صلی الله علیه و آله را از صحابه بساحل بحر هند فرستاد به جمعی و عزیزان هفتاد خول  
نداشت که روزها ایشان سازد همان ساختند و رفتند بجاهدت دیگر است و تن اسانی  
الکریمی: امدهدی سلوات الله عليهم اجمعین ملوک میکنند سختی بخیزد سیباید نهاد و از این  
که چنان فرسخ راه روند و بکرم او سختی بسر برند و کار کنند باک نباید داشت و اگر زین باشد که  
خبر کند هر دیر است بر صندان کسب هست که زانند از معاش ضروری باشد که سیباید  
کرد که قدر زانند و اجتهت این کار سازند اگر چه معلوم است که قدر کسب باین وافی نیست اما مشغور  
ضرب الخ بود که بر او کوشش است شدن با ما دخل ندارد در امثال آورده اند که سلیمان عم  
مور بر او بد که از تل خاک میکشد گفت مقصود تو از این خاک کشیدن چیست گفت  
عاشق سوری شد ام و بامن گفته هر گاه که این تل خاک از راه بود اری حفت تو شقی  
اکنون مشغول بکشیدن این تل سلیمان عم فرود عمر تو و قوه تو بجا باین وافی باشد  
گفت دانم که چه بین است اما طریق منحصر در این جز مشغولی بآن روی نیست برای  
انکه یا با این باید بود یا در طریق یاد کار اقول **بیت** یار اگر هست تو را یاری پس و در تو  
حسنت او کارین غرض آنکه اخوان را بچرخ روی عذری نیست در عدم خوض در اینکار  
خوض میباید کرد بکل طاقت و قوه خویش اگر یکسال شود بیکسال و اگر چند سال به

بچند سال و اگر یکی از ایشان روزی کتابت کند و بچرخ دیار فلوس حاصل کند و این اسناد  
کار سازد چنان میداند که این فاضلتی کاری است که میکند و اگر کسی بان صحرا رود و کل  
کشد و صارد بجز زین هم چینی و اگر کسی گاه در نقطه کند و با بجا برد چینی قصه آنچه  
من میداند این است که امر در کل اخوان در زخم امر اخوان اباد و هر چه نافع است در آن  
کوشش کنند شدن و ناشدن بایشان دخل ندارد اگر یکی وافی نباشد در تمام آن هم  
کرد نیست برای آنکه تهنه آن شاید صاحب عمر دیگری کند تا از زمان که این امر با تمام  
وان سر سینه عمرها الله بالعابدین مصعد از کار و مهبط انوار کرد این است  
اندیشه ما و امر الله اجل و اعلم **بسم الله الرحمن الرحیم** من اقل عجا الله قطب  
یحیی الی ولی فی الله و صیب قلبه و عون علی سر ربی الامیر محب الملة و الحق و اللین  
شیخ محمد نصر الله و اید **انا بعد** اگر زین کان دنیا جاوید بودی جای آن نبود که صفا  
همه بجهان قانع شود و چیزی دیگر بخوید از سیکه زین کان است پرستغن مشوب  
بانواع الام و سر همه تغنی فقد دل امت کرد لی شخص ندر قبضه اوست خود  
و خواهش او موافق نیستند نه هر چه بر آنت که میباید مش خواست میخواست  
نه هر چه بخواید بر آنت که میباید خواست در نفس وجود او اختلاقی واقع است  
که پیوسته از آن دغان و حشته و ظلمات نکارت بنمیزد و امشد ظلمة و وحشته آن  
تواند بود که منبع ان عینی ذات اینکس باشد چون بر تقدیر آنکه جاوید بودی حال  
او این بود چگونه بجز آن باشد که بان قناعة کنند حال آنکه نه جاوید است و زود  
که سر آمد **بیت** زانچه کشتی شاد و بس کس شاد شد: آنرا زوی جست و همچون با  
شد: آن تو بجهل هم تو دل بردی منه: پیش کو بجهل تو خود از وی بجه: ای ولی

۳۸



ای حبیب من زید کان خود در دنیا تو را میفرازد بر باد بر باد باش که بن کس از نیت هر یک از دنیا  
 واضر ترا خلاوت است و بر رفتی دنیا خلاوت خویش پیش داشته و بر رفتی بادم و از رفت  
 سر رفت خویش پیش داشته و خلاوت با قفا مثل دنیا مثل نخلست نوش عمل در دهن  
 دارد و پیش بسف در و بنال و مثل اخوت مثل گل است چا ووش خوار از پیش با  
 و عرس من کل از عقب **بیت** حفت الحجة بالکاف و حفت النور بالشموات  
 ظاهر بینا نان میل بدینا کنند و اخوت بینان میل با اخوت ابوی من ای حبیب من اکثر خلق  
 ظاهر بینی باشند چنانچه اوید کار ایشان بر ایشان کواهی کرده که بعلنی ظاهر من الحق  
 الله نیا و هر من الاخره هم غافلوی اگر کثرت از راه میبرد البته میل بدینا خواهی کرد  
 زینها زینها بکثرت ساکنان راه دنیا از راه سر که حق در افراد میباید ندر اعداد  
 زود است که این کثیر بر سر خود زیند و وایله و وایش راه و واهل کتاه گویند و با  
 گویند لاند عوایوم شومر و اصل و ادعوی بتور الکیوا ای ولی من ای حبیب من صیغه  
 خدای خود که این کسر افزیده و با و از مادر مهربان تولد نامشودن و خدای خود را  
 منعم داشتن و کوشی سخن دشمن قیام ابلیس لعنه الله کردن یا جماعتی که ابلیس  
 ایشان غالب شد استخوذ علمیم الشیطان فانسیم ذکر الله صفة ایشان آمده نر وظیفه  
 خرد شدن است ای ولی من ای حبیب من خلق دشمن این کس بند میخواستند که  
 این کسر وسیله انتظام امر بنیای خود سازند و اخوت این کسر بر این کس بقا  
 کنند در لذت دنیا شریک باشند اما چون عذاب اخوت روی نماید پهلوی با خود گیرند  
 و هیچ بار از این کس بندارند و او را با عذاب با بکنارند قال الله تعالی ولا تترکوا  
 وزب اخوی وان تدع مشقة الی عملما لا یجمل منه شیء ولو کان ذاق فی ای ولی من

من ای حبیب من دوستان دنیا را وفا نباشند و در آن روز هر کس که تو او را دوست پیداری دشمن  
 تو باشد مگر دوستان الحق قال الله نعم الاطلاه یوشد بعضهم لبعض عدو والا التقیین ابوی من  
 ای حبیب من انبیک ترا دوستان چند الهی پیدا شده اند این را بطه را تا توانی استوار دار که  
 از این طرح راحت ترا نفع خواهد رسید و این اجتماع و انفراد که روی نموده از رحمت خدا  
 قبل خدایت که فرود ستاده دست از آن مدارا عتصوا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا و اگر  
 نعمة الله علیکم لکونی که ما پیش از این هم دوستان بودیم برای آنکه دوستی طبع دشمنی است  
 دوستی حقیقی دوستی تقوی است که اکنون روی نموده ابوی من ای حبیب من در آن  
 این امر و نظم این شان کوش که این امری است که اگر تنظیم شود بسیار خوبی که در خن آن باشد  
 و بسیار که بواسطه آن بجات ابد رسند و اجر همه ایشان در دیوان تو نویسد در باب  
 فرصتی بهتر از این نمیباشد و کاری بهتر از این ترا پیش نمی آید عمر خویش را بدین در آن  
 ما از چه هر کس که تنظیم چنین چیزی و بنیای چنین نفعه موفق شد تا آنرا در بر شما باقی  
 است هر طاعتی که در آن میشود حکمان دارد که از زنده است و ان طاعة بجای می آورد قال  
 تعالی منکتب ما قد مو ان انا هم و بیای عین و صیف باشد که کسی تواند که عمر خود را در  
 مال میصد سال سازد که هر در طاعت صرف شود و خدای داد که هر طاعتی طاعتی است  
 عظیم دارد و مع ذلک این کار نکند صیغه صیغه بعضی از مردم کان را بجزاب دیده اند  
 میگفته اند که را کنیم که در دنیا بودیم و در روز در دیده این کس کشتی و یکبار گفتی لا اله  
 الا الله چون این کس میتواند که در شیب حال خفته باشد و هزاران هزار بار لا اله الا  
 گوید با آنکه لا اله الا الله گویان بسیار از پر تو او در جهان باشند چه غنیمتی باشد در باب  
 در باب که الوقت صیف والعزوت صیغ ای ولی من ای حبیب من برادر کن شفته ترا

است و با تو میگوید اگر بشوی و بنده میدهد اگر در بای چه میگوید میگوید ای نور دیده  
 من ای راحت دل من ای برادر بزرگ من زینهار که جز کاری که بعد از مرگ تو برسد همد  
 فکری که من نیستم چون تو بودم همین هواها و رغبتها و اسبابها که تو داری داشته ام که میان و آنها  
 حایل شد و اکنون سر کارم با کرده ای خود است در این دیوار بر رخ تنها مانده در  
 بکار خویش فرزند بکام خود در کار کسی را از من یاد و نه کسی مرا بجز یاد برسد جز عمدا  
 من مرا مونسی نیست چه سود مرا که برادر در کار و فرزندی بکام چون من اینجا بخورد در یاد ما  
 ای کاش هر چه کردی برای خود کردی تا اکنون از آن بر خوردی ای کاش ای دریغ  
 ای دریغ آنکه در جهانیت سود اکنون تو ای برادر من زنی کانی خود را در باب و همه آن در  
 کار خویش کن حال مرا وسیله اعتبار خویش ساز یقین دان که چون من که از تو کو چیکه بودم بجز  
 تو هم جاویدی غایب نصیب خود را از دنیا فراموش مکن نصیب تو جز آن نیست که در قیامت  
 تو در رحمت دستگیر تو باشد باقی نصیب بیاست از تو نصیب تو است از دنیا این است  
 بنده ها برادر من خودم که شمارا میدهد اگر میشود چون تو همان بشمارد بنده همان است  
 بان عمل کنی تا دستکار شوی و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان القهیبی والخریب الربانی **ابعد** با غم و اندوه و غمنا  
 چند روزی بگذرد و ایند که این غم جاویدی نیست ما را نه برای غم آورده اند و این غم وسیله  
 آن شادی ساخته اند آنچه آید که نه هر کن او از محصل شوقی و نه روی قوی خوفا  
 بینید خدای عز و جل رسل را برای این شده فی ستاره تا ادمی را دل بجای خود نشیند که  
 از طول مکایله احوال و مجاهدت جهان بیم است که موم نا امید ی او را از دست ببرد و  
 پای در آن کند اما این شده اما نرسد که این شده را باور کند برای آنکه از آن باور

۳۹

باوردی با بجا که این شده ها از آن میدهند توان رسید هر کس که این را باور کند و بیان کافی  
 کرد در عجب کفر خویش باشد و روی این حکایت نه بدیدند کلامهم عن رطلی یومئذ لجزیون اکنون  
 چه در ریغ عظیم که کسی از جهان شرف های بسیار که مردم مانند بشوی نکنید بجز کتب بدیدیم تا  
 شدن است و سر کشیدن و خود را زیر کتک دیدن چه بعضی نهادها صحنه واقع است که را  
 کس نکند و در برای خود می باشد و کردن البته نهفد از این جهت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله فرمود لایله علی الخبثه الاکل نفس مسئله او کما قال وای بر چنین نهادها و ای بر این  
 که از چه خبر بزرگت محرم کردند نفوذ در ملکوت ایشان است و کرد لا تفتح لهم ابواب  
 ولایه خلون الخبثه حتی یدخل الجمل فی سم الحیاطه در عرضیه از ضیقه بمانند و بوار حقیقی ا  
 را در باید فریاد هم نمویل هم پس معلوم شد که سر همه خبری سکنه و استلام و باور و انقیاد  
 است لاجرم دعای مانور است که اللهم احیی سکننا و امنی سکننا و احرن سکننا و کبرتی  
 زیرا که شوم است شوم اکثر اهل الخبثه بله ساده دلان بنیکو کمان سکی نهادند و زیرا که گوش  
 طبع شبهه کن جهان که بچشم و اهل جهنم اند خوشا گوئی که ما را به مشیت ساند و ما مبارک زیرا که  
 که صاحب خود را بچشم برد خدای عز و جل جماعه اخوان را از جهان کوی و سادگی محرم سکن داد  
 بچینی زیرا که استلا مسازاد و کلمات خویش از ایشان در بیع سدا دادند الکریم الخیر الودیع  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و صیب قلبی و عود علی  
 امری الی الامیر محب المله و المحن و الدین الشیخ محمد نضره الله و آید **ابعد** امری ز روزگار است  
 و فرار و روز جزا و کار مبتنی بر مشقه است پس مشقه لازم این نشاء و طری این داواست  
 کسرا بوسیده و بنوعی ان پیش می آید این چند روز که بقای این نشاء است تعجب ز عمر بخود  
 میباشد نهاد و خوشی و اسایش از عقب است محرم نه انکرا توان گفت که دنیا برادر او

۴

بناشد برای آنکه دنیا برادکس مینماید محرم آنست که درخ از جزاء او را جزای بد پیش آید  
 و اگر چه مردمان روز جزا او را دور می بینند اما خدای عزوجل بر نزدیکی آن گواهی میدهد **و آخر**  
 بعد از وزیر قریبا اکثر شما بگو احوی خدای تعالی او را نزدیک دانید همگی هفت و اندیشه خود  
 عرض این کنید که در این روز از دستکاران با مشید و بد ایند که شاه منس ادمی الفت و عادت  
 که بطوری معینی اسن کفری بنیدد که اگر آن طور در هم شود او باطل میشود و این غلط  
 هیچ نسبت که ان را عینی نسبت که زیلو چه بناشد بر دور با خواب تو انکورد و اگر بدیج و کورشت  
 باشد نان و سحر میتوان خورد و دلیل بر این آنکه دنیا کس در عالم هست که چنین بسر میبرد  
 او را بسیرت دور در مرتبه خود حیانتش غرض است که ما را در مرتبه خود و اگر باین تفاوت نسبتی  
 او را دست با او برای ارام میباشد بود پس ما را نیز بی ارام میباشد بود برای آنکه زیست ما در **بیت**  
 سلوک هم چون زیست آن کد است در جنب با و سلوک را نیز بی ارام باید بود برای آنکه بالای  
 مرتبه مرتبه است پس اگر انشا کاری میکنند با هیچ مرتبه نمیتوان ساخت و اگر ساز کاری میکند  
 با هر مرتبه توان ساخت پس هم او را آنکه کار سازد کنند و خود را از بدیج و اضطراب خلاص **بیت**  
 و انا حکام ملایک برین ایند و جوهای فریادند که خالق ملایک و یکسانی هم است شوند **بیت**  
 لکل شیء اذا فرقه عوض و لیس لله ان فارقت من عوض و التوفیق من الله العلی العزیز  
 السلام علیکم و علی جماعه الاخوان **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی الیه  
 الوصید بن الامیر شمس الملة والذین ابی سعید و الابیر کن الملة والذین صن ایندها **بسم**  
 و آندهما **اما بعد** ان تمان به تنگ نیانید که شاید گفته اند العباده صرفه و عانوا **بیت**  
 و هفتیشی از ذکر خدای بهترند و ند قال الله تعالی انا جلیس من ذکر فی زینهار که از ان فرقی  
 بناشد که در شان ایشان آمد که اصاعوا الصلوة و اتبعوا الشیوات لعل کان لکم **بیت**

۴۱

فی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود جعلت قره عینی فی الصلوة و روشنی چشم  
 و اما پیش دل شما باید که در نماز و تلاوت و ذکر باشد و مادام که باینها مشغول باشد چنان باشد که  
 ماهی در آب که المؤمن فی المسجد کالموت فی الماء در آب اینها ادا نمایند و اما پیش از اینها جویند  
 از صیبه نخی جنس و بنایند که از نگر و وظائف عبادت ملال و ستمه بایند متبعان **بیت**  
 شستوا مکرر میشود از ان ملول نمیشوند هر روزه طعام بخورند باز هم چنان در ان تازه اند و در  
 ایشان فتره نمیاید سقیمان صلوة نیز باید که اگر چه هر روزه نماز و تلاوت و ذکر ایستادگی **بیت**  
 هم چنان در ان تازه باشند فالذین عند رب یسبحون باللیل و النهار و هم لا یسأمون **و بعد**  
 هر کس از اخوان که سوا طنبه بر جماعه نماید و شاگردی در ذکر و عبادت و اخوانان باشد و کند **بیت**  
 له اولئک هم عقیق الدار و هر کس که بنا بر دیگر ستمه یابد و اتباع شهوت یار کون بطلالات و  
 کسالات ایستاد کند شمار طور خود بجد باشد که شمار صاحب خود باز میباشد **بیت**  
 روی در روی خود آرای عشق کیش **بیت** ای مغنون تو را جز خویش خویش **بیت** سبحان **بیت**  
 چون است که انبای دنیا یک طور معین است که پیش دارند و هر روزه بان نوح میباشد **بیت**  
 اخرب راهی روز طوری هرگز مگرد باید که پیش آید تا توانند بود و الا ملول شوند و دست  
 ان بد رید من ثبت ثبب طور یکی پیش نیست نماز است و تلاوت و ذکر سوا طنبه و دست  
 دارد هر کس که باین فحیح ثابت شد تا همین مرشد دستکار باشد و الا گرفتار اند ای جماعه  
 اخوان عجبای فرود گذاشته اند و مردمان در وای حجاب اسوده و غارغ نشسته اند اما زود  
 است که این حجاب بردارند و بجزئی و بجز حسابی شدید که خود را در بایند پیش از آنکه  
 شمار در یابند با جزئیات چند در ساخته اید و خود را جزئی بسیاری از غبار گشت شایبا  
 جبار جلیل است کلمه نور زید تا کل الوجود شوید مکر تاب **بیت** جبار جلیل او بی والا

لال و دانه کردید هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون ان شاء الله  
 دیت من مات فقد قامت قيامته حجاب حیوة دنیا است چون این حجاب برداشتن در الحیا  
 دیده شباهت جهان کلا کسوده و اشخاص کلیه را دیدید اما نوم برون الملائکه لا بشری يومئذ  
 للبشر یعنی نههار زینهار که فکران روز کنید که دنیا هر چون که هست خواه سختی و خواه آسایش  
 سر خواهد آمد و ما بکلیت که اشخاص این جهان را صفت کنیم جلالت و احاطه خواهد بود از ان سخن که  
 منطقتنا خواهند والسلام علیکم اجمعین **بسم الله الرحمن الرحیم** از بنده ضعیف قطب بن  
 محیی بسوی سید برادران و یاری کوسا لکان الامیر محب الله والدین منجیح آمده الله  
 تعالی **اما بعد** دنیا اگر چه نزدیک است چون رفتی است دور است و آخرت اگر چه دور است  
 چون آمدنی است نزدیک است هر کار که بعد از این سودی شخص رساند آن کار شریف است  
 و هر چه جز آن است سبب پشیمان و ندامت و حسرت است و دست بدندان کنی در دم **بسم الله**  
 اینک اندی افتاده و میخیزد و آن و آخرت و آشوب که او را گرم کار جهان کرده بود بسوی  
 سرش فصره شده تمام عمر خود را جهان میباید که در بیکاری و بیبوره صرف کرده اگر زبانی داشته  
 اید ریغ ای حسرت کف ما دریغ که کار بر او از آن سینه نداشت که کشتا سخن داشته باشد و کفایت  
 پاره دل خود را سبک تواند کرد هذا يوم لا ينطقون ای سید برادران در این ویرانه جهان  
 دلم بفکرت است اگر چه مان بر آنند که جهان آباد است یاری بدیده من خرابه میمانی پس  
 خراب یا بیابانی نان و آب پر سوز و تاب ای سید برادران همدی میباید و همدی  
 که اینند باشد که خورشید در آن توان دید یا کوهی که صدای آن از آن باز توان شنید مگر بهر آد  
 و حشره جهان پاره کم شود که نور جهان سالکان ارض اند و دیگران ظلمات بعضی **بسم الله**  
 ای سید برادران چنان هم درخشی که جز خدا را نشناسد و نخواهد که شناسد و چنان **بسم الله**

۴۳

سکیم این محبت باشد که هر چه نام افرویش بر آن افتد سر و فرو نیاید مگر از محبت نسبتی که  
 افروید کار داشته باشد ای سید برادران چنانچه هر چه که اگرین او را استن زینند و ضاکر ترا او  
 بیاد دهند بر او به برون کاهی نباشد **بیت** زمانه که بزیند آتشم بخیزم عمر بگو بسوز که من  
 برون کاهی نیست رحمة خدای و رضوان او بر سالکان گذشت با در جنید و یانیزید و شبلی  
 و عین القضاة همدان از اهل پاک ایشان در جهان در بیوم چشم انظار در راه سالکان **بسم الله**  
 دارد ای برادران الهی اگر راه ایشان روید و از حزیب ایشان باشید بهتر که در حزن با عتبه و  
 مشبه با وحیل و ابو لهب قرین گردید که اشرف الذین ظلموا و از و بهم اینها اما مانند که  
 بنار خوانند و آنان اما مانند که بکلان خوانند تابع داعی کلزار بودن به یا تابع داعی ناری  
 سید برادران کلزار چه کلزار کلزاری بر آن نوار روشن بنور جبار نخل الدار و نعم  
 الجار و ضل ان اهل النار ای سید اخوان دلم در سینه طپانست از از روی ان مکان یا  
 لب شعری هل للوصول امکان و بالله استغنا و علیه التکلان و حسبی الله و نعم الوکیل  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی ابی اولیای و اخوانی و اصبتی سلام  
 علیکم و رحمة الله **اما بعد** بدانم که شمار آنچه پیش آمده که در صحبتی راه خدای شمار افشر  
 شکل نشان میدهند بخدای که جن خدای باطلست و روزی حق خواهد آمد و معصیان  
 و اهل طبع در آن روز نادم و پشیمان خواهند بود هر کس که امر زکری آتش طلبی را و  
 عینوزاید و زن او را میگردزند که آتش روز خور با وی این کار خواهد کرد فاضل را  
 ای الغافلین شتم **و بعد** حمدی علیه و الله بحق خالق آمد و جز گفتار و کردار و باطل  
 و من رفتار و باطل پس ای او کبریه نارسکار شوی و دل از محبت او مملو داری تا بوی **بسم الله**  
 بر چیزی بد و منشنید که عذاب خدای بر این ارض نازل خواهد شد بوم یفرج فی الصور

۴۳

هر کس که اخلاص با این ارض کرده از آن عذاب بر خیزد نخواهد بود ساوی شویید مگر شویید  
 نوزاد شویید فعال شویید ارضی باشید جز آن باشید ظلمانی باشید منفعل باشید  
 بشویید پیش از آنکه شوزدن سودند همد **و بعد** در بنای بیوت عبادت بدانم که چه هوی  
 دارید تن اسائی را برون گردید اید و حالید را این جهان انکو انداخته اید و رضوا با حق و اللہ  
 و طاعتها صفت شما اند و ای بر آنکه که باین حیاط را ضعیف شود و ای بر او این بند ضعیف  
 بر همان عهد و پیمانم کرده ام و در اینجا باین که هستم شغلم آنست که بچشم او در میان اینجنا  
 مگر بر همه و فضل و شتر و تیسر خدای عز و جل نومی دانست شود که من در اینجا باین که آم  
 بغنا غمگرم من مت معبود خویش تعالی و تقدس تو نامست اگر شما در اینجا باین مثل این  
 کارید و بنظم بیوت عبادت مشغولید و بر همان همت و صفت اید که بودید اعلام کنید  
 تا خدای عز و جل را شکر کنم و اگر عزیز این است هم اعلام کنید تا خدای عز و جل را شکر کنم  
 و اگر عزیز این است هم اعلام کنید تا بیک تنه در این راه افتم که در روی برگشتی و بازگشتی از  
 این راه نسبت و هر ساعتی تان در من می افتد و با اطمینانم میدارد و وساعتی بساعت  
 استی در محلام میگرد که بتم است که تا او صلا و مفاصلم از هم فروریزد و منم ان روز که  
 این مضه روی نماید تا از دار هجران رخت بوندم و از این که بر غزبه خلاصی یام هر کس از  
 شما که بر همین صفتید سلام من بر او باد و هر کس که ندر بر این آید هم سلام بر او کرد و روزی را  
 و راه دور و انتظار نمیتوان برد اگر آمدن فی اید در راه افتید و اگر استیاد فی اید بایستید  
**بیت** من چنان باد در خود در پانده ام که همه افاق دست افشانده ام دیده پر باد بگرد  
 کتاب دل در اضطراب دارم اگر دی سوزنده دارید بیارید تا از آن خنک داری دل در  
 خویش سازم و ساعتی اطمینانم یام و اگر چو آب خنک اید از من بد و در که جواحه را آب

اب زیان میدارد اگر چه با ماعت رفتی موجب امن و اطمینانست اما تها رفتی نیز لایق  
 دارد اگر هر چه کنیدی هر اطمینان و احوالکم و احوالکم و عشرتکم و اموالکم و احوالکم  
 و تجارتی کشاها و مساکن تو ضوفا اصحابکم من الله و رسوله و جهنم فی سبیلکم **نک**  
 آن مائنا بریم شادان خواب خوش ای جماعت جز بجزی حیل الله علیه و آله و اهوا او از پیغمبران  
 حقیقه حال نرسیده اند و راست محض گفته اند و دیگران همه در اعطیه و حج کنفتارند مگر  
 آنکس که ایمان پیغمبران آورد از عالم حیات و حقیقه عز و حران درین جهان است دست در قرآن زند  
 و از اهل قرآن باشد و از اهل دنیا باشد که دنیا ملعون است الا من ابان الله و عمل احسانا  
 و جعلکم الله و آیات من التورین العالمین انه بعباده لطیف ضعیف و السلام علی الاخوان الا  
**اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الدینی ولی فی الله الایم عماد الدین و  
 الدین جعفر جعله الله مقصد یا سئیده **اما بعد** سالکان راه سیر حقیقت صیوة برده اند  
 از میان اهل عالم دیگران در غمراش موفت اند بگویند و مست شویید که عاقبت با اهل  
 ذکر است نه با اهل غفله و اگر بعضی از اهل غفله را عاقبتی حاصلست که بعضی از اهل ذکر  
 حاصل نیست بدان شویید که این عاقبتی برین ایشان جاری میشود جان ایشان از آن عاقبت  
 جزئی ندارد و اهل ذکر و اب عاقبتی برین است جان ایشان در عین عاقبتی است اهل  
 غفله برین ایشان کلشن است و درین ایشان کلخن اگر بظواهر ایشان نگویید در غفله  
 یای اما جانشان در اقیان باشد و اهل ذکر اگر بظواهر در تغصص و سختی باشند چنانکه  
 کونی در در و زند اما سر جان ایشان در آسایش و نغمه مقیم است حقت الخبیه بالکاف و  
 الیزان بالسنن کاشف حال فریقین است و در نیم نیل السرا ان که بس یکبارگی رفع شود  
 این شبهه ناند و هر چه باین حقیقه خود اشکارا کرد و چشم سالکان به ان روز روشن

۴۴

و بعد لهذا که چنان روز خواهد بود و چگونه نباشد و غیر حق از باطل چیزی است لازم و بعد  
 شکایت از نفس کرده بودید که مایل به تن آسائی است از شقاوت و طاعات که بزرگان با وی <sup>شد</sup>  
 ای نفس اگر از هفت و هجده روزی و نغمیم معیم ی نیازی و از روزی و بعد اب الیم پرک این نذر  
 است که این و الا خواب با کور کن و از هیچ شکایت کرده بود چون ادی نه خود است عجب چه <sup>شد</sup>  
 کنی خاکست باقی قدرت او است لقصه این امانت و غیران در طریق بسبب است اگر  
 انزلت نذریه و پای بنشاید عاقبه کشادی حاصل شود **بیت** سایه حق بر سر بند  
 بود عاقبه جویند یا بند بود **بسم الله الرحمن الرحیم** طال شوقی الی لقاء الولدین  
 الوصید بن الزید بن الامیر شمن الملة والدین ابی سعید و ابی رکن الملة والدین حسن  
 حو شائز که در جوار رب غفور از نیای عدل رب غفر در هید با شیم و نقل خوشا  
 اندم کرد در العبادة اخوان اباد از کاید حجة اباء دنیا و مجاهد و دیدار ایشان و  
 شنیدن گفتارشان خلاص یافت با شیم اولیین و صدیق بر تنهان بنشاید که و هشت <sup>روز</sup>  
 طهر است از و شسته حجة ناخسن ای ولیدی و صدیق بن مؤمن را آسایش نصیب جوان  
 که بخوار صخره خدای رمد سختی بر خود ننهد اگر مؤمنید اما عجب چیزی است که سختی <sup>من</sup>  
 بر تن او است جانش در غایت آسانی است و آسایش ای ولیدی و ای بر کسی که خدای را نه  
 شاخت اولیین و ای بر کسی که ظان زمان در راه او بناخت و ای ولیدی سپاس افغانی  
 که ما را حجة او و حجة رسول او در هم روی کرد و الله لولا الله ما هتدینا و لانقصد فنا و لا  
 صلینا الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات و منته نزل البرکات اللهم كما انفت فودو کا  
 نذات فتم انک انت الغزینا حکیم <sup>شکایت</sup> یوم امیر رکن الدین سن در سکتوب که مجید و رسید  
 از و سواس ها که عبه تعلق قلبی بر قوام عارض میشود نموده بود در حل مؤمن در و عا

۶۵

دو وعده هست یکم اولی از ایمان و حکمت جز ذکر خدای انجام در نزد و از خدای هر کس خدای <sup>شد</sup>  
 دوم محل حوادث و تأمل در جزئیات و وسوسن تا با نجا بیشتر نرود و جاهل جزان و عا  
 ثانی نداشت باشد و راجه و ولیم از قسم اول باشد و اعدو با نذران یکون من الجاهلین <sup>السلام</sup>  
**بسم الله الرحمن الرحیم** بالانزع قلبی با بعد از هفت و هشتا من لدنک رحمة انک انت  
 الوهبا من عبد الله قطب بن محیی لی الاخوان الالهیین کثر هم الله و بارک علیهم اجمعین  
**اما بعد** رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خدای هر کس نمی میرد یعنی بعد از جهان قوت  
 شدت که ما این راه میرویم بروید که آنکه که قوت و صولت ما با او است و حضرت و اعانت ما از <sup>است</sup>  
 باقی است و حق لایوت لاجرم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز واقعه رسول  
 الله صلی الله علیه و آله فرمود الا من کان یعبد محمداً کان یعبد الله و الا من کان یعبد الله کان یعبد محمداً  
 فان رب محمداً حق لایوت اکنون شما تا مل کنید که کسانیکه بمضاده شما ایستادگی نمایند <sup>شما</sup>  
 ایشان صدیق ان مضاده که اصل دبا ائمه اطهار صلوات الله علیهم میکرده اند هست <sup>الله</sup>  
 نصیب بجهت آنکه ایشان سائی در قیل ائمة معصومین صلوات الله علیهم بوده اند و کسی که آن  
 نمیرد تا اینجا هست پس ضعف و استکانه تجوی راه مد هید و طریق بد دل سپرد  
 هر چه از قبل ایشان شمارا پیش آید مانع سلوک شماست و از رجوع قهقری بپرهیزید  
 که هر چند از ایشان اشارت و مصادره زیاده بظهور آید شمارا در طریق خود و نظم <sup>بسیار</sup>  
 اجتماع جدا فراید مقصودان شدت و قوت نه است که با اصل در غیر طریق علم و مد را چینی  
 سلوک کنید مقصودان شدت و قوت است در طریق خود و اجتماع بر و کرد و عبادت و اتمام  
 بیوت عبادت و نظم ایجا جمعیه و بدیند که هر یک از شما که اعزاز سستی کرد و دیگر که <sup>کنگ</sup>  
 درمل و میکنند روی سستی می آورند از آنان نباشید که بچگونگی او را هر و او را راع

۶۶

اوزاد هر چون بجز همین کربنیا با صوان اباد حاضر شوند و اجتمع دست دهد تقوی قلوب است  
 میدهد و حاصل میشود و امید و امید بگردند در آن تقصیر کردن بسیار بعید می افتد اینها  
 که آنم هدی برای اعلاء کلمه الله و ابا بطریق او التزام میکردند یا آوردند تا این مقدار  
 سعی بر شما همین کرد چه غلم دارد نیم فرسخ راه رفتی و آمدن اطبا برای حفظ صحه تن و  
 روع هر چه در آن باشد کردن اولی است چنین می شنوی که اعلاء اعان شما نموده اند و  
 احبا اعان ملال که احوان در کار خود افسرده شده اند اعادکم الله من تفرق البحر و قسبت  
 الشمل انه ولی النعمه والفضل **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الا  
 محب الله والذین شیخی محمد **اما بعد** در ام سابق چون کناه کردند می حق غر و جل از فوق یا  
 تحت بر ایشان مغایب فرستادی مثل صاعقه نمود و ضعیف قوم لوط در این آیه بر که نبی  
 ایشان چنان عذاب نازل نکرد اما بعضی را بر بعضی مسلط سازند تا بر یکدیگر می کشند چنانچه  
 در قرآن مجید فرموده او یلیسکم شیعا و یدین بعضکم بائس بعض و بائس من و بائس و انما  
 بتسلط سازند چنانچه فرموده در کلام خود که ولینلقوا نیک شیئی من الخوف والجوع ونقص من  
 الاموال والانشى والثرات پس این بلا و محنت کشیدنی است و از آن گرفتاری نیست و گریز  
 میسر نه و جز صبر چاره نه تا آن زمان که زمان محنت سر آید اعنی موت که تحفه مؤمنست در سیر  
 چگونه از آن محنت توان رهید و موجب کناه عامه است که چون هر مردمان بقشا مشغول  
 شوند عذاب عام در دست صالح و طالح راهم شامل شود اگر موجب کناه خاصه بودی که  
 که شخصی می کردی و خود را از کناه نگاه داشتی و انبیز هیئت اما چون موجب کناه عامه است  
 چاره آن اصلاح خلق است و این مرجو و مقدر و جمیع از آن معذورند که این از ایشان  
 طمع توان داشت پس ماند کبر که است و تن در دهند تا قضا حکم خود آشکارا کنند اگر آفت

۴۷

اگر آفت ملخ رسد و اگر آفت اب کاست و اگر ظلم حکام و اگر استبدادی قوی و اگر غیباها چینی  
 کاین ماکان هر چه باشد صبر بسیارید کرد و جزع بسیارید نمود اما چنین صبر جز بخند و توبه  
 کرد چنانچه بار و الله علیه الله فرمود و اصبر ما صبر الالبان الله بشضعیف تا اگر  
 اگر با او افتد و ای بر خدا یا چون ضعف شتی تا توان می بینی از قوت خویش **یا  
 قوی بخش خدا یا ایمان که عزیمت سلوک سبیل تو کرده اند ایشان از اثبات دل کرامت و کرامت  
 و شیطان از ایشان تسلط نمیشی که از راه تو بار دارد و دشمن کام سازد خدا یا سبب تو  
 این شیخی محمد چون از همه سو بر او بار است تو او را یاری باش که چون تو یاری باشی آن بار را  
 ندهد خدا یا ایستاد کن اجتماع خوبی بر ایشان گردان خدا یا شنیده ام که شخصی را به بهشت  
 بردند و از آن او بد و زخم آوردند گفتند که یاران او بیایند کوفتند که ایشان را گردان بهشتیان بنویسند  
 کوفتند من برای خود و ایشان هر دو عمل کرده ام فریاد آید که هر را به بهشت برید ما را  
 مجید و کرم او تقاضای آن کند که عمل که فرموده برای خود و یا همه کرده باشد اگر ما بد  
 بهشت کرداری رسول بر او هم کن **بیت** جمله در کار او کنی تو مکن و در زوری خلاص نیست  
 و بد که محمد صلی الله علیه و آله تحم الکلام و علی ولی التسلیم **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الا میر کن الدین حسن **اما بعد** مادام که شخص  
 را بار و کس علقه باشد و یک علقه از آن اقوی باشد از علقه دیگر چون تو هر چه علقه  
 اصغف بر علقه اقوی کند ظالم باشد مثل آنکه او را بدی باشد و عی شکی نسبت که  
 علقه باید را اقوی است از علقه با عم چون ایشان عم برید و کند ظالم باشد و قاطع  
 بعد از تقی بر این مقدار معلوم باد که علقه ادبی با خدای عز و جل است از  
 علقه او با خود برای آنکه این خودی را خدای بار و باره و بواسطه خدای عز و جل او را**

۴۸

حاصل شد و واسطه اقرب باشد از ذی الواسطه و با آنکه علاقه از ذی غنی و جلالتی  
 است از علاقه او با خود ایشان جانب خود میکنند و همیشه در کار خود و حضرت خود  
 و بر کار خدای و حضرت خدای مشغول میشوند هر چند در غیاب ظلم و جور باشد و این تا  
 از او برنجیز مگر گاهی که تمام نظر از خود گویا کند و با کلمه بکار خدای و حضرت خدای  
 مشغول شود و اصل کار خود و حضرت خود نباشد ان هذا هو الحق الیقین **و سجی با**  
**دینک لعظیم و بعد** تا نادان یا خدای عزوجل مشغول دارید و چون بزرگ ظرف یافتید از  
 ناسلامیهای جهان دل نازع دارید مانند کسیکه بوصول محبوب مظفر شود نقداً بتمتع با  
 مشغول است و اگر عین دیدن اهل حق و واقع است استعمال او بان لذت مانع او است از  
 ادراک آن تفرقهها و پیوند خدای عزوجل فقیر بجهان فرستد در وی او تشریح روی بنا  
 و با همان خدای بد خونی نکند بلکه گویند **مرجباتنا الصالحین** و با هر ضعیف ضعیفی  
 باشد و ضعیف اتباع ضعیف گویند و کرم مقتضی است که از ضعیف ضعیف خدای هم تکرار  
 بنمایند ضعیف فرزند است و تشریح روی مردمان جاهل با اینکه بید خونی عیان  
 اینها نیز در سزید و صبر کنید ان مع العسر یسرا ان مع العسر **و بعد** اگر نه اهتمام بر بندگی  
 عبادت و حیکت آنکه شیخ الاخوان تنها ایمانند خواطر بیایان میکنند که در این رمضان ملاقات  
 چشمه باو تیم دست دادی لیکن بنا بر این موانع بلاقات روحانی قناعت سخت و این  
 ملاقاتی است لذت و مساجات شریک آن مشافهت جسمی نیست بلکه ارق و اصفی است  
 و از خدای منوره است که اینها سلوک سبیل او است نظام یابد و این کار بر سالکان آسان  
 شود و از حور بعد آنکه در هر راه کاخ طار و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **و ان لا**  
**علیکم و علی الاخوان الالهیین اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن

بن محمد بن الاخوان الالهیین کثیراً الله و یبارک علیهم اجمعین **اما بعد** چون خدای عز و  
 جل و بیان وجود در بجاری ابیتا مغرب فرموده و فعل خاص اشکارا میفرماید این معنی  
 سبب استیلا غفله شد بر خلایق تا بحدیکه کثیری با کار و نفع تفریح کنند و با بیان علناً  
 عمل نکران باشد و قلیله که نور یقطره در دلش افتد چون پیوسته اهل غفله و قساست **بیشک**  
 بیم است که ان نورد در این منطفی کرد و اگر افرادی از ایشان دوری جویند خوف هست  
 برای وحشته و حده و جوع قهقری دست همد پس طریق مختص در انفراد اهل غفله  
 بشرط اجراع با اهل یقطره و خدای عزوجل کثیری از مقدما این طریق بر شما عامه اخوان  
 راست آورده و بزین سبب مبارک شما راه نموده که در آن حافظان شایسته و انجا بیانات مذکور  
 مشغول شوید و بعد و شقی عسل جویند و تعاون بر بر و تقوی شعار خویش سازید  
 و مرعی باشید هر سالک منقطع را که از بی رفیق در غرنا ب حیوة ماند باشد و از یکس  
 بر این شرف شده اکنون بزینها ای قائله راه خدای که از یکدیگر متفرق مشوید که این  
 بر آفت است و اعلا و بصون بیایند و با آنکه اجتماعی اینو بهم روند رفیق مشکلت **دین**  
 همتی میکند و مظلوظ جسمانی سر به الزوال را زین پای در آید و بجز این امر جزئی از چنان  
 کل بار مایند و سبب الله معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در تخریب و تفریب یاد آورید  
 سیرت اسبق الفردون در این صید مثل نمدهی صلوات الله علیهم را بحجاب میدید  
 که هر کلاهما بر سر و جامه در پیده و صلوه زده پوشید اما ان تمام اهل عالم چنان است که  
 که کو اگر اندیکه اجزای اسنان شریح آن نور که ایشان بود بنیان سیرت نیست باری **بن**  
 ضعیف یا ان شاهد انحال الله شیه و یاتف روی نمود که چه باشد حال عالم روزی که **بن**  
 قرن منقعه کرد و او همه معصومین در این جهان باشند و از این خونی در کرب و افتادم **ورد**



خال نخادم حضرت رزاه علیه السلام هدی حاضر شدند و دست مبارک بسوی این <sup>ضعیف</sup>  
 دراز کردند که این ضعیف از خالک بردارند و در پهلوی مبارک خویش جای دهند و تسلیه  
 تسکین فرمایند در آنحال بیدار شدم و خدای دادند که دم از شوق ایشان و آن میماوسیرت  
 ایشان چگونه بقران است بگوشتید جماعه اصواتا از خود را ایشان رسانیم که جز با ایشان حشر شدن  
 غنبنی عظیم است و چون تصور این بر زمین در آمد که با ایشان حشر شوم و دم بهم است که انهم به  
 شکافند خدا یا ایجا که خالک پای ایشان است دیدگان ما را با خالک تا ابد اباد <sup>سند</sup> بهیست  
 انک بالجرود الهم علی العالمین منان **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محمد الی و  
 فی الله الایر بحیل الله والدین شیخ محمد **اما بعد** ادعی تقطیرت از جهان الهی است و مخلقة آن  
 اینجهان اگر مخلقة او رنگ قطرت گرفت چون جهان فطرت بازگشت در آیش و نغمه است  
 اگر خلقة او رنگ قطرت نگیرد چون با جان بازگشت سراسیمه و مضطرب است و رنگ قطرة  
 همان سینه و سیم است که سحران داشته اند بسوی ایشان میباید کرد و اولاد ایشان نابهند  
 و اولادهای سینه اگر چه مصالح جهنم است اما نزد این مهم نبرد که اند نشیخجات است  
 جماعتی اینرا همچو غنسیون نهاد و مهمات جنینه کاهی مهم است که مهات کلیمه روی ننزوه **اما بعد**  
 آن که تم کلوی نمود وجود و عدم مهات جنینه یکسان شود چنانچه پیش از جاهله گرفتن متعی  
 اما اگر از جواب حیات آسند این کس کنند در آن حینی پیش گرفتن منسی کرد و اولاد به  
 متعی نتوان گرفت و مهم نخصه باشد در اند نشیخجات از شوحیات حقیقه که آنچه ادیر <sup>مشی</sup>  
 از احوال و احوال بعد از معرفت نسبت بان با متسا همان زیاده از نسبت حیات است باشی <sup>بزمین</sup>  
 راستی نماند جز اند نشیخجات معرفت ای ولی من در این ساعه که ادعی فرود رفت چنان دان  
 در در یای فرود میرود اگر ماهی اند ریاشند اسرا ان پیش آید از راحه که ماهی را از ریا و کرمای

۵۰

ماهی اند ریاشند اسرا ان پیش می آید از اضطراب که حیوان برید و پیش می آید از زخم شدن  
 در یاب و دریاب و از دم مرگ یاد آرد که می بخت **ابوی** من مرغان همه حیوانات برید اند <sup>طبع</sup>  
 اما بیوی وی شرع نقبل کردند و ماهی در یای المخی شوند و ای بر آنکس که بپزی طبع کرد بپزی  
 شرع این روز که دریا اولاد بدیدم در کشتند اما نماند و انا الیر **لحقه** خردمند آدمی که اند نشیخ این کما  
 کرده پیش از آنکه بان رسد که از زمان سمله و امان نیست **ابوی** من ادعی همچنان قحی است آمد  
 قحی است از جهان میرود بتوانگری که در این میان یافته گردل شدند اولی باشد ای ولی من اد  
 همچنان دست چشم آمد و دست چشم برود در در این دنیا درستی نه از آن کشورند قادر کامل درستی  
 بر آورد از آن کشورند قادر مقام اختیار با وجود دستی در زمین د ایولی من دنیا گشته و هشته  
 حوت حوت اخرب است **ابوی** من اگر کسیر حوت دنیا خواهد که از تو باز گیرد قل لن یتیبنا  
 الا لکتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون ای ولی من آنچه ستمکاران با شوشا  
 کرده اند در عهد های پیشینه با دور تا چنین کردند ها عظیم نشنری ای ولی من مؤمن در این  
 ورزش است که چون بر یک طاب از وی باز گیرند در چشم نشود مال خود چه باشد انگاه بعضی مال  
**ابوی** من مال و ملک مؤمن ایمان او است و قوت و است ظهار یکم کرم خداوند سبحانه دارد  
 اگر ایمان او از وی باز نمیکند هیچ دیگری غم نیست **ابوی** من بخدای نیکو گمان باش و اند نشیخ  
 مقصود بر کار اخرب خویش مان که کار اخرب تو خدی ساخته است ان اند بجهت الرؤف و صیرا  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محمد الی اولیان فی الله الایر **سخر** الدین ملکت <sup>شی</sup>  
 و الایر عماد الدین **جعفر** الایر عماد الدین **محمد** و الایر شیخ نوال الدین **محمد** و الایر نظام الدین  
 در پیش **محمد** جمع الله شملهم و الرحمة شملهم **اما بعد** تحقیق بمن بیعت ان لایسکن الی البیت  
 و صرحت بمن ینفعل عن قریب الی القبلی ان لایصعب علیه سفارقه ما الغه من الدو رای <sup>شک</sup> هنک

۵۱

از اخوان **بیت** دنیا براد خواهی و دین در دست **این** هر چه و بنا شد نه فلک نیده توانست  
 ای هر یک از اخوان نا کار جهان راست گنبد **دین** میشود اگر بر قوف خواهی شد تا خاله ها که  
 ساخته اند بکمال عمارت رسد نگاه نقل کنید حالیا کار است **شما** به **کشید** که خانه بر شما را  
 نمود لازم بنیت که اول خانه را منت شود نگاه **شما** بنشینید و اگر از شقه **تر** رسید **شما** خود  
 دایند که راه خدی بر شقه **سبقتی** است سالکان **ریاضا** اصحاب **بر** خود می نهاده اند **مستعمل**  
 اگر شما را ریاضت لازم آید این همه باک مدارید **پروانه** امان از سوخت بکلام از شمار رسید یا نحو  
 حال خود اگر شمارا **موت** در سلطان درسد **یاد** در محلی که برای خدایان **هجرت** کرده با میشد  
 یکسان باشد لا والله **بکشاید** ای اخوان **اهل** قبول دران **غریبتان** بی تا عذابی و غصه  
 میباید کشید الا من رحم **الله** ای که در بعضی امکان چنان نکالی است **اگر** این همه خود را نازک  
 نذر اولی باشد ای **اخوان** مگر محبت و کرم خدای عزوجل **شما** را شقیقه ساخته که میل بکثرت  
 میکنید و در میان **اخلاط** ناسی بودن هر کس که محبت خدای او را شقیقه ساخت پیوسته بگوشه **ها**  
 خواهد که کزین دو بجهلای خالی ای اخوان **اگر** صفت ما عند **الله** شمارا فرو نگرفته که و سوسه  
 امور معاش و استقامت **جوانب** ارج **بنا** شمارا غالب است ای اخوان **باید** که اگر یکی از  
 شما در **مخاره** باشد که در آن به برف گرفته باشد و گداز **بنا** باشد اطمینان او همان مقدار باشد  
 که در این رون **بلکه** عمومی در میان **اهلیان** و **قادیان** ای اخوان **شما** امر **محمد** **ایده** صلوات **الله** علیه  
**الده** انوار **خان** است عند **رب** **یعنی** و **یقینی** تا امید **بما** شید **والسلام** علی اولیای **واجب**  
 و رحمة **الله** و **بکاتبه** **بسم** **الله** **الرحمن** **الرحیم** **من** **عبد** **الله** **قطب** **بن** **یحیی** **الی** **ولی** **فی** **الله** **الامیر** **افضل** **المؤید**  
**الدین** **یحیی** **ابا** **بقل** **اگر** **مؤمن** **عاجز** **است** **از** **آنکه** **دست** **ظالمان** **از** **خود** **کوتاه** **کنند** **خدای** **ای**  
**عاجز** **بنیت** **چگونه** **عاجز** **باشد** **و** **اوست** **که** **ظالم** **را** **ز** **بدرستی** **بخشید** **چون** **خود** **نداند** **باید** **که**

باید که اضطراب نکند و خوار و شکست بخورد راه **ند** **هد** **و** **باید** **که** **تسلط** **ظالمان** **برای** **حکمتی** **و**  
**مصلحتی** **است** **و** **بعضی** **از** **ان** **حکمت** **آنست** **که** **و** **تیم** **در** **نامه** **نوشته** **بود** **و** **چنان** **حکمت** **است** **فلا** **تقصوا** **ولا**  
**تخرخواوا** **انتم** **الاعلون** **بیت** **خود** **دندان** **شومنان** **مغلوب** **است** **بلیک** **در** **لشکست** **مؤمن** **بنیت**  
 ای ولی **سن** **مردمان** **رشد** **کسیرا** **گویند** **که** **کار** **دینی** **ای** **خود** **بسیار** **مان** **دارد** **و** **چون** **یک** **سوی** **چنین** **کردی** **بر**  
 آنستکه **تمام** **حق** **خود** **کنند** **ارد** **و** **از** **خود** **مستوجب** **قصی** **شکر** **گشت** **ای** **رشد** **نومی** **کردی** **بر** **رشد** **که** **حاصل**  
 بس **می** **اید** **احسن** **ایا** **هیچ** **ند** **بیر** **کردی** **که** **ملا** **که** **غلاظ** **و** **شد** **ذبان** **از** **خود** **باز** **کردی** **اگر**  
 گوئی **خدای** **از** **ان** **رحم** **توانست** **که** **نبده** **را** **چنان** **عذاب** **کند** **گویند** **رحمان** **شنیده** **و** **ند** **باید** **که**  
 بعضی **را** **زنده** **پوست** **از** **تن** **باز** **یکند** **و** **بعضی** **را** **در** **سینه** **نیز** **زند** **و** **بایش** **میکرد** **انت** **و** **بعضی** **را**  
 پیش **چنگال** **مباحی** **امکنند** **که** **بلود** **و** **انگ** **ایشان** **را** **از** **هم** **برسید** **زند** **الی** **عز** **ذلك** **من** **انوار**  
 العذاب **اینها** **مغذی** **میکنند** **از** **ان** **خدای** **امن** **شد** **فی** **نی** **مغز** **ری** **اند** **دینه** **بهر** **از** **این** **در** **کار**  
 خود **یکن** **ای** **رشد** **اسبک** **وزینک** **بر** **خود** **لاست** **کردی** **و** **جائزه** **رنگینک** **پوشیدی** **احسن**  
 این **هیچ** **با** **بخواری** **نماند** **که** **بان** **نعشک** **سواری** **و** **کفتنک** **در** **بر** **گرفته** **و** **یکو** **ریشان** **میفرمان**  
**الهیکم** **التکافر** **حق** **ز** **تم** **القابر** **کلا** **سوف** **تعلقون** **ثم** **کلا** **سوف** **تلقون** **ای** **سردار** **زود** **که** **بی**  
 مری **ای** **پاکار** **زود** **که** **بی** **پان** **ای** **دهند** **زود** **که** **بی** **دهی** **ای** **ناسد** **زود** **که** **بی** **نای** **قطع**  
**دابر** **القوم** **الذین** **ظلموا** **والحمد** **لله** **رب** **العالمین** **میاس** **انخداید** **که** **خوار** **کردن** **ظالمان** **از**  
 سعه **له** **اوست** **و** **عز** **بر** **ساختی** **پدر** **کاران** **از** **رحمه** **اوست** **سبارک** **الروز** **که** **اینها** **خدا**  
**با** **پس** **زان** **خویش** **بجبات** **نعم** **فرو** **دآیند** **و** **ابا** **سه** **با** **اینا** **خ** **خویش** **راه** **جهنم** **پیش** **کینند** **گو**  
**تختر** **المتقین** **الی** **الرحمن** **و** **ذو** **السنون** **الرحمن** **الی** **صنم** **وردا** **مشفا** **و** **صد** **در** **مؤمنان** **و** **ذو**  
 غیظ **ایشان** **از** **زود** **ناید** **فقتنی** **بغیثهم** **بالحق** **وقیل** **الحمد** **لله** **رب** **العالمین** **ای** **ولی** **من**

برکن که برکردن شعار صد یقان است تا صبح ما صیرت الالباده ای ولی من در راه خدای مستحق  
 چند مجوز دین که والذین جاهدوا فینا لنهدنهم بطننا وعلیک یا ولیتی بلزوم الجماعة والاعتقاد  
 علی الطاعة فی بیوت العباد و ترکة الرکون الی بحالته اهل العادة والله وی العصمة السد  
**بسم الله الرحمن الرحیم** ما التوفیق الامن عند الله العزیز الحکیم بعد از فراغ از نامه قاصد رسید  
 و از مغز سگایب که هراه داشت چنان فهم شد که از تویم بنی رغبته نقل باضوان اباد فرود  
 خواطر حق است مشاعره بان باید نمود پیش از آنکه باطل در میان آید امیر المؤمنین صلوات  
 الله علیه و آله و سلم ای صبی طلب کرد از او بسیار چیزی نماند بعد از آن پس رسیدند که چرا  
 صبر نغز مودی تابوی من آن فرمود که تو رسیدم که مبادا پشیمان شوم و قد قیل انکم انما  
 من اذ و صبح لار صدع فیروزه قال الله تم لبینه فاصدع بما تویر عارض عن الشکرین  
 رسول الله علیه و آله فرموده کن فی الدنیا کانت غریب او عابری سبیل و ما ظنیم که غایب  
 چون در جانی فرود آید باندک استیفاکت کند و توسع نطلب و السلام علی ولی و جته  
 الله و بن کاتبه **بسم الله الرحمن الرحیم** چونکه قبضی آیدت ای راه رو: انصلاهی تو است  
 عملی دل مشو: چونکه قبضی آید تو در می بسطین: تازه باش چینی سبکن چینی  
 من عبد الله قطب بن یحیی الی امیر الاضوان الهیبتی سلام الله و رسوله علیه **انا بعد** فایده  
 بعظم اجری و اجر الاضوان اجمعین و اجر شجرم و ابر هم فی حبیب قلوبنا و عصمتنا و نصرنا  
 فی سبیل الله الایم محمد الدین خلیل الله و جعلنا لنا سلما و ذمرا و تلقاه الله تعالی بالکرام  
 و الحسنی و المعقر و الرقی انزرو و کرم الکنون جماعة اخوان باید که در کارشای اخوت از  
 آنچه بوده اند اشفته تو کردند و در کار سازی دنیا از آنچه بوده اند بی پروا که آنچه بر سر  
 این برادر الهی آمد عن قریب بر سر و یک برادران الهی خواهد آمد در آن ساعته که این

۵۳

۵۴

که این برادر الهی نقل میکرد با بختان آن کارها که در ایام جوان کرده بود کلام بوسلادوی نشست  
 هم برادران الهی امروز دست بان کار کردی اگر ان کار مید ایند که چیت فینا و الامن بگویم ان کار  
 اشتها راست می یاد خدی چنانچه از دست و دشمن شمار یاد میاید و فرین و فرین مرغ  
 بر شما یک باشد اکنون چون چنین است پس این جماعت که بار از شما استادکی نموده اند باید که  
 سر روی کینه ایشان در دل شما نباشد برای آنکه کینه با کسی فرج است که از روی یاد باشد و  
 باید که از غر خدای عزوجل یاد نداشتند باشد و فی الحال که ان شیا قضیه بر تو درود غریب ذکر  
 خدی چندان او را فرود کرد که از ان قضیه یادش میاید که چون بود و چه کند مش چنانچه  
 اهل هوا مست هوا شد اهل خدا باید که مست ذکر خدی باشند اولیم اهل هوا  
 بر سر خیالات که بسته اند که چنان شود اگر سخت روزان باشند و از نماندن ان ترسان بجل  
 است برای آنکه قیام ایشان بان صیالات است اهل حق را که نیاهی از حق باشد خوفرا  
 مطلق و طیفه نیست درستی کار اهل حق در شکست است از شکست ایشان که از نمانند و  
 زیت اضوان با کسی که مخالف ایشان باشد اعلان است از غالب شدن ایشان باکند است  
 که ایشان در عین غابی مغلوبند و اهل حق در عین مغلوبی غالب **بیت** خود نشان  
 مغلوبی است: لیک در شکست حق من ضوبی است: کار حق سوی بوی تو را کرد چه جا  
 که مادر یانه فضولی کیم چون اهل حق را و کیله هست و مولان دارند و اهل هوا را  
 و کیله و مولان نیست باید که اش این تفاوت در اعمال و اقوال فویعین ظاهر شود اگر  
 همچنانکه اهل هوی از قبل خود غایب کوشش قول او فعلاً مینمایند چون تمام کار ایشان  
 در کردن ایشان است و ناهش هم از خود ندارند اهل حق از قبل خود نیز هم چنانگوشتند  
 هیچ نماید که ایشان را موی و کیلی هست و اگر نه باره کار با و با کذا شدی پس



**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى بن الشيخ كرم الدين مرقا نايه **اما بعد**

بعد از آنکه مکاتیب نوشته شد بود و متر شد بود که شیخ محمود روانه آنجا بت کرد و قاصد رسید  
و مکاتیب اخوان آورد هر چه را بجای بجد احتیاج بود نوشته شد و در باقی همان مکاتیب  
اولی قناعتت و چون قاصد معاودت نمود بار سال شیخ محمود حاجت نبود و بعضی از اموات  
معلوم شد که نفل نموده اند امید که عنقریب جز نفل دیگران نیز برسد و الله الموفق والمعین  
اگر آنکه چنین و چنان بگویند چنانچه نوشته بودند اکنون که کان را باید سعد و در داشت برای  
آنکه هر کسی از عینی خود ناخوارست چون ایشان قطعاً این ندیده اند که کاری کرده باشند جز  
برای دنیاداری کونی بحال میداند که این توان که کسی بی غرض کاری کند لوجه الله چه اگر  
ممکن دانستند و افلا در عین احتمال با آنکه گشتند و قطع نکردند که این نسبتاً لا برای  
دنیاداری اما چون عذری که مذکور شد واقع است ممکن نیست که ایشان جز چنینی خواهند  
**بیت** ابکی نه زرد چون کرد و بحجاب زرد بنیاید بچشم آفتاب این بدان ماند که کلاب ب  
مراری کرد آمد باشند ادبی را بجا گذارند ایشان آهنگ وی کنند که ترسند که مگر بی  
ان آمد که آن مراد از ایشان باز ستاند سبحان الله اگر ادیان را در مراد رغبته بودی ازضا  
بیردن نمی انداختند و کلاب هیچ آنها نمی رسید ای کلاب قیاس بجسد مکنید آدمی بینی  
از بوی این مراد بیکر بجا او را رغبته این مراد تواند بود و برای او کوششی خواهد کرد  
دینا بر چشم دینا و از آن چنین غریب است که اگر جان بر آن باز نماند کوشش میداند چشم  
بصیرت دینا چنان خواهد است که اگر برای آن چشمی بر هم باید زد یا باید کشود ایشان از احتیاج  
آید که آن چشم بر هم زنند یا بکشند چه جای آنکه عمر غریب کو نامی را که مایه کتاب سعاده  
جاوید است و رسانیدن خود بجوار الله در سر و کاران کنند ای برادران اینها را بگذارد

بگذاردینا تا هر چه خواهند بگویند و بگویند اگر چنان است که شما سکویند بفرموده الله و اگر چنینی

نست که شما سکویند بفرموده الله لکن ان الله واسع المغفره والسلام علی اولیائنا ورحمة الله وبرکاته

**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى بن الشيخ كرم الدين مرقا نايه **اما بعد**

**اما بعد** اگر سبب قطع مردمان از طلب راه خدای آنست که ایمان بعبادت باقیه و حواله  
نذارند بعد از عبثت رسول و اطهار بیانات جهل به این متصور نیست مگر کسی که ویران  
درخ است نباشد و سروری اصفا و بسوی بیانات نیاید و بس این امر در زنجیره و بند است آنکه  
شخص دنی و روزی و بی همت باشد و اگر سبب آنست که می اندیشید که بان نرسد و بسبب  
ان از سعادت دنیا باز ماند گوئیم مثل همین در طلب سعاده دنیا متصور است چه ممکن است  
که بآن نرسد و بسبب صفتی ان از سعاده اخرت باز ماند چه هر کسی که دنیا بچوید بآن  
نرسد پس چو سعادت دنیا بچویند و شب روز در تحصیل آن می پویند با آنکه مثل همان  
که مانع ذکر کردید در آن بین واقع است و اگر بگویند که بیل سعادت دنیا امر جزو است  
و اگر حصول او لا این مسلم نیست برای آنکه چنانچه سعادت دنیا را در طلب سعادت  
اخرت را باین مراتب است و آنچه بستیادست دهد طالبان دنیا از سعادت دنیا است  
دنیه یا متوسطه ان باشد مرتبه اعلاى ان که ولایت است بفتح و اولاد و ارفع میشود  
و مراتب سعادت اخرت نیز هم چنین است که آنچه نادرست بسبب هر مرتبه اعلاى است که  
ولایت است بکسر او و اما مراتب نازل و متوسطه ان اگر کسی همان مقدار کوشش کرد  
تحصیل سعادت دنیا میکند در تحصیل ان میکند بحصول میرسد **بیت** تو راه نرفته از آن  
نمودند و در نه که زو این در که درش نکشوند و تا اینا گوئیم به تقدیر تسلیم چو نشنا  
اخرت را در مشرف و در وجه نبت با سعادت دنیا نیست چنانچه مرتبه انزل ان هزار

همه را در آن از مرتبه اعلیٰ این اعلیٰ است که موضع سوط احد کم من الحزب ضیعی من الدنیا و یا فیما یحتمل  
 ان جستی فزده صاحب هم از محقق این اولی است پس اینها در دنیا بیان نموده اند و در آن است  
 هم است صاحب همه این گوید که **بیت** ولوانا اسعی لادنی معیثه کفان ولم اطلب قلیلا من الدنیا  
 ولکننا اسعی لجد مؤثله وقد بددنا الجدل لوزل اشالی واکر بنا بولکه معاده وینا سجد  
 واقع است و ننگ زبان حال است و معارف امرت متاخر است و تمنع بآن سالی انوار این  
 سبک یکنند این نیز از کودکی و با همی است و خساست و فرومایگی که حضور عظمی قلیل ایشان را  
 چنان بی طاقت و زبون سازد که برای آن توت عظم جلیل مینانند همانا آن عظم قلیل سلاطین  
 حوصله ایشان است چون از دنیا رفتند دیگر چه جویند پس روشن شد که بجز حال ایشان در دنیا  
 به آخرت کردن سببش دانسته اند که در دنیا بسوی دن میل کند و ایشان را عزت برودیت پیش  
 علوه است **بیت** نطفه مملک هماینها هم است : بن بال مملک جانها هم است : هر کس  
 بکند ره کرده داد دست : کرد عالم و از آن یکد ره پست : پس اول چیزی که بر ممالک لازم است نشکند  
 عالی هم باشد بلکه تمام شرط ممالک خود همین است پس ابوی من عالی همت باش و  
 بد بنیاس فروریار و روجه نبل مشرف حقیقی بخرج کاس مراداة میکن و بدن زلفای رد  
 کن و دنیا زلفای اخرت توت و وطن کردن نیز از منعب علوه است هر کس از شما که این  
 سخن بران آسان تراست او عالی همت تراست ندانم نقل ان اسال چنانا خنی شد عنی بتر  
 عنک والسلام علی ولی **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فالله  
 یعظم احدکم و احدنا جمعین فی عبد الله التائب الیه الامیر محمد الی بن خلیل الله **ابجد**  
 با خود را معیت کنید که چون او را با این زودی میبایست رفت این معامله که با خدای جل  
 کرد و زوی دل با آورد و خود را با حیاتی روی رسول الله صلی الله علیه و آله ملنم داشت

۵۸

داشت کردن اولی بود با کردن و رفتی او بعد از توبه و انابت او طی بود یا رفتی او یا  
 همان غفله و اعراض اول هر کس از شما که مؤمن است بخدا و در مومل شک ننگند که  
 این حال که او را در امت دلائل اشاره معادت بود و مصداق حدیث فیسبق علیه لکننا  
 فیعمل بعمل اهل الجنة انشاء الله پس شما هم خدا را بر او جل بر نعت توبت شکر کنید  
 اول الاماره مرث کردید تا بیا که آنچه بر سر او آمد بر سر شما یکان یکان خواهد آمد  
 و چنین معلوم شد که از بعضی خویشان مضاده و مضاده در این باب روی نمود  
 و طیفه سالک آن است که هر گاه که اهل نفس به نفسانیت پیش آیند ایشان دل  
 پیش دارند و نفس با دین چون شما گفتید که بمقتضای وصیه او و رضای ولی او  
 در مخرج اخوان اباد او را دین بباید کرد و حمد کردید و آنچه غایب کوشش بودید  
 نمودید و هیچ تقصیری و ساهله در این نگردید از حمد بی و آمدید و بر شما  
 صریح نیست و هر کس که خلاف کرد به اثم باز گشت سخنان نفسانیت است گفت  
 و از این پس طریق نفسانیت مسلولک مداید و با آن جماعه که معارضه شما ایستاد  
 نمودند اینچنان باشید که با همه خردینان ظاهر و باطن و طریق عفو مسلولک  
 دارید و نصیب خود را از امر قل للذین امنوا یغفر الله الذین لا یرجون  
 ایام الله بجزی تو با ما کانونا یکسبون فراموش نکنید و از جو که ایشان نذر ان  
 انان باشند غیبه ایشان نکنید و چندان در ذکر ستهتر باشند چو اگر صند  
 او میان گزشتند که ننگ او را با خدای بر نتوانند آمد **بیت** نقش بانقاش پیغمبر  
 نرنگه : سبلمتان و دریش خود بر میکنند بحواله السلام علی اولیاء الله تعالی جل  
**فصل** بر اخوان الهی پی پوشیده نماند که هر کس از اخوان که متوفی شد ولی

۵۹

اولاد و بازماندگان او بعد از خدای عز و جل باقی اخوانند و اگر اولاد و بازماندگان  
 او را هیچ اولاد خود نبیند پیش خدا و رسول او شریف باشد امیر خلیل الله بن  
 خدای عز و جل که ملاقات شود شهادتی مواجبات مطالبه خواهد کرد و از معامله  
 که با اولاد و بازماندگان او کرده باشید باز خواهد پرسید زیرا که از روی او  
 شریفی که برسد و تمام اخوان یکسانند خصوصاً وکیل الاخوان خود را بر امانت و ترا  
 احوال اولاد او مطالبه آید و هیچ یک با دیگری سینه زید و وی بر شما اگر چه این کنید  
 و نای بر شما اگر یکی از شما میرضید و یکی از اولاد او که سینه باشد یا اولاد شما را آن شود  
 باشد و اولاد او بچنان باشد یا کار شما با مان باشد و کار ایشان بسامان نباشد امیر خلیل  
 الله زنده است انشاء الله و از آن که بود هزار بار زنده تر و او سلف و ذریه شما  
 نزد خدای عز و جل است و ذریه او باشید بر اولاد او زیرا که این سخن خود را شنید  
 اگر مؤمنید بخدا و رسول او و از اهل وفا و عهدید اگر نه آنست که حالی صلاح در  
 آمدن با بجا نیست خود خواستی که بدیدن و تسلیم فرزندان او آمدی اما شما  
 اخوان وکیل منید و جز چنین عمل با وصله شما نمی نشیند ان الله غفور رستور و اللام  
 علی اولیائکم **بسم الله الرحمن الرحیم** یا ایها الذین امنوا مالکم اذا قیل لکم انفرجوا فی  
 سبیل الله انما قلتم فی الارض ارضیهة بالحیوة الذی ینامن الارضه فاستمع الحقوالذی ینا  
 فی الارضه الاقلیل من عبد الله قطب بن نجی الی اولیاء التائبین و اخوانهم  
 جمعهم الله علی الطاعة فی جماع العباده و جمع الیه من یشاکلم حیث کان من الارض انه  
 ولی التقیین **اما بعد** در افاق ارض مرمان که در راه خدای در ایشان هشت  
 یافت میشود لکن چون ستمنا و فتنه که سالک آن راه و باشند نمی یابند که خود را در

۵۹

در ستم ایشان در آوردند و با اولاد ایشان استغنی کردند و بیعت عملی ایشان راه دروند پیش  
 بردی نمی توانند کرد و هر شعله طلبی که از درون ایشان سر بر بندد بهای سر در اصل او دروند  
 میگردد و بر مثال کمال اضاء لهم شوا فیه و اذا اطلم علیهم قاموا بیدوسته در امانت خیز و  
 و تخریب بر سر بند پس اگر فتنه از سالکان یافت شود که بگردد و بگردد و بیکدل بر سر  
 راه خدای مشغول شوند و بلبلا و لها لایق که خدای و من اکره حکمت و نشر علم حقیقی است  
 هر چند چنانچه ظلال معان بچراغ دها بپای که بر سارها او بختند و در شب تاریک راه با ایشان  
 بردند و از ایشان معرفت طریق حاصل کردند و چنان طالبان بچراغ با نور زدند و ذکر  
 انواران فتنه سالک راه با ایشان برید و هدایت طریق از ایشان حاصل کنند و کم بینی هدایت  
 الارض و هدایت طریق الله مبارک فتنه که که میکان از حزب جنود ابلیس که از فتنه  
 طاقت مقاومت نداشته باشند تخریب ایشان جویند و تفرقه از ایشان جویند و تفرقه از  
 یابند و میکن که نزد اجتماع چندان قوه یابند که کثرت کنند بر عدا و که انحراف درجی اندازند  
 و مدارای بر آردند و در اسلام فتنی ببین روی نماید و ما ذلک علی الله بقریب مقصود از  
 شرح ترغیب جامعه اخوان است در نعل باخوان اباد و اجماع بر عبادت و نصب اعلام که  
 و طاعة باید آنکه مکر ایشان آن فتنه باشند و حدیث لایزال طافیه من امتی ظاهرین علی  
 الحق لایضرهم من خالفهم در شان ایشان دامت شود باید که کلیل و بگردی بی خوف و بالاد  
 نزدیک باین هجره مبارک ایشان نمایند انفرجوا فاعفوا و فاعفوا لا وجاهدوا با ما لکم و انتم کم  
 سبیل الله ذلکم جزیرکم ان کثیر تعلون قیل ای شبا با و شیوخا و قیل ای نشاطا و غیر نشاط  
 و قیل ای رکیبانا و مشاة و قیل ای اغنیاء و فقراء و قیل ای ذوی عیال و غیر ذی عیال و  
 قیل ای اصحاب و رضی و قیل ای سرعین و بعد الاستعداد و التصحیح انما استامان جمیع

مقصود از این کلمه اظهار عدم قبول اعتدال است یعنی خروج بسوی راه خلد لازم بجز حال نه چو  
 و نه پس و نه بیادگ و نه سواری و نه توانگویی و نه فقر و دردی و نه وجود عیال و نه میزان و  
 نقد بکار سازی و نه میزان ای اخوان کار سازی تا چند در کار سازند حتی چنان باید کرد  
 که تا ابلیس و جنود او جز می شود و مستعد حریب می شوند و در صدد دشت دری آید این کس  
 از آن مانع شده باشد که بعد از آن که ابلیس جنود خود را بجهت و لشکر خود را مسلح ساخت معلوم  
 نیست که حال چون شود حال بشما باید که چون کردنی است باید کرد پیش از این تا خیر نیاید  
 همان آتش و از این راه روید که ابلیس از آتش است تا آتش نشی بد جواب ده آتش نتوان  
 ع از دهها شوخیه از دهها دیدی: او در کار خود کرم و شام در کار خود شک جو نخواست  
 شما نیز کرم در و سرکش و آتش و شش شوید اما از آتش مؤمن تا آتش ابلیس بس فرقا  
 آتش مؤمن از دود صافی است هر اینه محض نور است که جن یا مؤمن مان نورش اطفاء  
 ناری و آتش ابلیس هک دو دامت که وظل من بجو لا باره و الا کرم و قائم الله اخوانی  
 عن ظل ذی ثلث شعب و هدی بکم الی توحید الطلبه الطالبه نه عزیز حکیم و التلام علی  
 احبتی **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الله  
 والد بن محمد **اما بعد** وقت است که جماعه اخوان که خلفا مساخته اند اتفاق کنند و به  
 یکبار از ارض عادت که مسقط را سر ایشان است بکنند و بارض عبادت که مقصد  
 ایشان است نقل کنند و فغری از آن در نهاد شایان اند زین و زمان عمده ائمه معصومین  
 صلوات الله علیهم اجمعین که حال الصلوه اللہ تعالی ترک اعدان و اوطان نمودند باز نا  
 دهند تا زیمی پشیمه دل مرده حیوانی ناز و یابد و بداند که در روی او جماعتی باز نا  
 که چنین کار الصلوه اللہ کنند و اصیاری مخمخ را نان که در جوف او نیند نیست همان

هان ای فرزند ان مادر زمین را شاد سازند که او بر شما سر بان امت نه بنیید که نام او بقر  
 باشد شما فرزند ان نیز با او با باشید نشیدید را نه به تحقیر و ای جماعه اخوان اکوید  
 که با این مجرب شما از نزد خدای عزوجل چه کرامت من حق میگردد بیطافه شویید در این کاد  
 اخوان اگر راه خدای رفیق را مسامت از جاهلان همراه بسودی خدای عزوجل اولیا و خوشتر  
 لا یخافون الموت لائم وصف کردی ای جماعه اخوان از سلامه لامان ترسید و کویید **بیت**  
 احد الملامه فی هواک لذیبه: **حبالک کرک فیلین اللوم** ای اخوان زود است که باطاعت  
 ضایع خواهد چید و طاق و در واق ایشان در هم خواهد شکست و ملک یکبار خدای را خواهد  
 بود در نهان و اشکار **لمن الملک الیوم** نعم الواصل القما را زود است دست شما خواهد  
 فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی الالوانک یظنون هل ثوب الکفار ما کانوا یح  
 این است عید کافران و مسلمانان که بدی که عمل کافران است و احق بان کافرانند کنند محبت  
 که از صفت ایشان داشته باشند از وعید ایشان ببرد منده باشند اگر اندک اندک و اگر بسیار  
 بیستایم فعل متقال ذره خبیثه و من یعمل مثقال ذره شریره مسلمانان و کافر یکویم اما  
 فاسق را بنی صالح نتوانیز خواند و هر چه نه صالح باشد فاسد باشد با صالح بصالحیم و با فاسق  
 بیعت ناان زمان که با صلاح آید و اگر صلاح وی متاخر کردد از اینجهان و با اینجهان افتد و آ  
 دوزخ او را با صلاح و سدا او برد و درین دوزخ او را بوزد و ظاهرا او را ظاهر سازد و  
 ما موقوف تا الوقت و از وز که ایشان پاک از آتش دوزخ بچین آید چون ایشان منافی  
 شوند ماین با ایشان بصفا ایم اما ما ایشان که رند جز کد و رفت باید که از ما امید نند  
 و بوعده اینکه مادر دوزخ صافی خواهد شد طبع عزیز و عده بنین از ما نند که ماین در مشیت با  
 شما بصفا خواهیم آمد نسبه را بنقد نتوان فرخت از آن زبیرک تویم که این عین بر ما تو انگر



شبهه به نسبه ستایم و نقد را نقد اخذ ای که صورت معصیه از دل شما بزداید غل شما بنقل  
 صد و در مانع کند اخوانی که اخوان را امر و زامت با باشاره از وز باشد و اخوانا علی سرت  
 متقابلی از روز شویمر حالا باشاره در هر یک بکون الدین کلمه الله والسلام علی ولی و رحمة  
**بسم الله الرحمن الرحیم** ای همد همد صبا ببا سیف ستمت **بنتکر که انجا بجا ستمت**  
 در راه عشق مرده قریب بعد نیست **می بلنمت عینا و دعای سیف ستمت** **هر صبح و شام تا**  
 از دعای ضعی **در صبحه شمال** **حسبا سیف ستمت** **عجب بدی نبی با یاد امده انظر این حکایت**  
 ان ندر بجای قصب بالاسحیح الی الاستغفار الی الملك الجبار و کونید ان باد صبا امت با سخن  
 اقرب الی من جبل الورد به برید صبا چه صابره و پیغام رسان صبا چیت و انجا که آن باو میر  
 نزد بکتر نسبت بخند انجا که از آن میر در انجا سرتا دقتی است از امام جعفر صادق صلوات  
 علیه روی است که کسی را که حاجتی بد رگاه بنیاز باشد در قعه بنویسد من العبد الذلیل  
 الی المولی الجلیل رب الی سنی الضرونت و جمل را همین نگاه او را در آب روان اندازد و  
**اللهم بن محمد و اله الطیبین و الائمة الطاهرین اقرض حاجتی یا اکرم الاکرمین و حاجت خود**  
 کند حاجتش روا شود انجا رسولی است چنانچه انجا با وجود بلکه این اشکال در مطلق دعا و  
 میشود برای آنکه مشخو خطور در خاطر معلوم او است **تبارک سبحانه و عبارت برای انا**  
 و اعلام است بدان چه حاجت شاید که فلسفی گوید این را صعب با داعیت که باین معاملات  
 دعا دردی نیکنی ستر میشود ولیکن دور افتاده و فراموشی که هر چه بی عقل کور منکور خود را  
 دارد اینها لطایف الهیات است و محققان خفیه حقیقه ان بی تاویل دیده و یافته و در  
 بلا پنجه او گفت همت اما بجز ان چیزی دیگر همت که وی نمیتواند فهم کرد مگر آنکس که  
 و آینه من لدنا علما وصف الحال او است آه از دست این معرفتیان بی مغز مغلق و نادانان

اع

نادانان خود را نادانان جامد و این فیلسوفان کور دل دهان کشاده فطرت بر یاد داده و  
 تضلیل الله فاله من هاد و من یهد الله فاله من مضل الخد و الخد من سؤل الله رجوانا  
 و نور سید کان و محافظت باید کرد از ابتلا بصیغه چنین کشتا و از دیگر انات و در اصلا  
 ذات البین و موافقه خواطر و قیام بحقوق و اداب و محافظه ایشان از مخالطه مردم ناپسند  
 طور و صحبتها باید جمده شد بد بجای بیاید آورد که در اول حال هیچ از اینها مشکیک  
 اما بعد از آنکه بر صندوان مواظبت نمودند تغییر نمودن ریاستعد است کتابتی در بعض  
 این ابواب نوشته بخند و م زاده ایر کن الدین شاه صف ابقره الله بنا با احنا و هر کن  
 مصلحه فرمایند از اقران او بد همد تا مطلقا کند در اصغر خوش تر است که در انجا  
 از دو وجه یک آنکه قابلیت ایشان اصنی و فطرت اقرب است و تقوی قبول در مزایج  
 ایشان بیش است دویم آنکه بکسر مانع ایشان نبی آید از قبول سخن مخلف کبر و تا  
 نیاز مند و متعطلی نیست و اصفا و تمام نمیکند منافذ هم او را فرود سخن کشاده  
**بیت که افتادگی بن نگو باید است** **بسی در غر و غروب پیرانیت** **ساصف عن ایا**  
 الذین یتکبرن فی الارض بغیر الحق حکایت ان قفله است که بر قلوب شکرت ان امت ام علی  
 قلوب اقبال با بل طبع الله علی قلوبهم اینها همه انواع مواضع است که بود لها کاشته  
 که بجهت رجعت یک راست نامند و یک راه هر یک را قتل اما بجد الله که در میان شما انجا  
 و اصغر اکثر چنان است که از صدق و بیان خالی نیستند و امید که مستعد نزول  
 الطاف پروردگارند همه بر اصلاح همه میباشد کما شت و با هر یک فرخوار و معال  
 جعل کردن و بظاهر باطن موافق و معاون در بنیات و دنیویات بودن که جمعیته  
 موجب نزول رحمة امت و فروردی که و صلاح جماعه و اخلاف موجب فضل دانان

لا یغیر ما بقوم حتی یغیرنا ما بانغمم والسلام علیکم ورحمة الله **بسم الله الرحمن الرحیم** حضرت  
 محمد و مزاره الوائق بابیه ذی المن امیر حاجی رکن الدین شاه حسن مطلق را نظار لطف پروردگار  
 بوده هر چه متضمن رضای خداوند است تبارک سبحانه و رضای والدین که وسیله رضای او  
 مرفق با دعای الله سبحانه و در صفتنا الانسان بوالدیه محله امه و صانع مدینه و محله و غصه الله  
 عاصی ان اشکرک و لوالدک بلی ان الی المصیر شکر والدین را قریب شکر خود ذکر فرموده چه اعمدا  
 از این بیشتر توانی بود یا فرضی توان کرد بنکو تا مل فریادی و باید که تحقیق بداند که اگر  
 چنانچه رضای والدین است زیست میکند و کم متاعبت ایشان بر میان جان می بندد خدا  
 سبحانه و برادر چه بنا عاقبت که است بنویسد و امور بر او اسان بگرداند و راست می آورد  
 محبت و درخ لهای روح مان می نهد و در وقت و نجات ایمان بر او نگاه میدارد و اگر کسی بیگانه  
 ایشان میکند و خاطر ایشان از روی میزند او در دلها نهد و کار در دست او میکند  
 امور بر او راست می آید و تمام عالم تا ماهها درخ رویا بروی لعنت میکنند و در وقت و نجات  
 ایمان او بخود بالله عرضة نلفاست الامن **رحم الله وحق** است بر صندلی عزوجل که اگر او هم  
 روزی بدی شود فرزندی بر او کار و عاق و موزی که ویرا نارد و آنچه او با والدین کرد  
 با وی کند **بیت** زخمی که زنی چه باز نباید خوردن در کم زدن اختیار باید کردن **الکون** ا  
 الحن و که مخالفة والدین و آرزون خاطر ایشان بنسخ زهر لوده است و خود را بر این تیغ زدن کار  
 خرد سناست بقین ان محمد و مزاره از این معنی محفوظ است و لکن گفته بجز که الهی هم سزا **الظن**  
 این بود سخن در شکر والدین اسدیم باشک با خداوند سبحانه چون حق والدین که مظاهر  
 اخلاص این کس اند چنین است حق تعالی که افریننده امت چه باشد و بر عاقل پوشید  
 نیست که قطره آب شخصی سازد دانای توانای کویای بینای شنوای بدین صفت و صورت که

و صورت که شاهد است و بدین اعضا و جوارح که معلوم است نگاه چنین طماها ف  
 بسوهای کونا کون بیان بنید برای وی و چنین جاها با اسمها مختلف متنوع و چنین جوار  
 متفاوت الخلقه را است اشتر و دراز گوش و غیره بیان بنید و سخی وی کند و با لجامه  
 عالم را حبه منافع او و بنای جنس او بیان فریب و بدان متمتع سازد جای آن هست که شخص  
 نغمه چنین کس بر خود بنماید و روی دل بسوی او آورد و امری فی او بجا ن فرمان بر  
 کیف خداوندی است متقد و جبار که اگر کسی مخالفت وی میکند بیک طباچه نهد او را  
 با حال راه یکفای ایشان بطش و یک لشکر بد انده می یابد و بعد و هو الغفور الودود  
 ذوالعرش الجید فعال نماید و باید که بیک کله پیوسته **رضی العین** ان محی و مزاره  
 باشد و ان این است که در کار آدمی مطلقا بر او امان است چنانچه آن زمان تا بل بر  
 و تن ل است کتاب فضایل و ذرایل و بر او ممکن است هم چون خوب ترک هر شکل  
 میتوان ساخت بعد از آن که بزود شد هر نوع که شده خواه خیر و خواه شر زیاده  
 بن برینست هم چون ان خوب خشک که اگر با مت خشک شد و بر او کج غیبی نکرد و اگر  
 خشک شد هم دست غیبی تواند کرد مثل آدمی همین است و در این باب هر چند کینه  
 تا مل کرده ام هیچ چیز از حجتی مؤثر نیست **بیت** عن المن لا تسئل و سل عن فزیده  
 کل قرین بالمقارن نقتدی **:** اگر خداوند سبحانه بر کسی سعاده خواسته و بر این شده  
 و خرد مندی میدهد که خود را از حجتی مردمی که طریقه عن پسند بد دارند نگاه مید  
 و رغبه حجتی اهل صلاح و تقوی و متوجهها بخند میکند اگر کسی بد بختی خواسته و بر او با  
 و شیطان میکند ارد که و سوسه و ترغیب و بصحبت جوانان و اهل طبع و مردمان که خداوند  
 استخاطم بقیه ایشان و دشمن میدارد میکند تا وی ایشان بیکرد و مزاج فطرش طبع

مخوف بشود و اذا استنشق روح المحرم می افند و ذلك هو الخمران البين والحرامان <sup>لعظيم</sup>  
 فالحذر والحذر و آنچه حدیث فطرت با یاد اینکس میدهد و نوز دل را قوت می بخشد <sup>ظمت</sup> <sup>مرا</sup>  
 امت بر فراغین و روایت اگر مستی شود فجد فهو نوز علی نوز و دوام وضوء و صوم بعض <sup>ایام</sup>  
 اگر چه از ماهی روزی یا از هفت روزی باشد و تلاوت قرآن هر روز قدری که اگر بر این <sup>نوع</sup>  
 شش چیزی مواظبت فرمایند عمرهای بگردد و امید که نوز دل سر برزند انگاه خود  
 صاحب کفایتی نیست **بیت** ان کبوتر کوسرا امرضت **بیت** تو بخوان بران که او پرورد <sup>خفت</sup>  
 ان شریع الله صدره للاسلام فهو علی نوز من ربه فویل للعاسیه قلوبهم من ذکر الله اولئک <sup>ت</sup>  
 ضلال بین بنا بر صدق اخلاص که نسبت به آن خافره هست **بیت** که در انشا سخن <sup>کود</sup>  
 کشت که اوایل شباب محل تمهید اساس امر است **بیت** او ایامی و ایامی بدین چند کلمه <sup>الوقت</sup>  
 مبارکت **بیت** اعتماد بر حسن استعدادان محمد دم زاده و الله استعان و لا اوله و لا قوة الا  
 بالله و هو صبی و نعم الوکیل **بسم الله الرحمن الرحیم** فرارشی که حضرت محمد دم حقیقی و  
 ملاذ تحقیقی **بیت** الجبین فی طلاله و اماض علیه جزیل **بیت** و بارک علیه نعمه و اوله  
 و اهله و بنو له الخیر فی افعاله و السداد فی اقواله و الاخلاص فی اعماله معانا علی الامر کلهم <sup>میرا</sup>  
 صفیا للاسلام و السلیبی محمداً فرموده بودند ریاض محبت اخلاص را در خاندان تاز و محمد  
 بنام شام طیب آثار شام روح را روح کرد **بیت** پیغام آشنا نفس روح پرور است  
 درینا پیغام بیوسه برسد و با هم کس منب و له امت ما در غیر ایشان در عیال **بیت**  
 هم عالم پر از نسیم صبا است **بیت** مرد باید که بو شانس بود **بیت** ان لریکم فی ایام **بیت** در هر کم فحشا  
 الا فتر من اولها از ما حضرت قوت **بیت** خنده امت اگر کبر آید و لا غر **بیت** سخن شمع به  
 پر و اندکی باید گفت **بیت** کین حدیثی است که با موصوفان در **بیت** **بیت** اولی هر بدی که

۶۳

کدره شخص برسد از سوئی معامله او است و شرف بدی است که از او صادر شد و لما صابکم <sup>عینه</sup>  
 مصیبه قد اصبتم شلیها قائم ان **بیت** هذرا هو من عند انفسکم ما اصابکم من مصیبه فباکسبت  
 ابدیکم ما اصابکم من حسنة فمن الله و ما اصابکم من سیئة فمن نفسک وان تصبوه <sup>سنة</sup>  
 بافتد مشکبهم انا هو یفطن ظمرا لغشا فی البر البحر باکسبت ایدی الناس ان الله لا یغیب <sup>ما</sup>  
 بقوم حتی یغیر ما با انفسهم الی غیره من الایات قولش بدی میباشد کرد تا بدی نه بنیاد لا سیما  
 جو در وقت صدق القائل **بیت** زحمتی که زنی چه باز یاید خوردن در کم زدن اختیار یاید <sup>کدن</sup>  
 زیادن عینون کرد و اگر میکنند حکامانرا انتظار میباشد داشت اگر سلاطه از بدی خواهند  
 بدی ترش باید کرد و اگر یکی خواهند نیکی یاید کرد ان اصنتم حسنة لا تنفکم وان اساتم <sup>ت</sup>  
 کما یگوزن نوزی علیکم از نصیحت او و من فی الارض بر حکم من فی السماء انکما تها <sup>بیت</sup>  
 علیها ما اکسبت چه میگوید **بیت** چون بدی روی یاید بد عا د نضوع و صدق و <sup>استغفا</sup>  
 و توبه و اشال ان انما استقبال باید نمود تا با نکر دد و توبه بی جزوی اکتفا نباید نمود که  
 صورت ان بلا بمنزل محصل است که از غیب کاشته اند فظاف علیهم طائف من ریل و <sup>هم</sup>  
 نامون ما صحبت کالصر عی بعد از آنکه راجع استند اند اگر محصلان با و میدهند معنی <sup>بیت</sup>  
 اما اگر راجع ناستند اند سفید نمی افند مگر مسکینی و تسوینی و اما روز دیگر بازی اید <sup>بیت</sup>  
 جزوی محصلان است و هر کس در دفع کل عیب باشد و اگر سبب کشت برای ان بود که همان <sup>قدر</sup>  
 حواله پیش نکرده بودند فلیفهم ذلك لا یورد القضاء الا الله غا و لا یزید فی العر الا البر <sup>بیت</sup>  
 فمن القضاء الا القضاء فراره نه بی جزئی سبب بعض روزها پیش میکنند و روز <sup>بیت</sup>  
 نوز و قضا در مصر و تطبیقی نیست بلکه نفس امر که که او در دفع قضا میکند حرکت میباشد <sup>بیت</sup>  
 قضا **بیت** نقش با نقاشی بجز نرید **بیت** سیدتان در پیش خود بر میکنند **بیت** چنانچه در <sup>حکایات</sup>

فرعون و سایر کبریزان کان از قصاصت بد ببولت خود مشهور است ببلد عاقصا مندی نفع میشود  
 و بلاد باز میگردد چنانچه در قصه شیخا علیه السلام که با ملک بنی اسرائیل گفت و قتی که سخا  
 نام پادشاهی قصد وی کرده بود وی بمن آمده است که انکس یعنی ملک بنی اسرائیل خواهد  
 مرخ وصیت کن و کسی از اهل خویش را وصی خود ساز و بخواست و دعا و زاری نمود و نماز  
 و تضرع بسیار کرد و شیخا آمد که ملک را بگوید که خدای عزوجل دعای تو مستجاب کرد  
 و پانزده سال در عمر تو بقیه بود و دشمنان تو را هلاک کرد امثال این بیست است **حکایا**  
 ان مشهور است **نسخه دیگر** در قصص و نقض و وحی در ظاهر شبیه فسخ غمیت و تبدل دای است  
 در آدمی و تعالی تنزیه الرب سبحانه عما یلیق بجلال القدس و عزجات الخلقین لیکن باین  
 و امثال این از امور بگرنیوت بان شایسته است و عقل تبدل بان جاصل ایمان میباشد آورد  
 علی وجه بلیق بجناب القدس موکولا علم گفته الا الله و رسوله و من شاء من عباده و لا یحیطون  
 بشی من علم الا ما شاء حدیث ماوردت فی شیئی تردی فی نفس المؤمن بکوه الموت و اما کون  
 مسائره و لا بد له من تعالی طامنه بالاتر از این باشد این است آنچه گویند در توریه آمده من  
 بکانه علی طوفان نوح حتی رمدت عینا خود کسی چه گوید و مثل مذم الام علی خلق النبی و شی  
 علیه و مثل و استثنی الله رایحه الغار فقال الله تعالی فی ذلک ان اعاد و لعن الارض بسبب الناس  
 لان طاهر البشر و طبع علی الرذاله وان اعاد و اهلا الذی جمع الحیرات کما صنعت و فی سفر  
 سموا بل علیه السلام ند مت از ولایت شاول ملک علی بنی اسرائیل ان عجز ذلک من مشاها  
 التوریه ان ثبت بل و الغرمان و سایر کتب البنیین باین جمله ایمان میباشد آوردن حرف و تا  
 که نزد حجی شمشه حل میشود من حجی الله له بذلک و لا سبیل الی علمه الا ذلک و من اول  
 حرم نفسه حرمانا بلیا ملای روم فد ستره فرموده **بیت** جا و بلب و الملائک چون سبیل

دیدند **مهر** حال اینچا شود اسکان بدید **نسخه دیگر** اکثر این سخنان در حضور گفته شده یا بحلا  
 یا مفضلا و تقریر بان بگوید که هر چه در نظام طایفه ادا هم الله فی قیام القیامه نافع امت نقل  
 در معامله و تعین با یکدیگر بران مقصود میباشد داشت و به احتیاز از تصرف جزوی که به  
 خود برسد ظل نظام کلی را بنیاید داشت و هر یک از تحمل بعضی مضار و مشاق نمودن و به  
 روی علم پیش آمدن جبهه صن عیثت و بقاء النظام لازم میباشد شرح و این از جلال است  
 اعتقاد میباشد داشت و بنیاید که هر یک توجه خصوص حال خود باشند بلکه توجه کلی باشد  
 و چون چنین کنند عین ضل همراه همه باشد و همه را حال بهتر شود که لطف خدا باشد انفع  
 امت از لطف او با خود و از جمله آنچه در این سخن نافع است محبت و اخلاص بان تحمل است اخلاص  
 تمام رعایت ادبست در نشست خاصت و گفت و شنفت و سایر وجوه معاملات هر کدام که  
 بسن اصغر باشند ادب تمام و فوق التمام با بزرگتر رعایت میباشد کرد البته و اخلاص بان منعی که  
 فد یاد در میان این طایفه کثیر الخیر عیم البر ابقام الله فی ظل رافقه و رحمته ما بقی الدیاسه معبود  
 و مقرب نبی باید نمود که صلاح کلی در ضمن این امت تا معلوم باشد دیگر بعضی اولاد را که رشد  
 و شهادت و علو و کرامت در ناصیه نماید و نماز یاست و بیخات باشند امور و نیکان  
 ایشان را باید آموزش و بان شغول باید کرد و در چنان ابواب استعمال باید کرد و بعد از  
 رافت شریعت باید کرد و بعد از آن و رافقه ترغیب باید کرد که در این طایفه از جماعتی که بچینی  
 مشغول نام باشند بدی نیت و جماعتیکه بد روشی و سلوک طریقی و بتبیل مایلند و  
 آن مستعد ابزان اعانه کنند و بجهت و اعتبار تمیزی کنند تقریر بالی الله تعالی و تعظیم است  
 و بترغیب فی الباقون هل تفرحون و تفرحون الا بضعفائکم این طایفه اند **ع** قوی با خود  
 کوتاه دست و جماعتی که استعداد علم داشته باشند به ان دارند و به ان ترغیب کنند

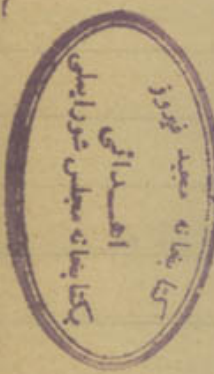
بجد الله كثر من ان يهزبه اين اصناف ميبايد كه در ايشان باشد واستعدادات مختلفت هر كس را  
 بان دارند كه از وي بجزر ايد بغير حيل الله عليه واله كسى داديد كه كار كل بيكرد فرمود الزام اين  
 شغل كن كرى بنيم كه انرا بيكوييك زهر كس كه اين سه حقه را جمع تواني كرد فوالا افضل الاكل <sup>لست</sup>  
 التقدم جامع الصورة والمعنى اخذ قد رشت كست كه مهر را البته بران ميبايد بود تقوى است  
 عدله و من اقبال مرخدا **نقشه ديگر** ساكني كه تابع مرشد كامل باشد اكر در علم ظاهر باهر نه  
 باشد شايد اما ساكني كه بخود سلوك كند او را از علم ظاهر بدى نسبت البته واگر نداشت  
 باشد كبر الخط باشد و اما او چون شود چون انكس كه خود سلوك ميكند چيني است آن  
 كس كه ارشاد ديكران نيز كند چون باشد اكر در اقسام علم ظاهر ماهر نباشد و در شرف <sup>عنا</sup>  
 متبحر باشد ارشاد او كبر لافه باشد و نامور عنه نباشد البته و البته كسيكه صاحب <sup>عبت</sup>  
 باشد اوئى استر شاد بنايد كرد كه او را و خود در ضايق ردي بنايد جايزي ضد كه در <sup>شتم</sup>  
 باشد اما مردي ن بجهلتم در هلاكات افتند بلكه هلاكنند و ملاطمة فرموده باشند كه در <sup>ن</sup>  
 حضرت قدس مآب شيخ زين الدين خواني قدس من الله سره العزيز هر كز طالبي فاست  
 نسبت بلكه مهر مردم متورع پا كره اعتقادند الا ماشاء الله و در مريدان بر فاسم <sup>نعمت</sup>  
 و امثال ايشان هر كز مري شاسته يافت ميشود **نقشه ديگر** در تبسيه بعضي ارا ماسد كه جماعتي  
 مقلدان كه خود را بصوفيه نسبت ميكند و صوفيه از ايشان بزرگ دارند و خدا را ايشان بزرگ <sup>است</sup>  
 ابتداء كرده اند و هم طوائف الوعد و الوجودية و الاتحادية عليهم لعنة الله و الملائكة و الناس  
 اجمعين **بيت** پوشيده مرقع اند از اين ضامى چند بگرفته زطامات الف لاي چند نا  
 رفته ره صدق صفا كاي چند بد نام كنده فكونا مي چند جماعتي كان ميريد كه <sup>تعا</sup>  
 عن اماويل الطالمين باهم چيز شده و بمثل مثل مس في آوردند كه تازه طبق است و باء

وزارة طشت هشت و تارة شديت است ويكذات است كه بصورت مختلفه تصور ميشود و هيئت آن مختلفه  
 مي پذيرد و آنچه ايشان حكايه ميكند ماده كل است و صفة آن است و اين هومن الله سبحانه  
 تكاد السموات يطفون منه و نشق الارض و تخال الجبال هذا ماده درد وكون است كه جمع كفا  
 و طلة است و اخس مراتب افريش اين هومن رب الغر سبحانه سبحانه سبحان الله و جماعتي  
 كان بريند كه قوت استعاري در جمله عالم من اسفل ال اعلاه كه در هر جا بسند انا و واقعا  
 خاصه ايجامت و آنچه ايشان ميگويند صفة طبيقة كل است و زياتي مستوشه او اين هومن  
 رب الغر سبحا و تعالى عن اماويل البطلين سبحانه سبحانه سبحان الله و جماعتي ميگويند كيا  
 عام بالتمام مشععي است معيني و در ايجان است چون جان آدمي كه در وي تصرف ميكند و ان  
 او امت تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا آنچه ايشان ميگويند صفة نفس كل است و اين  
 هومن رب الغر سبحانه سبحانه سبحان الله و جماعتي ميگويند نوري كل است محيط بجهل انبيا  
 على وجه كل كه نفس جنبانند بدان نور بنديا ميشود و جماعتي تعزات خود و بان استفاده <sup>ميكند</sup>  
 كالات خود را و آنچه ايشان ميگويند صفة عقل كل است كه عبد من عباد الله بطرائق امر <sup>تفت</sup>  
 حكيمه لا يرفع نظره الى الله هيبته و اجلالا ذليل لولان الله عزته معلوم لولان الله و جبهه  
 الى ربه خائف من بطشه و ب كل امر من صولة هيبته جلالاته لولان الله اماه بقدر  
 آنه بلطفه ان الذين لا يتكبرون عن عبادته و يسجدون له و يسجدون له هومن رب  
 الغر تعالى شأنه سبحانه سبحانه سبحان الله و جماعتي كل الوجود است كه زده شده است از  
 ظلمه و نور و نهار و هر طائفة در يكي از اين مجيبات مانده اند كيا است ابراهيم صفي <sup>سني</sup>  
 طلعتي كه از ظلمت مغارة ارضن بالا ز جطن مريمي بعل برهن آمده و در فرود ستاره و افتا  
 اشما ناستيد و ندي قال ان عبد الله در داده در تمام و كذ لث نوري ابراهيم ملكوت <sup>السموات</sup>

والادب نه استاده و از این جمله در کتب مشتمله کوبید یا قوم این بوی همان شکر کونانی و محبت و صبری  
 فطر السبحی و الاورض حینما سئلوا ما امن الشکرین الکرسی کوبید ماده کل و طبیعه کل در کتاب  
 منته مشتمل کشته ثبت و جود اینا صحت جواب است که اینها باین اسمی در کتاب و منته وارد  
 نگشته اما این صفات معبر کشته بنامی چند دیگر خوانده شده و مشاحصه در اطلاعات نسبتی و  
 و قلم در منته ثابت شده همان است که در لسان جماعته ماده کل و عقل کل کوبید و نوح و کتاب در  
 کتاب وارد شده که بل هو قرآن مجید فی نوح مخفوفه و لا یطبع الا باین الا کتاب مبین و لهذا  
 کتابنا بطل علیکم بالحق همان است که قد ما طبیعه و نفس فاطمه کلیمه کوبید و از این عباس رضی  
 الله عنه منقولست که در ضمیمه کتاب طوطی فی رقی منشور کفتمه الورق منشور ما باین الشرق  
 والغرب و جماعته دیگر از سلسله اکثر سخن ایشان باین میگردد که در وصل جمعی چند است که آن  
 جمله که قطع کرد انگاه عین خدا میشود و ایشان را با غیر اتحاد با روح کاری نسبت و علمای کلام  
 سماعیم ابطال اتحاد الاثنین قهر و این طایفه کرده اند و این طایفه قریبایان این است این  
 و همان میگویند که ترسایان در شان عیص علی السلام میگفتند و اجناد غیبی تار بنوی لقبین  
 سخن من قبلکم شکر الشکر حق لوانهم خلوا محضت لیدخلوه قالوا الیرحی والنصای یارسول  
 قال فمن اوکما قال وصف الخال این طایفه است اللهم ثبتنا بالقول الثابت فی المیزه الکی بنا و فی  
 الاخره و انفرنا علی القوم الکافرین و در الظالمین و محط الله و مسلم و بارک علی محمد و آله  
 و الحی لله رب العالمین **بسم الله الرحمن الرحیم** السلام علی المرحه الخیر و سیه الملاذیه  
 الصغیره الحمد لله اسمع الله علینا طمعه العالی و متعنا به و اما الشوق فکاین لایبرح و اما  
 الغلب فکالمقلد بجمالیه **بیت** در جواب جناب تو مرا یاد کند آید بر من دل مرا  
 شاد کند دل بندد که من تو را یافته ام **بیت** در شود هنر رفتن یاد کند **بیت** بجز بجزی است از نور

۶۴

از زینداری تقلید از بصیرت چون تخیل است از ابضا بنیایان بچیزی اشاره میکنند و از  
 بیکدیگر میمانند کوبید که اینجا حاضر است همان نصیالی بندد در بیان شادمانی دارد و از این  
 که چیست و چه میشود و آنچه شخص باین از شیب تقلید بغیر از ایقان می آید نوری است که صفا  
 سبحانه مراد و بر آید می آورد که بدان بنیاد میشود بمحافل معلومات چنانچه دیده روشن  
 بنیاد است بصورت محسوس و بدین نور اشاره فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله اینجا که گفت اذا  
 دخل النور فی قلب الفرج لدوا شرح قیل هل لذلک من علامه فقال الایمانه الی دار الخیر و الا  
 الموت قبل نزوله او کما قال و اینجا که فرمود اتق فرامته المؤمن فانه یظن بنور الله و قرآنه  
 ابن سعور رضی الله عنه چنینی است که مثل نوره فی قلب المؤمن کشکوته فیها اصباح الله و  
 نه دلوار روشن بود و بنیان چگونه فرمودی فانها لا تعنی الا بصفا و لکن تعنی الغلوب التي فی  
 اما آنچه طایفه گمان برده اند که ایقان با اشتغال علم کلام و تعلم آید که مشکلمان بهم نسبت اند  
 میشود خود نه این سقا بنیاد بر وجه استیاد و صد دلیل بر توحید بگفت نگاه بر  
 شد و میگویند یاد کرد که بعد و هر چه دلیل که بر توحید کفتم دلیل بر ثالث ثلاثه بگویم یعنی  
 است و انشراح و بصیرتی و استدلال تلبه است و تفضلی و بساکن که ویرا این باشد  
 چه تحریر و تفریر دلیل سگمانه نتواند کرد و از تشفیقات و تعجیبات و وضع مقدم و  
 نالی و این اصطلاحات و اعتبارات چیزی نماند است باشد و بساکن که و زرش اینطریق  
 کرده باشد و دلیل ساعتی آموخته و بر یک مدعی چندین دلیل سازد انگاه که با خود  
 و باضاف دیده بر خود کار خود را چند دلیل سازد و حجتی بردازی نه بنیاد بل اعاد دلیل  
 نسیب الطیف و تقیبات و توضیحات و تمثیلات دلهای طالبان غیر متعسف منصفه غیر متکبر  
 بنیاد میکردند و با وقت می اندازد و آن نور را که در قطره کامن است و از فریب کار سنج  
 در



وی در بعضی بنامه ممد بگرد تا اگر نسیم توفیق و زیدین کرد و فخر الهی موافقت نماید ان نواز اول  
 سر بر زین و انشراح و انفتاح حاصل گردد و بسا این که گمان برده اند که یقین بتعلم دلائل  
 بهم نسبت خلاصان حاصل میشود در شان امه صلوات الله علیهم گمان تغلید برده اند انجمله که  
 نایب قول بعضی ایمان مقلد نموده اند این را حجت آورده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله بر بعضی  
 اجلاف عرب الفاء کلمتین میکرد و ایشان را بتعلم دلیل مطالبت نمیزود و انان ان بتقلید تابع  
 بود سخن بعضی در میان مقلد صحیح است و خداوند سبحانه بر صدق و بیان او رحمتی آورد و  
 دستکاران است انشاء الله اما سخن مفصل نمیتوان ماخت بیای از اهل صناعات و  
 ساکنان اسواق درین باب بپردازد از کثرتی از شتعلتین که بکثره تم و لایحیون و تعسما و تدقیقا  
 و ظرف خود داخل شده و بی رونق کرده اند و فرمود قطرت الله الی فضل الناس علیها لا یتبدل  
 خلق الله که بعضی لایستلوا خلق الله سفلی کشته نشودند اند و لغد صدق القابل قد است  
**بلیت** روی نفس مطمئنه در حسد نفس فکرمای بد بر میکند پس چرا علی بیاموزی  
 بر کسی بیاید سینه از ان پاک کرد و حقیقه اکثر مان بیشتر معرفت امه اند ازین بعضی  
 بنامند که مکر متکلمان از بعضی ایشان دانانند و بعضی می پندارند که مکر متاخران است  
 بر بعضی از ایشان فاین اند در ولایت و این بزرگی آن است که عامه ولایت دابد و چیز مشتیا  
 یک خوارق عادات و کشف کونیات و این از بعضی متاخران بیش تر می است و در کثرت  
 نوافل عبادت از صلوة و صوم و غیره و این نیز از بعضی متاخران زیاد تر می است و  
 را مشبه از ان افکاره که ولایت حرقه عادات میداند یا کثرت نوافل عبادت و این جمله  
 ولایت است در بعضی مقامات نه عین ولایت است و نه نیز لازم او و فی جمیع الاعمال و مع جمیع  
 المقامات تا بقدر آن فعل ولایت لازم آید و نیز انها با غیره لایه یافت میشود پس از و



پس از وجود ان وجود ولایت لازم نیاید محققان چون ابن دافته اند که از احوال تلوین است  
 انجا که هستی بنسبت **بلیت** هم ولی را ولی تواند دید مصطفی و علی تواند دید رسول  
 صلی الله علیه و آله فرمود با علی از اقرب الناس الی الله بانواع البر و قرب الیه بانواع العقل  
 هیتها قلیل عمل کس باشد که بسی را می باشد بر کثیر عمل دیگری بلکه بس عمل کس که از عمل  
 افضل باشد که نوم العالم غیر من عباده الجاهل شخصی در باره شیخی انکار داشت که منک  
 که او بیاد طعام بخورد شیخ روزی ظرفی طلب کرد و در آن قی کرد طعامها جلوه داد  
 از شکم مبارکش بیرون آمد و فد نظره مولانا الرومی رحمه الله علیه **بلیت** شیخ روزی در  
 سواظن در لکن قی کرد پرورش لکن که کوه معقول را محسوس کرد از برای دفع سوء الظن  
 رخ چونکه در تو شود لقمه کهر تن من چند ان که بتو ای بخور **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 عبد الله قطب بن بحی سلام و الف من قسط الحرف الغرام علی الحرفه المحذ و سیه الصفویه  
 الحمد لله و رحمه الله و بركاته و تحياته و تکریماته از خلق سبحانه بخواد که از روزنه فیض  
 بحدی که شرب محیط جامع است نوری و حوقل ایشان فایض گردد که هیچیک از دین  
 دنیا ایشان مانع از ان دیکر نگردد و جمیع امم متحقق شوند کما قال نبینا صلی الله علیه و آله  
 جز کم من لم یدع دنیا و الاخره و لا اخره و لا اوله و کما قال صاحب ابوالدرداء رضی الله عنه  
 احرف له نیاک کانت تعیش ابدا و عمل لاخرتک کانت موت غدا و قال البیهقی  
 المؤمن القوی اصب الی الله من المؤمن الضعیف و فی کل صیرا و کما قال و چگونه من  
 قوی نزد خالق سبحانه اصب باشد از مؤمن ضعیف و حال آنکه خالق سبحانه عالم و اولی  
 الهما رکالات وجود و از برای معاینی که در قوه هستی امت سبوی فعل افریده و حکمت  
 جل جلاله چنان اقتضا کرده که بعضی از ان معانی او خود سبحانه بفعل آورد بیواسطه و بعضی

۶۰

از ان بدست عباد ظاهر گرداند و شخص قوی ضد سکا و آفرین کار است در تحصیل  
 این معنی ای خویش کالات الوجود من القوة الی الفعل چه بیای از ان بدست و ظاهر  
 میگرد و بخلاف مؤمن ضعیف که او در عام خدا زیاد کاری نمیکند و در نظام ان زیاد <sup>خط</sup>  
 ندارد و بر طرف مستان تصرف الله نیز کم بلطف ربوبیت است از این مقام و شبیه این <sup>مقا</sup>  
 لمن فهم خالق سبحانه آدمیرا که بکار باشد دوست نمیدارد و بر بود و نابود او مبالائی ندارد  
 اعتناء بسوی انکس است که در عام خدا کاری میکند و از ارکان عام معنی تا عام صورت است  
 یادینا چیزی با و نام است و سوط با و است و طلب انمه هدی صلوات الله علیهم جمعین  
 امامت و خلافت از این مقام است چه ایشان جامع مقامات و باطراف کالاتند لا  
 کن دونه من الاولیا ومن الناظرین الی بعض المقامات الالهیه الموقوفه علیه العاقلین  
 عن المقامات الاخره بعض عارفان از این مقام است آنچه گفته اند که بزرگان دنیا را تحقیر <sup>کردن</sup>  
 از نقصان معرفت است مقصودش آنستکه ایشان از انزوی که بعضی از ارکان عالم الهی به  
 ایشان قائمت شریفند و مستحق تعظیم مقصود عارف نسبت به بر ملا خطه ابن حبه  
 ایشان بنا بر آنکه اکثر سالکان از این عاقلند و بنظر تحقیر ایشان میگردند مطلقا و آنچه  
 حجه الاسلام در کتاب اجیاف آورده بلیغی ان لا استحقاق لسلطان وان کان ظالما <sup>تد</sup>  
 این سخن است و هر بزرگی در حضور خود سلطنتی است و از انزوی مستحق قدری <sup>عبار</sup>  
 وقد قال اقبلوا ذوی الهنات عشرتم الا الحمد و در وی انه ضعیف عند البنی <sup>سختی</sup>  
 صن الوجود و ضعیف الهیة فجعل تحتها و مادة مشوهاتن فلما هضن الی مقصود آنکه  
 برای این اشتغال با مورد دنیا واقع است بسیار خود را محجوب نمیبینند که گاه <sup>که خود را</sup>  
 محجوب دیدن محجوب شدن باری آورد اما گاهی که اشتغال مشابه دنیا معنی <sup>و چند</sup> شرط

چند شرط باشد یکی آنکه زینت بعد از کسند مکن ازین که جویدی و زیادت با تری <sup>سختی</sup> برای  
 امر نبوی ارتکاب کنند دوم آنکه اشتغال با مورد دنیوی غالب نشود که از یاد خدا <sup>وید</sup> بشتا  
 باز دارد و مانع صفای وقت گردد کما مال سبحان الله کم اسوالکم و لا اولادکم عن ذکر الله <sup>نفر</sup>  
 لاینکن لکم اسوال و لا اولاد و کذلک قال سبحان الله لهم تجارة و لا یسع عن ذکر الله <sup>نفر</sup> و لا تجارة  
 لهم و لا یسع این ملکه پیدا میاید کرد که در عین اشتغال توانند که بالکل از ان فارغ شوند <sup>بیاد</sup>  
 خدا مشغول شوند و این شیه ان کنند و این ملکه در مشغول حاصل میشود اما ادی قابل است  
 من طلب شیئا وجد <sup>فعلیه</sup> و بعد ظاهر ان ارکان روش شیخ خضر رحمه الله علیهم یکی این است  
 تحصیل این مقصود بسی کوشش و ورزش بنمایند شرط سوم آنکه تلبس بدینا <sup>اشغال</sup>  
 ان در ظاهر جلد باشد و بصمیم قلب نرسد و دل بان آدام فکر نقد قال الرب سبحان  
 ان الذین لا یحبون لغا شئ و رضوا بالجموه الدینا و اطمانوا بها و الذین هم عن ابا ساعا <sup>فکرو</sup>  
 اولئک نادوهم النار بما كانوا یکسبون <sup>اسید</sup> که خالق سبحان چون شمارا اشتغال بدینا <sup>مورد</sup>  
 قوت این معانی بد هد از من این الطاف خویش و با ذلک علی الله بعزیز اما سائل سبحان  
 راجعان خویش میاید که آنچه بر بند <sup>مید</sup> هد عقب کوشش و جوشش او بد <sup>مکش</sup> هد <sup>لست</sup>  
 علی السبیرین <sup>بیت</sup> اول او طفلان کریان کند انکشی و شیخ در پستان کند تا انکر <sup>بیت</sup>  
 طفلک حلوا فروش <sup>دلیل</sup> بخشایش نمی آید بجوش <sup>انته</sup> سبانه چشی کریان و دلی <sup>زیست</sup>  
 ویدی کار کن که است کناد بحق محمد و اله اجمعین <sup>فصل</sup> شب انبیه در این شب بود که طریقه  
 مناسب حال شماست که ملوک فرمایند و از خداوند سبحان ابانه آن میخواست در خواب <sup>بیت</sup>  
 که شایسته با بچاشت در مسجد تباوت و ذکر مشغولید و بعد از ان با اشتغال <sup>بیت</sup>  
 اشتغال سفر مودید و باز بعد از سپین با مسجد می آمدید و با و را و تلاوت و ذکر <sup>بیت</sup>



شغول شد بدین چنین فهم کرد که مگر الحاله هذه این سلوک مناسب حال شماست اگر این واقع  
است خوب و اگر نه چنین عمل فرمائید انشاء الله موجب ترقب عند او شد سجاانه کرد و این در  
وقت نماز است و این بر آن غیره در کلام مجید و حدیث و روایت کفره تعالی سجاانه فی  
بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ سبح له فیها بالغد و الاسال و قوله تعالی سجاانه  
و لا یسجد من فی السموات و الارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغد و الاصال الاصال جمع اصیل  
و هو من النهار و قبل ما بین العصر غروب الشمس کفره سجاانه و تعالی فاصبر علی ما یقولون  
و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب و کفره تعالی سبحا و سبحا الله سبحان  
و سبحان تصحیح و کفره رسول الله صلی الله علیه و آله من سجد البردین دخل الجنة و فی خاصه الا  
قوله سبحا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوله رسول الله صلی الله علیه و آله من  
صلوة العصر ضبط علمه و سبب انحصار این دو وقت بحسن عمل آنست که وقت صعود ملا  
است و اینها اعمال چه ملائکه که ناظر اعمال روزی شبانهگاه میزند و اعمال بندگانش را بر  
سبحان عرض میکنند و ملائکه که ناظر اعمال شبانه با مندی و اعمال معروض بند  
پس در وقت عرض کردن عمل صالح است ملائکه چنین عرض خواهند کرد که چنین نیکوکار  
اما الحاله هذه بر عمل چنینی است پس مرتب آنست که حکم خداوند سبحان را باره او بر حتم باشد و  
مضی ماضی بر او خوانند و بگویند بکن بر انحصار این دو وقت بعمل آنست که جمع ملائکه  
لیل و نهار است پس عمل که میکنند شاهد بر آن بیست است و دوباره عرض میرسد و در هر  
مره عرض برعت بر آن ترتیب میگردد و بدین وقت فتره تمام ام الصلوة لیل و الشمس الی  
عسق اللیل و قران الفجر کان مشهور ای شهود ملائکه اللیل و النهار  
همین بیانات روشن میشود که عمل بد در این وقت بدتر باشد و قد ورد فی الحدیث من

من قارب المعصیه بعد العصر لم یظفر الله الیه و از اینجهه هم در حدیثی شده که سوگند مردم بعد از  
پسین سید هندی و طریق دعای این کار است یکبار که انمعانی در حدیث قائل بدین کرد و بعد از آن  
از ادا کنند چنانچه دستور بخاوره است پس باصل گوید ربنا انشأ فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه  
و قنا علی ربنا اننا انما نیک و ایاک نعبد و ایاک نستعین چنانچه باکی بگوید ما اولی کتاب کذا و انا ا  
و این اعطای طریقه است دعوم آنکه عبارات خواند و معانی ازان فهم کند چنانچه دستور است  
خطاب است موم آنکه عبارات خواند و از تفاسیل معنی ان آگاه بنماید و این هم بحسب است  
چه در حدیث قدسی آمده که هر کس که صبحی بدم تا آخر بگوید اگر چه معنی ان نداند من صبح  
او کردم و تلاوت قران باید که مفرق باشد و با فلاتی بر قران کتاب الفرائض و  
سبارک لیل بتلایات **فصل** معلومات بر خود هر کس در ذکر است و مجهولات کتاب کردن  
از دلان ان فکر و معلومات کلمه در مورد و جزئیات باز دیدن معرفه مثال ذکر آنکه شخصی اند که  
خداوند سبحانه حکیم است و این سخن را مرقع بعد از هر ملاحظه کند خواه بنده یا گوید الله اکبر  
یا نه و نماید که ذکر سه است یک در سوخ ان معنی در نفس چو آنکه نقشی که نفس بان مشغول است  
شد عند الزوال است از او چنانچه کاغذ که هینتی خاص پیچیدند و مدنی بان هینتی ماند  
اود ازان هینتی را این کرد ایندن بغایت دشمنی است همیکه دست ازان رها کردند با هینتی  
میرد درویم آنکه عمل بر مقتضی ان معلوم واقع شود چه مادام که من هول غنم است کار که  
نیت در ایجاد علی موم آنکه ضبط نفس کند از پراگندگی خواطر که نمی باید چو آنکه نفس  
نمیتواند بود و اگر تجلیات بجهش شغول نمیکند تجلیات فاسد می آید و درای این  
چند معنی در ذکر هست که مخصوص عارفان و مجتبان خدا است و صفا بحال ان آنکه ملوی  
لب لبانی تا نخوردی ندانی و مثال فکر آنکه شخص عن البصره و التفصیل حکمی خدا و شد

نماند پس تا مل کند در خلق سه سوات وارض و اختلاف لیل و نهار و تشریح هیکل نهان  
 و غیر آن از صنایع صانع سبحانه و انعام و متانت آن در باید پس بجای کسی صانع آن از عیان کند  
 عن بصیرة و تفصیل و غایبه و کفر تشریح است از صفت تکلیف با و جمیع بقی و قد قال  
 صل الله علیه و آله تعالی فان انعم الله علیک او کما قال و غایتی که خلق انسان بل خلق عالم برای  
 آنست که و هو معرفت الرب کما قال سبحانک انت کوننا محضنا فا صیبت ان اعرف فحافظت الخلق لکی  
 اعرف ان جمله طرف معینه برای ان یک فکر است کسی در شرح فضیله فکر چو بدی کفناه <sup>علیه</sup>  
 السلام ففکر ساعة من عبادته مستحب سنة و چینی ضد هست که خداوند سبحانه  
 صواله فکلی بان کرده در عامه قرآن و این برای ان خواهد بود که دلالت آن آوی با اونی یا اظهد  
 پس تا مل در آن از تا مل در غیر ان انسب باشد و از آنچه گفته از آیات قرآن آنچه در این  
 باب است مفروض کرده نادرانها تا مل کنند و میخواست که در صحیفه ثبت کرده ان آیات بنظر  
 شریف و مستند وقت تنگ بود در این صحیفه تشریح و ان آیات داخل او را در کردن هم بنما  
 است مثال معرفت آنکه انیکه شخص بر وجهی کلید اند که خداوند سبحانه حکیم است در تشریح  
 جزو به باز بیند اعنی وجه حکم در هر فعل و صنع بتفصیل باید و انیکه بر وجهی کلیدی  
 دانند که فاعل فعلی است در هر فعل بعینه باز وقت ان افند تا اول سنت پذیرد و ظنا  
 شود در صنایع که از خلق با و میرسد و تا آنکه بعد از خلق در رضاد و الله ولی التوفیق و الام  
**بسم الله الرحمن الرحیم** حضرت محمد و م حقیقی و ملاذ تحقیق صوفی الاسلام و المسلمین  
 محمد الاسم و الرسم بین العالمین از امانت نفس و کاید شیطان محیی نظر عنایت و هید  
 حق عزوجل باد بالنتی و الله الامجاد **ما بعد** نفس معدن هر شغل است و اعدای عدو  
 رسول الله علیه و آله در شان وی فرموده بقولی کله هر چه مقتضای وی است <sup>باطلت</sup>

۶۶

باطل است و هر صفات او واجب الازاله و التبدیل آنچه حالی از صفات او بنظر شرح در آمد پنج  
 است یک بیگانه گفتی و بیگانه گفتی دو است یک بر زبان که و من کش کلامه که مشقطه خواستی با  
 بود که اولیاء و انفاق است بل بلکه ابدال بچهار چینی ابدال شد اند جوع و سهر و غلظت و صفتی بود  
 و این خاموشی که چه مشکلات چه کلام مشهوری است چون مشهور طعام و غیره اما انشا الله  
 خاموشی دوم و ان خاموشی نفس است از حدیث با طلب نفس هر گاه که دل را مانع یافت چون  
 محبتی که مجال سخن با محبتی بیاید در سخن می نهد و از هر گونه کوشش و آینه و آب است  
 دست مرخص دل سید رود دل چون با سماع سخنان او مشغول است ان سماع سخنان غیب  
 قبوله الهامات که محدثه و سکینه عبارت از آنست محرم بیاند چنانچه بود افتاب پیوسته  
 اگر زینتی روشن میشود برای مجایب است هم چنین خطاب از غیب پیوسته منزل است اما غایب  
 نفس نمیکند رد که ان سخنان بکوش دل رسد و پیشی راه گرفته **بیت** که بود دل زین فکرها کجا  
 کنی پر ز کوههای اجلا لکنی و حافظ شیرازی در این معنی گفته **بیت** خاطر کی رقم  
 ضیق بند برده هینها مکن ز نفس پلکنده ورق ساد کنی و نئی خواطی که صوفیه اعتبار  
 کرده اند عبارت از آنست و این عقیده است دشخوار قطع ان پهای هر همت نسبت و هر آفت  
 که در حدیث نشانه است از غیبه و شتم و غیره در حدیث نفس است باز باید حبست تا به  
 بلینند و چو بدیدند نفس از ان خواستی کنند **فصل** دوم در یاد است و یاد در یاد است  
 ریا با خلق و ریا با نفس ریا با خلق آنست که عمل خلیق نماید و ریا با نفس آنست که عمل  
 خود نماید و بر خود شرح که چنین غان گذاردم و چنین روزه گرفتم و چنین صدقه داد  
 اگر کسی شتوال کند که فعل اختیاری بیتصور و ملاحظه ان فعل مجال است پس چگونه  
 تواند بود که او ملاحظه اعمال خویش نماید جواب آنست که فعل اختیاری موقوف است

ملاحظه آنکه مفعول است نه ملاحظه تا اثر که فعل است و باید که از چنان مستغرق ملاحظه  
 اش باشد که با ملاحظه تا اثری که صفت خودش است نبود از آنجا که در ادراک نماید که  
 اشاره مثل این باشد ای ادراک کامل آنکه شخص چنان مستغرق مدرك باشد که نتواند  
 باز وقت ادراک خود افتاد و ملاحظه عمل سدی است در حلوك و مانع ترقی است و  
 پدید آید عجب خود بدینی است **صفت سیم** تکلیف است و تکلیف نه آنکه شخص خود را  
 از دیگری زیاد داند و زیاد نباشد این مرکب از سه صفت است تکلیف جهل مرکب و ظلم  
 تکبر همتی است که در نفس حادث میشود از دوام ملاحظه نسبتی که او را است با ادنی از خود  
 غفول از نسبتی که او را است با اعلا و شرف این آنکه کسی را مثلانند است اکنون آن شخص  
 با آن بنده نسبتی است و آن آنکه غالب است بر او و حاکم او است و آن بنده را از اراده او  
 بیرون شدن است نسبت و مستحوا است و این شخص را نیز با خداوند عز و جل نسبتی  
 و آن آنکه مغلوب و مقهور و محلول و مستحوا است اکنون اگر ملاحظه نسبت اولی بر  
 او غالب است و همیشه آن نصب العینش است تصدیق را متولد میشود که آن تکبر است و  
 اگر نسبت ثانیه غالب ملاحظه او است و از ملاحظه عجز و مقهوری و مغلوبی خود نسبت با حق  
 عز و جل با ملاحظه ان غالی و قدری جزوی عارضی نمی پردازد انگشتا و زبوی و ضنوی  
 و خشوی و نیاز سدی و افتقاری در او پیدا میشود و اگر چه اول این اوصاف از اولی نسبت  
 با خداوند است عز و جل اما چون انسان محتمل شد از آن حد تجاوز میشود و بیست احد و  
 خود میرسد مثل تجاوز غضب شخص مجرم بدی بگزارن شخص در زمان غضب یا بجزم  
 در غضب نیست بلکه با در دیوار بکوبست و از این بیان واضح گشت که حق عز و جل  
 شکست بحق چه اولی نسبت مغلوبی و مقهوری با کسی نیست پس از خود در نمی یابد و

و در نمی یابد ش یافت جز نسبت غالی و اهری و آنکه عز و جل هیچ کس مستحق بتکلیف  
 چه هر کس که هست و لو اسرافیل و حمله العرش و جبرئیل شد بد القوی نسبت مغلوبی  
 با حق اش است از نسبت غالی او با دیگری غیر المتساوی کسب یلیق به ان یغفل عن تلك النسبة  
 و یغفل بمطالعه النسبة الاخری حتی یتکلیف **صفت چهارم** دعوی الوهیت است و این نفس  
 کاسن است و برای عدم مساعدت قوت با تمام ظاهر نمیشود سهل بن عبد الله فرمود  
 نفس را سر تعالیست و بر هیچ کس ظاهر نشد مگر بر فوعون نفس به بندگی از ان <sup>فرق</sup>  
 آورده که او را استطاعت خداوندی نیست و تسلیم خداوند از ان شد که او را قوت ساز  
 نیست که او علی الفرض او را چیزی از این مستی بودی به بندگی تن در میدهد که  
 مثلا تو که با دشمنی میشود این برای آنکه او را استقلال بر او یا مقابله با او ممکن نیست  
 بنو کروی او مرتبه از غلظت بیاید که او را مستی بودی استقلال بر او یا سازفت با او یا  
 آنکه بنو کروی او همان مرتبه از غلظت و امن و راحت و لذت حاصلش باشد قطعا و کونکند  
 عبودیت نفس مر خداوند عز و جل را نیز بر این وجه است که اگر با خود فرض کرد که او را  
 خداوند مستی است تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا استجافی القور مایل ان شود و ترک <sup>دیده</sup>  
 کند و آنچه حالی در نفس هست از توقع مدح و ثنای خلق و آنکه در او امر و نواهی او  
 طاعت دارند و محبت او را بر همه اختیار کنند و از وی خائف و ترسان باشند و در  
 جمیع احوال تمت باذیال مرمت و اسداد و عنایت او کردند و غیر این احوال که  
 حق عز و جل بندگان با ان مطالب نموده و بر متفکشی نفس و مستحق احوال و صفات  
 او پوشیده نیست تن شیخ ان صفت است و چون او طالب اینهاست شکر نسبت که <sup>صند</sup>  
 بیشتر یابد خوشترش می آید و اینها بغایه که رسید عین الوهیت است و این دعوی

از نفس بخیزد مگر با استیلاى محبت حق عزوجل بر او وجه عاشق باطبع با معشوق و راه  
 بندگی و عبودیت سپرد و اگر چه استعلا بر او مستی رخ باشد و هر غفلت و غرت و کمال که  
 هست بمعشوق به میخواهد که بخورد چنانچه حکایت کنند که سلطان محمود ایاز را بر  
 تخت نشاندی و خود پایتخت نشست و کفایت سلطنت ترا و من ترا چاکر بیت  
 محمود غزنوی که هزارش غلام بود عشق عنان گرفت غلام غلام شد و در این معنی  
 فقیر بنی غزنی گفته ام و بیت بیت از این جمله این است **بیت** هر بندگی که نیت بقیق آن  
 نه بندگی است پس عهد عشق چیست که بستی دم است اگر چه از استعمال لفظ عشق نماند  
 اند در باب حق عزاسمه اما بنا بر حدیثی که بگویش رسید که اگر کان العبد کذا عشقنى عشقته  
 ساحتی رفت با استعمال لفظ والله هو الغفور الرحیم **صفحه پنجمه** سرعته ملائکه است و سعه  
 ملال آنست که از چیزی ها زود بگذرد و شکیبائی آن ندادد و او را چنان می نماید که  
 انتقال از این حال بجای دیگر و جیب قرار و جمعیت و طابینت و فراغ خواهد بود و چنین  
 نیت هر گاه که حال بر این کس تنگ شود بغیوت معرفت در نفس همان حال کشادگی بد  
 می باید آورد نه آنکه توجه عدول و انتقال از آن حال بجای دیگر شوند **بیت** هم چنانکه زاهد  
 اند رسالت محط بود او زندان و گریبان جمله رهط پس بگفتند من چه جای زندان است  
 محط پنج مرغ مان بر کنده است گفت پیش چشمتان قط است این پیش چشم چون  
 مثبت است این زمین و قال بعض الاولیاء حصل لی ضیق من بعض تقرات الاعیان  
 فقلت یارب لو شئت لارصتنی فقل لی تطلب لراحه فی ظاهر الوجود من الاکار و  
 هو سخیل لما سبق به الانذار و اقتضته احکام هذه الدار و لو طلبت الراحة  
 من باطن و بعدت الشفاء و استرحمت با استعمال الله و اوقلت و کیف ذلك قیل

قیل بانصب لك من العلم و دللت علیه بالوحی بالصبر الخلیل و کظم الغیظ و عدم التناثر لمتحقق  
 الزهد و صحیح النظر فی التلقی لصحة مشهود التوکید فی الاحکام و رؤیة طهورها عن الواصل  
 العلم و لو اوردت من ظاهر من ورد بهذه الاکار و بعدت استعظام هذه الفضائل فی  
 هذا الوجود و لم تنل نتائجها فی ثلاث الدار و السلام علیه **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 مدق شد که بخودم التفات حضرت محمد و می اسبغ الله علينا طلال عنایت و النفاة تحقیقا  
 للاسلام و السیرین سخیل بالسنه جهاد الله المخلصین که روشنی دیدن سبحان است فاین  
 نکشت و صوله بجنب نیم و صراط است با صاحب خط که شتاتمان بان تعلل میکنند تا هنگام  
 لغا رسید **بیت** روش که باد صبا از تو نشکستید در دست داران زو صالت  
 همان ساخته اند بخون نوا دیدند که در پای سکه افتاده گفتند این چیست گفت  
 این سکه کوی لیس است ع عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است و صفای نجات  
 سرور شتاتمان خواجه عالم صل الله علیه و آله میوه نورا که دیدی بوسه دادی و  
 دیدم مالیده که نکاشته قلم تصویر و نور سید دنیا اوست عارفان و اکابر عالم  
 و عالمیان دمی است از آن روی است اگر با جهنمها و جهانیان انسی است از این بوی  
 و الخلق یزعمون انهم مع الاکوان هیثمها الناس فی شان و هم فی شان **بیت** کار  
 پاکان را قیاس از خود میس که چه ماند در کتابه شیر شیری معرفت کوی  
 الله علیه را طعمها خوب فرابردندی و خوردی با وی گفتند برادرت بشو شوا  
 از اینها میخورد فرمود برادرم بشو سبت او را و درع و مرا کشاده معرفت بعد از آن نور  
 نیت من مکن همان در خانه خدا و بند خویش اگر بر طعام دهد خودم و اگر کز سینه  
 صبر کنم مرا با اعتراض و تمیز چه کار در ظاهر امر معرفت کوی شایه لوت خودان اهل طبع

۶۷

بود و هیتها اما الاعمال بالنیات عند راین جمله را خواسته و نموده که روح عمل نیت است و مبدأ  
 بر آن است و از اینجا فرمود مجیب بن معاذ الرازی رحمه الله علیه که طلب العاقل الدیبا حسن  
 من تراث الجاهل لما عاقل کرد بنا جوید برای انقیاد حکم الهی الهی باشد نه برای شک تدر  
 و قدرت و جاهل اگر تراث کند برای نادان باشد بر اعانت و طیفه حکم خداوند سبحا  
 یا برای شربت یا برای کسالت و بطالت و خود نداند بیت که بجای و کوشش اهل سبحا  
 تو تو کفنه بودیم چون بیان عاقلان را ملک زد یک نفرش هر یک را زان دگر باغزیت  
 این خود رفت در جانی دیدیم که این دعا نوشته بود و فضیلت آن ذکر کرده بیامان  
ان  
 دعا خوش آمد سبحان الذی فی السما هر شه سبحان الذی فی الارض موطنه سبحان  
 الذی فی البر طریقہ سبحان الذی فی البحر سبیلہ سبحان الذی فی الخبیة رحمة سبحان الذی  
 فی النار عذابہ سبحان الذی فی الهواء رحمة سبحان الذی فی القبری قضائه سبحان الذی  
 رفع السما سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لاسما و لانی سبحان منه الاله و بالجمله این سبحا  
 میباشد که هیچ از او برتر نیست هر چه هست جز او است انشا تحت کاه او است زمین  
 گذرگاه او است بیت که بخت میری بستان او است و رب و زفر میری زین  
 او است که بشری میری مسوی است و بر بغیر میری هم زمان او است و بلاد شرق  
 و المغرب باینا تو توافقم و جل لله ان الله واسع علیه عارمان از چند روز یکی ساکن این  
 دارند اگر تالی است باین است اگر نه نفوز از نهاد ایشان بر آمدی که بیت اگر دلم  
 بندی پای بند طره در دست کهیم قرار در این بیوه خاکدان بودی و فی هذا الفی لولا  
 الرومی رحمه الله علیه بیت ند آمد ز عشق ایجان سفر کن که من بخت سران آفرید  
 بس گفتیم که من اینجا نخواهم بسی نالیدم و جاسه در دیدم بگفت ایجان برو هر جا که باشی

باشی که من نزد یک چون صبل الزبدیم الکلام باضه سخن در این بود که چند کاه است  
 که بنده نوازی و اعلام احوال نفس مودند با خود با بن سید لبر حال انتظار اعلام احوال سبحا  
 جتا و نسا و محذوم زاده ام قرة العین بلغه الله مبلغ الرجال میرسد و آنکه در لاد عینه طیبه  
 مذکور ضمیر منی باشد و الله من علینا بکره امین علینا ظلمکم بحج مجتد و الله اجمعین  
 و الحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم محله دایم هد قواعد اخلاص و دود سبحا  
 خواهی نسبت با حضرت محذوم حقیقی صفیا الاسلام و ملاذ السالمین محمدی بالسنه  
 عباد الله الصادقین نموده در شرح اشیا ق غرض میزد دع کن چون حدیث سبحا  
 فی نهایت است در شهر رمضان و نوازش نامه که از محل کرم صد و ریاضه بود سبحا  
 کشت سکن تحفظ و التفات بجای آورد و دعا گوی و دولت خواه است دولت سبحا  
 یک دولت مستحاکم با چار مسترد خواهد شد و آن دولتی است که تتعلق الوجودی بچیزی  
 باشد خارج از ذات مستحق که اضلالی شخص خواهد ماند و ذات خود که ولید جسمی سبحا  
 فردی که اصلگنا کم اول مر و ترکتم ما خولناکم و را وظهور کم اما دولتی که شایسته التفات  
 است دولتی است که در عینی ذات این کس باشد و از وی انفکاک پیدا نباشد و اصل  
 و سرایه این سعادت عرفان و بصیرت است و فروع آن حاجه نیت که گفته شود که  
 هر کاه که اصل محقق کشت مستتبع فروع است جلگلی احوال عیده و اطلاق ستوده  
 و اعمال پسندیده نیامح معرفت است و ثمرات بصیرت و بهشت و مایه صورت معرفت  
 و نتایج او است که نغم و فوا که مینت اجسام محاف و احوال است و معارف و احوال  
 آن چون روح است و هم چنین نیوان و عقاب دوزخ هم چون اجسام کزن و معاصی است  
 و لهذا آتش دوزخ بنور مؤمن منطفی میشود و اگر نه مؤمن در دنیا پیش آتش سبحا

۶۸

و اثنی عشری بر روی آنکه آتش خنده ایمان نسبت آتش دوزخ آتشی است که از کفر آفریده  
 شد تا چنانچه ایمان است آن چیست که شوم را چون در قره همدن شخصی خوب صورت  
 پیش وی آید و گوید من عمل صالح توأم و کافر را شخصی زشت صورت پیش آید و  
 گوید من عمل شر توأم و این مشاهده حقیقی است و آن شخص موجود خارجی است  
 نه شیخ صیانی است چنانچه بعضی نادانان خیال بسته اند و مشرعی این طوری دارد باز به  
 سخن آیم و ترغیب و معرفت و بصیرت هر چند مذموب عامه فقها و اکثر متکلمان است  
 که ایمان مقلد صحیح است اما شیخ ابوالحسن اشعری ایمان مقلد معتبر ندانسته و واجب دانسته  
 که در هر مسئله مسئله مستبصر باشند و ابوالحسن دستغفی و ابو عبد الله حلی نیز واجب  
 دانسته اند که محبت رسالت بصیرت داند تا در هر مسئله بصیرتی حاصل داشته باشد اگر  
 چه بصیرت مقلد واجب ندانسته اند آنچه آنچه بر بزرگان می تابد فی اصل نیست  
 مقلد چنان ضعیف الدرج است که بر دیده ایشان دوزخ نموده چنانچه ظل در صلب  
 ظلمه بیناید اگر چه ظل فی نفسه از رتب روشنی است و می باید دانست چنانچه بعضی  
 اهل کفر در کشف غلط می باشد ولیکن هرگز غلط محض نمی باشد بلکه آنچه با ایشان  
 نموده اند اصل صواب دارد ولیکن در محل تمیز قاصر اند و باز وقت حقیقه آن  
 که این یعنی نیفتاده اند غلط از آن عارض شد چنانچه جماعتی از کاشفان گفته اند که غذا  
 در زمینان سبیل بر آیه خواهد شد این خلاف صواب است که ذوق و قوافل نزدیک الا  
 عدابا و هم چنین فرمود فلا یخفف عنهم العذاب اما معلوم است که چیست که بر ایشان کشف  
 شده و چه حقیقه آنست که یافته اند و متناه این سخن شد لیکن بیان آن طوری دارد  
 و لایق این مجال نیست و نیز مقصود تبیین است بر مثالی لیکن چنین غلط بیشتر است

سند بیان اهل کفر در دست میده و جماعتیکه بی خدمت مرشد بفریب از جذب بر می آید  
 بمکاشفات رسیده اند یا از بقایای طبیعه در ایشان چیزی مانده چنانچه در کاشفه  
 ربی عظیم مرخود یافت از فرط رغبت در آن رود انرا گرفت و وظایف تثبت است  
 بجای نیارود الی غیر ذلك من الایستیا التي یعول شرعها هم چنین اصحاب ادراکات متناهی  
 که ظلال اهل کشفند در ادراک هست که خطا در دست میده لیکن نه خطای محض  
 بلکه علی النبی الذی کور فی الکاشفه اصل صواب دارد که بر ایشان نافته و در محل تمیز  
 آمده اند بهشت مقلد سایه رشت محقق است که در دیده کاشفه با ذهن صافی  
 دهنی آن نه هفت نماید کما الظل فی جنب الشمس و باز وقت نیفتد که این برای آنست  
 دیده او را از شمس متاثر شد از این حبه ظل را روشن می یابد که اگر از نادیده  
 بطل آید از روشن یابد غرض که باین سخن که ایمان مقلد صحیح است نیست باز می تابد  
 کرد که از طلب بصیرت تقاعد کنند که در جرات بهشت یکنا نیست و هرگز محقق با  
 مقلد ضعیف نخواهد بود و طریق اعلم حصول بصیرت جذب الهی است اما  
 تا که آنجست تا که از روزی است آنچه تعلق با کتاب دارد و تعلق است در لاه و با وقت  
 افتادن زینتی که بر عالم نایض است از معدن جمال و جلال و از انجا راه بان معدن  
 بودن در این چند گاه این ابیات گفته شد: هست کجی با نشان دیدیم ما: هست  
 در نشان دیدیم ما: اندر لعل تو ما مستقیم: آه تو جمله که کان دیدیم ما: معنی  
 که بی کیفیت و چون: حرف ان در لوح میان دیدیم ما: چشمه اندر بطون غیب  
 هست: جوی هستی ز روان دیدیم ما: پرده چون برداشتم از پیش چشم نشناخت  
 این جهان دیدیم ما: خاک بر ماهی و ماهی را بر آب: آب در صخره همان دیدیم ما: صخره در

قرین نور ثور را در سر ای جاوردان دیدیم ما از حجاب باب قاف زرجی آیه اندر دیده کاف  
 دیدیم ما دیده در دیده ما مضمون است: آسمان رنگین از آن دیدیم ما آسمان را آسمانی دیگر  
 آسمان آسمان دیدیم ما خالک خالک آب آب با دربار آتش آتش عیان دیدیم ما بند  
 دار و بند در جیب غیب بریز از عقل روان دیدیم ما انروز که این ابیات گفت چنان  
 شد وضو است که می کند بنا از بنا و آن شبه دعوی شب کسی را دیده گفت حجاب میدید  
 که گفتند فلان کس کجی یافته و اول بخش فلان و فلان داده چه بد یکران نداده چون این  
 حکایت شنید استقام از نضا عین بیان کرد باز که است سابق گفته شد که شمار است  
 علم هست و از آن هیچ باز مانده نیست اما لطافت حال میباید کس کرد بمطالعه شنی  
 و منطق العز و غیره از کتب و رسائل حال اینک مرق و حکایات اولیا و مقالات  
 دوستان خدا دیگر چند گاه است که در بعضی ابواب میخورد که سخن بگوید و در هر  
 مکتوب که نویسد اوله آن بنویسد حالیا در این صحبه که این غیبت است که سخن بجا  
 دیگر کشید اما بعضی از آن اشارت کرده میشود منها آنکه سابقا در قبله شما ادیب  
 بود از این زمان و بعد از آن که پیرانند هم چنان مودتند اما جوانان بیشتر اطلاق و  
 فراغتی پیدا کرده اند و آن ادب را طرح کرده و این خلاف صواب است و طریبان این  
 از حبه مولویه که در ایشان پیدا شده که مولویه را تکبری لازم است و نی حکم بران میکنند  
 که آن تعقبات لایحه است و نباید و آن تعقبات عاشقا و جامدانه میباید این خلاف  
 صواب است و چنین نیست اولاد را چنین تربیت نباید کرد هر چند ادب شخص با  
 خلاصی بیشتر باشد بنظر عدلی غرض جعل همت در وی آید خاصه با ایاء و کبار اما درج البه لو  
 و بنزیرا طرح نمی باید کرد هر چند که علم و فضل باشد و چنانچه رسول صلی علیه

صلی الله علیه و آله فرمود من لم یفکر الناس لم یفکر الله هم چنین است که من لم یفکر الله مع الناس  
 لم یفکر الله مع الله هر چند شخص بایند کان خدا بدت تو متواضع نمی زید و رحمت خدا  
 بران ریزان تو امت در این هیچ شک نباید کرد و از مهمات اسر فرزند آن است که تحت  
 نیگو آموزند و در این باب سس اهل نباید کرد و هم چنین مولویه حادثه با سقاط و توطئه  
 مراعاتی چند میفرماید و احتلال بعد از چند و حال آنکه در ضلال معاملات کنونی اسرار  
 مودع است و نظام صورت و بیخ و بیگات الحی و ضمن آنست که من صفت للعرف الرجل  
 او باطها به الالاعارین ان الله لا یغیب عن قوم شیء یغیب ما با انفسهم متضمن اشاره به بیست  
 من فهم حالیا در این صحبت بدین قدر را گفتارفت والله یمن بومودکم الکریم علی الحجین  
 المحلصین فی محبتکم **بسم الله الرحمن الرحیم** اللام علی الحفرة المحذ و منه الملاذیر الصفویة  
 المحذیرة و اما الحدیث الشوق فیها قصه فی شرحها طول **بیت** غایب از دیده که شد  
 لیکن غایب از دل نمیشوی قطعا: قصه شوق را چه شرح دهیم: دل بر تو امست و کند انفا  
 بد عا کوی مشغول است و التماس عا از باطن شریف هم دارد ما حضرت وقت این است که عجب  
 بیابند و عدلی غرض جعل بیتا است و قطع میباید و التسلیم ممکن نیست بغیر حد نباط  
 انست هر کس که بخند رسید بدن جن بر رسید و من لافلا و بالکتاب مجاهد شخص  
 نیک میشود شد و از ابرار معدوم میشود اند اما در جات قرب بغیر حد نباط  
 البرع این کار دولت است که نون تا که دارد و چگونه با کتساب رفع حجب توان کرد و  
 کتاب از حجب است هر چه با کتاب کبریم که رفع کرد عجاب کتاب را بچند دفع خوا  
 کرد میباید و عدلی بسیار است از نور و ظلمة ارتفاع حجب طمان به انتفاء آن است و  
 ارتفاع حجب نورانی با انتفاء التفتات بآنت انتفاء التفتات کفتم نه فی التفتات التفتاتی

۴۹

بأن يعكونه التفات بالتفات مستقى كودع خود بخون شستن حال آمد محال ذکر حجاب است  
 و معرفت حجاب است و محبت حجاب است و چنانچه حجاب را رفع سیرت نیست مگر که چنان دست  
 دهد که او را هیچ بر دیده سالک غالباً بد و او را از او بازستاند ان هنگام او را التفات  
 بخود و اوصاف خود و ابتهاج و مسرت بکمالات خود نماید و بنده خدا گردد که تا غایت بند  
 ذکر بود نه بنده خدا و بنده محبت بود نه بنده محبوب و بنده معرفت بود نه بنده معرفت  
 هر چند در بند آن بنده آن عزیز با کسینه گفت مدتی است که در طریق درویشان ملوک  
 میکنم و برین پیچ در می نمیکشاید و ناسید شد ام رجوع با طریق سابق خواهم کرد بند را بد  
 خاطر کن شت که تو هرگز طریق درویشان ملوک نگردد و درویشان خود را بنده خدا دانستند  
 پس بنده کی میکنند و ایشان را در آن عزیز نیست کشود و بکشود چه دخل دارد تو بنده بند  
 کشاد بوده نه بنده خدا و کشاد بنده کان خدا را بسیار نه بند کان کشاد را هم چنین روزی  
 عزیز می نزد کسینه حکایت کرد که با جمعی بیای کوه بابا کوهی رسیدیم و کشته بودیم و هیچ همراه  
 نداشتیم بزرت ما گفت بیالای کوه رویم متوکل علی الله که چون ما توکل کرده باشیم ما را  
 حاصل خواهد آمد رفیم و هیچ نیافتیم و کشته باز کشیم کسینه را در خاطر کن شت که شما ان  
 بر توکل داشته اید نه بر خدای عزوجل هم چنین روزی ایضا علوم مطالعه میکردید  
 که کسی فضایل محبت میگوید و ترغیب میمان میکند بنده در خاطر کن شت که کاش  
 بجای این پاره شرح جمال خداوند سبحا کرده بودی تا مردم چون از ان آگاه شدند  
 محبت با خداوند سبحا از پیدا کردند اما چون او شرح جمال محبت میخواند مردم را عا  
 محبت میکردند چون خواهند که کسی عاشق صاحب جمال گردد طریق آنستکه جمال او را  
 بوی نمایند یا شرح جمال او گویند که او خود عاشق میشود و آنکه ما او را به عشق فرماییم

اگر سخن در بند عشق برود و خصایل ان گوینم ثم ان این باشد که ادبسی خواهان عشق  
 وی میگردد و بنا برود عشق تمام باشد و این نزد محققان بت پرستی است خواهان خدا  
 عزوجل میباشد بود و بنا یافت خدای تعالی تمام میباشد بود مال جویدان عاشق مانند این  
 کس عاشق عشق هر دو میخیزد چه مال و عشق هر دو غیر خداست **بلیت** بهر چیز و در امان  
 چه زشت ان نقش چه زیبا **بهر جا از یاد و مان چه جا بقا چه جا بلیا** اگر سالکان بختا که اما  
 یا بختا مقامات و یا بنما سببهم اند مگر اهل جذب که جذب الهی ایشان از هر اینها باز استند  
 و از غیر خدا باز جز کرد اینده و التفات ایشان از ماسوی ذات خدا منقطع گشته بموصول  
 از وصول فانی شده اند و عمر فری از معرفت و محبت از محبت اولیا الله صفا و من عدا  
 من اهل التفات محبت چون بمقاماتیم عن الله مقصود ما از محبت و ب نه سلوب التیمرت بلکه  
 انکس است که سرف کشته بخدا ازین عدا و ما عدا فهو من الله و ان الله ومع الله و بالله و فی الله  
 هذا و حکایت زکوة که فرموده بودند شکی نیست که اگر بر سر عهد با بنی الیوم بیالای فقیر کنید  
 ان قدر از زکوة ساقط شود و استغنا خود ظاهر از این است اما اینکه سر عهد را باورد  
 تا حواصل سینتی موازی مبلغ زکوة کردد انرا وجهی ظاهر بکشته بر فقیر مگر آنکه او را وکیل  
 کردند در ان سر عهد و حواصل حواصل بخودش کنند در عوض زکوة انگاه بقدر واصل با  
 شت بعد سنت حق ساقط کردد بشرط الله او مجد استغنا از زکوة نرسد علی الشرع الله  
 فی حمله و آنچه استغنا فرموده اند که اصل رنگه است یا استغنا اصل رنگه است و جو  
 در محبت به آن یا متعارف است و با ضلای معاصی و قریب و بعد ان از کبابین مختلف  
 بعضی دینه با کیش است و بعضی به پیش تو مثلاً اگر کسی ده کومرد اردوان گفت که کومر بستاد از  
 اما اگر ده کرد کان داشته باشد نتوان گفت که کومر کان بستاد دارد غرض از تعیین قلت و کثرت



محب سواد مختلف میشود و اعظم صفایر است که به با کبر است و از این اقل از حد کثرت  
 قطعاً خارج است و هم چنانکه با صغر کبر است با استخفاف و قله بمالات ملایم بنویسند  
 کمال صلا الله علیه و اله کمال استی معانا الالجاهرین و اگر شخص در محل قدم باشد و آن معصیت  
 متبع ضایع کنت هم کبر است و تبحر معصیت و از بر خود نمی شردن و هم چنین احوال  
 خداوندی را در آن غایبی در باره خویش شناختن این دو اگر از حدیثیه آن باشد از آن رو  
 که شتمای طبیعت است مع قطع النظر عن انه معصیه او لاکبر است این است اسبابیکه <sup>صغیر</sup>  
 و کبره میگرداند و هیضاً تفصیل اخ لا ینبی بها المقام و الله استغنا و لا اول و لا قوه الا  
 بالله العلی العظیم **بسم الله الرحمن الرحیم** هر کس که بدینا آمده از این حبه آمده که <sup>نفی</sup>  
 برساند و عمره با آورد که هستی او را بدان سبب انبساطی پیدا شود که تا انقضای عالم برکت  
 آن با وی پسندد و او در خود شوق میگردد و اعمال اجتماع کرده و ابط حقیقی بوی متعلق  
 کشته اند در ترازی خودی باید که منکبت مافد سوا و آثار هم و کثرتی احصیناه  
 امام مبین من سن سنه حنده فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامه من غیر ان <sup>بنقص</sup>  
 من اجور هم شی و من سن سنه سبیه فله و زرها و وزون عمل بها الی یوم القیامه <sup>من</sup>  
 غیر ان ینقص من او زار هم شی و اذامات ابن ادم انقطع عمله الا عن ثلاث الخ الخ الخ  
 غیر ذلك تا علیه اهله هر کس که آمد و از او نفعی به بندگان خدا نرسید و اثری از او  
 در عالم باقی نماند بلکه در خود آمد و در خود رفت نیامد و نرفت نه می بیند که سستی  
 عنطه سیر بر سیر یا صل الله علیه و اله که اگر لان غلام بعث بعدی بعدی حل الحبه من سنه  
 اکثر جماید ظله من استی انبیا افضل خلقند که هیچ کس ابط و جودا و کثرت خبر او  
 انرا از ایشان نیست بعد از آن سرشودن کامل بعد از آن در این معنی پادشاهان عالم

۷۰

عادل و بعد از آن مال داران باذل و بجزه الله سبحانه که در این ساعه هیچ نوزد این کسبیه از این  
 نمی افتد که با قدرت باشد و اعانه مظلومی کم یا مال باشد و صرف محتاجی کم یا با باطنی بنا کتم یا <sup>مثل</sup>  
 این یا نشاط باشد و به تن خویش مشغول خدمت بنده خدا شوم و اگر تو نام کسی را از معصیت  
 تو به بخوانم یا از جمل بعلم آورم یا از کسالت به طاعت کشم قدر و قیمت این عمل با خود نمیتوانم <sup>ف</sup>  
 اندیشید و جماعه اولیا و کاسلین که ظاهر بارشاد است تعال نذارند از اقطاب و ابدال و اولیا  
 عدد باطن با صلاح خلق مشغولند و تمام امور دین سکونند در حق صیقل و ربط در <sup>ند</sup>  
 چه جای جمعی خاص و بیگانه انتظام عالم از بركات و انوار ایشان است و کردی که نه ظاهر و نه باطناً  
 باورشاد و اصلاح خلق مشغول بنوده اند بنابر آن بوده که جمعی میان صلاح و اصلاح <sup>شسته</sup>  
 اند و ابدال و سرشدن با کمال از ایشان افضلند الا ماشاء الله و از این استثناء و اضرایع  
 جماعته میگویند از اولیا که بر قلوب ملائکه مبینی اند که از استیلاي جلال و غلبه احکام آن بر <sup>ایشان</sup>  
 است جنوار کونند دارند و مقام ایشان در ولایه معانی غریب است و مرتبه ایشان در <sup>در خود</sup>  
 مرتبه عجیب کم فنی به صقیقه حال ایشان راه دارد و اگر در تحقیق و تبیین حقایق این مقام <sup>شروع</sup>  
 بکنز سخن درل زین شود ملخص سخن این است که بحکم لایوسن احد کم حتی بحجب لایضه <sup>بالحجب</sup>  
 لغنه و صیه سلیم شمارا و اهل بیت و اولاد و اقارب ایجاد همه در ابد بدل و عطار رسا <sup>بندین</sup>  
 نفع به بندگان خدا الا مثل فالاشل بر مسیبل خدمت نه بر سبیل انعام که هیچ دانزد خدا <sup>بندین</sup>  
 سودمند تو نمی بینم و کنی با بند شید **بیت** در کد و از صلندی فضل از فن کار خدا <sup>است</sup>  
 دارد خلق صن و ابیع فیما ینتک الله الی الاخرة و لا تنس نصیبک من الله ینالوا <sup>صن</sup>  
 كما امن الله الیک و السلام علیکم ورحمة الله و علی سائر الاقارب و الاولاد و اهل البیت <sup>اصعین</sup>  
 انه حمید مجید **بسم الله الرحمن الرحیم** اگر مقلان بردینا چیزها دارند که سوغتان از آن <sup>ند</sup>

۷۱

دادند مثل مال و عیش و لذت و مرتبه و درستان و آشنایان و سایر مخلوط و تمتعات <sup>نیست</sup>  
 از آن را بجز چیزی هست که ایشان ندانند و آن خودی است که خودی ایشان با ایشان بد  
 مان شد شد و موافق کشته و خلاف سیان ایشان و ذراتشان برخواستند و در هر دو  
 خودند نه هم چون طائفه اولند که اعدا عدو ایشان نفس ایشان است و هر چه ذات ایشان  
 بر آن بیکر و ایشان از آن خوشنود نیستند و همیشه با خویش در محاربه اند و از وجود  
 خود نادانند اگر ذات ایشان بد رویش بیکر و در چشم اند که چرا تو را کفر نیست <sup>ند</sup>  
 که ذات ایشان گوش بزبان خدا دارد چه فریاد خدا با او ادی است از او با و بر آینه  
 چنانچه مقتضای فریاد او است بیاید نه چنانچه مقتضای خودش است <sup>انما امر</sup>  
 ادا دشمنان ان بگوید که کن و یگویی چون ندان حق از جنان غیب میشود که کن فقیر کجا  
 گوش بزبان تو خواهد کرد که کن غنیا اید و متذات تو از امر او <sup>و نه</sup> ایگان است  
 که با او بیکر شو تا او چون با حبان خویش رود تو با خود بجز نگاه به بینی مالا عین ذات  
 لا اذن سمعت <sup>و</sup> لا اضطر علی قلب شرب اید و مت مال و عیش و لذت و مرتبه و دوستی  
 و آشنایان نه راه همان حقیقه اند و بوسیله ایشان باخاستن توان رسید راه تو با آنها  
 ذات تو است لا عین من کفتم باقی تودان این عزال که من در بعضی اوقات گفته ام <sup>شمار</sup> گو  
 ندانم هیچ در عشق به بود **غزل الیف** نه از خون پیش این مستکن دلان <sup>سوز</sup>  
 رضحی در زلف پنهان <sup>سوز</sup> نصیب از آتش نیست جز درود  
 سلمانان مرا افتاده در جوی <sup>سوز</sup> که برین امت از رسم معهود  
 ز عشق روی خود افتاده ام <sup>سوز</sup> که نتوانم درمی بی خویش آسود  
 ندانم طاقه انفس من <sup>سوز</sup> که در خود نغمه دارم چه در او <sup>سوز</sup>

مرا کز نیک میگویند اگر بد <sup>سوز</sup> نه زان شادی نه زین غم خواهم افزود <sup>سوز</sup> به کس داده چنینی خدا با  
 مرا من ده که هستم شاد خوشنود <sup>سوز</sup> مرا این بس که باشم بنده تو ندانم کار من با او <sup>سوز</sup>  
 اید و مت هرگز خود را ساخته تنگ در آغوش گرفته و از سرش با با خود نفسی زده بی تو <sup>سوز</sup>  
 از کجا و این از کجا اید و مت تو دوست نادانی **بیت** دشمن دانا نیاز دارد تو را کز بیار <sup>سوز</sup>  
 تو را نادان دوست <sup>سوز</sup> اید و مت در دوستی های لاجرم از دوستی دشمنی دید <sup>سوز</sup> با  
 که بر چون تقصیری کند بد چنان بخشم رود که خواهد ویرا بکشد این دشمنی <sup>سوز</sup>  
 دوستی است که بدی ویرا عینق اند دید اما ناچینی است در محبت خام است محبت را <sup>سوز</sup>  
 با حکم چه کار با او را در آن بیع در محبوب کی ممکن صن با و صن است هر چه و <sup>سوز</sup>  
 او است انرا خوب دانند و هر چه غیر آن است زشت جعلنا شیء بی و یقیم بین چیست <sup>سوز</sup>  
 عین الرضا عن کل عیب کلیمه چه معنی دارد شاید که کسر را کمان افتد که مگر در همان از <sup>سوز</sup>  
 این عشق بازی مخلوط اند اینجا که عیب خود نمی بینند و چنین ها که ندارند در حق اعتقاد <sup>سوز</sup>  
 میکنند بی این کجا است آنچه ما میگویند کجا این تکلف است اگر خود را دلیل ندیدند <sup>سوز</sup>  
 عزیز بر خورند بستندی و اگر خود را قبیح نیافتندی عمل خود اعتقاد نکوندی <sup>سوز</sup>  
 حکیم از اینجا گفته ما لیکر احد الا الذل و عبدی نفس و محیر المشکر <sup>سوز</sup> من کما شال الذ <sup>سوز</sup>  
 جز میدهد سخن در جهان حقیقت بر در دهنه در تکلف و مجاز و اینجا اعتقاد <sup>سوز</sup>  
 انعقاد است و تو اید نیست وجود است و قصد بن نیست صدق است <sup>سوز</sup> انما امر  
 که انما صد دانند اگر تو امین صدای میدانی که چه میگویم و اگر نه سخنی چند بی سوز <sup>سوز</sup>  
 سخنی حالی که تا ه کینم قل کل یعمل علی شاکلته فیکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا <sup>سوز</sup>  
**بسم الله الرحمن الرحیم** سلام الله و رحمة الله و بركاته و بركاته و رضوانه علی ستمی <sup>سوز</sup> الله

المؤید روح الامین من القدس انشاء الله **اما بعد** در این سال غزیه سفر مجاز بود از راه بحر  
 و خاطر داجان می نمود که شاید در اثنای طریق رفیق تو رفیق اتفاق صحبت منتظم سازد  
 و عهود مودت قدیمه که مقتضای محبت الایا و قرابت الاینها اکنون قریب بقربت شده و  
 مرا عیان آن مواصلت ارحام سعد و در تواند بود مجد و مؤید میسازد چه حقیقت **ایک**  
 در این جهان ظلم اساس که بنای آن بر تفرق و کثافت و بیابنت طرز عالم یکا کنه و لفظ  
 که و امرنا الا واحد کلمه بالبعثت و تفریق است نهاده شده چه نیکی لغت  
 انانواران جهان بر آن تابان باشد و تکی عهود اوین و موطن روحانیه که مصداق  
 الارواح جنود مجننه است شاید جن بیگم محبت نیست که حکیم الحیة می اشوق الی الله **تجد**  
 تاجب دعاند و بیاعد بکلی بنویزند اشق اوارام نکر خاتمه مدیث سبعة نطلهم  
 فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله صیث قال صلی الله علیه و آله و رجلان تجابان الله از رفقه  
 لکنه این بنای استیناسی استن ضعیف میدهد لیکن بنا بر مواضع صوری و اشارت  
 معنوی چهره آن غزیه در حجاب تراخی ستواری جناب فلان را بخدمت فرستاد تا **جد**  
 قواعد اصلاح و اختصاص نموده بعضی از آنچه مشاهده کرد از توجه خاطر در و دنیا  
 و اقامت و طایف دعای ضعیف معروض داشته و هم حکم محبت و لازم شهردان که اراد  
 الخیر للعباد است باز یاد میدهد که حق عزوجل دنیا و دانه ازان حتمه افزیده تا در ای  
 تمتع باشد و اگر امیاب دینی بر بنده راست می آوردن برای آنست که تا بان تمتع  
 و کاملن شود که این خطاب با بیگانگان است که در حق یا کلموا و یقیموا **بلی**  
 فسوف تعلمون بلکه برای آنست تا او در یکران داد آن اینا در کرده مال و جاه خود را **ص**  
 مراتب و مقامات بنده کان خدا کند و بدان وسیله بمقامات مرفعت که کمال است **بیرید**

بند و شایسته بجای آوردت ملاء اعلی و قرب حضرت تبارک و تعالی شود مکن  
 که مال و جاه خود را صرف خود کند و وسیله تمتع خود سازد و خود را مال و جاه خود را  
 در راه بندگان خدا نهد شکر فیه بجای بیاورد باشد چه شکر آنست که آنچه حق داد  
 در آن صرف کند که حق انرا برای صرف در آن داده و چون حق سبحانه مال و جاه برای  
 انداده که صرف سلمانان کنند و بدین وسیله فضیلت مرتبه بدست آورند هر **کس**  
 که انرا صرف نفس خود کند و تمتع عاجل کنن نغمه کرده باشد و جزای کنن نلب  
 نعمت است بل نین ان مال و جاه خود باشد که از وی باز گیرند و اگر انرا صرف خود  
 رسانندی شاکن بودی و مستحق شریک کنن مگر تم لازیم نکر کنن کنن **تجران**  
 غنی بی لشکریه تا کمان بنند که اگر با کسی نیکی میکند با او کرده اند با خود کرده اند  
 که بان وسیله خود را شایسته مزید ساخته اند ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان  
 اناتم فلها **بیت** کرده بی نیک پیشی آوند و در دهی بد بدی نکره دارند **ص**  
 حال کسیکه مال و جاه خود را صرف انفاع مردمان نکند این است چه گوئید در حال  
 کسیکه مال و جاه خود را وسیله اینا و اضرار سلمانان سازد و قلب و ظلم و عدل  
 و نفع حقوق و سر بسپاری نشود که نه ضعیف رسانند و نه شرف لغد احسن من قال  
**بیت** بر سر او در این سپنج سرای کار سازد نگاه بان ضعیف مر ترادر در میان  
 آن بگماشت که بد ظلمان زما بود امت چون تو بر خلق جور و ظلم کنی **بیت**  
 از میان ما بکنی که تویی پس ز ما کش رگ پی و رخصت است شرم دار از وی  
 زاب چشم من کنای تبرس و زنه از اتش ضعیف تبرس دل در پیش نامشکیبا  
 شد تا لباس تو خرد و دید باشد کس پیش خدا چه عد و گوید این و اگر **ص**

میکنند که محبوب دراز بندگان خدا میباشند و انوار صفا جانم در بخت وزین زرین  
 میکنند و اگر از این گذشته بخوانند این ایه در شان چه کفایت ناز شده باشد آن کثیر  
 من الاجتهاد والرهبة لیا کلون اسوال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله الذین  
 یکرهون الذهبت الفضة ولا ینفقوها فی سبیل الله فبئس جمعا لعلهم ینصدون  
 سبیل صدای زیاده از این میتوان بود که هیچ کس را مجال نباشد که نفی مگر ی بکنند که زر  
 نسبت لالطف بد یوان برسد سابقا در این مملکت محبتی میبود اکنون هم بر افتاده  
 احتساب مخوفش در تعیین تعیینی واضح رسم الاحتساب چنانچه آمد مگر ی نفس  
 این احتساب است که از این چه گوید امید که حق عزوجل شمار توفیق کرانه فرماید تا  
 مگر بعضی از عدو و امانت و مسکرات بوسیله سماعی جمیله شما منافع کرد و این کفایت  
 مصاحبه اهل دنیا باشد شمارا و الله ولی التوفیق و به الاستعانة و علیه التکلان  
**بسم الله الرحمن الرحیم** **بسم الله الرحمن الرحیم** تا مبتدایین: ترمه را نوزنجشیدن میسوزند الذی  
 اصن کلتی خلقه اینکه مشخص میگوید کاش چنان نشدی یا چینی شدی اولی آنکه  
 گفتی کاش مراد دیده دادندی که هر چه میشود جمالی که حق در ناصیه او تعبیر کرده بد  
 سر پای عالم از عینی و معنی و نیت و ناطق و صامت متفرق صن اند در سر  
 جهانی تعبیه چنانچه مناسب وی که بر دیده از باب بصائر متجلی است **بیت** **بیت** **بیت**  
 زاهد اند زمان تحفه بود او ضده ان و کویان جمله رهط: پس بگفتندش چه جای  
 ضده است: قطب بیخ مردمان برکنده است: گفت پیش چشمتان خط است این پیش  
 چشم چون نهفت است این زمین: یار فرعون نندید ای قوم درون: دان نماید سر شمارا  
 بیل خون: یار موسی خرد کردید زود: تا نماند خون بر بلینید آب رود: جمله عالم **بیت**

۷۳ ۷۲

صورت عقل کل است: کواست بابای هر آن اهل قلست: هر که او با عقل کل کفران فرود:  
 صورت کل پیش او چون شک نمود: صلح کن با این پدر عاقی بهل: تا که فریض زرعایت آ  
 و کل من که صلح دایما با این بدن: ابن جبران چون جنتستم در نظر: هر زمان نوصوری و نوجا  
 ناز نوردیدن نوزیر ملال: عمر عبد الغریب فرمودم بقی سرور لانی مواقع القدر و  
 فی الاصادیث الغدسیه و قدوت القادیر و دبریت النذایر: اصکت الصنع فمن رضى  
 الرضا منى حتى یلقان ومن سخط فله السخط منى حتى یلقان **بیت** ای در ضم چون کان  
 هم چون کوی: چه بخورد و راست بر چه مگوی: انکس که ترا فکند اند ز ملک پوی: او دا  
 او داند او داند دای: ذوات و صفات و افعال و مفعولات عجم جمله مخلوق حق است  
 و جل و در این جمله اشکال نیت مکرر مفعولات که چگونگی مفعولی یثاد و ناعمل باشد  
 حل این آنکه این استعمال کاهی است که ناعلیه ایشان در برگیرند و یکطور باشد واحدها با  
 آید دیگر در عاید اما اگر ناعلیه احدها از وی آید دیگر باشد و محیط با و و جاعل **علیه**  
 او محال نیت این بمثال روشن کرد کسی تخمیل کرد که شخصی مشخص **بیت** **بیت** **بیت**  
 القائل زیداً والقول عمر ان کون ان زید وان عمر وان مشیر ان حرکت مشیر **بیت**  
 او بگردن عمر و نفوذ در کردن و سقوط سوری از تن الی کل ما فیض جمله تخمیل محقق  
 کشته و مفعول و صنوع قوه تخمیل است و مع ذلك اگر کسی محمول حکایت از عام خیال  
 باشد و گوید زید سر عمر از تن جدا کرد مکن ب نیت برای آنکه امیاد انعام برانوجه محقق  
 میشود که مشخص انرا بران وجه تخمیل کرده که زید سر عمر از تن جدا کرد و از جمله امیاد است  
 تخمیل انرا محقق کرد ایند ناعلیه زید بود در قبل عمر و اکنون این بلی انرا شد **بیت**  
 ناعل اگر عقل متوجه تعیش امیاد عالم خیال میشود ما هیته نبی که در انعام بعضی از **بیت**

دست با بعضی جل شدن سر عمر از تن و استوب بن بد میاید بمفعولیه و اگر بخار و موفت  
نسبت اشیا صیال میشود بقوه تخمیله جمل از اینک بار صادر از قوه تخمیله میاید و مفعول  
اولیکن فاعلیته قوه تخمیله فاعلیتی است بمفعول و مصنوع سر قوه تخمیله و مفعول اول با س  
الخلق والثانی باسم الکلب فذلک ما نکت فی من التشبیه لکنی اقول کما قبل **بیت** نسبت  
سئل این مثال است ابن معنی: **تأمل** ز مستحق و صرف کهن: **وقول** الله سبحانه و اذا اردنا  
ان نهلك قریة امرنا متوجهنا ففسقوا فیها فحق علیه لقولک و ذلک من انھا تدیر مع الاشارة  
ان الجرمین فقولیه سبحانه امرنا اشاره الی المجعل الالهی الذی هو الفاعلیة الاولى لان المراد  
بالامر التکوینی کما قال الرب سبحانه انا امر اذا اردنا شیئا ان یقول له کن فیکون اذا الامر **تشیخی**  
لایات بالعصیة قطعاً ثم یفریح عن الفعل بل قال ففسقوا فیها من ذلک اشاره الی کتابهم  
الذی هو الفاعلیة الثانیة علی ما شرح و منه الاية الکريمة تضمنه الاشارة الیضا الی شرح کیفیت  
تعلق الارادة بالمعنی وعدم الرضا بهما واجتماع الارادة والرضا فی الطاعات وان معان **من**  
یمتد الیها اعتناق الهم لولان ضاق الوقت وقعت لاشارة الی بعضها والله اعلم بالصواب  
**بیت** **الرحمن الرحیم** السلام علی المصطفی الخد و سیه الاعظیة الالعیة الکریمه الصفویة **الرحمن**  
اما من الله علی قلبه الکریم انوار العلم والعرفان و اولاه بما افزع علی عبادہ المخلصین الذین لیس  
لشیطان علیهم سلطان ان بندگان خدا که شیطان بر ایشان سلط نسبت امانند که در رد  
بالای سلاکت اند و لا عرف که با وجود این موانع و صوارف که آید از پیش و پس فرد کوی **بیت**  
قوی میاید و مرتبی که مغلوب نشود از جانبی ابلیس اعوان او که وارکن علیهم **بیت**  
رطلک و از جانبی ابلیس صفتان اش که من مثل الوما من الخناس الذی یومس فی  
صد و الناس من الخبثه و الناس و از جانبی نفس و دواعی او که ان النفس لامارة بالسوء

۷۱۴ ۷۵

بالحوال اما دم در بن زین للناس حسب السموات و از جانبی ضعف بنیه انسان و کثرت حواج  
انکه و کان الانسان ضعیفا و از این غراب که ادبی در ان اقتاده انا عرضنا الامانة علی السموات  
و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و استعفن منها و علمنا الانسان انه کان ظلوما جهولا **بیت**  
که اسنان و زین بر حال او بشا سکر بند و حق له ذلک و فیہ اقول هذه الابیات **بیت**  
ندارد غیر غم پیاره انسان: **بدین** رفتم قلم پیاره انسان: **بنادای** چه شد عرض امانت  
شترش سغتم پیاره انک: **منی** دلم چه کوی بود طالع: **که** نایند از عدم پیاره انسان  
نه نختماستیم نختماستیم: **نه** بجهود و هم پیاره انک: **بکویم** جرم انسان چیست بند  
که کفته عاشقم پیاره انک: **دلم** ممد می مسکین غریبان: **که** ناکویم غم مسکین غریبان  
نه ممد روی که کیدیم **در** **بیارم** ما نمی مسکین غریبان: **ز** باغ طاب من از بحر نقد یب  
کشید انجا مین مسکین **بیت**: **بدین** محنت سواي تنکم آورد: **از** ان کون عالمی مسکین غریبان  
چه ضرورتی که آتایند **بیت**: **در** این کوی ممد می مسکین **بیت**: **حالیما** سخن در یکن بکویم دیروز  
در پیش باغی الی بن محمد و شورند و بکتوب شریف دیده همچنان صادق روشن شد  
مطوع مبین است که از گوشه خاطر شریف منسی نفس ما یبند و بدای عای جز ابن خیر خواه  
یاد کنند که بیاز من امت از دلها در بریزه دارد که دلها خوانش خداست منقبت ما  
و معنی ارضی و لاسمائی و لکن و معنی قلب عبیدی المؤمن در شان او است **بیت**  
صیال حوصله مجربینم هیهتما: **جهانت** در سر این قطره بحال اندیش حرف بخند و  
حقیقی خلدن خلاله محب الاسلام و المسلمین شیخی احمد در جاشیه مکتوب نواز شری فرمود  
بودند و استغفاری کرده بودند سلام این کترین بایشان رسانید و عرض اخلاص **بیت**  
جواب ان استغفار هر چند اندیشه میکند صلاح در کفتمی منی **بیت** چه نفس ایشان

نابریاضت طلب تراعی نمیشود و عبودیت صرف بمذاق او نمیزند و گفته و غیره و نیاز  
 سدر راه خدای نمیشود پس سخن نمی یابد **بیت** کاداسان نیت بر درگاه او خالت بیاید  
 شدن در راه او والسلام علیکم ووالاواض **بسم الله الرحمن الرحیم** السلام علی الخیر الممتد  
 اللذین الصفتیة المحمیدیة وعلی المقدم واندادم من المولودین العیدین بلغهم الله تعالی  
 مبلغ الرجال ورحمة الله وبرکاته کسی را که فرزندی است در رعایت لازم است یک عمر **مستخرج**  
 و یکی در امری در امر خود انکه بیجا او را بخود متعلق و منسوب نداند و خود او را بس  
 سوتی از آن افزینند **مستخرج** شناسد و بحقیقت دانند که نسبت صیقی نسبت افزیده است  
 با آن فریسته و دیگر نسبت عالم طاری و اعتباری است پس بد را از فرزندان بیگانه است در **مستخرج**  
 نسبت که او را متبایا فریسته او **مستخرج** و از بیگانه بیجا بارود و سبب است که در میان آشنایان  
 در آید و فضولی کند بلکه بر آریاب بصایر روشن گفته که نسبت شخص با آن فریسته او **مستخرج**  
 و او کند و است و تم است از نسبت او با ذات خویش پس اگر او در دنیا خود و خدا در آید  
 بی مغ است و از آنجا است آنچه انعارف محقق گفت **مستخرج** فی القربان فعل بها مایثا  
 لان فی حل فی البین بلکه اگر از خود از آری ببیند شکایت بر آفرید **مستخرج** چنانچه اگر از  
 غلام کسی تقصیر دیدند شکایت او پیش خواجهر او میرند و بعد اصن سولانا الوری  
 دعه الله علیه **بیت** ای خدا فریاد از این فریاد خواه داد خواهی من زکس فی ذلک **مستخرج**  
 داد خود را من پیام جز منک **مستخرج** زانکه او از من بمن نزدیکتر **مستخرج** و آنچه در امر فرزندان است  
 اگر از آینه ای هشت سالگی که شارع صل الله علیه و آله تکلیف بصلوة و انقیاد آن **مستخرج**  
 در آید بی آن گوشند و او را مؤدب بزرگ کنند و بادب بآوردند که احد **مستخرج** **مستخرج**  
 و نفع از ادب نسبت برای آنکه ایشان معصن قابلیتند و در کسان قابلیت ایشان به **مستخرج**

۷۵

بفعل بیاید و در پس بیاید که نبوی باشند که در نظر ایشان در آید تا توجه و التفات به  
 نگیلشان بنمایند که هیچکس محتاج تربیت غیر نسبت از اصناف در عذاب خواهد بود آمد  
 در دلها هیچ مانند ادب نسبت در صغیر کبیری و باند نفس و اجاصه تا اثرات است چنانچه  
 بر دانا یان روشن گفته پس اگر جماعتی کسی را پسندیدند و بنظر ایشان در آمد البته **مستخرج**  
 بر سبیل زنده و خدا و در صورت و منفع بالا سیکرد و هم چنین اگر کسی را انداختند می اند  
 من هنا قیل **بیت** اگر نعرش در افق بقیع چاه ملامت **مستخرج** هزار بار به از آنکه از دل بد **مستخرج**  
 توسعی که کنی حای خویش در دل مردم **مستخرج** که در نظر که حق امت تا در آن نظر افقی **مستخرج**  
 در نظر هر کس است نظر دوستان خدا خود چون باشد از همین یک حکایت حال آن بان  
 دانند که فاسق مستحق قتل شده بود زدی یا مثل آن او را کشتند بعد از وفات او  
 در خواب دیدند در صورت سعادت شدن از حالتش پرسیدند گفت جنبی **مستخرج**  
 زما نیکن مرا کشته بودند بر من گذشت و در خون من نظر کرد مرا بان نظر آمدند **مستخرج**  
 نظری بوده بر جرم خدای عز وجل دوستان خود را از خود جدا نمیکرد هر کس ایشان به **مستخرج**  
 در آوردند الله سبحانه بنظر درمی آورد و هر که را ایشان را ندند او سبحانه **مستخرج**  
 او بارونش او به ببینید که تا بچه حد است که میفرماید ان الذین بیایعونک انما بیایعون  
 الله و بهمین گفتا نفس مرده فرموده الله فوق ایدیهم و هست که در روز قیامت ببینند  
 گوید یا عبید مرتضی فلم تعدنی و استطعتک فلم تطعننی استقیلتک فلم تقنی او **مستخرج**  
 خدا یا تو از اینها پاکی فرماید مرض عبدی فلان الخ او کما قال سبحانه **مستخرج**  
 امر محب الدین شیخ محمد از این پس سیدند که قماش در عوض واجب زکوة توان **مستخرج**  
 نقد میتوان داد یا نه از کتب چنین مفهوم میشود که توان داد برای آنکه چنین **مستخرج**

چون نظر در عرض زکوة میکنند ان دامت دامت معاش فقره است و اهل استحقاق زکوة  
 کوفتند و غیر کوفتند در این معنی یک است پس این نظر خصوصیت کوفتند از کوفتند  
 دفع میکند و مرتبه او را مالیه باریکند او را و بعضی قیاس ان بر هلا یا او ضامی میکنند  
 ایشان جواب میکنند که ان تعبیدی است غیر معقول الفی و غیر کوفتند و کوفتند آن  
 یکسان است و قیاس بخیر میکنند که اینجا نیاید بجای نقد می توان داد مثلا که عرض چرخ  
 است که مکانی دم ایشان باشد و جنس و نقد در این ساوی است قال فی الهیایه و یخون  
 دفع العیق فی باب الزکوة و کذا فی الکفارة و صدقة الفطر و العشر و الذر و قال فی شرح  
 الکافی فانه ان ادى الثواب مکان الی نانیس جائز انما لانها و جبت کفایة للفقائله فی غیر  
 فی مقام محل صالح لکفایتهم فیتادی بالفقر پس نظر بتعلیل ایشان جواز قماش فم شوق  
 بلکه نظر بقیاس که بر چیزی کرده اند فم توان کرد که اینجا که زر توان داد قماش توان داد  
 اعلم میخواست که دیگر کتب طلب نماید تا از این صریح تر و منصوص تر بیاید اما بحال  
 تنگ بود و میخادیم روانه بودند سیر نکشت و الله عن علینا بسوغ طلاکم بحق محمد <sup>واله</sup>  
 اجمعین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محی الی ولی فی الله و حبیبی لای  
 عاد الله والدین بعض **ما بعد** ادبی موجود برستی است که اتش هستی بریسی ای او  
 لایح و بوی حقیقت انانفاس او فایح است و دیگر موجودات تمایل منسوبه اند که  
 روح پیدا می در ایشان ان خاصیه انسان در سیده میشود و چه در ایشان در اینینه او دیده شود  
 چگونه معارف را از آدمی قیاس بر معارف از دیگر چینی ها توان کرد در سخن بعضی  
 از شاخ هست که هر لذت که در مشیت همت نموداری در همان دارد لذت قرب  
 جوار باری سبحانه شاهده اخوان است پس با ممتد و که لذت لغا انانفاس است <sup>دیگر</sup>

۷۶

بود دیگر لذات مثبت لذت شاهده اخوان بود دیگر لذت همان افزون باشد هر آینه الم تقا  
 ایشان نسبتی با الم معارف از دیگر چینی ها ستوانه بود و اگر معارف از دیگر چینی ها بتکوا  
 معناد و سهل کرد معارف از ایشان بتکوا معناد و سهل نکرد و عاریان که از موف اظلا  
 و معارف از ایشان زیاده سالم نیستند از آنست که بیکر معنی که اسین حقیقی آنست در اینینه  
 ایشان هم چنان منقطع است که کون معارف نه افتاد بلکه آنچه از بیرون بود با این روش  
 و نزدیک شد فتح الله صیدی عینی بصیرتک و اخذ بیدلش ان عوالم اللطف لری الغائب  
 حاضر و کانتک لکون الیه ناظر و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 عبد الله قطب بن محی الی ولی فی الله الایسر عمار الدین **ما بعد** حد شایر حق خود  
 کتر از حق دیگران بر باطل ایشان باید که نباشد و بعد هر کس که صدای که وید او فریده  
 روزی سید هد و بی پروردانند فراموش کرده چو ما او را فراموش میکنیم با جفا کاران جفا  
 اولی است و اگر کونید ایشان در باره صدای عز وجل تقصیر نیست برای الله از او آگاه  
 نیستند گویند حاشا و کلا امر صدای عز وجل از ان ظاهر تراست که بر کسی پوشید ماند اما  
 مردمان کافر فحتمه اند تا کمان بریند که اگر ایشان با نعم چابلو سی و تعلق نکند فخر باری  
 هم چون مسک دربال جنبانند و ان واسکرا پندارند ان نه مسک است مسک است و چون ان  
 نعم اختلاف حال بیابند که گاه فخره دید و گاه ندید بلکه حال او را در انعام یکسان  
 دایم بدینند چنانچه شان صدای است عز وجل بان چابلو سی خود صاحبی ندانند که  
 ان نیز کنند و ظاهر و باطنا جفا و اعراض پیش گیرند بلکه کافر نعمتی وید کوهی ایشان  
 محبتی باشد که بنیان سخنی بیوده کنند و انکار نعم کنند و کونید هیچ شعری نیست ای  
 کافر نعمتان چون هیچ شعری نیست و چیزها خود وجود واقع است چو چون بلای روی خود

۷۷

فراوانان بفلک بر در یارب یارب بر بند اگر منع کوبه جراتا غایب از من سر من بودید  
 گویند معنی وردا که از تو گاه بنوریم انشا شود و گوید سبحان الله با من یک نفس گاه  
 شدیدی فی سبانهی آوریده دایم گاه بودید اگر بد کوهی شمار با من کنان سید است  
 فالیوم نسیکم كما نسیت لقا و یومکم هذا بنهک الله صیدی عن نور الغافلین انشاء الله  
**بسم الله الرحمن الرحیم** سلام من بر حبیب بن ابراهیم کن **ابجد** بران حبیب  
 باد که نوری هست که این جهان بان روشن است از آن نامی تو نام **نادر** صفتی تو نام کرد  
 اما دام که مرد را شقیقه سید رد و لنتی در خنک و دردی لنت ناک از آن حاصل است  
 که اگر آن حبیب بچشد داند که چیست و چنان می یابم که نوری است که نیستی او را نتواند  
 پوشانید و این از عجایب است که از این عجایب ترکس نشان نتواند داد و قوا این نور  
 در دل صاحب جهان می یابم چون صاحب همه بزم دم بیاساید اما درین که صاحب است  
 کم یافت میشود و صاحب همتان باشد که آسمان را بکمره بردارد ای ولی من چه دیدی  
 که بران رسید دیده بکشی و بوقه ان نوز راه بین و بدان که نور پوشیده نتواند بود  
 مخرجان در باره ادراک این نوز که طایفه باشند طایفه انانند که لعان بوقه ان برینا  
 چنان نیز باشد که بهریشان بریاید و کور کورند هم بکم همی نم لایعقلون و ضعا از فط  
 ظهور این باشد و طایفه انانند که ان بوقه برایشان آهسته تر حید اما چون بوقه است  
 گاه باشد و گاه نباشد کما اصابهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم تا سوا تا ان بر کلام کند  
 اما الاعمال بالحق ایز و طایفه انانند که ان بوقه برایشان شهابی ثابت کرد و هر جا که  
 روند با ایشان باشد نور هم یعنی بین ایدیم و با عیانهم جعلت الله صیدی من هذا  
 والسلام علیک ورحمة الله وبرکاته انه عبد عبید **بسم الله الرحمن الرحیم** سلام علی  
 و لی

۷۸

۷۹

ولی فی الله الامر عباد الله والذین جعلوا **ابجد** لنگوته تجرید باید زد و عصای استقامت  
 بدست میباید گرفت که کرد چهار بار از دینا بر آید چند چون دست بر یکجای صید  
 و آخر جهان نادریده از جهان رفتی و من کلن فی هذا اعنی الایة **بیت** هر که امر از بند است  
 قدرت او غالب است که فریادش در بندید در راه و معصود از این که کفتم میر معنی است  
 نه سفر حتی که انرا زیاده وزی نیست اولی من متابعت نوا سبب الهیته باید کرد و باو  
 جهنم ملنقت نباید بود که ادی در این جهان غریب است و اوضاع جمهور این این  
 جهان است چون از این جهان رفتن اوضاع سز اند در نوا سبب الهیته که اوضاع  
 این جهان هستی است و اصل که سر در مرجع همه با اجماع است زبیب و زینب ان جهان ان  
 بنوا سبب الهیته حاصل کرد ای ولی من چون شخصی با جمعا الهی رجوع کند داند که  
 این جهان لهو و لعبی بوده که او را پیش آمد که انمند ان بنوده که انرا این همه وزن  
 و واحد انرا مغبوط و فاقه ان را محروم شمرند والسلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من  
 عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر افضل الدین محمد **ابجد** هر کس که  
 خدا بر او عز وجل شناخت با دیگر کسی بن غیبتا ند بود و هر کس که انرا با ذکر او کرد  
 از ضلالتی متوحش شد و هر کس که حلاوت مناجات با او چشید هر چه جز آن  
 بر کام او تلخ گشت و بعد هر چه جز آنی است عز وجل باطل خواهد شد با  
 کتت بسوی او خواهد بود هر کس که امر زانش با عمل الهیته پیدا نکرده انروز  
 حال او بد است و بد خواهد بود و بعد راه بروش پیدا میشود هم چون مامی در  
 که راه از پیش موجود نیست بجز که خود راه باز دید میکند هم چنین سالك راه است  
 بخت و روش او پیدا میشود که ناره نر بندید روشن نکند و هر کس روش بخواند

۸۰



نخواهد کرد و اگر گویند چگونه تا راه نبینند رود گویند این بهانهها عقل اضربه پیش آورد  
 عشق کرم با این سامان و نیت سقیم نگرود بی چون چگونه در دل فتنه کوشش بیهوده به  
 خفتگی عشق است که در رتق ظلمات زنده و بقوه حد خود راه باز دهد کند عقل و همت  
 است تا جای پای بدست نکنند کام نهند عشق کام نهند اگر جای ببیند و اگر نه ببیند عشق  
 طبعی دیوانگان دارد و مقید هیچ نتواند شد **بلیت** عقل راه نماند یکنی رود عشق  
 باشد کان طرف بر سر رود عشق انش بر همه عالم زند **اره** بر فو قش نهند ادم  
 زند **عاقبه** اندیشی بیفوی بکن بان در کشد خوش در انش صد همان **عقل** عشق  
 در عینی وقاف نش یکنند مابه التیلام است که مستی است و شینی که سیصد است عقل  
 کام در عشق است خطنی او مستقارب باشد و عشق کام در نرات نند کام او واضح  
 باشد این راه در لذات عقل سر چه وارد رود بروش او نتوان رفت عشق مشرود **حمد**  
 این بیادان جز بر شتر عشق طی نتوان کرد پروانه وار خود را بر این انش باید زد تا چه  
 پیش آید و پیش با نه گیری نباید کرد والسلام علی ولیدی **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد  
 قطب بن محیی الی ولیدی فی الله وحبیب قلبی و عوفی علی اسر بن محب المله و الحق والدین شیخ  
**محمد اما بعد** فقیر خواهان دهنده باشد و غنی خواهان ستاننده پس تو فریب  
 فقیر بچی ی باید حُبت و تو غریب یعنی بی چینی که فقیر با چینی ان بکار آید که او  
 چیزی دهنده و غنی را بی چینی ان بکار آید که ایشان را چینی می دهد و صدای عز و  
 غنی است پس نوب با و بی چینی باید حُبت پس بی چینی و نامرادی و سختی و  
 سالکان است بجوی صدای عز و جل از ان تنبک نباید آمد ای ولی من مؤمن در  
 دنیا سافراست مسافر هرگز از شقه خالی نخواهد بود که گفته اند المؤمن لا یخلو

۸۱

لا یخلو من مله او قله او عله یعنی مؤمن خالی نباشد از خواری یا دمت تنگی یا مرضی ای  
 ولی من راحت در مشیت باید حُبت تا درخ نیاید از از بخود بسیارید نهاد که بختی  
 سبلا باشند هر روز بطوری یا بر یکی ای ولی من مؤمن از ان درد نیاسختی ببند  
 تا چون در عقبی به نعیم معیم فاین شود قد ان دان هر کس درد نیابیش سختی کشید  
 ان نعیم بر او کوار تو است ای ولی من مؤمن ان را نوری و روحی باشد که از درد  
 مزید یانند قوت و سکینه مؤمنان بان باشد اما ان ظاهر هستی جز مکاره چیزی  
 نیابند آوی حفت الحینه بالمکاره جبر باید کرد هر نوع که هست باید کن را بنید که  
 جو اندازد نزد یک است **بیت** اگر چه جمله در اندوه و دردم : یقین دایم کا حق **شاد**  
 کردیم **والسلام بسم الله الرحمن الرحیم** من العیقا الحقیق قطب بن محیی الی ولیدی **۸۲**  
 الایس عاد المله والد بن جعفر **اما بعد** اگر فرج به تیسیر سلوک سبیل الله و ارتقاء  
 سوانع ان فوادک الله فرج و ان ذلک قلبنا فی السانسون و بعد ای ولی  
 ذات تو و تویی تو و وجود تو همه از ان صدای غی و جل است چیزهای خدا اگر هم  
 کار خدا مزج شود اولی باشد و صرف ان در عین کار خدا هست و غصب کائنات  
 ما کان اولی من روزی آید که خداوند سبحانه بنید کان را با خود خواند و یا ایضا  
 سخن را ندی چشم من سخت روشن باشد که در ان روز تو از معیان خداوند باش  
 و ترا در کنت رضای خود بدل ردای ولی من این دولت مکافات ز صدمه و سختی  
 چند است و نامرادی چند که در این همان به بدینی و کما انکه شایسته کبر ترا بر  
 هست باشد که مانعی روی نماید و از صبیحه بی درخ ان و دل سر دان بتوزیاتی تو  
 و اضردگی روی نماید و بعد هر یک از شماها اگر در خاها ای خود نشینید و کما

۸۲

خود باشد کسالت در عبادت درخ میناید و ضعف در نیته و مغلوبه بر عبادت و چون  
اجتماع الهی کیند قوت ظهر شانت رای حاصل میگردد باشد که خدای عزوجل این  
اجتماع بر شما راست آورد و جز نبات امور غایبه از این ضعیف باقی شما مانع نشود  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی و توفی فی تم  
و نصیر الی الله الابر بحب الله والدین شیخ محمد صبله الله من اولی الالباب **باب بعد**  
اگر در بنا پیش خدای عزوجل پر نیته از دیدی هیچکس از یکجا مکان از خوشی را یکی چه  
اب ندادی و پیش یک از اشایان خوشی ننگد اشقی که پیش پندرتین ایشان خورد اما  
خدای عزوجل دنیا را لاشی نام کرده نهد او بد توان نهاد و نه نیک او را بر نیکیست  
شرح نیک و بد او یکسان است و از این یکسانیت که از زیاد وزنی و وقتی غنی فزند  
که اعداء از نصرت ان محرم نمی باشند و اولیاء از شرف ان محمی نترزد و درون همان که  
اعلا دسوی ارض کرده اند نیک و بد دنیا به نیک و بد محسب چنانچه نزد کوه و کما  
یافتی ضوایان به چیزی معد و آید و کم کردن جوزی بیشتر شرح اما نزد ارباب هم که  
ناخود در کلیات هستی باشند وجود و عدم دنیا یکسان باشد و دیده ایشان ناظر بر چیزی  
دیگر باشد خدای عزوجل شمار از چنان نظری بی بهره مگرداناد امینی و اسلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی صیب قلبه و عونی علی امری  
الابر بحب الله والدین شیخ محمد **باب بعد** خدای عزوجل بر تلبیط ظلم بر مؤمنان در  
حکمت است یک آنکه مؤمنان را ایشان نادیب فرماید دوم ایشان بان ظلم سزاوار چشم کرد  
و قوت او شوند که او نیز روزی خوشی از خدای طلبد و یقین را یند که ناگس از نظر  
خدای نمی افتد او را بظلم کردن عینا در و در و قبول خدای عزوجل علی ذل در حکم

۸۳

۸۴

چیزت خدایندی است که لا سئل عما فعل و هم یسئلون **بیت** جناب کبریا لالی است  
منزه از قبایل ضالی است: اخوان او فرمایند تا شکر کنند که ایشان را مظلوم ساخته نه ظالم  
که مظلوم مرحوم است و ظالم مطرد و خدای عزوجل بر مرتضویت نشان از برای اخوان ظالم  
کرد که محصل ایشان هلاک کرد تا بدید که این مصیبه ایشان را نه از ان پیش آمد که نزد  
خدای عزوجل ضاوریند برای اصلاح و مرتبه است پس اگر چه برای کرامت مؤمنان ظالمی را  
هلاک کرد اما چون مؤمنان را از مصیبه و بلا کزیری نیست صرف ظلم مطلقا شاید نشود **بیت**  
این بلائی درست تطهیر است: علم او بالای تدبیر شماست: پای داوید و شکیبایا کنید که  
الله مع الصابین و السلام **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی الاضوی  
الاعین الابر غیث الدین و مولانا کیم الدین و علی الاخوان اجمعین **باب بعد** مادام که  
اقبال دل بسوی خدایت عزوجل صلاح عاقبت بپشتا عاجل زیاده شخص تمام میگردد  
و خود مند از سر خوشی جهان یکباره گذشته و بر ناخوشی که زیاده از ان نباشد بخود  
طمع خوشی بسوی دیگر بسته نادان جز این جهان محلکان بمنبر امید بخوشی این جهان  
بسته و بیم از ناخوشی این جهان دارد اما مؤمن که امید بنا را عزت دارد عزرا یکروز کرده و  
ان روز بر روز رفته از همه لذات جز بربک این روزه نخواهد شود مؤمن در جهان سلا  
ورخت نهاده سافر از عقب شقه چه احتراز کند سفر قطعه من السفر مؤمن چون  
از خدای جدا افتاده کجا او را از دل آید که بکنفس خوشی در این جهان کشد که بی دوستی  
شربه ضربه است شربه نگاه شربه است که بروی دوست آساید مکاره و ناملات که  
اخوان را روزی مینماید بنیاید که از تجلد و تبصره عاجز آید و نا شکیبایا نماید که احد نام  
بالباشا و الصلح لعلهم بصر عون بسوسته انظار مکتوب این جانب هست **بیت**

۸۵

حال اخوان عامانم در باب محصل که بجد داروانه ان جانب شده ضابطه مکران ایشان است  
 که ایا با این حسیق بد با و چگونه بسر برده اعلام این حال زود بنانید و آنکه با این حال صفا  
 و شاکرین یا معاذ الله غیر آن است که تعلق ضابطه باین باز بنیخواست و السلام علیکم اجمعین  
 سلام علی سید الاخوان بجز حال دل قوی دارند و امید دارند باشند و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن محی ال ولی فی الله الامیر عماد الله والدین محمد **ابا جعد** اگر بر مصائب  
 صبر نمکنند هم مصیبتی واقع است هم اجر قوت شده چنانچه دو مصیبت باشد و اگر صبر  
 اجور صبر پیدا است که جابویم مصیبت است پس هیچ مصیبتی نیست اکنون اختیار با مصائب  
 اگر خواهد ان مصیبت را هیچ سازد و اگر خواهد بار و کند ایوبی من چون مدین صحیح است که  
 من یرد به صبر یا صبر و وقوع مصیبت نشانه ادا صبر است بمومن دل تنگ بناید شد و در  
 درسام بناید کشید بنشارت که نوشته بودند که ایخادنه که روی عموه ایشان از او و بگفته حق  
 سرت شد و هم چنین بنشارت که سید اخوان نوشته بودند در این باب جعلکم الله وسایل الا  
 من اهل الاستقامه و التکی و و تا کم عن الزیغ و التلویب امین یارب العالمین  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محی ال ولی فی الله الشیخ کرم الله وجهه محمد  
 اعانه الله علی امره **ابا جعد** تا مشغول دل بجزئی از چیزی هم استعلی است از زین کافی و لذت  
 و شان و هر چه خواهی کاین ما کان ذکر خدا و اوصافی میشود و هر گاه که دل را بر یاد  
 خدا می بخورهد که سفیغ سازد و موشه ان چیزی همی آید و وقت او را از محو صفت  
 مانع میشود و از صراحت صواب الهی برین برین پس خود را و هم چیزی را فدای بسیار کرد تا  
 نملک ذکر انیکو مسلم شود **بیت** این غلابی سوان است ای پس کی رهندت تا نوی  
 نازی بس و این کاری است که جز بتوفیق خدا میسر نگردد چنین توفیق ان برادر

۸۶

۸۷

بیاد و سایر اخوان دارونی یاد با جامعه اخوان صحیح الهی دارد و گاه بنیحال خود بنشد  
 و بناید که اشغال سالکان از سته بر شویست ذکر و فکر و مراقبه ذکر بزبان گفتنی است  
 و فکر بدل اندیشیدن و مراقبه اطراق قلب است در مقام جمعیه و وضع نزد نور و محیط  
 تقطیع و ترتیب بنید برود و اگر تواند که نزد طلوع شمس نزد غروب بمراقبه مشغول با  
 بنیایندیده می افتد و بداند که تمام جهان ابیات خداست بجز چه نکرد از ان روی که آیات  
 خداست نکرد تا داخل تفکر بن باشد نه از آنکه ان چیزی است برادر کرامی ابرغیاف الی  
 محمد بهیمن سخنان محاط است و بهیمنی اعمال مطالب السلام علیکم ا و رحمة الله وبرکاته  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محی ال ولی فی الله الامیر محمد الله  
 الدین اسمعیل و ولی فی الله الامیر صفیا الدین محمد کان الله لهما **ابا جعد** نال الله یعظم  
 من مصیبتی و الذم الکرم الماجد و غفر الله له ان کان این است که می بنیند محمد کزینک  
 و راه خدا روید و ذکر خدا و حضرت کنید که یکسان است حال کسیکه بجای میرد و از پیش یاد  
 چند کرده که انش با ان گرفته و کسیکه فحاشه او را انجا میرند بی انش و شناختی سابق بر این  
 بوخته و عذاب مبتلا میشود و بعد چون ولیم امیر محمد الدین اسمعیل نقل با اخوان آباد  
 تا خود را بجهت عبادت متمحصن سازد و طیفه ولیم امیر صفی الدین محمد است که زیاده از سایر  
 مهمات ایشان جمده کند و کوشش فرماید تا شایک باشد در امر عبادت و باید که بداند  
 که هر دو کس که یکی عبادت و یکی خدمت وی کند نادل او از جهت عبادت فارغ باشد  
 اجر ایشان یکسان است اکنون از شهادت برادر یکی باید که بعجبات مشغول شوید و یکی بخند  
 چون ایشان سابق شدند بمیل عبادت کار خدمت یا بشما افتاده و تفاوتی نیست چه احد  
 هر دو یکسان است بجد که بنید بد و در تقرب ضوابط ایشان بجد بقدر متق و رکوشید

۸۸

و الله ولي التوفيق **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الى الاخوان الاعراب المولى  
 كريم الدين محمد والامير غياث الدين محمد **اما بعد** اذ باب مروت وحق شناسان چو نكج  
 ايشان اصفا کنند تا مکافات ان بجای بناورند بکاری ديگر مشغول نشوند مؤمن نگاه کرد  
 و احفا خدای عزوجل بر خود يافت بشکلن مشغول شد تا چون وظیفه شکر آن با مشغول  
 بکار ديگران و ديگر کارها مشغول شود هر چند وقت صرف ان کرد ان تمام بجای ببارد  
 بود هر چه نوبه کار ديگران و ديگر کارها ننسید اکنون ای نفس ای اشنايان ای بيگانگان  
 ای کاشنا ما کان ابن احفا که خدای با ما کرده اگر تا ابد بشکران ايستادی نمايم جمله بجای  
 شکر انسيم نوبه کار خدا در بعد ابد خواهد بود منتظر باشيد که چون ابد سر آيد بکار شما  
 مشغول خواهيم شد و خواهيم پرداخت اجماعه مذکوره تا شکر بقد احفا نباشد مکافات  
 حاصل نشد چون هر چه ما ديم احفا خداست اگر هر چه ديم با خدا ديم با نکه در راه  
 صرف کنيم مکافات کرده باشيم پس هر چه ما ديم برای خداست برای شما ان همانند که در آيد  
 ان عمر آنچه نيابيم ان صرف شما کار نيکه توانائ ما بان نرسد ان برای شما مالي که از آن ما نباشد ان  
 بجز شما اما ان عمل چنه ديم چون داده خداست با خدای خواهيم داد و کار نيکه بران قادريم چنه  
 قدرت بران از خدای يا فتميم با خدای عزوجل ميرسانيم اين است عقیده و سن هيبا و باين  
 سخن انيم شمار و جامعه اخوان اسلام الله عليهم اجمعين و توفيق ثبات بر اين عقیده و <sup>و نداء</sup>  
 سبها يحيى بن محمد بن لوطي و نعم الله عليه **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الى ولي  
 في الله الامير فضل الدين محمد **اما بعد** هر گاه که امر بر طبق مراد جاری ميشود غفله و غشا  
 پديد ميشود همان بهتر که ناسر آرد و شغلي بيوشه باشد که در لار حق نجشد و نفس را اين  
 مانع شود خدای عزوجل تدبير کاد بهتر دانند اعتماد بر حسن نظر او در کار خویش بجای

۸۹

۸۰

می باید کرد و از نمیکه روی نماید خود را در هم بمباید کرد و سخن مشهور را بعل مباید آورد  
 که زمانیکه بخوشی توان کن رانید بنا خوشی نمی باید کن رانید اما هر طایفه خوشی را جوی دانند  
 خوشی نزد ما در کمال است عزوجل و اشتغال بعبادت او در میان بن قصه که واقع است از انرا  
 بر زدن و نقد لب که خدای عزوجل مشغول شدن اولی است و اشتغال بدک و عبادت را موقوف  
 با تمام متهی بناید داشت که مهم دنیا تمام نذر رود و قد صدق القائل صيف قال **بيت** در بجای  
 کارها چند بن سکوش: جن بکاری کو بود در بن سکوش: عاقبت نورفت خواهی نام تمام  
 کارهاست ابتي و نان تو خام: خدای عزوجل و لير من اين کار موفق دارد و شادوات  
 محبت خاصه در کانون دل من افزوده کرد اناد و ما ذلک علی الله بقر **بسم الله الرحمن الرحيم** ۹۱  
 من عبد الله قطب بن يحيى الى ولي في الله و صليبي الامير الحاج شمس المله والد بن ابی سعيد  
 ابد الله تعالى **اما بعد** از نيابتك ميانيد و از تعجب جسم مگر بيزيد که سختي دنيا است  
 عقبي در بي دارد و تعجب جسم جمعیه قلب يار می آورد دنياي خود را فلای اخوت خود بايد  
 کرد و جسم خود را فلای دل خویش بايد ساخت تا چشم بر هم زويد مشقه عمل گذشته  
 و اجران باز ماند که و بعشر الذين يعملون الصالحات ان لهم اجر اصناما کثي في ابدان  
 خدای حق است و راه خدای روشن و بها لها منقطع جز رفتن چني نمانده سر و رو <sup>و نداء</sup>  
 فاذله راه خدای محمد مصطفي صلي الله عليه و سلم در پيش است و چراغ هداية افزوده نه چها  
 تردد و تجر است در راه بيابان افتاد و رفتن و بهر بهود و بهر بهود که بيان اصفا نکردن که  
 زود باشد که بداند نگاه که دانستی ايشان را سودند هدايت کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف <sup>يقين</sup>  
 بخدای که خدای حق است و کلام خدای حق است و در بين خدای حق است و اعدای خدا و فنا  
 طريق او بر باطلند و سيعلم الذين ظلموا اي سقبلت نيقلون و السلام على وليي ان

**فصل** و جماعت مثل امیر رویش محمد و امیر علاء الدین و امیر محمد الدین و غیر هم مناسب است که به  
 تحصیل علم مشغول شوند اگر امیر حاصل الدین عبد الله راستی باشد که ایامی مضبوط در احوال  
 اباد باشد و تنب درین ایشان اشتغال فرمائید و شیخ الاخوان را اشراف بر احوال ایشان باشد  
 و از تعطیل و فوت وقت منع فرماید **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محمدی  
 اما والله المؤمنات الثابتات سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته **اما بعد** ادنی کاری از کارها  
 دنیا نا روز کاری در آن بس می برید و سختی و مشقت بدان نمیکشند بمقصود آن نمیرسند کار  
 امرت که بهتر باقی تری است بطل بق اولی که چنین باشد و بد تو عیبی تا نب را نگویند است دنیا  
 که ثبات پیش گیرند و صبر و تقاوت را شعار و در نار خویش سازند و بوسه شیطان دیو  
 در دل افکنند و بوسه شیطان آدمی که در گوش افکنند از راه مه اقتید خویشی و اسایش  
 را در جهان جویند که هر کس که در این جهان بناز و فتنه بس برسد در این جهان محروم می باشد اگر  
 دور روزی در این جهان ان خویشی محروم باشد هجر که در آن جهان محروم بای بود و در بند را  
 و عادت جاهلانند بمانند که هر چه عزیزتر رسول خداست صلا الله علیه و آله کم راهیت و دبا  
 دنیا و آخرت باری آورد بر تنان صبی کشید که جزای صابران بغیر حب است و چنین یکم  
 برای خدا دست نشان داشته اید با سران مرد بعد از عمر بی جای مانده این چند روز دیگر بزرگ  
 که باشد بسو آید و طوری زیت کشید که بعد از زهره شمارا خوش باشد و بشکجه و غذا  
 متبلان باشد که کار دنیا سهل است لاعیش الاغری و التوفیق من الله العلی العزیز  
 و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محمدی فی الی الی الی فی الله الامیر عماد الله  
 والدین جعفر و امیر عماد الله والدین محمد **اما بعد** ادنی ثباتک بلیت سیرت و باقیان  
 بند نمیکردند اسوده نشسته اند و بجای آسایش است افتاب حقیقه خود را با بر شتی

۹۲

۹۳

بشریه پوینده ان کلی اند خود را جزئی ساخته اند تقبل بر سوم ایشان از معلق بجهان مانع  
 شد و در آنکه ان سوم سوهوم چون سوم بگذارد در اشراف افتاب حقیقه و ایشان در وقت تا  
 افتند که تاب کلمه ندارند کفتم هر کس که در باید شنواید م کسی را که بشود و این رسوم معتبره  
 حقایق مقرر است حقیقت را از اعتبار غیر کردن ضرورت است تا روزی در غمانند و از کفر  
 نباشند ذلک الیوم الحق فمن شاء اتخذ الی دینه ما با شود جهان با شت شتوت کرم است و ش  
 شتوت برای حاجت بدینه قام چون مزاج عشره باطل شود آتش شتوت و غضب فرزند  
 عالم زهر بر کیم حکمه امر آموزند که بازا و امر ملام کوم باشد و هر کس که بجموعه حکمه زند ش  
 هر کس بجزد و روز بروز زافر خدمت باشد بازا و طبیقه کاسد است مگر طبیعتی که نایب از حکمه  
 بناید خود را از این بازا و باز آید در سوق الله بجات کشند و سوق شیطان از شیطان با  
 گذارد **و بعد** در بنای بیوت عبادت اگر سستی نهانید و دیگران را بکن آید که سستی تمام  
 هجر باشد **بیت** دامن دولت امید و کربان مراد صیف باشد که بکیرند و ذکر بکن آیدند  
 من ثبت نبت و الله الموفق والمعین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محمدی الی الی  
 انکر عیبه الامیر من الله والد بن ابی سعید و الامیر ذکیر الله والد بن حسن **اما بعد** فوا  
 الی لقله حبیبی ای برادران دو کانه یکانه هر کس نور طلب چنان وجود او را فرود کوفته که چون  
 او را ببینند صدای یاد آید دیده ام از دیده ارضیان کس کور و ظلم از او فتور است طالب و طا  
 بیگانگان نذارم چه سخن بیگانگان از خدا چه صوت الحیر چه نفس ایشان چه زهر برب  
 دست گیران برادران یکانه بر تنان صبر کشید که ذاکر صدای نه تنها است قال الله تعالی انا  
 جلیس من ذکرین و ملائمه ملاست کنندگان را تن فحیده که محبه را ملاست لازم است **بیت**  
 اجده الملائه فی هوالک لذینه ه صبا لک کون فلیلمنی اللوم اکوادی بر شما کتر آید با

۹۴

مداوید که شاید نوشته بیشتر آید زینها که خود را تنها بینید که نوشکان خدای پسر مویذ اذکار  
 است و اگر شانه شما بکشاید استشاق ایشان کنید یا طیب نفاس الملائکه بخدای که اگر انفا  
 ملائکه شنوی بد دیگر باره یعنی از روی آدمی بگیرد چنانچه از روی بیغیر که پدای برادران یکانه  
 خدای شمانه سب است که با او دیگری میخواهد لا اودم بل حسنا الله ونعم الوکیل  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و عوفی الی الله و صلی علی  
 الابرار محمد و آله و ابی بن شیخ محمد **اما بعد** چون دانستم ام که بن خدای باطل است دانسته  
 خود را چگونه نادانسته سازیم در سال است که هم با دنیا بوده ایم و هم با یاد خدای عزوجل  
 بسر برده دنیا را باطل شناخته ایم از سیر تجربه و یاد خدای را بحقیقه دانسته از سر و  
 اگر از کافران بقول و از جاهلان بفعل خلاف این ظاهر شودان خلاف ایشان را در اثر  
 نیت و هم این امید بشما داریم که در کار خود از شبهه و ریب بری باشید اگر نیز مردانه  
 راه میباید رفت و با قفا نگاه نکردن اعفاد اخوان که در باب بنای بیوت عبادت <sup>نوشته</sup>  
 تقصیری یکم شود جز بر چنان اعدا و محمول نداریم قبول اما بناید کرد که ایشان پشت بر  
 قبول سعادت بان کنند و بعضی تقصیری که ممکن باشد که نکنند کنند دنیا سر بسزما <sup>مظلم</sup>  
 است فی کفاره گرفتگی کار و کربسبامان نمیشود هر چند زود تر کناره بباید گرفت که بر  
 نزد یکست و غم خود صوزدن و غم دیگران بد دیگران گذاشتن که هر کس مراد خود هست  
 والسلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله  
 الابرار محمد و آله و ابی بن عبد السلام **اما بعد** شنیده باشید که لکل اذا شاء العلی  
 و نبات و لکن قلیل فی الاناس نبات از خدای عزوجل نبات در خوابید که من نبات  
 نبات جان و دل روح و روان بلکه تن بنی بالکلیه وقف ذکر خدای عزوجل مانید <sup>و کرم</sup>

۹۵

۹۶

و کرم در وافر وضه باشند در ملائمه اخوان و اخوان اباد حسب المقدور تقصیری نکنید و چون در  
 خانه باشید هم بد کرد و فکر و دگر خدای و تلاوت کلام الله و مطالعات و امانت جزایات <sup>و کرم</sup>  
 باشید و روز ببله و باطل سکنه دایند زینها که از خدای روی سکود ایند که روی دیگر نمی  
 یابید کلتخ هالک الا وجهه له المحکر و الیه ترجعون بسوی خدای نازید بی خودانه و هر چه  
 در تیزی سیر ز شما بقصد سالات مدارید سخن در از چه سازم فردا ظاهر شود <sup>نوشته</sup>  
 عاقبت بینان و سفاهت حال بینان اما آنچه نوشته اند در باب کتابت که بعد از شاکت  
 الا و اع چه نویسد مختصر صفا علوم نزد ولیم امیر عماد الدین جعفر است استنساخ کردن  
 مناسب میباشد و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن  
 محیی الی ولی الوصید الابرار رکن المله و آله بن حسن **اما بعد** شادان روز که بد و له محمل  
 مصطفی صلوات الله علیه دست بدست بدست جوس اورسیم و در خاک پای او اقیم  
 حزم این ساقه که این منزل و بیان را بد رود کرده بد و با کان ملحق شوم و در بیان رحمت  
 و اولاد و صلوات الله و سلامه علیه اجمعین به بینیم اید و دست جمعی دشمنان یکیش  
 ای یار زخم اعیان بچشم هر چند شت زنده تو سندان یاشن من خند آید رسانند تو  
 زندان باش دشمن کیت دنیا ی نایکاک که انبای خویشا که دارد تا ابناء اخوت را  
 آزارند اید و دست صبور باش صبور که خلا تو را میبندد شخیص ابرید جمله هزار و چون  
 زنده فریاد نکر گفتند با این ضرب چوب چگونه صبر کردی که یکناله نگرودی گفت <sup>نوشته</sup>  
 من مرا سید بد عارفی شنید گفت لورایت المحبوب الا کبر اید و دست چون جزای نیکان  
 در رسد این شقها کان نم یکن کرد صبر کن صبر علم و رز علم جز خدای بر هیچ میدان <sup>نوشته</sup>  
 خدای بهیج چنین سر زود میاوراید و دست زود دست که جز خدای ما را حکمی و اختیار <sup>نیت</sup>

۹۷

اگر چه اکنون هم چنان است اما پنهان است عنقریب این حکایتی پیدا آید و جاهلان و احمق  
 در سواستون تو صبر کن و پای دار و وعده پیغمبران را بد روغ سدا از آن روز رسد که فرمایند  
 الملك اليوم للواحد القهار اليوم تجزی کل نفس بما کتبت الایه اید دست در ستار خود  
 بدار و خود را بگرم خدای سیتا که هر کس که خود را پیش خدای انداخت گرم خدای نکند که اول  
 فرزند اوست سببی الله نفع الوکیل **دینار** **محمد بن عبد الله قطب بن معینی** الی الحفره  
 الحق هم المزیل الیه الله تعالی بالعز السرمه قطب المله والدین با نزیله الله تعظیم اجرت  
 یکشوی چینه و توی جبر **اما بعد** چون آزمایش خدای عز و جل بموت اعزّه در رسد پنج ظیفه  
 بر شخص لازم میشود اول آنکه در آن مصیبه صبر کنی و صبر نماید که خلق هلاک خدایند  
 و جل چنانچه بخوبی اهد در ایشان تصرف میکنند نفعل ما یشاء و حکم ما یرید **دوم** آنکه از  
 وسیله نذکره و نپند که فتن سازد در حق خود و با خود اندیشد که آنچه او را پیش آمد ترا  
 بنی پیش خواهد آمد کار سازی آن روز کن که چنانچه تو مرشد از وی باز نتوانستی کرد  
 کس هم از تو باز نتواند کرد این **سوم** آنکه دست از بدیع و سنگرات که معتاد بسببش در  
 عنایها بندد **چهارم** آنکه اگر سیت را باز مانده باشد در رعایه و در جوی او گوشه که  
 حق نگاه داشته است آنکه بعد از دست یابیل و عیال و متعلقان او استا کند برای او **پنجم**  
 آنکه سیت را بصبه قائم دلگتند و دعای خلاصی او کند و از اهل صلاح برای او دعا خواهد  
 این معنی و ایم باشد نه مخفی و یا میکم موت او تازه باشد چون مصاب بن یحیی و طیفی  
 آورد مصیبه او باین ضیلت بچو شد و الا مصیبه بار و میشود بیک فوت دست و در  
 فوت اجز خدای عز و جل اخضر تر بلغم بگونی ارامت کرد اناد و عیالات عزت و **شکاف**  
 دل جهان بردل او شیرین کرد اناد نام از پی از رود و در آن گوشه و زینت دنیا را بقفا  
 اکتند

۹۸

اکتند قال الله تعالی اولم یفر که ما تیند کوفیه من نذکر و جا نکر کندید معنایان نذیر و پریش  
 هینا تفسیر کرده اند حال دیگران و وسیله اعتنا خود باید ساختند الله فی التوفیق و علی  
 الله علی محمد و آله اجمعین **سبب** **محمد بن علی** سلام علی ولی فی الله و عوفی الی الله عضد  
 و نصیری محمد المله والدین شیخ محمد نفع الله و اید **اما بعد** هر کس که خدای عز و جل معترف  
 خویش بر او منت نهاد و راه ایمان و توحید بر دل او کشا و از نعمت خاص که باهل اقتضا  
 سید هدوی داد و خدای عز و جل بر او این حق ثابت شد که بمقاومین بلاتن و جان اول  
 قطعه سازد در روزه سخن با تشن فتنی او را بکند از برای آنکه در دنیا و آخرت کسی میباشد  
 با تهر احمی کشد چون بیگانگان در خدمت او با خود خواهند کشید اگر در دنیا چنین باد  
 برایشان دهند از کرم درو باشد این بار در دنیا سر نشان را بپیدا کشید که الله بنا سخن  
 و ضیة الکافی اکنون هر کس که نغمه ایمان و توحید و اخلاص و محبت در خود یافت گوید با  
 آماده پیش قال رسول الله صلی الله علیه و آله اشدا الناس بلاؤا الا نبیائهم الا مثل اف  
 کمال و قال صلی الله علیه و آله من اصنی منکم فلیعد للعق جلیبا با اگر بلا آمد بر محل خود  
 و اگر باز گشت فخط است جدید ای و فی من اگر بلا در راه خدا بر وی صدق مرد آن **پنجم**  
 بر محک امتحان زدندی زوا خلاص در این خلاص صافی میشود و مرد و نامح با این از ما  
 از هم جدا میشوند پس الله المجهت من الصلیب يجعل الخبیثه لبعضه علی بعض فی کما جمعاً  
 یجعل فی جهنم اولی من دل آنت که اگر آتیا بر زمین آید و زمین از جبر خویش بد آید  
 اندله از جای بجنبند چنان دل شایسته خلاصت پس اگر لازله صوارث بر ملک  
 کاردن نبات دله او و شایسته او در بساط قرب را چگونه ظاهر کرد و مکر نخواهد  
 و زلزله احتی بقول الرسول والدین انما عمرتی فضل الله ای وی من پایدار

۹۹

مرکز از دست نماند که چون شیاطین صف کشیدند حمله می آوردند اگر ایشان را و عدل ایشان را  
 بچشم نمی بینی که این یکی هم و قبیله من صفت لایق و فخر نوزخم ایشان بر دل خودی  
 از خواطرهای هر نفس و بخوان قل اعز برب الناس تا از سوره و هجرت تمام البیاض  
**بسم الله الرحمن الرحیم** سلام علی الاخوان الالهیین الذابین ورحمة الله وبرکاته ای جماعه  
 اخوان ایدم که الله واعان هر کس که براه خدای در آید و بدان سبب ضرری از چیزهای دنیا  
 از او فوت شود حاجی یا مالی یا حظی از او فوت نتوان گفت برای آنکه تا چون زود بد  
 و ستاع خود نتوان گفت که از زرفوت شد برای آنکه فوت انجام باشد که میماند استودنی  
 عینی اما چون مومن باشد و مومن بهتر از معوض باشد ان و بدان است نه فوت و اگر لایق  
 کسی را طمع است که از دست برآید و در دست ز هیچ دنیا اندازد این از آنکه از دست بر  
 خوار تر است از دنیا یا کاشی رفته که از دست بی فایده حاصل میشود و میتوان شد بحالات  
 هیتها الاضراء و اعز دنیا بیدل مال حاصل توان کرد و از دست بیدل مال و روع هر دو که  
 ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة ای اخوان الهی بازی است که بگید  
 خوش است این کار که شما بدست گرفته اید نه بازی است تا زود ازان دست بدارید این  
 ان کار است که همه کارهای شما در میان بازی است این ان کار است که اخوانش برای او  
 شد قال الله تعالی و ما خلقنا الجن و الانس الا ليعبدوا و اگر عبودت دنیا و ملائمتها است و انرا  
 بازی شریک و زود دست ازان بدارید بجز است مال الله تعالی اما الحیوة الدنیا العاجله  
 ای اخوان الهی مؤمنان که بدست توانستما بوده اند شیند باشید که برای سلوک راه خدای چه  
 ایشان میرسد ه قصه اصحاب احد و دینار آوردن با اصحاب کعبه با آنکه هفت شربت  
 بودند از قوم بلکه از اهل عالم معارفه کردند و به تمنای و در حشر غریبه دل نهادند

۱۱:

لقد کان کم فی رسول الله صفة و السلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب  
 بن محیی الخلیلی بنی فی الله لایر عباد الله و والد بن محمد و ابر عباد الدین جعفر **ما بعد** انبوی  
 الهی این دوستی را بطله است علوی که از اسما فر و کذاشته اند تا با معنی دست بان که بد و انشا  
 بنما کنند زینها در آن این سلسله مداری که این عروه و تقوی است و ابلین لعنه الله ببقا است که  
 بر سوس و تلبیسات و القادشینها که چون میدان که چیزی است چنان و شاید که چیزی باشد  
 یا چنان دست شما از این جبل منبوی کوتاه کند بباد که این دست برد بنماید هوش داری تا  
 در بنیان بد که خصم صریف سخت است انشی از محبت بر او زید که شدت و وسوسه را  
 دور سوزد چنانچه از ان بشناسد و دل شما از ان جز او نکند و این درستان الهی خدای بن  
 رحمتی کرده و بسوی خویش راهی نموده انا ان باشد که هدایتها ما متحی العی علی  
 و صفه الحال ایشان آمده طریق انرا از اصل دور و اجتماع با اشکال که اساس سلوک شما  
 است شما را پیش آورده باز پس مه استید و از تمام این نظام تقاعد نمائید بیوت  
 عبادت را تا مکنید و سبب انجامیزید و در عبادت او بزیاد با رسال اخوان خود کار کل  
 میموند اسسال خوا باید که همه بجز و در با نکل ازین بر اخوان امت که مدد دیکه بکنند  
 میماد بنای بنیت شیخ الاخوان که اندک چیزی است و زود بهم میتوان در آیند و ا  
 و از آنکه مکان بقدر تشویش خواهد بود تعا و نوا علی البره التقوی اید و سنا الهی تعالی  
 غنیمت شمرید و چیز بگر روی نموده ناکرده مکنارید که نه دایم تقرب چنان چیزی دست  
 الوقت منبوی و الغوت صیف اید و ستان الهی نصیحت شنوید و سخن نا صح خوار مد  
 تا عزیز شوید و السلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الخلی  
 ولی فی الله و صبیب الامیر محب الملته و والد بن شیخ محمد اید الله تعالی **ما بعد**

۱۱۱

۱۱۲



استقامت التي باذعان عوائق وروان پیش راه سالکان می آورد و حفظ می عزت ما  
 این تقاضا میکند که اسان سالک راه ند هندی دم بدم ایستادگار کنی پیش آوردن تا  
 استغناوی نیاز می انجامد ظاهر کردد و قدر رفوت و طاقت سالک روشن شود  
 و ثبات قدم و استقامت که متبیین کردد امید بفضل و رحمة خدای انکه ایستادگان  
 سلوک راه او منتظم سازد و موافق عوائق ان بر طرف کند و از مقام اصفا و بند  
 نوازی معامله فرماید نه انظام استغناوی نیازی و اگر از این مقام معامله رود جز استقامت  
 که است فرماید ربنا انزع عیننا صبرا وثبت اقدنا و انزعنا علی القوم الکافرین ابالسن  
 و انسن چند ان رسوسه میکند و رحمة سبک دند که امید باز گشتی بسالک در اند بعد  
 انکه ثبات سالک تحقیق معلوم کردند و با امید شدند در مقام بیهوده کوئی سبک  
 و مجال خود میباشد چند روزی صبر میباشد کرد که باقی اسایش است بر رحمة و فضل  
 خدای و الله ولی التوفیق و السلام **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی  
 فی الله الامیر الحاج شمس المله والدین ابی سعید **اما بعد** شیخ زاد و موجب زیادت  
 بر امر صریح واقع است که شبان دان واقع نیست یکی انکه متعجبی که معناد جهان است  
 دوم انکه قریب ایشان باجل بیشتر است اگر شبان از انان تقصیری کنند شما که شیخ  
 ایشان تقصیر میکنند که از ما با حق الله اندک زمانی مانده اگر هر نوع که باشد جز کثرت  
 باشد ناشائسته با بخاریم صواہ سجتی و صواہ با آن و چون روزی باشد که در  
 مرحله طی کرده ایم مراحل قلیله است و انفا من بعد وده رسول الله صلی الله علیه و آله  
 در انظار است زینهار یکوشید تا اذ او منقطع نشویم اگر ما را این روزی شود که در  
 لب عرض کوش در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی و ائمه معصومین صلوات الله

۱۰۳

علیه و علیهم اجمعین بنشینیم و شراب طوبی آشامیم هر چه در این جهان بر ما رخ د  
 از جغای دورستان و شمانت دشمنان سهمل است صبی الله و نعم الوکیل صور سکه در  
 یاب تلاوت استیحا فلی فرموده بودند همان نوع که عمل میفرمایند خوب است فرزند  
 ایس محمد الدین محمد رساله که نوشته بودند و فرستاد رسید تقبل الله منه باید که در  
 ملازمه اخوان اباد تقصیر و تعلیل ننمایند و مجال خود بودن بگویند کوی بیوه  
 بکنند و السلام **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الی  
 رکن المله والدین حسن الی زینبیه **اما بعد** دیده از زینبیه همان فرومی باید گرفت یاد  
 دل باز شود زبان از سخن بیوده میباشد نسبت تازبان صان بحکمه کشاده شود و  
 از خدای عزوجل رسد خوش شود و بگوید بود تا خدای عزوجل از اینکس خوش شود باشد  
 از محبت و ذکر خدای مملو میباشد ساعت صنا بچه من سوزنی جای چیز دیگر نباشد  
 بنوز از بدایات مقام محبت باشد که بنوز محبت بدین قائم باشد از صنان شود که  
 دل محبت قائم گردد و خود و غیر همه فراموش کردد ای ولی من اندیشه کشف کوا  
 مرکز مکن و خود را بقامات عبودیته مطالبه دار و در حضرت باری جل و عنی ادب  
 و بد کمان بخود زده اند و بدان که خدای عزوجل نوز دل شکستگان است و کشف  
 دل درستی بازمی آورد ان الله یحب کل قلب عزیز یاد دارای دل من زینهار که در  
 رکن سر بریناوردی دایم سرانگند باش ایولی من خدای تبتونا طاعت چو شده اروا  
 علی ولی **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الی شیخ کیم الدین  
 محمد **اما بعد** فصول که در صحیفه شیخ محمد ارسال داشته بود رسید نوشته بود که بعضی اسلا  
 روی نموده که سباد امر اخوان اباد و اخوان انظار نیابند ای سخی الله هر کس که بنای کاوی هستی

۱۰۴

۱۰۵

می نشد کادش شکست اما کسیکه بنای کاد بر بنیتی مینهد او را چه باکست بخدای گوید  
 که ما داروی در غلوه در ارض نیست و غلوه نزد ما اصبت از شهرت و این مقول که مدت  
 ما است در این غریبستان بخود نهاده ایم که نامزدی چند بکشم اسند و جمله های او زند اما  
 انها جز آنست که صد و نود غر و جل خواسته باینست قل لن یصیبنا الا ما کنتبنا له لنا هو  
 مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون هر چند که اسناد بگویند ما را از ولایت مولای خود  
 و جل قطع نمی توانند کرد برای آنکه اصل کاد بکله کل کار ما میشت و این است ایمان که از  
 کهوره نامزد زبان پرورده شده ایم و این پرورده ایم ای نادان اگر امن ما با بید  
 از امیل چند مصوفه ما اینم کیم که همه آسب بکنشت با سب مرگ چه خواهیم کرد اکنون  
 دهان از آن حال است آنچه ما بان خواهیم کرد یاد بگو آسبها همان کنیم ای برادر کرامی در  
 که بایست فضل و رحمت خدای شاد باشی و از هیچ باک مدار که هیچ با هیچ کاری نیست  
 والسلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر ناصر  
 الدین والملة عبد الله ایدیه الله تعالی وقواه **اما بعد** از قول خدای عز و جل انظر اما  
 فی السموات والارض ضیعی معلوم میشود که سوی آنچه از سماوات و ارض محسوس میشود  
 چیز محسوس نیست درون سموات و ارض که آن را در سیاید یافت ان چیزی که چه عینی آن  
 صفت در نیاید اما آثار آن محسوس کرد و اهل فکر آنان باشند که از آن آثار و باز وقت  
 شبای افتند چنانچه از جنبش آفتاب در یابند که درون آن از نشوئی کرم است اگر چه او  
 از آن جز بند ابرو چه عجب که عارف از نشوئی آن در یابند که او از خود در نیاید این درجه اولی باشد  
 از تعلو و ارتوت بصیفت سالک زیاده باشد دل از شوق باز چیرند در یابند و هم صیفت  
 در آن چیزی عجز بکن تا بان کشد که اشعه اوده المی بر دین سر جلوه کند اینها هم در نظر

۱۰۶

در انظر اما ذاتی السموات والارض داخل باشد و هر کس که در این مقامات راه داند و در  
 سماوات ابرو دل او کشاند ساعتی از آنجا ابر بر عبادت هفت سال باشد و کسیکه این کشاند  
 نداند اما از راه صدق و اخلاص ایمان بقوت او را کرامت کردند هم از دستکاران است اما  
 بتمام متفکران او راه نیست و عشا و در مقامی دیگر است و صفت او در جات است که بعد  
 بینا و از آن ضلالت باشد که بعد بنا سما و ارض و الله عز و جل علیکم و رحمة الله  
**بسم الله الرحمن الرحیم** بلغ الکتاب الشریف القثمان صد الکرامة الحقة الحمد و عظمة  
 الاجلیة الصغوبه الحمد هر سلام الله علیه من صبت هو الذی یصل علیکم و ملائکته یحیی حکم من  
 الظلم ان النور و کان بالمؤمنین رجاء و هو السلام الاکبر الذی لم یظهر عام اشره الا ان دار السلام  
 و هو ینبوع کل سلام و منه تشق سلام البریه اجمعین کما ورد فی الجزان الله اذا صبت  
 ینادی جبرئیل فی اهل السما ثم یوضع له القبول فی الارض و هذا بعینه التریب الذی کورد  
 قوله نعم ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و  
 التفرقة بین ینادی جبرئیل و یوضع له القبول دقیقه و هی ان اهل السما طابعهم الوجوه  
 و مدارکهم الشغوبه الاختیاریه راصد فانقشام ذاتا و وجودا لامرهم و تاشم بهم بهر معنی  
 الانقیاد لهم اختیارا و تقبله لهذا عبر عن السیایا الوجودی الذی بالامتثال الاختیاری  
 و لیس اهل الارض کذلک فانهم لا یخبری لهم عن کیفیه نفوذ امر الله فمهم و لا اختیارا اما  
 ذلک امر طبیعی ذاتی فغیر عنه بقوله یوضع له القبول فی الارض و عنایه الله سبحانه الالذ فی شأ  
 ان الخلق و بالذوات الحقیقه العائمه المملکوبه و یرفع الحجاب بین طبیعتهم و اشیاءهم و یکنون  
 ذلک و ذلک ما هم بقوله یا ایها الذین امنوا صلوا علیه سلموا تسلیما تسکفوا فی مطابقه  
 الطبع الی ان ینتهی الی التعلق بین الاشیا و طبیعتهم و یرق بها بال طبیعتهم شیئا شیئا الی

۱۰۷

بیتفع بالکلیة فلا یبقی طبیعة وانما یكون ذات حجة صرفة فاعنه حقیقه ملکوتیه الهیة ربانیة  
 فیکون كما قال عز اسمه انما الخی الذی لا یعرف یا عبد اطعنی اصعک شایحیا لا یعرف هذا شیء  
 الخی یشتد اذا بلغ العبد هذا البلیغ فعند ذلك یكون سلا ما بالفعول ویزنون علیه انوار  
 سلام الله الذی قال عنه هو الذی یعط علیکم عند ذلك یرجع الی الله ویندب یرج فی  
 ملک ملائکة الکرام فی دار السلام صیابحیوة السلام وهو ما ورد عن رسول الله صلی الله علیه  
 علیه واله اللهم انت السلام وملك السلام والیک یرجع السلام صیاب ربنا بالسلام واد  
 دار السلام وحتی کل كلمة منها کمن کمن فی العرفه عرف من عرفه فاملوا فی حقیقه ما قلت ولا  
 تقفلوا واد الله یحکم سلامه بفرقة حقیقه سلامه واذک علی الله بجزیبه والسلام علیک  
 ورحمة الله وبرکاته اولوا اخر وظاهره وباطنه **بسم الله الرحمن الرحیم** یؤذنی ناسه که سر تویم  
 حضرت محمد ویم حقیقی وملاذ حقیقی صفا الاسلام والسلمین بحمد بلنا الحقیقین القا  
 کشته بود دید دیده ودر آن محفل نزول ساعت توقع همین است که بجهت امداد او گوشه ضابط  
 منی بنا شد بی تکلف بنات حجة شاد در آن کسر از بنات جمال در کل بنیت بلکه تا  
 بنیت که بسوی ستم در تزیین است آنچه قلمی تر بوده بودند که در فضوله عمادی گفته که قول مخلوق  
 ایمان کفر نیست شاید بود که مقصود بکفر قدیمه اولی باشد وایشان طایفه اند که تنگ  
 سابق اند و برون نیستند که امور در آن معلوم و مستدر حق عز وجل بوده و تحقیق  
 علی یافته بلکه کونید حق عز وجل بر اعمال بنما بعد از ذنوب ان مطلع میگرد و تعالی  
 عن ذلك علواً کبیراً پس این طایفه کونید ایمان مؤمن حادث است یعنی این زبان پیدا  
 نیست که در آن بوده بوجهی از رجوه اما اهل حق کونید ایمان مؤمن از نیست یعنی کسی  
 که مؤمن بوده در آن مؤمن بوده یعنی حق عز وجل او را در آن مؤمن دانسته و ایمان

۱۰۸

وایمان در حق او مستدر و فرموده که اما ال العاقل بنودی تو که فعلت آفریدند و شک  
 نیست که کسی که کونید ایمان حادث است یعنی مذکور کافراست و لغظ مخلوق که در عبادت  
 فضول فاتح است یعنی حادث باشد و این قدریه اولی غیر قدیمه اند که حالی مشهود  
 و حکایت من هبک شیاف در صحیح مسلم مذکور است قصه لرا غیر این محل مذکور است  
 محل دیگر هست **یک** آنکه این سخن از باب قول بوهب ایمان باشد و سرفعات ان و  
 این آنست که بعضی علماء بر آنند که ایمان اگر قبل بنده است پس کونید مخلوق است و بعضی  
 ایمان نه کتاب بنده است بلکه بخشش حق است پس کونید مخلوق نیست از برای آنکه  
 بخشش حق صفت حق است چگونه مخلوق باشد و مکلف قول محلی قیة ایمان نماید که اگر  
 طایفه باشد و پوشیده نیست که این سخن بنابر آن باشد که این کونید تعقی نکرده باشد  
 و اطلاق علی سبیل المسامحة و اذا اطلاق حقیقی بیز نکرده باشد چه اطلاق بخشش  
 ایمان اطلاق امت مجازی مانند الی میا ضرب الامر چه نفس ایمان عطا نیست بلکه  
 عطیه است و عبادت خلاصه شاهد و فاطن باین تقریر است و می هند الا ایمان غیر مخلوق  
 البخاری و عند السمرقندی مخلوق قیل لا اضلاف بلینم فی الحقیقه لان الجادین تا  
 الا ایمان یفعل العبد بل هدایة الی رب العبد الی معرفته و ذلک عن مخلوق و التسمیة  
 قالوا الا ایمان فعل العبد فانه مخلوق و عن هذا یرضه جواب من یسأل ان الا ایمان  
 ام کسی ما بخشش گفتیم در این عبارت هدایة گفتیم و لا تفاوت بجا بخشش  
 چه اطلاق هدایة بر او هم مجاز است بعد از این گفتیم علی الاطلاق صحیح  
 بلکه اگر از قائلین بوهب کسی تا دل شود مخلوقیه او را تکفیر باید کرد اما اگر که قابل شود بجهت  
 بنابر هاب بالکس او را تکفیر نشاید و کفیر هم من است معمر قندیه که ما بخبر عبادت الخلاق

تخریب کسی و اکتفاء و تفصیل آن اگر چه در این مقام مجامع الیه نسبت اما چون این دو  
لفظ در مواضع عدیده استعمال میشوند که محققان گویند و هبیت و طایفه از  
اهل اعراف آنرا کسی پیدا شده اند و مثل حال و مقال که شایع صوفیه فرموده اند که اصول  
مولای هبیت و مقامات مکاتب مثل ایمان که بیخود علیه است و در غیر این مواضع هم بنام  
مؤدش ان دادن و آنچه در این فقیه محققان در کتب این است که کسی در این استعمالات  
از شئی است که انسان قادر باشد بر تخصیص امور که مجموع آن مؤدی باشد بان شئی نادری  
یک چنانچه ان شئی از او منفک نباشد اللهم الا سیل عروق العادات خواه نادریات بر  
اعداد است چنانچه حکا گویند یا بر سبیل تولید چنانچه معنی نه بگویند یا بر سبیل عادات  
الله بآنکه شئی عقیدت شئی خلق کند چنانچه مذهب اهل حق است علی ای مد هبیت  
متحقق است بجهت مذکور و هبیت شئی است که در قدرت و ذات انسان اموری بنا  
که مؤدی باشد بان شئی بود چه میماند ان شئی از او منفک نباشد بلکه باشد که نزد  
مجموع اموری از شئی مرکبی حاصل گردد و باز دیگری را همان امور با تمام حاصل  
و ان شئی حاصل شود حصول ان شئی مجرد و هبیت تخصیص المعنی غیبی باشد تا ان  
این مؤدی باشد و حق غرض جل از او را بر روی که مقدر و رتب باشد نه رتب باشد تا  
همه عبد توجه آید اگر چه و بسعی خود طبع نیل ان تواند داشت و بعد از تقدیم  
و هبیت و کسی بحصل خلاف که در نبوت و ایمان و غیره است و بحصل معنی شایع در حال  
مقام واضح است و الله اعلم بالصواب محلی دیگر مر سخی فصول آنکه گویند مرادش از ایمان  
همین ایمان بشر است بلکه ایمان مطلق که در حق غرض جل هم یافت میشود چه از اسما و عن  
المؤمن است و لهذا بعضی از اکابر را چون از ایمان پرسیدند فرمود الامان من الله تعالی

من الله تعالی لا یبید و لا یفقد و من الا بنیای بزیاد و لا یفقد و من غیر هم بزیاد و یفقد  
و این هنگام صحیح است که قول مخلوقیه ایمان کفر است چه قول مخلوقیه جنس مستلزم قول به  
مخلوقیه جمیع افراد است چه اگر از افراد ضعیف بعضی از مخلوق باشد در حق ان جنس است  
گفت که مخلوق است مگر آنکه مهله اخذ شود و بنیاد لذا ایمان مخلوق جنس است و سخن  
آنست که کسی گوید که در اصل ضعیف من الله حکم بر جنس است و لازم نیست که هر فرد را  
شامل باشد گویند که لازم است که همه افراد را از حیثیه ان جنس ثابت باشد و هم  
است چه هر مرتبه از حیثیه رجولیه از هر فرد از حیثیه انونه تهر است چه این عاید به  
انت که وصف مذکور تهر است از وصف انونه پس اگر ضعیف ایمان مخلوق باشد باید که  
هر ایمان از ان حیثیه که ایمان است مخلوق باشد پس ایمان حق غرض جل از ان حیثیه که  
ایمان است مخلوق باشد و چنین نیست محلی دیگر آنست که گویند مرادش از مخلوق مخلوق  
عبد است گویند هر کس که قایل شود بآنکه ایمان مخلوق باشد است کافر است لیکن این لفظ  
بعینه آنچه بنیاد را از مخلوق مخلوق حق است و سخن صحیح نیست چه از ایمان نادر یکی اعلا  
فوق نیست و قول بآنکه اعمال عبد از او صادر است من هبیت و نه نایب است و هم المعرف  
تکفیر ایشان در این صحیح نیست چه این نه از زیاریات دین است و تکفیر اهل قبله صحیح  
مگر با بکار چیزی از بد بنیاد دین باشد این است آنچه عمده الوفت بر قانن علم بخنی در  
آند و در هر باب تفصیل زیاده از این تمیل بود عن راعن الاسلال و ضبق اللوقت  
المجال بدین اکتفاء و رقت و لا حوله و لا قوة الا بالله العلی العظیم **بسم الله الرحمن الرحیم**  
اللهم وفقه لما تحب و ترغی کریم **اما بعد** نامه عزیزی رسید اهل الله و مر صبا و احوال که  
طی ان نوشته بود معلوم شد از جمله التماس نوشته کرده بود در بیان فوق بنیاد حق و یسین تا

۱۰۹

شخص در اعتقاد مستصحبانند و وی را از عهد و بنامند باید که بدانند که غیر وی را بخیر مستطاب  
 شایسته و وی نسبت به این کار نه تعلق با کتاب و میدارند او را از آن آفرین بدست باید آوردند  
 کار از جانبش میسر که اگر از آن خدا باشد خود را بر کسی اشکار کند و بولایت خود بر او پیدا آید تا  
 او را بشناسد که هرگاه که بیان اعلا و ادنی رود در تمام عمل و عقد آن بدست اعلا استغلامی شود  
 خواهد که پسند با پادشاهی کند او را در دست کسی بان نیست که کثرت این کار را از جانب او استیانت  
 و اگر او بچشم و تدبیر خویش خواهد که آن را در وی ببیند بشد با نخلی با بر او حکم باید کرد هر چه  
 عکسوری که از لعاب خویش دای کسود برای صید عنقا **بیت** صیال حوصله بحر میباید  
 هیئت **بیت** چه است در این قطر بحال اندیش بیله کای بوده که پادشاهی منبره فرو شیراز  
 کن بیا برای آنکه عرق پادشاهان از آن اعزازت که با آنها گشته شود **بیت** از انظر فیند  
 کمال او نقصان و زمین طرف شرف روز کارا باشد اکنون چون این ابواب مفتوح شده اند  
 شرف روزشان چیزی از آن گذرد شاید اما ملک جواید مزروع بر زمین باس و تیس زرد  
 و پیدا کردن وی و ولایت خود را بر کسی است که ان چینی که ولایت او است بلوا اشکار کند اکنون  
 انکس نداند که اولایه است لیکن چون فی الواقع آنست رفیع و فهم است و مستطاب لازم  
 پس انکس که سبب و سبب و در روز خود مان میشود یعنی آنچه که بجهت و اجتناب فنا  
 از آن بسیار است و میشود اگر چه اولاد که ان اجتناب بجهت و فناء است چه کسی که عمر خود  
 که خواه او دانند که عزامت و خواه ندانند و خواستی شناسد و خواستندستی ببیند  
 و عقیده سخن که از شوب علل و انحرافات و تصرفات خالی است یا یافت شود **بیت**  
**ع** عشق بر عین و شین و تاف خوش است و چون آنچه حقیقه ولایت است در اینک منطبع شد  
 و فهم او را انکجا بیند او احد اولیین است پس ملخص کلام است که تا کسی وی نمی شود و لیر نمیشد

پس عالمی در معرض آن آمدن که بحول و قوه خویش وی را بشناسد و بهیست چگونه تبار زی  
 مشغال کوه احد توان منبجید هیئت **بیت** با کلبی بی پای ای که زمین بر می پای بالای  
 چرخ هفتین آری **بیت** نغین دام که بیای بی بجی که در عشته داری و سیلاب منبجی و ما  
 دیده ایم ما عیش که شنیده اند که طلب مرشد باید کرد و مقصود این سخن از آنم نگرد  
 و این دای شده ایشان را با آنکه پیوسته با سخنان مسلمانان مشغول باشند و در انظار **بیت**  
 کرده اند و از عیب هنر او بر بیان او بخیر بحال خود و اینها در کتب و ملا خطه احوال  
 چون منع کرده اند از استماع کلام مردمان و عقبه ایشان و در این باب عید شده اند  
 این نخستین و شخص چه کسی از آن دارد زهی حیانت که با مسلمانان میکنند نه در حدیث است  
 که کل سخن بلوغ و در تخیل است و لا تجتنبوا پس این چه سیرت ما پسندیده است طلب مرشد  
 نه این است که بجا موی احوال مردمان بر زمین و استیانت ایشان و تامل در طواریت ایشان  
 که استیانت مردم میکند حقیقت استبانه حال ایشان اگر از آن سخن با هیچ کسی و مرشد نیست  
 بناه که سعی تو است که توجه مرشد این کار میکند و اگر یکی از ایشان ان باشد زهی بدست  
 تو باش و به ان کساعتی موضوع گشته مان و ایمان تو در معرض خطرات با این جرات و  
 زست با مسلمانان این است که از بواطن احوال ایشان اصلا قیصص نکنند و با طواریت  
 بشناسد اگر یکی ببیند پسندیده دارند و اگر بدی ببینند منکر بد کنند و سراپا هر **بیت**  
 خندها کنند و در هیچ کلام از طرف اعتقاد و انکار تو غل و افراط نکنند که بسیارند  
 در محنت نیک و نیک در محنت بدی میباشد و نیک نمایان بدی و بد نمایان نیک **بیت**  
 سخن حکم بالظاهر الله بقول التران بحال خود میباشد بود و چشم و گوش و زبان خود  
 با خود میباشد داشت و سخن طلب مرشد و از آن بسیارند دانست که با زمان **بیت**

کنند و با سفار و روزه بایند آنکه اگر در چاروی خورند و اذن خدا باشد و او خود را با شای  
 نماید به بنیاد آنکه جاسوسی احوال مردمان پیشه کنند و بدو استکشاف احوال خلق و تلقید  
 و تنزیفان گستاخ و بی باک باشند **ع** طرق العشق کلاما اداب **ح** حلقه با بادب بدست  
 نیباید گرفت که به نیاز و ادب قریح این باب کنند تا مگر بکشایند و سالت را در طلب شد  
 جز بر اشتغالی دست رسی نیست مگر نغمه من که بمنای برین آمدن مستغنی باشد بصورتی  
 که انجامش را رها کرده باشند که سایه بر سر کسی که اندازد پادشاه باشد که اگر چه کسی را  
 اختیاری و کسی در آن نیست اما در اندرون نشستی و در بر روی خود بستی بنویسد  
 این برین نیامدن نغمه امت مرا که در سایه مرغ واقع شد آنچه در مرتب بد آن است  
 قدرش و پس و لهذا فرودان لوبیکه فی ایام ده که نجات الاغفر خوا لها این نجات  
 اولیا است که در هر قرن و زمان می باشد تا بنوع صوری آنکه که امتحان ولایت میکیند  
 شای از قبل باب پس و نیت تارة بمطالبه بخوارق عادات و کرامات هم چون آن نادان  
 که وصف صبازی بولایت شنیده قصد زیارت او کرد دید که دستمال بمین تبه بجا  
 جنزان باذکشت و گفت اگر او وی بودی محاسنی با تشی نوحی و حال آنکه شیخ متفق  
 بر آنکه عرف لازم ولایت نیست تارة بمطالبه بعبه و هم چنین شیخ متفق اند بر آنکه عبه  
 شرط ولایت نیست چنانچه از جنینه پرسیدند که از عارف کجا صادر شود خطه نامش  
 بعد از آن فرمود و کان امر الله قد اتمقت و را تارة بمطالبه بکثرت عبادت و این میراثی  
 ندیم امت که جماعتی از متفقان عجمت مصطفی را صل الله علیه و آله اندک شمرند چنانچه  
 در حکایه مشهوره مذکور است و تارة بمطالبه بفق و مسکنه و این یعنی میراث قدیم  
 که بر میلان علیه السلام ملوک و تجمل طعن کرده اند ای آنکسان که طریق شما شرفنا

شناخت ولایت از این ابواب چهارگانه برین نیت چون این ابواب هم رسد و دست بر آینه  
 شاد است بیست شناخت ولایت بنا شد واه نیاز پیش گیرید و متعرض نجات الهی شوید تا  
 بگو که بادب و نیاز و بر کفران قصد جانب نشا کند **بیت** که چه هستی ننگ هم بر راه خست  
 الله اند برده الله خست **ح** و باید که مولانا کریم الدین گمان نبرد که این سخنان ترخیص است  
 چینی نیت که این ترخیصی باشد بلکه چون التماس نموده بودند اشاره بمفارق نیاید  
 صدای و ملبس و اعطای قانون که بر آن تیر کنند ضرورت شد باز نمودن که چینی قانون نیست  
 و شناخت اولیاد عطا یست کسی نیست **ع** و الله ولی التوفیق فی حاشیه هذا المكتوب  
 است دید از امر خدا که قائم امت با هر هستی که مقادیم و مصادم از پرستی او را فرمود و  
 اشارات او است از آن چینی یافت که نمیتوان موصفت نمیتوان پاره کرد و است که در نیاید  
 نیجا کوان باین و آن در کرامت و کس نمیداند جاسوسی خدایت که باین سری آمد  
 بر العجب ضرری دید و او را طوفه صورتی در بر صورتی هر چه خدا گفت در این سوی بجز  
 آورد و هر چه در این مسوید پیش خدای باز میگوید کس از دست او زهره ن که آهسته  
 سخن بگوید که ضرری و کلی انجام باز میگوید عجب صیب که خدای بر ما کاشته نمیدانیم که اولیا  
 نام است یا خود نامی ندارد که بر همه نامها رقیب است جاسوسی هر چند اخطی باشد اولیا  
 و غایب حقی اقتضایان میکند که اولیا هیچ نام نباشد همانا نامی ندارد و السلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحیم** الله سبحانه و تعالی صرف بخند و م و محمد و آله زاده را که پناه و امید گاه  
 و وجهه و وجهه بجهان امت بی استیاء الواثق بلطف الله الاصل الصمد الابرار عماد الملک و  
 محمد از امانت اخوانان محفوظ و مضمون دارد و سلوک سبیل مصلح که طریق  
 بجان منحصر در آن امت و راستی کند و پرتوی از خیر و کرامت او به مخلصان

۱۱۰

مختصین بنی برساناد نامه گوی که مایه سرت و شاد کای است در این دور و ز مکر ربان  
 سفیرت و بدلیتک بجز اقبال بر من که اظهار فرموده بودند خداوند سبحان و اسکر کرد  
 در طلب خون باد و بدم سرخ افتد این انش فرود نشیناد **بیت** سایه حق بر سونیده  
 عاقبت چونیه یا بنده بود ای محمد و محمد مصطفی صلوات الله علیه ان فرمود که طبقات است  
 پنج است هر طبقه چهل سال چنانچه مجموع دویست سال باشد چنانچه بوجهی امان که بعد  
 اند داخل آیه شود نکرفت و از فضائل ان زمان جز داد که جز الناس والوجال بعد المائین  
 الحقیف الحاد الذی لا اهل ولا اهل او کما قال و این تغییر نظیر بود که در امت در پی یافت  
 که آنحضرت با پس ما شد از غم کما قال صلوات الله علیه شیبتهی هو ذالک که در بیعت سوره هود  
 او واقع است از جمله معان که در طی آنست یک موافقت و آجال ضیاد است الف اشاره است  
 بعد اثنای رسالت محمد و لام اشاره است بده خلافت که اختلاف بعد از شیبتهی هم بگویند  
 و در اشاره است بحدت مفسد صالح و تغییر که بعد از انقضای دویست سال روی خواهد نمود  
 و چون مدت از دویست سال پنج طبقه است هر طبقه چهل سال کما ثبت فی الحدیث اشاره  
 الی ذلک فرمود جائی امر که هم در حساب اجمد چهل باشد و اگر بود که آنحضرت با پس  
 ساخت در موضعی دیگر فرودان استقامت و انقضای دویست سال و کما قال چنانچه بوجهی  
 نطقه آن بود که از پانصد سال بگذرد مدت این آیه شکر که کثرت المائین و اینم که آن  
 که بعد از عمامه اند اکثر بکاری باز خواهند آمد ای محمد مصطفی صلوات الله علیه  
 اله و فرود بد الاسلام عزیزا و سعاد فرمایا اگر بعد از هفتصد سال عزیز نشد  
 هرگز عزیز نخواهد شد عرض است که اگر از نو اسلام در جهان قدری فراوان باقی  
 و گوازش قی تا غریب عالم همچونیکه معدودی باشد که آن نور در دل ایشان تابان است

اگر چه نور هویک کثیر بر روشن کرده بالعرض اما آنکس که نور حقیقی ذاتی داشته باشد  
 چنان است که کفیم که بغایت قلیل است **بیت** ای برادر بر تو حکمت جاری است ان را با  
 است و بر تو عاری است و چیزی که بالعرض باشد در مقام خوف غم نزل خواهد بود و انقدرم و  
 سلامت امنی بده و رش رسانیدن نگاه از ضلالت است این نگاه داشتن که فاسد نشود دشمنی را  
 یا فنی حکایت میکند که بناشی تو بر کرد از او پس میدند که در کان را چون می یافتی گفت که  
 اکثر را روی از قبله کشته بود و خود با الله من غضب الله زینها زینها که بر این نور مستعا اعما  
 کنند و در آن گوشند که نوری حقیقی چشک آرد که عواری مرد و دهرت بلاضره با احتیاج  
 ان و مستعربان و خاصر میماند **بیت** او چراغ خویش بر باید که تا تو بدانی متعیری ای  
 اگر چه ممکن است که بر حسب صن اتقان چنان ای افتد که یک عاریت باز شناسند و با  
 مستعربان اما این بی نیامیست و اعتماد را نشاید کار را بر اصل میباید کرد و خود را به  
 محل امن رسانیدن و ان عاریت که باز شناسند طریق ان بنی معلوم است که چیت ان بنی  
 صاحبی تواند بود که در خواست کنند که این را با و بکن آرید و باز شناسند علاقه با  
 از اهل دل اگر درست شد باشد شاید این واقع شود و علاقه اخلاص است و محبت که  
 پنج روی متنی نزل نشود در ان ای محمد و م حقیقه را کما ای بقیة فی توان آورد و اگر بقیة  
 توان آورد بکتابه نمیشود آورد راه میباید رفت تا بن سنده نگاه به بینند که شعر حل  
 لب لسان ناخوری ندانی ای محمد و م بی آنکس رفتند و بحقیقه این کار را بن سیدند  
 امر ز در کرد اتش نیافت در ایشان افتاده و بسوزاند و از درج و غضه ان بر جا  
 است که اگر بر کوه نمند بلکه از با الله که چینی است پیش اذان که کار از دست بر ن  
 باز وقت افتد و اندر هم یوم الحسنة از قضی الامر مال و سال و خویش رود و در

وستان و این شمول که آدمی عمر در سر آن میکند و وفاتش از پی آدمی بگردد نمی آید  
 و او را بدست اعمال او باز میدهند و خوار میکنند و باز میگردند بدرفتار  
 رفتن رفتن فرزند رفتن خویش رفتن این رفتن آن رفتن مابین خواهم رفت  
 اندر فغان بسیار پشیمان اند از چه پشیمان اند از این که حالی که ما داریم از ایشان فوت شد و با  
 یافت نمی توانند کرد ما را که امکان باقی است مابوی بگفد ایم که فوت شود کف شکان پیوسته  
 بجایمان از میکنند و پند میدهند که زینهار زینهار از ما فوت شد و اکنون چنین بی  
 چاره ماندیم شما باری مکن آری که فوت شود ما که گوشه اند نسبت که سخن ایشان  
 مگر کوشش اهل دل انجامد و من جز یاد خدای هیچ مبادی نمی ماند که در کور و مونس باشد  
 دل با یاد خدا دهد و هر قدر زمان که بسیارید و جز به کار و بار باز پردازید و ضمه  
 شمارید و در آن ضمایر بادی که ایستد که ان یاد برای شما ضمه مینماید و وقت ساعه یاد  
 بسیارند مایلند من قول الله یه رقیب عیند چه گویم که چه بسیار است این اعمال صالحات  
 و چه سود و روی سفید رفتی است هر قدر که هست بخدای خدا مکن که اگر یکبار در دنیا  
 در راه خدا صدق کنید ان با شما رسد و چنان بر شماروشن شود که هزار هزار رنگه  
 که صرف کرده اید در مشغولت و لذات اعتقاد لذت بشمار ساینده که ان بجز ما برساند  
 چون با شما برسد لا جرم سخن شما بر صرف ان یک ضمه مابیش باشد از سگری بر صرف ان هزار  
 هزار رنگه ان زمان که صرف میگردید ای محند و مهربانید و سترسید و دل از این آرزوها  
 خالی کنید و ترک این لذات و مشغولت نماید که بر سر خود از این لذات لذات است که چون  
 این راهها کنید بان برسید گمان برید که شاید خواهد شد این بخاره بکنید که در دنیا  
 نمی کشید **بیت** اسیر لذت تن گشته و کون تو را چه عیشها است که در ملک جان مبتلا

جهانیت: حضرت محمد صم اسیر عمار الدین بعضی بنی بدانند که چنینی است شمار و عمار دید  
 عمار ستون باشد اکنون ستون چه چیزید ستون دین تا شمار عمار الدین کونی یا ستون دنیا  
 زینهاران بنما که ستون دین با شید دین پانند است و درین پناه شوند و فراموشی و نه ستون  
 او الله سبحانه و تعالی پانند دارد و در زیر سایه لطف خویش بر پرورداری و بر منتهی میزد و نشاء  
 رساند انشاء الله تعالی و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من العبد الفقیر قطب بن یحیی الی  
 الاخ الاعز علیة جملہ اللع بن عنده غیا تا بحمد **اما بعد** تعجب دارم از کار آدمی که بجز  
 میخندد و درین در پی او است و بغیر آن نیست میکند و او را صاحب باز بسیار داد و چگونه خود  
 سر بگردد و او بنده است عجب بیدان که آدمی است دنیا را حقیقتی میدانند و ان حکایتی است  
 و از وی را حکایتی گمان میکنند و ان همه حقیقت است اگر بوی وجود او غالب بنویسد چنین و از  
 نمیدود چون دنیا را حقیقتی پنداشته کار و بار از ان است گرفته و بفری و وجود خود بان شعور  
 است و چون از آن حکایتی انکاشته انرا اسان گرفته و در امر ان بگفتار زبان قناعت کرده و در  
 از بی نیازی خدا است که این همه خلق را با خود گذاشته نادر او در ضلال سرگردان میکند دنیا  
**بیت** بی نیازی را چه کن و چه دین بی نیازی را چه شک چه یقینی سبحان رب الاعلی خدا  
 در بی نیازی خویش منکر در نیازی مندی ما تک بی نیازی خود را بسین زبان کادی ماستی بی  
 تو را بسین خدا و خدا لطف تو بی پایان است از برای افساد کاینم ما را دستگیر کنم تو بی علم است  
 ناچیزان را در پند بی **بیت** یادب اگر لطف تو جز یاد ما رسد پیدا بود که کوشش ما ناچار رسد  
 خدا و خدا ما را که اجازه است بانوسن کففتی بد بخت ما اگر جز بانوسن کوشیم ما را که رخصه  
 است یاد تو کردن زبان کار ما اگر جز ان کاری کنیم خدا و خدا اگر زنده ایم اظهار جمال تو را  
 زنده ایم و اگر میبیریم اشکارا کردن جلال تو میبیریم بحیای و سمانی **بیت** العالمین خدا

|||



حق خداوندی تو که بر بندگی مادم فرمای چنانکه بندگی ما خداوندی تو را تن در داده صل و ثنا  
 تو بندگی ما را بر همه مائنه خویش در پی برد و دست رد بر سینه ماستی که ای بی زبان بنده خدا و  
 میدانی که دل ما بن بیاد تو شد است یاد خویش از مادر بیخ ما در صفا و نفا میدانی که نفس خود  
 برای تو دشمن میداریم بشترین دشمن از ما بد و در داد خدا و نفا چه نظیر باشد که از ما جان خوا  
 و با خلاص جان را نثار فرمای تو کین بر چه مجرمه ان زمان که زمان ما را از آنکه صرف خلاف فرما  
 تو شود نگاه دار خدا و نفا اگر ما را نقتی بر نیاید شاید اما آنکه بکفین بی رضای تو بر آید  
 نشاید ما را بخود مکنف و از این من لان نمی دار خدا و نفا بنده ایم بنده ایم چه بسیار  
 کرد تا چنان کنیم خدا و نفا تو را ایم نه خود را اگر میدانی که چنین است ما را بخود مکنف و نفا  
 از خود ضعیف تو بندگی می یابیم و عیند ایم این ضعیف را دستگیر از خود غیر تر کسی نمی بلیم  
 مرا بطاعت خویش توانگر کردان خدا و نفا هر که اصول و قوتی داده فصول و قوه من باش  
 سبحان رب العزیز عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین شاید  
 امیر غیبات الدین گوید این چه مکتوبی است که بمن نوشته که هیچ حکایتی من در آن نیست  
 چکن چون حدیث دیگری را شنیقه سلی از حدیث با تو چگونه کنم حالیا گوش کن و پاره  
 سخن خودم بشنو هیچ توانی که شبی از خواب بشوید بفریخته و از حدیث حدیث طهارتی  
 کنه در قامت هستی خویش پیش خدا و نفا یکناد و تا کنی و سوز زبانی هماده با عدم  
 خویش که تنها حلقه کنم و درها نغید که رجوع کنی و اگر یکشپ کردی هیچ توانی که از بابا  
 رویش و ستمش کنی تا با آن معتاد شوی انگاه داخل و المستغفرین فی الاستغفار گوئی یا  
 توانی که صبح کاهی که همان هنوز و بنور صبح تابنده است خود را بنور صبح تازه و خورشید  
 سازی و چنانچه با آن معاملات مردم کم امت تو با آن عمل صالح خود کم ساز و

و چنین رکعت نماز بگذاردی که در جزیه باشد تو را یوم محمد کل نفسی ما عملت من غیر محمد  
 و اگر بگذردی تو ای که باد روز و سه روز کنی و خود را بان خود کاره سازی که کان است  
 الاعمال الی رسول الله او همها شنیده که لایزال عبده ی تقرب الی بالنوازل در روایت  
 بنیاد که ساهله کنی شنیده که الوضوء علی الوضوء و علی نور چون وضوء تو دست اگر  
 باش هجره دهان محل کلام است فطهران لازم است لولا ان امتی علی امتی لارتمت  
 التوالی ای وجبت علیهم و بنیاد فطر خواننده اگر چه مراد نظیر از نجاست است  
 اما تطهیر از درن بنی طهارت است ان الله نطیف برب النظافة مشیده که ان الله  
 یحب الرفق فظ و غلیظ بنیاد بود و طریق رفیق و صلح پیش باید گرفت با کافران  
 تحلقوا با خلق الله خود بیان اینها همه کرده است التوفیق من الله فی طاعتیه  
 ای اینکه ان برادر در جرم خست خود شبی بخواب میدی که او مستوفی شد این  
 ضعیف بر او و گشت مشیت منم که او در اندرون خود با خود میگوید ای کاش فلا کنی  
 اینجا بودی و بانگ من بزدی که فی الحال من زنده میشدم چون این شنیده ام بیا  
 او آدم و او را بانگ زدم فی الحال زنده شد و بر خاست چشم میباید امید که  
 چنانچه صبحی یافت دلش نیز از قسم طبیعه صبح باید و از صوف جمله زنده شود  
 یارب العالمین **بسم الله الرحمن الرحیم** زنده کان چه نیست جن یکبار قدر باید شناس  
 ناچار حق عزوجل که همان را آفرید بنام و کمال بود اما هر یک از اجزای او بخود  
 بود و در هستی خود مجوی و جز خود را درستی یافت و هر یک را بنده جز خود نمیدانست  
 غفر الی ان نزل جشی او به تنگ آمد را آفرید و او را هستی خاص که در بندگی ان با  
 نداد بلکه بخلق ذات که ان اخصنا بجهنما پاکست او را آفرید چون چشم بگشا نظر او بر کل

۱۱۲

وجود افتادیم بیک نصیحت واسم خود بشناخت حق عزوجل از اسرار جزای جهان که فرشتگان  
 نام چنین بپایید نمیدانستند گفت در سری وجود آدم در آید که هر یک از شما سرشته  
 ایجاد دارید دست دران رسته زیند و جو سیدان ایجاد روید و چون بان صفت رسید  
 تعلم اسمائیکند یا آدم انبئهم با سائهم اکنون هر کس از فرزندان آدم که نظر بر کلمه امر داشته  
 و مصادر و موارد وجود را شامه کند و برداشت جهان را بداند فرزندان صورت و  
 آدم است و هر کس که در هستی خود محبوس باشد و جز صلاح امر خود و سلامت داشتن  
 معیشتی من چیزی نداند بصورت آدم است و بعضی از فرزندان آدم نیست اولاد کالانها  
 بل هم اصل اولاد هم العاقلون و بدست آوردن این کلمه را حاصله خود بر این روزگار  
 نیست و چون شخص زاین دار رفت نامه او ختم شد و زیاده و کم نمیشود اگر در جزئی  
 مانده شد و از کمال انسانی محرم ابدی شد اکنون زینهار زینهار که وقت سیف  
 العزت صیغ **هیت** و قتل غنیمت دان اندر که بتوانی حاصل حیات ابدی این آدم  
 است نادانی الله سبحانه توفیق روشن این راه و اقبال بر این درگاه صفت محمدر  
 آگاه مخلص بنیاه الوائز با به الامم محمد المله والدین شیخ محمد را که است کناد بحق محمد  
 اله الامجاد مخلص متخصص محمد و انبیا عات ضلعا کاشف از صفات در و نحوای  
 مرتب و موظف میدرد بالتفات خاطر عاظم مستطیع ستون است مشرعو طف  
 و کارد تبعی هم میرساند و بد عاقرنی مخلصنا اشغال میناید مستجاب باد و سلام  
**بسلام الله علی محمد** محمد و ملازنیاب ملاذنی جمیع الابواب محمد المله والدین محمد  
 وظائف بود یا مخلصنا و نیاز منله نه از این بنده دولتی و نظور نظر التفات فرما  
 والله یبذل ما فی العلب من الشوق کتابات شامه بیا سرمد و غالباً موسی بصفتی من

۱۱۳

ملای میباشند و منبئی از اضطراب خاطر عاقلانم الله تعالی و آستک بر من عنده و صبت فی بقی  
 من الوارد کفره فانه بد که نظر فی العلوب و نیفی الکروب اما قسط ترک و فسخ و یخ نود  
 این کلمه سوابق بنی ناید والله اعلم حقیقه آستکم شامه و در محلی شامید و انکه حق عزوجل  
 داد را به شامه التفات است نظر شامه بر منافقین خود است و هیچ کسی نیست که کامل  
 است این معنی شامه را با آدم کرد اینده و تو سناک رخ می بیند رند که عیب خود دیدن  
 است و نظر از حیوانات خود است و استحقاق و خود را همیشه بر این میدارند در بغا از بصیرت  
 اطلاع از تعلیم این خوب است اما نه مطلقاً که در طریق مناسب است و هر حال بخیر  
 اصلاحی آید و در هر وقت چیزی حیوانات اینها بر دیده بصیرت پوشید نیست اگر آید  
 اصحا تعلیم پوشید است صلاح شمارا والله اعلم آنت که شهر فریادید و فریادید نشیند  
 نازغ البال که هیچ بال نیست آتاه الله و هر چیز صلاح است استعمال بصیال مانع نیست  
 کمال علی وجهه مانع نیست پنج وقت نماز مسجد بگاید بود و زکوة مال دادن و اعانه  
 کردن و نگاه نشستن و تفریح کردن شیخ فرید الدین عطار قدس سره سفر باید **هیت**  
 بفرمان رعبه داری اختیاری دکو با هیچ کادیت نیست کاری؛ از اینجا که نکو بود بر بندت  
 چه بخود آمدی بخود بر بندت؛ چه حق بسکرت در راه پدیدت؛ پس صید از تو وی **فرید**  
 برکت هم نرسد از تو بچی؛ تو را در باش حالی چند بچی؛ ای در رخ از بصیرت و دان  
 چن ها عارف سرگردان نیست عارف حیران نیست عارف از هیچ کویان نیست عارف  
 قطعا میل عیناً نیست عارف را تو من از شیطان نیست عارف در دیده است و بجز  
 نیست ای وای که هیچ لذت در دنیا و آخرت چون عرفان نیست ای وای که هیچ کس حق  
 از عاشقان نیست در بغا جز عاشقان و احبان نیست خلق جمله اشرد و درخنده اند زنده

عاشقان است که در وجود مدغم در نزد ایشان یکسان است بیسوی پانیدند فزای خدا نیک بجای خود  
 اندایشان سر فغش شد و سحاب وجود از پیش دیده ایشان شقق کشته کلبان سلطانند <sup>فاما</sup>  
 و نشانند همه اند بیچند با خود نه در بیچند ابوابی که اینجا که ایشانند سلطان داده نسبت  
 گویم ملک غریب و نبی مرسل نمیکند سلطان چه کار و آوری والسلام علیکم اولاد اهل آف  
 رعد **بسم الله الرحمن الرحیم** مکاتب شیخ کریم الدین محمد و فقه الله لک که حق تبارک  
 لبان الابد رسید و رسید نشی بز صیغ کریم مقابل کنت استعدتاً جواب مکاتب خود  
 بود نه مکتوب که رسید جواب نوشته و با بر عیاش الدین داده لیکن برای آنکه کسی نیا  
 که بیاورد پیش او مدق نشی در این مکتوب می داند احوال که نوشته بود نوشته بود که  
 بخدا که عکة استعمال پیش میناید در این سفر سفر بهیها این معنی پسندیده افتاد  
 خداوند را سبحان بدان سکر کدامت قال الله سبحانه ان کون نعت الذکری سید کون  
 حیثی وقال سبحانه و ذکر فان الذکری نفع المؤمنین حق سبحان و تعالی انهم دان به بهین  
 آنگاه نغمه بوده که ایمان آورند و عملهای شایسته کنند و فرمود و تو اوصوا بالحق و تو اوصوا  
 بالصبر یکی بگردد و صیه میباشد کرد قال الله سبحانه یا ایها الذین امنوا اتقوا العسر <sup>هلکم</sup>  
 نادا و قال رسول الله علیه اله الذین انقضی صبر خواهی مسلمانان ضرورت <sup>خاصه</sup>  
 امان که علاقه تعارف و محاب میان این کس ایشان ساکن باشند لایزال ایشان آنکس که  
 در پیشه پیش راه انقطاع و استماع او نکرفته باشد با محاب مولودت که این دو محاب علیظ  
 است و در بعضی از مکاتب شارح کرده بودیم با آنکه هر کس که نامی بخود نهاد اعراف البیبا  
 کرده و اگر چه اسم صوفیه و درویشی باشد که صوفی و این قبول نیامند برهان این است  
 سخن مرد از صوفیه شیخ شیخ قدس سره شتو علی ما حد ثنا الامام ابوالقاسم عبد <sup>الکریم</sup>

۱۱۳

عبدالکریم بن هوازین القشیری فی رسالته فی سال البیضا فی الصوفیه <sup>بسم الله</sup> التسمیه فقال  
 لبقیه تعبت علیهم من نفوسهم و لولا ذلک لما تعلفت بهم ستمیه و فرمود سیدانی که مرادنا از ا  
 نه این مرکب از حرفهای است آن معنی است که نسبت است در ذات ایشان که از هر که این الفاظ  
 و حرف و صخره نباشد ایشان را همان سمت است و بآن طوایف از یکدیگر بمنزله یکدیگر <sup>الناس</sup>  
 لرب العالمین نه مجرد اسما مرکب از حرفهای که محض وضع و اعتبار است روزی با بعضی از  
 سوانی سخن بر سر این رفت که غیر ضابطه الله علیه اله پادشاه بود یا نه ما میگفتیم پادشاه بنوی  
 او نیگفت چون مع کسرت تابع او بوده اند و ضابطه میفرموده وضع بلاد میموده پادشاه باشد ما  
 میگفتیم اینها نه از راه اسمی بوده از راه حقیقه محض بوده بی اسم پادشاهی و در عینی معانی بود  
 حقیقی که کس میداند که چه بوده و از اینجه نام خوانند آنکس این را فهم نمیکرد و لا عجب که هر کس  
 هرگز از اسم بر حق نیامده و صف حقیق فهم نمیکند و ذوق او از امکان است که فغان <sup>زند</sup>  
 بی رفتی و در غیبتی اندک یافت اینجا که مصطفی صلی الله علیه اله بوده یا دان او صد سال راه آن  
 سوی بوده از زمین که اینجا اسما و عبادات برشید هر کسیکه بر اهل ملک افتد بر پیش <sup>نشان</sup>  
 گفتی خطاه است اگر کوی مصطفی صلی الله علیه اله پادشاه بود و ایشان لشکر و رعیت چنین  
 نیست که ابوسفیان با عیال گفت اصبح ملک ابن اذینک ملکاً عظیماً عیان کنی کرد و فرمود  
 این نه ملک است و اگر کوی انحضرت صلی الله علیه اله مدین بوده و ایشان نلامده بوده اند  
 هم چنین نیست و اگر کوی انحضرت صلی الله علیه اله ریشخ بوده و ایشان سرین او بوده اند  
 رایت نیست و اگر کوی او بزرگی بوده و ایشان نوکران او بوده الله در سبت با آنکه او این  
 این اسما آنچه است همه اینجا بوده اگر کسی گوید که اگر این نامها نبوده نامی دیگر بوده که او <sup>است</sup>  
 و ایشان است جواباً تشکیک نبوت نه بر بعضی افتد که اینها حقیقت نامی است و شیشی

بشوی و معنی که اندیشها از نبوت در بیابند و اولاً آن شخص می یابد با اسم از تقلید بگشاید  
 که از اول و همام ثابت شد و اشارت باین کرده اند علماء آنچه که گفته اند نبوت کسی نیست  
 آنچه که گفته اند نبوت نه معنی است در پی که صحت و مطرفه نبوت منطبق شود ما  
 کان محمد اباحد من رجاکم و لکن رسول الله الایه چون سخن با اهل اسم بوده نام و نام  
 ضاده اند و نام بیجا شمرده است که بران افتاده یا خود چه میگویم که نام خود حق آید  
 بود یکران نامرا افتاده و آنچه حق تحقیق این مقام است و این کلام قلم از آن عاصم است  
 و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و السلام **سید الشهدا** علی بن ابی طالب  
 محمد و جعفر و اسید کاه مطلق علی الخ و والدین محمد را از اوقات روزگار و کند لیل و  
 فهارد گرفت حمایت و رعایت خویش داد و دنیا را بوی چنان ناید که به بندگان شایسته  
 نموده تا از اولام گاه بگذرد و بان مطمنی کرد و مثل خود را با دنیا مثل تا بری داند  
 که بملک غریب رفته که تجارت کند و ساعات عمر بر پایه مسافه که از آن سودی حاصل کند  
 و باز وطن خویش آید پس بناید و نشاید که آن مایه گزای صنایع از دست بیاید که هر  
 نفس گنیمه با یاد من مرض میشود و نه در راه ضلایع و تباه میشود و هبانشود است  
 اگر در کار ضلایع میشود در خزانة ضلایع مطبوعت و در محنت یا اینکه میدهند یک  
 هزار شده بلکه هر چه است که آن زندگان تناسلی که انعامی است شرحه بازند کافی ما  
 تناسلی میشود که هم چه بجز بیعی و عدت شود و عریک زره که در طاعت رود حکایت  
 میکنند که گوهر و جواهر بد جلد می انداخت بولی آنکه از آب بر آید و میگفت اعجبی  
 بعضی مرادل خوش می آید مثل آدمی مثل آن ضلیفه است که ساعات عمر که یک از آن بزل و زهرار که  
 شب چراغ پیش می آید زرد بلی هوسه چند طفلان و از روزی چند جا هلاک می کنند

۱۱۵

میکنند چون زندگان اسان بچنگ او افتاده قدش عیند اند با ش تا اجل در دست و این گوهر  
 گزای عرش که چند روز ز منافعش بود با بعدن خویش رود و آدمی بان چیزی کسب نکرده باشد  
 و اولاً وسیله تحصیل امری مسافه که چون ان شعاع مرشی که اندر رخ کویند با کل خود پیوستند  
**بیت** تو از کنگره عرش بزیند صغیر: **دند غمت که در این دام که چه افتاد است** با آنچه **بیت**  
 باشد نگاه بداند که چه چشم بر خود کرده اما دانستی اندم سودی ندارد **بیت** چون تو است  
 ندانم چه سود: چون بدانم تو انتم نبود: ای محمد و من چند گویم که سر و برکت گفتی بسیار  
 ندانم قضیه می بینم و امری مانا فر گرفته که ماسکه و هوش ما بهم است که از ما بر باید در بر این  
 قصه تاب و توان ندانم مگر هر کس بی دست پایانه که در فرمان برداری مصطفی صلوات الله  
 اله کنیم که دل خود یکبارگی با دستیم ایم اگر آنچه مای بدین مرحمان به بینند ز ره بر هفت  
 ایشان آمد و همه بر خود را فتند که پای ایشان از زبرد استحقاق این بار نباشد ای محمد و  
 صورتی است که بگفتار نمی آید و در ظروف صرف می گنجد همین قدر بداند که کار بند و ما  
 مصطفی صلوات الله علیه اله بسیار شد و یکبارگی دل از خود برداشتی و خود را با و دادن که  
 آنچه او گوید چنان کنند که این راهی است که پهای خود نمی توان سپرد و این برای است که با  
 مرغی او را بفرمانی توان برد اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنا من ائمه محمد و احسبنا فی  
 اولاد محمد و اولاد محمد و رب العالمین و السلام **سید الشهدا** علی بن ابی طالب علیه السلام  
 الله و سلم علی محمد سیدنا و مولانا و اله و اولاده اجمعین یک از دوستان حقیقی و اصدقا  
 طریق التماس نوشته کرد مشتمل بر بیان قطع عوایق که مانع شدن از اداء نفس مرشد است  
 فطری و تذکر عالم اعظم بود و همیشه در بعضی مکاتیب اشارت بان رفته چون مساعدت  
 و صلآن بقدر توان و امکان شرط طریق و وصیه اهل حق و تحقیق است از اسعاف این

۱۱۶

این مامله چاره ندید اگر از این حقه میخوای تا این بنزدان که موالی را هر صی هست که میخوای منته  
 یح باشی که ایشان ندانند دانسته کس فلاهنا بیفعلک وللاعلت من هذا این دعا مستند  
 باشی که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب لا یخش و دُعَا  
 لا یسمع این و متعلم که از ستر شخص ستر برزند دلوا خاشع که جانف و زبان زار است تا  
 نطق وی از تلبیس و کجی پاک باشد هر چند دعای او مستجاب گردد و علم که از بیخ <sup>مکتب</sup>  
 کورده ما غرا منتقم سازد و زبان را مستحق لاجرم دعای او مرد و آید و حی اسد بدل <sup>عقل</sup>  
 بنیاد و عیال لام که کناه کالان بگو تا سر یاد کنند که من سوگند یاد کرده ام که هر کس مرا یاد کند من  
 او را یاد کنم و چون ایشان مرا یاد کنند من ایشان را بلعنت یاد کنم این سوت <sup>کالان</sup> یح میدان که این کناه  
 کند آنگونه که دل ایشان کناه کار است که ان الله لانیظر الی صورتکم ولکن فی نظر الی قلوبکم و  
 ینظر الی کما ینظر الی قلوبکم و کناه کاران جان دیگر است و متعلم تقلید و سید <sup>عاش</sup>  
 است بشنو که عارف محقق چه میگوید **بیت** علم تقلید که ان بجان خود طالب روی فریاد  
 بود شاید که تو گمان آفت که مریدان استقامت از شیخ میفرموده اند پس متعلم با  
 فی فی غلطی کلمه الحق صالته الحکیم محبت جد هانوا حق بها حکم خویش و ان چه صالته <sup>شد</sup>  
 هر کسی در صالته خود موافق است و اگر از آن حقه میخوای که با بدن عمل کنی شرط آنست که هر <sup>کلمه</sup>  
 که شنوی تا بدانی عمل کنی علم دیگر بخوانی پس ماکلمه اول اینجا می نویسیم هر گاه که از اینجا  
 آوری جزه نه ماکلمه دیگر بنویسیم و اندر ولی التوفیق **الكلمة الاولى** بد آنکه بنای این را  
 بد مخالفت خود است و با خویش دشمن روی شدن که هر چه در خود یابی که در غیبه آن داری  
 نکتی قانون معامله همین باشد چنانچه کسی از آن عارف پس سید که متی تکلم فرمود ادا <sup>صیبت</sup>  
 ان است گفت متی است گفت ادا اصیبت ان تکلم چنانچه اکنون با هر کس دشمنی <sup>بنا</sup>

موی خود بعد از این با خود دشمن باشی برای خدا نه پیغمبر صلی الله علیه و اله و نه خداوند احدی  
 نغلت التي باین جنین چون او با خود دشمن است تو نیز با خود دشمن باشی و این از کتاب  
 ابن است و اما من خاف مقام ذبه و فی النفس عن الهوی فان الحیة هی الماوی لمن تولى  
 و هو خواست تو شاور و بین و مخالفی متی خود مگو این است که نفس مؤثر است <sup>8</sup>  
 مذکور است نقشا انفعال از و جزئی و کثیف و مظلوم و لذات روحانی فطرت است و کلی  
 لطیف و شرقانی فی غلط کردم که روح الذن سنت امر و از لذت و اطمینان است **بیت**  
 باغ سبز عشق کوی ستهام است و جز غم و شادی در روش میوهها است و عاشقی زین مرد و صالحه <sup>تیم</sup>  
 بی هجاری و زبان منزه است از غم و شادی بنیادش جوش ما و نصیال و وهم بنود هوش ما  
 صالحی دیگر وجود کان نادر است تو شو شو که حق بس قادر است تو قیاس از خدا انسان <sup>میکند</sup>  
 نزل اندر وجود را نشان میگرد <sup>میکند</sup> جود و احضار و شادی حادث است حادثان برین و حق  
 شان و اوست است شاید که در مواسی مولویه موالی دیگر که چون مذکور است <sup>میکند</sup>  
 اگر در غیبه نماز کند اردن باشد باید که پس نماز نکند زین جواب است که هم چنین است نماز که <sup>عینه</sup>  
 کند در آن عباد راه خدا است ان نماز موجب قرب است که باذن مرشد میکند اردن نه <sup>عینه</sup>  
 خود از سبیل بن عبد الله بشنو که گفته کل فعل یفعل العبد بغیر اقتداء و طاعت او معصیه <sup>عشق</sup>  
 النفس و تگویی که پس صلاحی هر در صالته چه نماز نه باذن مرشد میکند اردن موالی <sup>انکه</sup>  
 باذن مرشد مرشدان میکند اردن ان مرشد که جان هر مرشدان عالم فدای او است <sup>عشق</sup>  
 عیبه اله و اگر نه باذن او کند اردن فی جز لعنة در پی نداشتی اعتقد او که عباد الله خود <sup>شد</sup>  
 محبط و مرد و دست نمی بینی که فلسفه تمام هر چند اعمال بد میکنند و اطلاق عیبه <sup>شد</sup>  
 جز بعد و لعنة صاحبان دارند او دیگر یاره مشابه بکنند که متابعه مرشد هم <sup>شد</sup> محکم و غیبه <sup>شد</sup>

بکنند پس موجب بعد باشد جواب است که هم چنین است انکس که امر بر شد چنان بود  
 غالباً که در عرف نفس او منقطع گردد و صلاح دید عقل او یکسو شود تا حکم مرشد  
 در آن تدریس و توفیق باشد و اینها عقل و تفهید نفس انکس از منافعه عمره و نیکو برسد  
 و بخش سعادت مؤمنان عامه بحسب عقلی قلیل است که از این شرب دارند و حقیقتاً  
 ایشان آنست و اخلاص که سرگشته است در دل بعضی بندگان که جز خدا نمیدانند عبادت از  
 این امت ایمان بمشغال ذره و مشغال نذر له و اول و اکثر از این باین اعتبار موصوفت <sup>سکت</sup>  
 مؤمنان در ایمان یکسان نیستند مشخص باشد که کل او ایمان باشد و مشخص باشد که <sup>بک</sup>  
 جز او از هزار جزو ایمان باشد انکس که کل او ایمان است کل عمل او مقبول است  
 انکس که یک جزو از هزار جزو ایمان است یکجزو از هزار جزو عمل او مقبول است  
 اید و مت ایمان جز این عقل و دانستی است که تو دانسته ای من شرح الله صدره <sup>سلام</sup>  
 و مو علی نور من ربه اید و مت عمل که سبب یان میکنند معلولت چرا که بعد از خلقت <sup>خود</sup>  
 امت و هر چه بقیضی خود است بد امت لیکن هر سببی که سر اخلاص همراه دارد <sup>بخش</sup>  
 راستی و صدق در عمل او هست بقدر آن مستطافی و هر سببی که از آنجائی است عمل او  
 محض تقلید است و لاشئ و باطل کسر اب بقیعة بحسب الطمان ما و صتی اذا جائد لم  
 یجد شینا پس بخت بدی باین کس واضح است و بخش نیک بختی چرا که سر در قبضه  
 ایکن نیست و اسم این کس بیافه و اگر نه بمقتضی او مقتضی ایکن بودی و طبعی  
 قسم مردود کشتی سربا صفا است و جز خدا از او آگاه نیست فانه بعلم ایکن و اضفی  
 شیند باشتی که هر کس که مؤمن است بجهاد یت خدا مؤمن است و هر کس که کجاست  
 باید بفضل خدای می یابد و هیچ کس بعمل خود به مشیت غیر و دست فریغ از خدا

هدایت و فضل است و ایمان که گویند مخلوق نیست از هدایت است مثل نوره فی قلب المؤمن  
 نشان از اینها میدهد از اینها همه روشن تر از رسوخدای بشو من و صد خیر و ایلجی <sup>بهم</sup>  
 من و جن عزیز ذلک فلا یلوم من الاغنه و کلام مجید بین که چگونه سجده بندگان بر آن  
 بندد و اما اصابت من صنته فن الله و اما اصابت من سیه فن نفاک اید و مت کوا <sup>معنیها</sup>  
 دلایق سیدانی که من چه بیکوم و اگر از سخن من خواهی که بر من آوری فیا ضیعه <sup>للعرب</sup>  
 عام مولویه است و گفتگوی این سخنان بیش از تپیهی و اشارتی نیست <sup>و با</sup> و گفت  
 مرا علم لدنی هو من است و تعلیم کن اگر تو راستی رس است گفت که الف گفت در کفتم  
 پنج در خانه اگر کس است یکجف بشی است این ربای دیگر بشی این باده بزا بد  
 بد خوئی هند و بن ذوق بعالمان پر گوئی هند در کوی خوابات بجز عاشق را  
 ایعابد خود نمای طوقا بد هند اید و مت پنج میدان خرابات صیت و عشق جدا <sup>شد</sup>  
 عشق آنست که همک وجود تو را فری و کرم و تو از معشوق چنان برساند که سر سوزنی در تو را  
 نفوذ نیابد هر آنکه یاد معشوق هم فراموش کرد چه یاد او غیر او است پس او راه نفوذ <sup>د</sup>  
 پس کون بکل از تو محروم ماند و همچنان که از تو محروم خواهی بود ضراب و پرفشان <sup>کون</sup>  
 بنفین تو بر خیز و ترادعی بد کند الفق و اد الوجه فی الدارین که صومیان میکنند  
 گاه بچاپلوس و ترغیر در آید و استند فاسع و دت تو کند لیکن اینجا که تو باشی عز غای  
 کون و صدای او نرسد و عیشی بر تو تیره نگردد آن چه تو بجای باشی از آنست که هر چه با <sup>نجا</sup>  
 رسد سوخته گردد <sup>بیت</sup> اگر سلطان مارا بنده باشی همه گویند و تو در خنده باشی و <sup>گو</sup>  
 پرغم شود اطراف عالم تو شاد و خرم و فرزند باشی و کر چه بی و زمینی از هم بدرد  
 و دای هر دو جان زنده باشی هم مشتاق و بیاد تو باشند و تو صد پوره جز و افکنند <sup>باشی</sup>

بعش شمس تزييد جان كنه تا چون عشق او پانيد با مشي **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 ابرق بلان جانب الطور لاسع ام ارتفعت عن وجه ليل البراق ام اكشف نقاب الخوض عن  
 وجوه المعان العرا لعدنة باساط الله التي نظمتها الانامل صفت محن وناوسيدنا ومنتنا  
 ورسيدنا وناوعدنا انا سورة الجماعة والنبول لمرنا السمع والطاعة اللهم صل على محمد وجمع شمله <sup>ابله</sup>  
 واحسن لوجهه عليه السلام والسلمين محمد بالاسنة عباد الله المقفين فاوقفت <sup>بشرق</sup> بيزان  
 كانت في كانون العواد كمنيرة وفيها بين الاضواء والاضلاع محرقته لابل لم يزل لها من الودا  
 وقود وما كانت قط ذات محمود وجود <sup>عليه</sup> في العلب مني الوجد لوعة لها في الحشا حرو  
 في ضجيج صبر خليلي حتى في ديار بعيدة ولكن له ابداء في خاطري ذكرنا فطيفتكم بطريق بنا  
 كل صحح فيقال شكم يزدنا كل همسى وسبكر فاستمر حاضر في الفايير متمنون في الشرا  
 وان ضرب البين مجباع العيني رفع الله بلطفه حجب البين واوصل برحمته العيني الى بعيني  
 انه قريب بجيب قد بعثنا اليكم كتاب الهوانف في سلوك العارف متملا على اذنته و  
 بجمعة في النغم امرتم حجة صادقة وفطرة ناطقة وقد جعلنا قلوبنا هوانف عارفة عارفة  
 قلبكم لنبال شرف صبركم ويقع موقع القول من ليم وضمننا في الارمال اليه سوانح <sup>من</sup>  
 ما عايناه الوقت وفاء لشربطكم وابتعاد الغر عنكم ولعلم صبيي نعلوكه الله بلطفه  
 وايى ان الوصول الى الله عز وجل لا يحصل الا من طريق التخل والوصول اليه من طريق  
 التخل انما هو نتيجة عند تيقن الاستبحة الامنا اصد ما تروى النبي في امر العيش و  
 الاوصى تروى التفكير في ذات الله عز وجل وكل على كل من ذلك شيطان ايد عواليه  
 محذرت تروى اما شيطان الله بي فنجو فلك على تروى الضعيف فيقول **لن وليك نصيرك**  
 وهاديلك ووزيرك ليس الا الله بولت فان جانبته بعبت ضايغا صاريا وجانغا

جايعا واستطانت عليه اللبدي وتراودت عليه من الناس القدي هو صامر صاس  
 ذابل صاعر له من ولي ولا نصيب ملكا وعند من هذا القبيل مواعيد واما الشيطان فيصير  
 فيحذرت على تركه الجمل والعج فيقول هو وليك ويرت عين سبيلك فان تركته لم تقدا  
 حقيقة هذا الامر ولم تعرف انه من شئ وانهم صدقوا في صحبته او ما ثم شئ وانهم بسوا عليه  
 وما دعوت وعبت في ضيعة الجمل ولم ترتفع الى شعاع العلم والفضل وهذا وعيد  
 وقد يده ولعمرا هلكت انما يكن بانك وليس الامر على ما يربطك فان العلم رزق الاروا<sup>8</sup>  
 كما ان العناء ووزق الاجتناء وكلا الرزقين مفرغ منها وليس الجالب له الله به التفكير <sup>سبق</sup>  
 التقدير على ان السالك لا ينبغي ان يكون سلوكه معلولا به الملاحظة ولا مكوذ بالاعتماد <sup>على</sup>  
 صن المحافطة فان التحكم على الله من سوء الادب واكثف محاب على وجه الطالب بل يسلم <sup>عن</sup>  
 الشيطان ما ادعاه فيقول ان لم تملك تدبير وتفكير لم تعد معا شاولا مهيرا فان لا الحاشي  
 عن ذات الله عن النائية او من العاقبة بل ماى ونفسى وسخاى وحقيا وسماتى بدر العباد <sup>ليني</sup>  
 لا مشي له وبذلك امرت وانا اول السلمين وانا بخله العناء ولا ينبغي به بد لا فعند <sup>للك</sup>  
 يحشا البليس هو الذى ذكرناه منطلق العشق لا تغلم الشيطان الابه وذلك فضل الله يؤتيه  
 من يشاء واما متى رمت الزام الشيطان على ترتيب العقول فانت بين يديه عاجز في قول  
 ما العقل من العشق الا كالمثلثين من السلماة ويا نزل العقل من نور العشق الا كقذو <sup>لته</sup>  
 المصباح مع حيل الشمس وكما ان السراج وان كثرت فانما لا تفعل بالنها والاشاق لينا  
 وكين ذلك مصباح الافكار ولا يرحم ليل الابكار صبيي بنده باذنه لا تقطع الا باقدام المحتد  
 الجنان ولا يكتسب المحبة والجنان الا بسلطان الايمان ولا ايمان الا بهداية الرحمن وما <sup>لنقل</sup>  
 الا واقف جبران ولا تتعكى الا طام سكران حبيبي الفكر امام الغلاسة فلم يؤتم <sup>الجمل</sup>

دانسته و امان امام التقیین فلم یؤتم الا الظمان بینه والیقین و لیس المراد من العنک المینة اللطیفه  
 والیقینة الصافیة المزججین بنور الکتب المویذین سلطان الحجة و ذلک هو العنک المینة  
 و کتب لابن ابی عمیر براد بنده التعمقات الفلکیة و الوحاس الخلیفة لقی لا نعیم من لفظ العنک  
 فی عرض الیوم الا ذلک و الله سیدی السبیل بسم الله الذی عن الیوم نامه عن بنی که از جاب  
 برادر کرد ای شیخ کرم الدین از قزوین کا زرین رسید سو بک کشف دل شد و بان شادمانی  
 روی نمود نامه اول و دوم هر دو موعظی افتاد شخص که در مقامات حقیقه است سخن بجای  
 که چنین بود و چنان شد او را خوشتر می آید پس آنکه وجود حقیقه است بی اسم حقیقه پس او  
 کام خود از آن بر می آید و در سخن اجز بنیت اما اگر در مقامات بعد و همچنان است سخن حقیقه  
 او را شنیدن خوشتر می آید که بازه او را تازه میکند و روح ان همان از آن استقامت می  
 و او را بان جهان بیگفت و بیدار میکند و بقصد القصه هر کس که در عین انجهان است سخن  
 انجهان شنیدن او را مومن بنیت که سخن یاد داشتی است و یاد بودی از شی او را عینی  
 ان حاصل است مشغول شدن بیا داشت او را از عینی بچوب بیگند که بچوب در نظر  
 داشته باشد چه پروای انکار که گوش بکند که صفت او کند که بروی چنین و چنان  
 دارد و اگر گوش کند بچوب گوش کردن از او غافل شود و غفلت از او منقطع گردد و  
 منتقل بخیر شود چنانچه حظ بچوبان است بچوبانیه او خود را شاد میداند کون او  
 ماست مینمایند استند الله بشارت لها و بنور خود معمور سازد تا چشم و دل میرد ممکن  
 باشد اما آنچه نوشته بود که ضرت و دست اختیار بعضی است چون الله بشارت دیدن ان برادر را  
 باین سخن گفته کرده سپاس او را تعالی که او را بشارت نامهای معنیهاست بعضی معنیها  
 روشن واضح و اسع که چون ان بر شخص فرستد دل او گشاده گردد و در یک سینه او روشن شود

۱۱۸

شود و چنین معنیهاست و بعضی معنیهای تنگ و تنگ که چون بیرون فرود آید دل تنگ و  
 و نکال با او در جهان معانی فخر خداست و ما هم از فخر خدا مرسان و کوز اینم و در هر چه خدا  
 را غیب او بمان آن چه همه بر سر خداست اما قسم دوم مراد استغناء خداست که کس را به نزد  
 خود راه نمیدهد نه ما سبک نیبیم ما را چاوشان میل نند بدی رخطه با طفل سازد و زوی کند  
 و خشم خود خوا باند و لب شیرین کند چون بر او دلیر شود و کتانی کند خشم باز کرد  
 و روی تویش کند انرا حسن گویند و این را قبح آنچه در مان او را قبح دانند پس این که  
 انرا از خود دانند و نپندیرفته هیئتها که او این را بخود راه نمیدهد چون بوی کل شود  
 فرابیش روند و تناول کنند این را نه ل حقیقه باید شمرخ و لطف اس که در روی انرا  
 ضد یق و این را بخود خوانده و خود را بدست انان باز داده و چون بوی سرگین شود  
 کوزینان شوند و دوری اختیار کنند این را استغناء حقیقه باید شمرخ که با تنهای خود  
 حورن است و کس را یاد نمیدهد که گمان افند که مکن او یکس یکت یا محتاج کسی است یکی  
 چه سگ است که او را موی او التفات و احتیاج باشد ذات و امر او است بیگ کور در عدا  
 گنکر میکن القصه آنچه در دنیا و اخرت انرا حسن گویند از طعام لایق و جان نوز  
 و علم و حکمت و غیر ذلک انرا انرا حال خدا باید دانست و هر چه در دنیا و اخرت انرا  
 قبح گویند از تلخی و شوروی و کفن و جمل و غیر ذلک انرا انرا جلال خدا باید شمرخ و جلال  
 خدا باید تو رسید که و بچوب رگم الله بشارت و در حال خدا باید او بخت که و الله عوای  
 السلام و بی گفت ما خود این واقع است که هر کس که جلال بجلالیه در یابد بالضر و دره  
 ان بگر یزد و هر کس که جلال بجلالیه در یابد بالضر و دره در ان آویزد عاربان حال ایمان  
 دیده اند و جلال کف در یافته لاجرم در ان اوین اند و از ان کوزینان ربا اتان الله بنا



دقیق الاضرة حسنة وقناعا جاننا **بالحسن الریح الرحیم** یوم الجمعہ صادقین وحب  
 اله حب سنه ۸۸۸ که ثانی یوم وصول نبیل زهبت یوسیله ابن ابی اخلاص خود نامند که  
 خاطر عا طر حفت بخندوم و پناه واسید کاه اللهم صلک ظله **بالحسن الریح الرحیم** و دفعه لا احسن الا  
 و احسن الاضلاق محب الله والدین شیخ محمد میگرداند لله الحمد که بعد از نماز مدتی **بالحسن**  
 دیگر باره فقال وصل من منبر ما کرفت و بعد صوری بقیب سبل کشت و قریب معنوی خود  
 هرگز بنوده که بنوده قریب صوری و معنوی ستلام باد و فعال محبت پیوسته برورنده و در ترقی  
 و انوار و انوار آن درازد یاد آید ای سبک کوم از خون الطاف و لطائف الهی که در این ایام **بالحسن**  
 رسید لله الحمد فوق مبلغ الاعضاء من زمین رحمة که رسیده بخشیش از عهده ان حرف آباد  
 نادر زمان خود بر حدی سلام ایشان محضت بنویست صلوات الله علیه رسائده شد و در غفلت  
 اجابتی بهم در عا بجهت ایشان فرود گشت نرفت با جز عا چند دیگر که گفتن ان طالبان **بالحسن**  
 بنیت مکرر در زمان خود خدا یا که چنانکه زمان به رسد که حوصله فهم شما هر چه بگویند **بالحسن**  
 و تخم یاری که در زمین صد و رگشته شده کثرت طیبه اسله تا ثابت و فر عا فی السلام  
 اقبال بر کشد **و بعد** چون این جهان کنان است از ای نامانند و عاقبت مر و انا با عا **بالحسن**  
 مر نادان یکسانیت خوشی ان کس که این ایام کنان در صرف بد مستاور دند دانش  
 کند ناصاحبیات دانا کرد دهل دستوری الذین یعلمون والذین لا یعلمون اما تبتی کرد **بالحسن**  
 الالباب دانا باشد که امر را چنانکه هست و دانسته اند یعنی مغز درون پوسته دیده اند  
 چون پوست هستی از مغز حقیقت بر کشیده اند و بعضی مغز شد چون این جهان که  
 از افتر هستی میگویند از هم کشوده شود اذ السلام کسطلت و اضرت که جهان مغز نیست  
 ظاهر شود ایشان را با اضرت دست بهم دهنه و یکانه باشند و در عینی راحه ابد للاباد **بالحسن**

ستلام و جماعتیکه من پوست ندانستونند دیده و بنوده اند با اضرت که بعضی مغز است حکم خدا  
 هو به دست بهم نمند مانند اب و دروغن جدا مانند و مشوش کلا انهم عن ربهم یومئذ **بالحسن**  
 ای بخندم اگر از حال رفیقان پرده بردارند و آنها را بشناسند چنانچه باهل الله و کاشفا  
 نموده اند به بنیید امر عجیب بدایند دانستی عزیز بی در شوی و کاهی یا باید پس کاد **بالحسن**  
 و پادشاهی یا باید ای بخندم می بینم آنچه را که شما نمی بینید پس آنچه میگویم باور کنید ای **بالحسن**  
 حقیقه مانند جبر بر کوان در شورش است سخن از طلاطم ان بجز است که ترشح میکند ای بخندم **بالحسن**  
 خدای که جان مصطفی در قبضه اوست که این جهان و کلا این جهان باطل و غرور است **بالحسن**  
 حقیقه میزان جهان نیت و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیاء **بالحسن**  
 عن الاضرة هم غافلون اگر تمام جهان از دست برود و در برابر وی بگذرد حقیقت بدایت **بالحسن**  
 صودی امت عظیم و اگر تمام جهان حاصل باشد و اینکس از حقیقت به لبرع هبنا اینست **بالحسن**  
 باد به هیچ نیز زددم از جهان ببنگ است و از صحیح اهل جهان به تنگ تو عزله و انقطع **بالحسن**  
 می آید در عا که اسباب ان فرا هم می آید خدای تعالی آسان کناد اشارات غیب بجزله **بالحسن**  
 بهم برسد و از جانب صورت امتیاز دست نمی دهد و عمر نبی بکنند رو ما شاء الله لا حول و لا **بالحسن**  
 قوة الا بالله تو کلت علی الله صبی الله الابر سید الله ان الحكم الا لله ان الله رؤف بالعبثا **بالحسن**  
 حضرت محمد و امیر عماد الدین محمد چنانچه فرموده بودند بقبر رسول الله صلوات الله علیه **بالحسن**  
 رسائده شده از فرط مشوق بدیدار شیخ کریم الدین لافز ستاده و دیده او داد دیده **بالحسن**  
 سائسته تا از دیده جز ملامتی انحضرت بیارود و توجیب نسلی خاطر شود انشاء **بالحسن**  
**بالحسن الریح الرحیم** اللهم املد دابده و اشد و عنده و ثبت علی صراط مستقیم عمادا **بالحسن**  
 والدین محمد داعی مخلص سگر و در کتاب گویم لازم است که بخیر بود از مسلمانان **بالحسن**

۱۰۴

و سن الثقات تعظیم و ساینده در مقام بحیرة و صفا فی ثابت و واضح است ماحضرت  
 که از کف حکمت که طالبان راه حقیقه را کوشش بان باشد و دل بان کشاید آنکه حق میخان  
 همان آفریده و نیز شایسته از نور و انبای تخت و مستحق سرب سلطنت ساخته و در شتی  
 انجمن مجاب آفریده و نیز شایسته که بر ابر آفتاب دارند ناچار از اطل مستند اند این  
 ان جهان است که مادر آیم و بقای این مجاب را اطل است مغرب که چون ان اهل بر آیم  
 دارند و چون ان مجاب بر دارند این جهان مستوحش شود چنانچه مستوحش گردد نوز دروغ مشا  
 و نوز ان جهان سبسط گردد و کلیمه امر را فرود گیرد نیز دریا بیکه مد آغاز کند و بر عماره که بر  
 ساحل باشد ضرب کند تا همه دریا شود ناچاسا کسان این جهان جمله غرق ان نوز گردند و  
 ایشان معناد بطل نشدند دیدند ایشان از ان نوز ان عارض کرد که دیدند و خفاش از در  
 آفتاب از ان نوز که بختی گیرند بهر سوی که روی کنند ان نور ببینند بقول الانان یومئذ  
 این سخن کلالا و زوالی زینت پوشند استحق در ان محرابی بی پایان حیران و سرگردان گردند  
 یوم یکون الناس کالفراسخ البثوث مگر جماعتیکه در حیات دنیا کوشش بوجه انبیا کرده  
 باشند و بتدبیر خود را با نوز آشنا کرده و پاره پاره بران دلیر شده و بی و ام ذکر و عبادت  
 و سلوک سبیل قدس و طهارت و صرف وجه ان ناصیه ظل مجاب نور که ایشان را نوز در  
 مجاب کلال عارض نکرد بلکه برای انعام مناسب تمتع و تله زبان حاصل باشند چنانچه  
 فی ذاته لذت است مانع استماع بان عدم مناسب است مانند عدم استماع جعل بکلام  
 و خفاش نبود آفتاب کما مال العائل **بیت** ایوا صمد یکران عذای بر من خود شب  
 نتاب بر من عارف محقق مولانا روی اشارت باین مضمون گفته **بیت** پاره پاره روی  
 کن با نوز روز و رنه خفاشی بجان بی نوز با سلیمان مؤکن ای خفاش رده و رنه در

در ظلمت بان ناید و اگر کسی سوال کند که این همان ثبات است از مجموع این اشیا چون این  
 صبان رفع شود همه این اشیا و رفع شود پس چیزی نماند که نوز ان صبان بر او تابد و او تاب  
 بناورد و معذب باشد جواب است که این نشانیست اشیا و رانه عینی حقیقه اشیا است  
 به بطلان نشات حلالان ذوالنشات لازم نیاید لیکن مادام که در ان نشاء معناد به نشانی  
 شد و اثر استیناس بان در اوقات نشانی که میزان مستوحش است و بان معذب  
 و منغص ام چون کسیکه در خواب صورت ببیند و بیان عاشق شود چون بیدار شود و ان  
 صورت ببیند به نیافت ان معذب باشد چنانچه خواب و بیداری دو طور است این نشاء  
 وان نشاء و نشاء احویت دو طور است نشاء اصلیه را و راه بجان که نوز در ج است بوی  
 استیناس با نوز نرسد و ام مراقبه و ذکر و تحجب از رعیاس و قاذورات بشری  
 یافت هان در کار باشند که رفع مجاب اعظم که بر رفع ان قیامت کبری قائم شوند نرسد  
 شد اقرتب الساعة و انشق القم و رفع مجاب ادنی که بر رفع ان قیامت صغری بر چیز  
 از شران نعل نند بکبرت کل امر صبیح فی اهلک و الموت ادنی من یشراک نعلها  
 زینهار که تنویف بخورده مه مید و هیچ کار بر این مقدم نند و نل زین که کاری از  
 این اهم نیست که خود را از عذاب ابد و کمال سرب خلاص کنند که چون موطن عذاب  
 داشتند امیر فقیر و عظیم و صقیق و شاه و کد بیک خوب داشتند و روی هیچ کس نند بپند  
 بعد و نفی تنویع انجاعتک توان بست حبال استیا و اسباب جمله انجا بریده باشد  
 خداوند آسمان و زمینی که این سخن درست است و هیچ غلط در ان نیست و روزی صرا  
 بود که انان که نوز ان بگردند پشیمان برین اما چه حاصل **بیت** چون تو انستم بد انستم چه بود  
 چونکه انستم تو انستم بنود زینهار و زینهار که این سخن بیبازی نگیرند و هر نل نند

وغم خود بخورند که کسی هم نخورد در آن زمان که عذاب خدا فرود آید هر کس بخورد در آن  
 بد روا نمیزند نسبت چه جای غم که بود المجرم لو یفدی من عذاب یومئذ یبسید  
 صاحبته واینده وخصیلمه التي توری فی الارض جمعاً ثم یجیه اعاذنا الله وایاکم  
 من عذاب النار ووزقنا وایاکم عقبی الدار ووزقنا وایاکم للمبادرة الی التوبة قبل  
 النبوة ووصلنا وایاکم من زجر فاذر صر وذرک ما ذکر بحیرة وسیلة الکبری محمد  
 المصطفی صلوات الله علیه واه واولاده اجمعین سبحان رب العزّة عما یصفون و  
 بحمد المرسلین والحمد لله رب العالمین **بسم الله الرحمن الرحیم** اقرب للناس **صلوات**  
 وطم فی عقله معضون بر صفت محمد وحب الله والدین شیخ محمد واضح باد که  
 این مردمان گمان برینند که آدمی میبرد وطمی است باطل اگر نزدی رسیدی بلکه او  
 منتقل میشود از پرده هستی به پرده دیگر چه هستی تو برخواست از پرده که  
 نقل کرد به پرده دیگر اهل ان پرده که از ان رفت گویند بمرح واهل ان پرده که  
 بدان رفت گویند بزاد وچون آدمی بآن جهان افتاد او را هر چه میخواستی وپوش  
 نسبت غیر اعمال خویش نیست یک عملهای او بکرد آدمی آئید اگر علمای شایسته  
 بدین رای شان شاد و خوشوقت است و او را یاد این جهان نمیشود بلکه مثل او  
 گنجه که اندک اندک برابستار و دیار دست در شندان که او را میگرد بمانندند و  
 مملکه خود برین پرده ها نیاید وعلب خویش و خویشان و دوستان خود  
 و اگر علمای زشت است از دنیا رای شان در حشته و عذاب است و هر یک بر او اند  
 ماری گزیده تراند ووش بتازگی این سخن معلوم شد امر را اعلام شمشاد تا  
 آگاه گردید و کار سازی اجنهان کیند و غافل نشیند که نصیب آدمی دست

۱۲۱

در دنیا همان است که در آخرت با وی عاید گردد قال الله تعالی ولا تنس نصیبک من  
 الله بنیاد یکی چیزها نصیب همان است از او نه نصیب او از جهان هر چند آدمی  
 عمیدند والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ودر طائفة این کتابت سابقاً نوشته بود  
 وستاند میسر شد در این وقت که شیخ محمود در اجتهت استخبار سلامتی احوال  
 آنکه از لازل و احوال تفرقه نبوده روانه میدان شد فن ستاد و از کتوب جدید بهین  
 قناعت میکند که سلام خدای بر شما و فرزندان شما باد و اتش محبة خدای عزوجل  
 در دل شما افزون کند و ادما محبت میان شما و خدای شماست موضع کرد و از آن  
 بناشید که کلاً انهم عن ربهم یوشکون و صفح الحال ایشان است و التسلأ  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من العقیان الله تعالی قطب بن محیی الی الحضرة المحی و تیه شمن الللة  
 والدین ابوسعید **اما بعد** صورتی که این ضعیف در باب عدم بسبب عز زردت و  
 سبب نوشته بودم نظر نه در ایشان داشتم بلکه داخل بودم از آنکه ایشان را این التوام  
 نظر در جماعت عوام حمله بود اما اهل علم یقینی که علم ایشان را از هر ذیغ نگاه میدا  
 هذا و امر ان من کوران چون سخن از ان برآمده و در این باب حکایت میکنید و با  
 افتاده الحاله هذه النسب چینی مینماید که در این دو باب مساوی سایر مسلمانی کرد  
 برای آنکه طایفه درویشان که چینی چیزی التزام مینمایند حال ایشان دال است بر آنکه  
 قوی است نه از قبیل التزام سپایش است پوشیدن قبا و اشتلا و در قریات اصلا  
 خوب نیست اگر چه در عبادات از ان بپس منع نیست و احداث و قریات عبادت است  
 از آنکه علی که بذات خود قوی نیست اما بسبب نقلی قویت میشود این اشعاری سازند و  
 ان مواظبة و مداومت نمایند هم چون مواظبة بخیریه چند که چنانچه بالعبادة قویت است

۱۲۲

بنات خود قریب است تا بر جهال سلبت شود و از احوال قربان بن وجود چنان بواست  
 و نیصات برتی مشرب مثلا نماز است که نفی قریبی است و بالینه قریه است چنانچه  
 دو لاجرین است اما چیزی خوردن برای اکثر موجب قوت نماز باشد نفس العمل  
 قریبی نیست لیکن باین نیت قریه میشود و چنین عمل در اجراء است عدم اکل <sup>ولین</sup>  
 عزیز در لذت از این قبیل است که بلینه قریه میشود پس از اشغای ساختن قریه نیت  
 اگر چه که متفرقا اگر در زمان را نیتی در آن باشد و ارتکاب کنند عیبی ندارد اما  
 از این گذشته و طایفه پیدا شده اند که صاحب لقب خاص اعنی ابو بکر یا و این را  
 دستوری مقرر ساخته اند بر وجهی که در زمان باز وقت این افتاده اند و بعضی علما  
 در صد و سیع ان در آمد و در این <sup>بسی</sup> گفته و فتاوی کرده و چون باین حد رسید  
 اصرار بر آن نمودن خوشایند نیست و این را طی میباید کرد که رجوع کنند با طوره  
 مسلمانان اگر چه اول چیزی بنوده اما حاله که باین مرتبه رسیده اصرار بر آن بکاره <sup>ند</sup>  
 در زمان حضرت شیخ قدس سره این باین مرتبه بنوده که بنامید و از آن حکایتی <sup>بلا</sup>  
 و حضرت شیخ مشرف الدین محمد رمضان که این التزام میفرمایند بنا بر آنست که <sup>محمّد</sup>  
 این امر است که در مشرب فقامت معلوم میشود که ایشانرا اتفاق بتبع ان <sup>ند</sup>  
 و این قاعد نیست در امر ایشان برای آنکه ان کمال که ایشانرا حاصل است در آن <sup>بلا</sup>  
 اما فقامت فضیله دیگر است و فضایل در بنی آدم منقسم است خدی عزوجل  
 همه بهر کس نداده <sup>بعض</sup> سخن قسما بنیم معیشتهم فی الحقیقه الدنیا و رفعا بعضهم فوق  
 درجات و شما اندیشه از ان مداریکه که اگر من این التزام ترک کنم مهاجرت کرده <sup>باشم</sup>  
 از شیخ خود در فتاوی فقهیه شیخ شایسته اند چون ایشان بتبع فقه فخر موده اند

در حالات درویشان که ایشانرا افتاده و تجربته ان دارند و صاحب وقوف آنند شیخ  
 شما نیک و من شنیده ام که حضرت شیخ نوروزی درویشان را به چیزی ایس کرده بودند  
 از ان بعضی موالی انجامد رسیدند و خلاف آن گفتند درویشان با حضرت شیخ

۱۲۳

**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی بن ولیدی الامیر عماد الملک والدی  
 جعفر والامیر عماد الملک والذین سجد ایدهما الله تعالی بالعقده والتکلیف و وقایها  
 عن سر التکلیف و سایر الاخوان الالهیین و الخرب الیابین **اما بعد** <sup>مضک</sup>  
 المبارک رسید عهد خود با خدی تازه کنید اجماع اخوان بر عبادت محمد <sup>سازید</sup>  
 در تلاوت و طاعه و مذکور حضرت اخوانیک اخوان آباد را با نوار کردن <sup>کردانید</sup>  
 کاله موردیک بطالت در نور دید با ان زمین مبارک صفا میکنید بر داشته خود <sup>با</sup>

بخاک میفکنید برافراشته خود را فرو مکن وید هر زینتی را زبان است و هر زبان  
 را بیان و هر بیان را گوشتی حق هیچ چیز فرو نباید گذاشت من کل حجر صدای اخوان  
 اگر این زمین بسازد را ضایع نکند ایند از اجزا نودها یا باید و نیزنها بشاید ای  
 اخوان بحق صدای همان که کار دوری از خلائق دارد و بقناعت و نامرادی و محول  
 بودن و روی کس ندیدن اللشاکین فی السلوک ای اخوان مستی منائیل در  
 بیوت عجات تقصیر میکنند و ملازمت اخوان اباد کم میکنند و الا بر خود ظلم کرده  
 باشید ای اخوان از هزار سخن یکی باشا کفنه ام و از هزار کاد که میباید کرد یک  
 نکرده اید ای اخوان زینهار که دمه های سرد شیطان بخورد راه مد میدهد سخن  
 دارم وقت تنگ شد بدین اصطفا رفت والله مال ان ینفعلک باولت ایا  
 والسلام علیکم بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی شیخ الاخوان  
 اید الله و اعان اما بعد ادبی بدوام کامری کند و میشود ریاضات اختیاری  
 اضطرابی ادبی و پابل میا ز انا این همه بر ضرر ظهور خوانند فی قوله علیه الصلوة  
 والسلام لا باس طهورا و انا این همه اهل عنایت و عنایتیتر میباشد کا و  
 ان الله الناس بلاء الانبیاء ثم الازل فالازل فی الجز العیج من یرد الله به جزا  
 یصیبهم و چون هر کس را نصیبی از عذاب صدای برمی یاید دامت اگر در دنیا  
 مؤمن ز عمر و ایم نکند در صورت میباید کشید و این عذاب له نیامن عذاب  
 الاخرة تد بی صدای برای مؤمن اولی است از تنه بر ابرای خود پس توکل بر او  
 میباید کرد و هر چه وکیل کند را غنی میباید بود و اگر چیزی باشد مخالف طبیعت  
 یاد باید آورد که پدر مشفق طفل را حجامت کند با وجود نقره او بان و از صدای

۱۲۴

عز وجل در خواست الهام خبر اعطاء قوت باید کرد و هو الرحمن الودود والسلام  
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الایم من الله  
 الی بن ابی سعید اما بعد چگونه باشد حال کسی که از جهان که همه ان زینت است و نا  
 و بنور صدای عز وجل مشرف بدین جهان ساکت است افتاده باشد که هر چند چشم  
 می آرد وی برد جز میمای اموات نمی بیند و از هر سوی که نظر میکند جز بوی مر  
 بمشام ناظر میزند نام روح انسان چه گناه کرده که او را بدین سبب استلا ساحت  
 و استوفاه الی لقاء الامتیه صیرن بعضی از بنی آدم که بدین اجسام و اجرام ارایند  
 اخلاص بوی ارض نموده اند و اینجا را وطن گرفته سبحان الله با مرکان چگونه توان  
 بود که نه با ایشان سخن می توان گفت و نه از ایشان سخن می توان شنفت هانا اینجا  
 تمام زندگی نرسیده اند و از موت بکلی فرمید با اموات بسن می توان برود برای  
 بقای ما استبامت با اموات در ایشان اگر تمام صیوة رسیدند نفوذ از نهاد ایشان  
 برآمدی و چنان وحشت که انهارا از اموات میباشد انهارا از این جهان دوری نمودی  
 چون این جهان سخن مؤمن است و طیفه سخن کوشش است در خلاص کردن  
 از سخن نه تخاص و تنازع دران و عجز در عقید و رفاض و اسامها نماندن و کا  
 استوار کردن چون اسام سخن برنا کای است چه اسام کاسوانی انجامی نمی کاند  
 این اسام و پیران سازد چه ان اسام اصطلحت و این اسام صطلح کما  
 اصطلحتا و مت تو اید کرد دست از این کار بریده بد الله وفق الطالبین و  
 بهم مبدل مرضا ناک یارب العالمین آمین والسلام بسم الله الرحمن الرحیم من الله  
 قطب بن محیی الی ولی صفا الایمر رکن الدین حسن اما بعد نقل تن مانع است طایر

۱۲۵

۱۲۶

روصا که ببال همه چنانچه دخواه است در سبابتی حق طران کند اما صوفی عجب سبک روح  
 بی تن ماسد شیر بهای است که منعقد غنچه و قوام می یابد برود چندی از فیلسوفان هند  
 برای استعمال خلاصی از نقل تن خود را میکشیدند و این عظامی بود که است طریق  
 لطیف تن است بر ایضات عظامی تا با روح موافق کند در طران پس ابوی من کشتا  
 از خود در رکن و بد و ام عل تن را لطیف سبک نشانیانفت رنگ روح کرد و روت  
 قوام تن هر آنکه جسمت اینه روح با مندر و روت اینه جسم و معنوی **بیت** زق از  
 و روت الخمر فتنش باها فتش اهل الاسر کما نما مزه لادع و کما نما قمع و لا خمر زو  
 نماید ابوی من کسایت سلطان العارضی با ایند بطلای را شنید باشتی که کلبا  
 کشتاد در خود هم کرد حبه و ضو ساختن باغش غضب کرد و با ضو خود را در آب <sup>فکند</sup>  
 و آن ضو را از بر تنگند تا بر تن او خشک شد در برودت شتاد نفس را کوشما  
 باید داد تا تن اسان نکن نید الله ولی التوفیق **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد  
 قطب بن محیی الی ولی فی الله عوف الی الله الامیر محمد بن محمد الی الله  
**اما بعد** ادبی در آن ساعه که مختصر باشد نعلق دل او با چسبیت و اندیش او دور  
 همیشه نعلق دل با انی باید داشت و اندیش در آن بسیار کرد چون فرستاد کا  
 صدای غر و جل در رسند او را هیچ اندیش نماند جز اندیش آنکه ایا جاغم از و انب  
 سیدارند بر روح و روحان برسد یا نزل از جمیم پیشی آوردند نه اندیشه حال ما  
 در آن صبی و نه اندیش ملک و نه اندیشه خویشی و پیوسته و فرزندی نه نفع  
 تنگی و نه بغنا خو سندی فق و غنا در آن یکساعه یکن شد ای ولی من سر کار تو  
 نا ادبی چند روزی معد و ده است از آن پس سر کار با خوشکان است آن با خوشکان

۱۳۷

با خوشکان پیدا کن و صفات ایشان کسب کن تا چون بایشان دسی تو با ایشان انس باشد  
 و وی بر کسی که جز با ایشان انس نکنفته که چه خواهد کرد باریک و فرشته یوم بر آن ملائکه  
 لایشری بوسند لبخیر سی ای وی من کار می است و بس هر چه جز این است بی کادی است  
 والله العاصم **بسم الله الرحمن الرحیم** سلام علی حزب الله و ولی فی الله الامیر محمد بن محمد  
 الی بن شیخ محمد **اما بعد** عمر عبد العزیز رضی الله عنه و نود لم یبق لی سره و لا فی مواع  
 العذر و یغی با زمانه را شادی نکرد در محل وقوع قدر چه از مال با اختیار و غیر اختیار  
 بیزن بر در مویک استقلال سخن است با ذات خویش و خدا بر اعز جل در کاشتی بلای  
 بر سالکان حکمتها است عسی ان نکره و ما مشیا و هو حیث نکم مجدی ای عز وجل بگوگان  
 می باید بود در کتوب چنین نوشته بودند که بسجا بود نفس سخت نیست این صورت  
 که روی نموده ملک اعظم این خلق و ملک است که صدای غر و جل شمار داده که چنین  
 چیزها متغیر نمیشود ملک ارض کوفت شو چون ملک دل از زانی سیدارند ملک  
 ارض بد و مت و دشمن همه سید هندی بلکه بد شنان بنیستی اما ملک دل جز بد و  
 نمید هندی بشا و بادشما و اگر تارادف بلا نشانه قبول خدا است باید آید و مهر زاف  
 مکسلیک و هر چند بلا بشی شاد در لاه افزایک و الله الموفق و العین و السلام  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر محمد بن محمد الی  
 شیخ محمد **اما بعد** مگر صد که ملک با زیست است اگر ایمان باز ستندی که بحال بود  
 که نکلد ارج جسم و مال مالت جان ها را فدای اولی و یکن بیان دفع زباها میشود چند  
 ایمان باز زیست است و ملک سید هندی را ملک باز زیست است و ایمان سید هندی  
 لطف و قدر نیزی در مهم است چند بر اقر بر جان می آید و لطف بر تن و چند بر

۱۳۸

۱۳۹

قهر برین ی اید و لطف بر جان هر کس که با وی طریق دوم سلوک کنند شکر لازم است که  
 با وی نه طریق اول سلوک کرده اند پس مکتوب کنید و از شکر کردن بسیار است و از این  
 عرب بگردید که چگونه مدتها ملکی تعلق بکس دارد و زوال آن از خود تصور نمیکند تا گاه غافل  
 بران گاشته شد و باز شده اگر عاذا فاعبه این ایمان که ساها است تا با انیکس است بیک طرفه  
 العین از او باز گیرند چه توان کرد اکنون بشکرتان آنکه آنچه باز شدند ملک بودند ایمان  
 کنید و غم نخورید و عوض از غنای عزت جمل امید دارید و السلام علی ولایتی اسلاک هر یک  
 بار از شخص باز خواهند شد بر مش علی الحسنة از پیش چهری بازستانند این همه گران  
 بناید شرح که ملک و مال و جسم همه را روی در رفتن است اسید که کار از عزت بسامان با  
 نه از آن این وصیتهما میکنی که گمان عزت این بولیم از هم یا بقصود همی او را تمام میدارم با  
 توکید و تثبیت است مقصود من والله الموفق والعین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله  
 قطب بن یحیی بن ولایتی فی الله و صیبی الامیر شمس الدین ابی سعید **اما بعد** کشید  
 عذاب مؤمن را بیک از سره روی است مرید را برای ضرورت که خای اول آتش عذاب به  
 بد دل نشود و بالغ را برای تحقیق حجت تا بناید که با او نبه بعضی همراه بوده و مستقیم را بر  
 مرو که با عذاب کشتان دمت یک دارد و طلب عافیة اطهار صغف بنیتم است و اثبات  
 حاجه بختنا حق چون گویم امتحانها که بدان و سبالتی در سوال دوست میدارم بر  
 بیشتر میجویم که چه میدانی که من بقدری مقدور که مقتضی حکمت است نزد خود  
 یافت گویم تا از اینجا که معترکم او است باهام طعمان و محال جویدان خوش است اگر  
 از اینجا که منانه صکت او است چنانچه صلاح ایشان در آنست میدید چون گویم است  
 و هم حکم نظر بگویم او کنم و توسع کنیم در سوال و نقل حکمت او کنیم و رضادیم با آنچه

۱۰۳

با آنچه رسد تا همه جهات معنی داشته باشیم و با همه صفات الهیه ادب بجای آورده **طریق**  
 العشق کلما اذاب و السلام علی ولایتی **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی  
 الی ولایتی فی الله الامیر کن الله والدین **حسن اما بعد** نوشته بودید که وصیتم بودید  
 اصوان آبا و ابا بنی بد شد الحمد لله علی تسهیل سلوک السبیل عنی عز وجل فرمود  
 و من یبق الام یجعل له من امره یسرا تقوی نگاه دارید که وعده منای عز وجل حق است  
 و امید گشته نیست از آنکه سالکان را استغاثی روزی شود و ممکن از عبادت روی  
 نماید ای ولیم اگر کار دنیا کار انیکس است کار عزت نیز کار انیکس است پس در آن یکس  
 شد بد ماند که در نیازمان قبل است و ازین زمان بی پایان برانیه خردند اندیشه در  
 کار ازین پیش مرغ کنند که در کار دنیا زینها که مرکب فراموش مکن و وحشه ا  
 قبول و تمنای ایشان یاد دار زله ایشان در بی عیال یاد کن و در دنیا اگر آن شمار و حد  
 و وحشه ایشان یاد کن و کار عزت این همه دشوار است که السلام علی ولایتی و رحمة الله  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی الی ولایتی و صیبی فی الله الامیر شیخ نوزاد  
 والدین محمد **اما بعد** اسی را عاجل است که آجل او چند آن کار حاصل بگردن خود گرفت که  
 اگر چند عمر دیگر با عمر خود هم کند کفایت آن نیست لاجرم نوبت کار آجل نمیرسد و زودا که  
 عاجل مقتضی شد و نوبت آجل رسید و او هیچ کار سازی آن نگردید و بی سامان و بدخت  
 و پریستان و گرفتار است آدمی باید که رمی بر خود کند و از آن روز خود را یاد آورد و  
 کاریکه برای عاجل میکند کاری نیز برای آجل کند اقلان صغف و صغف کاری که  
 ولیم برای آجل خود کند امام بیت عبادت است و نقل با مجا کردن تا اموه باشد  
 دیگر سالکان را و دیگران نیز میل کنند و اقتد نمایند و کار بر همه آسان شود و این

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۳

این ضعیف بر چند نامل بیگم طریقه بجات این می بینم و اینجا که مسم در همین کاد که  
 نوعی کم که بودن در اینجا آسان شود و انشاء الله اینجا پای در آن کشیده **بلیخت**  
 بد که عجات استعمال شود هر کس از او گرفت با اینجا میکند موجب سهولت این  
 امر شود و پس سابقین **کاللاحق** کما قال الله تعالی لا یتوی سکر من انفق من قبل  
 الفتح و قاتل الایة ان ولیم اول کسی که در پیمان در آید و اول کسی است که در ازوان  
 آباد خانه ساخته اگر اول کسی باشد که خانه تمام کند سه اولتیه او را باشد و **الاجد**  
 انشاء الله و ما التوفیق الا من عند الله العزیز الحکیم **بسم الله الرحمن الرحیم** من  
 عبد الله قطب بن محیی الدینی ولدی فی الله الایم عماد الله والد بن جعفر والایم عماد الله  
 والد بن محمد **ابجد** چون ابتدای خانه موده و ضعیف کار کرده جنب باشد که اسما  
 تمام شود و نقل دست ندهد و یکفایت کسیر که او را مرث در دست و نقل کس  
 باشد و هجرت بوی صدی عز و جل آرا و محقق شده باشد با آنکس که چینی بنا  
 و مرث چینی بی جنب است چنان کردن فضیلتی است و ساعت در ضعیف کردن فضیلتی  
 دیگر و لهذا حق عز و جل طایفه اولیا خود بشیر باین مدع فرموده که اولتک  
 یساعون فی الخیرات کیرم که شما یکسال یا دو سال خانه تمام کنید و نقل کنید و به  
 این ضعیف ایض شویید چه کنید با فضیلتی ساعت که از شما فرستاده زینهار که  
 این مسم بر خود مکنید و عند راز خود شنوید و بهانه میارید و بکل طاقت  
 و قوت خود متوجه تمام خانه و نقل با اجرا شویید که فی التامین امانت بند شوق  
 تا از پشیمان امن باشید و اندر هم یوم الحرة از قصی الامر و السلام علیک  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الدینی فی الله شیخ کیم الدینی

۱۳۳

۱۳۴

الدین محمد **ابجد** و صیدت ما که در زمان حضور رفته فراموش نکنند خصوصاً اهتمام  
 با تمام بیوت عجات و بقول و فعل اندر در آن باب کند و خانه شیخ الاخوان معی تا  
 که بزودی چنان شود که ایشان از بودن زحمت نرسد در تمام خانه شیخ زوالد بن محمد  
 بخصوصه اهتمام زاید کند و خانه امیر عماد الدین جعفر و امیر عماد الدین محیی الدینی  
 نوعی کند که تمام یابد و هم چنین سایر خانه ها که بنیاد شده آن مسم باشد و بهیچ اهتمام  
 این ضعیف بنظم امور از جوان آباد داند و در حاصل حالات پیوسته اعلام کند  
 المولی و نعم النصیر **السلام علیکم ایها الذین آمنوا** من عبد الله قطب بن محیی الدینی فی الله  
 شیخ کیم الدین محمد **ابجد** او را طبعی است که توجیه حفظ بنیة خود در دست داشت  
 فن ضعیف است و عنایت صدای عز و جل با عدل حقیقی همراه است که نسبت آن با هم چیز علی  
 السویه است روزی که آدمی با این هم جزئی بخندای باز آرد که در دست و عشته و بر  
 او راه دوری نماید آن روزی است که جن بر مخلقتان با صفاق الله روشن نباشد و در  
 را از آن روشنی جز تا یک نسیب که قبل **بیت** ای نومی لبان تو زهر نای بر من  
 وین صخره دیگران عدای بر من؛ خود بشیر همان رنسان بر من؛ دستم بگری و دست بیاید  
 بر من؛ ماد و طبیعت این جزو به شخص را آموزد ایند بد ربوبت در آید تا شخص با  
 بان کلیمه در میان بنیان از کلیمه سخن را ندان آسان است اما کلیمه شدن و همراه پد  
 بیوت عجات بر ستم بر آید صعب است و هیهات که تا کلیمه در ذات این کس منطبع  
 نمیشود بجات در یوم مرعده مستی نیست و در بدو رسلا که که او باب هم کلیمه بند بر این  
 کس که ملوث بحرم فعلق اندامت بارک است یوم بودن الملائکه البشیری یوستند  
 لبیر می و دیقونون مجرای بران برادر کوی است که کوشش کند و روز بر روز

۱۳۵



و ناسب با ملائکه پیدا کند تا آنکه از صحبت پیش بجمعه ملائکه آمد بر حشر متلاک کرد و  
 مکر و بکر بر او معروف و عریف باشد انسان با تبسج خلایق و تقدیس و تقدید  
 او ذکر و صلوات بر اوست که چنین باشد با ملائکه و دانسی در کرد و هر کس که انسی  
 او با طعام و شراب و لباس و نکاح و گفتگوی اشیاء و نک و پوی در صحت و وصی  
 شتو باشد او با ملائکه منبتی نباشد و ای بر او و الله استعا و السلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محی ای صبی لایر کن الدین صن شفا  
 الله فی جسمه و نفسیه **اما بعد** ای ولی من وای حبیب بخدای تویی کن و از غیر او تبرا  
 کن این راه را با قدم محبت روستما بلکه دیوانه که لایکل ایمان الرجل صقی یقال انه محبت  
 ای ولی من وای حبیب بر صوابت شلاید چنان صبر کن و بیطاعتی منای که خدای ترا  
 می بیند ان شنیده که عیار برین بر لب جله بعد از دهر از صوب زدند فریادی نکرد باوی  
 گفتند این صبر چگونه کردی گفت محبت من مرا میدید در محبت خدای از ان عباد محبت مخلوق  
 که بتلخ ایولی من وای حبیب ان کومر که مؤمن یافته هیچ انش نوزده هیچ آب نورد هیچ  
 آلت مورد کرد و در هیچ سبب تپناه نشود مؤمن ایمن است اگر چه در زیر آسمان هر چه  
 نش چون آرد خورد کرد و چون کرد بیاد رود ای ولی من ای حبیب این کومر ایمان که خدا  
 غر جمل بؤمن داده چنان که چه کرامی کوه صیت چه زبان کسیر که این کومر باشد ان کومر  
 در یا جوهر کان نباشد ایولی من وای حبیب من چون خدای خدای مهم است انکس که جوهر  
 ایمان ندند جوهر کان داده زینها که بر او رشک بر که جوهر ایمان که توداری بنزاد جوهر کان  
 بلکه کان جوهر می آرد ای ولی من وای حبیب منعت خدای شاد باش و هر بلا که بر تن  
 آید شکر کن که نه بر ایمان است که کرامان باقی است پریم غم نیست که ایمان سرگشته که این

۱۳۶

کس با علی علیین بود و صیاحت که بان با و هر دو بیتمه پروا از توان کردی مقعد صدق  
 عند ملیت مقعد و اولی من خدای خود را یاد آورد و دیگر هیچ غم نخورد و السلام علی ولی  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محی ای ولی من الله الامیر من الله والدین  
 سعید دام الله تائیده **اما بعد** آدمی کون جامع است که همه معنی در وی هست هر معنی از ان شفا  
 که تربیت میکند غالب شود در دیگر هادای پریشانند آنچه در ملائکه هست در وی هست و آنچه در  
 شیاطین هست در وی هست آنچه در حیوانات هست در وی هست و هر یک از اینها  
 و در وی معنی هست خاص با و که در پریم نیست حتی فرشته غرض که آدمی کومر میبست و از  
 هر چه بگویند قاصر معنی آید تربیت این کومر می باید کرد و از الواث ارضیه و جزئیة پلاک  
 می باید ساخت که چون بال کلمه برگشاید ادنی چیزیکه زیر بال کرم سجاوات باشد با سعة  
 و تباعد امان و طریق این تصفیه و تزکیه مواظبت است بر ذکر صقی و فطام نفس از مال و  
 طبیعی و هر بر جغای خدا و بیغ در خود شکسته نشدن و دست از طریقه مژدن نشدن  
 بتوبیح و اندای ایشان ای ولی من **بیت** کومر یعنی تو بر کینه شوی پس کجا با صقیل  
 شوی ای ولی من همان حکم که اقتضا استوی کرد اندین ابلیس بر یواطن کرده اقتضا  
 استوی کرد اندین ابلیس با بر طواهر کرده من شر الوسا الخناس الذی یومس فی حلد  
 الناس من الخبث والناس دلالة بر آن میکند که موساس از جن و انس مرد و میباید  
 در این دیگر امری تر از این میفرماید و کن لک جعلنا کل شیء عدو و شیاطین الا  
 و الجن یوحی بعضهم الی بعض نرضه القول غر و از صرف قول چه باشد سخن ادا  
 که عوام بان توان فریفت و فرزد ایشان معقول نماید اگر چه فی الواقع نامعقول باشد  
 ای ولی من ترا و سایر خواند با به پناه خدای می برم از شر شیاطین و ادم صبا و نعم الی

۱۳۷

**بلال بن رباح** من عبد الله قطب بن يحيى بن ابي الكرم شيخ كرم الدين **اما بعد** چون نشاء  
 قهرت و انديشه است و ذات خدای عز وجل در اوليه خویش کینا و یکانه است ناخدا بخا  
 چیت و اگر قهر نیست بین این همه غصه و اضطراب و عذاب از کجا است ان الله بنا انکال و محیماً  
 و طعاما و انصته و عذابا الیما چو استای برادر چنان میدانم که الهیه چنان سرود که عقل بخا  
 راه بدیدرخ تا عقل بر ایمان نسته نباشد که من ترا مقدر کرده ام چه عقل از طرف بشویش  
 پس اگر ایمان باز داشته او باشد معجز بر ترا شد عابد باشد و داخل تعبد و نمانت حق  
 باشد ایمان استیلا یوزد رتیب بر وجود عبد هر چند عقل سر بر سنگ نرزد کوزین که ایمان  
 را تنگ در بر گرفته ام و در سینه کشته هر الذي حبیب الیک الایمان و زینیر فی قلبکم  
 و اگر تنگ را نور عقل مکتسب بر وجود مستولی شد او دانند و انکار و کفران کند لکن زینا  
 لکل امه علم لله الحمد و النعمه که در تحت جریان طولوس جهان بد و نشایمان سکون و اطمینان  
 حاصل است اما طلب شایسته اهل استقامت خاصه نبینا صل الله علیه و آله من و هو صبینا  
 الوکیل **بلال بن رباح** من عبد الله قطب بن يحيى بن ابي الكرم شيخ كرم الدين **اما بعد**  
 المذوالدین شیخ محمد اید الله تعالی **اما بعد** روزیکه برده بردارند و در غشای جمال الهی مهر  
 چهر فراموش کرد و کار و بار زاری پیش آید که کار و بار از جهان سرد سازد وزن و فوزید و  
 و پیوند و سر بر جهان و جهانیان منسی مانند از استغراق دران انوار لکن الملك الحق  
 لله الواحد القهار وای بر آنکس که از اندیدار محروم باشد و در ظلمات بعضیها فوق بعضی  
 هایم و سرگردان ماند و آنکس چه کس باشد که امر و زبیدید عقل از ان شایده محروم باش  
 من کان فی هدی فاعی ذنوب الاخره اعی و چه کس است که بدیدید عقل از ان شایده محروم  
 آنکس عقل وی همه در کار جهان رود و غالب هم او کار جهان باشد چنانچه اگر اوقات

۱۳۹

اوقات خود را با زیاد آورد هر چند با کم یاد است از امور جهان کرده یکبار یاد صدان کرد چنان  
 یا نکرده باشد اما اگر کار او بعکس این باشد که اگر اوقات شبانه روزی خود را با یاد آورد  
 هر چند با کم یاد خدای عز وجل کرده باشد یکبار یاد امری و بنوی کرده باشد یا نکرده و ان  
 انک است که غالب هم ایشان خلاصیت و بدیدید عقل بنور مشاهده رسید ان الله اولئک  
 حزب الله الا ان ضرب الله هم الغلظین الله سبحانه و یم را از آنان که نادانان که غالب هم ایشان  
 خداست و غالب این یفته ایشان در کار خدای است و جماعه اخوان الهی بین نا اجتماع  
 که است کنند که مد ایشان باشد بود و ام ذکر و طاعه و عوائق این اجتماع را بگویم خویش  
 هر چند زودتر از راه بر دارد امین الله حمید مجید **بلال بن رباح** من عبد الله  
 قطب بن يحيى بن ابي الكرم مولانا کرم الدين محمد **اما بعد** دع نفسك لحا انما يفعل  
 بهما ایضا لاند حل فی البیة عجب جانی است ادمی خود را بیک شق میدانند و همه هستی را  
 شق و از آنچه در رشته افتاده و بقصبتی خود آغاز کرده و غم خواری خود میکنند حال آنکه  
 این غلط است چه او واحدی است از سستی و عرف او سستی موصول است بهستان را بهم باز  
 گذاشتی که همه را سر رشته بدست هستی آورین است و بر این او جاری اند اولی بیناید  
 از این فضولی کردن و جدائی انگندن **بیت** لا ینکوالطاوس من رجله فحی و لا ینک  
 من نضره لکن انیکو حال امره تقادرت الامر فی حسنه جمع مان انکون من ذاته  
 فلیس یخولون علاقتهم ای آنکس که در میان آشنایان بیکانگی افکنی و میساجی گری  
 بکنی بیکانه دران بیان تویی ایشان همه آشنای یکدیگرند **بیت** بیان عاشق و معشوق پیچ  
 حایل نیست تو خود عجب خودی حافظ از بیان بر خیز **بلال بن رباح** من عبد الله بلایان چه نیکو  
 و نمروده خلدی بی نباشی و اگر خلدی بی نمی توانی بود خود بی نباشی که چون خود بی نباشی

۱۰۴

خدا بین باشی الله سبحانه و تبارک و تعالی و از سانه صلح و عبادت و اعتقاد  
 بر همانا دانوی ذلك وهو صبا و فعل لوكيل والسلام عليك **بسم الله الرحمن الرحيم** من  
 عبد الله قطب بن يحيى الى اخي في الله الشيخ كريم الدين محمد **اما بعد** اگر کسی را در حق قیوم  
 شگفت است ما را شک نیست و اگر با ايقان بوجود حق قیوم حبه است از او در جهان اخلاص  
 دارد فدلك هو الخزانة المبينى ای برادر با آنکه خانه سالاری چون محمد صلی الله علیه و آله  
 ما را در پیش است چگونه از چیزی شریک یا الله شیم ای برادر اگر کسی در پی ما کرده نماند چه  
 دارد ما را از عن او رسوله او با وضو اهد برید یا جز این چیزی در سر دارد اگر اول امت ای که  
 بدلك اگر همه اخوان خویش از شیا طین جن و انس با خود رفیق سازد او را این شکر  
 الا ان يشاء ربی و اكون ثانی است فلیفعل ما شاء فان لم یفعل شیئا ای برادر کث ما در این  
 چندان روزی بیش نیست این دو روز هر چون که خواهی گذر کن و ای الله المصیر بانق  
 الایاتة علیه تو کلت و الیه انیب **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الى  
 في الله الایر عا و الملة والدين مع **اما بعد** در ایاز و قلیل من عبادی الشکور سوال  
 بودند که چون کمال شکر ستانم و تسلسل است شکور مقفود باشد نه جواب قلیل آنکه  
 شکر مکانات احشاست بقدر طاقه چون بنده بعبادت طاقه خویش مکانات مذکور  
 ایضا ای خود کمال شکر رسید چه چنانچه در تریب که گفته اند که معرفه صفات امیثا است  
 قد رطاقة بشویر این است جوابی تا وزن علم ظاهر اما برفیقان علم باطن آنکه چون بنده  
 بتمام محبت رسد که حدیث لایزال عبدی شکر بای با بنوا فل حتی احبه فاذا احبته  
 الخ اشارت بآن امت و حدیث یابن آدم مرضت فلم تعدن الی آخره بیان آن نفس احشا  
 بشکر پذیرفته اند و چون احشا بشکر پذیرد بران محتاج مگردد تسلسل شکر قطع شی

۱۴۱

۱۴۲

شود و کمال شکر ممکن الوقوع است بل واجب الوقوع شود و فطر این معنی ان صورت است که  
 بدقی از ائمه صلوات الله علیه جاری شد که محراب کفاره شد و باطعام خود و اهل بیت  
 خود کفاره از محمول رسید و بطعمون الطعام علاجیه مسکینا ویتما و امیرا سال این  
 چنان است که کسی غلام خود را چیزی دهد ام این احشاست باشد و هم مکانات اما وجه احشاست  
 خود ظاهر است و اما وجه مکانات برای آنکه چون کسی با کسی احشاست کند اگر آن کس غلام و یا  
 چیزی دهد این جن باشد در مکانات و اندر محال شئی قدیر **بسم الله الرحمن الرحيم** السلام  
 علی صدیقی صدق و نبی صفا الایر کن الدین حسن **اما بعد** هم در درم در دست حکم  
 که در راه خدا میزاید روز کم است تلاء الله تعالی الالین استوا و علوا الصالحات و قلیل ما  
 وقال الله تعالی و قلیل من عبادی الشکور وقال الله تعالی ان قطع الکر من فی الارض یصلو  
 من سبیل الله ارجو که سکوا صدق القول همد رو باشد و مردم درو چو کسینم از زخم حبه  
 احشا و بحر است صدق اندام که در گوشه اخوان آباد پای در دامن کشید و دامن از همه  
 در کشید و با شیم من عبادت محبوبی غرور و ذکر او و تذکار سبب ائمه هدی صلوات  
 الله علیهم اجمعین و صفات صبا این و ذکره مؤشاد در اول السلام ما یکدی بگورند و بدین  
 حقیقی یکدی بگردانند چنانکه کون آن روزی الحقیقه هم را درید و اند و نا غایت هم را درید  
 بودند بر این چون اول ملاقات باشد بر یکدی بگور سلام کنند نام ان موطن دار السلام شود  
 سلام حقیقی ان باشد که در این روز بر یکدی بگورند این سلاما که بر یکدی بکن میکنند بیرو  
 ان سلام دل را ناز سید و خدمت بسلام کنیم چنانکه انبیا بسلام کردیم السلام علی و  
 و عهد الله **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الى اخي في الله الایر شمس الله  
 الدين ابی سعید و امیر فاضل المذود الدین عبد الله **اما بعد** بعضی از اخوان که بر بنای

۱۴۳

۱۴۴

بیوت عیالات اشتغال نکردهند با سببی که جز این معنی بکثرت حضور در اخوان اباد کردند  
 و آنان که موفق بسبق این جز گشتند با سببی که نگذاشتندی که ثمره سبقتان ضایع شود چو  
 حال ایشان و حال آنان که بنا نکرده اند یکدیگر باشد در آنکه همه هم چنان ساکن بیوت عاده اند کلام  
 است که آنچه را مینمایند انجیزات این اجماع و انفراد بهمان نوع برایشان واضح نیست و اگر نه از  
 این بی خبرتر بودندی ما نیز جز کثیر تا خود چه پیش آید والسلام علی و علی آله و سلم  
 ان انکه نامه نوشته بود تا صد رسید و از همه نامه ختم چینی معلوم شد منها مصیبتی که  
 ولیم امیر فاضل المله والدین عبدک در موت فرزند از محمد روی نموده الله بعظم اجرو و منها  
 نقیبی مقبره که کرده بودند و ابتدای ذکر صریح در اینجا المجد لله که اخوان دل بر سکون در  
 آباد داده اند اعیان و اسواتا تقیبن مقبره نموده اند و چون اموات را احتیاج بتلقین لاله  
 الا الله است امید چنانند که این ذکر که در ابتدای روز تعیین انجام است از تلقین است  
 هر کس که انجامد فون کردد ای یوم القیامه و بر که در کویا الخالد است و چون ابتدای این  
 و این تعیین روز عید بود امید چنانند که هر کس که انجامد فون کردد آن روز بر او عید باشد  
 و ما ذلک من رحمة ربنا سبحانه حکیم مجید و ان اتعافات بحسبته این تعیین روز عید  
 مستحق از عود و سعادت شده والله الموفق والمعین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله **تعلین**  
 مصی الخافض الاثر الشیخ کریم الدین محمد **انا بعد** هر کس که ویرا جز یاد خدای کاری افتاده  
 بر کن اسایش بسیناد و عود نمینند و هر جان که در او جز حبه خدای حبه چیزی است هر  
 برادرساد و خود نرسد **بیت** دل کو بنده دریت نباشد همیشه غرقه در خون جگر  
 ای برادر چون کسی بدنی که در سوش سودای این کار است در پایش میر که اسان کرد  
 سر سر کردن است و چون دل یابی که سوخته این راه است در برش کیر که چینی دل محل نظر

۱۴۵

نظر رحمان است بخدای خدا سوگند که آسمان گرد چینی سرگردان است و نظر خدای  
 بر چنین دل نکرده است ای برادر در وستان مرا ازین سلام برسان و بگو که این راه  
 سامان است بیجا سامان سقیمه بنشیند و این راه شورش و کرمی است خنکی میکند  
**بیت** کار با کان شورش است کرمی است کار در زبان حیل و بی شرمی است و بگو  
 که این کار سر بازی است زخم زبان طاعنان را زیاده و زنی سیهی ای برادر هر کس که بر  
 خدای در راه او را دستگیر چه او در ستم چه بیاید داشت هر چه بطبع خود با او ماند  
 و هر چه فرورخت فرورخت از اینجا که او است همه جز باید که از خود فروردند خواه اهل  
 کیر خواه مال خواه فال کیر خواه حال ای برادر انبای دنیا اگر نیران رفتی راه خدای بد نتوانند  
 گفت اما بد چون در کوی انرا سکو باشند و باشد که چون غضب برایشان غالب شوند  
 صا از زبانشان نیز برکشایند و عزت حق پرده اختیارشان بر در دنا زبان ایشان  
 بر صیانه در او نشان کرا می دهد ای برادر انبای دنیا با اجزای سیل چه تو نیک کرد اضنا  
 ایشان در دست خدای وند ما است ای برادر استندان که کرده بودی وقتان سبت حجه با  
 انبای سیل بدل و عزت را انانبای دنیا ختمه شمارای برادر در نظم امر انبای سیل ما  
 کس کند که ایشان در سیل از بند و اگر بینه طی بدنی در کار ایشان عینی نظم باشد دید  
 جمال ان رفی لطف لایشنا ای برادر چون ما در تعیینم که این همان راه است که یوست و یوسف  
 واسحق و ابراهیم و ادم و نوح و موسی و عیسی و سید انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه  
 و آله رفتند چنانکه ایمیم که کسی در میان لشکر باشد همه عرف این از سر تا قدم در پ  
 شتی دشمن عورای برادر رسد از غم خونم که لطف خدای غمخوار است مزدا کراز  
 بیکس نایر که ان شاه با را ما است کی که خدای یار و کس او باشد بیکس نباشد و اگر همه

صاف از او بگشاید باشد ای بر او در نه بر او که غم بخورد **بیت** اگر غم لشکر آید که خون غمنا  
 ریزد من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر لغزیم و ما التوفیق الا من الله العلی العظیم هو  
 صبی و نعم الوکیل و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله  
 قطب بن محمد بن ابی الی و ابی الامیر محمد بن عبد الله بن جعفر ستمی جعفر طیار علیه السلام **اما بعد** ای همنام  
 پیرو همنام خود پیش گیر که اسب پیکر کرد که بسا داد و مویش فراوان و او بار روی نماید و هر دو دست  
 را در راه صفای بیاضت لاجرم در و جناح عوض آن بیاضت و بریاضت جانان بر و از عوده د  
 طران آمد ای ولی من سالکان در اول قدم اندیش کنند چنانکه ظاهر بر آنچه میکنند مقرر  
 دارند بعد از آن هرگز باز سر بر پیش نه رود و در سلوک خویش توکل بر صفای عزوجل دان  
 باشد و همان عزیمت که اول نوبت شرف در سلوک کرده اند راه رویند و هیچ بافتا نکنند شای  
 شیطان باشد که در هر قدمی ده بار از پیش باسیر کند لاجرم هرگز راهی نرود و هرگز  
 پی اسرائیل چندین سال در وند و هم چنان در کام اول باشد و در تیر جبریت هیام و هرگز در آن  
 و هوامادان که از شاگردان شیطان کیان میجویم اولشک حزب شیطان الا ان من یطع شیطان  
 هم الخاسر می ای و من عبد الله که نوی دانی یا عینان ماری من چنین سیدم که اجتماع و انفراد  
 طریق رفتنی راه صفای است و پس رحمت عطا که موقوف وقت است که و کالت اخوان که پس  
 بکار آوری و این نظام تمام کنی و زودتری خود و دیگر اخوان که بیوت عبادت ساخته اند  
 بیوت عادت پس پشت افکنند باثمدار و باثمدار و السلام علیکم در همه اند و بکار  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محمد بن ابی الی و ابی الامیر محمد بن عبد الله بن جعفر ستمی جعفر طیار علیه السلام  
 الالهین الایمین علیه و آله و آله و سلم و ابی الی و ابی الامیر محمد بن عبد الله بن جعفر ستمی جعفر طیار علیه السلام  
 ششده آید که اول آدمی را می توانست چون تر سید بر او دست می یابد و اگر تر سید

۱۱۴۶

۱۱۴۷

بر او دست نازد در کلام مجید خوانده آید که شیطان بخوف او لیانه و خوانده آید که شیطان  
 بعد کم الفس و یا نکر که با الحشا زینها که مخوف دنیا و شیطان را اعتباری مسکند و  
 کار خود را بنه با سید و بن آید که ادی صینع بدی است و در او قوت است که روی هر چه  
 آورد چون سست شود و نفی صد ان پیش بر چیدن اجماع و انفراد که نمایش کوفته آید  
 سلوک راه حق و اساس رفتن این راه است و بقیه اطوار سلوک همه مبتنی بر این است تا  
 اساس استوارند از چیزی دیگر بدان نتوان نهاد تمام قوت و غایه طاقت در آن کوشید که  
 استنظم سازی و این نظام تمام گوید آید که چون این امر بخود نایم شد سلوک باذن صفای  
 عزوجل و رحمت او بگیا اسان شود ان ربی لطیف لایشاه و هر روز روحی تازه روی شما آید  
 سهولتی در کار پیدا شود و ای من اکثر مردمان از بی شرفی و بی ادبی که دارند اصحاب و مصلای  
 انبیائی نمایند و بان کار بند می شوند و ان پیش را نه در آن حرف میکنند که ایشان اند  
 بعضی در آن فرموده اند و صوارح خود را نه در آن استعمال میکنند که ایشان صوارح را بان  
 استعمال عوده اند و خود را و خود پسند و بی ادبند و از جمل دیگر که در ایشان قرار گرفته  
 کسی ایشان را براه صفای و تساعت انبیا خوانند در روی وی بی شرفی کنند و بعضی بر صریح  
 و شبهتها بر ابطال او و طوفان او و سخنان او انگیزند و اذ اقبل له اتق الله اخذته العز  
 بالافش و کاهی که هیچ شبهه بر ابطال ان نتواند انگیزت بزرگ و شدید نسبت کنند و بر  
 جاه و ریاست و صحبت دیانت را دارند سبحان الله این مثل کل خوانده است که کسی او را از کج  
 خوردن منع بیکرد و کان سیکرد که سکر برای ان او را منع میکند تا سکر کلهما به خود بخورد ای کل  
 صوارحوس کل خوردن تن باشد دیگران از کل خوردن بزارند و تکلف ایشان را بان نتوان  
 داشت چه جای آنکه برای ان سعی کنند و کوشش نمایند به ان صفای که محمد صلی الله علیه و آله را

دستی خلق فرستاد که دنیا بر اهل حق چنان استغف و باشد که صیغه بر مردمان و بزرگی و شتاب  
 و مراد اهل دنیا و کار و بار و کفر دار ایشان دماغ ادواح طیبین ازان چنان ساذق است که از  
 کندی تو بوی در جهان دماغ مردمان چنان ساذق نباشد و اگر آن سیمای خبیث که ایشانرا  
 در دیده اهل بصیرت از خود دریا بند از صیاد امان پرده بر روی فرو هلند و سر از نجای  
 برینا و روند و عنقریب چنین خواهد بود و لونی از البحر چون ناکسوار و سیم صمد ریم ای  
 ولی من بوی ایشان بر استان این گمان برین که ایشانرا غیبه دنیا است و استان را ضنده آید که  
 به بین که دنیا پیش ایشان سر از ابد این است که کسی نماند در آن کند چه نادان و جاهل و حق  
 که ایشانند آدمی را چگونه رعیت مرد از باشد مکرم کلاب کو خاطر جمع دارید که آدمیان را با  
 ایشان بر سر مردار تراغ نیست مردار ایشان را مسلم که الحقیقات للجهنمی صدى خز و جل بر  
 طیبینی ضلالت طیبیته آماده کرده که ایشانرا صاب به حدیثات اهل دنیا نیست اما ان کان  
 من القریبی فزوی و ریحا وضیة نعیم اما ان کان من اصحاب الیمین فسلامتک من اصحاب  
 الیمین والسلام علی ولدی **بسم الله الرحمن الرحیم** از موافقت مقدمه اشاره علیه این  
 صغیر سید در باب منع از مشقوی چون مشقوی در قطع علاقه دل از ماسوا الله بیایات  
 دانشیه و تقریرات نایمه دارد که در دیگو کتب مصنفه در این باب مثل ان یافت میشود و  
 این صغیر ان بود که این جماعت را رسوخ در اعتقاد صحیح مجددی است که روزی از که در غار  
 ایات کتاب قلیل بل نادر است بر طواهر تنزیل نمیکند و مجلا سید اند که کتاب است  
 از معنی مطابق شرع اگر چه تبعیض آن معنی معلوم ایشان نباشد و کتابه صرف علی  
 مقدمه صغیر مشقوی و منطق الطیر را دلیل دانسته بر اینکه بعضی هستند که ایشانرا  
 مطالع چنان کتب جایز است در این جماعت ازان بعضی گمان می بود و بر آن می بودند

۱۴۸

می بودند که چنانچه را سخنان در علم از مطالع کتب حدیث نشاید منع نشاید که با آنکه همان  
 اهل ذبیح سندا با طیل خود می سازند و بیشترید عیان من صرف خود را می ذبحم سنده بنشاید  
 قرآن که ضعیف بر کثیرا و بید می که کثیرا است و نشاید حدیث سید رید هم چندین اولیا  
 مستحق امتیاز باشد که را سخنان در علم یاد را اعتقاد را موجب هلاکت شود و اهل ذبیح را نیز  
 بر صلا و بر و بر سخنان در مطالع ان عزمی نیست و اگر اهل ذبیح مطالع ایشانرا سندی  
 سازند بر مطالع ان صبر بر ایشان است که قیاس مع الفارق کرده اند بنا بر این معانی  
 از مطالع مشقوی این جماعت که با ایشان صن العن خود منع شود و مقصود از این مطالعه  
 حالت است و ما عزم علیه الصغیر فی ذلك نه زبره بکوان بودن و السلام علی اولیای و رحمة الله  
**بسم الله الرحمن الرحیم** مکتوب فرزند او محمد و برادر بدل پیوند اعز الله فی الدنیا  
 بحسب سید ما بعد در اعز اوقات رسید و برای ملال خاطر که اظهار کرده بود ملال خاطر  
 روی نمود از حیزه فیا یقینی الله تعالی **بیت** از خروج رای است بنهان تا فرج صبر کن کالبصر  
 مفتاح العزب ان مع العزب ان مع العزب ان از تعلیقات احوال ملال بخود راه بند  
 که مقصود از آفرینش این است که شخص بخت و عاقل شود تا بعد از آنکه رجوع با صغیر  
 کند مؤدب و مهندب باشد مقصود نه آنست که چند روز هم چون حیوان بخورد و خود  
 مشغول شود و سایش جسم بیاید و همین در حیوانات این ازان و است که او نه برای  
 موجود شده برای منفعه آدمی آفریده شده اگر آدمی برای دیگری آفریده شده بودی هست  
 از آدمی خلق بودی که آدمی برای او بودی و حال آنکه نسبت پس معلوم شود که او برای خود  
 شده و حال است که برخی و صایع شود بلکه او را معاد می خواهد بود با جز باشد پس می باید  
 که کشید که معایس کو برای خود پیدا کند که امر معاش سلامت و السلام علی اولیای و رحمة الله

۱۴۹



و انفراد ازها لکن یا میدانی اگر میدانی بخدای موکند که چنین است در راه همین است بدان و  
 باورد که بوشک آن بکون جنایال الرجل و اگر سیدانی سبب است که دیگر اخوان میل سکون  
 اخوان آباد کردند و خاصها ساختند و از تو و لیر پیچ از از این سخن بظهور بر رسید اگر از  
 چیز است بسیار قرضها برای هوی کرده قرضی دیگر برای خدا بایست کرد و خانه ساختی  
 که امید بود که بیکه این قرض من قرض من مؤدی شدی حالیا مگر دی و زرتشار سید اکثر  
 کثرت حضور در مجلس ذکر و دوام ملازمت اخوان آباد جوی این تقصیر نهای و غم خیزم  
 که در بهار آئینه اگر صیوة باقی باشد بنای خانه کنی زینهار که خود را در باب و غم فرزند و اهل  
 را بگویند از و خدای را باش که تو بنده خدای و بخدا باز عوای کشت آن ساعه را یاد دما  
 که جز تو و خدای کسی نباشد زینهار که از نوسند کن اساعه خود را نگاه دار که پیش خدا  
 عند رتق آن آورد و لا یؤذن لکم فیعتدرون یا ابا الذین انوالا لکم اموا لکم لا اولاد  
 من ذکر الله و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی ابی اولیا  
 فی الله الامیر افضل الله والدین محمد **اما بعد** ناله عظیم احوال من سبب القلوب و شقی  
 الامران الالهیین الامیر محمد بن خلیل الله و يجعل موته تذکرة لکم فاستعدوا و الما اول  
 به فانه نازک بغیر لا محاله و ما من باخر میت بدن و اعبادی که بعضی عبادات کرده اند از  
 ان باکت سدا رید که اگر اسرار کنند و اگر اجهانا حیه ایشان بدست خدای است غریب و حله  
 جلد ایشان چون حله شیر است که در زنجیر باشد که جز حله و غریب نیست کاری از او بر نی  
 آید چون بزنجیر بسته است هم چنین زنجیر الهی آمان دارد که صد از سبیل او میکنند بسته و  
 از شتر ایشان درسته الا ان ضرب الله هم الفلحین شاد کار خود مراد آنها باشد که از اهل  
 باطل کاری بر نمی آید جاو الحق و زندق الباطل ان الباطل کان زینو قاصدی عن و

۱۰۲

عزوجل سیف مایه ان کذب الشیطان کان ضعیفاً بند و بالغة که اهل عادت را بوجه در آنکه او را  
 در تفرقه قدیم دفن کنند با آنکه وصیه او و رضای ولی او بر خلاف است جای تعجب است ایاد  
 اند که انقره قطعه است از هشت که چنین و اصبیح سند که اسوان را در آنجا خند و فرود آنجا  
 قریب مشیرند لغو و مابده من صل اهل العادة و السلام علی اهل العبادة انشاء الله  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی ابی اولیا شیخ کرم الدین **اما بعد** ۱۰۳  
 استاد امر حق و ظهور جاست شیطان برای آزمایش لاف صحبتی است که در عهد است  
 بر یکبار فالوایع زده الله تا معلوم شود که ان اذعان برای روی و حضور بود و چون غیبه  
 دست در روی با خود خوانند که و وطنی بنی و فان سپریند یا خود و اینانند که حضور  
 و غیبه بر ایشان نیک است متقیان الله که بغیب هم چنان ایمان آورند که با هر حاضر و  
 معقول ما کن ساکت هم چنان شناسند که حق محسوس ماطن مضطرب پس ای برادر طریقی  
 و نه نگاه دار و اکنون که تو را این خودی بختی الله روی با همانکس کن که در آن روز که این خودی  
 نداشتی روی باو داشتی و مردی بر مردت مکن زین و نام خود در بریده بیوفایا شیب  
 مکن اول و اخر خداست این خودی در این دنیا یافته با و بان کس که اول و اخرت او است  
 شود در تعصب او با چنان کس کینه در زنی مکن بر چه او با این خودی کند دم در کش و بیخ  
 مگوی او غیور است چون تعصب این خودی کنی بحجه خودی و اشار او بر رضای عزوجل است  
 کردی ان الله لا یغفر ان فیقول به و اگر چه این موعظه موعظه است چون بدان عمل کنی عام  
 موعظه است والله لوفی والمعین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی ابی  
 ولی فی الله الامیر محمد والدین اسمعیل **اما بعد** شنیدم که رغبتی نقل باخوان آباد نقل  
 ان بوده اگر این نقل صحیح است باریک الله محلی ولی همان از این حینال مکرر ای و لیس بر

۱۰۳

۱۰۵

۱۰۴



سراستی بجهت برافروزشی دل افروز بکن روز مانع روزی و لیس مهلیث از شمار اکبریت در رسد  
 بدان خدای که بحمد و صلوات علیهم علیه السلام برستی بخلق فرستاد که اگر در این طبعیه اخوان آباد باشد  
 که بجهت بان کرده باستند لوجه الله و امامت ذکر الله و شکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه در  
 جبهه نباشد که سقطه اش شفا امت در شک چیزی است نامضبوط اما آن روزی بید همدان  
 سالی یاد رساله ان شیفه ای که کسی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یک در راه رو چو درش خورد و اعمال  
 پس سید چون باز گفت گفت او غرض زنا را حرام کرده و قوی این دو پس می توان بزد او گفت  
 زنا را بیگناهی لیکن غرض در رسم اشوب ان است باز کردیم و یکسال بتدریج خود را مستحسان  
 تیرت ان نگاه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و باز گشت اتفاقا سال بس کشید و کشتی در سیه درگاه  
 غیر تا صبی بیاید که ن التا حرامات و لایستید رنگ با نجات و السلام علی ولیدی و رحمة الله  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی بن ولیدی فی الله الامیر من الملک الدین  
 ابی سعید مرقه مایه **اما بعد** از بجزیر کتابه نامه گوی رسید از جمله آنچه فرموده داشته بودید  
 استفتا بود در باب قلت و کثرت عدد ذکر و نموده بودید که بعضی اخوان صلاح در کثرتی  
 بنشد و بعضی در تملیل رعایتی لکن بقی طریقی توسط سلوحت اشتی سناستیم دیگر استفتا  
 فرموده بودید در وظیفه بعضی که سابعه صدای اکثرین نمیتوانستند که ما این معنی است که  
 قبول تعلیم و تقیم میکنند بعد گفتند که صلوات موافق سازند و مادام که موافق شده باشند بیک  
 سر قناعت کنند و عقیده ذکر سبقت مضبوط که البته در ان اختلاف و تخلف واقع نشود تعینی  
 بنمایند هر گاه که امام را ذوق ذکر باشد اشتغال کنند و اگر او را زیاد ذوق نباشد و از عبادت  
 کس و رغبت نباشد التماس کنند و التماس او را سید دل داشته دیگران موافقه کنند غرض آن که  
 یک کس از ذکرین بایده ذوق داشته باشد و در سلسله فرقی نکنند از صفات و کبار دیگر

۱۰۰

هر کس که التماس کند دیگران اجابت کنند و الله لوفی و لازم نیست که ذکر در اعتاب صلوات باشد  
 هر گاه که ذوق حاضر باشد ذکر کنند و اوقات فراغت که درها از زیاده شغول نباشد بذكر الباقی  
 است و السلام علی اولیائ **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی بن سعید  
 الاخوان الاصبیحین **اما بعد** دنیا و شیطان بیوسه است ویرا از بلا و مکر و ترسانند و بیوسه  
 چنین باز نمایند که اگر طریقه ما از دست بباری بجهت ریختن سبلا کردی از این صفت حق غرض  
 دوستان خود را بجهت و بلا پرورش میدهند چون شیطان ایشانرا اذنان ترسانند نه ترسند  
 چون با وضو کاره شده اند چنانچه از صفت شریکانه میکنند که بچه او در اول نوبه که با او بر  
 می آید از هر سو که او ازی شنید میرسد مثل و را در کناره سبک و او ازی در گوش او میکند  
 بصلا بجهت هر چه تمام تر چنانچه قریب به او از رعده چیزی است از ان پس بجهت او از هیچ اواز  
 اندیشه نمیکند و ترس و بالشدند و چون شیر اشل این هدایت و تدبیر در باره طفل خود  
 هست شیر ازین در باره دوستان خود که بر درده لطف اندید چگونه نباشد تبارک الله رب  
 العالمین ای ولی من جماعتیکم به نعم و خوشی پرورش یافته اند بغایت نازک مزاج و  
 العین اند و از ایشان هیچ نباید که بکاری آید نغمه و عوثره بار آورد بجهت است که ادبی را امر  
 بیفاد و شامتیه روش راه خدای میشود مقصود از این شرح تسبیح و سایر اخوان  
 که بر کاره همان جزم نباشند و اگر بلان رسد بجهت او نه مهر بان بد گمان نشوند  
**بیت** این بلای دوست تطهر شماست علم و بالای تدبیر شماست زینهار که  
 بیان خود و خدای در بنیاید و کار خود را بجدی باز گذارند و هر چه خدای عزوجل  
 فرستد اگر زهر باشد چون شکر بنوشند عسی ان نکر هوا شیئا و هو صیر لکرا کونیا  
 که مانعیم خواجهم که چنان شود و اگر جز آن شود بجهت هوا پست ما میثم نه خدا پست از

۱۰۶

۷۰۱

پیش چون بنیاد که اراده خدای عزوجل چیست که بیستی که بیستی خنوا می فی الجمله بعد ویم اما  
 بعد از آنکه خلاف آن موجود شد و معلوم شد که خواست خدای عزوجل چه بود تا سفر خود  
 و تلفظ نمودن در هیچ خدای توان این بشیله اگر کسی از دور مشاهده ای است عزوجل و سر  
 با او نکل و دعای الله عما یصفی و السلام علی اولیاء الله و رحمة الله و بركاته  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی و حبیبی و محمد دم الاجل با  
 و فقه الله التعلی بحلیه سمیه **اما بعد** از این زید قدس سره منقول است که فرموده زهد  
 مقامی است که من هرگز بان سوخوف نشد ام برای آنکه هرگز دنیا را نزد من آن قدر رو  
 بنوده که مرا در آن رغبتی باشد تا چون تری آن گنرمند و مع باشم بنویسد اکنون ای دنیا  
 با این زید بیکو که بر همام تود دنیا چو کوه خوار است بی روی همام غود کن و یقینی بدان که آن  
 جماعت که دنیا را پیچ مشرند البتة چیزی بهتر از آن بدست کرده اند تا ازان چیزی چنین نی  
 شد اند تو نیز آن چیزی را طلب کن و مگوی که مرا رسیدن بان چگونه تواند شد که بخدا  
 قسم است که سیرت و سیرت **بیت** مان سکوا لایان شه بار نیست با کرمیان کارها  
 دشوار نیست اعوذ انکه بر تو با ایمان منته نهاد تواند که بر تو بولایه منته نهاد تو به نضو  
 از من مرقمات مقام ولایت است هر مؤمن که با خلاص با خدای باز کرد و توبه صفا  
 از دل موافق بتقدیم رساند قرع باب ولایت کرده باشد و من قرع بابا و فتح و **بیت**  
 تورا نهفته ازان ننویسد و در نه که زو این در که درش نگشودند همان این چند روز  
 دیگر با غنچه شمار و تلالی و تلالی مافات بنمای که دنیا خدای عزوجل بتو وارد اخوت  
 نیز بد هندی نگاه سعادت شد دارین باشی و چه بهتر از این و نا امید نیستی که خدای  
 عزوجل تورا این سعادت و کرامت عطا فرماید آنکه می و حجاب نه بر تو بدست و تو نیز <sup>بسم الله</sup>

۱۰۷

**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی فلان **اما بعد** فای احمد الیک  
 الیک الله الذی لا اله الا هو فاصط علی نبیه محمد و آله و اسئل ان یجمع بیننا و بقیة الحق فی مقعد  
 الصدق داخل محب الانوار حیث یجمع الابرار و یرض الاعیار و یزاد الجباریم بحشر المقی  
 الی الرحمن و فعل و سئو فی البحر منی الی جهنم وردا و اشوقه الی ذلك الیوم و عند راه من سو  
 ما یحل بقوم حبیبی تعالی شمر لغمانا بین بدی الله فانه مقام یتخلع له القلوب من طرقه  
 علام الغیوب حبیبی سخن وان غننا علینا فلسنا افضیل لنا ما القلوب مستبکة برابطه  
 المحب لاهی المجاذب الی حضرت الله من الصفات عن رجب الاضنی اللاحمل علی  
 النحان علی البرح التقوی الراجح عن اتباع الهوی و النفس الالهیه بحری فیما بینهم معاد  
 متغویه و ملاحظات سریه لاینبیه لکاما النفس الطبیعه المحیج بالغواشی الجهنامیه  
 و کما بالذی لان جوامع مثل ذلك فیما بیننا و ان تشأت الله و بعدت الانا و بشارة  
 الاستبصا عند محاذات الاسرار من القلب الی القلب روزنه و ان تباعدت الا  
 ایدک الله حبیبی بالانوار و جعلک من کمل اهل الاستبصا و زادک کل یوم بشری  
 و یسوک للبری و لعد سرتی ما شیرتی به من المشرکات الی شرفت بها بنوی  
 رسول الله صل الله علیه و آله و اکرمک الله فیما عا کریمک فالخدی لله علی نعمه الصوریه  
 المغویه و له الشکر انما ابدع و السلام علی حبیبی و رحمة الله و بركاته و مغفرتة  
**بسم الله الرحمن الرحیم** هر چند نظر میکند از اعلام عالم حق در این دار و در جزیری  
 نمی بیند که از صفات انجمنان جزیری دهد و میجویان نواری طبل سلوی فشد بکر بکر  
 محبت که ملتفت است بهای و عدل نبیه و تتبع ذواته مواد تصناد و عناد قطع کرده صدای  
**بیت** انا من اهوی و من اهوی انا بمشام متعطفان زلال و صل رسایند **بیت**

۱۰۹

هم عنی الله صبا اگر تو دشمن میداد و نه در کس نرسیدیم که از یزی تو بود: **لا جرم بیوسته**  
 متعبد بحال و داد مشغول است و روزی جز در تربیت و تمیبه انی افزاید تا مصداق  
 کثرت طیبه اصلا ثابت و فرعون استا کشته میوه توی اهل داخل عین باذن رها بار آور  
 که چنین معلوم بشود که محبه حقیقی عیوت منقضی میشود و در در آخرت که سب صحن بلوغ فلا  
 اسباب بینیم منقطع کرد این بنبر روحان که شمه طنور آغاز و افش صفت فالنا من شتا  
 و لاصد بن جم در حل جماعتی اندازد **بیت** احبک صبا لا یزول و ان بدنا: **لجسی** هنذا نکتة الموی  
 و البلاء: و بنا الحقیق یزول صمیمه: اذ افنی الجسم المركب انقضی: **فذا** شهوة الجسم الطبیعی  
 فاعلم: و لاین له حظ المودة و الصفا: و لکن صفویا ماحل منزله: **مصونان** المركب با  
 حتی لا یرى: **فذا** ک هو الروع الالهی فایضا: **من** الله رب العرش و العز و العلاء: **و صبه** ا  
 مکاتبت رصه من تفصیل احوال بر وجهی متواصل و متواتر ازین که از نور اطلاق بن  
 و نوان و تصورات ان شبه مواصل حاصل باشد تا غایبه بغیبی یکمکتوب که در بعضی  
 رسید و یکن نرسید و پیوسته منظر بوده و الله یزیدک بتبسیر الجزر و الهام الحق و ما  
 علی الله بعزیز و السلام علیک **رحمة** الله و برکاته **بسم الله الرحمن الرحیم** السلام علیکم  
 و رحمة الله و برکاته **ابعد** پوشیده نیست که سر زینش اولم بفرم که ما سید کوفیه منین  
 و جانکرا لندی بر با جوابی نماید مهیا کرد چون نذر شیب آمد دیگر چه ماند نرس بعد  
 صبوة و لا بعد التجربة کبوة و ایضا مثل دینام چون سایه است مادام که شخص روحی در  
 اندازد از او میسر یزد و چون او پشت بسایه کرد بیا از عقب او سید و در وجه نیت قد  
 است که یاد نیا استخدی من صدک همی جنبه هد در خانه سستی سقطی زنی را دیدند  
 که جارب میگردد کشتا او شکایت کردند که تو ما را رخصت میدهی که وثاق تو را جارب کن

۱۰۰

کنیم زنی از برین آورده که خانه تو را جارب کند فرمود این نه شخصی از فرزندان آدم است  
 و بنا است که حق تعالی او را فرستاده تا خدمت یاکند و با خود نماند نشد که چنین مرتبه با  
 کی سیر است که در حق منقطع نیست و المیزان حقیم **بیت** همین مگو با ما بان شد با در نیست  
 باک میان کارها دشوار نیست: **بد** و ام عیاشات و کثرت تلاوت و ضبط اوقات بندگی و  
 وصلوات و مطالعة کتب نافع مانند کتبات اشغال می بایند نمود و اعتماد در امر روزی  
 بر افزاید کار کردن آنکس که بشخص آفریده روزی وی با وی آفریده اضطراب از قلت  
 یقین است و من یتوکل علی الله فهو صیبه ان الله یالیع امر قد جعل الله لكل شیء قدرا  
 السلام علیک و رحمة الله و برکاته **بسم الله الرحمن الرحیم** امیدا اد است دعا نیا زلی قریب  
 حجتیه ما ان اصف مقام حضرات اعتصام که تا بوده بکثرت انعام و احسانهای عامه را  
 روبرو و بجز نیاز و اضلاع قلب اهل الله و خواص را متوجه خویش ساخته فیاض الله  
 و الدین باد و توفیق اشاعه حضرات و اما صفة عوارف و مکررات و اسل و طوافی ضلایین و ا  
 مخالفه موافق او را کرامت شود تا این معنی کفاره اشغال بدینا و بقیه ان کرد و در  
 کسور و فضایل که اهل دنیا برای خود میسهند او را از اعمال بر او اعانه مستحقا و اعانه سله و ما  
 که باقیات صالحات است فزوان ذمیرها باشد قال الله نعم و انبغ فیما شیک الله الی الالا  
 و لا تشن ضمیرک من الدنیا یعنی آنچه حق تعالی بتو داده از مال و جان و وسیله بندگی  
 اعزت ساز و نصیب خود را از دنیا فراموش مکن یعنی نصیب خود از دنیا چسبی است که  
 اعزت خود ذمیره فقی نه ان چس که در دنیا به ان تمتع کری و فانی شود و اصن کما اصن الله الیک  
 و یکنوی کن با بر مان چنانچه خدای تعالی بگویند که در جامع ترین ابه موعظت دنیا داران این  
 اگر کوشی کنند و اسید انکه اگر شما محبت صورت از دنیا دارانید محبت نیست و صدقنا

۱۶۱

از اهل اهلیت یا سید و کوش و دشمنانید ایات را کشاده و قبول ند کرد اما در باهت  
 محمد در این اخلاصیه بخندید مراسم حجیه قدیم است که دارند و ستمند ابرای تا سینه قواعده  
 نشید معاهدان فرموده والسلام علیکم ورحمة الله **بسم الله الرحمن الرحيم** الله جعل  
 معنا کاسه حقیقه که همه مرشدان الله والد له مخلص مخصوص و طایفه ادعیه صائمه  
 از عنونه و ریادور و قبول و اجابت نزدیک باشد مرتب و موظف پیدا رود و توفیق اعمال  
 موجب صناعی حق سبحان و جز دارین باشد اینجا بر باطل من سئلت بر چه عیش دنیا  
 انگاه کوار است که نجاست ازین قرین باشد و صیوة طیبه تکف از است که دل ایشان از ذکر  
 حق معبودت چه این لذات فانیه جسمانی براه در یک پرده بیش نماند که ان پرده نقش  
 نفس با آن ساعتی خوش بری آید و بان کار و بار زاری دارد **بیت** خوش خوشی با نفس  
 ملک در ساعتی عشق با او بهم برداشتی اما دل که پرده دویم است ان قطعاً منبسط  
 و منبسط نمیشود و دل تنگ را بیل نمیکرد و اهل دنیا را قبضی و کرمی در آن درون دل  
 که بیخ حال از ایشان بر نمی خیزد و معیشته ضنک که در قرآن مجید اشاره بان فرموده اینجا  
 که گفته و من اعرض عن ذکری فان له معیشته ضنک است که انشا و انبط و طایفه و طب  
 قلب بن کرمی روی نماید که الابد کز الله تعالی العلوب الذین امنوا و عملوا الصا  
 طوبی لهم و صرن مآب من سبحان از لذات حقیقی و صفتا سر دل ایشان از جز در او کرد تا  
 تا انگاه بدانند که لذات فنان اینجا چیزی بنوده **بیت** مر شکم بجز ندارد ان آب زلال  
 منقاد در آب خورد دارد همه سال امیر لذت من کشته و کز تورا چه عیشتها است کرد  
 جان متیاسیت با عفت محمد در این با طمخندید مراسم و داد و تو کدی قواعده این اشیا  
 است که ما بان لبس متلبس شده سخن از این اذیال ان کشته و تا آن بنای استین

۱۶۲

استیناس اساس نهاده دست حوادث بکنکره رفعه او بر سید **بیت** زاول صبح از لانا  
 اعتراف ابد دوستی و محبت و یک میثاق بود و دارند و ستمند ابرای بخندید سودت که من  
 الحمد سرشته خیز شده و مصلحت آمان هواها قبل ان اعرف الهوی فصاف قلبه خالیاً  
 فمکننا امده فرموده توقع که با اعلام احوال نجسته مان که متضمن سزوت درستان تواند بود  
 سزوت فرمایند تا سکن نعم الهی بتقلیم رسانید و شریعتی مزید کرد و در الله لی الاعانه و التوفیق  
**بسم الله الرحمن الرحيم** السلام علیکم ورحمة الله بر کاتبه سلام بفرم خجسته من صیوة الابد  
 و بلوخی آثار علی اذیال الابد و ان المخلص قد قوت عذبه با کتبا و اشعار تنفا صیل  
 الاموال الذی کان صادرا من الموقف الکبیر و مسیال جواب شرف الوصول الیک انشا  
 الغریب و الذی یحضره الا ان العبد هو المملوک فتی کان الز مال کالشیء کان حار جاسن  
 ذلک من حکم العبودیه فلا یكون مستکمل العبودیه مالم یلزم صفا هو من لا یكون مالک اصلاً  
 فکما ان الله مالک غیر مملوک لیکن العبد مملوک کما غیر مالک حتی یكون موفیاً حق العبودیه  
 و لا یفقد ظلم و طغی و طغی فی حظ من الربوبیه وقد قال الله تعالی العظمه ازادی و اکبریا  
 ردان من نازعنی و اصدانها قصمته فی نادر هم و لهذا قال المحاطب بقوله سبحان  
 الذی امری بعبد صل الله علیه و اله المسکنه التي من شحا العبودیه فقال اللهم انی  
 و امنی سکنیا و احشونی فی زمره المساکین و منی ما اراد العبد لنفسه شیئاً ما نه اصبت  
 الما کبیر زاحم الربوبیه و انه شرف حتی وان الشرف نظم عظیم فلیکن العبد متمسک  
 الاراده فی اراده الله قوی العین با بدله لانفسه و السلام الامر المملک کله لله ولیکن نا  
 الی الله فیما یصنع و اصیبا قضی مستکمل الربوبیه و فیما جری باذلا هو تیه و فانه وجوده  
 الله لا یرید لنفسه شیئاً لم یرد له مولا و لیرت نفس له لواه یصنع به ما یشاء ان صعبه ملکاً

۱۶۳

تمام به وان معبد سکنه نایلا سکن الیه کما قال ابن سعید و معنی العقیق و العقیق مطیئان  
 لا ابان الیه رکبتان اصیحا تحرك وان امانه سکن ان صلوات و نیک و بحیای و مانی لله رب العالمین  
 لا شریک له و بندگاریت و انا اول المسلمین و لا یكون کذلک یكون کا ذی باطل یوم خمس است  
 فی صلواته حیث یقول و صمیت و صمیت و صمیت و صمیت و صمیت و صمیت و صمیت و صمیت و صمیت  
 بل یكون قد اشرف نفسه لله ولم یسلم وجهه لله و المستعان لله فی الامر کلمه و التکلم  
**بسم الله الرحمن الرحیم** سببه لطف پروردگار شامل احوال حضرت می درم حقیقی و ملاذ تحقیقی  
 صغیرا الاسلام محمد الاسم و المتسمی بین العالمین بوده از لطف عجب استیجاب بهر اسمی تا بر نظر  
 انورش جلوه دهد و از اشکال رسوم با سوز جواهر صفای قرآنه کتایب تا اول جزیره کربلا  
 کرد دان باشد که دنیا اسم است و حضرت اسمی چنانچه اشاره لطیفه بدان هفت در کلام حضرت  
 ابن عباس که از آنچه در شیت است نسبت در دنیا سکن نامها و مثال واقف با دینام چون طفلا  
 است که بالعشا و امشیا چوبین روز میکند رفت و دل بدان مغوله میدارند و از غرایس و افرا  
 حقیقی غافل و ذاهلند هم چنین هر چه در دنیا است تمایل و صور حقایق قائم است در  
 وجه حقیقت با مثال آتش دوزخ بحق هفتما بالز آتش دنیا کرم نر است بلکه را در انبیا  
 بارگش است که نسبت زیاده از این است این آتش از آتش هم چون صورت تعبیه با  
 ادی می قائم این صورت این دنیا از انبیا کوه اند جز او شرفا تا کوه کوه باشد از حضرت و ا  
 بعین از این صورت تمایل باز وقت لغتند که اهدا و حقایق ضاهد بود قائم و روزی با آن  
 روی آوردند نه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده باد مغزش از شکله در شیت می آید و فرمود  
 و برز از نفس جنم است و فرمودت از فرج صمیت است از باب سکن کرد ایند الی غیر ذلک  
 من الاخبار فی هذا الباب و صاحب مته را همیشه روی با حقایق تواند بود و بصورت

۱۶۱۴

و بصورت و ظلال فریفته نگردد و دل بدان نه بندد و بمبالاة بدان و به جز و شت ان ندارد و بالحق  
 الدینا الامتاعی الغرور الله مبتنی اوفیق کوانته کما و از این سرتکه و فریب باطل که در  
 السلطه شایهین و طواغیت شت بجز بکن داناد افشاء الله صفالی اشتیاق و نغشش بحقیق  
 موفور انور زیاده است از حد بیان و کم و فنی سبکه خاطر از یار شایهین است و در ماه رمضان  
 ظاهر که شایهین است بید یکنه و نه بیست است و حید و طری می نمودند توقع است که  
 را بتفصیل اعلام فرمایند نه بر سبیل هضم نفس و تراضع بر سبیل سائلت چنانچه باشد  
 هذا والله بیادک علیکم من مقدم انور الود المعهود الاعمده المحمود بیادک فیهم علیکم و بیادک  
 فیکم علیه و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته **بسم الله الرحمن الرحیم** السلام علی حضرت الخدی  
 العامیة الجعفریة ایانه که بر جواد **الابعد** عن غای جهان ادمی مغلول داشته و باز وقت  
 عمر می افتد و هر کس که حقیقت عمر شناسند عمر و میانی در روز است بعد از آن مرتبت  
 حالت او بعید است از حالت شهید که اصیاعند دیم بر زقون فرجه صغیر ایشان است ساعه  
 که بر شخص میکند در او در آن ساعه حاضر بقلب است ان بحیث عریت و حضور دل بقطع  
 مشاغل و علائق میسر شود **بلیت** طاهر است که رقم صغیر بد برد هیبتا مکران نقش بد  
 ورق ساده کنی خود را با اختیار باز باید کشید پیش از آنکه با اضطراب یاد کنند که آدمی  
 برای معورد داشتن این جهان آفریده اند که همان طغیون است و هر چه در آن است طغیون است  
 و صدای غرغله تا او را آفریند در او نگاه نگرده و هر روز صید شصت نوبت در دل آدمی  
 و نشاید که آنچه نزد صدای غرغله باین شایه است برای خدا سگادی چیر آفریده باشد  
 که بان شایه است از هر دو لعنه و هر کس که خود را شعول و منهدک در آن دارد جوهری نیست که  
 از خزان پادشاه باو میپرد اند الفاء کرده باشد در نجاست و معاذ الله من ذلک

۱۶۰

عظم حنده الحریمة و باید استعان **بسم الله الرحمن الرحيم** بعد از سلام بر حضرت محمد و آل او با  
 لله عباد الله والدين حبيب الله اجعل من عبارات الموقنين اعلام بر و ذکر مقصود از شناخت  
 نفس و رب شناختی است که تعلق عبد را در عین مد و صحت و عقل که حال آدمی دارد و آن  
 بنی بر آن است که در آدمی موجود است اما اثر آن ظاهر نیست هم چون دید که جفت آن  
 مطبق باشد و غشاوه که در قرآن مجید است اشاره بان مجاب است که بر آن مد رک است و  
 مانع ادراک او شده و از راه این غشاوه بظطام نفس از غفلت می شود اگر سیری خواهد  
 او را کشند دارند و اگر بیزدی خواهد او را حوازی کنند و اگر تحمل خواهد تبدیل نمایند و علی  
 بنف العیاس اما استواء که تعلق بتدریج دارد یعنی در آن باب سنی است اگر بکلمه اولی شبه  
 حل نشد باز سنی باید گفت و از سخن در آن اساک می باید کرد اما تقدم بنو ت  
 حتی این امری است محبت موجود خدای علی ماذکر بعضی المعارضین چه آدیرا قبل از نشاء  
 عرفی نشاء است و قد اشرارک بعضی او در تمام و اذا صدق بلکن بنی آدم من ظنور هم  
 ذریعهم الایه و در همه نشاءات انحراف را تقدم بوده اگر چه به نشاء عرفی منجیب شده تا  
 بعد از اربعین ظنور کرده و دیگر بنا را بعد تکامل النشاء العنقره بنو ت حادث اما  
 بد عه صنه چون در شریعه اذن با جهاد شده و بد ع صنه با جهاد مجتهد امق ت میشود  
 این اعتقاد اعلی است در بین و امر جاهل بان شده و الله بشری صد درک بانوار العنقره و  
**بسم الله الرحمن الرحيم** اللهم زد من لدنك اقبالة و تقبل بفضلك اعماله و اشرج بنو  
 الحق باله قطب الله والدين با نیرید داعی مخلص محبت دایرین بضایع ضرایع خود را مذکور  
 خاطر عاطف که اینده و ظانیف غاوشاک و در مورد و عهد سهود است مرتب سیدار  
 و بالتفات خاطر شریف مستظهر است احوال من خواهد بی اشتباه الحمد لله اکر چه از بعضی

از بعضی ابواب که حاصل ضراعت شرح خواهد کرد اندک نکوانی است اما موجب شود  
 اصعاف اصعاف آنت دلدلشگر که الحمد و المنته مامل انکر دعا کویان تخلص منی  
 خاطر عالی بناشند و باعلام و استعلام احوال نوازش فرمائید که محبتی غرضی که در آن است  
 بوصوله تواند نشست از این جانب با انحراف است اگر چه منافع موردی از این جانب  
 میرسد اما با قطع نظر از آن معنی حاصل است انشاء الله حکایتی که از خاتم اتم در حقه الله علیه  
 منقول است مانع میشود از اطاله در این سخن و اینچنان است که بیک از علماء از خاتم اتم  
 کرد که فایده فواید فرموده که هر کس که بخواهد فصله در او بنیاشد گناه کند و نداند که گناه  
 میکند یک آنکه نیک کسی که با او میکند نوشته راه انکس نداند بهر جهت دریم آنکه بدی کسی  
 با او بدی کند نوشته راه انکس نداند بد و فرخ سوم آنکه نیک که او با کسی کند نوشته راه خود  
 بهر جهت چهارم آنکه بدی که او با کسی کند نوشته راه خود نداند بد و فرخ آن عالم گفت نفس  
 این سخن بفرماید فرمودند از این چهار حال حال سنی یا کسی با او نیک میکند یا بد  
 یا از یکی نیک میکند یا بدی چون کسی با تو نیک کرد اگر بهیمن خوشنودندی که او را بعضی آن  
 بهشت باشد و الا فرقی با او میکند و سخن بهی او میکند گناه کار بشوی و چون کسی با تو  
 بدی کرد اگر بهیمن خوشنودندی که او را کمالات ان آتش باشد و الا نیت کمالات دنیا  
 میکند اجر تو باطل میشود و چون تو با کسی نیک کردی اگر کمالات بان میکند که ترا عین ان بهشت  
 باشد و الا باطل میکند و الا نیت و از او چون با کسی بدی کردی اگر بیعین دانسته که ترا عین  
 ان آتش خواهد بود و الا بران امر را میکند و این مرد نیک بشود این امت نماید سخن خاتم  
 اتم و ناسه را بان ختم میکنم و این کجی است که جنهای سرفرو و الله الموفق والمعين والسلام  
**بسم الله الرحمن الرحيم** بلغ الكتاب استطاب المختار من الحقة الحمد و مية الافضل استقام

المحمدية بصورة دينة وكان لعين الصخرة وفي نظر المودة اصفى حنة وسكوت الله تعالى على  
 ما فهم فيه من اخلاص الحديث اقبال التذلل كذا على ما ظهر من ذلك من الحفرة الحمد دينة لاذال  
 للدين والسلمين عاردا ويا حسن عباد الله الصادقين محمد اشع الله المحبين بكم وابسبح عليكم  
 ظلكم لا ازلتم في عافية صامية ووعيكم وبعكم من كل بلية وبدل كل سوء بالحق وقد تعلق  
 القلب بالوصف به من الخراف مزاج الحفرت الحمد وتبه الاعظيمة الاصلية لاذال ملاذنا  
 كحفا للقصاص من البرية والماحول الاسماع في ارسال جزا سلامته ثم ان الراعي يرض عليكم  
 ما علمه علم اليقين ومن بكم ان يقفوا مع الطوفان والادهام والهج والحق واليقين وذلك ان  
 الله هو الحق وان ما يدعي من دونه الباطل وان من تعلق بالحق يتحقق ومن تعلق بالباطل  
 يضل وذلك ان الانسان حقيقيين حقيقة بنفسيه وحقيقة برية ماله نفعه فانه يزول  
 يبطل البتة يستوي في ذلك المؤمن والعاصي ماله برية فتلك هي الباقية لا يزول ابدى  
 منقصة بالؤمن ثم ان من المنة نفعه من لا تنتج الاسماء احد بها الهوى تترك كل  
 ما يركن اليه النفس ويحب ان اليه كايضا ما كان الثانية العقب المظلمة الحاشية المحبنة فيما  
 يسكو واعلم ان العناية علاة وطلاوة نظران من داوم عليها بعد صبي ما صجر على  
 مرارة تلقوا صلاوة وذلك كما قيل في العلم العلم اوله مرارة فاقم لكن ارضه اعمل  
 ولقد صدق العاقل العارسي **بيت** سر عيكم من نذار ازاب زلال : متقار ورايت شور  
 مر ساله ورحم الله مولانا الرومي صيف حال **بيت** بادشاهان از بدركي بوزدند از  
 شواب بسندكي : ورنه ادم واروس كويان ووزك : ملكد ابرم زردني بي درنگ وقتنا  
 واياكم سلوك سبله ونده حجة داعيكم قطب بن يحيى **بسم الله الرحمن الرحيم** دعائي صلا  
 حال وقران بال هفت من دم مجتلا ملاذ ايرجاي عزيز الله والدين محمد از علوه نية وصن

وحن طوية بتقديم برسانه وسقطش ذلال وصال كه مرة صور اذات است برده وهي با  
 وصوله باين مانول باصن وجوه حصوله بالحق تعلق خاطر بجمية احوال ابن خاواد  
 سعادت مال معني است ارضي والكساي وتراكم حقوق معارف وعوارف است ان يوافيها  
 توكيد ويخديدي بخشد مراييه ايجد در جمع شمل جماعة جمع الله شملهم الي يوم القيمة نافع  
 خرد ري امت ممت بر حصوله ان مقصود ممت وعلم در اين باب سه جز ميله نيك املا  
 كه در ميان جماعة بزركي وتقدم اخذ كرده اني همه تابع وي باشند وبراوي وعل كنند وان  
 صوابه يده وي عدول بخن بيند چه گفته اني اكثره كس باشند بايد كريكس اير سازند و  
 نه امر اضلال هي بايد چه جاي همي كتر باشند ودم انكه مراتب محفوظ دارند وكوچكان در  
 بزركان سخن بلند كويند وكساي نكنند واقعي مراتب ادب بجاي آوردند تا بر خوردا  
 دين در ميانا بيند سوم انكه جماعة بايكديگر رحل شفقت وايتا باشند كه هر كاهي ما  
 يا جاي در ميان دو كس دايه خود هر كس بران باشد كه انديكرو انقي هم كنند يا صوبه حق عز وجل  
 چنانچه بيند همه را بلطف خويش تو انكر سازد واكو بايكديگر رحل سازند وحقا صحت شند  
 ارضي صيبي كه به ان معائب كردند رفع بركه باشد وانكه حرص بر غني مستولي كردند  
 صنع بر غير همه اينها جنح صفند كه بر دل كسيكه خلاف قرآن او ميكنند ميگارد تا بيل وهارند  
 اندي رون جان او جان خوارونيد چنانچه بيشه درج باغ نرود اميد كه حق عز وجل بسبي كوني  
 صلاح اين خالغن قدوم وبقاي اين دور مان كرم است بلطف خويش راسته ورد واسه كل  
 شئي وكيل واتلا عليكم **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الي فته  
 برهم وانا ابو اليه تو كوا الناس شغلا برهم فعاظ ذلك الناس بخا ذابيد ونا بر دوم  
 انغمم كانه عبيك ابعوا من ساداتهم ويا قوم ما هذا بنيت ان يجمع العبد اليه ولا يتعبد

اعتقون ربلا ان يقول رب الله **اما بعد** فنه مد كوره وقام الله من كل سو وقتنه بايد كه ارشد  
 اعناء و طيعان اهل بفضا و فراسگنه وي پر رانوشند و بدانند كه نكسته و بد نخت وي  
 انجام كسي كه عبادت اهل حق و خدا فعه ان استادك ناييد و علو خوشي در ارض خواهد  
 كه مقرر كند و علو على عظيم و بر اچند ان مشغول نماشته باشد كه علو خوشي اخراوش كند  
 فنه مد كوره اين همه نخت و اذيت ميكشند جز براي مهيني كه روي بخند آورده اند و پشت  
 ديكر ان كره الله ايشان را مهيني بسن كه براي خدا اذيه كند محبت و محبت ملازمانند  
 عشق چون دعوي بلايد نه گواه چون گوايت عيت دعوي شد تباه بايد كه با خدا ارعد  
 نزيير و مسكن نشوند و بدانند كه عاقبه با سقيمان است دولت و صولت بخار را ستمان  
 نسبت قال الله تعالى و اسلمنا النبي و الارض و ما بينهما الا بالحق وان الساعة لآيه ما  
 الصفيح الجليل چون بنما كار بر حق بوده باز كشت بحق خواهد بود و ساقه تمام خواهد شد كه  
 سزاي اهل باطل در كنار دهند چند روزي صبر بايد كرد و چه دايتم شايد كه بعضي از صولت  
 كه براي اهل باطل سزاست معجل كود در در اودينا و امر بر سالكان موع كود تا بمصون  
 دل عقبات مذي غرضيل كند بن نرا همه سزاي و سزايه سزاي و اگر جز اين باشد ما خود الله  
 كل حال ما شاء الله الا حول و لا قوت الا بالله ان الحكل لا لله عليه توكلت و عليه فليتوكل التوكلون  
 و صبي الله و نعم الوكيل **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى ال اخليل يكره  
 الصدق الخليل كاسمه فقيه هاني دين الله عا داله عبد العزيز **اما بعد** آدمي كه به تحقيق سيند  
 كه مرده و برادر خواهد يافت سزاوار است كه لب بخنده نگاهد و ويده از كنير نه بندد آيا  
 نميداند كه ريش پيست ناگامسي كه همچو كام در اند نباشد كسيكه چيني روز خواهد نشست استرا  
 اواز ناگامسي جزويه پيست كسيكه بيعتي دادند كه ساعت ديكر مار ويرا خواهد كزني ياد

۱۰۷۱

بادر چنگال شير گرفتار خواهد بود اين ساعه پرواي محافظه خویش از زخم پشه كجا دارد  
 جوان مرخ الكرمي توان تدبير اند شيدن كه از زخم مار و چنگال شير خلاصی يابي در اين پشه  
 و الا ندي بر خلاصی از زخم پشه ترا چه سود ميدهد چون چنان گرفتاري و العيلا الله در عقيب  
 جوان مرخ ايج دان كه تن بر بجات از كزني ن مار ريش چهيت نرياق باشد كه در كار خانه او  
 محمد مصطفي صلوات الله عليه و آله يافت شود و شهنيدان ازان نرياق خورده اند تا در شان  
 نازك شده كه ولا تخشيتي الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا الاله اكر منحو ايج كه از چنگال  
 ريش خلاص شوي نويزان نرياق بدست آروان نرياق از عيالن انا طالب فرزند ان او كه  
 داه يعيني اند صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين بايد طلب كود چون ستمه احضنا احضرا  
 و نريك تكلف بهمين فتاخر رفت السلام على خليل **بسم الله الرحمن الرحيم** بل در غريب سولانا  
 كير الله بن بدان كه فوان دواي همه امراض قلب است هر كس كه از مرضي از امراض دل شكايه داشته  
 باشد پناه او برد كه دواي شافي و شفاي كافي است و معالجه امراض دل اجم است از معالجه  
 تن براي انكه امراض تن ناقيح مرضي در دل نميشود كزني حقيقي معي تواند رسايند مثلا  
 اگر كسي يا نواع سخن مبتلا باشد تا دل او از مزج و اضطراب و سخط حال باشد و مبتلا  
 رضا و استسلام موصوف بان امراض او شقي است و در ملك به بختان مند بع بيت و  
 و در زمه نيك بختان است اگر شقاوت است تعلق بان امراض و سخن بيگيرد كه زنجي بد نخت  
 حاي خود دشمنان كه ايشانند كه در عيني ذات شريف و عفر كرم حاي كرده اند ايوب صلوات  
 الله عليه بان سخن و امراض شقي نبود و بدانند اما همان بد نخت و موعني شد و با مردي  
 و لئيمي او ظاهر شد كه جان است كه چنين صورتها در او ميرد و وجودي كه چيني چيز با سلك  
 ملكي كه در ان چنين بن پيغمبر حدي او را در يكفان بد و هلاك كنند سزاوار لعنت و نفرين

۱۰۷۲



نباشد زگر یا باره و در نیم کنند و جهان بد بخت از هم باز نرود از آن عیب این جهان است بلکه  
 همه انگیزان پلید است که هر چه در جهان برود جهان کرده کی باشد که پشت این آسمان بیلا در کلا  
 بشکند چنگال و دندان او را از او قطع کنیز و بر کینه چندین ساله از او بخوابیم انبیا  
 صلوات الله علیهم جمعیتی باین کار آمدند و گمان عدوت با جهان پلید بزه کرده در مرض  
 در او راستصال دادند **بیت** چنانچه مولانا ای روی نفس سته و زنده است **بیت** یازده  
 الله شوق عقلی آسمان خانه کردی عاقبت آمدی کاشقی در این عالم زنی اول کاشقی تا  
 نکردی عاقبت اری الله بنا لمعرت معلون ما دنیا الحدیث حدیث صحیح است در جهان اول اول نکلا  
 غرض آنکه هر گاه که در له تنگ باشد تلاوت قرآن کند که هر دل تنگ را رفع شود و پیشوای خویش را  
 قرآن دانند در محل سال پناه به آن برود که مادام که چنین کرد هر جا که هست و هر جا که هست اگر  
 همه در کام آرد ها باشد در کما و مادر مرده ضمیمه الله سبحانه انا برادر با برادر این سبیل  
 توفیق دهد که دیگر هیچ در نمی باید حسبی الله لا اله الا هو علیه توکل و هو رب العرش  
 العظیم **بسم الله الرحمن الرحیم** آه از بنام کرد کار و درود بن سید ابرار بعد ها معلوم باد  
 که راه خدا بفضل خدا توان رفت هر کسی که بختی در این راه سالک است با قدم لطف حق برود  
 چه جز میباید سالک نیست و اذ اصبتکم کنت سمع الفی یسمع به و رجه التي یشی بها اکثر  
 چه این منی بر سالک اشکارا شود جز در غایات وصول اما از سبیل سلوک او را همین صا  
 و آگاه نیست **بیت** جان فدای راه ان طغی کشید کن زور روزی بر از غل اسید هم در ان طغی  
 است بختی **بیت** صد هزاران جان شاکشی فلان چون این راه بفضل خدا توان رفت از ان  
 سخن چه کنیز با جز انظار چه چاره سازیم اگر ناچار سخن می باید گفت سخن این است  
 ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم واسوالهم بان لهم الجنة نفس وبال ان یجندى عن جبل ی

۱۳۳

ی باید فروخت تا رستگار شوند و چون نفس و مال ایشان زان ایشان نیست بر نفس  
 و مال خود نباید لرزید و از هر دو دست گذاشتی چنانچه ان عارف کنت دع نفسک **بیت**  
 نیعل بها ماشا و لاند صد فی البین این راه با قدم نیستی بسباید رفت **بیت** بر سر خویش  
 چه بید لرزید یا سر خویشی که عشق موزز جامه که باره شد ز عشق مدوز که نشان شعاع  
 است از روزی بیلا به غم برنج عشق عشق ناهت همت اینش طرفه خواصه بگوز  
 پیماشد نایک باغرا ساقه و روزی بنده را جان برابر در جهان است **بیت** جامه ش کو به نیم طلا  
 سیرت و اسلام علیکم و لا و اخر و استعنا الله بکم بلطفه و عطا اولادکم الامجاد لکرام اید  
 الله بلطفه و رحمة **بسم الله الرحمن الرحیم** سلام بر رسولنا کریم الدین که برادر طریقی و درود  
 حقیقی است و اول اگاهی که شخص هر کجا که برای دیگری میکنند برای خود کرده که کثافت  
 خودی که انداخته و بتباه کرد اند پس ان تحقیقت برای خود کرده اما آنچه برای خود میکنند  
 برای خود کرده چه خودی از حفظان عاجز می آید و می اندازد و نصیب و از ان منقطع  
 کنی باید که هیچ برای خود نکنند و هیچ کام خود بر بیارند اما در ان گوشه که کام مرغ مان بر آرد  
 حاجه مندان را بجا بخت ایشان رساند که چون حاجتمندان را بجا بخت رساند رسیدن حاجه  
 بجا بخت در ذات او جاری کرد و ذات ان با او کرد و سنت خودی و نسبت خودی و تکلف  
 شعور و آگاهی و دریافتی ان سر خود پس جاوید کام رواست بی کام روانی و در حدیث  
 صحیح آمده که هر گاه که شخص برای کسی چیزی از خدا خواهد ملکت گوید و ملک بمنزل اما غرض  
 انرا سال این نامه آنکه آنچه ممکن است از بسادرت در معاودت بنماید که ان مهم فوت نشود **بیت**  
 روز خوار شده بودنا از ان با کم کند و زیاد میکند ماشا الله لا حول و لا قوة الا بالله مهم بران کلام  
 و در ان گوشه که نمی شود که استعمل در درمات این جانب بیاید و نباشد الا از راستان

۱۳۴

ودهای آستان و در کلی و جزوی امور احتیاج از نامستان و بیگانگان منعطف شود و نباید  
 دید آوری نیکان و بناید شیند الا اولایشان هر چند مرغ سبک یابد و همراه تواند آورد بیاد  
 سایرین ای الله شوکلین علی الله الاحول و لا قوة الا بالله هو حسبنا و نعم الوکیل و السلا  
**بسم الله الرحمن الرحیم** از بندة ضعیف قطیب بن محیی بسوی حضرت محمد و آلهم کتبه  
 عندک فی زمره المطیعین العاصیین حسبا المله و الدین محیا اسمه و معناه فی العالمین اش  
**ابعد** خدای عزوجل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیبعدنک ما اريد منهم من رزق  
 و ما اريد ان یطیعوا یعنی نیافریدم جن و انس را مگر برای آنکه مرا بپوشش کنند بمخوام از  
 ایشان روزی و نمی خواهم که مرا ضرر دهنند من که خدایم اذی آنها پاک بندگان را از برای آن  
 ان یوم که نزد جلاله و بزرگواری من فرستی کنند و تا کسی شناخت خدای عزوجل و جلال او  
 حاصل کند چگونه نزدان فرستی کند و انرا محضوع و خشوع مقابل داد پس بر  
 کس لازم است که قدم در راه شناخت خدای عزوجل نهند و در این باب گوش و شنیدن  
 رساند نیست که بعضی باین مختصر صد و نود بعضی از پنج کس سموح نیست که گویند ما  
 قابلیه ابن امریث و شایبک این نذارم **بیت** هان سکو ایا بان شه بار نیست یا کو یا  
 کارهاد شور نیست چون خدای عزوجل مهر را این قابلیه داده چه کسی را برای کاری سا  
 که ان کار او بنیاید از حکم نیست **بیت** نه بیگانه ضرر از آستان کن افسرده کی و پش  
 رهای باید کرد و آتش طلبیدن که اندر در نهادن و افر و خلق **بیت** کین طلب اندر  
 مبرک جذبشی است این طلب در راه حق مانع کشتی است و در حدیث قدسی آمد که  
 من تقرب الی بیاغ لو شبرا تقرب الیه ذرا عانی هر کس که من نزدیکی جوید بلیک و صیب  
 نوبی نزدیکی جویم بلیک کن هان که پادشاهی کنیم است این معاصره را غنیمت شمردی و حق

۱۷۰

و فرصت بخورد و نوبت مسکند که زمان امکان میکند **بیت** چون تو انتم بدانم چه بود  
 چون که دانستم تو انتم بنمود و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** السلام ثانیا علی الاخوان الاعین  
 کریماینا تا طاه الوصایا العلیه فعلیکم ابا ذاه الصلوة خمسین اول اول الاوقات بجست کون فرا  
 للذکر و قیام کن الی الصلوة معا و ذلك من دون قیام السحر معتدل و فعلیکم ایه و لو بعد رت  
 ترکها نه قبل طلوع الخیر لا تعقلان عن ذلك و متى احسستما عن نفسك القوة و الفراغ  
 یومین من کل اسبوع یوم الاثنین و الخمیس فان ضممت الیهما صوم البیض بلغتما اقصی  
 الکمال و اعتسلا ثیابکم عن الدن و طهرت فاکم بالسواک و سبحت بحمد ربکم قبل طلوع  
 الشمس مائة مرة تقولان سبحان الله و الحمد لله سبحان الله العظیم و سبحان ذلک بی الله  
 الصبح و فضیته و تقولان فیما یبغی ذلک ثلاث مرات ایضا اللهم رب جبرئیل و صلوات  
 وان استطعت ان یتکون فی المساجد فافعلوا فان الصلوة فی المساجد مرغوبه الی الله عزوجل لیه  
 و احبوا المساجد و انظر الیهما بعین الحبه الی حیطانها و نوابها فان المساجد خلق عزیز علی  
 الله عزوجل و اذا دخلتم المساجد ما تستعروا منها سبه و جلالت و لا تضحکوا فیها و لا تکرهوا  
 و قوه و ایاکم ان تنجو ایه نخاسته او تحلوا الیه نجاسته فی معاکم و لیؤمنکم صیادکم فان الامام  
 القوم و بین دهم فاذا کان للمسجد امام رایت فیرعوا الامانه الیه و لا تأخروا من ان یفکروا  
 هو حیوینر فیما تقر فون ما جعلوه اماما فاذا جعلتموه اماما فافتدوا به و لا تنقد سوا علیه فی  
 الارکان فیما تمه و لا تستاقوه فیفوتکم لایر و لکن اذا اذ ابتموه اطنین و اکتعاش عود الی  
 فاذا اذ ابتموه اطنین فانما ان تصبوا عن الرکوع فاذا اذ ابتموه اطنین ساجد الهی و عند ذلک  
 للسمی و فاذا اذ ابتموه جلس مطمئنا ارتفعوا عند ذلک عن السجود و احضره اقلوبکم فی  
 الصلوة و لا تعقلوا منتقد سوا علی الامام فبمقت الله فیکون من ذلک مسح الابدان و التلب

۱۷۶

نعوذ بالله من غضبه اللهم ارحم السلام **بسم الله الرحمن الرحيم** اللهم برصفت محمد اللهم  
اجعل من اهل قرنتك عماد الله والدين محمد **انا بعد** زلزله انزلت على قريه است که بزمن فرو  
می آید و زمینی از بی تابان آن در جنبش و اضطراب می افتد چنانچه جبلها را کالت پیدا شد که  
فلما تجلی ربه للجبل جعله دكا و محضود ازان بنفسه او میان است که اجزای زمینی اند تا از بابت  
خدا می فرود جل آگاه کردید که گاهی که کل بزمن سوره ربه سوره صیغی مضطرب و متزلزل است  
جز در آنجا رسد که باوی سر کشی کند **تو که** کلا حاضر امر دینی **یا کفریم** این صیغی زشتی  
و طیفه مؤمن بعد از وقوع زلزله آیه است و بخدای عز وجل بازگشتی و صبد فان بخدا  
عز وجل توبه صیغی و دل شکستگان را حاضر جوی کردن که ناول سخته را دل نلرزد این  
لوزش و در هم شکستی در زمین پیدا شود و در همین وقوع زلزله اذکار که سناست  
صی الله و نعم الکریم است و علی بن ابی طالب بر خواندن سبوح قدوس رب الملائکه والروح است  
و آن هم سناست و در حدیث جزئی در این باب نیافتم ام **لا مکه** بجا و از آن محل خود نباید  
کرد از شهرات بین الناس است احط ان نیافتم ام اگر قبض ان بر صیدت طاعتی کرده اند  
که اذ وقع بار من وانم فیها فلا تخرجوا منها شاید انجید دم اگر زلزله ساعه از می ظاهر  
شود مردمان بدانند که زلزله صیغی است که زمین استقال صیغی است از جان  
بجای و زلزله ساعه زلزله است که موجب انتقال ماهیت است از وجود بعدم و اگر **هده**  
گویند از طوری بطوری دیگر غرضی که انتقال است در نفس هستی نزد آن زلزله این  
زلزله گفتن بجای است ان زلزله ساعه شئی عظیم خدای عز وجل بر عمل قبول آن  
قوت بخشاد و ان قوت نه بخشد جن بیستان و مسکنان و افتادگان **دایت** تیغ  
اوست که در دست **سایه** کافکنده است او را تیغ نیست **والسلام** علیه و رحمة

در حقه الله و بر کاته **بسم الله الرحمن الرحيم** اللهم استخاضت محمد دم الوان با لله الا حد  
احصل الله والدين محمد لان زلزله یکان خویش نویسا و اسباب نزدیکی خویش او را کوا  
فریاد **انا بعد** رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اللهم ان اعوذ بک ان اظلم و اظلم لیس  
مظلومیته را نپسندید و دفع ظلم از خویش را پسندید و داشت و دانیم که کینه مطلقا  
ناپسندید ان حضرت است چه در وصیه بعضی فرمود ان استطعت ان تصبح و تمسی  
ولیس فی قلبک عدل لاصد فافعل پس هر گاه دفع ظلم مستلزم کینه نباشد چه ممکن نیست  
که مظلوم ملزم پسندیده باشد و لازم ناپسندید و طریق در دفع کینه از خود با وجود  
دفع ظلم این است که با خود اندیشد که چنانچه جزای تو بخود میخواهی او نیز بخود میخواهد  
هر کس غایب و سب خود بداند سیدار و تا ظفر کوا باشد تو چنانچه بعد وری در طلبت  
برای خود او نیز بعد و راست در طلبت بر برای خود که هر کس را در کار خود مرگ الهی باید  
بود و همه ارباب هم متوجه آمد و نیامد دنیا نیست متوجه آنست که او چنانچه حق می آید  
و لاین رجوعیته و ناسیه بجای آورده باشد و از بدی و سست رانی بصون باشد  
اما آمد و نیامد کار بعلق باو بداد و در سر رشته او بگردش روزگار بسته است و اوصاف  
غیبی و خواهنش کرد کار که بالای اینها است پس کینه مردمان برای صیغی اگر شخص  
چنانکه حق او است بجای آورده بکمال ذات خویش و تمامی او فرسان و سرخ روی باند  
و اگر دان تقصیری کرده باشد بکینه می باید بود غم و شادی عاوان از خود در خود است  
بهم حال از خویش برچین نیابند بعد از غم و شادی نیست جز از خود با خود در خود  
پیش از رخشان همان طریق پیش گرفته اند که موقوف قبل ان موقوف و آدمی و از حال تمام  
خود و اندیشه عاقبت کار خویش ان در پیش است که اگر با حال دیگری بنفست و ان

و بد کس جز نماند بر محل است چه سنایع روزگاری وی دردی و غفلت از کار خود است که  
 نشینند و غیبت مرغان کنند **بیت** من چنان باد رخ خود در اندام که همه امانت  
 ایشانده ام و السلام علی اولیای **بسم الله الرحمن الرحیم** علی حضرت المحدث  
 الملاذیة الموحیة من العبد الضعیف قطب بن محیی **اما بعد** ابن دو بیت از خاطر سزا  
 زده بود **بیت** مرغان سزای بنم زد و روح باشد یارب ابن یا عکس صورت یا مگر  
 سیرم کشته جلوه کو بیفتان در جهان الوان نون که ناگاه تا صله فرزند پیام نا  
 گدای که شتمل بود بر بنیاد بقدم مرود سعود رسانید بیامادمان روی نمود و خدا  
 را غر و جل بر این عطیه بجد و شکر کن اور اللهم اجعل من عبادک الصالحین و اولیائک  
 المتقیین ساقی است از غیب سید و جزای چند از اجزا آورده اگر خدای خواستد بلیت  
 برو و کاران جزها بگوید اگر چه کس نشود مگر آنکس که ویرا گوشه کشاده باشد شا  
 او که بنازه از نزد خدای عزوجل می آید نه مگر آن درگاه که کرده ام و باز معنی با هم <sup>میکنند</sup> لا افرق  
**بیت** ایجا که خداست من ندانم که کجاست و اینجا که منم نه جای ادایش ماست و زین غصه  
 اگر دم شود بکس خون و آن خون رود از دیده بسیلاب رواست چنین معلوم شد  
 که این ایام تفرقه چند از قرصن خواهان رسید خدای عزوجل بر صمدای خویش جمعیتها  
 معنوی عوض آن کرامت کناد و عاقبت و منصور روزی گردانان در لطف لایشا و انا کاه  
 نزد خدای عزوجل کاما عوض است غم بخورید که بس شاد بهادر **بیت** **مغزوی** اگر چه  
 جمله در اندوه و درخ دیدم **بیت** دانی که اصرار کردیم چه خاری هست در جان نیز باشد  
 چه دردی هست در جان نیز باشد اگر بر و ز ظاهرت در جان شود ظاهر چه آید  
 وقت قران چون تفرقه روی نماید بد عابرد که خدای عزوجل تفرغ نبت در دست <sup>سازد</sup>

۱۷۹

دوست سیدار و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** خدای عزوجل حضرت محمد الواقن بالله  
 الامد محب الخیر والدین شیخ محمد و از ذات خویش اگاهی بخدا تا بداند که تمام سموات  
 ارضی سینه سر می است که خدای عزوجل در آدمی انرا بود بقیه نهاده که **بیت** نه فلک است  
 سلم نه ملکر حاصل آنچه در سر می پای بنی ادم از او است و چه صیف که کسی را بر  
 صیفی صدف کج آورده باشند و دست قوی باز کرد نه همان دست قوی بلکه مار کوبیده که بها  
 کجباری است ما بر کج حقیقه این ازدهای طبیعت است دلیل بر او می باید تا صحت که  
 دما را از او برد رسول الله صلی الله علیه و آله منوره که ان الله محب الشجاع و لوعلی قتل حبه  
 یعنی خدای دوست میل در دلش را اگر چه بر کشتن ماری باشد مگر خود انرا این ماری <sup>کنند</sup>  
 ما بر این ماریا او دما را ز ما بر آورد یا ما از او بوقت خدای عزوجل **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 مع اسم شعی فی الارض و لانی السلام و هو السميع العلیم بحول و قوه خدای عزوجل در استیاد  
 در کشتن این مار را در یک چشم و از او رفتی کس بر که تریاق هر زهری و در وای هر دردی با  
 ازدهای است با سوزی بزیگم چون کاوا و او را دو شاخ است در یکشا قوی که بر تعبیه است  
 و غضب در شامی دیگر عرض و سهوت اگر انشا خدای وی ازین جدا کنی عجب صحتی  
 بخشد هر کس که شاخ اول با خود دارد سرید و کون فرود نیاید و هر کس که شاخ دوم با خود  
 دارد حبه خدای عزوجل او را سلم گردد و السلام علیه که در **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 سلام خدای عزوجل و شای رسول او و در یک سلام این بنده ضعیف بر معرفت محمد دم  
 ملاذ الواقن بالله الاحد محب الخیر والدین شیخ محمد **اما بعد** ابن ضعیف بر سر غر و ثقل  
 احوال جهان که نگاه میکنم چیزی مانده که مگر با رخ مان افسوس میکنند و ایشان این افسوس  
 او را باور داشته اند و پیدا شده اند که مگر حبه است **بیت** کجا چون هنوز نهاده باز استند

۱۸۰

۱۸۱

درست همان سفته دارد که در ثبت مؤمنان چون مؤمنانند که خطه استوس بر جبهه آنها کنند در  
 پشت بکشایند و کونید خوش باشد در آید چون ایشان بطبع تمام بشتاب متوجه شوند  
 بدو پشت رسند که در آید در بر روی ایشان بر بندند کویا این قصه که در جهان میرود  
 عکس همان معتبر است که مردمان را پیش از نوبت صفات خود کوی میند هندی میکنند از آنکه  
 که ایشان تملک آن کنند و قرار گیرند نمودند و پیش از این نیست و با الحیو الدینا الا  
 شاع الغرور ضلک انکس که این فریب او نخورد **بیت** همان بر روی کند رهنگامه کرد است  
 تو بگذر زانکه این هنگامه خاست **والله ولی التوفیق بسمل الله الرحمن الرحیم** بر حضرت  
 محمد و آل او فاضل الله و آل الله بن عبد الله محقق نباشد که ادبی بیستما نازل طی کرد  
 تا به پایت انسانیه رسیده در سیر اجناس بالانار نه در سیر اشخاص بالادراج علی ماملت  
 به انسانیه لعنهم الله و مقصود از آن سیر این است که خود را باز بیند و بدیدار خود  
 رسد که بر عذاب اشد از عقاب و نادیدن هودن هودن خویش نیست شما سید اینک که اگر  
 کسی فرزند خود را نمی بیند چگونه متاثر است اگر کسی خود را کم کرده باشد و نیاید و نه  
 بیند حال او چه باشد این همه کت و تعب در رتبت هستی برای همین ارتکاب شد تا  
 چیزی خویش دیده شود و این قصه در غزین پایه انسانیه محمول نتواند رسید کوی خوشنا  
 اینجا است اگر اینجا با خود رسید رسید و اگر نه سید بجرمان جاوید موصوف گشت  
 و اگر چه قبل از انسانیه هم چنین از خود محرم بوده لیکن چون در سیر بود بسوی انسانیه  
 که اینجا محل خود شناسایی است امید و اردو اگر لذت و وصل ندانست لذت ابد داشت  
 بعد از آنکه در حده انسانیه در آمد و آن کار بهم نرسید و انسانیه باطل شد بموت آن  
 هنگام الم فقد و الم یاس با هم سفهم میشود و کس مبینا که بچه حال او بر داکون و نینیا

۱۸۲

نیفها که خود را در یابد و با خود آید و رحم بر خود کند که اگر یک آه صحر و مان از  
 مقابر بر خیزد و با آسمان پیوند دهفت آسمان از تیش او بسوزد اما اذن خدا نیست  
 که اثر آن آه بدین جهان رسد آهی که آسمان بسوزد چون در سنیه بیچاره محضی باشد  
 چه با وی کند نیک تا صل فرماید اللهم بیهنا عن نوبه العاقله **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 این نامه است از عبید ضعیف فرامته محمد صل الله علیه و آله بهر آن او را گوش داری تا نشکا  
 یابید **ما بعد** رسول خدای صل الله علیه و آله فرموده که اگر شایستی که بمن خدای عز و جل  
 را سجد کنند زمان را فرمودی تا شوهران خود را سجد کنند بداند که راه فرزند آن  
 بخدای رضای مادر و پدر است و راه زنان بخدای صفتی رضای شوهر است و یکبار  
 که زن فرزندان بر داری شوهر کند و در روی بادب و بیان و سکنه نگردد نزد خدای عز و جل  
 دو سه مرتبه از هزل در گفته غا که بگذارد دیگر باید چنانچه روی از نام محمد می پوشند و  
 خویش را نیز از آنکه نام محمد بشود نگاه دارند و سخن آهسته گویند که خدای عز و جل  
 چون سخن ایشان را استماع فرماید برایشان اقبال کند و رحمت فرماید دیگر زبان را نکند  
 دارند از سوکتد بیست خواه بد رفغ و خواه بر است که اگر در رفغ است کفایت سخت  
 بزرگ و اگر راست است دلیری است بر نام خدا دیگر در وقت رفغ مردمان از غافغانی  
 ضرر و زیرون نباید رفت که هر زن که چشم نام محمد بر روی او افتد روز قیامت بهر نکای  
 لیت پوست از بدن او باز شود خدای عز و جل عفو و عافیه کرانه کند و انشاء الله  
**بسم الله الرحمن الرحیم** خدای بزرگوار را از بنده او ستایش بی منتهی و از بزرگوار  
 او در جزو است که بندگان ضعیف بیچاره را بخود باز نگذارد و بدی را از ایشان بر حاشا  
 خویش کند آنکه اگر میم الجواد الووف بالعبا **ما بعد** مدق شد که از اینجا بپوشد

۱۸۳

۱۸۴

فرسیده از این جهت خاطر مغلق لایما که اوازه زلزله که در آن اطراف حادث شد منقش  
 شیخ محمود را و استاد نابز روی جز سلامت معلوم کرده خبر باز آورد ناموجب تسلی خاطر  
 اما احوال این جانب فلان الحمد والمنة هر چند مکاره و منایات واقع شود خدا یار و جلال  
 ماستی است که مکن هم او بکرم خویش انرا سکن فریاد دست زبانه افادای سگوان عاقر  
 در مانده است ان شکر بزرگوار و نغمه سوزگوار است که دل ما را اذن داده که یاد او سبحانه  
 ایجاد آید و زبان ما را اذن داده که نام بزرگ او بران جاری کرد اگر معاذ الله تن را راحت  
 و قطع قطعه سازند در برابران عطیه علیه فی نماید تکفیر محبت الله و رب العالمین  
 انان و قریب آن واقع سنت اللهم لك الحمد كما تحب ترضى خدا با ما در موقع امتحان  
 ثابت دار و از زلزله و انقلاب نگاه دار خدا یا اگر بندگان ضعیف خویش بپنجانی  
 ایستاد با ستمهای بزرگ نیازمائی از رحمت تو این چشم دارند و مغفرت تو پیش تو شفیع  
 می آورند که کار برایشان آسان کنی و ذوق عافیه خود ایشانرا بپنجانی اللهم ارحم محمدنا  
 بقدرتك وضعفنا بقوتك وذلنا بعزتك وجرنا بعفوك وقرنا بعفالك يا ذا  
 الجلال والاكرام و صل الله على محمد واله اجمعين والحمد لله رب العالمين والسلام  
 بسم الله الرحمن الرحيم نامتبر بلا در اعز مولانا که بر آمد بن محمد که در محبت شیخ محمود نوشته  
 بود رسید و بر مضمونات ان اطلاع حاصل شد حالی چون پاره وقت مصیق هست که با  
 جمع میرم و بعد از نماز جمع روانه اند آنچه از مضمون ان باز مانده جواب می نویسد اگر  
 جواب بعضی از مکاتبات تفصیل و در در صحبت دیگران ان مشروع تر نوشته شود ان شاء  
 منهد در باب حضرت محمد و شیخ محمد و اشتغال او به تفریف نوشته بود بدو رسید  
 بنیاید و عزوب خواهد بود ان شاء الله و منها در باب محبت که برای ان از انجا استفا

۱۸۰

استفاد کرده بودند مگر اینها ان جواب مقبول است اما جواب مولانا جلال و بیعتنا  
 قبول باشد در طی مکتوب میرسد اگر انان رجوع نفرموده باشند این نیز بنامند دیگر  
 در باب بیعتی که جماعت کرده اند خوب مزود و آنچه گفته بود که همگس بعضی صلاح نمودن می  
 بیند هم چنین است که اهل باطل حق را بچشم باطل بینند و جن مجذبان حد را جدند  
 برخمان نامزدن اولی است همین جماعت که نوشته اند کافی است بقدتم الله بالقول التائب  
 بدیگری ننمایند مگر بعد از آنکه در طریق صحتی رضای خدی و ناکام گردانند نغنی در  
 با خلاص **فصل** با حضرت شهرزادی علای نگذارند که کدورت شود و بیصلح و صفا گذارند  
**فصل** احوال به تفصیل نویسد پیوسته و از غیاد خدی عز وجل غافل نباشد و چنین  
 که ما را هیچ ندند چون بخدای داریم و اگر چه معاذ الله در زیر آسمان چرخ ما را هم چون کندم خود  
 کتد ما طن جمع دارد که ما را هیچ اند و غم نیست و صیان دانند که اگر کسی در مرتبت باشد  
 حال او چه باشد حال ما بر همه خدی عز وجل هم چنان است کم و بیشی و الحمد لله رب العالمین  
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد واله اجمعين **بسم الله الرحمن الرحيم** اللهم اجعل من  
 عبثك الخاشعين واوليائك المحبتين تاجا للملأ والدین شینا علیا و معینا للملأ والدین  
**محمد ابا بعد** آدسی را برای کاری بزرگ افریده اند اما نمی که آسمان وزمین و کوه از زمین  
 داشتی ان عاجز آمد بر او نهاده اند بلب و باطل شغول شدن نه لایق طال او است و با  
 هر چه عاقبتی دارد باری یکدم خوش است سن طفولیت گذشت اکنون وقت رجولیت است  
 و رجولیت که بعد صد مده خدی تعالی سبقتی است با سالکان راه او پلوی به پلوی رفتی چنان  
 از هیچ کس باز نمانند صید و شکار نیست اکنون شما را شکار زمین می باید شد بسکه  
 شکار گرفتید شکار چیست و چه کار است دیگر یا یکدیگر نشستی و سخنان لا طاب لک گفتی

۱۸۶

از خود سندان در دست که فرزندش بگوید و نکند الا آنچه او را در آن فایده و عاید باشد که  
 و بیگاری هرگز و ترک کنند و رخ آنرا بکار صدای غر و جل مشغول شویند و وصیتها که فرمودند  
 زاده امیر معین الدین محمد نوشته ام باید که تمام مهمل آورد و در آن ساهله و تقصیر نکند  
 و محمد هم زاده امیر تاج الدین شیخ علی نیز از آن نسخه کرد و بدان عمل کند و هر روز  
 بلیک نوبه آنرا مطالعه کند و اگر در چیزی از آنها تقصیر در خود یابد بنویسد و آنرا بویستغفا  
 و استغفار استغفرت شود پیوسته اعلام احوال خود بنماید و در هر سلوک راه ضلای که با  
 که در هر روز کار نظر بر ورد کار بر طایفه می باشد که در این عصر این های قصد  
 ایشان شده اند و این رحمت برین و جان شما فرود آید همان رخصت غنیمت شمرید و وقت  
 بر خود فریفت مکنید که بسا داد بگری این دولت بر دارد و از شما فوت شود کار صحتی

**وچالاک دارد در یابید در یابید و السلام علیکم ورحمة الله بسم الله الرحمن الرحیم**

من العبد الضعیف الی حفرة المخذوم الواقف بابه الاصل عماد الملة والدین محمد سید الله  
 للبری ووقفه لما یحب یرضی **ابا بعد** احوال این جانب خوش است و اگر هم ناخوش  
 است بنده ضعیفم باید کرد که کاربرد ستاره بنیت و او را اقتدار و اختیار نه چون  
 خطاب جبروت این است که اتینا طوعا و کرها بر حال اولی آنکه گویم اتینا طاعین  
 تا مگر ثواب طاعت را بیم اللهم رخصنا بعضنا نك ولا تخزنا عافیتك انك رؤوف رحیم  
 استغفرت که در باب اطلاق داهر و دهور و دیها در حق سبحانه کرده بودند این اطلا  
 راستندی از سخن محمد آن که اهل محنت نقلند بیاقتام اما در ادعیه اش شیخ مذکور  
 و در عوارض ذکر کرده یا دهر یا دهور یا دیها یا ازل یا ابد و نقل از قوه القلوب  
 بر حال منع راجح نمی نماید والله اعلم چنین مرقوم داشته بودند که جماعتی هستند که در

۱۸۷

چیز دارند صحیحه با ایشان داشتند و بصیحه و ترغیب کردن لازم است قوله نعم و المعمران  
 الانسان لقی صنفا لا الذین الی قوله و تو احوال بالبر بر هر کسی فرض است که داعی ض باشد و  
**بسم الله الرحمن الرحیم** نامه مکنم حضرت محم و میلاد الا واقف بابه الاصل عماد الملة والدین  
 شیخ محمد در گزای تر زمان و اصل شد و تقصیر که فرموده بودند موجب نشد  
 افتخاری قلبی گشت **ابا بعد** استغفرت که در باب اکتاد در صلوات بر رسول الله صلی الله علیه  
 اله فرموده بودند اکتاد از صلوات خوب است اما ذکر لاله الا الله بعد از این زیاده از آن گویند  
 که سابقای گفته اند صباه و مشابهت با گویند چنانچه خود شنویند و در نوشته صحیحه و سخن خود  
 مکتبه کنند در نیز زبان چنانچه لب نه چنبد گویند و در آشنای روزا گویند ده گاه  
 فرستند و گاه ذکر کنند و شب جمعه هزار نوبه صلوات فرستند اگر سیر شود در روز تمام شد

۱۸۸

که همان سکر دارد و مطالعه کیمیا وسیع محمد بن اسمعیل و مشغولی و تذکرة الاولیاء فرمایند  
 حسب المقدم و در رس قران خوانند و پیش از آنکه صبح بریزند و از جمله حاسن سلوک  
 آنستکه بعضی از آنچه طبیعه رغبت آن کند خود را در کتاب آن ننگند و بفقیری دهند که آن تنال  
 البرصی تنفقوا ما تمیضی مثلا سالک را ز غنبت گوشت باشد قدری گوشت تحصیل کنند و  
 بخورد بفقیری یا مؤمنی دیگر دهد که بخورد و از جمله وظائف سالکان آنستکه مؤمنان را بشا  
 اصی باشد از شرف و طالب علو بناشند و ذلت و سکنه دوست دارند برای آنکه سکنه آنند  
 نوزد بپوش عزوجل و هر چه می که اثری دارد اگر تکلف ان اثر میکنند ان چیز پیدا این شود پس  
 نفس و سکنه شمر شود است و غایه بغیبه سالکان شهوات و تسلیم علیکم ورحمة الله

۱۸۹

**بسم الله الرحمن الرحیم** من العبد الضعیف الی حفرة المخذوم الواقف بابه الاصل عماد الملة والدین  
 محمد الملة والدین بن اسمعیل **ابا بعد** نامه مبارک رسید و بدان دیده روشن شد و برین سلاسی

شکر گذاردن باشد و سستی ننماید که اینکان مرگ رسید تا چشم بر هم زده این کار بار جهان افزوده اگر با بیان کند شکر و اگر سختی در دم مرگ یک است حالیا همان بکرطری  
 دست کرده باشند که چون بنا بجهان روند گرفتار و بد حال نباشند که امر این جهان خود هر  
 نوع که هست بیک روز رود و در سری آید دیگر باید که جماعت اخوان کثیر هم الله از حال بگذرند آگاه  
 باشند و اگر در سلوک سستی و برودت و تفصیل زینکند بکن هم کنند تقبیه کنند و آنکس را که  
 تقبیه کردند باید که رضاء دهد و بجز بنیاد و حق قبول کند و قبول نفس از میرا لکان را  
 خداست در همه بانی حلیقه و در سخن شوقی باید بود اگر چه از بند یا کورگی باشد  
 هر کسی که چیزی بگوید مادام که در آن معنی دینی نباشد آن سخن او را قبولی باید کرد و  
 برداری باید بود و عاری باید داشت مؤمن باید که نفس او را موی او را م باشد سرگشتی  
 استکبار نه در این حال مؤمن است المؤمنون همینستون دیگر اگر در همین اشتغال با و  
 کسی قرآن خواند چنانچه این کس شنود او را در ترک می باید کرد که با استماع مشغول شوند و  
 بعد فراق او یا معارفه اتفاق از آن مجلس انعام او را نکنند و ماسوی فرایض و آنچه معلوم است که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن مواظبه فرموده اند گاه گاه ترک می باید کرد تا فرق باشد  
 ان و میان فرایض و سستی مؤکده و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 من العبد الضعیف قطب بن محیی الی اخوان المؤمنین کثیر هم الله و باریک علیهم اجمعین  
**اما بعد** بگو بسوی مسجد یوم الجمعة شسته که سند رس شده بر اخوان استکه این سنت را  
 احیا کنند که من اجیب سنتی عند فضا امتی فکما انا اجیبها هر کس را که شعله عاین فرزند بنا  
 باید که نماز صبح در مسجد جمعه کند و اگر سحر رود او بی باشد و تا فراغ از صلوة جمعه انجام  
 بنهار و ذکر و تلاوت و تفکر استعمال نماید و چون از نماز معادیت کند طعام خورد که

۱۹۰

که اساک یوم الجمعة تا فراغ از صلوة مستحب است یوم جمعه یوم لقاء است سفار جمعه کرد  
 جنبه بکن رد اهل جنبه بموطن کتیب و بند جنبه رؤیه هر کس که امر از نگاه تر مسجد فته  
 آن روز نگاه تر در موطن کتیب حاضر شود و خطا و افزون تر باشد و در موطن کتیب  
 منابری باشد از نورانیان بر آن باشند چنانچه در یوم الجمعة خطیب بر نبی باشد و علما  
 بر کتیبها باشند و عیانه مؤمنان بر کتیبان ششک یوم الجمعة یوم الاستواء است  
 او بد کار جهان از شنبه تا پنج شنبه افینشی عالم نمود و در روز جمعه بر عرض مسجد  
 استوا نموده و ارواح صدیقان را اذن داده تا بجز مته و عبودیه شناخته اند و بارگاه  
 تا پیرامون عرض مسجد سجود کرده اند و بر نع مجاب اذن داده تا بقرب جوار رحمت  
 و جل مشرف گشته اند هر آینه ملک که بنیاد خانه کند چون تمام شود اذن دهند و مجلس  
 بیاد آید و بر تخت کبریا قرار گرفته خاص و نزدیکان و بزرگان را اجازت دهند  
 تا مجلس در آید و زمینی عبودیه نویسد بقتیب کلام و قریب جوار شرف شوند  
 و چون در غیب مستور این صورت جا داشته شرعیه که واضع صورتی همان حقیقه  
 بر وزن آن همان امر جمعه فرموده هر کس که در آن مشاهد حاضر شده امر از اجابت داعی  
 کرده مسجد حاضر شود و بر استماع کلام الله که دکنی است از ارکان خطیب شرف بگوشی  
 و السلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحيم** سلام منی و سلام بندگان صالح و سلام بند  
 فقیر قطب بن محیی بر محمد و موفقی الامیر جلال الدین محمد باد و او را کاهی که بن  
 جسم را جان است و این پید را سپهان امتی و درای این جهان جهان است و آدمی از  
 اینجهان آمده و باز گشت او بدان جهان است و بدین جهان از این آمد که نتایج  
 لایق اینجهان باشد از این جهان کسب کند چون بدان جهان باز گردد بغیرت و حریره

۱۹۱



اورا فرود آورند و اجناد صبیبه و در شناس باشد و ملکی گردد از سلوک ایشان که اهل  
 انجمنه سلوک و اگر آن متاع کسب نکنند هر بنده اصدا دان کسب کند از متاعی صید که  
 سزاوار ایشان نیست چه ادری معطل نیست اگر در کسب چیز نیست در کسب شوق است  
 کما قال بعضهم هي النفس ان لم تشغلها اشغلتك و چون بان متاعها بدین چنان بان  
 گردد او را راه ند هندی که اتماعها را صحت آجا لم پاک راه ند شتم باشد لا تمنع لهم انوا  
 الشما صید که خواهد که ان متاعها از خود فرو افکنند از وی فرو نماند و هم بچگونگی  
 او را در هم غلط بود هر بد محبت انان سوی دانند و از ان سوی مانده در بیغوله لایقی  
 و بنا و لایقی اند بیکس وی یار وی یار و ذلک بان الله سوی الذین امنوا و ان  
 الکافرین لا سوی لهم چنین کشتا چون حای و راجی نداشته باشند مفرقه قهر مستبطن  
 کرد الله و اشخاص غضبیکه هیچ کس ایشانرا جز در راه نمیدهد و زیر حکم ایشان در غی  
 آید که محل طغور سلطان ایشان شود چه هر کس جائی دارد روی بدان بیکجا کشت  
 خندد و ایشانرا میر کرد اند و سردق نادر ایشان محیط سازند و جاوید حکم خویش  
 بر ایشان میرانند و همل بجازی الا الکفر و سره که محمد دم موفق در بنیاه ذکر کویز و صینه  
 صیاب سر کشد و نسبت خود با معینهای که حمایت ان جهان الله و درست کنند تا ان روز از

باشد و الله ولی التوفیق و هو الهادی الی سوا السبیل **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 سلام الله و رحمة علی الامیر الاخوان الالهیین **اما بعد** در بناد از سوخته ام یاری دایمی شاید  
 انکه پس غدا رو بویا است هر آینه بی یاری دیگر نباید گرفت برای انکه دل بی یاری  
 نمی تواند برود چه آفرینش او از جوهر محبت است و چون تا مل یکمنی محتاج یاری دایمی نشا  
 بدای انکاو با حاجت خویش همراه است نه با پس متعین شد که بی نیاز یاری کردی

۱۹۲

کریه وی نیاز جن صدای عز و جل نیست پس دل از مرعزا بود و اقصیم محبت او و محبت  
 هر کس که محبت او بود اخته باشد و هلا بین در مقام تخلی با خلاص الله یقوی از غنا  
 و بی نیازی وی عرضی بر او افتاده و بالذکر لتوفیق **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 يبلغ الی الولیعی فی الله الامیر الشیخ نور الملتی والد بن محمد والایمیر کن الله بن حسن  
 کان الله لها **اما بعد** باز وقت احوال جادع خانه بر وجهیکه در حضور سعادتش  
 اقتید و بداند که بعضی شایعاً الاعمال بالنیات چنان اعمال اگر چه ظاهراً از عادات است  
 باطناً از عبادت است و صدای خوش شود با دار کسی که سبده را داغ ناید کرد کند  
 و فکر و توجه اشغال تواند نمود و چنانچه مراد او است دادن توان داد و باید که  
 شروع در چنین اعمال بنیات صالحه کردند محافظه بر آن نیات در دوام اعمال کنند  
 و نگذارند که در حین اشغال بجز نیات ان نیات کلیه اصلیه منتهی شود فالتحصیل  
 حافظا و هو ارحم الراحمین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی  
 الی الاخی الامیر الشیخ کریم الدین محمد **اما بعد** هر کس در جهان کاری کند و الله و  
 کار خود ند و دست بر نمیدارد از ان دنوز که جماعتیکه سلوک راه صدای کویز با  
 در آن کار نه مرخ اند باشند اعوان کار از دیگر کارها کمتر نیست و ایشان از دیگران کمتر  
 نیستند چیزهای جهان همه رفتنی است که راسته ان نیست که برای چیزی که از او نیست  
 خواهد رفت و جویته که کمال است که الله الابد باقی خواهد بود و چگونه باقی نماند  
 و نه امری است که علق بزمان منقطع دارد از دست بد هندی همان مردانه بگویند  
 جماعته اعوان و دست از عرصة و شقی که عبد الله است مدد رید و الله الموفق و التکالیف

۱۹۳

۱۹۴

۱۹۵

**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر الملتی

والدین محمد **ابجد** صفتها که مندا وند غر و جل بر جان داده اکثر است که درخت خود بد  
 نیست بدی از برای است که در هر طرف خود درخت شود یا نه در وقت خود بکارید  
 یا نه بقدر لایق استعمال میکنند چون در هر طرف خود بوقت خود بقدر خود بکارید  
 پسندیده باشد ممکن و قوت صدای غر و جل شمار داده وقت است که از اجل آوردند  
 باز خوردن از آنان که بخالفه سالکان استاد که نمایند و بوسه ایشان دست از  
 کار خود برداشتن که صفتها کوره را معرف لایق و وقت مناسب سید و مقصود از زبان  
 خوردن است که در خود مسکندر متغیر ترزل نشوند نه آنکه با ایشان خوشی کنند چون  
 شمار خود تمامند همین بس است در هر طرف هر کسی که مخالف شمار باشد شمار هر کسی در  
 او حاجت نیست هم چون چیزی که بر کوه نهند که استقل رگه بس است در زبان کشتن آن بار  
 باروی اندازند حاجت نیست که از کوه در این باب کاری بود و الله میدانی **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 مستقیم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبدالله قطب بن محیی الی ولی فی الله الایسر عباد الله  
 والدین محمد **ابجد** هر دو خشم که بر هم زردند چنانچه بدن از ایشان بریدن نیزند  
 دل از ایشان نیز بر دل نیزند چنانچه دو مصداق دست میدهد یک میان بدن و بدن  
 یک میان دل و دل و لازم نیست که از هر طرف که بدن غالب شد دل نیز از همان طرف غا  
 باشد بیافند که بر عکس باشد از انظر که بدن غالب شد دل مغلوب کرد و از  
 انظر که بدن مغلوب گشت دل غالب شود و چون سالکان ارباب قلوبند مط  
 نظر ایشان غلبه دل است نه غلبه بدن اگر غلبه بدن نیز دست دهد فبا و غمت الا  
 غلبه دل ایشان کافی است و غلبه که اهل حق را موعود است بر سبیل قطع غلبه  
 دل است غلبه بدن گاه اهل حق را بوده و گاه اهل باطل غرض آنکه اخوان را با

۱۹۶

باید که دل از جای نرود و هر چند که اهل خلاف اسبیا و ادوات ردایشان جمع آورند  
 مصاید مکناید نصب کنند سبالات بان نذرند که اندامه اسبیا استیلا بر احوال حسیا  
 سالکان است اگر کار کرد آید اما بان بر قلوب ایشان مستوی نتوانند شد مگر آنکه  
 العیبا بالذضعف قلب قصور نیت و مخیله در اخلاص و غشی در صدق ایشان باشد  
 ان هنگام از آنست خود خورند نه از آن اسبیا از است که بر است ان اسبیا خا صیه  
 محک ظهیر سبشی بود که در هر چهار سالک خود باشد و گوید قلا نلومونی ولو مو ا  
 غرض آنکه بر اخوان از آنکه ظاهر غالب باشند یا مغلوب زیاده سبالات نیست عم از این است  
 بساد در دل ایشان و همنی و عزیزی و ضعفی و استکانی پیدا شود علی خلاف قول بعضی  
 و اهنوا و لا عزوا و انتم لا اعلون ان کثیر من نین و قوله تم و لا اهنوا اما اصابت **بسم الله**  
 و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله مع الصابین و از گفته صدای غر و جل و انتم لا اعلون  
 ان کثیر من نین معلوم میشود که مراد علو قلب است برای آنکه این علو لازم ایمان داشته  
 علو یک لازم ایمان است علو قلب است نه علو جسم برای آنکه بجای بوده که مؤمنان جسم  
 مغلوب بوده اند بل پیغمبران علیهم السلام مانند زکریا و عیسا و ان معلومیه منافی گفتا  
 صدای غر و جل نیست کتب الله لا اعلین انا و رسولی لما من لنا و ایل و الله میدانی  
 الی سوا السبیل **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبدالله قطب بن محیی الی الحضر **بسم الله**  
 قطب این بد اسئل الله العظیم رب العرش العظیم **ابجد** چون بلای روی نماید  
 بنده چند چیز است اول نصب قناری بجد ای غر و جل جستی دوم دعا و تضرع  
 بسوی صدای غر و جل کردن سوم عهد کردن که چون صدای غر و جل شغای کرانه کند  
 عرابی خود را بطاعت صدای غر و جل صرف نکنند چه نام بر صنا و تسلیم پیش آمدن و

۱۹۷

و مرتضا کردن نهادن و صبر کردن و جزع و سگوه نمودن و بهر حال نعمه خداوند تعالی  
 بر خود شناختن و بدستگاهان اوقات کرم را از خزان کرم خویش شفا کرامت کفایت  
 رؤف بالعباد **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى بن ابي ولي بن ابي جليل  
 محمد الملقب بالدين اسمعيل سلك الله به سوا السبيل **اما بعد** در سخن گفتن اعتدال  
 نگاه دارند و مجرد اینکه باطن سخن صحیح باشد قناعت نغز نمایند مادام که سخن صحیح باشد  
 باشد و در گفتگوی با اهل خلاف خویش فرمایند و اگر از ایشان پرسند که در شما خاصه  
 یاد در خوان عادت طبعی و قدیمی کرده اند در هم نشوند و بر این بیفزایند که گویند **صفا**  
 الله و غیر او کبیر و طعن را بطعن و قدح را بقدح و مقابل ندارند اگر اهل خلاف ایشان  
 بعضی از اصحاب بر قانون سخن که میان اهل علم باشد جواب آن گویند بطریق بیاض  
 نه بطریق خاصه سخن بران لایق بقدر مناسب دیگران بن کرمندای و طاعت و حال خود  
 مشغول باشند این است قانون زیست اصحاب با مخالفان ایشان از این قانون در گذرند  
 و اسلام علی اصحاب **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى بن ابي الاعرج الشيخ  
 کریم الدین محمد **اما بعد** اصناف کافران و فاسقان و ملحدان و بدکاران در عالم هستند  
 کس بحال ایشان نمی پرد از دمی که جماعتی روی برآه خدای آوردند هم چون کاری سخن  
 به پیش ایشان می دهند و باندای ایشان و قدح و طعن در ایشان مشغول میشوند بجا  
 آنکه گران و تن سایان از زخم مطاعن ایشان رستند و مؤمنان که راه خدای می روند **ای**  
 وای بر این جماعت که بر خدای چنین دلیرند وای بر ایشان سالکان را جریاید کرد که از  
 مطاعن اصل در درم نشوند و اگر نام ایشان به بد برونه متغیر نگردد و بکلمه و بکرم  
 خدای عزوجل باشند اصل و صلا می نمایند که مگر اگر از جای برگزند اگر سالکان

۱۹۸

۱۹۹

اگر سالک پای فشر و از جای نرفت یاز می دهند **بسم الله الرحمن الرحيم** اولی اصحاب کرم  
 این ولای اول کند و ایندند اسید که سگوه و شوکه اصل در از ان پس زیاده مرتبه **بسم**  
 بود و ان تولو و اقل صبی لله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و  
 السعیا و السلام علیه **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى بن ابي الاعرج  
 الالهی المزیب مولانا اصیل الدین محمد **اما بعد** در اقامه و صنایف تلاوة و اصناف الی  
 و دوام حضور در خوان اباد و قیام بمصالح اینجا تقصیر نمایند و اجر از نصیبی غن  
 و جل چشم دارند که خدای عزوجل اجر محنتا و ضایع نمیکردند و اسید که استقامت  
 و عاقبت صوری بنی عباده کرامت شود و بنا اتفاق الدینا صفت و فی الاخرة **صفت**  
 و قناعت اب الناس **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى بن ابي الاعرج  
 القسازین الدین علی **اما بعد** نمیدانم که حال آن برادر چگونه میکند و حضور  
 در خوان اباد و مجالس خوان بسیار میباشد بانه و تنها که نشسته اند نشین در کار  
 دنیا میکنند یا متفرق در ذکر خدای است عزوجل و اند نشین روز بازگشت  
 حال اعلام نماید و السلام **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى بن ابي  
 فی الله اسیر شمس الله والدین ابن سعید اید الله **اما بعد** در بیخ از عمر که صرف غریب  
 خدای گردد و چون صرف میگرد و آنان که شوش سالکانند از حضور در کفر  
 الحقیقه منبر ذکر صادق اند از ذکر هوسای برای آنکه ذکر صادق پدید در هم نیست  
**اما بعد** حیوة دوامت یک حیوة وجودی که اشیا همه بآن حیوة حینند و هر یک را  
 در مقام خود محجب ان نطقی کما قال الله تعالی انطقنا الله الذی انطق کل شیء **بسم**  
 حیوة حیوان که مخصوص است ببلعن موجودات و هر گاه که میان این در حیوة

۲۰

۲۱

۲۲

انطباق حاصل شود صانع شعور عینی وجود کرد و آن مقام انسان کامل باشد و  
 قال قائلنا **مشغولی** تو است چیز بیاید ز کوی بی بد استی عمل کردن شدن عینی چه  
 علت از عبادت عینی کرد دولت اینگونه کنی کرد و آنچه معنی است بر حصول انطباق  
 مذکور فکرت صافی است و مهمه وانی و قناعت موجود و صبر بر مفقود و قطع علائق و  
 شغفه بر ضلالت و رصب الصدق و استسلام امر و نظافت بدن و عبادت و جای و دوام  
 ذکر خدا ای غرض جل هر کس که بر این راه مواظب کند یا زدهش و وصول به ممول باشد  
 و التوفیق الامن عند الله العزيز الحكيم **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب  
 صحی فی ولی فی الله و عوفی الی الله محبت الله و والدین شیخ محمد **ابا بعد** دام که جهان  
 بیایا با وجود بر تویم هاده اما اسید و ارم که رب کریم از سوا حسب خویشی قوه کشید  
 ان بارها با و ارزان داشته و از تلاشی در محنت انتقال ان محمی کرد اینده و ذلك من  
 فضل الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یفکرون شکره اکثر کثرت و ساقی  
 کرده بودند اسید که راه و ساقی و خواطر سد و کرد تا حجاب دل بیش نباشد  
 و غولانه دل جن بد ظایر و کفر حق معورند داشته باشد تا اصل نجات حاصل شده باشد  
 و اسید که ان نور از اندرون قوه کند و چنان انا خود بیرون دهد که نقوش و ساقی  
 ان ظاهر دل نیز بر آید تا رفعت در جابت حاصل کرده و الله علی کل شی قدیر **ابا بعد**  
 این ایام که عالم جناب محمد وی جلال محمدی در این جنابت بوده کاهی که بصحبه ایشان  
 مشرف میشد و قرآنی دل لانا دکی بود و دم یکا لکه و محبت و نبوی آشنائی از انفا س  
 ایشان احسن میشد و در این غریبتان که دور از دوستان ماند بصحبه ایشان  
 تلی روی نمود ایشان نیز بصحبه **صوبه** اسود جهان که ماده تفریق دوستان است

۲۰۳

باز توجه بجانب کر سیر فرمودند اسید که حکم الشی اذا جاوزه حاشی منده  
 چون مفارقت از اصبلا بغایت نمای رسید معکس کشته سلا قاتی چنان که در خواه باشد  
 روزی شود و موافق مواضع چشمام چون موافق مدانات روحانی با کلیه مرتفع کرد  
 جماعت اخوان در سلوک راه غذای کرم باشند و انزوائی و سستی بخود راه ند هسند که  
 بخدای جز غذای باطلت و هر چه از دست رود چون اعتصما بجبل خدای باقی باشد  
 بیخ بالک نذارند که هیچ از دست نرفته برای انکه هیچ از دست نرفته و السلام علیکم و علی  
 و بر کاتبه **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محمی **ابا بعد** ای مؤمنان  
 روی از خلق بگرد اینده با اختیار پیش انا که روی شما بگرد اند بی اختیار که اگر با اختیار  
 ترک ایشان کنید چون ترک شمار در دست بغراق ایشان معدن نباشید و اگر با  
 شمار انا ایشان جدا افکنند بمفارقت ایشان معدن و گرفتار باشید روی با خدای  
 و بطاعت و ذکر او مشغول شوید و صلوات از مناجات او بیاید و انس با ذکر او کند  
 که هر دل که انس او با خلاق است بران است دل خود را با انس با خدای غرض جل با  
 کینه که عنقریب بد دل خود خوا هید رسید و چون انا ابادان نکرده باشید انا  
 ابادان بویران رفته باشید چنان معلوم شد که همان تردها که ان زمان که در جرم  
 بودید میکردید با یکدیگر و بادن موصی بخانه یکدیگر رفتید میخوا هید که  
 جای باشد چون اخوان اباد قریب است منفصل بیایا انجا شهربن زد کردن نمانند  
 و نیز موفت مقصودی است که همه ان نقل با اخوان ابادش چه مقصود قله سلافا  
 با اخوان طبیعی است و صرف کردن اوقات بدیگر و عبادت ترود را کم کنید و بادی مو  
 بشر برید بصوت سالکان حکم خود را دارد هر کس که بقبر رفت باز نزد اهل

۲۰۴

وطن مزود نصیحه بشنود تا اثرات نیکو یابید و اگر نشنودید زود که بشناید خورید اندم که  
 پشیمان سوری بد همد و داویلا و و ابشویا که گفتن فایده مند نیاید همان بشنودید  
 پیش از آنکه گوش از شما باز ستانند و السلام علی اهل بیت **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب  
 محیی الی الاخر الودود و الحافظ شریف الدین داود **اما بعد** دیدن گرامند آنسکه  
 که مؤمنان بیکدیگر در آوردن او السلام بدینند و بدل امن بام نشینند در زیر سایه لوی رسول  
 الله صلی الله علیه و آله درین چند روزه دنیا و بام بودن که سنتی بغنا میسود چه وزن دار  
 مادر این کایم که کوشش کثیر مکر بان سلامات ابدی کشد مردانه باشی و آنچه از این کما  
 و کوشش در عمده تو شد نیکو مقبل مرسان که امید منقطع نیست که بعضی از آن  
 در این دنیا معجز شود و ملاقات در این جهان خستی از زمان هم روزی کرد آن رب لطیف  
 یشاء آنده هو الکمل العیلم از یاد خدای عزوجل ساعتی غافل نباشید که هر بنده که وقت  
 خود جز در یاد خدای و نه خود صرف نکند کند و ناسپس باشد و از نا جوان مردان عهد  
 گردد و او را از اهل و فاستوان شمره بگرهای شما باید که در محبت خدا و بند خویش ضعیف  
 باشد و آثاران سوختن بروصنات احوال و صفحات اقوال شالایح و تابان باشد و السلام  
 علیکم و رحمة الله **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی الامیر محمد  
 المرد و الدین شیخ محمد **اما بعد** باقیات صالحات اعمالی است که تعلق بوضع و زمان  
 معینی نداشته باشد پس در هر نشانه از نشانات که از پیش شخص آورند بان بر  
 خوردار تواند شد مثل ذکر خدای و عبادت او که در هر جا که خواهد بود عتیبه  
 او و خدای عزوجل که مقتضی آنست قائم است اما امور که تعلق بجاوداد و  
 جزئیه دارند آن اوصاف کفشت آن امر واقع نمائی و آن التفات نه و از آن برخوردار

۲۵۰

۲۵۶

بر خور داری نه هر چه از این باب باشد نایبات فاسدات است و مشغولی بان تصبیح  
 عمر است و روز قیامت چون ان اعمال بحکم و وجد و ما عملوا حاضر پیش او آورند بیجا  
 ضلک باشد چون مقتضی ان اعمال و ان احوال باقی نیست و نفسی زهر بر زبان  
 آید از غایب برودت و الیه شارب العاف صیث قال **مثنوی** همان برده گلند زهنک که کرد  
 تو کلبه زانکه این هنگامه است و السلام علی ولی **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله  
 قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر عیاش الدین محمد **اما بعد** اگر چه اصلاح دنیا صورت  
 کند برای آنست که از وسیله راه عقیبی سازد اما اگر در انشای استقال بوسیله ذکر مقصود  
 نکند بیم آنستکه مقصود را فراموش کند و وسیله را بجای مقصود قرار دهد خصوصاً  
 که از وسیله او را مقصود است بر جای است پس وظیفه آن برادر آنستکه ذکر و صلوات  
 بکارها خلط کند چنانچه هر بخشی بخشی از کار که کفاره آن باشد با خود همراه  
 باشد و **بعد** مثل آدمی مثل ان شخص است که در خواب بود و باری در شکست  
 کسی از یاد بیداری را بیدار کرد و بزخم چوب او را بد و ایندن مشغول کرد  
 تا مادر شکم او پاره شد و با وی تکلف تو را برای چه مید و ام که سبب از نشت  
 اینتا علیم السلام آنچه علاج آدمی است کرده اند اما آنچه آدمی را واقع است از  
 خدای نیست که به بیدند و الا از تنس میرخ و هلاک شود مکیین آدمی او بحال  
 شاد و خرم بر لای آنکه حال خود عمید اند و عالم مجال او گریان گری بندد که او در  
 و در طم افتاده و در سر من چه امر خطرات در آمده **مثنوی** جمله عالم در لیلن تیر  
 اشک می بارند و نور در معصیت اعادنا الله و ولی **بسم الله الرحمن الرحیم** فصل ان ولی  
 فی الله الامیر عماد المله و الدین جمع **اما بعد** اولی آنستکه اولاد گرام و بیم امر فاضلاً

۲۵۷

۲۵۸

محمد صبه تعلم برودی بمدرسه فریانیه برای آنکه آنچه در خانه بودن فواید دارد فاما  
از حضرت خانی بنت چه محبوب و ناستانسن بزرگ میشود و اداب صحبه و با مردمان  
بسر بودن از ایشان فوت میشود و اگر این معنی با ولیم امیر فاضل الدین محمد و امیر توان  
داشت جهنا و الا الله شبه از جانب ولیم امیر شمس الدین محمد فریانیه و التماس از ایشان  
کنند که خانه امیر فاضل الدین محمد را در رسته نایبه نگارند و اگر احتیاج بانها  
این جانب باشد اعلام فریانیه به حال ایشان را صایع گذاشتی معنی ندارد **فصل**  
عملی در ذوق کردن للمتابعه بهر آنکه از عمل با ذوق کردن لذت و ذوق ای برادر مردمان علی  
که با آن ذوق دارند خواهند و من آن علی که در آن ذوق باشد هر اسامی متابعه و مسکنه  
دوست سید ام و در محبه رسول الله صلی الله علیه و آله از پای افتاده ام و از دست رفته  
و نه دست مرا مانده و نه پای الا رسول خدا صلی الله علیه و آله همانا در تمام خانه کوشید و بسا  
در اینجا مجال خود باشد **فصل** در شیخان بزرگوار امر زید و شتار صاحب دیده  
که و نادانان مجال گفتگان اعتبار کردید و از اهل استبصت استوفی موفی آنکس است  
که بموت دیگران پند کرد پیش از آنکه دیگران بموت او پند کردند در این مصیبت <sup>عظيمة</sup>  
همه را متذکر است و واقعا است که نه تنها بنشنا واقع است ان الله و ان الله را جعفری  
اعظم الله تعالی اجرکم و السلام **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی  
شیخ الاخوان ایدیه الله و اعان **اما بعد** چگونگی که مفادقه از اخوان و اخوان ابا بکر  
بر خاطر متصصبت و روح اینجا چگونگی پیش صیر مصور و اب و هوای اینجا چگونگی  
مر عباده قرامیس و این رحمة الهی که از سما به شما نازل شد چگونگی منبسط چنانچه  
مقتضی آنست که ای حقه معول به نمیدارند بجان کوشید که این بنای الهی مرفوع و <sup>سما</sup>

۲۰۹

و اینک نظم آن موعود و صلواتی آن مد فوع کرد لازم است **و بعد** در ایام فتنه و  
فخاز مانده دفع ظلم از خود بار کتاب ظلم مستجاب پس طریق زیت در چنین روزگار  
صبر است بر بعضی ظلم و سلوک جزا رطبتی پیش گرفتاری و لیم قولوا لا تقوی <sup>لنا</sup>  
عین ماری اما چکنر که تقوی بس دستهای دراز را کویا کرده و الله جابر کل کسیر و <sup>معین</sup>  
کل ضعیف و الله وک المتقین **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی <sup>مسلما</sup>  
خدا ی غر قتل و رسول او و دیگر سلام این بنده ضعیف بر برادر اعز شیخ کرام  
الدین محمد اعانه الله و ایدیه و او را از رحمة و مغفرت خدا ی عز و جل نزد <sup>عاشق</sup>  
**بیت** اگر چه جلد در اندوه و در دریم یقین داعم که آرزو شاد کردیم ای شاه ما اندک  
کردیده بدیدار خدای خویش باز کنیم خدای ما را از محجوبان خویش مکرر نادان  
و دایم که اندم همه این غمها و اندیشها فراموش کنیم چنانچه در جز آمده که کسی را که بدیدار  
تراز او در دنیا بنوده باشد بیاورند و او را در بهشت غم دهند بعد از آن باوی <sup>کوبند</sup>  
ایا هیچ سختی بر تو گذشت روزی کوبیده چنانچه در عکس این بیکر که اذا وضو شحان  
بنوده باشد در دنیا بیاورند و او را در روز فروریند بعد از آن باوی کوبند آیا  
پیچ خوشی دیده روزی کوبیده ای برادر عزیز اگر خدای عز و جل ما را از بهشت <sup>نور</sup>  
این زحمت باوقه نه نیست کسی را که چنان خوشی در پی است این ناخوشی در حال و  
چه نماید و اگر معاذ الله عز است کسی را که چنان عذاب و سختی باشد این سختیها نیز  
سران ما را کوبیده و از کوبیدن پشه چه احترازی پس علی حال ناخوشی سهل است <sup>خدا</sup>  
عز و جل از حضرت محمد و معقی امیر فاضل الدین محمد خوشنود باد و طاعات و <sup>ت</sup>  
و بر استقبال داد و در ایسکه سلوک آن بریندگان شامیه خوشی آسان گردانید <sup>ت</sup>

۲۱۰

بر او اسان گزاید و **و بعد** حخته روزگار از سر آمد و در وقتا در جوار رب غفور  
از دیدار بیکدیگر بر خوردار یها یابند چنانچه گویند هر کز این ز جنت ماند بید اند  
نکشید اند اینکان نزدیکت و ناپشم بر هم نزدیکه رسیدم ایم و السلام علی اولیاء  
**بسم الله الرحمن الرحیم** برادر عزیز شیخ کریم الدین محمد از نایب خالی **بسم الله الرحمن الرحیم**  
خدای عزوجل تواناست که هر غم و اندوه بر دارد بلکه قیامت را حال قائم کند ناد رخت  
این جهان که غم و شادی **تنت** از پیغ وین بر کند ه شود لیکن خدا بر اعزوجل در  
چیز حکمتی است از جمله حکمتی که سنان در آناله غم از بیکدیگر کوشش کنند تا خداوند  
عزوجل بایشان با فرشتگان مباحثات فرماید و گوید ایثار و جوان مردی مثنی  
ضعیف بده نان قوی همان مرگناه کنیند و چون یکبار خدای عزوجل این کار بگو  
هر رساله راه پاید ایشان از ستمو برتر شود خدا با ما امیران نایبکما تو این کار در  
ما بگویی خدا یا چون این کار در باره ما گفتی انگاه اگر خواهی مان بزبان و اگر خواهی  
بیران که ما براد خویش رسیدیم و باید شیخ کریم الدین بدانند که هر کس که خدای را  
شناخت و پیوند و قریبه با صفت او پیدا نکود و در راه او از د و کون **بیت**  
معنون و محروم است دانکه صوفیه در سماع که دست افشانند از چه افشانند از  
کونی ای برادر عزیز محبت خدای عزوجل چنان بتی می آید که مقف کورون را  
بیم است که بشکافد چه بیکونی شیخ میدانی که در چه محل افتاده ایم اینکان بیک  
**و بعد** چه دولتتاکه برای امیر محمد الدین شیخ محمد آماده میکند ایم آن بود که  
دراوز بانه زند که حاضر بود چنانچه بر تن بر داشت گفتند ترس که افزود  
می شود اما نامم در آن نمی دمی بالا نیکیز احتیاد بده مت **بیت** بنصیب امیر صغی

صغی الدین محمد آنچه مانده بود و نصیب او هر دو بار باز گشت ای برادر اندام که خدا  
عزوجل قسمه نصیبها میکند محبت می است ساکنان ستم و ارضین را دل در **طین**  
گیر که ایا نصیبشان چه بیدن می آید **بسم الله الرحمن الرحیم** ذی العز و الجودت و **الملك**  
و الملكوت **فصل** معنی اینه و کل و جبهه هر مولیها پس سید بود مقصود از وجهه **این**  
ایه قبله است یعنی برامنی را قبله است که در نماز روی بان کنند نصاری روی بمشوق کینند  
به بیت المقدس و مسلمانان بکعبه قولند ما سبقوا الخیرات یعنی بر داس قبله **بسم الله الرحمن الرحیم**  
ان همین است و هر طایفه را قبله داده کار سابقه در جزات دارد در آن کوشید که هر  
که در آن افتاد پیش است قبله هر طرف که خواهد که ببیند چنانچه در جای دیگر  
لسان البران تولو و جوهک قبل المشرق و المغرب و لکن البر من امن باب الله و الیوم  
و الملائکه و الکتاب و النبیین و ای المال علی وجهه ذوی القربى و البتای و **السن**  
و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و ای الرکوة الایة و مقصود از **این**  
رد اهل کتاب است که در آن پیچیده بودند که چو از موله الله روی به بیت المقدس **بیت**  
بعد از آن توت کرد و روی بقبله فرمود و قبله ام سابقه را توت کرد اما سئله **بیت**  
در صوبه اسوله اربعه شمشید اش و الله بیستی کشته ارسال خواهد شد و السلام **بیت**  
حضرت انام جواب نوشته او را عود همه را مطالعه کند مگر تا بر کنه ان مطلع شود  
انگاه هر یک را بصاحب ان رساند و السلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** **فصل**  
دی روز اصحاب با لغه داشتند که بدین فلا کنس بیاید رفت و باری **بیت**  
که امر از صبا بریم و او را به بنیم دوش بخواب میدیدم که از دیدن او **بیت**  
و گفتند حاجه نیست مقصود از دیدن مردمان این است که ادبی را در دنیا **بیت**

بکن در خدای عزوجل تکفل فرموده که همیشه تو راست شوی و اگر تو آتیه در رسوم بمانی بحد  
 الله علی نعمه چون چنین بود امر روز قیامت و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد **صل** ساجدا  
 دوامورند بری و قیامی بود این زمان از در خود می یابم چنانکه گاه از اینجهه نفس را بری  
 پیدا میشود برای آنکه پیشتر بخود عسکی و اعتقاد داشت اکنون آن را حسنا نمیکند هرگز  
 نفس بر آدمی نشیند و بر خود از ضعفها تیرسد مگر قوه خدای عزوجل چون آن تو  
 باز ستند بقوه خویش از اجیر فرماید از جانب شیسته راهی نماند مگر از جانب لاشیته  
 راهی بکشد و کاری بشود ان الحکم الا لله علیه توکلت و علیہ فلیتوکل التوکلون و الله  
 المتعان **بشر الله الرحمن الرحیم** من الفقیر الی ربه الکریم قطب بن محیی الی المحقق الخ  
 الحمید المزیه محب اللله والد بن شیخ محمد **اما بعد** ستایش خدای را عزوجل که پیوسته  
 دل ما را از دنیا برید و در مسایح دنیا را از ما پوشید مگر دیند تا اولادش در شکر  
 و طاعت را بر ما شریک ساخت و زیبایی آن با نمود تا در آن او بچشم کنون چشم داشت  
 از هر چه او آستخبر بر این معنی ثبات کرامت فرماید و قادم برین از رجوع قهقری ما را و  
 جماعه اعوان را مبر نگاه دارد و بر همین عقیده و سلمه میماند و میرت ائمه هدی را **علیه**  
 السلام شفاعا سازد آنچه از آن خدا نماند بد اینم و آنچه دایم جعل آوریم چنانچه اصل هدایت  
 از او است ثبات هم از او مشول و مأمول است ان رب العبد و مولاه الله الحمید که جماعه  
 اعوان الهیین که در اینجا بنشد روز بروز در کار خدای عزوجل کوم توبه و در شمنی  
 و شیطان روینا پیوسته دلایشان فرود می کرد این اشهر روز شعلت باد و دل عدل  
 ابلهین هر روز موضه تو خدای از شانه عد و ما را نگاه دارد ان الله الکریم الجواد الرؤوف  
 بالجماعه السلام بر سایر اعوان الهیین کشیم الله تعالی و طنیغه انکه در اعقاب صلوات

۲۱۳

صلوات اعوان داد در معاشرت ازین وثبات و استقامت همه ایشان از خداوند عز  
 وجل فرزند که در عاقل غیب سحاب است و از اعانه و امدا و اعوان استغنا حاصل  
 نیت و السلام **بالحمد الرحمن الرحیم** **موعظه** صید جانور برای ان شیرین است  
 که جاندار همان سر اسر جان است در دیده عارفان چرا آدمی آن دیده بندست بیارود  
 در خانه خود نشسته پیوسته در صید باشد **بیت** اسیر لذت من کشته و کونه ترا چه شبها  
 که در ملک جان متمانیت **موعظه** هر چیزی برای کاری آفریده اند در برای دست  
 آدمی و خرمه برای کردن خراگرد کردن ضل و نریند ظلم باشد بر آدم چینی آدمی  
 برای بندگی خدای عزوجل آفریده اند چون بندگی طبع کند ظلم کرده باشد بر خود  
**موعظه** پادشاهی با حکمی گفت ازین چیزی بخواه گفت توبنده بنده منی چه حدان  
 که من از تو چیزی بخواهم گفت بگویند است این جواب داد که توبنده هر ص و آزی و ص  
 آفریده من پس توبنده بنده من باشی آدمی را صید طبع می باید بود چون بنده او شود  
 چه ظلم که بر خود کرده باشد **موعظه** هر چیزی را صدی است و بار عبد بر رب آن رعایتی  
 دارد المربان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذن کر انهم هر کس که روی بیاطل آورد پشت بر حق  
 کرده و از انروز باز که پشت بر حق کرده او را منتظر است که مگر باز آید انتظار از خدا گذشت  
 اضرای بنده از خدای شرمی بدار که خداوند عز و جل ترا منتظر و توبه را عرض و او بار صیبتی را  
 مستمر **موعظه** هر چیزی که اخلاص نظر دست از آن می باید داشت اگر آدمی بیشتر از آن  
 با اختیار دست از آن باز دارد بهتر باشد مگر تو اقبل ان تموتوا **قطع** وای بر آنکه پیشتر  
 مزخ و نورد نابه مسخیش بنزد تا ابد عاجز است مضطر او که در نش زیر بار و دست  
**موعظه** که فساد آدمی از سه چیز است تنعم و تجمل و تکلف و سبب تمام او این معانی

۲۱۴



که گمان برده که مگر سعادت و کمال او این حیوة حیوانی و پستی این جماعت است و این غلطی  
 است که او را افتاده این حیوة در طریق سعادت واقع است سعادت از قناعت است این  
 دنیا لب آن است و ساینه درستی که سافر در هر ساعتی اینجا نزل کرده و زود از اینجا  
 میگذرد و اول آنرا در این است که مایه و مال در هر معنی محل ضعیف کند چون مقصد  
 مغرور باشد و معنوی و پشیمان و محزون **بیت** چون توانستم ندانستم چه بود چون  
 بدانستم توانستم بنمود **بسم الله الرحمن الرحیم** و طیفه اخوان آنست که از حال  
 یکدیگر آگاه باشند و بقدر رفاه و امکان آمدن و اعانه یکدیگر بکنند جماعتی از  
 اخوان که در اینجا بنشینند بر ریاضات است که ضبط جماعت و رقیبات ایشان بر وجهی بنما  
 که اگر خود بودند چنان کردند بی هیچ تفاوت در هر وقت کاری افتاده جهاد  
 وقت آن کار کردند است جهاتشما الحاله هذه این است که مدد یکدیگر بکنند تا هر چه  
 مدای غرض و جل از فرض رها نیاید نگاه ما درغ البال بر همه مدای بنشینید و بصیحت  
 و کفر و عیبات مشغول شوید رقیبات امیر فاضل الدین محمد ملتس از امیر شرف الدین  
 محمد است که به ضبط آن قیام فرمائید **فصل** و از وظیفه اخوان است که از بدعت  
 باز دارند و متابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش بکنند چون از سفر معاودت کنند ابتدا  
 بمسجد می یابند که در جماعتی که خواهند در خارج خانه ایستادند و باینکه در مسجد جمعی  
 شوند که رسول الله صلی الله علیه و آله صیغی فرموده اند و بعد از آن بزیارت اهل بیت  
 و اصحاب مشغول شوند که حق اصیحا زیاد است و زیاده سقیم به نیت اعتبار و انعقاد  
 بجز بعد از آن اگر کنند پسندیده باشد **فصل** و مصاحف نزد ملاقات مستحب است  
 اما تقبیل بد اگر بد صالحی یا عالمی باشد مستحب و الا مکروه است و در قنیه آورده

۲۱۰

آورده که بعد الصافحه دست خود بدان برسید مکروه است چنانچه عادت بعضی در  
 است ای جماعت اخوان الهیین بی شانه خوشی که چیزی چند روی می نماید و بزود از روی  
 چند برداشته میشود که زبان و یاری شرم آن نیست مگر بعد از کشف غطاء از این غطاء  
 آگاه شوید که این جهان از آن تنگ تر است که این عقاب اینجا کجند **بیت** اسرار را پیش  
 اندیشه در نیاید در بای قلزم است این در هر مردان تلخی غرض از این نزدی است  
 بدانند که جز آنچه در مان می دانند چیزها است که بزور کواری آن با بزور کی آنچه در مان مید  
 نسبتی ندارد و صدای غرض جل جزای مطیعان از آن جنس چیزها میدهند پس شادمان  
 که اخوان را بس جزاهای سبکو که میدهند و بس عطاها ان بزرگت که در کارند و در جبهه آ  
 آماده میکنند اگر مستقیم باشند و الله و له الاعانه و التوفیق و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 مخلص نوازی و پرورش حالات و اظهار دل بستگی و موالات که حضرت محمد دم و ولادت  
 المذوالدین شیخ محمد شاه الله حفظه من شتر حاله اذا احد فریوده بودند و سینه بود  
 که مدای غرض و جل سافه تازی دل پر مره و کشادگی خاطر آورده و وجه ملاحظه اصیحت  
 که محبت ایشان بزور اصلاح مقرون و از عوارض تکلف ریاضت است از سخوات آن  
 شیر ریاضت خلد می وزد و از شبکاة ان لواج لطف الی بشود میرسد هو الذی ایدت  
 بنهر و وصوله مدد و قوه است از جانب حق عز وجل بواسطه و بالتوفیق و وصوله  
 بواسطه مؤمنان و از این و آن نظر اهل شود من بر جم و رحمان نیست مدای غرض  
 راضد من رحمت یک از آن بجز او ستاده و میرساند و عطفها که مؤمنان را با هم است اثر  
 آنست و نوز و نه دیگر نزد خود نگاه داشته از آن نوز و نه که در غیب نزد خود نگاه داشته  
 او را بجهان نوز و نه نام است که مستقیان که اهل ایمان بغیب اند و از آن ملک که شبها

۲۱۶

فرستاده او دانای است که همان که اهل شهود و عیانند بفهم آن مختصص من باشند و علم  
 مؤمنان را در این جهان از نعم ان صلی نباشد و حق تحقق بان در هر عصر جز یک کس را  
 نباشد و او صاحب اسم اعظم باشد در روزگار غوثین و او را غوث اعظم خوانند  
 و در مقام و مرتبه بر قدم حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه باشد و از آنجمله است  
 که بجز اینفهم آن مختصص نباشد که علم و تحصیل آن کما هو مقدر در این جهان خود صورت  
 نهد دان با صورت افتد و حق تحقق که غوث را بان باشد حق تحقیقی باشد لایق حالت  
 نشاء و موی نه منصفه و زود و نه سال از غیبت رسول صلوات الله علیه و الله بکن در این مرتبه  
 محبت دخواهد شد بلکه که صاحب مانع عاشق باشد و بعد از آن محبت و کینت و کین  
 محبت دشواری که صاحب مانع حادثی باشد و آنچه در مالک خاصه در نارسن ظاهر  
 شده از رواج دین و دفع سنگرات و اذیت غمزد و تخفیف ظلم بر کئی از برکات و نفعی  
 از نفعات صاحب مانع عاشق است و آنچه در حدیث بنوی صلوات الله علیه و الله که بجز  
 هر صد سال مدای غمزد و جل کسی را بعث کند که دین باو محبت دشواری آنچه فرموده ان  
 لو یکم فی ایام دهر کم نفعات الا فخر نوالها معزونه معینش انکه خدای شاد در ایام دهر  
 شما و زید شما است پس مفرغ من ان شوبید اشاره است بصاحبان صلوات الله علیه  
 بر و محمد و دین عبارت است از فرود آمدن صفایق دین بر دل او از شکوة بنوت بعد  
 از آنکه نزد مردمان من صورت دین نیست و از حقایق ان ایستادن کارهای نه و جماعتی که حسب  
 ظاهر بر پیج دین و نش و تقویه ان قیام نمایند در هر صد سال علم او باشند و از آنجا  
 او مستعمل هر چند از این معنی آگاه نباشد و عامه بنیدارند که مکن محبت دین که رسول هم  
 صلوات الله علیه و الله و عده فرموده این جماعتند و چنین نیست بلکه محبت دین یک کس  
 پیش

بیش نیست که او محل نظر الهی است در هر روز کار این جماعت عال او نباشد اگر چه نمیدانند  
 ای محمد و مرای وزارت و امارت و حکومت و سلطنت که مناصب مراتب اهل صود است  
 در جهان منی مقامات است و مراتب و درجات و مناصب **بیائی** در کوی خرابات بی  
 مرغ است که کوی وجود نقشها منجی است که بر کن زشت کرده احوال جهان دانند شگفتا  
 خویزاند اما ابادان منی خوی صورت صورت منی بند **دبیت** دنیا براد خوی  
 دین در است این هر چه نباشد نه فلک بنده نو است ای محمد و رسول الله صلوات الله  
 الی فرمود عشق ما شئت فانک میت و احببنا حبیب فانک مفاد و بی بری بر صید که  
 خوی که اض میباید روح و در دست دهر چه در دست داری که افزانان جلا خوی شد ای  
 محمد و هر چه از غم بر یاد مدای غمزد و جل مرف شد با در صحتی رضای او ان غم با این کس را  
 خواهد شد در آخرت و هر چه در اندیشه احوال جهان و تحصیل مرادات خود مرف شد  
 با انیکس نخواهند داد مکن بصورت موت صفت روزگاری که بغفله و موافق مشق  
 صفت عضو مغلوب است هم چنانچه آدمی که دست او مغلوب باشد اگر چه بظاهر دست و پا  
 اما چون جنبش در ان نیست فی الحقیقه دست بندار دهم چنین ان سفل روزن کان که بیاطل  
 مرف میشود چون در آخرت با انیکس رجوع کند خاصه حیوة نداشته باشد پس انکس  
 تمام اوقات او بیاطل مرف شد خود را در تمام اوقات مرفه بیند و همیشه خود را در جلا  
 کند ن یابد یا نیمه الموت من کل مکان و یا هو جمیت صفت صفتی کس است و کسی که بعضی  
 اوقات او بیاطل مرف شد و بعضی بجز صفت او صفت کسی باشد که لحظه سکرات موت  
 او را در گیرد و لحظه ساکن شود این باشد حال او تا زمانی که مدای غمزد و جل حکم فرماید  
 مبتدیان فریق فی الجمله و فریق فی السجرات لا ارحم الله ای محمد و چنانچه کار سازی زستان دنیا

کنند کار سازی مرتب در زندگان باید کرد که برود زمره بزرگم ترا زبردت زستان نیست  
 ای محمد و مهربانند شیه در هر جا بقدر زودن در اینجا باید کرد آدمی غایب آنکه در این <sup>عالم</sup>  
 صد سال باشد و زودن آن در اینجا ناستانی است پس باید که هر یک لحظه که اند شیه <sup>عالم</sup>  
 کار این جهان میکند هر لحظه حرف کار اینجا کند و هر یک کار که برای انظام امور این  
 جهان میکند هر کار که برای انظام امر اینجا کند ای محمد و مگر شخص واقف شود آن <sup>عالم</sup>  
 فرد خواهد مرد امر زجه کار خواهد کرد هر روز باید که آن کار کند چه هر روز احتمال است  
 که آن روز باشد ای محمد و مردم در زبان است که شرح حال خود کند اما عقل ترجمان هر <sup>عالم</sup>  
 زبان است و وکیل خواستگان است که شرح حال ایشان میکنند عقل گوید مرده این <sup>عالم</sup>  
 که اگر من دانستی که عالم این خواهد بود نگر می جن کاری که امر زبوسلمن نشستی ای  
 زندگان از حال مرده گمان کردی پیش از آنکه از ایشان گوید پد روح مادر روح براد  
 مرده خواهد مرده اینکشی لاجرم خواهد مرده ای محمد و مگر شخص انتظار روزی میکند <sup>عالم</sup>  
 کار جهان تمامی راست کند و از آن فارغ شود نگاه شرح در کار سازی حضرت کند <sup>عالم</sup>  
 انتظار کن که صفتی روز نخواهد بود و هیچ کس را چنین روزی روزی نشده است <sup>عالم</sup>  
 انشای این احوال کوفی باید گرفت و فرضی چند غنیمه شرح آن که حاصل عمر و جهان است  
 و لانتن نصیبك من الدنيا نصیبك ای از جهان همان و مگها است که با خلاص <sup>عالم</sup>  
 خدا در آن کاری کرده باقی نصیب همان است از او ضم آنکه که نصیب خود از جهان <sup>عالم</sup>  
 نصیب همان از خود شناخت و عمر خویش را در بیاضت و لا حول و لا قوة الا بالله <sup>عالم</sup>  
**بسم الله الرحمن الرحيم** النجیة والسلام و عرض الشوق و العلام صورتی چند نکاشته <sup>عالم</sup>  
 کلاک مستغنا و استعلا و نموده بودند اول آنکه از صفت ایتلا بمصائب خوئی عا <sup>عالم</sup>

شده که بسیار نشانه عدم محبت باشد چه شورش است که اذا اصابك عبد ابتلاه جواب آنکه این  
 اندیشه دیگر نغمه مانید والله یغفر لکم منه المرحه عافیه یعنی است مغفول که رسول الله <sup>عالم</sup>  
 علیه السلام بطلب آن فرموده و از بلا پناه بخدا برده و بلا صفت تحقیق و لاء حق خداست <sup>عالم</sup>  
 و جل آن فرستد عدل او است و اگر از آن در کن رد فضل او است و اگر چه تخلص محبت <sup>عالم</sup>  
 از شوائب تنه اکثر آنست که بطریق ابتلاء و محبت میباشد اما است که با آن میشود و هر <sup>عالم</sup>  
 از صفتی عز وجل در می باید خواست که تخلص تکثیر و از غیر طریق بلاه بغ مایند <sup>عالم</sup>  
 مملکت اولی سلوک رد اگر اجابت فرمودند فضل الله بویتمه من یشاء و اگر اجاب <sup>عالم</sup>  
 نغز بود انرا محض عدل میباشد دانست و در موضع ابتلاء ثابت و راسخ قدم می یابند <sup>عالم</sup>  
 که تزلزل بخود راه ندهد چنانچه محمد الله در موصیفرزند دل بند که بان موفق شده <sup>عالم</sup>  
 بر وزن قلب که مغفونه او مغفور است چیزی نینفرد ده این اعظم الله اجرم و غفر لیکم <sup>عالم</sup>  
 او دیگر عمره و تدکرة و بارش فی عرابیا قین آیین ثانی آنکه روح چیست و قلب چیست <sup>عالم</sup>  
 چه نسبت است میان ایشان جواب **بلیت** روادادم که در ختم ثانی سخن از دل مگوید <sup>عالم</sup>  
 تو دای مگو با من حدیث زلف پرچینی مجتنبانید ز بجز بجا این ای روح برو <sup>عالم</sup>  
 و از اید لم مرت راضیید و صبغات دل و روح موصوف شدن خوب است حکایت ایشان <sup>عالم</sup>  
 شنیدن چه شود بلکه شاید معرفت دهد برای آنکه بسا اذ الله یشرا مع بان نرسد <sup>عالم</sup>  
 نگذیب کند بل کن بواجام تحیطوا بعلمه و لایا تم تا ویدله نگاه مرکز دستکار شود <sup>عالم</sup>  
 ذلک از امثال اشاده اجبه صدق چاره نیست دو کلمه مخفی نویسد گمان را <sup>عالم</sup>  
 تصدیق آن نیکو دارند و آن آنست که حقیقتان میان دو جهان واقع است <sup>عالم</sup>  
 یگانگی که انجام قریب در قریب و نور در نور و وصل در وصل و انرا عالم امر گویند که <sup>عالم</sup>

امرا الاوصاف و دیگری عالم بیگانگی که انجام میدهد است در بعد و نظیر در خلقت و همچنان در  
 جهان و از عالم خلق نامند قال الله تعالی الاله الخلق والامر و روح ذکر است از عالم امر  
 با انسان همراه کرده اند و نفس ذکر است از عالم خلق که قرین وی ساخته اند و هر دو را  
 با امر جمعی الهی یکسر لطف و استقامت قیام بحال او و دیگری مرتب و استقامت قیام بحال او و  
 دایم با انسان است قلب است که بیان اصبعین لطف و قدر جای دارد از این جهت خلق را  
 عزیز جل از قلب الهی نیست اما از روح هست که و نفخت فیمن روحی و جانی دیگر و بود که  
 طایفه اموات روح الهی من قران بهم الراء و از نفس است که و صحت رگم الله نفس و  
 ترکیب با انسان بود از هم فروریزد هر یک از روح و نفس یک کلشی بر صحت اصل با هم  
 خویش رجوع کنند و قلب که حقیقه انسان است شایسته آن کند که در مدت مصاحبه گفت  
 اش با او داشته و اقبال با او کرده و زند او گرفته اگر روحانی شده با روح مجرب و حد  
 رود و بنور قوی و سرور وصل مانع گردد و روح را به تبعیت او نزلت باشد اما بالذات  
 نه برای آنکه لذت از لذت لذت نیابد و اگر نفسانی کشته با نفس بعالم کثرت افتد و  
 بعد و غصه همچنان مبتل شود و نفس را به تبعیت او الهی باشد اما بالذات نه برای آنکه  
 از عالم الهی نیابد و عالم کثرت و عالم خلق نه این جهان است که حال محسوس میشود برای آنکه  
 حالی بواسطه انسان که برزخ عالمین است اصل از عالم امر بعالم خلق و اصل و متوا  
 است و خلق بر صراط خویش باقی نیست کما قال سبحانه تنزل الملائکه والروح فیها  
 و بهم من کل امر و قود بعضهم من کل امر هر گاه آدمی از میان بر خیزد و امر با کلیه با  
 صفای عز و جل رجوع کند که تعجب الملائکه والروح الهی فی يوم کان مقداره عنی است  
 انگاه جهان خلق ظاهر شود هم چون مسی زواند و در زوازی برود و دنیا و تیرگی ذاتی

ذاتی او باز دید آید و دست خسته این جهان بدالغز و ظاهر شود اذ انشس کورت و اذ  
 الخیوم انکه رت مشح این حال است و گاه که امر با کلیه رجوع کند نفس و ابدان  
 انکان که ارواح و قلوب ایشان در همان وصلت نسبت خویش همراه بود برای نبوت  
 علاقه و چون خلق با کلیه ممتاز کرد که و استاز و البوم ایها المؤمنون ارواح و ابدان  
 کسان که نفوس و قلوب ایشان در همان کثرت است همچنان کثرت پیوندند از وضع علاقه  
 وان روز عالم امر در السور و کرد و جنات النعیم و عالم خلق دار البوار و عذاب الیم  
 میا ذکر فاکفایه لمن استبصر و عرجه لمن تدبر ثالت انکه خاطر بغیر از غیب است و  
 رغبتی است صحیح انشاء الله لکن بیت طوبی از لغیا و ابدان زیارت پوستی بدی است  
 بنما: اگر کسی یابند که بذا که الهی رغبت نماید صحیح او را بر طوبی اختیار فرمائید و  
 چنین کسی را بنامند عزله اولی و استب و الله الوفاق **بسم الله الرحمن الرحیم** ۲۱۸  
 من الغفر الی سید الکریم قطب بن محیی الی حضرت المحدث الاجل محب الله والذین  
 شیخ محمد کان الله له **المبعد** کسیکه از جوار رب العالمین عز و جل محروم شده باشد  
 در دار لعین مجاوره شیاطین افتاده و از اعلی علیین با سفلی سافلین آمد سزا و  
 که یکساعت از غصه و اندوه حالی نباشد و کوشد تا با آن خود را با بخارساند که اگر تن  
 کن بند و تبویب و مساهله روز کن و اندک مباد از آن کتاب فوت شود انگاه ابدان  
 و در هر الدهرین در حسیض بعد قرین شیاطین در محل نفسین باید بود و از زور  
 جد و وسعت جنات محروم بگویند و بسیار ساینده که هر تعب و مشقه که بشمارید پیش  
 در نزع است که شمار سیکند از و راه مغفان را در حجاب نماید که چنین عقارب و غنا  
 در دریای حجاب موجود است و تبر سید از آن و ز که حجاب دفع شود وی پرده کنند

رسیدن نکره و العیاب الله العظیم غایب همه جاهلان همین است که عذاب امر و از خود بنا  
 دارند چون آتش جوع از خسته شود از این طعام ساکن کنند چون آتش غضب از خود  
 با انتقام از باز نشاندن ای مغروران غضب جز اینست از باز جوع تیش است از  
 آتش روزخ عذاب ادنی بنما از آن میچنانند تا باز وقت عذاب اگر آفتید و اندیشه  
 ان بکنید پیش از آنکه بجهت شمارا فرود گیرد این عذاب ادنی باشد تا بر او کار عذاب دیگر را  
 مدفعی اندیشید تا آفت او را گوید که در خانه امام زین العابدین صلوات الله علیه  
 گرفت و او در سجده بود هر چند میگفتند یا بنی رسول الله الذاریت اینم کرد بعد از نماز  
 از او باز خواست کردند و نمود الهی الذاریت یحیی آتش بر زرد مر از این شغول را  
 بود تقاضای فرض خواهان می بینید که چه محتسب جماعتی که ایشان را حقوق نرد شما  
 و روز قیامت دست دراز من شمارند و بچنگ بگردند و گویند حق ما را بازده ملاحظه  
 کنید که سخت باشد امر و چون کار تنبک رسد که مملکت بغیر شید و باز دهید  
 روز چه توان کرد که مملکت و مال از قفماند و تنها بجا رفته باشید که دست جبهه تا فرادی  
 کما خلقناکم اول مر و تو کس ما خولناکم و در او ظهور کم اندیشه کنید که چه اضطراب روی  
 ثم نضطرهم الی عذاب علیظ مجذوبند آسمان و زمین که این سخن حق است و چنین روز  
 خواهد بود و در اظلومان از ظالمان خواهند گرفت بنیک ظالم مظلوم خواهند داد  
 بدی مظلوم بر ظالم خواهند نهاد و پروردگار عزوجل حکم عدل خواهد فرود آورد  
 هول از روز دل سر این در غمقان را اضطراب خواهد بود و تکلیف من دون ایشان است  
 بنام برز و کواخترای سبخی که این حدیث از کجی پاک است و این حکایت را مستم و در روز  
 نیست بر سید و فصل قضا را آماده شوی که قیامت قائم شد و عرش خدا برای فصل  
 قضا

قضا نهادند و فرشتگان نوحی و اتمام بیکرند و بسوی خدا کشان کشان ببرند از هول  
 ان روز بر سید و کس را سر ساید عظمه خدای یاد کنید تا عظمه خود شمارا فراموش  
 مملکت خدا بر اسلخ دارید جز او نام را دی و سکنه و افتادگی سپید یکدیگر پای را از خود  
 قوه برداشتی تن نباشد و تری کل امه حاجتیه امر و ز برای خدا خود را بنید از ان روز  
 خدای عزوجل شمارا بر دارد که من تواضع لله و رفع الله سر پیش افکنید خاشع و مطیع  
 باشید کردن سفا زید مگوه خدا بر شما باید که دایم باشد خواه در حضور و در مان  
 خواه در خلوت مضطر اند دست بسوی خدای بردارید تا مکر و م فریاد انهم النور  
 الرحیم الحمد لله رب العالمین **بسم الله الرحمن الرحیم** الله سبحان ذات ما یضرب الهمم  
 حفت محذوم و ملازم که تسلیم دل بخدا و کشف همی خاطر ایشان است المؤمن المسلم  
 محب الله و الحق و الله بن الشیخ محمد از امامت صد ثمان و سکاره زمان مصون دارد اما  
**بعل** نوازش و تعطف که بمحمد داخل فرموده بودند دیده و در آن محط شرف نزول  
 سافت و عواطف و مرام تازه بوظایف شکر مقابل گشت در این جهان بیکانه که محقق  
 و طاعت است خدای عزوجل ما را از یکایک و محبت آنحضرت شمع او و خسته که انوار ان  
 لامع و درخشان است تا دل بد گمان نشود که مکن محبت استی که وی را مستحق نیست و  
 یکایک چیزی است که از انجهان بیچم باین جهان نیامدنی فی دلهای با صفا اینند  
 نیست و در جهان چنین دلهای باید باشد تا محبت خدای باطل نشود و در ابطه بین  
 عالم غیب شهادت و واسطه نزول امر از ان جهان باین جهان و در دفرشتگان تلف  
 امل و صدق است چنانچه در مکتوب محذوم امیر حسن الدین ابو سعید شریحی در  
 این باب مذکور شد طلب کنند و مطالعه فرمایند جز اهل و عدت را خود در بنا  
 شد

۲۱۹

کرد اهل کثرت در نفس ستمتک شد و عطا و از عالم امر منقطع شد چون او فرود مخطوظ  
 نبت و اسطوخودوس چون شود چنانچه مولانا ای رومی قدس سره فرموده **مشقوی** تومی  
 کوی مراد دل نیت **دل** فدا و عرش باشد بی بدست **در** کل تیر یعنی هم آب هست  
 لیک زان آبت نشاید آب دست **ای** محمد و شرمه دل حکایتی عجیبست **دل** خون شوق  
 تا نام **دل** میر **بیت** حدیث دل حدیث بس شگفت **که** در عالم حدیث دل گرفت  
 جد دل خون شد بگو با دل چکوی **دل** با مردم غافل چکوی **دل** با کعبه شوق است **بیت**  
 من اینجا کی رسم این کی شود راست **چند** ایام از دل خود بی **نشام** نشانی بود از دست  
**ای** محمد **م** اگر از طرف دهر و حوادث روزگار گذرد و سلاک رسد زیاده از او قطع نهنگ  
 چنانچه این است که در قنات هر گشت را اینجا چرخهاست و زور داکه ادبی بد اینجهان  
 رسد و حکایات و کار و بار این جهان را یکبارگی قلم بنیاب بر سر میکشند هر کس که از آدم تا  
 بخود یک **پد** زیند یعنی باید سزاوارست که خود را از زیند کان شرح شادانگی که بر  
 خود خیزد **فعل** که چون در اینجهان او را پیش آورد بدین شاد شود و بد حال آنکس که جز  
 این جهان **مطلبی** ندارد و زور داکه با اضطراب رود و این که از دنیا با ما با ما باز مکنند که  
 این کار نه خود همه است لطف خود شادمانه و راه بر ما ساز و ماشتی که ای بنیوار  
 بنواز و محمد و م ابر محمد **دین** شیخ محمد **دین** دین دعا شریک ما دار و ملا در صهار  
 خودیش که جهان و صده است با هم دارانک است عزیز العفار و الحمد لله رب العالمین  
**بسم الله الرحمن الرحیم** السلام علی الخیر المحدثین و علی العبادیه المحمدیه الحمد لله الاقبالی  
 علیه و التوجه بالکلیه الیه باقصی ما یعرفه عن خدمه ربه و یسوقه الی الاستعمال باس  
**ما بعد** در بعضی مکاتیب مرقوم داشته بودند که بجستی شد در آنکه توان که بعضی از آن

۲۰۲

از ایشان در بعضی از کلمات فوق حاتم النبیین صلی الله علیه و آله باشند یا نه جواب آنستکه نتوان  
 و ابوالحسن اشرفی تصریح نموده که کل اینه او تیبانی من الانبیا علیهم السلام **فعل** او شلما بینا  
 صلی الله علیه و آله و بعضی من بینهم بفضل الرؤیه اگر کسی سؤال کند که بعضی از احادیث **دال**  
 بر جواز آن منها مارواه محمد بن اسمعیل البخاری انه استب رجل من المسلمین و رجل من **لشوق**  
 فقال المسلم والذی اصطفی محمد علی العالمین فی قسم تقیم به فقال الیه و الذی اصطفی  
 موسی علی العالمین فرفع المسلم عن ذلك یدل فطم الیه **شوق** فذهب الیه یقوی الی البنی صلی  
 الله علیه و آله **ما جاز** الذی کان امره فقال لا یتخرف فی علی موسی فان الناس یصعقون **کون**  
 اول من یضیق نادا موسی باطش بجان العرش فلا ادی الحان من صعق فاما ان قبیل  
 او کان من استثنی الله ومنها مارواه عبد الله بن عبد الرحمن الدلمی انه قبل له **المقام**  
 الجودی قال ذلك يوم نزل الله تعالی علی کریمه فیما طما باط الرجل الحدید من نصایحه  
 هو کفر ما بین السماء والارض و تجاء بک صفاه عراه عز لا یتکون اول من لکسی **ابراهیم**  
 الله تعالی اسوا خلیفه فیون بریطینی بیضا این من ریاض الجنه ثم اکی علی اشرف ثم اقول  
 علی عینی الله مقاما یعطی الاولون والاخرون و روی فی شان جبرئیل وهو من **رسول**  
 الملائکه علیه علیهم السلام من رسول الله صلی الله علیه و آله قال بینا انا قاعد اذ **جبرئیل** علیه  
 فوکر بین کتفی ففتی الی شجرة فیها و کری الطیر ففعد فی احدیها و فعدت فی الاخری **فسمت**  
 اذ فعدت حتی سمعت الحافضین و انا اقبل طلی فی ولومنت ان استی الثمامت **ناذا**  
 جبرئیل علیه السلام کانه جلیس لاطرافی ففعدت فضل علی بالله عز وجل **جواب** استکبر بغير ما  
 قطب الاقطاب **استی** علی الاطلاق و قطب در مقام استیکر مقام باطن سزا و کتبی  
 ظاهر نفس او او در مقام اول فرد باشد و بجکس از مقربان اینجا مسامح او نباشند **کلی**

باشد عز وجل و او را او نبی و خداوندی او و در معنای آن ذکر است اشارت بر این  
 مقام است تمام صفات آن از رسل و غیرهم ایجاد را پسندید و بواسطه او در بعضی  
 الهی حاضر که و با بنی بو شد آدم و من سوا الا تحت لوائی و در این مقام سلام خداوندی  
 و جل و الا بر او باشد و از او منبسط شود و هر کس بر آن رسل خداوندی عز وجل با  
 او گوید سلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته و او ان سلام درین پروردگاری خود  
 و دیگران و گوید سلام علینا و علی عباد الله الصالحین هکذا اجر علی لید المعاری و ترک  
 فی الصلوة تکرة للامة و در مقام دوم او با ایشان بشمار آید و واحدی باشد از  
 ایشان و لذا این مقام او ایمان آورد بمقام اول چنانکه دیگر رسل با او ایمان آوردند که  
 اذا جاء الله مبشرا بالنبیین لما یتکلم من کتاب و حکمة ثم جا کلم رسول صدق لا یتکلم  
 لتی ستمی به و تقصیر فی قال المنقرین المراد بکذا الرسول هو محمد صلی الله علیه و اله  
 فهو رسول الرسل بر این در زمان فرماید اشهد ان لا اله الا الله و ان اشهد محمد رسول الله  
 چنانچه دیگران با او ایمان آوردند او هم ایمان بخود آورد و این مقام از مقام اول آن  
 کشته چنانچه همه رسل از آن او نبی شد اند چنانچه در اخبار آمده که نور محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و اله چون مرعی سفید در بری رحمت که نزدیک عرش است چهار صد سال  
 سال غوطه خورد و چهار کلمه تسبیح میکرد و چون از آن بحر برین آمد او را صدق و  
 پناه از بالا بود از هر حال او قطعه فرو چکید و از آن قطعه پیغمبری مخلوق گشت  
 معلوم است که عدو پیغمبران علیهم السلام که صد و بیست و چهار هزار است با پیغمبر  
 ما است علیهم السلام پس او از حیثیتی داخل ایشان است و هی الحیثیه تحقیقه  
 الترتیبیه و آنچه وارد الوصفیه النفسیه و از حیثیتی مهمین بر ایشان که تکلیف اذا

اذا جئنا من کل امة بشیید و جئنا بک علی هؤلاء شهید ای عنک الشکر و هی الحیثیه  
 الحقیقه السویه و آنچه وارد شده از تفضیل بعضی رسل در بعضی مشابیه آنحضرت چنانچه  
 حدیث جبرئیل گذشت که فرقت فضل علیه السلام عز وجل علی حکایت مقام ثانی است  
 در آن حدیث که آن فرموده اند از آن بزرگه جلوه کرده بوده اند و حقیقت که در عباد  
 نمود بزرگ حجاب بنماید چنانچه سید الطائفینید قدس سره فرماید لونی الماء  
 لونه انانه پس این تفضیل بر حجاب است از حجب و پرده از پرده ها غایب آورد  
 حقیقه او و مقام او هر گاه که در حجاب بشوید باشد تابید و بر شیل علیه السلام بنا  
 و بهوش شود اما گاهی که از ذر و حقیقه خویش جلوه نماید جبرئیل را علیه السلام تاب او  
 نباشد که لودنوت انما لا عرق **مشق** کن نماید مصطفی فرجلیل تا ابد مد جوش  
 ماند جبرئیل و هکذا فیتس من الرسل من ابراهیم موسی و عزیر علیهم السلام  
 هر گاه که در حجاب مشا که بنماید ممکن که یکی از ایشان از منتهی باشد که او را نباشد  
 او را منزه باشد که ایشان نباشد که تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من  
 کلم الله و رفع بعضهم فوق بعض درجات قال المنقرین هو محمد صلی الله علیه و اله اما  
 هر گاه که از ذر و تعریف جلی دهد بچکار در هیچ معنی بر این باوری نباشد چه  
 جای افزون لا جرم فرماید لو کان موسی صیاما و معه الا اتباعی و دعای موسی علیه  
 السلام این باشد که اللهم اجعل من امة محمد و بلاغ عیسی عم این که و بیشتر برین باری من  
 بعدی اسم الله و خطاب با آدم که لولا محمد ما خلقک و بیح مستبصر در حقیقه  
 این سخن شک نکنند برای آنکه بیک کس چنین آیه خواهد بود که محل نظر لایق  
 الهی او باشد چه بچگونگی آن اند و تر حجب الوتر جز بیک کس نتواند بود که محل نظر ا  
 ضیق

الحي باشد بيواسطه وقد ورد في الحديث الوسيد انها اعلى درجة في الجنة لا ينالها الا من <sup>حل</sup>  
واحد ويعلم بهت كه يونيك كسب عزان حضرت نوح اهد بود اللهم صل على محمد ال  
محمد وصل اللهم على محمد وآله واجمعين والحمد لله رب العالمين **بسم الله الرحمن الرحيم**  
من عبد الله قطب بن يحيى الى الاخوان الالهيين الثانيين **اما بعد** فقد اتخفنا  
الاخوان في العام الماضي بقصيدة في قيمته رمضان والصياحتهم بقصيدة ارتجلناها  
في قيمته حج بيت الله الحرام وفقنا الله وسائر الاخوان الكرام للايمان تشتمهم للقيام  
به في هذا العام **قصيدة** والقصيدة هذه  
عليك سلام الله يا كعبه الصفا **:** عليك سلام الله يا قبلته الوري  
لخي غبت عن عيني فانت تمثل **:** اتجاه فزادى بالصباح وبالسا  
وزميرك اليمون لانزالنا ايضا **:** ومروك الكبرى وسعاك الصفا  
وذا الحجر المحجى دام سكرنا **:** شهيد لاجل العمدة كان ملقنا  
لها عفات يعرف البعض بعضهم **:** كما كان في حواء وادم قبلنا  
وفيها مقام قام فيه خليله **:** بناول اسمعيل اجمار ذال بنا  
وبعد فراغى من زيارة كعبته **:** اوجه وجهى نحو طيبة طيبنا  
اقبل ارضنا من نعل نبيتنا **:** عليه صلاة الله وصل وسلمنا  
وفي روضة الجنات اكثر سبعة **:** لدى من قد نال بالشفقة السما  
انور بقبعا والمرارات عندها **:** وسيدنا ابن النبينا الحسننا  
ارى اهلنا ان لم اكن ذاهبا له **:** لخوف من القطاع يا صرة لدا  
وان يجمع مولى من الناس عهبة **:** اروح الى احد وادغم جا جدا

۲۲۱

يا طاب عيشى ان تير ذاك الى **:** ويا طربى ان قد رآته ذالينا  
الا ايها الاخوان طوبى لعشر **:** اجابوا دعاء الله ليلىك ربنا  
دعوت بنا ليلىك ليلىك اننا **:** على الباب اكسا للحكم ما ترى  
فدى لرضنا الله تقى ومبجى **:** واهل واهل كلنا عنده فدى  
ولورضى الرعن نفى ذبيحة **:** اذقت دمي الكرم بن لكم وما  
الهي ارحم ابعاء عاد قانبا **:** ومغفرة قد كنت يا رب اهلها  
وصل على ضي البر يا محمد **:** وعزته والال هم انجم الهدى  
املت العصيد في يوم الخميس عشرين رمضان المبارك سنة ثلث وربعي وثمانية  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الى ولي في الله الاير شمس الملة واليه  
اب سعيد **اما بعد** ادعهم صبور زرد چون بازديدى انرا اصل كرده انما  
طلب علم شدة الله وداشتمند برهان انند ضيل مابين حال عوام فيما هم فيه اين حال  
مابين بورزش اياى كسب كرده انند داشتمند وطالب علم ازاد ورتنا بيد انند حقا  
درود كور استاد زرك بر صالى انند مابين حال دكران كه ديكرى هر چند خواهد كه  
انكار كه ايشان ميكنند بكنند نتوانند كرد اين مبانته جز بكنند ورتزش حاصل كند  
هم چنيني نجهت هزاي وسلوك سبيل او چون بورزش ان مشغول شند وعمرى با ايك  
ومر كويان دران بسوزند اخرون مرتبه بيانند وانند مست بايشان دهن **بيت**  
سايه حق بر سر منيد بود عاقبه جو نيد يا نيد بود واين بيسته ايت كه آدميل  
كزينى نيت اذ اكتاب ان بواى انكه ادى يا صاحب همه هت يا جويان عاقبه  
اكر صاحب همه است صاحب همه جز با نجه اعلا شيا باشد سر فرزند نواند آوردوا

۲۲۲



اشیا ضای است غزوجل و اعطی کارها باوی اشتاکتی و باوی را زکردن و محمد <sup>صلی</sup>  
 حکم او بودن که اقول **دوبای** اینجا که بچرخ است سر از زخم تلینک : استن زین ارتق  
 در از راه شلینک : دیدیم و رسیدیم و کر غیر **بچینک** : ان حلقه که صور از او است یک  
 صوت چلینک : و اگر جویدای عاقبت است میخ صادق جن داده که چون ادبی با بجهان در  
 او را اینجا نعیم بهشت باشد یا عذاب دوزخ بشری که هر یک را داده اگر او جویدای لذت است  
 لذتی بهتر از بهشت نیست و اگر کزین لذت از عذاب و شقیه است عذای و شقی سحر از  
 دوزخ نیست که بکسب سعاده امت و سکاری اینجا مشغول شود و طریق ان هم بجهت خدا  
 و شناخت او است پس بهر حال کاد جز مدتی ان نتواند بود و الله میدی میثا  
 الی صراط مستقیم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله  
 الامیر کن الدین حسن **اما بعد** چه خوش آئین است و بر جایگاه که بند چون در  
 خدای غزوجل ناسپاس شود و قدران شناسد و عزت ان ند از ازی باز  
 ستاند و در عقدان ان او را بسوزاند و بکند از اندازند هم چون کسیکه او را بکار در  
 کجاست و ناپدره بر او فرو گویند که این عمل ابلت سزای ادبی کفو و کفود تو چه  
 باشی که خدای غزوجل دست تو در نعمه خود برکشاید و توانی به بیع شری  
 و فتنه پی بران بنامی و پیوسته زبانی در از بر کشید باشی به تیشخ که فلان نیست و  
 شد و چنین شد و وی ادبی که هر چند او را بتازانیه بلاتادیب گفت چون در نیفته  
 بر او برکشاید همه انها را فراموش کند و بجل و کافر نعمتی از سر گیرد چه مرگ است آوی  
 را این چه بد بختی است که دامن گیر او شد نهادی دارد ادبی که جز عذاب جاوید در را  
 او نداند مگر که نهاد ادیمه او بدل شود و الا تا نهاد نهاد ادیمه <sup>خداوند</sup> چنین است

۲۱۳

خدای نادان تبدیل ذره در کار ما کن و اخوان ما ننگ بالجود علی العالمین منان و الله <sup>الغنی</sup>  
 والسلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی **اما بعد** خدای غزوجل  
 بهشت را بقدره خود آفرید و هر آرزوی که در اندیشه اندیش و رکن در بهشت و جوی  
 از ان اینجا آماده فرموده بعد از ان رسول پیش نبی آدم فرستاده و ایشان را بان سزای  
 که وضع خویش بایشان نماید و ایشان را بان نعمه با بر ضرور را کند بعضی از نبی آدم کرات  
 و ضرورت بودند کوش با داعی خدای داشتند و فهمیدند که چه میگویند و بجا و دل  
 قبول کردند و با بجا شناختند و احسانک دریاقتند و به تشریف او رسیدند و بعضی  
 اعمق بودند و متکبر و سفیه و ضوکاره باینکه کوش با سخن کسی ازین از عجب خود را  
 هر این کوش با او داشتند که چه میگویند فهمیدند و ناصحیه انرا ذکر کردند و سر بران فر  
 بنا آوردند کلا ایشان سر بر یکدیگر داشت که چه میباشند که از عطا اسلک محرم مانند اسلک  
 با ایشان خشمنا داشتند که شاید که مثل منی شمارا با شما خود خواند و شما  
 تکبر کنید و سر کشی پیش ازید و وسط عذاب بران کتاخان و ای ادیان فریاد ایند <sup>عذاب</sup>  
 چنان که اگر یاد ان عذاب بجهان رسد اسمانهای بهشتکانه و زمین از جای برکنند و <sup>بغیر</sup>  
 نیستی افکنند و چنان عذاب بر تن و جان ان شیفتهای ادب کتاخی جاوید گردانند <sup>اولی</sup>  
 لهم ثم اولی لهم اکنون ای بازمانده کان اولاد آدم ز نهاد که بارسلان ملک با ادب باشد  
 و فریان ایشان کردن نهید و هر چه ایشان گفتند بگرموی از ان تجاوز نکند که ان  
 حضرت بنی بزدت و جبا است و هم کریم و غفار است و السلام علی من اتبع الهدی  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر محمد اللہ  
 والدین اسمعیل **اما بعد** خواهم که یکساعت از ذکر عالم اعلی بنیاسلم و چند ان را

۲۲۴

۲۲۵

باز گویم که عالم اسفل در نظر پست شود و با چنین مانند کسیکه دیده او را ز آفتاب مستأثر  
 شد باشد چگونه سایه اگر چه در ذات خود مرتبه از روشنی است ادراک نکند و نادوام  
 ذکر فی سایر الاوقات دایم است و این اثر ندهد و مشارک در ذکر قوی مدی  
 است در این باب ضای عز وجل جماعتی را که دست این مشارک بر خود نهاده اند و بی  
 سبیل ضای پیمان کرده اند بر عهد و پیمان استوار گردانند از این گفتگوی حواسی  
 شوند و نتوان که از آن حواسی شوند جز با نگرار گفتگوهای تو حواسی شوند و  
 آنکه بیک زبان دو سخن نتوان گفت و بیک دل دو چیز دوست نتوان داشت و ما  
 جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه هر یک که نامش نویسم خوانم که نام همه اخوان نویسم  
 بنمایم بیک شطری از شرح عام ذکر گذارش یابد و پاره زبان بد که عالم اعلا بگذرد  
 و با عتی دیگر آنکه چون اخوان جمع شوند برای خواندن نامها با چار بیک استظار نامه  
 خود کنند چون نامه او نباشد آن استظار با نکرود و بخلو بخانه دل بی دست اوین هم چون  
 که خدای که بخانه بنی بر آید و عیال و اطفال او را دیده در راه که چه با خود آورده با چا  
 از ایشان شنیده کرد و با عتی دیگر آنکه اگر چه نامه عامه نافع است اما نامه که روی  
 سخن در آن مخصوص شخص است آن که شخص اصفا بان بهتر میکند و انتفاعش از  
 آن زیاده است غرضی که بنا بر این بواعث هر یک که خواهم که استیفا نامه همه اخوان کنم لیکن  
 اگر عقیدت باین استیفا بشوم قاصد از آن بیاد در تکلیفی باید کرد و بین اگر هر یک  
 نامه بجمع شود شاید از دعای کند بر اقسام و موجب عدم کمال اصفا و انتفاعها که  
 و اقتضای در بر عظمه استحقاق اینها بر این بهیمن اختصار رفت و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن یحیی الی الاخوان الالهیین **اما بعد** نظامیکه عالم را مرتد

در حرکت و سکنت و خواص و معانی سخت ظاهر است که ناظم آن نه عالم خود است چه پیش  
 که میکنند هیچ بیک از آنها از آثار و تاثرات خود نه آگاهند و هیچ بیک نمیدانند که در چه  
 کاراند پس معلوم میشود که با این پیدا پنهانی است و این قائم را قیومی است و بر پشته  
 این کار بجای دیگر باز بسته و با این جوی از چشمه دیگر روان است و ادیر این پیدا  
 پنهان را در راه است کوی الجسم الهی العلم است اما راه او بظلم خود ظاهر است و اما راه  
 او باطن اگر کسی از اهل باطن است بدو واقف خود در می یابد که او را در نهاد خود را  
 لذت و بوارقا شوقیه هست و منطلق فعال که چون اثر اشکارا کند طولی را روانا  
 مطیع و خاضع گردند و چون سیمای آن بر جبین او لایح گردد همه کس بقدر **بیش**  
 خود شگوه از آن براهشان نشیند و اگر نه آنکه آن انوار از فیض عالم قیوم است کجا  
 بنمایان از اضع و منقاد سبکست چه اثر اضع نیست الامر مؤثر خود یا آنچه نسبتی او  
 با بخا در است شد باشد که ویده الغرة و لرولة و للموئینی و فی الصحیح ان الله اذا **عبد**  
 نادی جبرئیل علیه السلام ان الله قد اصعب فلانا فاحببه فحبه جبرئیل ثم نیادی جبرئیل فی  
 السماء ان الله عز وجل قد اصعب فلانا فاحببه فحبه اهل السما و یوضع له القبول فی **اهل**  
 الارض و کسیکه نه از اهل باطن است او را معلوم است که اهل باطن در عالم هستند  
 بتواند معلوم کرده آثار و احوال ایشان و میدانند که آدمی نوعی واحد است هر چه بر یکی  
 روات در قبول مایه هر یک از آنهاست پس معلوم میکند که اتصال بغیب استفا  
 از عالم باطن در مستعد همه آدمی است چون در است شد که آدمی را راه بظلمت با  
 هر چه است و باطن اصل است و ظاهر ظل چرا آدمی اصل را فرود گذارد و بظلمت **شعور**  
 شود و اگر چنینی کند نباشد او جز ستکاری جهول ضای عز وجل ما را و اخوان ما را

سنگاری و جبل به پناه خود داد و پناه پیغمبران و صدیقان راه نمونی کند و السلام  
**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِعَهْدِ مَنْ عَمِلَ مِنْ عَمَلِ الْاَخْوَانِ الْاَلْهَبِیْنَ النَّاسِیْنِ الْاَبَعِدِ**  
 چون دارند و مستعمل بود بخوامت که محبتش از نذ که حال کند ارد و چه نند که نافت  
 از تعلیم چیزی که اگر مستمع ملک بان هرید دستکار جاوید کرد و وصیتی تعلیم از که ترا  
 بار سید جن از کسیکه چنان جاوید رسیده باشد و چنینی کس کسبت جن پیغمبران خدای  
 ایشان در این دنیا ان عیاشه اند و احوال انجمنان دانست و انرا بعلم رسانند اند و علما  
 چنانچه از ایشان اخذ کرده اند بد یکنان بسیارند انچه بار رسیده از تعلیم ایشان  
 علیم السلام است که فرزندان آدم باید که ذکر عالم اعلى و رد خود سازند و سلام در این  
 ان باشند و در مقام رزق توکل بر قیوم تعالی کنند و خوشنود باشند و تلخ و شیرین که  
 پیش ایشان ناید روی ترش نکند برای آنکه چون توکل بر کسی کردند و او را وکیل شو  
 گرفتند بمصلاح دید وکیل باز میباید کند است و بر وکیل شرط نمیباید کرد که چنانچه  
 رای و صلاح دید ایشان باشد کند ای فرزند آدم ازین کار تعالی از شما اعلم است و در  
 خواهش چیزی برای مؤمنان و مخلصان ایشان از هم است از ایشان کار خود با و بار کلداید  
 و باک مل رید و علی الله فتوکلوا ان کمتر مؤمنین و عجبم بزرگوار سوگند که اگر صنی  
 معامله کنید پشمان از ان نخواهید شد و از خود و هر کس که شما را دلا کرده باشد اقصی  
 شکر و رضا خواهد داشت و السلام علی من اتبع الهدی **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**  
 من عبد الله قطب بن محیی الی صیبی فی الله الامیر شمس المله والد بن ابی سعید **اما بعد**  
 بناید که دل و سعادت اخوان و بودن در جرم بنهند که امر اخوان بی بودن ایشان در  
 اخوان اباد مستظلم نیست بلکه شت روزی باید که در کرم و سوز و تصرع و زاری باشد

۲۲۷

۲۲۸

نزد خدای عز و جل تامل و لنگ بگرداند که او مقرب قلوبت و از ان ایشان بر جو  
 با خوان اباد حاصل شود و مباد که خدای عز و جل بپند که بقلیل و کثیر اهلینان قلب  
 شما بودن در جرم حاصل شد و انجا ننگ انداخته اید انگاه از همه که دل و لنگ  
 نرم خواست ساحت از جانب خدای عز و جل بار کرد و بیاند استغاثه ایچه قلبی داشته  
 بودند که ایود رویش محرم رضمته ایشان بیاشد و روینت برای آنکه نابودن در  
 ابادا که جری داشته باشد با وضاحت و نابودن شما و امر عام است همه اخوان ای  
 درویش محم باید که امر محم اخوان بر امر مخصوص خود ایشان کنند که انشاء الله  
 این ایشان خدای عز و جل او را نیز فرجی بفرستد و صلوات بر اعز و جل در هر چه پیش  
 سالکان او در حکمتی و رحمتی است الله ولی الاعانه و التوفیق و السلام علیکم  
**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر رکن  
 الله والد بن حسن **اما بعد** محنتها و بلاها که سالکان را پیش اید انها که سالکان  
 اند کئی الحقیقه ایشان در راه خدای افتاده و برای او دل از همه کس و همه صین  
 نهاده اند اگر چه بلا بر طبع شاق باشد اما دل ایشان را در آن سایش حاصل  
 شود و در هر بلائی که برای خدای بایشان رسد ایشان لذتی تازه روی نماید اما این شیو  
 سوز ان راست که دل از اهل و مال و خسته و جاه بر کنند اند و خسته و جاه خود را  
 در میان اهل شیوا جویند نه در میان اهل ارض مسلم است هر کس که او را  
 دل بسوی علو در ارض و لذات جهان و حفظ حرمه در میان بنی آدم باقی است  
 چگونگی تواند که از این موی مال رو و از انظر فجا بر طرف شود از ناحیه دیگر تعجب  
 شقه پیش اید و شست و اینکس از اینکس جدا افتد و او را دل بر قرار بر صا

۲۲۹

خوبی استوار باشد جامه اخوان صریحی در روی در میان قوم و سایر مردمان دارند تا بد  
 که بران بودند که دست سلوک بر خود نهادن مانع آن نیست اسان این دست بر خود  
 نهادند اما چینی نیت محال است که کسی سلوک این راه بر خیزد و مردمان برخلاف  
 او بر خیزند و چون عزیزان کان اکثری از سالکان و اتقان کنند سالکان با این نیت  
 چگونگی بر نیاید هر اینه ایشان دست تطاول دراز میکنند و سالک آن روی وصی  
 که در میان ایشان سید بید با نیتی باید و از هر طرف اینها و اهانه و استنزه و سخریه  
 با وی هفت در اول حال چینی صوت با ضرورت روی نماید در آن حال اگر خدا  
 عز و جل اراده ضعیف با اهل ارض است و میجو اهد که راهی باو مفتوح شود و شما  
 سلوک نام کرده و خلق چند از این طریق منتهی شوند باز سالکان آمدند دین  
 و جانب ایشان از قوت می بخشد و مخالفان را محذول می سازد و قرار کار بر سالکان  
 یکگرد و اگر چینی ارادت نیست نذر سالکان و خدا لان مخالفان با آن ضعیف افتد  
 این امری است که در شیه ضعیف است عز و جل و رسول الله صلی الله علیه و آله از این مقام  
 مانور گشت بانکه فرمود ما ادری ما یفعل بی و لا یبکر اظهار سلطان مشیه را و آنکه در  
 این باب اختیار با هیچکس نیست جز با خدای عز و جل هر کس از سالکان که بنا بر طی  
 کاذب که کان داشت که سلوک مانع جا و حرمت قدیمه نیست آهنگ سلوک کند چون  
 اجاه و حرمت روی در آن خطاط کند بهم آنست که او را لذت روی نماید و رجوع تقریری  
 دست به سکر نکه عصمت خدای او را دیر باید و اگر چه مجاز در آمد محقیقه قرار کرد  
 باری چنان سید آنم که چیزهای عز و طبع که اصوان را کمان بنود از هر طرف روی بد  
 نمود اگر ثابت قدم باشد جزای صفاتان بیابند و اگر العیاذ بالله مست شوند و نیت

بشت دهند نان تو را و اقل صبی الله لاله الامم علیه تو کلمت و هو رب العرش العظم  
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن یحیی الی امی فی الله مولانا محمد الله  
 والد بن سلام الله ابا عبد در روی هفت پرده دل اوی سرقی بود عبت که جز  
 بوجه الهی خندان نباشد و تا آنچه بشود او نرسد کویا نکند و جز خدا از استواند  
 شناخت و جز با خدای محبت او کرم نشود و شایع که پیغمبران علیهم السلام نهادند  
 و از کار و صلوة که تعیین کرده اند مهربانی است که باشد ایشان بان بشر مدوا  
 بر جنبش کند و چهره بنماید و انوار او بر پرد های هفتگانه دل لایع کرد هر کس  
 میرا و کویا باشد کویای ابدی گشت و هر کس که بشر او کویا باشد چون سمو اسبغ طی  
 شود برای طنوف قیام قیامت و هر بشر پرد های هفتگانه دل نیت بر در در چون  
 او کویا باشد و حراره الهی در روی جنبش نکرده کنک جاوید باشد و در زمین  
 تعطیل افتد ای برادر بشر دل متع خدای است عز و جل بیکر با و معنی ارضی  
 لاسمانی المدیث و قودای که جز خدای بحال نباشد که در بشر نگاه جلال خدای نزد  
 کند اگر بخدای ابادان نباشد ضراب مطلق باشد و جز خدای عاصی از استواند  
 بود نا معتبر ایا اولوا الالبصا ای برادران پرد های هفتگانه دل در کن رو بدن خاک  
 را با قفا افکنم از او بشر صغری که از عالم صغیر کویند و هم از دایره بشر که از  
 عالم کبر کویند با معشر الجن و الانس ان استطعت ان تنفذ و امن اعطار السما  
 و الارض مانع و او بشر و زینن خواهد گرفت که بشر سمت او را بر کند  
 و بساط ارض را بر چیند و هر کس که بشر در وجه ارض و تحت سما باشد بشر  
 بسوی ارض کرده باشد بشر و او را فکند در باب بشر و او را بشر سموات

ارض برین در پیش از آنکه این سر و زین کج مصری که بر قوم عاد و زین نمودند  
 بود از آن مصری یک با ایشان چه کرد در باب خود و خودی که بخود از اقطاب  
 و ارض برین نتوان رفت لا سغد و فی الا سلطان ان سلطان که بمقامه او از اقطاب  
 مساوات و ارض برین نتوان رفت و بجای همه او این مسافه بعید و قطع توان کرد  
 آوردست از دامن او سدر تا این کار همه او تیسیر پذیرد والسلام علی من اتبع الهدی  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی اخی الاعز الشیخ کریم الدین  
**محمد ابا بعد** آدی بی هوای خود گرفته و کسسته تمام سو میجو باستی که چون بجی  
 خد رسیدی خود را بازگرفتی اما اکثر مردمان نه چنین اند از می خدای تا عزان فوق  
 نمیکنند و هر چه آرزوی ایشان در آنت تناول میکنند خواه حلال خواه حرام و هر  
 مانع ایشان است از آرزوی ایشان از پیش بر میآیند خواه حق باشد خواه باطل  
 باستی که با حق چنین نگرند و صریحه نگاه داشتندی **بیت** نه هر جای که بخوا  
 تا حق بی جا سپر آید اندل حق اما ایشان از این بجهت آید که از روی حق شرم کنند  
 و بخود از آن محبت که پیش چیزی تر ل رو دادارند حق را در خودی بنهند نه خود اگر حق  
 صورت خود بنودی این از پیش بر رفت اما چون حق را صورت خود هست البته روزی  
 صورت حق آشکار شود و باطل ایشانرا آشکارا گرداند چنانچه الحق و زهوق الباطل ان  
 الباطل کان زهوقا اگر چه حق را لطفی است که از آنچه بهر چیز رسد اما جلای پرانی  
 او است که بگذارد که چیزی باور رسد شنید باشی که عبد الله سلام در تفسیر جلال گفته  
 انه الحیة الملتویة بالعرش اگر کسی گوید حق بر خدای غر و جل میگویند و بر کلام حق  
 نیز اطلاق میکنند بر سبب اشتراک لفظی از حق توکل میگویند و صلابی که میگویند اگر

۲۳۱

اگر استکف صفا غی و جل است تغییران بجهت ملتوی بهر ش چگونگی توان کرد و اگر خزان است  
 با نهای جواب آنست که ما این سخنان با کسی میگوئیم که باین استفسارها حاجتند  
 نباشد و چنان در این روز کار باشد که ما سخن از دهان برین نه نماند باشیم که او  
 مقصود فهم کرده باشد این استفسار خود لاله بران میکنند که تو در این روز کاری و دا  
 اولتک یسار درین من مکان بعیدی هر شبه این سخن نه با تو است خاطر خود را بجهت  
 والسلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی اخی الاعز الشیخ کریم الدین **محمد**  
**ابا بعد** آنچه ابنا دیبای جویند چیزی است ناشد که بجستی ایشان موجود میگردند  
 بر خوداری بان ساخ باشد از جستی آن اما آنچه ابنا سلوک میجویند چیزی است شد که  
 چون جوای آن بنودند بر خوداری بان نشدند بر این فی الحال که جوای آن نشدند  
 خوداری بان حاصلت هم چون کسی که دهانش بر عمل باشد اما برای اشغال هم  
 چیزی از آن ذاهل باشد که فی الحال که آن ذهول زایل شد و با خود آمد ملتذ است  
 عمل جدید و بر فوق است میاطلبی که بیان آن و حفظ مسامات است و بیان طلبی  
 میان و حفظ بیع انفکاک نیست فاعترفا و اول الابصار و بعد نوشته بود که بعضی  
 احوان را در بعض امور دینوی اندک تصور روی نموده برای قله توجه چنین دارند  
 که خدای غر و جل در وجود آدمی زاویه آفریده برای اشغال معیشت دنیا که جز چنان  
 اشغال آنکجا اند اگر بان مشغول است مشغول است و الا مانع است هم چون میگوید  
 خانه نام زد مستراح کنند و بنیته مستراح سازند که آن جز اقطاب فضلات را نشاید  
 اگر در آن استعمال کنند چیزی دیگر استعمال نتوان کرد و معطل باشد اگر مالک آن محل  
 که او برای چنان اشغال مخلوق شد در آن استعمال کند حدی نیست بلکه داخل است

۲۳۲

در نمای سگر که عبارت است از حرف العبد جمع ما انعم الله عليه فخالق لاجله اگر تا صبح  
 بر حال اضوان از این همیشه دارد که تصور در کاره بنای ایشان پیدا شده خاطر از این بنا  
 جمع دارد که تصور در قی بر صدای است عزوجل و مؤمن را اندیشه حال بازگشت و مستقر  
 چندان افتاده که تفاوت بیش و کم و سود و زیان و نقصا عاجل در نمی یابد والله  
 بهکم من یشا و الی صراط مستقیم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی  
 الی الاضوان الاهیة **اما بعد** پس من صدای را عزوجل که شمار توفیق اعانه عبادت  
 بلاد به قطع جلا داد چون از آن باز برخاستند داعیه بنای سجد عبه عبادت من  
 در شما باز دید آورد شان صدای عزوجل با اهل عنایه و عباد مخلصین آنست که بگویند  
 ایشان در جوهر حیرات و فنون حسنا و احد بعد واحد استعمال فرمایند و تا جان در  
 و میوه در بدن داشته باشد ایشان را شغل الهی و علی از اعمال مغربه حال نگذارند  
 مرغ آنه باشند و یکساعت میسازند و باید که از کاری حیران نیز خسته باشند که کار  
 دیگر بدست گرفته باشند لایزال حال شامین باشد تا آن ساعت که اجل مکتوب درسد  
 تن اسان و اسایش از خود طمع مدارید و خواب و خود جزان مقدار که وسیله نشاط  
 طاعات و قوت کتاب حیرات باشد بر خود صرام کنید همان اضوان غایب عبد  
 بنای سجد و سبب عبادت تقوی میسازند و چون روزی باشد که دید در کاری الهی  
 شاد و شاکر باشید و با آنچه آید یا رود از کار دنیا باک مدارید که چون شمار این بستر  
 شد که در کار صدای عزوجل روز باشد که دید عروه و وثقی بدست گرفته اید و  
 بدروه امر سیده هر چه جز آنست اگر باشد باشد و اگر نباشد نباشد شاکر  
 بخوابگاه رفیق حال روز خویش باز یاد آورید اگر روز در کار الهی صرف کرده اید

۲۳۳

شاد باشید و اگر در کاری عزیزان خرج نموده مختلک شادی و غم شما جز از این باید که بنا  
 آنچه در میان را شاد و سیدارد و غمناک باید که شمار شاد و غمناک ندارد و السلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی الی ولی الشاک الایر رکن الدین  
**صن اما بعد** آنچه پیدای حسن است پنهان عقل است و آنچه پنهان صلی است  
 پیدای عقل است از حسن برای و در عقل درای زهد که در این پایه پیمای ای و پیم  
 بجای که پی روان هوا و معرضان خدا بر خود مست کرده اند اگر چه می پندارند که حق  
 با خود بجای آورده اند ایولیم بن پروان کل را تربیت کنند و دل را صایع گذارند  
 عکس این اولی می نمود اما معکوسا جز عکس آنچه باید نکنند ای ولیم اماه باش که اینک  
 پرورشش دل داریم همان بیانا دل از این کل بر داریم حریف باشد که هر عرض در  
 فروش بجای که یکساعت از ساعات دل بهر است از جهان و ما میمانا اولیم محبت انکه صنا  
 تن بر قوی از دل است چنان در بر تو ایستیم و بسوی اصاب نریم چون بن تو چینی  
 دل بدید بر و دامن گرفت خودش چگونه باشد **بیت** قطع جوید هر که در دنیا  
 بود هر چه جز در دنیا بود سودا بود و السلام علیکم ورحمة الله **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**اما بعد** ای اضوان عنقریب آدمی را اثرش آن پیش خواهد آمد که خانه و اهل  
 خانه بد جهان و اهل دنیا فراموشی خواستش کرد و اندیشه را صرف آن کنید که در آن روز  
 از آنان باشید که کودکی میکنید و بچرخهای کودکانه دل منید و اندیشه را صرف فانیات  
 میکنید همان هر جا که دست دهد کلمه بیازید و بیعجابات پر ازید و اگر خانه تنک باشد  
 بتک میباشید و بنور دل خویش از افراخی سازید نشیند آید که قبر بر مؤمن  
 چنان فزونی شود که هفتاد کن در هفتاد کن طاهر صند تنک باشد از تنک

۲۳۴

۲۳۵

خواهد بود همان نوز که بر بر مؤمن کشاده میازد امر در زبانش است انرا کار خوب است  
 که همان کار که با قبر میکند با خانه میخواند کرد ای اخوان مؤمن را اگر در صورت این  
 کنند آن بر روی بیابای گردد و منافق را اگر در بیابان بداند که آن بر روی صورت او  
 شود و سفته صفاقت علیهم الارض بما رحبت او را روی نماید مؤمن در کشادگی دل خود  
 پس برده شود کشادگی ارض و وادی بر آنکس که تعیش او در کشادگی ارض باشد که  
 چگونه در قبر پس خواهد بود ای اخوان در آن زمان که بیوت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 داخل مسجد میکردند بعضی از صحابه گفتند ای کاش این بیوت را با یکدیگر داشتند  
 خلافت بدیدند که رسول الله صلی الله علیه و آله در چگونه خانه باسی می برده و اهل  
 بیت و از جوامع مطهر او را هر یک چه مقدار رسانیده بودند ای اخوان اگر حال شما شبیه حال  
 آنحضرت باشد او کی که شبیه حال بیادان ارض ای اخوان بکشید تلخی چند روزه عتبه  
 اسایش ابد ای اخوان اگر پیمان که کرده اید بجای آورید نیک نخت کس که شما با این  
 و اگر جز آن کنید فاما صلی الله علیه و آله و اتواقی الا بالله علیه توکلت والیه اینست  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی الی اخی الودود الحافظ شهاب  
 الدین داود **انا بعد** امر در روز و دنیا است و دنیا عبات است از وجودی ملتس  
 که خدای عزوجل بنوی از قدرت که خود میداند انرا بیای کرده و زود که روز خدا  
 بیاید و روز خدای روز حق است که امر باک از التباس اختلاط آن روز ظاهر  
 گردد و هر کس که امر در آن روزی نشد و خدای نگشته و غایب بکند فکرت حاضر  
 نگردد اینده و حاضر با مجاروب عزت غایب ناضحه امروز از گرفتاران خواهند  
 ان برادری که بر راهوار ذکر سوار شد پیوسته بقطع مراحل عالم روز شغول

۲۳۶

باشد شغول و خود را مشربستان دل که عالم نور است رساند و لباس التباس از  
 سر برکنند شود فرود شود فرود و بهر شغل که شغول است برای انام حکم مقتضای  
 رویه شغول شود و رنگ اشتغال بکس و نصیبی از مشاهده ای ادیان و کتای  
 وی خردان و مستکاران و بی دینان چون با ایشان ملاقات بحسب حاجت  
 دهد باید که عبرت و تذکره باشد چنانچه لقان علیه السلام فرموده که ادب از  
 ادیان است و ختم که انچه ایشان کردند بی ادب و در یافتن پس من خود مگردم و تیار  
 که العیثا بالله ذک ان کید پیوسته ذکر عام اعلم بر خود حاضر کنند تا بر که مضمون  
 تا کلام ذکر خانه مسیند روشن باشد و درش اسید وار و بقوه زبانی قوی و در  
 که ضعف و بدوی بخود راه بدید و خدای را حاضر اند و خدای ولی و ناصرین  
 شناسد و بداند که ستیفا چون از این دنیا برود و بجوار خدای پیوندد انرا  
 سلوک حق عظیم باشد و این محنت و غصه و ناگامی که حالی واقع است بر ایشان عائد  
 و فاجران که خدای عزوجل ایشان در دنیا کامران و حکومت داده از آنست که میداند  
 که در آنجهان از این باب ایشان نصیبی نخواهد بود بمقتضی کلامه هؤلاء  
 هؤلاء من عطاء ربک چند روزی ذوق الطاف خویش بایشان چشایند  
 حال ایشان رشک نباید بود که انچه ایشان دارند خود ریزه خوان مؤمن است  
 امر زکند ان کنند فردا پادشاهی خواهند کرد پادشاهی پادشاهان امر در شب  
 و پادشاهی فقرا و فورا بمواعید الطاف رب امید و ارباشند و سختی چند  
 بکشند برای راحة ابد تن آسانی مکنیند و در کار اویند و قوه از خدای طلب  
 کنند و ولی التقیین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی

۲۳۷

الی ولی الامر باصل الدین محمد **ابا جعد** هر چند کار محقر تر باشد نزدش زودتر رسد  
 نزد و رحل کار چون دوازده ساعت بگذرد بواجب خود رسد اما در اربع نادره تا  
 نگذرد بتره سعی خود نزد اما اجب رحل کار شمار باشد و اجب زارع بخوار و اجب  
 عاملان حق از آنها دیرتر رسد دوازده ساعت و دوازده ماه بخار در اینست اما  
 انزبان که رسیده شمار و خروار هم دخل ندارد اما بونی الصابون اجب بیغرضتا  
 غرضش که سالک راه حق بنیاید که چون شرف کارش دیر میرسد ملول و پشیمان شود  
 که نه از آن دیر میرسد که نیت از آن دیر میرسد که سنگین است و چیزهای سنگین <sup>بلنگ</sup>  
 اید اما چون بنیاید عد را پیام کند شته بخواد **بیعت** طلبکار باید صبور و عظیم <sup>جزل</sup>  
 که نشیند اما کیمیاگر ملول و الحمد لله که صبر تحمل و ثبات و عین از سواست که حق  
 عز وجل بان ولیم شته هاده الله ولی التوفیق **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد  
 قطب بن محیی الدین الخلیل الجلیل الشیخ صدق الله والدین محمد **ابا جعد** چنانچه در حق  
 سمع از فرشته کند و آنچه شود صد روح اضافه آن کرده القا کند هم چنین کار  
 که در دفع روح اندک و اشرفات قدسی و اصول ذوقی او را روی نماید  
 نفس استراق بعضی ازان کند و انرا با صد ضمیمه از صباست خود آید چنانچه  
 قلیل آن نود و یک از ظلمات استملک و متلاشی شود و طبیعت ستمی پیدا کند  
 که موجب هلاک آدمی شود گاه با عجب خود گاه با دعوی کرد گاه با رغبت شود  
 و اگر از اشرفات قدسی از باب نیت نیکو باشد صد غرض فاسد داخل آن کند  
 چنانچه اگر در ابتدا و برای خدا در گاه آمد بنیاید کار رسیده باشد که تمام آن  
 از دست وی بگذرد باشد و کاری نفسانی ساخته و اگر از باب عمل صالح باشد

۲۳۸

باشد صد افتران در آورد و از پای نشیند تا انرا طالع مزین عمل سازد که رب تال القرا  
 و القرآن یلعنه و این مدخل نفس را هم کس نشناسد و احوار مکاند او را هر سالت تقا  
 دانت پخته کار کرده می باید که عمری در شناخت نفس بسر کرده باشد و از استبداد  
 فهم و غایبه تأیید غیب شوید بوده باشد و خدای عزوجل این باب فهم بر دل وی کشود  
 باشد بمومنه و تخصیص خویش و بکند جذبه الطاف او را سوی خویش کشیده باشد  
 انگاه کند جذب در دست وی نهاده تا دیگران را بکشد و بر او صبور آورد و ضعیف  
 مگر نفس ایشان را در امور دنیا انگس که خدای خواهد معاونه او از چنگال دیو بر <sup>هد</sup>  
 و از ظلمات نفس بنور حق اید الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور <sup>لا</sup>  
 حول ولا قی الا بالله العلی العظیم **بسم الله الرحمن الرحیم** من المحب الی الجیب علی  
 یدی الجیب قطب بن محیی الامر محب الدین الشیخ محمد الامیر جلال الدین محمد **ابا جعد**  
 به عمل نزدیک ماضی ازان نسبت که دو کس بیکدیگر دوست دارند بیعوض و غرض  
 و چنین دوستی الهی است که بنور حق ناظرند بیکدیگر نه اهل طبع را که بنا بر نفس  
 آهنگ بیکدیگر دارند و لیسر جهل کند که از این نوزبه ببنید و بداند که محبت فی الدنیا  
 محبت الله و محبت الله طریق محبت الله است اگر ان نهایت میجو اید از این بدایه کرم و اگر بگو  
 بان زروه آرزو دارد دست در این عروه و ثقی زید و بداند که کمترین مومنه که حق عزوجل  
 اهل محبت را کرامت کند ان باشد که غمناک نکند ان زمان که خلاقی غمناک میکردند  
 ترسناک نشوند ان زمان که خلاقی ترسناک میشوند و اگر عالم در هم شود دل اید <sup>شان</sup>  
 از جهان زود بجاوردل ایشان را ضعیف نباشد و دست اید ایشان را بر دست نزدیک این است  
 ادنی کرامات ابرار و سوا هم موقین و علاه ان در کفتم بنام آورد که هر از نشی

۲۳۹



پیرسون اورالشان نکورد و به عقل تصدق اسکان ان نکلند رزقک الله جیبی من کرامته  
 الابرار و موایب الوقیین ان رب لطیف لما یشاء و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من  
 عبد الله قطب بن یحیی الی ولی فی الله الامیر محمد اللہ والدین اسمعیل **اما بعد** بیکر حجت  
 در دل سالک منطوی است از آدمی راه سلوک دیگر سالکان شاهد تواند کرد پس  
 شوق سالک سالک شوق شخص است بمراه که روی خود را در آن به بیند اکنون تا  
 کند که محبت شخص یا خود و شوق او بوصول بخود مستقر تواند بود محبت او با سالکان  
 و شوق او بیدار ایشان همان مستقر تواند بود بلکه همان تواند بود و کفی بالله شیدا که شوق  
 این برادر بدیدار برادران الهی تجاوز از آنست که هر بیان از آنکجا کند و ایضا کفی بالله  
 شیدا که این فقر یاد در بیان هیچ از روی نماند که من تمک با هر یک مستمل سلوک است  
 الله تواند بود و چه چیز در این داخل تواند بود از صحبت سالکین و سرافقه جماعتی که  
 رابطهم اجتماع با ایشان نباشد جز شرکت در طلب راه حق خدا و نداشتن این اجتماع  
 صورت و انضمام بحش و موایب از کسوة ارتفاع پوشان خدا و نداشتن این مراسم  
 قضیه مانده و جماعتیکه در ابطال این اجتماع میگویند کید ایشانند در تضلیل کردن  
 خدا و نداشتن برخوان ماسته بتالیف قلوب و قلعه نزاع ملک ولی الجود و الاحسان  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی الی ولی فی الله الامیر علاء  
 الله والدین ابراهم **اما بعد** معلوم ویم باد که هر یک از اولاد که در خوردی شوق  
 شد بر خوردی این کس مانده و در قیامه او را در ترازوی خود خواهد یافت  
 و در پشت با او در منزل او خواهد بود و ان ملک که مانده تا بزرگ شد در خورد  
 میشود بحال خوردن در ترازوی صراط او است و نه در منزل و یا وای او چنانچه کند

۲۱۴

۲۴۱

الکسی را دل میکشد که در او عزت صاحب فرزند باشد این با آن میشود که بعضی فرزندانش  
 در خوردی شوقی شوند و نظر باین معنی است آنچه ابن سعید در حدیثی از الله نقل کرده  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما تعدون الرقوب فیکر قلنا الذی لا یولد له مال  
 لیس ذلك الرقوب لكن الرجل الذی ما یقدم من ولده شیئا و چون نظر با مراد است  
 کنند چنین است که رقب یعنی فرزند آنکس است که او را فرزندى از پیش نرفته باشد  
 آنکه چنین کس در او عزت بی فرزند است و نظر مؤمن در کار عزت است نه در کار دنیا  
 پس با اصطلاح مؤمن رقب آنکس باشد که او را فرزندى از پیش نرفته باشد و  
 مستحب مشرد و شنیدیم که شیخ کبیر رحمه الله علیه عمل از وجهه خواسته با سید آنکه از  
 فرزندى شود که در خوردی شوقی کرد و السلام علی ولی **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن یحیی الی ولی فی الله مولانا شمس الله والدین محمد **اما بعد**  
 ویم و تعلق دل با سر جماعت باریک الله فی عمره لیدرک تجرد و معرفت و بیفح ان الله  
 و حاجت چون دست از بلوغ بچج صوری کوتاه باشد از قیام بوظایف حج معنوی با  
 ناستند نه از آن روی که حج معنوی مفعول است از حج صوری از آن روی که حج صوری مستغنی  
 نیست از حج معنوی چه اگر تقییم حج حج معنوی دست داده چون حج صوری رسید  
 ان صورت معنی را بگوید از آید و الا صورت و از پس فرق است میان کسیکه طواف  
 سعی او از غلبه قلوب و شوق باشد هم چو کسی که لحظه پیرسون خانه محبوب کرده که  
 باشد از روزنه آوازی با و رسد یا از در بجه سری بد آید و گاه در کوه محبوب این  
 سر بان سر رود و از آن سر بان سر آید از غایب بهمان و بیچارگی گاه چون آسمان  
 حرکت کند براه آغاز کند گاه چون ارکان هر که مستقیم پیش کرد گاه ایستاده رود گاه

۲۴۲

بشتاب رود بهر دست این در سیکوید و بهر دی پای این راه میرود و سر دی پای  
 سر و این راه هاده جز از سر خویش ندارد چه جای دستار پر وای سرخاریدن  
 ندارد چه جای انکه ریشا شانه زند **بیت** ان بود در راه دین مر آنه بگویند اردیش  
 خود داشته نشین فوق است میان آنکه که حج او بران قانون باشد و صاحبان دیگر  
**بیت** حج زیارت کردن خانه بود حج رب البیت مردانه بود و هو حسی و نعم  
 الوکیل **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی بن ابی مولانا محمد المله  
 والذین سلام الله **اما بعد** لطائف احوال و رفائقی متکا که در سیر صدیقان که نقص  
 اعراض و نقص تطلع بسوی اعراض شعار خویش ساخته اند جاری میشود مقدار  
 شعیره ازان با خندان ملوک و پادشاهی ببطارحن برابری میکنند بل و اجمعی آید  
 و چگونگی چنین نباشد و ابتهام ملوک بخزان و ملک نیست مگر برای پرتوی  
 که ازان معانی قدسی بران افتاده و عکسی ازان لطایف که دران گرفته **بیت** باغها  
 و سبزهها اندر دل است عکس لطف ازل این اب و گلست و کامی که پرتوی و عکسی  
 این همه شورانگیز حاصل اصل چه باشد **مثنوی** ای که صبرت نیست از دینای دوز  
 صبر چون داری و نغمه لاهل و نایکه صبرت نیست از پالک و پلید صبر چون داری از  
 این کین آفرید سز که اخ الهی راه صفا مان پیش کرد که یا الهیا الذین امنوا و کونوا  
 مع العتاقین تا از راه صبر صدیقان نصیب کی که و ما کان الله لیبذیع ایمانکم ان الله  
 بالناس لرؤف رحیم چون انما بهیجان او فایض شود از دارالغریب یکبار و  
 بگرداند و در ملک سالکان سندیع کرد و در بحر کرم معنی شود انما ساسی که هرگز  
 ازان بدو نیارود نگاه بمقام امن رسیده باشد و کمال ایمان یافته بوقوع الله اعنی صبر

۲۴۳

بن حبه انه محمد مجید **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی **اما بعد** رمضان **بیت**  
 و توفیق بسیار و تکیا اینجا بچه موجب خوشنودی صدای عز و جل باشد روزی با او ادب و  
 ده چیز است اولی فی الحال که شام شد و روزه بکشاید و چون روزه کشود دعا کنند که سبجاب  
 داین نام بزرگوار است که چون بخوانند هر چه ماکه کنند در هر وقت که باشد مستجاب شود اللهم  
 ان اسئلك باسمك الخزون المکنون المبارک الطهر الطاهر لعقدش و بعد ازان بکنی  
 اللهم و تسع لی اذ راقی و حسن لی اخلاقی و اصفظ علی ایمانی و اکتفی شر من عادای دوزم  
 باید که زبان را از غیبه نگاه دارند در همه اوقات خاصه در روزهان صوم که غیبه ثواب صوم را  
 باطل و ناقص میسازد صوم کوش را نگاه دارند از استماع سخن کسیکه غیبه کند که مستمع  
 شریک معتاب است در نگاه چه مادم باز پرد شتاب شفقت باشند و سخن نرم گویند و  
 ایشانرا بیازارند و از نگاه ایشان را غفرو کنند بجا فقه صد و نود خود که در این ماه روزه  
 عید خود را متق میفرماید از آنش دوزخ بچرخد در دریشان و فقران اهل کنند  
 آنچه توانند ششم تلاوة کلام الله زیاده از دیگر اوقات کنند که در دین چنین ثابت شد  
 و ابتدای نزول قرآن هر در وقت ششم **مثنوی** ان الله الذی انزل فی القرآن بختی عارفان  
 بکنارند و معطل نگذاوند هشتم چون کس ستم و تشنه و نیاز توان شدند جلال و بزرگی  
 و قوت و سلطان صد و نود سبنا یا یاد کنند و عجز و فقر و سکنه خود و الحق بند چنین  
 می باید و الا خود را فراموش میکنند هم یاد عدای بزبان و دل بسپارند دهر بزی  
 روزه در روزه نوافل کوتاهی و کمالی کنند و الله الو فوق **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن محیی ال الاخوان الالهیین **اما بعد** کار دیگران باشند با ما بچنان  
 که اگر شما کاری کنید دست پیش آورند یا توانند آورد دست بر اینای لسانی دارند

۲۴۴

۲۴۵

شما ان اذيان تحمل کنید و بجواب مشغول شوید تا وحشته شود در شما از هر دو طرف نمیکند کسسته میشود چون ایشان کشند شما کز اید در مثل گویند ضربه میزنند و ضمیران شما آنچه صلاح خود دانید کنید و مجال خود باشید و اگر کسی متعرض شما شود شما متعرض شوید و او را از خود گذرانید چنان باشد که خدای عز و جل بفرماید که و عبأ الرحمن الذین یمنون علی الارض هوناً و انفاً ما ظلم الجاهلین قالوا سلیماناً و در محل دیگر میفرماید و اذا سمعوا اللغوا عن ضوا عنهنه و قالوا لانا اعمالنا و لکل عامالکم سلام علیکم لا ینفعی الجاهلین و اگر یکدیگر از شما گوید که مرا این صبر کردن سیرت نیست گوئیم پس تو چه سالی باشی که این مقلد ریشم از خود فرو نمانی خرد و از توانا آنان که دست سلوک بر خود نهاده اند چه فرق باشد چون هم چنانچه ایشان مغلوب غضب شهوت و مقتضیات طبعند تو نبی ایچنان باشی خدای عز و جل قادر است که هیچ ضد و منافق بر سالت نکارد و کما شئت اصدا و بربالکان نه از ضد لان خدای است خدای سالکان راه خود را منحول و نسا زد این برای امتحان سالکان است و تربیت ایشان تا ملکات حمید در ایشان بفعل آید اگر ذمیه جمال بنوی سلله جبر و حلم هرگز در سالت بفعل نیامدی در یابید این سخنانرا و بدان عمل کنید تا رستگار گردید و الله ولی المؤمنین و یومضینا و نعمل لولیکم و السلام

**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی الامیر الاخوان الالهیین

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته **اما بعد** در فهادی این هست که البته در صریحی فانی و مستهملک کرد و پناهنده جنبش او بحکم ان چیز باشد نه بحکم خودش بعضی ادیان فانی در رسوم اند که ابناء دینا بومی شیاطین انرا اعتبار کرده اند و آنچه مقتضی

۲۴۶

ان رسوم است کنند و ایتانرا از ناحیه خود هیچ جنبش نباشد و بعضی ادیان فانی در دنیا الهیمند که ابناء بومی خدای عز و جل متصرف نموده اند بحمل قول انکه عبودیتیه ذاتی است و بندگی استتلاک در غیر مقتضای مقتضای عبای الله اند و فانی در او و بعضی عبید طاعت بند و مستهملک در طاعت اما عاقبتیه فنیقینی یکسان نباشد برای انکه خدای عز و جل حق است و حق قرار گیرد و طاعت باطلت باطل اخرا چیزی شود پس ممکن بحق علاوه بقا ضا هندی چشید و تمسکان بی باطل عبای اهلان ضا هندی کشید لا یتوی اصحاب النار و اصحاب الجنة هم الغارون و ان کنون ایزد مان چون از عبودیتیه بدی نیست بند خدای بیون متبر یابند طاعت و تابع اوصاف الهی بودن اولی یا تابع رسوم شیطان و قرین پیغمبران بودن پسندیدند و تابع قرین معارین لا الراه فی الدین قد تبین الرشد من النی من یلغ بالطاغوت و یو بالدر فعد استمک بالقره الوثقی لا انفضا لها والله سميع علی خدای عز و جل و کما و از عبادت طاعت فراه عبادت جلیه که اهل اشرا کر باشد و خواه عبادت ضعیفه اهل اغراض است مصون و اراد انم رؤف بالعباد و اللام علی ولی و رحمة الله وبرکاته

**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین

**اما بعد** هر ساعتی که ادوی حرف دگر و عبادت خدای عز و جل میکنید او را در دنیا ان در آخرت پیش خواهد آمد از ثواب که امره که یادشای تمام جهان با آن برابر می ننگد و حدیث بنوی و کعبه الصلوة صریحین الدینا و اینهها مصدق میست پس بقدر وقت و در عبادت و دگر کوشید و مکتوبید که وقت شما بصنایع صرف شود و سخنان بیهوده و بداند که خدای عز و جل هستی را کون

۲۴۷

افزاید است تا در هر حال بیکه او بیدار پیش آید عثمان لاین بقدم رساند و اجزشما  
 که در وقت مخصوصی داشته باشد که در دیگر اجزای آنجا در وقت بیدار نشد که فریاد مثلا  
 چون صبا از خواب بیدار شود و عجات آن لحظه آن باشد که گویند الحمد لله الذی  
 احیاناً بعد ما اتنا ورد الینا و احنا و الیه البعث و التور و حقیقه این معانی  
 بدل اندیشید و هر کس که در آن ساعت باین عبادت مشغول شود خداوند عزوجل در دنیا  
 او را اجر دهد که او را نماند که کاشن بجای آنکه بکلی از خواب بیدار شده صد بار  
 بیدار بودی و هر بار باین ذکر گفته بودی اکنون چگونگی در حال کسی که از صد بار که  
 بیدار شود و بکلی باین تکوین چه صحت و پشیمان که او را روزی نماید روز قیامت جز  
 قیامت کند سایر عبادات را و وقت را و غنیمت شمرد و در هر وقت عبادت اوقات  
 و وظیفه آن وقت مگذارد که از تفاوت شود و وظیفه این وقت تعمیر آن آباد  
 و نظم امور آنجا و قتل با آنجا در این کار تمام قوت و همت گزیند که این امر است  
 و اصل صحت است و هیچ باید که شمار از این باز نماند هر چه بدین سبب شود  
 و گمانا که قری قوت شود آن قوت را قبول کند و بدان رضا دهید و به نقل ناکردن  
 با من ان اباد رضا مید و هر کینه که ان الله مع الصائین و السلام علیکم در صراط الله  
**بسم الله الرحمن الرحیم** و صبیحم انست که بیکبار روی دل بوی خداوند عزوجل  
 کند و در راه رها خداوند تاضن کرد آنچه با او ماند باشد و آنچه بقیه بقیه القنا  
 می باید کرد چنان الغاری که اگر گفتن از پابل با از جا بقیه مقتد ان شود و باز کند  
 برای آنکه راه دور است و عمل آن که به عزاید که راه بیجا کسینی بشتاب نروند  
 رسیدن نیست سخن همین است و بعد پرسید که آنچه های خوابیم که او چنان با

۲۴۸

باشد و نشود ی مادر است چیست آنچه ما بخوابیم که او چنان باشد است که عالی مرتبه باشد  
 و ذوالابغاث باشد و فعال باشد و ذوالغریبه باشد و طار و کساله باشد عالی مرتبه است  
 که بقیه ای بومین خستود نشود خواهد که حالتی هر روز بهتر از روز پیش باشد و چون  
 در روز بیدار که حالتی یک است انشی از این در برابر فرزند که سراپای او سوزد هر آنکه  
 برای تسکین ان آتش حرقه آنکه نند بر کف و در پی چاره گری شود ان در استادان او  
 به چاره گری و اندیش طریق ترقی کردن ذوالابغاث بودن است و چون برای خود  
 بیدار یثه باعمال آنچه شغول شود و ان الفعل آرد فعالیت این باشد انگاه بر اما  
 ان مواظبه و مشایق نماید و تا ان ابعایه خود رساند دست از ان بریند و ان ذوالغریبه  
 باشد و چون تن آسان و عافیه جوئی او را از مواظبه بر ان مانع شود بقوه نفسان ان  
 تن آسان از خود براند و مرد اندر کار او نبرد و از فراغه بگریز این طرد کشتا باشد  
 بر ان پنج فصله مواظبه نماید خستودی حاصل باشد ان شاء الله **بسم الله الرحمن الرحیم** ۲۴۹  
 شرح اندوه رویی للتقوی و سینه لما حجت بر ضی اما بعل از لا انش او صد ریاضتی  
 بی سببی معلوم مع از گناهت و بعضی او کند لک پرسید بودند و حکم این اسامی اربعه حق  
 از احمد ابی الجوری سغولتکه گفت دم کسی را سخت ستمل میشود این حکایت با شیخ  
 مزد ابوسلمان داران گفته گفت من بنوی استقال او در خودی یام اما چه دانم شاید  
 از این ناصیه این بار رسید که صالحان را دشمن میدانند از سخن ابوسلمان چنینی مغفون  
 شد که در لا انش او و بعضی مجهول السبب مکتب خود را از ان نمی باید کرد و محل قصو  
 بر خود میباید کرد و چون شخصی این عمل بر خود کند و جهل ممکن کند که انرا از خود  
 اراده کند و مکن او که انشی در ضایع بران شرب کرد و از تقسب در وجه مؤمن با ن

استخوانها و با اضرار او ان هنگام اسید که از عین برین نماند باشد و اگر بقیه کرامتی  
 در دل او ماند که دفع آن از خود نتواند کرد چون علی بر طبق آن نکند داخل لا یکنف <sup>بدرقیا</sup>  
 الا و صما باشد چه از گفتار صدای غریب جل و لکن تطیعوا ان بعد لوابین الشا و لوصرا <sup>صفا</sup>  
 فلا یجولوا کل اللیل فتم یستود که ادی را در باب صب یعنی بی احتیاری واقع است و آنچه  
 پرسیده اند که بعضی مجهول السب ممکن است بلامکن است و این و لا اشراج مجهول <sup>السبب</sup>  
 ایستاشتی باشد این است حکم لا اشراج و بعضی مجهول السب ایچ معلوم السب باشد  
 اگر بیش امری دینی است مثل فسق و تقصیر آنکس در کار خدا ان لا اشراج و کرامتی  
 میجو است و اگر بیش تقصیری است که در حق این کس کرده و چون باندازه تقصیر <sup>شد</sup>  
 قدر او زیادتر باشد از ان استغفرت اما اولی معذرت صحیح و ان تعفوا اقریب للتقوی  
 و اگر بیش خلاف هوای ایسک است کرده که فی الواقع ان نه تقصیری است اما ایسک <sup>شد</sup>  
 خلاف طبعش از او صادر شده او را بغرض میدارد و با قطع نظر از آنکه بحق است یا نه <sup>بند</sup>  
 مذکور است نه نشان سقیان است و الله ولی العصاة و التوفیق و السلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد لله قطب <sup>بسم الله الرحمن الرحیم</sup> میجی الی ولی فی الله الایر یا صل اللهم  
 والدین محمد **ابا بعد** در روش راه خدا آتش باشد و در معامله با مردم آن آب بیابا  
 بر فوی ولین با مردم آن معاشرت کنند از جرایم و تقصیرات مردمان در گذرند و غضب  
 نکنند و اگر مغلوب غضب شوند خوارش شوند و اگر ایستاده باشند بر نشینند و در <sup>صفا</sup>  
 نازه کنند و در صحن غضب هیچ عمل که مقتضی غضب است نکنند و اگر در العیال با بد چیزی از  
 اینها واقع شود زود باز وقت افتند و توبه کنند که ان الله یحب التوابین و یحب المستطین  
 و اگر با کسی که در حق اتفاق افتد زود سینه پاک کند و کینه او در دل نگیرد <sup>صلی</sup> رسول الله

۲۵۰

صلی الله علیه و آله امن را گفت که یا انس ان استطعت ان تصبح و تمسی و لیس فی قلبک عشق  
 لا احد ما فعل یا انس ذلك منی و من احبنا منی فقد احبنا و من احبنا کان معنی  
 الخیة یعنی ای انس اگر توان که صبا کنی و شب کنی و نباشد در دل عشقی مر کسی را پس کن  
 ای انس که این طریقه من است در کس که طریقه مرا زلف کند مراد دست داشته باشد و هر  
 که مراد دست داشته باشد با من است در شب و السلام علیک **بسم الله الرحمن الرحیم** <sup>۲۵۱</sup>  
 الحمد لله علی نعمة الاسلام **ابا بعد** در همین مقام بایستند و از این مقام باز نگذرند و آن  
 این جستجوی لب نه نیکند و از این گفتگو خوارش نشوند و آنهم چون دانند بر تابه سوزند  
 و با درد طلب سازند و از صفت خالی که برود و پوی ستمت باز دارند و آتش و آرز  
 و از وضه در آید و بر آید و انتظار کشند که علاج خوابد رسید این علاج روید  
 نمی آید من صفت لا یشر خود را بر آدمی نریزد بعد از آنکه کار خود کرده باشد خوابد <sup>شد</sup>  
 آنچه تا که لازم است نبات است بر این اضطراب و در گردان نشدن اگر پس آید خوب <sup>شد</sup>  
 که چه کرد **مثنوی** عشق از اول جلی خونی بود تا که نبرد هر که بر می آورد که فرط طلب دست  
 ندارد بر می **عاقبه** الامر بیاید مراد در طلب سید را هم هر چه درست <sup>شد</sup> کینی طلب در راه  
 نیکو بر می آید **طیب** عشق سیاه دم است و شفق لیک <sup>شد</sup> چه در در تو نه بیند که از  
 دو با کند <sup>شد</sup> در در بر در آفرانید و پرستش به پرستش پیوندید و کوشش بکوشش  
 رسانید و جوشش از جوشش ملسلانید آتش شو که اینک ان اب رسید بی هوش  
 شو که اینک نخلاب رسید و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد لله قطب <sup>۲۵۲</sup>  
 میجی الی ولی فی الله الایر عماد الدین جعفر **ابا بعد** چون صدای عز و جل نشان را بگردد <sup>شد</sup>  
 جعفر طیار علیه السلام مگر داشته از کارم هستی ان خود را خالی بنیاید گذاشت از علم  
 میرت و کرامت او آن بود که در غزاه اب خود را پی کرد تا روی باز کشی نداشته باشد

بنات در سلوک راه خدای شفا را بجای آن باشد و در جبهه نزد بخاشی چنانچه بر دست  
 بود در شان عیسی علیه السلام گفت از هیچکس بر ترس و باک نداشت نصیب شما  
 از این آنکه در راه خدای لا یخاف فی الله لومة لائم باشد و از جمله کرامت او رسول الله صلی  
 الله علیه و اله با وی گفته اشبه خلقی و خلقی و خلق عظیم رسول الله صلی الله علیه و اله  
 شما پوشید نیست تشبه بان کنید و چون سیرت او اینها بود چون او چشم بر رسول  
 قدم کرد در صحن فتح خیبی بود رسول صلی الله علیه و اله فرمود مادری با آنها انا استیع  
 خیرام بعد و م جعفر الاجرم اگر شما سیرت او سلوک کنید چون بر رسول صلی الله علیه  
 اله قدم کنید بعد و م شما سوره و باشد و السلام اللهم هبنا رضاك و رضاك  
 اللهم استعملنا فيما رضىك عنا و يبلغنا جوارك انك انت ارحم الراحمين و السلام

۲۵۳

**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب یحیی الی ولی فی الله الامیر عاد الله  
 جعفر حلاه الله تعالی با علق ستمه علیه السلام **اما بعد** فصل بساک که اعد الاء  
 سبحان الله تعالی بر زود بودند مطالع نمود و بیایم غوب و مشکور افتاد فتح  
 قلبک بالحقه و انطق لسانک بها و سئل علی ارکانک العمل بمقتضاها جز میدان  
 که میرسد موجب سرت خواطر و اطمینان دل میشود در همه خدای زایشان کسسته سبنا  
 و لطف داد ایشان منقطع شود اذ انکم الکریم الجواد الروف الیمم بالعبان انما اعلا  
 بر که صحت معده الفاء حکم و فاتح باب فکر است اگر خدا کوه حکم بر وجهی که خا  
 از بحث و محافه باشد اتفاق افتد یا نقد کار احوال اولیا الله و امثال این سخنان  
 و نعمة و اگر جبهه صرخ رات و بنویس قدری سخن لازم کرد خالی از تطویل و ترصیع  
 که کفر و مغفور باشد ماعد و این در نوع سخن نه گفتی و بجای آن سکوت و صوت

که مآخ باب حکم و مکر و عبرت است که بدین اونی است و انب مجلس اخوان باید که شابه  
 مجلس اهل حبه باشد لایمعون فیها الغوا و الا نایما الا قیلا سلا سلا و السلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب یحیی الی ولی فی الله محب الله و الیه  
 شیخ محمد **اما بعد** خدای عز و جل با آدمی بالذات دشمنی نیست و اگر نه ایشانرا بعلا  
 و رشاد دعوت نکردی و صل و بیت چنانرا بر عیض علیهم السلام و بند بن کتاب جمده  
 اصلاح ایشان نفرستادی دشمنی خدای عز و جل با دنیا است که الله بنا ملحق ملحق ما  
 و بنا و خدای عز و جل بر دنیا فرودی آید برای آنکه دنیا خواسته که هستی خود هستی  
 خدای عز و جل را پوشاند فلما الله تعالی العظمة اذاری و الکبریا و روان فمن ناز عنی و  
 منها قصمته فی نار جهنم هر کس از دنیایان که تعلق همه او با دنیا است چون محبه منفک  
 است و او را با دنیا که نشانه ظالمه کافره جاهله است یکنانکه پیدا میشود که هر چشم که بر دنیا  
 فرودی آید بر او بنی فرودی آید چون علاقه دل آدمی از دنیا منقطع شد و از هستی  
 که هستی هست دشمن هستی خدای عز و جل پاک شد خدا بر او چه نسبت **بیت** ترا  
 از اتش دروزخ چه باکت که از هستی من و جان تو باک است اول کسیرا که بدوزخ  
 اندازند دنیا باشد بصورت مجزوف او را بر لب دروزخ آورند و سرکون در دروزخ اندازند  
 بعد از آن در سنا او از عقب او در دروزخ افتد که الم مع من اصب هر کس که از راز  
 دنیا می تواند برید و دین از او بخور اهد برید و با او بدوزخ خواهد رفت این سخن  
 حق و صواب است بر شما و بر سایر اخوان که محبه دنیا از دل بدر کنید و محبه خدای عز و جل  
 بجای آن در دل بنهید تا نزد خدای عز و جل حشر شوید فی مقعد صدق نه با دنیا حشر  
 شوید فی دار البوار اعادکم الله و آیای من عذاب النار و السلام علیکم ورحمة الله

۲۵۴

**بسم الله الرحمن الرحيم** بنام بزرگ خدای برکت و رحمت روانه جانب و کئی فی الله الوافق  
 بالله الجلیل محمد الله والدین اسمعیل **اما بعد** از طلب بناید تقاعد کرد اگر چه مطلق  
 در بیچینک آید که **بیت** که طلب است ند ارد مرید عاقبه الامر بیاید مراد و باید دانست  
 که طایفه باشند که اگر ایشان از بی مطلق نروند مطلق از بی ایشان بیاید و این  
 طایفه را محبوبین گویند و این مقام و هبیب است هر کس را که دهند در شکم مادر دهند  
 و چون بناید ان معنی در روی موجود باشد **بیت** هم در ان طیف است محبوب خدا  
 سد هر لای جان شناسش خدا سلام علی ذکره و طایفه باشند که تا ایشان از بی مطلق  
 نروند و کوشش و جهد بسیار کنند **التعاقب** بطرف ایشان نشود و این طایفه را محبوبین گویند  
 و ایشان چون بناید حال باشد و بی معنی در ایشان موجود نباشد اگر کس حیزات کنند  
 چیزی بیایند و اگر نکنند بیایند و این طایفه را سخت بر سر خودی باید نوزید که ننگ از ننگ  
 فرشته راه با ایشان کند و اگر نه منقطع میشوند و چون منقطع شدند از قافله بازماندند  
 از ان مقام بود که بعضی از سالکان بپنجابینید بطلای کردند که خواب کم کن که **فقیان**  
 رفتند و در مقام اول بود که خواب داد که مر آنست که شب همه شب خواب کند و صبحها  
 پیش از قافله بجزل رسید باشد چون خواب بان سالک رسید گفتند مبارکش باد که  
 طلبان مقام نرسیده ایم **فصل** کسی در خواب دیده که شازده کسی از اخوان در خواب  
 این ضعیف جمع بوده اند و سفر در میان بوده و طعام سخن رده اند از ان جمله آنچه تعیین  
 یاد دارد شیخ الاخوان و امیر الاخوان و امیر افضل الدین محمد در این اشاء کسی آمد و  
 آورده که فقط گرفته است کسی گفته این جز دروغ است برای آنکه اگر خدای عز و جل خواستی  
 که فقط آمدن این اجتماع اخوان راست نمی آورد برای آنکه این و فقط با هم جمع نمیشود **الحمد**

والحمد لله على نعمائه **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى بن ابراهيم الاخوان  
 اجمعين **اما بعد** سالک عوارض بشری و شاعل دینی پیش آید اما باز گشت او بد  
 خدای باشد عز و جل و مستقر و تفکر در سلکوت و اصل در ایات کبری هم چون کسیکه در  
 خانه باشد که چون از صمات باز پردازد با آنخانه آید و رخصت و شاعش بخا باشد و آرام  
 فرادش انجامد و در الجزئ مثل للوزن و مثل الایمان کمال الغرض من اخیته بجمول ثم یصبح  
 اخیه و غیر سالک مثل او مثل بی سو پائی است **بیت** که او را نه خانه ایست و نه آرام گاه  
 هر ساعه جان و هر لحظه در وادی و من تتبع اودیة الی نیال الله فی اى واد اهلک کن  
 چون او سیدل و بی قرار و کار کس چون کار و بی سوزین بشا الله سبحانه اخوان ما را  
 از مثل سو نگاه دارد بر عمره و کومه و ایشانرا مثل اعلا راه نمزدی کند و وهو صبناء  
 الوکیل **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى **اما بعد** جهان بر رهگذر  
 هنگامه کرد است تو بکن زمانه این هنگامه مرد است این ضعیف هر چند نگاه کنیم  
 در کار دنیا بازاری سخت کاسدی یابم و معامله اخیره بی رونق طاق و ررواق اما طاق  
 بالکشت و کینه داری اما منزل و بازی جد در کار دنیا نمی یابم مضمون اما الدینا العیب هو  
 صفیة احوال دنیا می خوانم از بسکه کار و بار دنیا اندوه و ضنک است تا از زهر بر آید  
 اصنا بسکه گواش حبه خدای نادری خود را با ان کرم سازم و معاصل خویش با ننگ  
 کرم نام مکن سرخ روح هم بالی بر کشاید و از نفس قبض برین پرد و در هوای بسط بال  
 پری زند مزه هستی بچشم و از افسردگی عدم خلاصی یابم و هر کس که در دنیا با این طاق  
 نرسد در بردت نایب با نند چون بدان جهان رود این معنی افزون کرد و بعد از رسید  
 گرفتار شود الله سبحانه ما را در درستان ما را از اناف و کی نگاه دار و در عبادت و ذکر

کرم روزان و افروخته سازد نمبر وسعت وجوده و التلام علی ولی و رحمة الله  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی اخی الاعرن الشیخ کرم  
 الدین محمد **ابا بعد** با وجود خدای عز و جل غم یعنی چه غصه یعنی چه ملال یعنی  
 چه اینها همه در احوال نفس <sup>حقیقت</sup> نیست است اگر آدمی خود را بر خدای عز و جل نگرید بی با  
 محنتها مبتلا نشد ای اما بعضی بندگان باشند که خدای عز و جل از رحمت خویش  
 ایشان را این کرامت داده باشد که اگر محفوف بصد از این میاشیم منا جیس با  
 چونه نام خدای عز و جل یکبار بزند آنها همه از ایشان فروریزد و از آنها چنان  
 پاک شوند که آن روز که از مادر زایدند و با ایشان نه غم مانده و نه شادی نه شاد  
 و نه ملال مکن ذوق محبت ذوالجلال ذوقی معزل از هیجان ذوقیکه نفس را از آن  
 جنب نباشد اما اثر از نفس جنب باشد و از فیض رحمته لذت که الابصار و بوییدار  
 الابصار به باوی همراه کرده باشند و قد صدق مولانا ی روی قدس <sup>شعر</sup>  
 باغ سبز عشق کوی سته است جز غم شادی در روش میوهاست از غم و شادی  
 نباشد جوش ما و از ضیال و در هم نبود هوش ما حالتی دیگر بود کان نادر است  
 تو شو منکر که حق بس قادر است <sup>شعر</sup> رزق الله اعمی من ذلك ان وقا الله بالجود  
 علی العالمین منان **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی و  
 فی الله الایسر حسن المله والدین ابی سعید **ابا بعد** ایولیم تو کل بر خدای کن  
 در کار دین و دنیا و اگر مکر و حی روی نماید و طبیعت را بی اختیار جزئی و اضطل  
 دست دهد و دست در کن و بتوبه و انابت دل خویش از کوره ان بزوی و از  
 آنان باش که از اسمهم طایف من الشیطان تد کر اما ذاهم مبصرین و وصف

۲۰۸

۲۰۹

و وصف الحال ایشان است ایولیم طبیعت عا جن است اما ایمان قوی است طبیعت زود انجای رز  
 اما ایمان به جنبش سموات و ارض انجای بجنبید ایولیم چه دان که ایمان شو من را یکجا خواهد  
 رسانید باش تا صبح درویش بدسد و التلام علیکم و کرم **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین **ابا بعد** چون در میان انسانی سعه  
 است و ازت ایام ناشاهی اولی آنکه انفا س معد و ده و اولی ایام غیر مشابهت کنند یعنی  
 از کام این همان بگذرد حبه کام انجمن انچه از سیر عمیده انجناب معلوم شد یک حساب  
 سالکان و اهل خدای است و یک اعانه بندگان خدای و ضعیفان و سکنای سوا این در  
 اقبال کل بر ذکر عبثه و سلول راه خدای عز و جل باد که چنان دور از جنین شوم  
 و اندر وی الاعانه و التوفیق **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی و  
 فی الله منیف الاخوان الایسر فضل المله والدین محی **ابا بعد** مالک در معامله با خدا  
 از احد الحسینی خالی نیست برای آنکه اگر پیش میرج بفرقه راه خدای کرده و با جور  
 و اگر مغلوب میگردد چون در راه خدای او را ذل مغلوبه پیش آمد سزاوار نظر  
 خاص رحمت خدای میگردد پس در کار خود استواری باید بود و بتوهم اضداد  
 متوجه نباید شد و بعنایه و رحمت خدای مستحق می باید بود بطریق حل و رفیق و  
 مداراة و ادفع بالتی هی اصن ملوئی می باید کرد نه از عجز و نا امید و بدکانی برای  
 اتباع سته و عمل بر قضیه حکمه و از اضطراب و خفته اجتناب می باید جست که اضطل  
 شت اهل باطل و دلیل خای باطن است و بعدد الله الحمد که توفیق عز من نقل باخوان <sup>یاد</sup>  
 کرامت شد طلب تیسیر از خدای عز و جل کرده بعلی می باید آورد و امید که نارسیدن  
 این نامه بعل آورده باشند و اگر از جانب منزل ضیق باشد از آن دل تنگ نمی باد

۲۰۶

۲۰۶



شد و بیم سفر کرده و در زیاطها فرود آمد دان که در زیاط عجا فراحی می باشد و حاجتت  
 برای آنکه زود اذاجا و حله میکند مؤمن در دار دنیا سافر است محل سافرانه فرود  
 می باید آمد و مدیث کن فی الدنیا کانتک غریبا و عاری سبیل یادی باید آورد تخفیف  
 کل در زیست می باید کرد و عادات را اعتبار عینا باید کرد جز عادات سنونه و تکلفات  
 صنایع از دست می باید داد که دل یک است اگر با قاتمه عادت شغول است با قاتمه عبات  
 مشغول نمی تواند شد هر چه جز یاد خدا می است بان سبالات نمی باید داشت و بعد یکتا  
 نسبت حال کسیکه دست اکل عبودیت بر سینه نهاد و از اعراض و ادبار با نایب نموده روی  
 باراده آورده با حال کسیکه در ادای واجبات استانی و در گذارش سستی ستهار و بیگنا  
 واریکند دانند الهی که ولیم بتوبه ملقن و با نایب سلمت کشت اکنون خود را بعدی  
 ثبات مطالب می باید داشت و شیا فینا نفسا بجزرات و مبرات می باید خواند و  
 میزان ترقی بدست می باید گرفت و از منزل و مقامی محترمی باید بود و الله ولی الت  
 کلین

**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی الشافعی الامیر کن <sup>الدین</sup>

صن **اما بعد** بر کام قلب لیر جن محبت خدا می عز وجل و عبادت او و تجری رضوان او <sup>بن</sup>  
 نسبت آنانکه استخوان شهورات ارضیه می یافتند و عبادت و ذکر و سلوک راه حق را تلخ  
 می شنند مرین القلبینک وصال ایشان با انحال صفای مراتب است با عمل که بر کام او  
 تلخ می نماید اگر چه فی نفس الامر اعلی چیزی است خدا می عز وجل کام ولیم اجمعه خویش <sup>بن</sup>  
 کرد نادانانمه تلخینهای جهنادران شریفی چنان کم شود که اصل او از ان منقطع کرد و <sup>نعم</sup>  
 مقیم هم اینجا و رادر سر خویش روزی کرد **شعوی** دیگران را وعده فرود بود لیلی او  
 نقد هم اینجا بود ایویم زمیندار که سجتی و شقه که رسد یا از او اذیت که رسانند در کار

۲۶۲

در کار خویش مست مشوی که عاقبت از ان متقیان است روحی با سختی گذرانیدن است  
 و چند روزی صبر کردن تا ایام محنت منقضی شود و نوبت وصال رسد که ان الله مع الصابین  
 و **بعد** اگر مرمان بدانند که ولایت خدای عز وجل از چه ظلمات بچه نور میرساند و ولایت  
 طاعت از چه نور بچه ظلمات میرد هر کز پیرامون طاعت نگردد اما صورتی بس  
 عجیب است که اولیا طاعت با ابتلا بوحشته ظلمات میجویند بهمت ایشان مرتقی تجلی <sup>خود</sup>  
 از ان نگردد کون که بنا بر دون همی ذاتی خلاص بحلا شیونند و از ان داخل اموری که با ان  
 از ان حاصلت کرده اند هر انچه بچرخ و چه از ان نمیکردند ان الله لایاسر من روح الله الا  
 انقوم الکافر و ان ما یجندی که خلاص ممکن است اسان است بر کسیکه خدای بر او اسان <sup>گردد</sup>  
 قوله تعالی و اما من اعطی و اتقی و صدق بالحق و نسیه اللیری جعل الله جلیلی بن  
 اهل الاصلاح و **بعد** ما با جماعه اخوان پیوسته طالب آن بوده باشند که انچه بر سر  
 سالکان می آید از انمایش روی نماید تا ایشان نیز همان کنند که سالکان بیشتر کرده اند  
 و خدای عز وجل چنان مقامات که ایشان را داده ایشان را نیز بدهد اینکان از انایشما  
 آمدن گرفته و هر صین دشمنان بمقاومت بر خواسته اند چنان صبر که سالکان بیشتر کرده <sup>اند</sup>  
 پیش کردند ایویم هر چند مطلب از موانع اکثر مطلبی اعراض لغوا و الله بنیت لاجرم هیچ <sup>چیز</sup>  
 موانع پیش از ان نباشد هر آرزو که ادبی دارد اگر از ان مانی می باشد از خارج است الا <sup>بن</sup>  
 آرزو که از داخل و خارج هر چه موانع دارد هم با خود صبر می باید کرد و هم با مردمان خدای  
 عز وجل بر انجهاد اگر همه دکناد که بر مدد او این کار از پیش میزد و والله رزق بالعبا  
 الله ولی التوفیق **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر <sup>بن</sup>  
 الله و الدین ابی سعید **اما بعد** فاعتموا بحبل الله جمیعاً و لا تقوا دست از هم مدار <sup>ند</sup>

۲۶۳

و پای محمل بشارت تا دست بدست هم گرفته کنش و اما بر رسول صلوات الله علیه و اولاد او  
 صلوات الله عليهم اجمعین در رویم چنانچه بچسبند اذ اولاد اجداد و صلوات الله عليهم بنا  
 الا که ما را جوایی شناسند و بعد **بیشم** بشارت است تا شمار در راه خدای کریم اید و زیبا  
 که افزوده بباشید و در همتی خدای از همتی خود یاد میا و رید چنان خدا باشد که  
 از خود نادری کرد خدا را فری نکنید و هر روز بهین چشم بنسید که در دیده خدا چنان  
 دست اند خود بداری که هر وقت که شمار است در دل مردم بخت بد ل شود دل شما متغیر نشو  
 اگر عزیزی پیش خدای میخی امید بغزنی پیش خلق ملذت مشوید که خدای عزوجل  
 غیور است و بعد **شمار** بشارت باد بر ما به پایان که ستمه اید بر رسول و بسبب الله  
 و بدو مال و نفس و زیره در راه خدای عزوجل بجنات النعیم و جوار رسول الله صلوات الله  
 علیه و در صوان اکبر قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و قال سبحان  
 ان الله اشرفی من المؤمنین انفسهم و امور لهم بان لهم الجنة اللهم ثبتنا بالقول الثابت  
 فی المیعود الدینا و فی الاخرة سبحان رب العزما یصفون و سلام علی الرسلین  
 و الحمد لله رب العالمین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی الی ولی  
 فی الله الامیر عماد الله والد بن محمد **اما بعد** هستی و اطاعت است که اکثر مردمان روی  
 بان آورده اند و از دانسته و شناخته میمان ظاهر من الحقیق الدینا و باطنی مستکتم  
 و صدیقان روی بان آورده اند و از انگاه کشته و باطنی ثابت الحکم است و متیقن  
 ظاهر احمی است و باطل و مسموم و زایل بخدای زمین و آسمان سو کند که هم چنین است  
 و کیسکه بنیته خدای که کلمات حکمت نوبی آمده بکشاست با کیسکه آن بوی نرسیده  
 سو عظمه و نصیحه شنیدند عذرا و بکلیمه منقطع است و همه خدای بر او درست تعالی

۲۶۴

تعالی و بجاهل بناید کرد و بر دانتش خود عمل باید کرد که بعد از قیام آیات الله ادا بار  
 اعراض مستحب عذاب شد بدت قال الله تعالی انی نشرها علیکم فی لکن بعد منک فانی  
 اعدتیه عذابا لالا اعدتیه احد من العالمین و هیچ آیه از کلمات حکمت و زواجر و معظمت  
 بدتات فرقان زیاده نیست که بر اهل علم نازل شد و دل ایشان را فهمان روزی کشته  
 تقاعد از عمل بچشم خویش بناید کرد که هیچ عذر در حجت نماند و در کار بباشید و موافق  
 را هیچ اعتبار نکنید و از زمان خود کردی بگریید که امین آدی در تنهان قبر کردار شایسته  
 است و گفتار بایسته کار و بار چنانا قریب ساعت چرخها بماند یا کشته نیست یا سنا  
 پس هر چه کن کشته است نیست و هر چه نیامد هم نیست و هر چه از محض نیست و  
 کنند هم نیست پس چنانم روی است بی بود و لغویت بودی است بی نمود نمود اگر چه نزدیک  
 باشد دور است و بود اگر چه دور باشد نزد یک است و باید ریک لعل الساعه بکون  
 قریبا و جماعتیکه حق عزوجل ایشان را امتناع در نیاداده و بان مشغول گردانیده اند از آنکه  
 بر خدای عزوجل عزیزند ایشان را از در خود راند و با بجزرها مشغول گردانیده اند بکن  
 خدای عزوجل عزیز است که او را برای خدمت خود کند و روی دل او بخویش کرد  
 و ملاوت دگر نمود او را چنانکه و اگر دست ایشان در چیزی از کار دنیا بوده هم به نفعی  
 الهی و فصلی اخروی بوده نه برای عطا نفس و هوای خویش اکنون لله الحمد و  
 اعظم الحمد واجله که خدای عزوجل شمار در حاضیض بی کانتک و اعراض تکلف است و ان  
 اصلاح بسوی ارض و ابتاع هوای باز آورد و از بی هوای شی جعل و غفله آماقه بخشد اما  
 حالی مثل شما مثل مرصین است که بحد نفاخته رسیدن باشد نه مرصین است و نه صحیح نام  
 او را اعتماد زیاده از مرصین می باید کرد برای آنکه اطباء اتفاق است که کس بدت

از رخی است و مغوذ بالله منه و بعد بکار بایستد و اشق و ارشعل که اینکان نزدیک  
 شده که بعد از طول منازعه و مکاید احزان عزیمت با اتفاق مراجعت با وطن کنیم و کفین  
 واحد برضای وند خویش داخل شویم بکلمه واحد کو نیم و بعد جز خدای برخواستند  
 و جز خدای برسد اینک بیت چنان کن یاد حق کرمی توان که کم کردی که از یادش بمانی  
 مکن آری که در سینه شامخ محبت خدای عزوجل چرخ دیگر جای کرد که هر چه جز این است  
 باطلت و فریب و ما الحیق الدینا الامناع الغرور هر چه از شما فوت شود اگر خدای  
 شما هست هیچ فوت نشد و هر چه دارید اگر خدای شما نیست هیچ نماند و دنیا  
 سخن مشک نکنید که بحق خدای خدا که در این سخن غلط نیست باور کنید و اعظام  
 نماید و الله ولی الاعانه و التوفیق **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی  
 الی ولی فی الله الامیر شمس المله و والدین ابی سعید **اما بعد** العلم لا یعطیک بعضه  
 حتی تعطیه کلک تا عام هستی خود را بر طرف نمی دهند هیچ از هستی حق نمی نماید  
**ع** ابو بر روی آفتاب تویی صیف چه صیف که از برای محبت خود هیچی از دیدار حق  
 محرم شوی خدایا پناه بتولذ این مازودی که بر کردن حلقه کرده است یا دایم  
 و الاکرام ابن مارا از کردن ما بان کن که **بیت** هر که جان خویش را کاه کرد و ریش خود  
 دستار خوان راه کرد و بعد از سستی بی همزید و هیچ باید که شما از یاد خدا  
 باز نماند و در پی امام کارها بایستد که چون از ان مانع شوم بیامدای عزوجل  
 مشغول شوم اشغال دنیا را از میان قطع بیاید کرد که بیایم حق مشغول شوند که  
 اشغال دنیا را مقطعی و از وی نیست و چون ایستد قریب رسول هست که جامع دنیا  
 محبت و رضای والد است صبر فرمایند و بعد چنان است محبت خدای می باید بود که

۲۶۰

که فتح سوید ایشان را با هوش و باورد چه جای فتح شیطان جن یا انس و هر که بپندند  
 داعی حق بیاید بود که بندکان او را از اسیر شیطان خلاص کنند و با او مبارزند آن  
 تصرف الله بصرکم شما بندکان خدا را خلاص کنید بقدر وقت و در نامندای شما را خلاص کند  
 کرمی کان فی حاجت ما خیر کان الله فی حاجتہ و بعد رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که  
 ساری بویاه تو معینون هر کس که در روز او یک است زبان زده است هر روز باید که چید  
 شما از روز دیگر افزون باشد و کاری بنید پیش کرد زاید بر کار روز پیش و بعد هر  
 کار نیک که شما میکنید جز آن روح رسول الله صلی الله علیه و آله سیرد و روح طهارت و اولاد  
 ان بشاشته حاصل میکرد آنروز جای ان هست که بجای یک عمل ده کنید یا نه زبان کار  
 که تواند که روزی ده نوبه روح طهارت رسول الله صلی الله علیه و آله را سازد و نوبه کند  
 افتد در کار حق بی فکر و دین و شکر شیطان را بکنید و شکر خدای را فوت دهید  
 تصرف الله بصرکم که خدای عزوجل شما را کافی است اینجان خدای عزوجل میشوند و  
 می بیند و بعد مرگ آنکس است که چون مرگ در رسد انجای نرود و هر کس که چنین  
 باشد از کوه سخت تراست برای آنکه مرگ اش بخت است الهی که طبیعت تاب آن نیا  
 لاجرم از کوه سخت تر باشد ای ولیم جان من خدای چنین مرگ باور در شرقت زمین یا  
 مغرب زمین کسی چنین یافت شود نام چنین مرگ بر زبان راندن دشوار است و کیف  
 مرگ بودن و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی الی ولی نوز  
 المله و والدین محمد **اما بعد** چون مصنوع را شکست و قفسوی روی نماید از ابا پیش  
 صانع بایستد برد نادرست کند خود را با خدا دهد نادرست کرده شما را با شما دهد الله  
 صلاح المؤمن از دعا کردن دست بردارید و هر چه پیش آید از امر دنیا و آخرت بد نما

۲۶۶

کنند و راه آنس تواند کرد که در داده المؤمن یفرغ الی الله غاکما یفرغ الطفل الی امته  
**مشهوری** گفت موسی را بحکم دل خدا کنی گزیده دوست میدارم تو را: گفت چو بی  
 باز گوی ذوالکرم: موجب آن تا شن ان افزون کنم: گفت چون طفلی به پیش والده  
 وقت فرست دست خود بروی زده مادرش که میلی بروی زند هم مادر آید  
 در روی تنه: خود بند عزیز او بیار هست: هم از او مخور و هم از او دست مست:  
**و بعد** هر کس که راه خدای عزوجل رود راه روست و هر کس که راه روان راه خدا  
 را غر و جبل دوست دارد که انکار ایشان نکند و کینه ایشان نوزد هم راه روست:  
 اکثری اگر شماستو ایند راه راوله باشد و اگر غمیتو ایند راه رود و هم و اگر قدم  
 نمیتوانید شد قوم پناه بخدا برید که اگر از رجه سوم باز مایند داخل انکار  
 و استکبار باشد که هر کس که با این طایفه کینه منور زد سببی از ایشان زخم آسا  
 تر بر جان میخورد و زخم گران تر بر ایمان **و بعد** رسول الله صلی الله علیه و آله مرآت  
 امه است هر کس خود را در او بیند **بیت** من چه ان اینده ام مصقول دست:  
 توت هند و درین آن بیند که هست **و بعد** در مار که در خواب دید اندکی  
 عد و جن است از بند ابلیس و آنکه زخم بر آنکست شهادت زده لله الحمد که  
 کار کرد نیامد و از جانب شنبه او سانس هیچ گزندی نشد و آند بکر عدی  
 اینست آت حال ان معلوم نیست که چه شود اسید که ناغایه ظفری نشد **بعد** ان  
 این بنی نشود **و بعد** این بمانه همین است که در بادی النمل بیناید هر چیز ان  
 ان را غوری است و هر قطره از انرا بسوزند به بجزی است جزئیات بکلیات قائم  
 است و کلیات بجزئیات ظاهر هر کس که جزئی را با پیوسته بکلی می بیند و ا

داخل انجمت که بعلین ظاهر من الحقیق الدیبا و هم عن الاخرة هم عاقلین و صفی الخال  
 ایشان است و من کان فی هذه اعمی مآل ایشان فل انظر اما ذاق السموات و الارض اصل  
 بیاد یافت کلیات در جزئیات فاعترج ایا اولی الابصار **و بعد** غذای روح اند شنبه  
 اگر اندیشه در کلیات است آیات الهی میزد اندیشه در باقیات طبع بقا دارد و روح که  
 تعذیب بان میکند مهور میشود ببقا و اگر اندیشه در جزئیات و باقیات کند چنان  
 اندیشه طبع فنا دارد و روح که تعذیب بان میکند سستی عدم با وی آمیخته میشود و بظلمت  
 اعدام گرفتار میشود و بد را با وادی پیوند در زینهار زینهار که حسب المقادیر ادمان  
 نظر در باقیات کنند و تا مل در باقیات با باقی کنند و الباقیات الصالحات خیرند  
 ربک ثوابا و خیرا اسلام علی ولی **بسم الله الرحمن الرحیم** من الفقیر الی عنوالله **۲۶۷**  
 بن بجمی ال ولی فی الله تعالی الایر فاضل المله والدین محمد **اما بعد** ادی میخاهد که  
 اوراد در جملانا اسلام نرسد و این غلطی عزیز است برای آنکه جملها برای امتحان آفریده اند  
 و بی نام اسلام که شخصی سد امتحان او میسر نیست و اگر ناملائمات نرسد آدمی خام  
 ماند و شایسته بشنا خدای عزوجل نگردد اگر گوشت خام بی پیش آتش پخته میشود  
 شاید که ادی بی تعب مصائب پخته شود گاه هست که به شخص مکر و حی رسید و  
 دعا میکند که خدا یا بر من رحم کن و این مکر و ازمین بردار خدای عزوجل سیف  
 از رم من است بر تو که این مکر و بر تو کاشته ام کیف ارحمک مایه ارحمک در تحت  
 بجای اقدار و تصاریف جملها ثابت باشند و تعب و سلال مجزود راه ندهند و هر چه  
 شود از اربه بشر و طلاقه تالیقی نمایند و ولیم امیر نظام الدین درویش محمد چون بود  
 با تعب راه اما چون در راه خدای عزوجل بود که استهای نیکو خواهد یافت

خدای گاه است که اگر او را پای بخندای دانستی بهتر از دست والد کریم و اطاعت او در  
 حال جزئی و میر و جبر و عمل و ضمیر او را بان کفتمی مهت او در زیر پای والد کریم است  
 اگر از اینجا فرامیگیری بهشت میرسد و الا میرسد نغمانیه و تکبر بر طرف کند و باقی  
 که فرزند آن را برید زانی باشد فراموش کند صادره آن بل غلامانه خدمت والد کریم  
 کند اب حبه و نمود ساختن ایشان آماده کند و همراه بود و جانم خواب ایشان را کتر  
 و بر چینی و کفش ایشان ضبط کند و پیش پای ایشان بند تمام همه خود را مقرر  
 ان دارد که آنچه امباب حضور قلب ایشان است بهم اندازد و باذن ایشان اشغال  
 بتعلم علم و تجویز خط کند **مرحمت را موقوف باد و السلام بسم الله الرحمن الرحیم**  
 الله سبحانه و الله ماجده محمد و مردم نغمه الله بفرمانه جلالاته و سایر طهارات را  
 الهام جبر کرامت کند و اجز جزیل بد **ها انا بعد** این را می آید رفتی و همه کس را در  
 پیش است امر ز او است و فرود یکی و تفاوت پیشی و پستی که در جزیه که همه جا  
 شدنی است این همه نسبت کرامات و عنایات که نزد خدای عزوجل است بی مرث با  
 نمی توان رسید پس مرث حق است جزع و اضطراب نباید کرد تا مصیبت با در خود  
 یک مصیبت فوت او یکی مصیبت فوت اجر که بزرگتر مصائب بحقیقت است او را  
 بد غاوصدات دریابند و هفتاد هزار بار ذکر **لا اله الا الله** بگویند و تقوی ان  
 او را بخشد که او انتظار این میکشد و از جنع و اضطراب شما جز او را از ردگی نسبت  
 دست زان بد آید که چون بریت نوحه کنند او شرمند شود و آنکس که نوحه کند از  
 خدای عزوجل بلغته و کاریکه موجب شرمندگی دوست اینکس باشد و استحقاق  
 این کس مر لفته از خردمند در راست و لاهول و لاقوه الا بالله العلی العظیم

۲۶۸

**و بعد** از محاسبه مراقبه نفسی خالی نباید بود که نفس را که باز کند اشکند هم چون حیوان  
 است که افشا از سر او چون بد رکنند حرکات نامنتظم از وی بوجود آید و اید از جانبی  
 مراقب خود می باید بود که نگذارد که از راه بد در روند و از جانبی مراقبه حق که او را از  
 یاد فرزند کند ایدی را در چشم از این داده اند و اگر کلام جوید و عده اش بدار  
 الخلد کیند و اگر از مصایب خفایا رسد با وی گویند که تو بر این مقدار زحمت بر نمی آید  
 کرد برایش خدا ای چگونه جبر توان کرد و اگر سوس کند گویند راهیکه صد و بیست چهار  
 هزار سیصد صلوات الله علیهم رفته اند و همه دعوت بان کرده هر چه ایشان را پیش می آید  
 من جز نشنودم که مرا نیز پیش آید بیجا مگوی که از چنین کس استوان کسخت و السلام  
**عز و لی بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الدینی فی الله الامیر  
 عیاش الدین محمد **اما بعد** از سلوک راه خدای سلول بساید شد اگر چه نفس سلول  
 مشو و نفس داند و سلال تو خود از کار باز نماند **و بعد** هستی را شرایط **سیا**  
 است چیزی که از عدم بوجود می آید همه شرایط و ادوات ان دفعه واحد موجودی  
 باشد تا در توبه اول ان بنام و کمال ظمی ریابد اگر خوان بر بودن در اخوان آباد  
 نتواند کرد مگر گاهی که هم چند جرم باشد **و بعد** آنچه در کن توبه است پشمانی از گناه  
 از ان روی که گناه است و ایثار جانب طبع بر جانب رب اما اگر ان گناه بالعرض است  
 چیزی باشد و از ان حیثیه بان راضی باشد ان صقیقه رضا بان خیر است که بالعرض  
 منسحب ان گناه شده و چینی رضا تا در توبه نیست و دلیل بر بقای حکم  
 کراهت و اگر چه مستر گشته در این رضا عرض است که اگر فوج کند که بمنزل ان خیر  
 تواند رسید بواسطه امری که فی حد ذاته نه معصیه باشد شک نیست که این بلوغ

۲۶۹

بان جزا انان طریق باشد تردی او را است از ان طریق که واقع شد پس معلوم میشود  
 که مراد از ذنب از مذاق وی نرفته **و بعد** مرشد و بنا بر تقیه و غصه و اقعشند  
 چنانچه مادام که شخص در دنیا است در ازان رهان نه ممکن است و خود مندا کاریکه  
 بچا عین تواند رسانند بدست نمیکند پس تقیه و عذاب بنا بر خودی باید نهاد که در  
 ازان ذنبه خلاصی ازان فارغ وارند خلاصی از عذاب آخرت که ممکن است که  
 خود مبر در انی باید کرد و هر نفسی که کشد نه برای غرضی از وی صنایعی باید دانست  
 کار و بار چنانا باید اندامد و شخمس ازان پس سرکار با کردارهای خود **خند**  
 انکس که کردارهای شایسته پیرایه او بر آید و ازان روح و روحی باید نه کردارها  
 زشت که ازان در دو وظایف ضرر از صوت دیگران عیبی باید گرفت اینچنین بر سر پدرو  
 و عم و مکر رود یقینی انکس ازان محی نخواهد ماند و ایمیر علاء الدین ابراهیم را  
 صبر کرامت باد **و بعد** هر کس راه صد نرفته الا که جماعتی بکینه او برخواستند الله مسته  
 التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا و یقینی دایم که شمار انیز میهنی پیش  
 آمد یا خواهد آمد و بیچکس راه صدای نرفته الا که بقتل او و انب در وی بوی نهاده  
 عجیب چیزی است **بیت** چو چنانچه یکس بکین مابرواست کناه ما جز این نه کرد  
 تو ایم اتصرون و کان ریل بصل پای فتا و لید و از جای مرید که اینها امتحان است تا  
 ثبات معلوم شود و زمان که بیشتر از شما بوده اند باره ایشان بی بریده اند و طول  
 خود از دست میداده اند بجد الله که استلای این امه باین مرتبه نمی باشد و ام ساقبه  
 چون از ایشان تقصیرات بوجودی آمد صدای عزوجل فرستگان آسمان و درین  
 را بر ایشان میگذاشته تا از بالا و شب ایشان در می آمده اند و ایشانرا عذاب میکردند

بکنده اند که هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلكم این آیه  
 برای کرامت رسول الله صلی الله علیه و آله عذاب ایشان بدست یکدیگر نشان میفرماید  
 که او بلیسکرش باویدن بق بعضکم باس بعض از تسلط ظلمه نالید که ما اصابتکم بحسبه  
 بنا کسبت اید بکم و عذاب را شکر کنید که تکفیر سیئات هم در این چنانا شود و اینچنانی  
 افتد و صبر کنید که ان الله مع الصابین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محی  
 ولی فی الله الا یرشس الله و اللی بن ابی سعید ادام الله تا بید **اما بعد** هر چه جز خدای  
 و محبه خدای و محبه چنانا خدای است در کف دست نهند و با بران دیدن و نیاید  
 سازند و زینهار زینهار که از وعده گاه تخلف نکنند نزد حوض کوثر رسول خدا  
 وعده امت به بینیم که که خود را میرساند و که تخلف میکند و ارضو که همه خود را برسانند  
 ما فریم و نزل انجا است چون نزل فرود آید سابق و متخلف معلوم شود و دیگران  
 که اینچنین خدای است عزوجل از کرامت و صفا شوق ان چندان ما از فرود گرفته که جنگ  
 کتاب دیده پرتاب است برای ان و حروف قطیعه چکومیر که دل ما را چگون پاره پاره  
 میرسد بقدر خشناشی درستی در دل ما مانده از این بیم **و بعد** اگر چه امر آخرت  
 امر و حکایتی است اما زود که واقع خواهد بود و امر چنانا اگر چه امر زو واقع است اما  
 زود که با حکایتی خواهد شد و عاقل آینه داشتند و اند و شکر دارفته برای انکه آینه  
 را روی در در شدن است پس از نابود بکنند و شکر داروی در وقت است پس از  
 بود بکنند هر کس که از شیراز متوجه مسکه شد اگر چه در یکتر بی شیراز امت در مسکه  
 است که در شیراز بر آینه فرسود اندک است و انهم بیخون برای انکه ماده ناسیتیم روی  
 بچو دار چون میوه در او قرار گرفت با نذوی بموت میکند و این سنی غریب است که فاقه و

۲۷

رواحد نماند و موجود مغفود و مفقود موجود واللام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الدینی فی الله الامیر عماد الله والدی <sup>جعفر</sup>  
 حاسبه **بسم الله الرحمن الرحیم** دل آدمی از کوه عشق افرید شد بن تعلق با چیزی که مهربا  
 ان ورزد قراریند در بر چه اورامغول میکنند اینجا جای خود بان میکنند و کار و بازی  
 خود بسامان ی انداز و ارای بگیرد تفاوت این است که اگر آن چیز امری است فانی فنا  
 آن زهر صفت در دل اثر میکند و در لرای میراند و اگر امری باقیست از بقای ان مدد بد  
 میرسد و دل زنده میشود مثل این مثل کشته است که بر طعام که میرسد میخورد برای <sup>تکلیف</sup>  
 جوع اما اگر طعامی موافق است موجب قوت و حلیق میشود و اگر فضا است مستوی  
 هلاک میکند چون ضعیفی است همان اولی که در ایام قیامت مغفول کنند که باقیات  
 در تکلیف جوع دل بنام میکنند که فانیات را در بر سر بیاورد **و بعد** فاعصوا بحیث <sup>تتم</sup>  
 جیفا و لا تغرّبوا و اذکرو انعمه الله علیکم بدانند که انوار از جنما که مستطاب میشود بی  
 آسمان بر دو فریشتگان پیوسته چشم انتظار در راه دارند نوعی کنند که مگر از نفعه  
 مبارکه اخوان آباد نور در کوا آسمان رود تا چشم فریشتگان بدان روشن شود و اگر یک  
 مواضع ارض تاریکی گرفته از انجا روشنی نابد که مبادا اگر زمین تمام ظلمات بگیرد  
 خدای عزوجل از اهل ارض بکسله فال علی بن ابیطالب علیه السلام **شعر** لولا اللین  
 لهم و رد یعومونا و آخرون هم سر و بصومونا لد کت ارضکم من تحتک **سحر** لا انکم  
 قوم سوء لا تطیعونا و رفق الله جماعه الاخوان للقیام **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الدینی و لی فی الله الامیر عماد الله والدی <sup>جعفر</sup>  
 شرفه الله صدق **اما بعد** مقبالات دنیا چیزی است عام سالک و غیر سالک به نصیب از

۲۷۱

۲۷۲

از ان برسند اما سالک را اسب است که چون از دنیا برود او را حالتی کوار پیش  
 آید و بعد بر این اسب نیت قال الله تعالی ان تکونوا ناسا فانه بالموتی كما نالونی  
 و ترجون من الله ما لا یجوز پس هم حال سالک بخت **و بعد** اگر کسی با بختان  
 و احوال اینجهان بچشم خود به بیند انگاه با زاید و شمار اجز دهد چگونه کوش باقی <sup>رابطه</sup>  
 بدان گونه که مش دارید که چنان چیزی با شما بسکونم انقدر عمل که آدمی در کیفی کند  
 نوعی از بسط منبوسند که هفتاسجل هر سجده پیشا شرق تا مغرب از ان پیشو  
 و از هر حرف از ان نامها امثال جبال از انوار بلینکس فایض میشود اگر کرد از اینک  
 است و در خدای عزوجل و اگر کرد بد است و گفتار باطل امثال جبال از ظلمات  
 عقارب حیات باین کس میرسد و مستی مثل غریقی است که موجی او را بردارد و موجی  
 فرود آنگند **ضک** انکس که بر ناتیوانی خود رهم کند و از ذکر خدای و اعمال صالحه فریاد  
 دسی برای خود حاصل نشاد که در ان غرقاب دستگیری او کند **و بعد** هر دل که از  
 حاضر و مجموع نشد و مطهری و فایغ نکشت بعد از موت کاد او سخت است برای  
 انکه روشی که بعد از موت بر وحی میرسد روح این حضور است ای بر انکس که دید  
 جنتا باین حضور رسید و ای بر او زینما اولی و صید کی در کسب این حضور کوش  
 و جنتا و اینها ندی این کن و این را فدای جنتا و جنتا مکن غم خود خود غم غم  
 و جنتا **و بعد** محبه فی الله از او شق غری ایمان است محبه و زینما بود با محبت خدا  
 توکل بر خدای از شر اهل قوت ایمان است که و علی الله توکلوا ان کتمت ثونین از اعدای  
 خدا و قاطعاً طریق او نمیباید ترسید که الا ان حزب الله هم الغالبین در کار خود محکم  
 می یابد بود و هر کس هر چه میخواند کویسکن و میگوید که عنقریب حقیقه حال هر کس معلوم

خواهد شد و اولیای خدای از اولیای شیطان جدا خواهند گشت و مال هر فریقا روشن خواهد شد و بعد هر دل که نمی قیوم شناخت هرگز بر مرد نکورد و هر که جز با اشکال موات آشنا نباشد بیگانه باشد چنانکه خداوند لا که شناخت ایمان عطا فرمود و از وحشته و نکارت باز خرید و بعد با وجود خدای با دیگری هرگز بدید  
 بر خود قسم کردن است و کسی را با خدا در محبت شریک ساختن ظلمی عظیم است خدا بی یگانه باشد و چون بند نزد خدای عزیز باشد اگر نزد دیگری عزیز نباشد چه با و چون خدای ویراندان اگر دیگری نداند چه غم وان تو گواقتل حبیبی الله لا اله الا هو  
 علیه توکل و هوریب العرش العظیم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن  
 محیی ای جامعه الصفا بلغم الله ببلغ اللبک اما بعد در کویچه و بزکی منکری که خدا  
 کو چکان و بزکان یک است همه بزرگ دارید که تفاوت مراتب به تفاوت مهم است  
 نه تفاوت اشکاری با پروردگار خود آورید و راه بیگانگان سپرید نزد یکدیگر  
 دوری بجوشید آشنایند بگانه ای بکنید عمل بیکه برای صفات نوشته شد بعمل آید  
 و تقصیر آن بکنید از بیانات و تن آسائی مرید و از بیکاری احتیاز کنید و  
 ادب نگاه دارید و از خند و هزل بکبار دست بردارید و توکل بر خدای کنید و  
**بعد** هر کس که نزد خدای عزیز جل چشید صراحتش باد که دیگر فکر ضعیف از دنیا  
 بر دل کند راند و هر کس که او را به این راه دادند اگر در صوفی و دیگر آرزو غایب بی  
 راهی چون بدان معنی سنا بسطان است است مکه مقبول باشد با چنانند  
 دست چسبایند در آرزوی شتی چون ولیه المسلمین السما و الارض طوعا و کرها  
 است موف است ماسطون اولی خدا یار و یاوریم و روی از تو بگریزیدیم جز تو و من  
 کسیکه

۲۷۳

کسیکه جز تو نباشد کسی را نیستیم و بعد ای بند جان خدا پند گیرید پیش از آنکه دیگران از  
 شما پند گیرند مورد و زین دنیا بود و زیان نهمید چون پاینده نیست ای جامعه اخوان خدا  
 خود را در دین با کمال کشید و رود تر و رسایه خدای کریمید و چنانچه اینها علیهم السلام شرا  
 نهاده اند جبار و ادمن رسوم وضع کرده اند شرایع اینها علیهم السلام جعل خدای  
 تعالی است که بفرمودن می کشد و رسوم جبار و جعل طاعت است که بجهنم می کشد  
 جعل طاعت بکسید و رسوم مجید و مرفوعه در دارید تا رسکاری بآید زیت  
 سوال سلوک نامه هدی صلوات الله علیهم کنید تکلفات و تعجبات ترک کنید  
 و زیت شما مان پیش گیرید و بعد آدمی اینجا است که همه او است نه اینجا که بن او است  
 حکیم باید که بغایت قلیل الالتفات باشد در امور دین و مریضه او ضاع و من کن  
 را باشد کوان شعر و شکسته دل نشود و از این دقیقه نیز غافل نباید بود که آدمی  
 مطلع بر مصالح خویش نیست عسی ان لکن هوا شینا و هو خیر لکن **بعد** هر شک بد  
 که در کن او است چون در دیگری صلاح کار است ایوبی من چون این نشاء باند  
 اندیشه نشاء دیگر کن و خود را باندیش حال این نشاء و بجهنم را که کار این نشاء  
 چنان فحشه شد که اگر کسی هیچ کار نکند کارش را تمسوخ مانند کسیکه در غلغله از  
 ناست که مرمان او را بپندد اگر چه او از خود کام بریند رود و الله و فی التوفیق و السلام  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی ای ولی فی الله الامیر محمد الله و الله بن ا  
**اما بعد** آدمی که چنین روزیچه روزی در پیش آید که چگونگی باین وان شعول  
 ایامیند که اندم چه می آید دنیا است چشم وی بسته نماند بپندد آنچه دیدن است چنانچه  
 است تا انزوان که بان رسد فحاة آماده ان نشد و کارشای نکرده وای از این غصه از این

۲۷۴



در در افتادند و نیم امر محمد بن خلیل الله در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله واروشه که انوشیروان  
 لا یجوزون ولكن ینتقلون من دار الی دار لبرای وی چه غم نمی رود و اگر برای فرزندان  
 او است ایان را به آنکس سپاید که اندام که نطفه بودندی میانجی کسی اعضا برایشان  
 راست میگذرد و جان در ایشان میدمید **و بعد** اولی آنکس که توفیق را سخت صیف می آید  
 که از آن خدای باری و نیز صیف می دلد که نه تمام از آن خدای باری بس که شاد باشد ابلیس اگر  
 ترا از ضرب خود بدیند و بس عکین دل باشم اگر ترا از ضرب خدا برین بنیم خدای عزوجل  
 ترا چنین نابل برای غی ازین بس عین باشد اگر قابلیت تو بوصول دشمن خدای نشیند  
 و بس حکار که تو باری اگر قابلیت که از خدای یافته ضراه او یکی و رضا در طاعت دشمن او  
 ترا چه گمان است چنین ستم توان کرد و یک در لا اولد توان کرد اما کند رد و عذاب شد  
 از غر نبرد و استقام نباید کشید خدای عزوجل ترا از بیطش خویش امن کرد اما دراز  
 اولیا خود سازد **و بعد** چون خدای عزوجل ارضی را برای عبادات افروز عام از عباد  
 خالی نخواهد شد مگر از آن که اذن بجزایب نماند و قیامت در رسد و چون چنین است  
 که البته بعضی از بنی آدم به تشریف عبادت مشرف خواهند بود چنانکه ما امید باشیم از  
 آنکه ما را با جماعتی باشیم چون ما امید از همه خدای گناه بزرگت بین بیایند جماعتی  
 تا این امید در بندیم و گزرت تحصیل این آرزو بندیم و در بر روی اعتیاد در بندیم و شتاب  
 بکار عبادت مشغول شویم و بی لحظه نیناسایم پای میباید فشرود و خود را بدست  
 گرفت که ایام این دنیا است تا ما دید سر آمد مغزیک و ترسید و مرخ اند راه خدای میباید  
 این عرائق و مواعظ استخوانات تا ما در وقت موت و نبات سالک ظاهر شود و محقق اجزایم کرد  
 قطب  
 قطب  
 قطب

بن می **تا بعد** دنیا طبع کو در کان دارد و در دست دشمن از هم نشناسد اگر کسی جوید دنیا است  
 دنیا تیر او را حاصل میشود از آنکس که جوید آن نیست امر کو در کان را جنبطی نیست و امر دنیا  
 اتفاقی است تا چون دست میدهد اما صورت طبع خود میداند دارد هر کس که جوید او باشد  
 خود را با آنکس دهد و هر کس که جوید اینا باشد ندهد قال الله تعالی فاذا کرفت اذکر کم  
 چون چنین است عاقل باید که کار آخرت کند و دنیا را به نشاط خود باز گذارد که اگر  
 مقبل است با عرض او معرض نمیشود و اگر معرض است با اقبال او مقبل نمیکرد  
**بعد** هر کس که خدای عزوجل یافت هر چه نیافت در این دنیا رو و هر کس که خدای را عذر  
 جل نیافت هر چه یافت مرغ ندرد پس خردمند نشاید که جز جوید خدای باشد  
 جز جوید خدای کاری کند **و بعد** فان متاع الدنیا قلیل الاخرة خیر من الاثقیة  
 بر هر کاری است از کفر و معصیه چون این دو کار بجای آورد و طیفه بندگی  
 است دیگر هیچ بر او نیست بدل امن بنشیند و فضولی نکند و کار خداوند بخند  
 باز کند قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الاانس الا ليعبدون **و بعد** هر کس که جوید  
 چیزی شادمان باشد بقبول چیزی غمناک خواهد بود و خدای از بندگ این میخواهد که  
 تلویح شادی و غم برین باشد قال الله تعالی لکیلا ما سوا علی ما انکره الا نقر صوابها  
 آتیکر نه بقدر ان اندوه خورید و نه بوجدان شادباشند و در مقام استقامت در آید تا  
 ذوق مستقیم آنچه شد که **بیت** باغ منبر عشق کوی منتهاست جز غم و شادی در روش **ها**  
 و از صراط الی ما مالک میدارد که عاقبت از آن متقیان است و عاقبتی نیکو عذر خواهی چه  
 این ملاعازر و عیب باید کشید پای نشاید و انجای مرید **و بعد** ارضی عاجز ضعیف اند  
 استظمانا و بخند و بندگی قدر قوی باشد وای بر او پس چه حال باشد حال اهل انکار

که خداوندی موجود داند که از ایشان خاست و دلیل ترغوشا حال آنکه که ایمان بخداوند  
خوشی قوی دارد و از بخت او قوت خورد انگاه که اهل دنیا از ایشان قوت خوید و در هر حال  
بر او از هیچکس نالکند و در دعوتش با او هیچ اندیشه نکند و السلام علیکم ورحمة  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله لا یرحم الله والذین  
**بعثنا بعد** انک سالک راه جن بد و فرود در زمان بسیار راه اندک تو اند رفت برای  
انکه در وقت داعی نیست سالک صفات اگر یک کام بد وقت رو در هر حال کام دیگر  
استقامت و ثبات و وصولیه رود و از جمله عوالم که سالک را پیش می آید این باشد که با خود آید  
که این همه مدت سلوک کردی و هیچ کسای ندید پس جان بجز چه میکند و نزد این خواصل  
کارست خود اینه القاد شیطان است و اندیشه باطل برای انکه کشا چون بتدیوید باشد  
باز وقت نیست توان افتاد چنانچه هیچ کس در دنیا خود در نیاید که قدیس کند و اگر فرضا کشتا  
نباشد ممکن است که بعد از مدید استعدا تمام شود بعد از آن بیدار غش انظار کرد تا  
انکه سالک باید که سلوک را بر اخلاص بنا نهاد نه بر اعمال **و بعد** از روی ده سوخته دانم که  
حرفه او صد خوانند و بخند خوانند باشد هر کس از اخوان که بنید که همان در اجتماع  
کند و بر این طریقت صلح و بیانشغول است بخانه روی رود و شکل و راه خدای با یاد او هد  
و او را باز خوانند **و بعد** تفکر اینها هر چند بیما باشد چون معلوم است که بسوی آید بیما  
غم نیست غم از تفکر آن بیما است که همان پایان است و غم خدای انجام را که نیست و  
بر آنکس که در این جهان از اهل محنت باشد و غمنا آنکس که در این جهان از اهل شادی باشد  
سخن همین است هر چند وجودند است بگریه و دل محکم در آید فان مصیر الی  
النار **بعد** اگر گاه اخوان دار غمته باشد و اجتماع بر ذریه جهش فرمایند پس

۲۷۶

پسندیده است و انشا و الله لعین و شاید که بعضی از جهل بد که حیوان روی نماید شیطان است  
تکلیف ان کند و شاید این سخن در کسی تجدد رسد که بتجرب و تبسم رسد چنین کس در ذکر  
حاضر نشود و لکن کوالد اگر والدی را تصنعون **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن  
محیی الی الاخر النابی بنی هذا هو الله سبیل السالکین **اما بعد** چون هبوط بار حق معلول  
بمعصیه بود ارض محل عقوبت و سجن انسان تواند بود و در سجن و محلیکه موضوع برای  
عقوبت باشد طمحه راستی خلاف خود است بهانه بر هر چیز نباید انداخت که بظلمت  
چینی شد و چنان شد که اینها لوازم نشانند است اگر یک نفسی نشد بکنفسی دیگر نشد  
روای این صحت و تحمل تا این دور رساید و ایام عقوبت و بخت بکند رو و نشاء سفلت کرد  
انگاه اگر طمحه را صبر دارند شاید لا اوصه الا من من دون جوار الله ای اولیای من **بیت**  
اگر چه جمله در اندوه و دردیست یعنی دایم کاشن شاد کردیم صبر کنید و انتظار فرج و در  
الموت کشید که قبل الموت از لوازم این نشاء خلاصی نسبت خلاصی حلی در این جهان است  
**و بعد** اگر موانع و صوارف بنودی مرتبه قیمتی و اخلاص و محبت کجا ظاهر شدی پس مرز  
است که موانع را مانع ندانند و نه انکه انتظار ان کشته که روزی آید که موانع نباشد و همیشه  
که چنین روز نیست **و بعد** هر کس که جز راه خدای غم بجز رود سرها و پیر باز نهد و  
همایه جانی است که هر کس که ایجا افتد هیچ راه و روی نداند و بدی الابد سرگردان و هلا  
بماند وای بر آنکس که باز گشت او بخواهد باشد وای بر او وای بر او زینهار زینهار که در  
خود را از وقوع در رها و پیر نگاه دارند و پیر حیات کام نهند که بسا در آید ایشان به  
لغز و در رها و پیر افتد انگاه هیچکس ایشان را از اینجا برین نتوان آورد هر چه آید  
رازدانی و عقوبت خانه باشد همایه زندان ملک ذوالجلالت و عقوبت خانه ارهان

۲۷۷

حد ریاض و ادب نگاه دار و قدم بی باک سوز ز زمین سقیان باش **و بعد** روزی ده  
 خدای است اگر بد و دشمنانند از بد کار شما و بد ریاضت است بد و وسیله بود اگر وسیله  
 نماید و وسیله کی بنویسد **بیت** گفت چون سلطان ظاهرین شود عینی برین آتی  
 آلت شود زینهار که اند شیر بکنید و دل بخدای قوی دارید و بر حمت او امید دارو باشید او  
 رفت و ما نیز در پی او می رویم همه اینجا جمع خواهیم شد که بدید و یک سفره از عقب نشسته  
 باشد بر سیم جلد در آن کیند که از هم تخلف نکنیم هر گاه که از رعیت تنگ باشد **بیت**  
 شوید که کشاید شود و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** بن عبد الله قطب سیدی الی ولی  
 فی الله الایم شمس الله والدین ابی سعید اعظم الله امره و ذخره و اطال فی طاعته  
**اما بعد** این یاد صریحان که پیمان بر ب روی قدم رسوخدای صلوات الله علیه است و پیمان  
 ننگت و در پای یار مرگ و عهد بی پایان بود و در پای بزرگ الله سبحانه او هم نشین  
 آنکس که محبت او و مباحثه بر متابعت طریقی او و طریقی او بود کرد اما اگر چه  
 بغراق او محزون و کربانیم اما چو نام در پی بلینم و اینجا نمانیم چو از ما نمانم قافل است از  
 مردم بار میکنند و در دم آن موقوف با حق و احزان بوی اول سایر هر کسی را نوبتی است  
 و هر نوبتی را بیعتان فاذا جا اجلم لایستازن ساعه و لایستعد موت اما در جلی  
 باید شده تا چون هنگام رسد دست پاچه نشوند و طایفه که بچم چنین از این دست پاچه  
 خلاص توان شد بیک چیز پس وان یک چیز ضایعست عرف جل چون مرصرت  
 بود چه چینی پیش آن نیک تر علم و نر عمل و نر فضل و نر همت و نر مال و نر زو نه ملک  
 و نر بشر الا می لایموت هر کس که دست بر حق لایموت زده از جای نمیرد و از راه  
 نمی افتد و من تقصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم پس ای صبیبتن

۲۷۸

من خود را بر لطف خدای امکان بید ستادین علم و عمل و فضل و هنر نزد خدای لطف  
 خدای شیخ سان ما اگر من دون من ولی و لا شیخ امانتد کردن طاعت برار  
 بگویند کی کن ذریع خود را فضل و رحمت خدای دان قل بفضل الله و بر حمته فبذلک  
 فلیفرحوا خیر مما یجمعون در چنین مرتکب عنقای استغنا بری زیند که همه طاعات مطیفا  
 بیادری بیازی بر دهد کناه کار اگر اندم بجای ای امید دارو باشد دستکار کرد و نیکو کرد  
 اگر در اندم بر نیکوئی خود دل بسته باشد که ختم را الله لا یؤمن الا وهو یحیی الذن بال  
 این است کرد سپاس خداوند شعر که در چنین موت مطیع و عاصی را یک اصلای را  
 در داد و در ایام حیات بقانون حکم میلان فوق نهاد ادی کامل آمنت که صحتا قوی  
 ناطق نظریت باشد در ایام صوفی همه کوس عمل گوید و در صحت موت همه کوش بند  
 فضل دارد و مؤمنان قوی است که در تمام ایام زندگانی معطل است بدی روز زشت اول در دنیا  
 خانه جان می پرورد جائیکه دیدن قوی بشیر که عمال جسدند بان نمی افتد چون وقت دنیا  
 رسد آن قوه از نفعان بیرون میجد و نطقی اعان میکند که هرگز چنان نطق از او گشتند  
 نام قوای بشر لال و ننگ شوند و مات و جران بیکرند و بربک بسو را می بیکرند  
 ان قوه جوان مرشد شرفه در این صدمه دم بر زمین میگوید و غیر می زند که مرشد انیم اول  
 میشود و یاری مرشد را می است مرشد است بود که او را بکشد اکنون بجان انا و زهار سخا  
 که چنانکه اند با ز رود او نیکند و در شیخ بر کشند که عین و ار سر مرشد بشر مرشد بجان گشتن  
 خود را از چنگ او خلاص میکند و بیکرند که المؤمنون لایموتون و لکن ینتقلن من دارا  
 دارشگر معاصی بر سر او تا ختمی آورد که مگر مش لذت پای در افکند صوری از صوفیها  
 رها و در دهن بیکرند و در رسیدند لشکر معاصی بر جای از آن نخب جان میدهد

قصه نمون اگر سرتاپای غرق کناه باشد در صحن ملک چنان امید دارد که اگر  
 بگذرد از آن امید بر تمام اهل ارض منت کشند همه ایشان را بکجا اند و این جزئی  
 را نباشد **بیت** قدم در رخسار زنجباز حافظه که که چه غرق کناه است سر در **بیت**  
 نگویم که مؤمن را فرغ و احوال و بعضی مواضع و عقاب نیست اینها در زبان القا  
 باشد انکسر که باشد بنوعی از انواع اما در اندام که رود چنانکه گفتیم اری **بیت** چو رو  
 دیدم و صوردم از آن می چه مستها که خواهم کرد از غمی پس هرستی باشد عمارت در **بیت**  
 اندیشه خون دل گشت باری: **الله سبحان** اخوان ما را بجز **الله** خاتم و فاتحه گرامه  
 کند درینا آسانی **الله** یفاصنته و فی الاخره حسنته و قضا عذاب النار و السلام علی و آل  
 و رحمة **الله** و بکلمه **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد **الله** قطب **بسم الله** و فی **الله** **بیت**  
 سفر المله و الدین ملک استحق و الا سر عباد الله و الدین محمد **ابا بعد** طفل را بدایه  
 سپانده تا او را تربیت کند تا بلوغ محمد تمیز بعد از آنکه تمیز شد بد را و زبان کرد از  
 دایره و پمپای خود سازد و چون انضات دایره با خانه پدری در از غریزه بوطن سرور و  
 بیکسی بسکس برسد هم شیرین و هم پیاکان او پیدا رند که او را از وطن بغریه میرند و از شبی  
 کف نامه بیکسی می افتد برای او فریاد بر آید و بر سر فرزند کوفت زیاد میکنند و بر  
 منزه که او را از شما هم پیاکان جدا میشود پمپای مبتدیان می یابد و اگر از رفیق ادبی  
 بر رفیق اعلا می پیوندد در روح کهنی بسوی **الله** روح مهین می رسد بدل جان آهنگ جان  
 او زین میکند چه داند که بر چه ملک او شتر بار است نیکی کاری از غرضان این ضعیف  
 متوفی شد او را در خواب دیدم و از حال او پرسیدم گفت چها صد اکثرین بمن داده  
 و چنین فرم کردم که چندان ملک او را عطا کرده اند که چها صد اکثرین از او صاحب توانا  
 نکند

۲۷۹

تواند بنگردد که پادشاهی از پادشاهان زین بر صند ملک فراوان باشد ملک تکلیف  
 کافی باشد سعه اطراف ملک او و تباین اطوار آن چه مقدور باشد که چها صد تکلیف  
 خواهد و کیل الاخوان اما ض اندر علیه متایب الغفران اگر اجابت دعوت رعن کرد  
 خدای عزوجل و کیل اخوان است بر او و کیل او است بل خون و زردی با یکدیگر **بیت**  
 رسید و اگر فرمان خدای باشد در ظل عرش رعن چه اجتماع او با اخوان **بیت** محبه الهی بود  
 و افزان او از ایشان محبه الهی عمره خود پیاکان رسانید و یکسوی از آن برنگردید **بیت**  
 شهنشاه و ماشهد تا الا با علمنا **الله** سبحانه اخوان را بر این واقع صبر جمیل و اجر جزیل  
 گرامه کند و بحدیث عوت او را بر خوان احسان خود بنشاند و از مرافقه **بیت** یقینی رسید  
 و شد و در صالحین بهر مند کرد **الله** و اخوان الهیین او که یک برادر مهد و یک برادر **بیت**  
 است و ارف جز او سازانادند و بن و قرانه کتاب **المکاتیب** کفاله اولاد سلف **بیت**  
 ابر محب الدین خلیل **الله** از جمله جزات است هر یکی را بیک استادی می باید نمود **بیت**  
**الله** بالناس لوف رحیم **الله** علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد **الله** **بیت**  
 معینی ای اخ الاعز الحافظ شهاب الدین داود **ابا بعد** در زبور مسطور است که حدیث  
 قدسی اما الموجود ما طلبنی محمدنی **وان** تطلب حوائی لم تجدنی یعنی **بیت** ما را خوا  
 جمله حدیث ما کن خوابا کن زدیگرا ن خودا کن چندان خدای عزوجل را یاد باید کرد  
 که خود را در آن یاد فرموشی کند انگاه هستی تازه از آن یاد زاکر را باز دید شود **بیت**  
 را عزوجل بر چندان هستی که از یاد او باز دیدی عیزت نیاید و باقی کن از **الله** استی  
 که جز آنست عیزت و جلالت بهر تیغ قران زد و نیم کرد اند قال **الله** تعالی **الم** لهلك الا **بیت**  
 ثم تبسم الاخرین کن **الله** تفعل بالجر معنی در پناه ذکر کردن میان خود و فنا سپری

۲۸۰

از ذکر در آویز و لای بر کیمکه در ذکر ستهتر بنامش که تبر باران نیتی باوی چه  
 خواهد کرد همان که ذکر نیتی تا حتی خواهد آورد آگاه باش و قلعه ذکر است  
 کن و ارکان از برای اساس معرفت بنانه و حقیقت دندان شکستی اعدا بنادق محبت آید  
 در همان بنام که وقت شک شد هنگام صحبت با قریب و بعید و گفت شنید  
 با آشنا و بیگانه نیت محبت با دارالغفار اند چون انجام دل امن بنشیند کردی  
 برای و آشنایان کردی که در کوی محبت شغول شوین هنگام کار سازی است با بر هم بند  
 و ماده و رعیل شو تا چون نعتی نفیر بشوی دست و پا چه نشوی بوم تر جف  
 الواجبه بتبعها الرادقه ایگان مرث رسید با آنچه در او است امن چه نشسته نان  
 و آب بر خود حرام کن تا این کار سازی تمام نکند و تو خود دان که این کار سازی  
 بگتر از عری نتوان تمام کرد پس در این زیندگان نمان خود و نه آب یعنی لذت آب  
 و نان بر خود حرام کن و بشهوه طمع و ارزوی نفس نان و آب محو قدر رضی و شریه  
 مقتضای حکمت تناول کن ای برادر تو هر کس که کوشش کنی نیند دارید بدیند  
 که هر کس که گرفتار ناموس این جهان است از حزب شیطان است مؤمن را باید  
 که ناموس این جهان داشته باشد و از بد نامی وی آب روی این جهان تن دردی به  
 خدا و اهل صفای بکار خواهید و روی با بیج کنی دیگر بکار نمی دهید معامله  
 و استیاضی کردید و راه راستان روید و تکلف از دست بگذارید و غزنی و رضوی  
 یکن انشمارید و بطعن اینها و بیانک راه خدا کنید قال الله تعالی ان قطع اکثر من  
 الارض فیضلک عن سبیل الله صلی که اوید کار خلق است ایشان را بهتر بشناسد یا  
 شامندی در باره ایشان گواهی میدهد که اکثر ایشان گناه کنند گناه از راه خدای

کیمکه روی و فرمان برداری ایشان کند و السلام علی من اتبع الهدی **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن مجیی لی ولی فی الله الامیر محب الله و العین شیخ محمد **ابا بعل**  
 بدان صلی که بر خوان نته نهاد با نیت نبوی او که اگر خوان از طریق خود دست ننداند  
 و هر چه ایشان را در آن پیش آید از عقب ذل و نقص مال و جوار غیران بخورد که آن  
 روز که شوی بر کشاید و بخدای برکت و بهیمن که چنین روز خواهد بود ایشان را در آن  
 روز ملک وسیع که در وی شوی باشد و اوسع از سموات خدای قدر بد هلد و هر کس که  
 ایشان را بطور ایشان ملائمه میکند از روز بداند که در آن علامه محقق بنوده و بسیار  
 کول و بی خرد و بی توینق بوده که او نیز دست با نطو بگرفته تا در آن روز از نیت  
 سعادت برسد و چنان درجات بسیار با سعادت الحین و الاثنان استطعم ان شغف و  
 من اقطار السموات و الارض فانغذ و الاثغذ و الا سلطان ای سعتر خوان  
 همه از شوی در کن رید و بیخ مینی میاید و خود را از آن عزیز تر دارید که در دنیا که خدا  
 غر جمل انرا لاشی خوانند فانی شوی بدینت هر که در یک روز لاشی کم شود و کم شود  
 ممکن که او سرزم شود پایه اری ارفع است از سموات و صیف باشد که چنین در  
 حاضیض ارض فرورد و خود را از این تن خالی باز شناسد و پیوسته در پی  
 تحصیل لذات تن و شهوات بدن باشد بدینت خویش را شناخت سکین ادی از  
 بزرگی آمد و شد در کمی شود حکایت است که شخصی میالنجو لیاید شد بود این  
 اندیشه بر او متولد شد که او کاوی است هر انبه او را می باید کشت که بهر چه نهنه خا  
 انسانیه که اکلیته است فراموش کرده و خاصیت کاو که ماکولیه است از خود بیخورد و  
 در باطن چنین حالت دست داده چنانچه کلب کسی را بکند انکن او از سگ کند گمان

کلبیتی در او پیدا شود هم چنین کلب طبیعه نیش بگویم روح زده و هیتتی مضاد  
 جوهر و در او پیدا شدن انجنس هیئت طبیعت بر آن نه خود را از طبیعت با نیشنا  
 و آنچه تقصیرا طبیعت مقتضای کسی هر خودشن است فراموش کرده و تحصیل  
 وای بر او انسا عه که از این مستی بشی اگر در او این جنون افاقه یابد و این پوشش  
 لبس انپیش بر خیز و خود را چنانچه خود است دیابد اما محرم از هر چه مقتضای  
 او است ملام ذات او وای بر او در انسا عه وای بر او و اندر هم نیم الحشر اذ  
 قضی الامر فهم فی غفله و هم لا یونون چون صدای غز جل اخوان را این یقطه کرا  
 فرموده و باز حال افتادند صد را غز و جل بر آن شکر کنند و در محافطه خود کوشند که  
 بساد ابلیس با نایشان از راه برین برد که حال ابلیس با ایشان اکنون حال پادشا  
 است که بنده چند از بند او کز نخته باشد چگونه هر سوی فرستد و راه و روی برایشان  
 کز و جنود و سر را پیوسته روان کند که ایشان را باز گرداند بکن و لطف یا مجرب و عنف  
 اخوان حاضر باشند تا دشمن دست برد نکند و مکناد و السلام علیکم ورحمة الله وبرکات  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطین یحیی الی الاصل الالهیین البیتیین رقیم  
 الله کی امانت الابواب اما بعد (دی بنی که تیکت اما جنید ویدی نه چون بنده وار  
 زیند زینا آید و رعایه کمال چنانکه در بندگان صدای غز جل از وی بهتر نباشد اما  
 اگر خداوند از بندگی تکرینار و پریشان و بد نخت و بسامان و افکار و افوان و کوفتا  
 و سرگردان کرد در برای آنکه اهبته و استعد دعدا ویدی ندارد و چگونه او را اهبته  
 و استعد دعدا ویدی باشد و او بنده است و برای بندگی است که و ما خلقت لجن  
 و الا انی الالبعد و بنده است با بندگی داشته باشد و از بنده بندگی این بنده و ابا

۲۸۲

با خدا ویدی چه نسبت و این خدا ویدی او را ای کجا کسی پرسد که اینی بندگی چیست و  
 بندگی و از ریتتی چگونه است و اینی خدا ویدی چیست و خدا ویدی نه زیت کردن بنده  
 چگونه باشد که نیز خدا ویدی غز جل اسم عبد و سید در جهان برای آن آورد تا ساقی  
 باشد تعریف حقیقه عبودیت و سیادت را اکنون نگاه کن در انصنف از بنی آدم که ایشان  
 عبد نامند که چگونه زیت میکنند اینی بندگی آنست و بنده و از ریتتی چنان و  
 زیت ایشان صیغی است که نه امر خود را بخود قائم میداند و در کردن اولی ایشان را  
 با تاسین امر تمهید اصول ان و استقلال با تمام ان هیچ دخل نیست طارخ البال و  
 انه از آنکه از این ابواب بر دل ایشان باری باشد آنچه و طیفه خود میداند همی است  
 که امری جنی که سید ایشان فریاد تبلیم رسانند و یکی بانفع و ضرب و مورد و زیا  
 هیچ چیز خط ندارند خواب میکنند اگر همه همانا اب می برد خود شامال ارادی  
 بندگان نه حال بندگی ان ارادان که با رهستی برگردن خود نهاده اند و کار خود در  
 عمد خود دانسته اند اگر سالی باران نشود بجای ان اب از دیدگان بپاند ای  
 حزدان شمارا با این چکار که باران شود یا نشود نه که روزی شمار کردن شما است  
 الله تعالی ما ارید منکم من رزق و ما ارید ان یطعمنی ان الله هو الرزاق ذوالعق  
 الیقین **بیت** و الکی کرد سر بر من ز هفت کشته خویش خوشن دید و چه گفت  
 کی همان بن و همان کهن رزق برخواست هر چه خواهی کن ای شمار از آنی که چند  
 اند نیش رزق نوصه کنید چو چیزی که نه در کردن شماست برگردن خود میداند ابا  
 شمار خطا ندارد و شما نه از ان خود و نه برای خودید ای ما خودان چند پستی خود کنید  
 چند برای خود کوشید و قایل اوستی تو کینک باش و مگو هیچ کار یاد منی مدخل

ندارد جز فریاد برودن امریکه و بول فریادند چون این کرد از او بایدش نشست که اندیشه  
 هیچ دیگر ننگند **بیت** نغزبان رو چه داری اختیاری در کن با هیچ کارت نیست کاری اگر  
 سالی برسد که ابر در کسب معاش و امورد دنیا گوشش نموده اند و این خلاف سخنی  
 است که تو میگوئی **بیت** است که ایشان با منتال امر کرده اند و برای مراعات حکم نه با ضطر  
 طبیعت چنانکه انبیا و دنیا کنند **بیت** کار با کان را قیاس از خود مگیر که چه ماند در کتاب  
 شیر شیره و السلام علی من اتبع الهدی **سبب التذکره** **بیت** من عبد الله قطب بن یحیی  
 الحلی فی الله الامیر محمد بن شیخ محمد اما بعد بعد از لقای صدای غر و جل **بیت** هیچ نعم  
 بملائکات اصیبا حقیقی بمنزله اما ان ملائکات که سر و او است با آنکه انرا در نعیم باین  
 مشابه شمارند در دنیا با اهل دست نمیدهد برای آنکه ملائکات دنیا از وی عطا  
 است که تا ان عطا منکشف نمیشود شخصی در صلب خود بر یقینی نیست و اگر **بیت**  
 است بر علم یقینی است بر عینی یقینی نیست در اینجا ان که عطا منکشف شود و  
 دوستی الهی بی لب و دیناریم به بنشیند و معاینه در ذات دست دهد از دینار یکدیگر  
 ان نعیم یابند که نعیم انجمن در بر ان مختص نماید و کیف نعیم این جهان چون  
 معلوم است که ان جهان دار کتساب نیست هر چه اینجا کسب کرده اند اینجا دارند چنین **بیت**  
 بزرگواری نصیب متحابین فی الله باشد هر کس که در دنیا دوستی الهی نوزید **بیت**  
 از این نعیم با نصیب یابند اگر چه دیگر نعمتهای بهشت داشته باشد و توقیر حفظ  
 از این نعیم **بیت** حق عطا باشد از محبت هر چند که محبت شخصی باشد باشد و یقینی او  
 در باره نصیب خود افری نصیب وی از نعیم زیاده باشد و سر که نعیمی که بعد  
 جفا الله علی نعیمها است بجان او را جوینا باشد و در سبیل کتساب ان بر یاری **بیت**

۲۸۳

و چون اهل بهشت ان نعیم خاص بر ایشان به بنشیند همه در ارتکاب الهی برای آنکه باقی است  
 از بر که مغفول **بیت** است دو اکثرین اگر مردمان نعمتهای بهشت تصور کرده اند و آنچه معنی است  
 بان از ابواب بر مثل صلوة و صیبا و زکوة و صدقات شناخته و دانسته و در آنکه ایشان **بیت**  
 هستند این نعیم خاص که واسطه است میان نعیم جوار الله و نعیم بهشت نه شناخته اند و **بیت**  
 اکسب ان نه اموصه اند این بابی است از بر که صدای غر و جل علم انرا از عامه در نوزید  
 و نعیمی که جز آنست برای مخصوص **بیت** ضد از غنا خویشی کنیده و دیگران در ان شک  
 نه بخشد لا اجرم روز قیامت چون نصیب ان نعیم خاص بر ایشان به بنشیند بر ایشان رشک  
 برند تمام غبطه من غر و جل ایشان داده ایشان مغبوطان محشرند و صاحبان است  
 مکتوم و لهذا ایراد فی سنین علیه السلام که آگاه این سنی بود فرمود لان اجمع احوالی  
 علاج من طعام است ای من عنق رقیبه و معلوم است که مثل این کلمه از عامه صادر  
 نمیشود و یکس نیست که بر ان باشد که صاعی طعام با احوان خوردن متبر است **بیت**  
 از اد کردن الامن علی الله من اهل الاختصاص من الراستخین فی العلم و این از ان علو  
 است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ان من العلم کهيئة المکنون لا یعلم الا اهل العلم  
 بالله فاذا نطقوا به الا اهل الغزاة بالله و یحذی من صد و جلال و کبر باین او موکد که اگر  
 هیچ سبب نبود ی قیامت قیامت و عش برید را جز خویشی که دوستان حقیقی با هم **بیت**  
 و این الا با با هم باشند و برای همین من غر و جل قیامت قائم کردی و دوستان **بیت**  
 را حشر کردی تا هم را با از دیدندی و با هم بودند ی و هر کس کرم کرم این کند که **بیت**  
 دوستان جدی جاوید آنکنند که بعد ان افسد چند روزی باشد برای امام حکم **بیت**  
 دوستان حقیقی را که این نعمه صدای بر خود شناسید و بی نید و در ان شک **بیت**

الله رؤف بالعباس بن عبد الله قطب بن يحيى ابى صبيح الابر كن  
 الدين حسن **اما بعد** خدی عزوجل ببه چيز بر شد شته هاده ميک بالذو و يک بقران و يک  
 بسجد و يکويم باويم که با هر يك از اينها مرا چه حال روی نماید چون والله را بيم در بشت  
 کتاهه يام و چون قرآن شوم خود را فراموش کنم و چون در مسجد روم دنيا را با قفا  
 گزدم و ولير شرح الله صدره بالغنم بدانند که هرگاه که زین مسجد شود از خداي عزوجل  
 رومی دران دید شود که با نزوح انزیر امتیازی ثابت شود از ديگر زمينها از قبيل  
 امتیاز چشم حق از چشمها است که چگونه در حیاة و مشکل مشابه او باشند اما خاصية  
 وضع مباین و ولير بدانند که اهل آسمان چون نگاه در زمینی کنند ساجد را چنانچه  
 بنیند که اهل زمینی ستارها را در آسمان اما دیده که بان ساجد را روشن بینند بن  
 اندیده باشد که عانه ناسر است و اگر اهل زمینی را اندیده آسمانی باز دید شود چنان  
 دام چنان روشن بینند که اهل آسمانی بینند و ولير ایند الله باید که کاهی که از کارها  
 باز پرداخت بحت مسجد شایب بدانند که اهل حق را با مسجد سزکاری است  
 جز این سز کار که عانه راست سز کار عانه با مسجد همین است که برای عازم مسجد رو  
 اما اهل الله برای مسجد مسجد روند اگر جن برای عازم مسجد نباید رفت بلکه  
 چه میرند برای همین که اینجا غا ن بکند از رفتنی عبد راملان بیت سیدی باید چ  
 بکار و بکاران عبد سو است که جن بوقت کار و برای کار بخانه سید نیاید  
 مشتاقه سلام سر ب آستانه دارد مگر که او را همی روی نماید عبد سو برای کاوی  
 خانه سید آید و بعد صدق برای کاری از خانه سید بر جن رود و السلام علی من اتبع  
 الهد **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى ابى ربي في الله الابر كن اليد

الدين حسن **اما بعد** چه خوش آئیده است و بر جایگاه که بنده چون در نعمه خدای نا  
 میاسی شود و قدر دلانشان و عزت ان ندارد انرا از روی باز ستانند و در نعمه ان  
 اورا بسوزد و کله زانم زوم چون کسی که اورا بجار و دره کرد استند و هر بار دره بر او کند  
 که آنت عمل انست سزای آدمی کفورد کتود تو چه کن باشی که خداوند دست تو در نعمه خود  
 بر کشاید و تو انرا چچ نشرد و منته بدی را زان باشی و پسر ست ز زبان دراز بر کشید با  
 به تشیع که فلان نیت و چنان شد و چینی شد و وای بر آدمی که هر چند او را با سزای  
 بلانا دیب کند باز چون در نعمت بر او کشاید همه آنها را فراموش کند و بطل و کاف  
 نعتی با سر کز چه حرکت ادبر او این چه بد حقی است که دامن گیر او شد نهادی دار  
 آدمی که جن عذاب جاوید در مان او نند و السلام علی من اتبع الهدی **صلوات**  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى ابى ولي في الله الابر يحب الله والدين  
 شيخ محمد **اما بعد** بخدای خدا سو کند که جن راه خدا رفتی و رضای او بقت و متابعت  
 او صلوات الله علیه که در بن نیت دنیا ملتفت شدن و آن جوی خوردن بار رضای  
 تعالی بر مملکت جهان نندن با سخطا و عقاب داشتنی سبب نیت و هر کس که جز این طریقی  
 سلوک سید بر خود رستم میکند و راه حلال میرد و در رضت بد را البوار میکشد و  
 بعد سالکان راه حق باید که از نما عقان راه حق نترسند و اندیشه نکنند اگر چه ایشان  
 اندک باشند و منافقان بیجا و ببطر تقه خود برکتند که والله مع الصابین و اگر بمقد  
 و العیابا بسند انرا ایشان پاره پاره سازند پای نغشند و دست از روش خود باز نند  
 اض حکایتها اصحاب خدا و دیار باید آرد **و بعد** آدمی خواهد مرد و بجدای بار خدا  
 کت در عذاب متقیم یادر بشت و نغیم و حیوة دنیا البته سر خواهد آمد نشاید که حق

۲۸۶



مندی برای حالتی چند روزه اند نشانه حالتی که ابدی خواهد بود فروگذار و بدلی مشغول  
 بعبودت قاینه افعال جانب عبودت باقیه کند و بعد چون جماعتی بنادان خود را هلاک کنند  
 نشاید که انبکس نیز بر خود لازم داند هلاک خود و اجتماع جمعی بر طریق سندی خود  
 ساخت بدلی آنکه حق در احادیث نه در اعدا و در بعد و در اول اهل اعراض خواهند  
 دانست که ان اعراض ایشان اعراض بوده از سعاده خویش اما وقتی این بدانند که اندا  
 ایشان سودمند بیاید ای جماعت اخوان را می یابند آید سلویشان از دست مد هید نزد  
 کشته آید خود را در سازید ای اخوان بچکس این راه نرفته الا که غوغا بر آید  
 و بد شمنی او که هاسته شده بر اینه بر شما نیز ایما خواهد آمد پای دارید تا از جای  
 نروید که ایما استخوان خدای است چون وقت تنگ بود اخوان در ملک ان اخوان بکتابه  
 نشد اما هر یک منفی دفع بجهت و السلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم  
 عبد الله قطب بن محیی بیت زیند زلف چه زنجیر با بکری نزد یکدیگر خود نسبتش  
 کند بجنون: الانحی الاعز عافاه الله تعالی غیاثا محمدا بدانند که از این مرض و وجع که  
 واقع است زیاده اضطراب بخورد راه ند همد که خدای به بنده از او با و مد بان ترا  
 جز آنکه خدای حکیم است و بنده سفیه آنچه صلاح بنده در آنت خدای سر بان ان پیش  
 ی او رد لیکن چون بنده صلاح خود در عیز ان سید اند جزع و اضطراب نمایانگی  
 ان نگر هواشیا و خصوصیت بطلب عافیه بشرط کینه و قصد اظهار اول عبودت  
 محمود است اما سخط و قلق و انزعاج مذموم است رباعی ای در ضم چونان قضایم  
 کوی: چپ میخورد دست بر پیچ مگوی: کانس که ترا فلک اندر تک پوی: اودا  
 اوداند او داند او وی: ای برادر در خدای شکی داری بخدای که در خدای شکی

۲۸۷

نیست بیت سببی این دور پر کار زانکه بکیرا بی که ناباشی یکانه: خدایا باش تا  
خدای تو را باشد من کان الله کان الله و چون خدای تو را باشد از قوت هیچ تو را  
 زیان نرسد ان فی الله و کامن کل نائف چگونگی ای برادر من اگر نه اسما الله  
 بودی چون نام خدای بر دی بند از بند من انهم جدا شدی و سرخ رو رسم این تغنی  
 تن را در هم شکستی و با نجایستی که بیوستی ای برادر من وای بر کسی که خدا  
 نه شناخت و ایمان با او نیارود و از یکجه بخود معجز مغرور بود چشم پیش پای تو  
 نگر و در روی باین سوی و ان سوی بنیاد و ایات خدای مجید محیط را بداند لا  
خدای با او این کرد که انا جعلنا فی اعناقهم اغلاقا حتی الی الاذقان فهم معقون و  
جعلنا من بین یدیم سد او من خلفهم سد انا غشیا هم لایبصرین ای برادر  
 اوله ایشان با حق چنین کردند اگر کردار ایشان تا سجیل حق بران نباشد لا شئی است  
 خدای از ایشان خشم گرفت آنچه ایشان با خود کردند او نیز با ایشان کرد که نود ما تولى  
 و جان دیکر فرمود فلما از غوا را غ الله قلوبهم چون خدای انرا کرد کرده شد و شئی  
 شد و انرا بران مرتب کشت بفهم که سیرت بر زرد بر ترا شکار کردم از سوا هب موقه  
 اگر ایشان کردندی و خدای نگرودی ان کرده ایشان نا کرده بودی هستی راه بان نمی برد  
 لاجرم عقاب بران مرتب میشه خدای که نور سلوات وارضی است پروردۀ ایشان  
 درید و کردار ایشان را کرد کرد تا هستی راه بان برد عقاب و عقاب بران مرتب کشت  
 اگر نگرودی مغفول او بود اما حکم عدل اشکارا کرد و بالعدل قامت السموات و الارض  
 کس ز آنچه بجاک پریش لاسیل عما فی فعل و هم یستلون و الحمد لله رب العالمین نوشته  
 بود که بعضی را غیبه در حوله در پیمان اخوان هست و موقوف اندن تو داشته اند

سبحان الله این بیان با خدای است و خدای همه جا حاضر است دیگر چه حاجت مبارک  
 بعل اشرف است از عمل بیان که هرگز نکند یکسانست با آنکه فردا کنند و اگر این ساعه  
 کنند یکسانست با آنکه ساعتی دیگر کنند در راه خدای آتش می باید بود این کاران  
 خنکان ممتشی نیست **مثنوی** عاشق آتش در همه عالم زند آره بر فرخش خندان  
 آرزو عاقبت اندیش نبود دیگران در کشت خوش خوش در آتش صد جهان با آنکه  
 بر رخ چگونه اعتماد توان کرد **بیت** حافظ از عشرت امر ز بزم افکنی نقد ایام بقا  
 که صانع خواهد کرد اعشی شاعر قصد کرد که بیاید نزد رسول الله و سلمان شود کافران  
 بپند بر او رفتند و گفتند مگر جز نداری که رسول الله صلی الله علیه و آله خمر زنا را حرام  
 کرده چه رغبه او در این هر دو سید نشند گفت رغبه زنا را مانده است اما رغبه خمر با  
 باز روم و خود را تا اکیال شد بیخ از آن باز کیم سال دیگر بیایم و سلمان شوم اتفاقا در  
 همان سال بمرح و اسلام او را روزی نشد چنین خنکان چه سزا و او صل نید از دست  
 صفر سزا و از حد متا این در گاه است که شتر بر در مسجد میخوابد که با بند و نرود  
 و ایمان آورد از رسول خدا شنید که میخوابد آن عذاب ریب واقع می شود که با بند و نرود  
 و میخوابد گفت استند ان لا اله الا الله یا شده ان محمد رسول الله گفت ترسیدم که آن  
 با بند و نرود عذاب خدای واقع شود آنرا بر برد که تو ای مرد صفر جان همه مردان عالم  
 خدای تو یاد رضی الله عنک یا انبیاء دیگر کیم که او را در روز احد پیشا کتکان اسلام  
 یافتند گفتند نه تو با کافران بودی گفت آری لیکن چون حارب تمام شد اسلام در آمد  
 افتاد مسلمان شدم و بجزب اسلام حال وی با رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند فرمود  
 از اهل شمشیر یا از منظره باز گویم که جناب چه داشت که ندای حارب دادند غسل با آن

نا کرده بجز برفت و شهید شد لاجرم فرشتگان او را غسل کردند و غسل الملائکه لقب شد  
 شد رضی الله عنهم اجمعین جانم خدای شما با او بیخ از راه حق و هزاران جان دیگر بر سزا  
 خدایا که با شما شتر شوم و السلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** سلام الله و رحمة علی امیر  
 الاخوان الالهیین **اما بعد** دنیا را از خود ایم یاری را نمی شاید برای آنکه بس غدار و بی  
 وفاست هر آینه بی یاری دیگری می باید گرفت برای آنکه دل بی یاری بر نمی تواند برد چه آ  
 او از جوهر محبت است و چون نامل سبکم محاسب یاری بنماید برای آنکه او با ما جانه خوشی  
 راه است نه با ما پس معنی شد که بی نیاز از بنیای کیم و بی نیاز از خدای عز و جل نیست  
 پس دل از سر غم او پر و ضمیمه مجتهد او و محبت کسیکه مجتهد او پر و ضمیمه باشد و هر آینه در مقام  
 تخلق با خلق الله بر توی از عناد بی نیازی وی غرضی بر او افتاده و **بعد** چون  
 آدمی بخواب میرود میبرد و از خود غافل میشود و غافل می شود و سخت محتاج است به  
 بیداری که بخواب نرود و نداند که نبرد و چیزی که بی جز نشود و قویست که قوت با او راه  
 نیاید تا چون آدمی بخواب رود آن بیدار صاف او باشد و چون ببرد آن زند و آرد  
 او و ضابط معانی و حافظ باز ماندگان او باشد و چون از خود غافل و غافل شود  
 آن غیر حاضر فاعل او باشد و چون از خود غافل شود آن قوی جابر حال او باشد و با  
 او باز رسد و بر پروردگار بر ما محیط است و در حجر لطف خود بلای تو سیه میفاید  
 ما او شتی روی نماید تو بی لطف اسما تو سیه میفاید و آن می بخشد چون نفس با ما  
 طغیان میکند به هفت قدم او را گوشمال میدهد تا با اعیان خودی نشیند پیوسته  
 خاطر آنها گوناگون ما را از ما میش کنند و آنچه در وقت ما است انزل بلایان حکم تعقل او  
 هر چه از او بود غیب برسد و او میل در پیغمبرهای خادستانهای عجب می آنگند

۳۸۸

اشکال جبریت و برای نماید و درهای غیب بر او بکشد و این صورت را همه کس را و  
باشد اما عارفان دانند که چیت که بر ایشان جاری شود و صاحب ملک و باندید باشند  
و طفلان فی سائر جبر ندانند که چیت کیت و کجاست حکلی قلیل ایشان باشد  
قصه نیم و سایر احوال و سالکان ارض بدانند که چون ادوی در تنگنای شد اند هندی  
و فوشن توشن مکاره و پرتیاها بر او درار کردد انها اشکال جبریت است اگر چیت نه  
دهد و پای دارد بجز غوش ازان برسد و با جبریتان اشکال کرد و او را در کشف  
بدانند و اب حیوان از طلاات ایشان او را در چنگل قند و در خلوت خاص که هیچ کس  
با پنج بزرگ ندیم مقیم کردد و اگر چیت دهد عاری جلیل قطره دست دهد و چون ادوی  
در کشار و غایب دهند و استخراج لطایف الطاف او را بر بندین آید باید که چیت  
در صورت اول ازان کفتم بگردد در این صورت در ان نگرند و خود را نگاه دارند  
چنین کنند ان استخراج عالم با وی افسن کردد و نقاب از رخسار بکناید و در ایام  
تغاض خود متمتع دارند و اگر در ایشان کزید خود را از وی پوشید دارند و بجز قلیل با  
کرد حاصل انها اشکال جبریت مقتضی و سبب است از کسیکه از ایشان رسید و  
رسیدن از کسیکه با ایشان اند کردد حاصل کلام آنکه چون بلان نماید ازان نباید کز  
و چون خوشی روی نماید در ان نباید او بخت که بلا چون ازان نکرند با خوشی شوند  
خوشی چون در ان او بزند با بلا گردد و السلام علی من اتبع الهدی **بسم الله الرحمن الرحیم**  
من عبد الله قطب بن محیی الدینی ولی فی الله الامیر محب لله والذین لله شیخ محمد **اما بعد**  
خداوند عزوجل بعد از پنج قسم مؤکد میفرماید که ان عذاب در یک نواقح مالک من دفع  
و از این هبتی و ترسی عجیب من می دشیند و یقین میدم که این عذاب است بداصل

۳۸۹

بداصل ان جهان درست بر بنجری که اسرا هیچ صارق و مانع نیست اکنون ادوی ضعیف چه چاره  
سازد و چه ند بر کند روی بگو هندی از پیش کوبند و کجا کوبند چه بخدای دگر حشا است و اشک  
از همه سوی محیط است هتک نفس کافی بسیار کرد که او را سلطان سازند تا خلاص یابند که  
هیچ ند بود بکونیت طریق سگته و استسلام بسیار سپرد زیرا که **بیت** تیغ مهر او است کورا  
کردن است سایه کافکنند است او را تیغ نیست: نفس که حزوی از سر نهاد نامزد شد امر خدا  
خاضع میشود هر چون که خدای بیغوا یابد چنان میکند چه او این هنگام ذلت و لال است مولد  
قوی در خود نمی یابد که رجوع بان کند چندان غم غوی کار کرد که یکساق قطد و تلاشش  
هر چون کشتی میرانند بر مردمان نفس که بخود نااطلاست و برای خود میچیز خود را جا بی سپا  
و ولی امر می شناسد برای خود ند بر می بکنند و پیش و پس کار خود را می اندیشد  
زانی و کوفریک میکند زمانه نشی پیوند زمانه این زمانه ان و امر خدای که بوی رسیده  
نفس برساند تا اگر نفس امضا فرماید بجای آورد و الا امر را چون خود باز کرد اندازی او را  
این میرسد که امر خدای بر موقوف دارد در حلق باب و استیذان از نفس کنی تا اگر اذن د  
او را ببارد هتک و الا با باز رسند چون خود نفس را بر رب ایشان کند باشند تا روز نفس بگذ  
و روز رب در رسد و بالذات یوم الدین حکم خویش بر بند نا لبعوم نسیم که گمانیستم لغاه بود  
هتک نفس را جان باید کشت خاورد ذلیل که امثال امر رب را که بنده و اهل و مال و  
و عرض و تن و جان و اول و اخر خدای امر رب و در کار رب کنند و امر رب ذکر روز ایشان است  
اطهار امر رب کنند و هیچ خود را از رب باز نگیرند و با کلیمه خود را استملاک و فانی د  
امر رب سازند تا چون روز رب برسد و ایوم کلاه در رب الطاف خویش از ایشان در تیغ بند  
که من کان لله کان الله ههان وههان جماعه اعوان که در این کار استوار بندید و مردانه

در ایند تا با دوح سخات بر سید ولده السؤل لاعانتک والسلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن یحیی ابی ولی فی الله الابر محب المله والدین شیخ محمد **اما بعد** بشا  
 باد بنده مؤمن را که خدای عزوجل او را در پیمان نه از آن سر کوه ان کرده که او را از خود راند و  
 انان که کار به ان ایسان بسامان کرده بخود ضایفه مؤمن را از ان بسامان کرده قافل بر هیچ  
 دور و در ارض مستقر نباشد چه دانسته که عذاب او بر ارض نازل است اگر مؤمن را **استغفر**  
 در ارض باشد عذاب راه نوب برد و او را فریاد اما چون و بیا مستقری در ارض نیست عذاب  
 در صحت و جوی ان سر کوه ان باشد نداند که ویران گجا باز جوید ای عذاب رنج شوق  
 از کجا جوی باز است که مؤمن را در این جهان نیان اگر تمام زمین بغیر بال بری همه دل ان  
 در لامکن است فی مقعد صدق عند ملک مقدر اگر جای لا اسکان دانی و شناسی که  
 بی مینه در کلام **تعبیر** خود را همه مؤمن توای رسایند و همه لا اسکان در کلام **تعبیر** و  
 کلام اسکان او را توان یافت و بجهت در کلام صحت توان رسید روی بابنا دینانه که فرزند  
 با مادر یابی هر یک از ایشان در گوشه معینی از ارض یابی احلا دیسوی ان کرده و میوای  
 خاص او را فریاد گرفته از اول عمر تا اخر عمر در همان و جامان بسدیج از هر کس که نشان برسی  
 دست تو بسرا و آورد و سوی او تاز و او را فریاد و کسر اوق خویش را بر او محیط ساز اما  
 زینها که کرد مؤمن مگر که نور بهرت او ناستاهی باشد و شعاع بر حواسی ابد اندازد  
 کوه کرد ناستاهی توان بر آمد هر خید در رنگ ایستی چون در رنگی در بدایتی از بدایت همه  
 او رسیده باشی زینمار که پیل مؤمن بی نهایتی همه مؤمن مگر که تنهای تو در لانتاهی او کم  
 شود چون کم شدن قطره در دریا انگاه روی خود با آن نرینبی **بیت** چه قطره بر زرف دریا  
 بری بد یوانک ماند این داوری بجان از مؤمن ز نهار طلب و بکدر جن یا مؤمن مان

فان نور ان اهلها ناری ایجابا شد که مؤمن بخیر از تو بگذرد و الا دما از تو برارد چنانچه تو در یاد  
 از کفار برسی آوری همان چه امنی که حکم جنبیه بشریه مؤمن قصدا کافران از تو بخوابد و  
 چنانچه تو ایشان را خار میکنی او را نوار کند با دوش صدمه در کنار راه میرد و خود را از رنده  
 مؤمن نگاه میدار چندانکه مؤمن از این سر حد بگذرد انگاه که کافران تنها باستند در انجا  
 ناز و ایسان را فریاد میسوز و میگردد که و ما کان الله لبعید بهم و انت ضمیم ای بجا صلا  
 ای جاهلان ای ناشاکران وجود بنده مؤمن غنیمه شمردید و دست در دامن او زیند تا  
 چون او از این دار الفرو در گذرد در شما کرد و شما را با خود برید که عذاب از بالای **استغفر**  
 ایستگاه چون مؤمن در گذرد در شما کرد و عذاب کشته شماست اگر گویند ما همه مؤمن **کلام**  
 بنده مؤمن است که دست در دامن او میساید مان زد گویند ان بنده که در ستمه الله انه لا  
 اله الا هو و الملائکه و اولو العلی جن کواهی او قرین کواهی خدای و فرشتگان خدا  
 نه افتاده عاصه را روی با و لو العلی باید کرد که جوهر ایشان تابش بلکه یا قبه و ایمان در  
 ایشان هم چون نور آفتاب است است بر زمین که اصحابی کالجحیم با هم اقتدایم **بیت**  
 ولله همک من یثاوی صراط مستقیم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی  
 ابی ولی فی الله الابر محب المله والدین شیخ محمد و من سع من الاخوان فی شرا ذریه الله  
 لهم ما نعت و کفاهم من اذ ادم بشر من البشر **اما بعد** چون بیج برکت از درخت بی امر  
 خدای عزوجل نافتد و بیخ زره بی اذن او از جای نجفند اندیشها بعلم او در دل اید و  
 اجناسی از او در جنبش اید سرخ که آدمی هر چه را بر سر او در مدفن و مستلم باشد  
 که بار خدای نه ان بزرگوار جلیل است که کسرا با وی روی مصافقه و مکاره تواند  
 بود و چون جلیل عزیز در سلك خویش در رخ کند که در افضولی رسد که دست

پیش آرد با بادی چون و چرا گوید آدمی سگر فراموش کرده که در بیغوله عدم ناچیز و  
 منی افتاده بود نه در کاردی و نه با وی کاردی و نه کس را از وی جزئی و نه از او  
 در چنان اثری بله اهل انی علی الاثران صبی من الدهم لم یکن شناسند کور آدمی سگر  
 فراموش کرده که قطره آب بود ویران دستی و نه پائی و نه عقل و نه زان انا خلقنا  
 الاثران من قطره اشباح بنقلیه جعلناه سمیعا بصیرا آدمی سگر فراموش کرده که  
 از مادر زاده ویران ملک و نه مای و نه هاله و نه جامی و زردیم چنان باز خواهد گشت که  
 لند جنتم با افرادی که خلقنا کم اول مت و تکریم ما خوانم و زاده طنور کم اولی <sup>صفا</sup>  
 و از وی چنینی و در این میان در روزیکه دست وی بر گشوده اند ویران نام زود صفتی  
 چند کرده اند بنی حجب علامت عجیبی اطن امرم چنان در داند است که دست او بنوی  
 که اندسته در کار بود سز که در این دو روز که روز خود یافته خود را فراموشی گند  
 و تدبیری حادث خود بر تقدیر قدیم ترجیح نهند و نفس گستاخ گشته شاخ نشا  
 طعن و انکار بر تنه بی جبار کشاید نه بلان فال که گفتار است و نه بلان حال  
 سخط و استکار است خود را امیر دست تقدیر سازد تا هر چه خواهد با وی کند  
 و جز از عان و استلام طریق نشیرد و گوید **بلیت** سر اوردت ما انشا صفتی  
 که هر چه بر سر ما بر دارده اوست و نه بپارده که اگر او چنینی افتاده و مسکین  
 بر زمین نهادن طریق ملاحظه با وی معامله خواهد رفت و از آنچه او را <sup>استلام</sup>  
 شد چه با وی خواهند کرد <sup>نی</sup> بی یقین بر او است کور کردنی است مایه کافکنده  
 است او را تیغ نینت **انعم سبحانه و ام** و سایر خوان ما را بجزلیه اذعان و استلام  
 ارسته کرد اناد و شر بد خواهان و بد کویان از ایشان گسته دارد و دل ایشان <sup>شفا</sup>

ایشان را بکینه فیت دهد و دین ایشان را از فیت خود رسد دهان و خناده و جوی و نیم از <sup>کلی</sup>  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله تطیبت بحی اری ولی فی الله الایرجب الله و الله شیخ  
 محمد بن معمر بن الاخوان فی شیراز عالم الله عن الاعزاز و تلقاهم بالکرامه و الا <sup>عنا</sup>  
**اما بعد** دنیا سر آمد و خلائی حشر شدند و هر کس را جزای کرد از خویش پیش آمد <sup>چه</sup>  
 زبان نیکو کاران را که بنعم مقیم رسیدند و بجز مالک سلام پیوستند و اینجا خوشی  
 بد شستند از آن طعن و انکار که اهل اعراض بر کردار ایشان میکردند و چون بر <sup>ای</sup>  
 تمک بر رسوم مرسلین رسوم انبای دنیا فرو گذاشت میکردند از مایه امتها و <sup>صفا</sup>  
 استحقاقها میآخستند و بعیبت نقیض باز میگفتند لا والله هیچ زبان ایشان را از آن  
 نیت که نه ان بیهوده کویان ماندند و نه ان بیهوده ایشان و امر کرد کار با بر ایشان  
 ناز شد و دمار از ایشان بر آورد و پیاس و ستایش خدا و بند سلام را که بر او نموده <sup>اد</sup>  
 راه مرسلین با الوضت و دیده دار از استحقاق سابقه انبای دنیا بر وضت تا آنچه  
 ایشان از اعظیم سیدانند ما را خوار سید نیم و آنچه ایشان از انوار سیدانند ما را <sup>ش</sup>  
 و عن یزید اینها ایمان بخندای آوردیم و بجمد مصطفی صلوات الله علیه اله و از چه این گفتار <sup>ری</sup>  
 است عام که همه زبان با بخاری است اما مدعی بد و کواه ثابت شود گفتار و کردار چون  
 هر در شایه آئینه کار تمام شود که الیه یصعد کلک الطیب العمل الصالح بر نعمه <sup>ایشان</sup>  
 دنیا را کواه گفتار باشد اما چون از کردار ایشان کواهی طلبیم کواهی ندهند چه رسمی <sup>از</sup>  
 رسوم چنان نتوانند که فرو گذاشت گشتند و صد رسم از رسوم مرسلین اگر فرو گذا <sup>شت</sup>  
 باید کرد بر ایشان کوان نیاید ترسم که نزد قاضی محشر نمک ایشان بسجلی نرسد و  
 مدعی ایشان بشبوت نه پیوند دو وجه چاره سازم چون بخندای عز وجل ثعبنا

۳۹۲

تو از مغز سر ایشان متفر کرده باشد این ملائکه هب نفسک علیهم صراط خود  
 خوانم و گفتگوی با ایشان فرود پیچید که هر کس که اهل هدایت است تلبیه علم و حکمت  
 باورسد و قلیل ما هم والسلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن مجیبی  
 الاخوان الالهیین **انا بعد** دنیا چنگال و در بندن برادی بینی کرده و امرت زیافرد او را  
 بر خواهد درید و طعمه موزان و باطن خواهد ساخت مع ذلک ادی در روی دنیا تا  
 و او را در دست دارد و انس از او باید عجیبا که ادی است بخندای که دنیا در طراد  
 و سادگی او حیلان است که این همه را از ایشان میکشد و در ظالم و خون میکشد و  
 از پی او باز نمیشود و مهر لژی باز نمی کشند ای ادی دنیای بیکانه را بکنار و بطلب  
 اشای خود مشغول شو که بخندای که ترا آشنای است که چون او را بیای و در کف او  
 روی از بیای بیاز شوی بلکه دنیا بتو بیاز زند کرد و عجز و ملعونه بد رسای  
 تواید و در کوبد و عجز کردی و بوی التفات تمامی ال **العارف بیت** اگر سلطان ملا  
 بند باشی همه کنند و تو در خنده باشی و کرم پر شود اطراف عالم تو شاد  
 خرم و فزنده باشی و کوچک چرخ و زمین از هم بدرد و راه هر دو جای زند باشی  
 بجهت چرخ تو تیر نخ داری چه خیره شش عمه بر کند باشی همه مشتاق دیدن تو باش  
 تو صد پرده فرو افکند باشی ای ادی ای ادی این وان نه آشنای تواید بر  
 آنکه هر کس بر سستی خرد می تند آشنای تو آنکس است که سستی تو بر تومی تند باز  
 او نکراد جمع و در آنکه ناله تمسوا و نورا یا از کسی که باز او نکرستیه باشد که اللهم انی  
 حبل و صب من یحبک ای ادی با و خشم چه ساخته بوی آشنای از در پیچه اهل  
 میوزد از دم ویسی قوی بوی خدای آید خود در اینها ایشان رسان و شانه صد

۲۹۳

صدق پیش دارم استنفاق ان ارواح کن تا فوت روح یاب ان لو بکر فی ایام و هو کم نخت  
 الاغرض صواها الکوئی چه دام که اهل دل در ارض هستند یا نه و اگر هستند ایشان چه  
 کونه تو انم شناخت کو بنمیدان که اهل دل در ارض هستند تا روز قیامت که لا ینزال  
 طایفه من اسمی ظاهر بن علی الحق قال البخاری و هم اهل العلم با حجه منی بر اهل  
 ارض درست باشد و اگر ایشان نتوان شناخت هم چنان حجه قائم بینند هر کس که  
 غرض پاک شود و در طلب حقائق ایشان نتواند شناخت چه ایشان نورند و نور را  
 نسبت مانع ادراک نور عزیز کوری دیدن نیست و کوری اندید که بان اهل دل تواید  
 از غرض و عدل شوی شود **بیت** نظر پاک تواید رخ جانان دیدن که در اینیه نظر  
 بصفا نتوان کرد هر کس که از غرض و هوی و عجب و باوصب علو و کبر با پاک شود و در  
 طلب اهل دل که سبک و باعلاص قدم در این صفت موی نهد البته بیاید **بیت**  
 حق بر سر بنده بود عاقبه جویند یا بند بود و الله ولی التوفیق و به استعفی و السلام  
**شمس الله الرحمن الرحیم** من الفقیر عبد الله الی الاخ الاعز الامیر عیبات الدین محمد **ص**  
 دلم بکوشه میکشد که از غوغای شما آسوده باشد و از هر چه مانع است از ذکر صفای غرض  
 و تامل در حکم او خالی بود و دیگر باری که هر چند از صفای کونی دلشاکند ندانم این معنی  
 کی صورت خواهد بست و سوانع این چگونه مرتفع خواهد شد ای برادر چگونم که سستی  
 صفای عالم ارواح دلمرا چه افکار سیدار بهم است که از جری جانم تن چاک کنم و در  
 انقطاع ازان چگونم که مرا چگونه میکند از چون ان شست و انوار بنظر درمی آید خوا  
 که در ساعت میرم تا انرا در بر گیرم و با ز این اندیشه می آید که چه دانی که بان درسی از  
 این اندیشه اشقی و درودی بر میخیزد که تمام بخوادم سؤفت در میان این انقبای

۲۹۴

و اینست تعلیم و مهادردی نه که با وی بت این شگونی گمن که انا اشکوشی و حزنی  
 الله والسلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی  
 فی الله الامیر عماد الملک والد بن صغف سنی معقر طیار **اما بعد** رسول الله صلی الله علیه  
 و آله فرموده من ساوا بوماه فمومعون راه می باید رفت که مسافر درازست و عمر  
 کوتاه اگر آهسته میرفت خوف انقطاع هست چنان بشتاب بیاید رفت که ساق  
 از ایشان بازماند مار دراز پوست هستی بر تن می باید جمید ایولی من اگر بدانی  
 که سایل نالی الله را چه نزل بر او آمده کرده اند اب و بان دنیا ترا نکوارد و خواب  
 دیدنی بیاید و قریب و بعید تو را فراموش شوند الارق قای سلول این راه ایولی  
 من باشی به ان باید کرد که ان حلاق کرد با نرخ که نزد وی رفت که موی سفید از  
 لجه او جدا کند تمام لجه او را تراشید و پیش روی او نهاد و گفت تو خود از هم جدا  
 کن که مرا کار بسیار است بتی بر بخی در رفت اندیشه می باید زد که او را عن اصله قطع  
 کند چه بود ای تمیز صحیح و مستقیم او است **اما بدیت** عقل نامست نشد چون و چرا  
 بت نشد؛ و آنکه او مست شد از چون و چرا دست کجا است؛ ایولی من کتابنامه  
 هدای علم السلام می باید کرد حسب القدر و راجعاً آنکه ایشان را بوده پیش نیاید  
 تشبیه با ایشان میسر نگردد اینطور که صالح پیش آمد اگر باند و بهیمن بیخ که روی خود  
 پیش رود در ضمن ان بسا تشبیه که با ایشان توان کرد اما اگر کسی تنها رود در معارف  
 نشیند کمال تشبیه با ایشان نتواند کرد بولی آنکه احوال که مظنه چنان احوال است که  
 علم السلام میسر ندهد او را پیش نمی آید غرض که این جمعیه و این فہم رحمتی است از  
 خدای عزوجل که روزی نموده جماعتی را از سالکان که چنین طور پیش نیامد مفضل

۲۹۵

مضطرب بوده اند با نکه مجال خود باشند و فرا خود انطو در که ایشان را روی نموده رفتی  
 کنید و بر غصه فوت ان تشبیه جبر نمایند باشد که آنان را که این رحمت پیش آمد انرا بر خود  
 ضایع نکنند و وسایح شیطانی بیرون و اندرون ایشان راست نظر و در نظر  
 نگرداند که اگر این نوبت باشند با خستند ایولی من بیستای جری بمیدانستید و اکنون می  
 داینده و بیستاید یک هست که این زمان نمیدانید و بعد از این بداند پس کند  
 و لشکر خود نگاه دارید تا عواصف شهبانها را از جای بر نکند حقیقه هر چه بود  
 خود معلوم شود صبر کنید که در جملنا هم امته مهیدون با من عالمنا صبر او کانا و کانا  
 با ایاتنا یوقنون ایولی من خواهر که نامه که نویسی بخون جگر نویسی و روی کباب  
 از ان مشغوم **بیت** ناراضدان با غزا مندان کند صحبه بنکانت از بیگان کند ایولی  
 من خلیفه را مرض کل خوردن بخور بر نوع علاج میگردند روزی از کسی علاج ان پرسید  
 غزیه من غزوات الرجال گفت راست گفتی غزم کردم که دیگر کل بخورم و دیگر هرگز کل  
 بخورم و دیگر هرگز کل بخورد سر من همه کس کل خورند است که سبب است بخلاف فطره  
 و علاجش غزمی است چراغ فقه کوتاه ایولی من باید که صلاحه تو در غزم و کار خود  
 چنان باشد که شیطان را زهره القای شبهات نباشد و از تو چنان گریزد که از سایه  
 امیر المؤمنین علی علیه السلام ایولی من سالک که در کار خود ستمکن شد هر گاه که شیطان  
 بوی نزد من بشنود مخرج میشود شیطانی بر روی مع میگردند و پرسند که او را چه  
 افتاده میگوید آدیش گرفته چنانچه مخرج انس را کوبند که جیش گرفته جعل الله  
 ولی من اولنک و اعطاک ما اعطا اولیائہ و الصلہ تقی من عجاہ و السلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر محب الله

۲۹۶

والد بن شیخ محمد نصره الله **ایده اما بعد** نوشته بودند که آدمی همه عبودیت مخلوقی  
 شد و حق عبودیت است که بیک نفس از ذکر عبودیت خالی نباشد اری چنین است  
 چون رب عزوجل پیوسته بر پیوسته است تا درک مینماید اگر بکلیت نه العین نظر از وی  
 باز گیرد وجود او از هم فروریزد و چگونه چنانی باشد که مرغ عیسی هم مجرد اینکه به  
 حسب ظاهر ساخته او بود چون از نظر او غایب شد فی الحال ای امتاد و یا چنین  
 میشد چگونه آدمی که فی الحقیقه ساخته قدرت خدای است عزوجل بی آنکه در نظر او  
 باشد اگر نظر بر همه از او باز گیرد در ساعتی ناچنین شود پس حق عبد نیز این است  
 که بکلیت نه العین از امامت و طایف عبودیت غافل نشود و چنانچه رب پیوسته بر پیوسته  
 میفرماید او نیز پیوسته عبودیت تقدیم کند تا بنده شود باشد اما قبل من عباد  
 الشکور بن کی چنین بندگان گواهی داده و قله این مقام برای آنست که این سخن  
 گاهی صورت می بندد که ذکر خدای و محبت او سر رشته تن و جان عبد شود و بیار  
 و خون او بیارند چنانچه ویرا تکلفی نباید کرد برای ذکر بلکه وجود او ذکر باشد و  
 چون چنین باشد نشان ولایت بر او باشد که گفته اند ولی خدای آنست که در  
 او خدایا یاد دهد برای آنکه چون ذکر وجود او تمام شد تمام حرکات و سکنا  
 او شرف ذکر است یعنی هر چه بکند برای خدای بکند و هر چه بیدهد برای خدای  
 بیدهد و هر چه بیستاند برای خدای بیستاند و هر چه بگوید برای خدای بگوید  
 و از خدای بگوید و بخدای بگوید برای آنکه حول و قوه خود در میان نمی بیند و  
 چون نیت الهی او را در همه کارهای حاضر شود همه کار او ذکر است خواب او ذکر است و  
 بیداری او ذکر است سخن گفتن او ذکر است خواستش بودن او ذکر است فکر او

او ذکر است نسیان او ذکر است کل شأن او ذکر است هستی او ذکر است ذکر است و در  
 ذکر است و از ذکر است و بر ذکر است لاله الا الله یا کا خدا بیگم چنین یا کان یا ک او بک  
 نقیض الکان از لوع سینه ایشان زودده و محبت این وان از دل ایشان رپوده پاکند  
 پاک برای پاک بکمانند مرکبیا الله سبحانه از برکات این پاکان فیضی نصیبی بخیر  
 بد بخت کناه کار سیه روزگار کرامت کما دانم بصیر بالعباد و لا حول و لا قوة الا بالله  
 العظیم و الحمد بالصلوة علی محمد و آله اجمعین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله  
 بن محیی الی ولی فی الله الابرار شمس المله و الدین ابی سعید **اما بعد** ذکر خدای عزوجل  
 موشن دل طبیعی است چنانچه که بازده ساینه خواهد که در آن بیاید و مرغ نشسته  
 خواهد که بیاید دل طبیعی یاد خدای خواهد که درون دل خود جای دهد چون  
 انبای طبع با ما دیش هو کام خود شیرین کنند او کام خود بنام خدای شیرین کند با کا  
 خدای که مدیث هو بکام ایشان تلخ کرده چنانچه تلخ است از صبر و منظر و ذکر خدای  
 بکام ایشان شیرین ساخته چنانچه شیرین تر است از قند و عسل و اگر از خوردن این  
 ادم ایشان دلم زبان و هم درد که با ایشان مشک کنند در پیام بد که کرده او را <sup>ند</sup>  
 ادم خلق فراوان است ایشان را همه بیکبیا میا ایشان ساخته بود و همه بیکه بسمع ظاهر ذکر  
 ایشان نشنوند چنانچه داود را بود که با سبالا و بی معه والطرف الناله الحمد لله باب  
 که بقوه بصیرت اندر زبانند چنانچه سابر صد یعنی و موقنین راست جری بشا و هجرت  
 و استوا طبود و بر از سکس زینو بهم بستیج رب غفور رحیم خالک افئاده راه او است  
 باد هوا خواه او است اب روان سوی او است استی کرم صبحی او است زبان <sup>سن</sup>  
 نبنای او است چشم بر کس حیران صنع والا است سرو از دبرای بندگی او <sup>پا</sup>

۲۹۷



نی که خداست بسته بخداستاده در باب پشت دروا کرده او را و کند اشجار سر برید  
 نهاده او را ساجدند مگر آدمی که سر در هواست و پشت بر خدای کرده و روی بخود  
 آورده بی نی خود را فراموش کرده اولاد کرا انسان اما حلقه آن من قبل و لم یکن شیئا  
 از آدمی که خود تر کف در تربیت نفع خود و نعم را نام بزم و نفعه او را وسیله مکابره  
 با او سازد برای آنکه مکابره با حق کند و شوی حق حق است پس مکابره با اوست که حق  
 است مکابره با خداست و او نفعه خدای است که از این مکابره شده که او را قوه و قدرت  
 بخشیده است چون برای اشتغال بتبعم نعم از ذکر خدای باز مانده و برای استظلام  
 بان نعم از مکابره با حق ممکن گشته خدای عز و جل تواند که آن نعم را زوی باز ستاند تا  
 ببیند که بعد از سلب آن نعم او هم چنان مصراست بر اعراض و دنیا و هم چنان داعیه  
 تطاول دارد باینه خدای شود با او از بندگی که پیش از آنکه نابوه قهرامی مشعل شوی  
 و در بند این انتقام و تدارک در آید و باز وقت کار خود است و پیش پای خود  
 بیند و بد و ام ذکر فسق در آن روز گرداند و بالتجرام مسکنه کردن افزای بر خود میکند  
 قال الله تعالی انما یان للذین اسوا ان تتخع قلوبهم لئلا یکن الله و ما نزل من الحق و لا یکن  
 کالذین اولوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد ففتنت قلوبهم و کثیر منهم فاحسبوا  
 ایا جماعه اخوان الهی بنی را برای تطاول آمد فسق و در دل پیدا شده که بجای زکریا  
 محصور و محروم عین اریک و ملازمه بیوت خود را ایثار میکنند بر ملازمه بیت رب عز  
 و جل اما بعضی ساجد اند من اسن بانه و انیسوم الاخرین ان چنین جبر میکنند و امری که  
 روز ایشان است در رخص بیوت خدای و ذکر اسم او و نشر کوا و نفعی میکنند تا آن روز که  
 روز رب باشد عز اسم و انیسوم کله الله دانند که با ایشان چه کنند ان تنظر الله بنیهم کم فانذ

ناد کردی اندر کم من کان لله کان الله جماعه اخوان ملازمه شخص بقدر حاجت با و باید  
 کرد شمساحت بخدایید بخدای و وجوه استقامت با و پیش از پیش است با ارباب الدنیا  
 استمال العقل الی الله و الله هو الغنی الحمید ملازمه بیت رب عز و جل و حضور در ذکر  
 او چنانکه میکند بقدر حاجت با و ملازمه خانه او کنید و بدیند که اگر با وجود اصل  
 بملازمه خدای تعالی حاجات مقصنی میدارد برای آنستکه او مراتب حاجات مشتاق  
 حاجتیکه از آن فقیرتر گرامند تربیت ان با قضا میدارد تا با ازای تقصیر مقصرا اند  
 نگردد اینچنین میکند در حاجات جز بهرست هیچ میداند که حاجتیکه کم است احتیاج  
 است بظلمه مادی که در آن یوم تبدل الارض عن الارض و السموات و برزوا لله  
 القها امری که در ظل بیوت خدای برسد که در جل کان قلبه متعلقا با  
 اذا خرج منه حتی یعود الیه لکن بظل خدای ظل نباشد او را ظل نباشد اما کسی که در  
 سایه خانه خود برسد ان روز خانه از است فی رها ما عاصف فالان  
 فیها عوجا و لا استالاجرم فی سایه ماند جز خانه خدای ان روز خانه و جز سایه او  
 سایه نباشد و نتواند بود ما کان الله بقی و ما کان لیرغ یهتک و بعضی کل شی  
 هالک الا وجهه له الملك و الیه ترجعون و السلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن محیی الی والد سلف الاخوان الشاب التائب التائب الامیر  
 الدین عبد الله **ابا جعفر** خدای عز و جل مرشد زید و در دل مادر زهد انگاه فرزند  
 از او باز ستاند تا او را بیازاید که او با سر خداوند سبحانه در چه مقام است امری را  
 کردن می گفت و برضا و تسلیم پیش می آید یا و العیبا بده بناخوشی و کراهت  
 انرا تلقی می نماید اگر برضا و تسلیم پیش می آید حق عز و جل بان باهات میفرماید

۳۹۸

بالا آنکه خویش بگوید بنده مرا نکند که بحسب وی از وی باز گرفته ام و او امر مرا کردن  
 نهاده و راضی و مستلک گشته بعد از آن محل او و فرزند او در جوار خویش در درازت  
 سفر سیف یابد و چون بنده کان را از جنود حش کرد ایشان را با هم می رساند و ابد الایاد  
 بدیدار یکدیگر تنعم و از صحیحگی یکدیگر بر خورند و بیکدیگر مانند و چون از کار جدا وید  
 با هم در خوشی و نغمه بسر خواهند برد معارفه این در روز صبح زبان سید را ایشان را اما  
 اگر در الغیاب بنده در مقام کتاسی وی باکی در لایه و ادب و تعظیم رب فرود گذارد  
 و غیره بربوبت و عزت الوهیت نماید که بتکدی بنده ملاک و یکدیگر برین گوید و مملکت  
 من افزوده و با من برای او خصمی میکنند بجلال خویش که دنیا را ایشان بر هم حرام گردا  
 که هر کس هم را با آن نه بیند و از یکدیگر بر خور داری بنایند اکنون زینده که طن تهنه رضا  
 نلیه که شاعر اولیای حق است پیشی گیرید و بگریه و جنع و اضطراب منمائید که  
 بیم آنست که اگر شخص دل خود را نگاه دارد و زیام بدست طمع جنوع باز دهد او را  
 بچنان جایها کشاند و بدان مقامات رساند چه هر یک بی راههای است و نه هر  
 بدایه ان معفو است عفو نهائیه ان مرجع است و مؤمن بر دین خود تنسان است  
 و کام با حیاط همد صر کیند نا اجرا بید و باید که موت او شمارا مو غفلتی و نیکو  
 کرد و دینا بردل شمارا سازد و ز غیبه در کار حضرت بر تمامان کرد اند تا طریقی  
 انابه و عبادت پیشی گیرند برای خود و برای فرزند مرحوم صدقات دهدند و  
 کیند همه خود متعلق با بنهادارید نه بجمع و بکاه یا امامه مراسم غراء و الله ولی اتی  
 و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن  
 محیی الی سید الاخوان شیخ کریم الدین **الامجد** نفس از ناز است و دل از نور قیام

قیاس حال دل از حال کواکب باید کرد قیاس حال نفس از حال مصایح چنانچه  
 روشنی چرخ غمبد دروغنی باشد که از ضایع رسد تا ان مدد واصل باشد چرخ  
 افزوخته باشد و چون ان مدد کمی گیرد چرخ در دور فرومزدن او در هم صینی روشنی  
 و افزوختی صاحب نفس از بند مال و جاه و لذات و شهوات که از ضایع ذات اینکلی  
 باشد تا ان امور منتظم است و مدد او با واصل تا زنده روی و کشاده و روشن شود  
 حال است و چون ان مدد روی در کمی هفت حال او روی در خواب آورد و پرتی  
 و صحنه تیرگی بر او باز دید اید اما صاحب دل روشنی او در ذات او است بی علت  
 سبب معلومه و مدد مانند و روشنی ماه و انصاف ستاره اگر جهان از جای برود  
 دل وی از جای نرود و اگر عالم تیره گردد وی تیره نگردد او بذات خویش نازد  
 روشن است نه بمدد جهان خدای عزوجل او را در ذات خویش روشن آورد  
 و روشنی او را بر جو طیحی از جهان نساخته و با بری خارج از ذات او با نیت  
 چون صینی است خود مند باید که سادقه احکام دل کند تا سلطان دل او اسکا  
 گردد و بنویسای رسد و قیام بذات خویش حاصل کند و وی بر اینک که روشنی  
 او بچرخ نفس باشد اندم که بعد از انچرخ همیشا بالکلیه منقطع گردد هر چند  
 نگا که او را اندم برای قلمه مدد نگاه روی نماید اندم بیکبار بجمعه بر او  
 اید ای اخوان دست از سلوک راه دل سارید که چون تباشیر هیچ ظهور دل  
 کند ان روی نماید شمارا از سر و در که سلوک بر سر انزانه یافته باشند و اگر  
 دیناروی نماید در حضرت این در بکشاید غم نمی دید ای اخوان سالک چون کا  
 اخوت کند و حضرت خویش را ابدان کند بناچار در دینیای او قصور بدید ای

و ویرانی روی نماید هر آنکه او را تعجیل رفتی با عزت باشد برای آنکه از ویرانی به  
 آبادانی برسد و معروض چون گارد نیالکند و در بنیای خویش آبادان کند بناچار در ا  
 او قصور پیدا آید و ویرانی روی نماید هر آنکه او را تس از رفتی با عزت باشد  
 برای آنکه از آبادانی به ویرانی برسد و یکسانست کسیکه مرگ با خود آید و او را  
 تعجیل مرگ بوده باشد تا کسیکه مرگ با خود آید و از مرگ ترسان و هراسان بود  
 باشد من اصب لعنا و الله اصب لعنا و من کره لعنا و الله کره لعنا و چون بخدا  
 عز و جل لعای کبریا مگروه دارد چون بخدای رسد خدا بر اینها بدجن غضبان و  
 بر کسیکه خدای را غضبنا یا بد برای آنکه اگر دیگری بر او غضبنا باشد پناه از او  
 برد و بیفایا ماحلقی ترقی کننت کالغضبنا بالما انفضای ای اخوان زینهار که سختی چند  
 روزه بکشید برای اسان آید که می آرد ای اخوان در این جهان که هر کس سرگردانند  
 و راه و روی بدست نیت و کس نمیداند که چه میشود دست از دامن پیغمبران خدا  
 چکی نه توان داشت وای بر اعمی اندم که دامن قائمش از دست بردارد نه یقین  
 و عقل نارسید و سوسه میکند و عتوه سید هد که دست از دامن ایشان بداند که به  
 چراغ ما این راه توان یافت وای بر آنکس که این عتوه خودد و از رزق باز ببرد  
 چراغ اندیشه بر باد می میرد افتات بنوف ان سراچی و هاج است که هیچ روح عا  
 انرا نتواند کشت چراغ فلسفینا کورد چراغ پیر ان انبیا روشن الی يوم النور  
 والسلام علی الاخوان و رحمة الله وبرکاته **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب  
 میحیی الی ولی فی الله مولانا محمد المذوالدین سلام الله **ما بعد** ادی کم اند  
 کارهاست که مبنی بر صیوة است در اندیشه نفس صیوة اصلانیت کونی که ان امری

۳۶

اری مقرر است و عجیب آنکه نام مقرر حق همه چیز صیوة است ایده و رپای بست محکم  
 باید ساخت که بعد از ان دیوار و سقف بران هفتاد تمام کار و بار جهان مبنی بر  
 زندگی است اولاً هر صیوة خود مقرر کن و فاعله زندگی است و سازنا از مرگ  
 این باشی بعد از ان بنای کارها بران نه و اگر کوی این فاعله را چگونه است و  
 سازم که استوار پدید برینست که برین پس این خانه مشا و بر شاخه صرف هار بنیان  
 ناسین مکن تقوی و روضا خدای بجوی و بنگی کار بران نه که ان اصیل اصلی است  
 استوار چه کتی برای وجه خدای کن که باقی است کل من علیها مان و بیستی چه  
 دلب ذوالجلال و الاکرام آپر جعفر کلینا الحق الله بالا انوار دیدی که در مضا  
 مانی چه اسبهای تاخت و هر گوشه طاق و دروازه میاقت اجلس تا گاه کوی با  
 گرفته بدع بیستان برد و از طاق و دروازه طاق ساخت گجا شد ان چستی و چا  
 گجا شد ان فر و فزانی گجا شد اندست دستگاه مال پای مار کشت و جاه چا  
 اکنون باز بسته کرد در صورتی است یا ایما الان انک کا و ح الی ربک که کا  
 فلاقته اگر کردار شی صالح است او را در این چاه عین حیوانی کشاید که در این  
 وی روضه سازد از ریاض بهشت آری هر کسی اندرود عاقبه کار کشت ای  
 باز ماندگان و تهمه بش باز ماند باز ماند یکدیگر یکدیگر از مرگ یکدیگر عرف کید  
 و باز وقت خود افتید پیش از آنکه بمیرید چند اسب امل زین کرده با تمام اوها  
 این سوی وان سوی تازید بدین پای بجان تقوان رسید اما از پس ننگ و تاز  
 سست و ماند شوید و بدان راه که باید رفت فرید و از ان کار که باید کرد باز  
 مانند مایه از دست داده و سودی بچینک بناورده چه گویم که جمله است غرویم

کار هشیادری است الله سبحانه و تعالی از این مستی هشیای و از این خواب بیداری کرامت  
 کند پیش از آنکه خواب گران سرگ در رسد و بجای عذاب بر سر افکند و فتنه  
 یابنه الموت من کل مکان و یا هو میت و العیاد بیداری نماید و طریق خلاص شدن  
 از آن فتنه فانی شدن است در جلال خدای و سبقتی بر موت اضطراری  
 بموت اختیاری عمد نابود همل ان علی الانسان حی من الله هر کم یکن شیئاً من  
 یاد کردن و از این وجود ضد روزه که توب مستعالت باز نگفتن و از آن بخورد  
 و یا الحقیق الدینا الاستغ الغر رجوع ضیاط حابه در کسی پوشیده نایراند از  
 کند وینک و بدان مشاهده نماید نباید که انکس مالکانه در اینجا نگاه کند و  
 بدان شاد و می کج دهد تا چون ضیاط انرا از بر او بکند مخزون و غم ناک بگذرد  
 اگر مخزون و غم ناک گردد دلیل سفاخته و نادانی است که او را الله اظهار معنی  
 ساخته بودند خود را صاحب این معنی پنداشت امر از خدای اید و بخدای باز کرد  
 و این بر جمع الامر کله آدمی پیمان است که این حکایت باومی پیمانند و با او پیمانند  
 چنانچه مخوی گوید ضرب زید عمر با این تفهیم ناعلیه زید و مصغلیه عمر و از گوشه  
 چنگ دوزید زید که ترا بعضاً میکرم ای بابا این مثالیت که ساختیم برای  
 تفهیم معنی با ترجمه علامه دارد و اگر البتة چنینی است اسکان اعطی زید عمر و از  
 این دینار و پیمانان گیر بر بیدی و بیکی جهان همه از این گویند است بیت نه تونی  
 تو راست در کاری: توجه اندر این بیان باری: گفتم اگر شنفتی ان فی ذلک لذکر  
 لمن کان له قلب و السمع و هو شهید و السلام بسم الله الرحمن الرحیم صفت  
 محمد دم زاده الواثق بالله ذی المن امیر حاجی رکن المهر والدین شاه حسن ابا بعد

بعد منطوق نظر لطف پروردگار بوده هر چه متضمن رضای خدا و نداشت تباد  
 سبطانه و رضای والدین است که وسیله رضای اولاست موفق باذ قال الله سبحانه و  
صمیمنا الانسان بوالدیة علمته امه و همتا عارهن و فضاله فی عامین ان امکن لهم و  
 لوالدیک و الخ المیرتک و الدین قرین شکر خود ذکر فرموده چه اهتمام اولاین  
 تواند بود یا فرض توان کرد در این نیکی تامل فرمائید و باید که تحقیق بدانند که اگر  
 کسی چنانچه رضای والدین است زینت میکند و کبریا بقه ایشان در دنیا جان  
 می بندد و خداوند سبحانه و عباد در دنیا عافیه گرانه میفرماید و امیر و آسانی  
 گرداند و طاعت می آورد و محبت وی در دلهای مرجمان می دهد و در وقت و ناست  
 ایمان او را بر او نگاه میدارد و اگر کسی مخالفت ایشان میکند و خاطر ایشان آزر  
 میزند شتمنی او در دلهای می دهد و کار در دست او می کند تا او بر او دست  
 آید و تمام عالم ناما جهشاد در باری لغت میکنند و در وقت وفات ایمان او بقی  
 باند عرصة تلف است الامن رحم الله و حق است بر خدای غزوجل که اگر او هم در  
 پدری شود فرزندی ناکس بر او بکار عاق مودی که و پرا او دارد و آنچه او  
 با والدین کرده باری کند بیت زخمیکه زنی چه باز باید خوردن: دردم زینت  
 باید کردن: اکنون الحد الحد و که مخالفت والدین و از زدن خاطر ایشان تیغ  
 زهر الوداست و خود را تیغ زدن نه کار خرد مند است یعنی که انمخدوم زاد  
 از این معنی محفوظ است و لیکن گفته بهتر که الحزم مؤالطن ابن بود سخن در شکر  
 والدین که سبب ظلمت اند آمدیم با شکر خداوند سبحان چون حق والدین که نطایبی  
 آفرینش اینکس اند چنینی است حق خدای تعالی که آفریننده گویای بینای شوا

بدین صفت و صورت که شاهد آید و بدین اعضا و جوارح که معلوم است نگاه چینی  
 طعامها و برهه های کونا کون بیان فرماید برای وی و چینی جامه الباسها متخلف  
 و چینی حیوانات مختلفه الخلقه اراست است و دندان کوش و غیره بیان فرماید و سخن  
 وی کرداند و با جمله جمله عالم برای مافع او و ابناء جنس او بیان فرماید و بدان سمع  
 سازد و بجای آن هست که شخص حق نغمه چینی کس بر خود بشناسد و روی دل  
 او آورد و اسرفی او را بجان فرمان برد و کفیف خداوندیت مقتدر و چنانکه اگر کسی سخا  
 وی بکنند بیک طباچه قدر بر با خالک راه یکسان میشود آن بطش ربک شدیدا  
 هو بید و عید و هو العفو و الورد و ذوالعرش المجید فعال لما يريد و باید که  
 پیوسته این کلمه نصب العین نمودم زاده باشد و آن این است که سدا رکاز ادری مطلقا  
 بر او ایل شیاطین است چو آنکه انزبان ادری قابل ترقی است و تنزل و کتاب فضلا  
 و رذایل و بر آن مکتب هم چون خوب تر که بر شکل و پیراسته توان ساخت بعد از آنکه  
 بزرگ شد بهر نوع که شد خواه جز و خواه مش و زیاد تغییر پذیر نیست هم چون آن  
 خوب که خشک شد اگر دست خشک شد وید که نمی توان کرد و اگر کج خشک  
 شد او را هم راست نمیتوان کرد مثل ادری همین است و در این باب هر چند کینه  
 نامل کردیم هیچ چیزی از صحتی مؤثر تر نیست عن المزالا سئل و سئل عن قریبه و کل  
 قریبه بالمعادنه تصدی اگر خداوند استحقاق کبسی سخا خواسته ویر این شد  
 و خود سندی میدهد که خود را از صحتی اهل فضا که طریقه غیر پسندیدند دارند  
 نگاه میدارد و در غیبه صحتی اهل صلاح و تقوی و متوجهان بخدای میکند و اگر کسی  
 بد بختی خواسته ویر با نشن و شیطان بکند رد که موسسه و ثغیب او بختی  
 حیوانا

حیوانان و اهل طبع و بر مایه خداوندی سبحانه طریقه ایشانرا دشمن میدارد میکند تا  
 روی ایشان بیکدیگر و مزاج فطرتش فاسد و مخوف میشود و از استنشاق رواج الطاهر  
 الهی محروم می افتد و ذلک هو الخزان المبین و الخزان العظیم الحدیث و رواج  
 حدیث فطرت با یاد انبیا میدهد و نور در اوقوت می بخشد مواظبه است بر خدا  
 و رجات و اگر میسر شود قهقی نور نور علی نور و دوام و صبر و صوم بعضی ایام و اگر  
 از ماهی روزی یا هفته روزی باشد و تلاوه قرآن هر روز قدری که اگر بر این پنج و  
 چینی مواظبه فرماید ثمرهای بنکوبد هک و ایستد که نور دل سر بر زند نگاه مؤ  
 حاصه کفایت نیست **بلیت** انکوش کوسرا موضه است: قوم سخا میرانش کوی پر دو  
 افن شرح الله صوره للاسلام مؤ علی نور من ربه قولی للعائیه قلن بر من ذکر الله  
 اولئک فی ضلال بینین بابر صدق اخلاص که نسبت با آنجا نوازه هست و بیسیکه  
 انشای سخن مذکور کشت که او ایل شیاطین تحمل تمهید اساس است اما صرا و اما غیر  
 بدین چند جمله عجاآله الوقت ببادرت صبت اعتماد بر حسن استعدان سخن و آ  
 زاده و الله المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم و هو صبی و نعم الوکیل  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب من یحیی الی ولی فی الدر الا میر افضل المله  
 و الله بن محمد **اما بعد** روزی دنیا قسمتی مقسوم است بر حصص هر حصص افزون  
 نمیشود برای آنکه بیامادغان باشند که بملفوظند پس اندیشه از این پشت با  
 انداخت که اقبال بر کتاب حسنا که مایه سعادت اخیرت است کند آن سعاده که  
 پیغمبران خدای از آن جز داده اند اگر کسی خود روع ان سعادت استنشاق میکند  
 و اگر نمیکند جماعتی که از آن جز میدهند نه ان کاشند که جز راستی با ایشان کانا با  
 منها

۳۶۲

به آنکه احتمال صدق از خود مند سقراط جیات کافی است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین  
 علیه السلام فرموده در آنجا ۴ دهره که اگر چنان است که شما سیکو بند هم شما بر هید  
 و هم من سبت که شما بر هید و من نه و اگر چنان است که من سیکو و ای بر شما اول  
 من برادرم شما و ظاهر آن که دارید که دوست خبی خواه شام و بد شما نمی خوا  
 اکثر کوشش کنید بالله العظیم که مثل خود را مثل مرغی یایم که مجبور باشد در  
 در میان باغی و از شکات تقصیر نیم باغ فراد و زرد و روان شمار و استخار و طهار  
 ان شاهد کند چگونگی طرد و از شوق ان در اضطراب باشد و چه صورت که خود  
 چونم چنان خود را ببیند که در ان بشاطران میکنند و ضعف و اذیتانند از درستی  
 بد رضی و از گوشه بگوشه من برادر شما ان اضطراب و طیش عالی واضح است  
 و از خوف انقطاع از ان ابناى جنس دلم کباب و جگر ماب میشود و تبوک بگله  
 یوسف علیه السلام بگوید که اللهم انت ولی فی الدنیا و الاخرة توفنی مسلما و الحقنی  
 بالصالحین باشد که خدای عز و جل مستجاب کند ای اولیا و اصحاب من بخدای که این  
 پند از اینها نیست و در ای این جهان جهانی است و هر چه هست آنت این دنیا  
 از ان کنی است بر بجز آنکه زمانها هوس ان بجز است **بیت** خیال حوصله بجز  
 پنه هیتها چه است بر سر این قطره محال اندیش و برای ان بجز سیکو شیم و  
 بجز شیم **بیت** یا خیمه بند وصالش اندر سر من یا در پی این هوس رود  
 من چون هر کس برای مقصودی سیکو شد و اض بر بند یا میزند اولی آنکه برای  
 مقصودی عالی باشد تا اگر بر بند زهی دولت و اگر بر بند باری در کاری عا  
 رفقه باشد و این اعتقاد و لیتنی است و السلام علی اولیایان و اصحاب و رحمة الله  
 بر کاتب

و بر کاتبه **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن سحی الی ولی فی الدنیا  
 افضل الملت و والد بن محمد **اما بعد** ادی عاقل چرا اندیشه اجل نکند چون ترک لذات  
 جزیه جهان چنین صعب است ترک لذات کلنه آمرت چگونه بر خود اسان میکند  
 ای که صرت نیست از دنیای دون بجز چون داری ز نعم الماهد و چون تاب کردی  
 مورد شکر ادبنا در روز و در به نبل مقصبتان جز در خلاص نیست تاب کردی  
 و عقارب نار چگونه خواهد آوردنی ادی فقیر ضعیف است دمی بخود بکند  
 بیش از این ستم بر خود نکند عذاب خدای کشیدن صعب است و از سرالطاف  
 خدای که در دار نغیر با محنت میکند کنشتی هم صعب است اگر چه اول اصعب است  
 اما از دست نفس بد نما در فریاد فریاد **بیت** ای خدا فریاد از این دنیا خواه  
 خواهی ز کس زین داد خواه داد خود را من نیامر جنس کن زانکه او از من بین  
 نزد کتیر **بیت** بیاید و دست جان که تا از سوت همایکان عبرت گیرم و کار صمان بر خود  
 آسان گیرم و کار سازی آمرت را که در بندیم و بجان در ان کوشیم بیابیش از آنکه گو  
 بیای و نتوان آمد بیابان زهار بیابا مادی بخند کنیم و پشت بگو کنیم و بیایا  
 بهم و کنیم و این کار را کنیم کار جهان کردی کن کنده جماعتی کو پای بفتارید و شغل  
 خود را منحصر در شمع نماز جمعہ دارید حکم بستاید و حکم بر سو حکم بستاید بکا اول  
 بیارید و بیسار و بدارید ما آنچه ترا میم بجای آوریم اگر شد شد و اگر نه شد ما  
 و کار با کار خویش است با کار جهان کاری ندایم و شدن و نباشدن اسود با ما  
 مد خطی را در **بیت** مؤمنان مؤمنان شود کوش چه خواهد شد و بالله نستعین و علیه  
 تنکلا و هو صبنار نعم الکیل **بسم الله الرحمن الرحیم** برادر در عهد خدا

۳۶۳

۳۶۴

سوفن و زید امر غیاث الدین محمد را توفیق رفیق و افزون و لطف حدای رهزین  
 باورشکایتیکه از حال نفس خویش نوشته بود باید که بداند که ریاء عمره حیاء است و دنیا  
 نتیجه شاهد بکری است تفاوت این است که بچکان را بچکام ما و معنی ارضی و لا سماء  
 و لکن و معنی قلب عبدی الزمین است و ان در سر خویش اتفاق می افتد ریاء و دنیا  
 ایشان در خود است و از خود با خود و خامان را ندانند که ان از شاهدان لایح ان که بر او  
 و انسان لایح است روی بنیاید ریاء و دنیا ایشان با ما محبت و میان این و آن مرتبه اهل  
 علمت که بیستایه علم ریاء با دانش از خود دفع کنند هر چند ذوق ریاء ایشان نرود  
 از اهل ذوق حقیقه و جان نیستی باری از حکم دانسی برین نباشد و زاجر از ریاء خلق  
 همین بس است که و ما نشا و ان الا ان یشاء الله ایشان بتو چیزی نمیخوانند الا بعد از آنکه  
 خدا بخواهد پس در بند صحبت رضای خدای باید بود بیش از صحبت رضای ایشان  
 و رضای خدا از تو اگر خواهی که بدانی که چه حاصل میشود نظر کن که اگر تو را بندة باشد  
 بچه معامله از او خوشتر میشود خدا تر از آن بندة خود خوانده تا باس حال خود  
 ان حال بندگان کنی و آنچه سید را از عبد خوشتر میشود بسیار است که او هیچ قدر خود را  
 نباشد و همه او را باشد و در این عوصی و غرضی بخوید و ندانسته باشد تویم با خدای  
 و جل اگر چینی باشی خدای از تو خوشتر است اما احوال این جانب خاصه احوال این  
 ضعیف آنکه سابقا در امور تدبیری و کار ساز عاصدی داشت تا آماده از سفر مجاز  
 اتقان آماده انها مطلقا بر یاد رفته و حال دیگر کوی شد اکنون بجز آنکه مگر خدا و  
 عز و جل بی مدخل این ضعیف بخیف فقیر کسیر بود او راست کند اما اگر بمن راست  
 خواهد شد بخود باندن ما هیچ قوه و حول نماند الهی عبدک مطر ح بیابک از صم  
 ضعیفه

ضعفه و عجز و ذله اللهم الیک انکولضعف قوتی و قلدر حیلتی و هوانی علی الناس  
 انت رب المستضعفین الی من تکلنی الی ببیدایه بجهنی اولی عد و مملکت امری الا  
 لم یکن ین علی غضب فلا ابالی و لکن عاقبت هی اوسع لی اعوذ بنور وجهک  
 الذی اشرفت له الطلقات و صلح علیه امرالدینار الاخره من ان تنزل لی غضبک  
 او تحمل لک العینی حتی ترضی للاحول و لا قوه الا الیک قبل از ادای فرضیه حج قلعی و  
 اضطراری در من بود که هیچ ساعه از ساعات روز شویب از آن خالی نبودم بلکه در آن  
 و بیداری ان روز که در مرتبه سعی تمام شد و فرضیه حج گذارده کشت کویا کوهی  
 از دوش من بر خاشند و اسودم و گفتم خدا یا دیگر هیچ مرا در جهان ندانم هرگاه  
 باید مرد مصافقه ندانم از چشم زمانه دیگر باره زیر بار فرض شدم و مثل ان تلقی  
 و پریشانی دیگر روی نمود که هیچ ساعه از ان خالی نسیم چه آسایش من از ان است  
 که هر لحظه که با خود تفقر کنم که در ان لحظه باید مرد مصافقه بناسد و بیب وجود  
 فرضیه چینی نسیم بلکه هر لحظه که با خود می اندیشم که بسا دایا باید مرد منغش شوی  
 که این فرضیه در کردن ماند و بجز بخود باندن ذلك اکنون از همان خدای که با  
 فرضیه حج از من برداشت قطع دارم که این بار دیگر بردارد تا اسوده و سبکباران بشنم  
 آماده موت و مستعد مرچوار خدای غمزد جل ان برادرین همه بر این نگارد و الله  
 سبحانه تسع مقالتی و تعلم حالتی علیه تو کلمت الیه انیب **فعل** مداومه بردن  
 قران بکند تا جبر تقصیر که در ایام سفر شده باز شود مگر چه فراموش شده باشد  
 بایا داند میرا سلف مطالعه کند و نماز شب بگذارد و در اوقات مغفول عنها که  
 بیقات فرضیه نیست خود را بنظر خدای عز و جل در آورد و نمازی گذارد که مظهر است

که نظر باید و مقبول گردد و آن نافله شام **فصل** نمازها در اول وقت  
 که دارد و سعی کند که جماعه بگذارد و البته التماس دوام و وضو بکند مگر بعد از  
 صبح و از تعطیل و بیکاری بچند محرم باشد و کاری دائمی مثل استنساخ نسخه  
 یا وظیفه مطالعه یا مثل آن برای خود مقرر کند که چون بیکار شود فی الحال بآن  
 مشغول شود و در طعام اقتصار نگاه دارد و افراط در چیزی خوردن نکند و  
 تکلف و توسع همین سبیل **فصل** از خلاف وضو و بچند محرم باشد و هر کس  
 که مدعی داشته باشد با او بان بسازد و تقبل کند و دل جوی مردمان ذاب  
 خود سازد و هر گاه که لباس چوکن شود بشوید روز آدینه غسل کند برای نماز  
 ان الله نطیف یحب لفظه و بر سواک مداومه نماید و در آن تقصیر نماید  
 به نیت تطهیر محل کلام کند اگر قوت بدنی داشته باشد صیام عین ارکان نماید  
 و ایام البیض **فصل** از احوال برادر عاقل نباشد و او را بنام تکلف دارد و بد  
 قرآن و تحصیل علم و هر گاه که تجدید لباس کند قبا را بجهت بدل کند و وجه را  
 آستین فراخ کند چنانچه برای وضو بشکاف حاجت نه افتد و جبهه بپسندار نکند  
 و در شغل نماز شب صوم اگر قوت بدنی داشته باشد مطالب دارد و خوردن را  
 از تعطیل و صحت ازال نگاه دارد و باید که اول وقت صبح بیدار باشد و اگر سخن  
 چیز دوغافه کتارد فهو المراد و اهتمام کند که نادر وقت بخواب نباشد و  
 چنان بر خیزد که نماز قضای آن افتد الحن و الحن و من ذلك والسلام علیکم  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الی الولی الاعز الامجد  
 الی الامحی الی بن محمد ابابعد هر کس که در وقت همه و کوناه نظر باشد عاجل

۳۵

که با خود دیکت بندد و در آن آویزد و اجل که از آن دورتر است نظر همه او که با خود  
 نشود و آنرا با پس پشت اندازد مال الله تعالی هو لای یجوز العاجله و بند رو  
 و زانم یوما ثقیلا و قال الله سبحانه بل توذون الحیوة الدنیا و الاخره خیر و ابقى  
 چنانچه مطلق امر را عاقل است که ان نشاء بشدیه حاضر است و اجماع که ان نشاء آ  
 شتطه است که ثم الله نشاء و الاخره نشاء یعنی حاضر را نیز در خود عا  
 است که ان ایام شیب است و اجماع که ان ایام شیب است و چنانچه کسیکه در وقت همه امر  
 عاجل است که در بیاست بر اجل امر که اخر است که بنید هم چنین کسیکه در وقت همه شیب  
 باشد عاجل بشدیه که عیش شیب است بر اجل بشدیه که معیشت شیب است که بنید و در  
 جو که بر کتابت همه معاش مآدر و قوی است اندیشه زمان پس که ایام عجز و در  
 و باز ماند کیت بگذرد هر چه بقوت شباب کتابت نماید هم در شباب صبح کند  
 برای شیب چیز مفید چون ربیع شیب بگذرد و شمای شیب خیمه در آید و این ط  
 در مدخل تفرغ با تقاضا در زانو و غیره غول و توقف بدل شود دست از کار باز آ  
 و پای از رفتار عجز آید و اندیشه را ان حدت نماید و عظام را ان شده نه که  
 ان و من العظم منی و اشقل الرأس شیباً چنانکس عاجز و ذلیل و اقوان و علل  
 بی توشه در گوشه افتاده و هیچکس کوشش با او نکند و از او یاد نیارد و چون آن  
 حال خود شکایتی کند جواب نشود که بالصیف ضعیف اللبیب چو در رانست  
 قدرت مگر زستان عجز نکردی و چو در ربیع قوت اندیشه ضعیف نمودی  
 خدای عزوجل عاجز نسبت آنرا نکرده و چو در جوانی و پیری شخم را در وی و همی دهد و  
 او را باز بسته جوان او نکند اما حکم خدای عزوجل چنین اقتضا کرده که بعضی کارها



بنده را به بنده گذارد و بعضی شبنم آورد و بعضی مؤثر سازد تا بنده بر قدم و در  
مقام اخراج معانی عدم در آید و بعد رت و قوت و فعل و تصرف که اخلاق الهی  
است مخلوق گردد و بخلافه ارض که ادم برای آن مخلوق شد رسد و چنانچه ماد  
الکریوسه طعمام برای طفل خاید مضع بنا سوزد و از معانات طفلی بیرون نیاید  
هم چنین ماد در همه الکریوسه کار آدمی برای آدمی راست دارد او را مضطرب بکشد  
تصرف سازد آدمی از بلوغ بمقام خلافت باز ماند و از مقام تخریب بمقام تدبیر رسید  
خوب باشد مستحق نه آدمی متصرف حیوان باشد با افتادن پادشاهی با انفس پس روشن و  
سپیدی گشت که جماعتی که در شبان فکری نمیکند درون همه بشنایند چنانچه کسی که در  
دینا فکر اخترف نمیکند درون همه است پس اگر کسی با این هر دو فکری موصوف  
است دوباره درون همه است و در درون همه و کم مایه بعبایه است ضلاله بنا و الاضرف  
ذلت هو الخی البین چنین کسی نه عقل معاش دارد و نه عقل معا جله که عقل  
عبیات است از عاقبه بینی اگر عاقبه کبری که اخترف مطلقه است بنده ان بلینش را  
عقل معانام باشد و اگر اخترف صغری که اخترف مضافه است بنشیند ان بیشتر عقل  
معاش نام باشد و ضلای غریب جل هر جا که اخترف گوید اگر چه با باراده اولی مراد است  
مطلقه باشد که اخترف امر است از تلوح باخرفه مضافه که اخترف دنیا است خالی بنا  
نه بینی که بار سوله خود گفت و للاخرفه ضیالک من الااولی اخترف دنیای او بینی  
مغنی خالی بنود چه اخترف اخترف بر سقمه و قدرة و قوه و شوکه صورتی بوده بخلاف  
اول که بر اضداد این واقع بوده و لهذا ان مع العریب ان مع العریب در ایشان  
بر اخترف دوباره مگرد شد یک برای بیان پس اخترف مضافه باراده عریب دنیای

دنیای مضافه و وضعنا عنک و زک الذي انقض ظلمت حقیقه بی اخترف مطلقه  
بیرد بنا مضافه است و وجدک عالما غنی و کرم و یومضنا بین است این  
دوسوره که همه کافله بیان شان اخترف است و الم فشریح شنی الم بجدک است  
اگر کسی با این دون همه موصوف است که در دنیا فکر اخترف نمیکند اما با این دون همه  
موصوف نیست که در اول عمر فکر اخترف نمیکند چنین کسی درون همه امر است اما درون  
همه دشواریت پس از دون همه یکی وارد و یکی ندرد چنین کسی ضلاله بنا و الاضرف  
نیست خاص اخترف است اما با جمیع دنیا و چنین کسی احسن حال است از چنان  
کسی از دو وجه یکی آنکه متوجه وجهین ضلالت است و دوم آنکه چون این مغنی در اول  
پیدا شود که در اول فکر اخترف میکند شاید معد این شود در حق او که در دنیا  
اخترف کند و عقل معاش او را بعقل معاش رساند که الجار و نظره الحقیقه اما کسیکه  
این مقدار رحمة و استناد و نظر و رشد و سداد دیندارد که در اول عمر فکر اخترف کند با  
تقارب طرفین عمر کجا زوی چشم داشت این باشد که در دنیا فکر اخترف کند با ابتنا  
ما بین ان کاهی که دنیای محسوس مغفوله او بماند کجا ملحق توان داشت که اخترف  
مغفوله او ماند در جزا آمده که لم یکن الله من لم یکن الناس و بلیه این  
سخن ظاهر است چه کسیکه آدمی محسوس که احش او محسوس در توان یافت چون با او  
احش کند احسان او را بقبول همه متقابل نذر کجا اخترف غریب و جعل که بعقل  
ایمان معلوم شد و غایب و نا محسوس است داعیه شکر در او بر خواهد آید  
چنانکس اگر ضلای غریب را شکر کند بتکلی فاعل باید کرد که ان نه حقیقه شکر  
خیال بازی است یا آتاه عادی هم چنین این مغنی در جزا قدسی است که اگر کسی

من که خدام کند در عقوبت والدین ان بر از وی قبول نکند و اگر کسی عقوبت من که خدا  
 عزوجل کند در بر والدین ان عقوبت از وی بیارم و سزا این سخن این است که والدین  
 که محسوسند و حق تربیه و اصلاح ایشان ببد هینه حسیه معلوم است چون با ایشان  
 بر نمیکند بد گویی و ناپاکی سزا است او از ان معلوم میشود و بد گویی ناپاک بر  
 پس ان بر یا خدای عزوجل کند معلول و مد خول باشد و چون باز کار بند عیال و نیا  
 درستی التبر و را باشد و عمل مد خول معلول نزد خدای عزوجل مقبول بنا  
 الا بعد الدین المالص و چون والدین که او بید هینه حسیه اصناف ایشان بر خود  
 شناسد از او بر برید چون با خدای عزوجل عقوبت کند این بنا بر ان باشد  
 که امر خدای عزوجل واحدا و یکی نمیشناسد پس عیب باشد اگر ان عقوبت او را  
 بر او بیارند و بر که ان بر او را بشناخت خود راه نمایند تا چون بجانب قدس حق  
 را عزوجل بشناسد با ان همان کند که با والدین میکرد چنانچه گویند ابو جبر و  
 زمان بت پرستی بیک در پرستیدن بت کسل و سا اهل بود و یک بغایه کرم و محبت  
 چون رسول صلی الله علیه و آله دعا کرد که خدای عزوجل بیک از این دو با سلام در آورد  
 خدای عزوجل اند غای در حق ان بیک که در پرستش بت کرم و محبت بود قبول  
 برای آنکه کرمی و بعد او در عبادت بت دلیل آنست که او را درک در عبادت است یا  
 انها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صحیح اوفی السمو اوفی الارض یا بت  
 بها اللذان اللطیف چیز این احادیث را بدلیل و جز آوردم تا ان فرزند ار  
 داند که من معامله با بت بعد من معامله است با خدای عزوجل و من کتاب  
 معد من الکتاب اضرقت است و بر شنی معد و مثل و همدادی بیاب خود است

خود است چنانچه گویند چنانچه میدن موسی و سایر پیغمبران علیهم السلام معد بنوبت انما  
 و درانی اتمه اند و لهذا هیچ پیغمبر نبوده الا که اول خدای عزوجل او را بر عبادت کو سفند  
 داشته چنانچه کسی را که خواهند که سفت در آموزند اول بسفت ضرر دارند و کسیکه  
 خدای عزوجل او را این هدایه دهد که در اول عمر فکر ازان کند و در تاب نشاند  
 زستان هفت و در امر ز فکر فرود آید سزاوار است که این معد او شود اگر انکس  
 اهل عنایت باشد در آنکه در دنیا بد بیجا صرف کند چنانچه اگر کسی احتیاج کند  
 صحت تقویت سزاوار است که این معد و مرشد او شود با آنکه تقوی نگاه دارد برای  
 صحت قلب برای آنکه جنس معد بجنس و شنی مرشد مثل است اگر زن این کس حیا  
 نیست که ان اهل عنایت است یا نه اگر انا اهل عنایت است سزاوار است که اعتنا  
 باین معانی کند تا سعد و مرشد او شود با آنکه عقل معاش نگاه دارد تا معد او  
 شود در عقل معاش احتیاج کند تا معد او شود مرشد او شود و بیجا صرف کند و  
 و العیاب اند نه از اهل عنایت است هم سزاوار است که اعتنا باین معانی کند برای  
 آنکه چون اضرقت نذر داری دینیان بیلا تهم داشته باشد خدا لایق فقط باشد  
 اولی انا آنکه خدا لایق و الا لایق باشد پس هیچ کس نیست از اهل دنیا و اضرقت که  
 از شنیدن این پند مستغنی است از خواندن ان پند نامه و عقبتضای ان عمل کرد  
 بی نیاز مگر طایفه که نه اهل دنیا باشند و نه اهل اضرقت و نجساره مطلق خود را  
 داده باشند ایشان از این پند و خواندن ان نامه بی نیازند و بی پناه خدای عز  
 جل بی برم ان فرزند ار چند را که از انطایفه باشند و در میخواهم از فضل و  
 خدای عزوجل که ان ضعیف میفرمید که کار میرود روزگار محبت بر کشته را ان

انان گرداند که جامع سعاده دنیا و آخرتند و صاحب کمال صورت و معنی و مضامین این  
باب توبه است و توبه معاشره با اقرباد خود و توبه صالحه با فاعله است که هم ایام شبها  
باشد مگر نه در ایام شب که قوی فاعله مشهورات بالطبع و اقربانند از توبه چه منته  
اما التوبه علی الله الذی یعلو السواجمها التیم بتوبون من قریب ما اولئک یتوبون  
علیهم و کان الله علیما حکما و امتی التوبه للذین یعلون الشیاطین اذا حضروا هم  
الموت قال ان تبت الان الایة وان فرزند از جنید هوشمند دانند که در پی که توبی  
فانرو استنا سازند ان احد الموتین است و از کمال اذ حضروا هم الموتی نصیب  
نیست پس هم در این عنفوان حال خود را در یابد و نیازان در بر بردارد استند  
کار خود بنماید و انان بنترسد که گوید **مشغولی** اید و بیعانت از کس یابیم **عمر**  
گفت در بیگاییم چون نواخته اند انتم چه سود چون بدانتم توانم نبود و  
این در بخت است که کسیکه عقل معاش ندارد در خرد دنیا و کسیکه عقل معاش دارد  
در اول اخذت بر خود میخواند و به پناه صدای غم جل میگیرد ان فرزند را که از آنکه  
از خوانندگان این بیت باشد روزی و میخوانم از برای اوستات و فریزی و نیز ناگاه  
خاطن شبه بگیرد که چون حفظ مال داخل کمال است چو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
تمام مال انفاق نمود و سایر علم صلوات الله علیهم برای آنکه انفاق ایشان در راه  
صدای غم و جل بوده و کسیکه با صدای غم و جل معامله کند و قرض بخدای غم و جل دهد  
صدای غم و جل او را ضایع نکند و در هر گاه که حاجتمند تر باشد با غرض انلا ضماینا  
مصاعقه با و رساند چنانچه فرموده من ذالذی تقرض الله قرضا حسنا فضا  
له وله اجر کرم پس ان عمل از ایشان تجارت بوده نه حرافت و رشد بوده نه مفا  
هت

نه سفاکه کما مال سبحانه یا ایها الذین امنوا هل ادکم علی تجارة تخیلکم من عند رب الیها  
تؤمنون بالذکر و سوله و تجاهدوا فی سبیل الله باو الکره انفقتم ذلکم خیر لکم  
کنتم یعلمون الی قوله و اخری تجوه انفس من الله فتم قریب و بشر المؤمنین  
در وقتنی هوی و اشتداد تحصیل هر گونه شتی صرف بی صرفه و دلیل کوی  
سفاکه است و الله ولی العقیق السدا وهو الهادی الی سبیل الرشاد و التوبه  
رب العالمین **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیى بن ولید فی  
الله الامیر محمد المله الدین شیخ محمد **اما بعد** از حقیقه صر شکر بر سید اند عقیده  
صبر شکر بفهم و لیم نزد یک گردانم تا ان را از جای خود داند و بیند داند که شخص  
معرض است از مقبل و مقبل است بر معرض چون مقبل بر او اقبال کند و از انکس  
کند و بتعظیم و استغناء را و بگرد و او را صفر بیقدر و شمر و بوجود او بمالات نداشت  
باشد و چون معرض از او اعراض کند او بر انکس اقبال کند و بتعظیم و نیاز با و باطل آید  
و او را عظم و عزیز شمارد و بر فوات جانب او متاسف و متهلّف باشد خوی لیم  
این است و جمله او این اقتضا کند و شخص کیم مقبل است بر مقبل و معرض است  
از معرض چون مقبل بر او اقبال کند او نیز بر او اقبال کند و روی نیاز پیش آورد  
و او را عزیز کرد و کرامی شمارد و چون معرض از او اعراض کند او نیز از او اعراض کند  
و مجال خود باشد و از او استغنی و بی نیاز زید و بر فوات جانب او متاسف و متهلّف  
نباشد خوی کیم این است و جمله او این اقتضا میکند ان پیش صدای که پیش  
را بنوعی از نیند و روی با سوی کند الذی اعطی کل شیئ خلقه تم هدی و این معامله  
که لیم و کیم را با احتیاط باشد با انشیا این باشد هر چیز که بشمار حاصل شود نزد او حوا

ع ۳۶

باشد و هر چه که از او عرض شود نرد او غریب باشد و کبریم بر عکس این باشد هر چیزی که او را  
 حاصل شود نرد او غریب و کرامی باشد و هر چه که از او عرض شود نرد او را بان بیالات بنا  
 و چون جمله لیم اعراض از قبیل اقتضای کند تا شکر لازم حال او باشد و قدر و قدر تا  
 شناختی و چون اقبال بر عرض اقتضای کند بی حری لازم حال او باشد و تا سفت بر فقر تا  
 حوزدن وادی در جمله خود لیم افزیده شد پس اقبال و اعراض مذکور که تا شکر و بی  
 حری عبارت از آنست شان انسان است چنانچه خدای عز و جل فرمود که و اذا انعمنا علی  
الانسان اعرض و انی یجانبه و اذا استمد الشرف و دعا غرضین و چون جمله کبریم  
اقبال بر قبیل اقتضای کند شکر لازم حال او باشد و قدر ثابت دانستن و چون اعراض  
 از عرض اقتضای کند ملازم حال او باشد و تا سفت بر طاعت بخوردن و کرامت  
 خلق خدای است عز و جل پس اقبال و اعراض مذکور که شکر و صبر عبارت از  
 آنست شان خدای است عز و جل چنانچه فرموده من تعجب الی شبل تعجب لیم  
 باعاً و فرمود ان تکف الائم و من فی الارض جمیعاً و ان الله لغنی حمید و لهذا صوب  
 و شکر و نیام الهی است هر آدمی که خدای عز و جل بفضیل خود او را بر کزید و  
 نهادیش او را بسدل سازد بندهای دیان و او را در مقام تخلوق با خلاق الله دان  
 از صبر و شکر با صیقل آید چنانچه فرمود و اصبر ما جرب الالباس و رب اوزع عنی ان  
 استر نعمتک خدای عز و جل و لیم را از اهل اصطفا و اجتبا کرد ناد و از امان که  
 خلق بشری ایشان بسدل شد مخلق الهی و از دستکاری فلا اقم برب الشاق  
و العارِب انا القادر و علی ان بسدل خیر انهم و ما نحن بمسوقین بائیان اثری شد  
 از وصول جبهه که شکره احصا اسما الهیست کرد ناد و الله سید من رشا الی مراد شکریم

و السلام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محمد بن محمد بن علی بن الله الامیر محمد الملتی  
 والدین شیخ محمد المابد آدمی بدینا از آن آمد که کار سازی ارضت کند او پنداشته  
 که مگر بدینا از آن آمد که تمنع بختا و دنیا بساید هر چند دو اسبه در این کار ناخته  
 و ان کار یکبار پس پشت انداخته بی غلط کرده اگر ویرا برای دنیا افزید بود  
 جاوید در دنیا باز کند اشندی آفرین مردگان کجا میرند اگر خوابست کران آفرین  
 بیدار شدندی لا ادرس نه خواب است کران و نه هرگز ایشان را در جوی است با آفرین  
 بنام صاحب ایشان با عباد دیگر است و سر کار ایشان با جماعتی جز این جماعت اولی است  
 موقوف با جز ایشان تا چون همه بهم رسند بکلیا ایشان را بسوی خدای عز و جل مشرف  
 کنند و انشا جبهه بدینانند و ایشان را زهر چه کرده اند و کفنه اند جز دهند  
 انسان بوسند با قدام و آخرای خنک الکنس که چون نامه خویش بر خواند در آن  
 ان بیند که چشمش بان روشن و دلش بان خرم باشد هیچ دانند که ان چیست هر کاردیک  
 برای خدا کرده باشند نه برای خود چه ان روز و روز خدای است جز آنچه برای خدای  
 باشد در دستا بنامند و خودی در ان روز از ان ذلیل تر و خوار تر باشد که مکافات علی  
 که صبه او کرده اندی تواند کرد ایولی من چون درویش اید ویرا کرامی دار و بد دل خوش  
 روان کن که ضیف خدای است چون کسی خسته باشد ویرا کرامی دار و عیانت کن  
 و خوشی ده که خدای نرد یک او است این دو طایفه اران خدا بیند و اهل الله اند  
 فقراء و مرغنی ایولی من چون غمی اید اند و یکین مشو که بلا برتن موجب صحت دل است  
 ایولی من چون غمی بیای اول به منم ان شادش بعد از ان نبعث ایولی من راحه در  
 رضاه بقضا است و غناد در توکل نخب است رضاه و توکل در وجاب موین است که

با آب عدس غسل کند پس در آب کباب و سبزی خورد و در آن روز کباب نپزد  
و از این وقت تا روز دوازدهم هر روز کباب و سبزی خورد و در آن روز کباب نپزد  
و از این وقت تا روز دوازدهم هر روز کباب و سبزی خورد و در آن روز کباب نپزد  
و از این وقت تا روز دوازدهم هر روز کباب و سبزی خورد و در آن روز کباب نپزد  
و از این وقت تا روز دوازدهم هر روز کباب و سبزی خورد و در آن روز کباب نپزد  
و از این وقت تا روز دوازدهم هر روز کباب و سبزی خورد و در آن روز کباب نپزد  
و از این وقت تا روز دوازدهم هر روز کباب و سبزی خورد و در آن روز کباب نپزد  
و از این وقت تا روز دوازدهم هر روز کباب و سبزی خورد و در آن روز کباب نپزد

باب آخر من عذر طریق من الخیر قبلها تم رجع عنها عند یوم الله عند بالیما

این است از آنکه بسوی علی بن ابی طالب دو باغستان رسید بار خدا با بجز آنکه  
داغی بنفشه خوانند و در ده توکل تو پای از سو کرده اند که بجز آنکه کادسیه روزگار  
رضا و توکل از زانی دار او بی من چون و زنان رضا و توکل دانستی چنان کن که حفظ تو  
از این دو خصلت بکمال باشد ای ولی من آنکس که خن این بملوک داده و اسباب و اموال  
ایشان از زانی داشته رضا و توکل میان کان داده و باین ایشان از همه چیز بیا نماند  
کرد اینک از اولی من خوشحال کی کرد خوش حالش با خدی باشد از ضعیف کرد و بی  
خدای دهد و از اهل مناجات باشد و دل او هرگز از ذکر خدی خالی نباشد اگر  
چه ظاهرش با این و آن باشد چه لذت که عیش او است و چه خوشی که حال او است  
و چه فایز که دل او است و چه طیب که حیو او است بود چنان چنین کسی است و چشم نهان  
ببینی کس روشن است و محل نظر خدی غر و جل چنین کسی است و جعلک الله

ایمان منهم والسلام علیک وعلی الاخوان الاهیین والسلام بسم الله الرحمن الرحیم  
من عبد الله قطب بن محمد بن الاخوان الاهیین التائبین ثبتهم الله علی صراط  
مستقیم باب بعد سزا و ناست بمومن که توبه کند و سزا و ناست بتائب که چون توبه  
کرد دیگر باره پیرا مونی آنچه ازان توبه کرده نگردد و از تلوین بجز آنکه داند که  
تلوین نقص نقضتی است در زمان و از بعضی سلف منقول است که گفته لاین  
ابتلی بالف جرح لو یوجد احد الی من ابتلی بملوین واحد و معلوم باد که از کتاب  
ذنب بعد از توبه اش اگر از کتاب ان قبل از توبه و اوصیب من اسید از شای  
و سزا و ناست ای عبد الله خفیف شفا اللکبئی حمد الله علیه منقول است که فرمود  
رسول الله صل الله علیه و آله جواب دیم پس بر من سلام کرد و گفت یا ابا عبد الله

با آب عدس من عذر طریق من الخیر قبلها تم رجع عنها عند یوم الله عند بالیما  
لا یعد به احد من العالمین شیخ فرمود که بیدار شدم و این امیر بر لب بام بود که من  
یکن بعد شکر خا عدب به عدب با لا اعدب به احد من العالمین از چیزها زور ملول  
شدن و از نظوری اشتغال بطوری کردن از صفات فرزند آدم است و بعضی  
در این باب بیشترند از بعضی تا بجای یکدیگر از بعضی منقول است که گفت ملال من تا  
بجای می باشد که در ماهی دوبار کینه خود را تغییر میکنم و از بعضی منقول است که  
گفته که گاه از خودم چنان ملال میکنم که گمان میکنم که گاش سر من از من بان  
سندی و این نداند می کرد و هر هفتت غرض که فرزند آدم در باب سزیه  
ملال طرفه ایست اما زینهار که این خلق در همه جای بکار نیاید آورد و بی باکی  
کسانی فرزند آدم باید تا باین حد نباشد که در معامله با خدی غر و جل چنین  
طور براه کند و چند روزی بھوسی روی بعبادت او آورد نگاه دلت از آن بگذرد  
چنانچه از دیگران طور میکردت و عد و بگوید ازان بطوری دیگر تائی از سزوی  
میباید رسید که در ساحت غر و جلال خداوند سبحانه چنین طورها مستلک  
ندارند که این نه ان بار گاه که باریت که چنینی ادبی و گستاخی انجام توان کرد  
تاب چنین معاملات خفیفه آورد از روز که پای در این گوی می نهادند و در بعضی  
معامله با چنین کبرای بجز اعلى علیین درمی آمدند بچگی از سر می بایست نهاد  
ترند کوی کی بایست کرد بیت یا مکن با پیل بانان دوستی یا نبیا کن خانه  
خور و پیل قصه اخوان ایده هو الله و اعان دانستند یا ندانسته قدم در این راه  
نهادند اگر دانستند و اگر ندانستند اکنون بدانند که این نه اخبرفت است

که معامله با اینجاسوسری می توان گرفت که چند روزی بهیوس کاری کنند بعد از آن بی  
 کار خود بگردند بی هوش دارند و باز وقت اختد و بیدار باشند والسلام علی من اتبع  
 الهدی **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن یحیی الی ولی فی الله لا اله الا الله  
 والد بن شیخ محمد اما بعد هر چند نگاه میکنم از دنیا خود طرفی بر نمیتوان بست اما او  
 برای آنکه نام چندان نغمه بشخص میرساند زحمت و غصه او را می چشماند آن نغمه نوبی غریبا  
 و چون نغمه و زحمت متعارض شد تعارض و تساقط پس ادوی در چه کاست و این بحاج  
 بیسراج چرا میکند و اما تا آبیاری آنکه بعضی خود کمی راه نگیرد همه سیمان بشخصی  
 نماید چند آن کوه او را در قید خویشی آورد بعد از آن باب قطع فزاین میکند و او  
 در تکاپوی طلب بحالی اندازد و فغانه این آنکه هیچ ارزو نیست ادیرا از دنیا که اگر  
 بان رسد ارام بگیرد بلکه در عین وسول بان هم چنان قلق و شوق و آرای در خود  
 باقی میباید و این برای آنکه بعضی منمطلوب نرسیده تا از دور بود مطلوب بر او  
 این مرتبه بیدار چون نزدیک شد مطلوب بر آن سوت زدن بیدار از ای از سر گرفت  
 دست صفت سراب دارد که در حدی معنی نماید چون خود را بان حد رساند از آن  
 بیشتر نماید باز چون بیشتر رود بیشتر از آن نماید و علی هذا القیاس صفت اعمال  
 کافران دارد که در آب بقیعة بحبه الطمان ماء ایا خود همان است علی ای حال آنچه  
 از این صفت باشد ظاهر است که برای قریب آمدن آنکه کسی را از خود بر خود دارد  
 گرداند دشمن است اگر چه خود را دوست نماید و در است اگر چه خود را نزدیک  
 نماید بیکانه است اگر چه آشنا باشد در اید و آنچه چینی باشد خود را در دست  
 آن نمیکنند و عرضی به بیهوده در کاران نکنند دنیا لیم است و گریز از وی حقی

۳۹

حقی نتوان یافت و خود را بکس ندهد و بدان آمد که حفظ بیکر نه بدان آمد  
 که حفظ برساند و بدان آمد که صید کند نه بدان آمد که صید کسی شود  
 فقر است و فقیر بستن آید نه بدان دن زینهار که کرد دنیا مگر بد که طرفی از  
 وی نمیتواند بست جان از شمشاد و بان در عرض دهد زهی معامله  
 غنی اینها که از صفت دنیا کفتم اگر بر همان بنا نخواهید بر هاش آنکه اینها  
 دنیا همه این صفت دارند چنانچه شاهد میکنید و یقین دارید که صفت والد  
 ولد یک باشد چه ولد از والد آورد اگر طبع چیزی دارند روی بنا حیه غر و جل  
 آوردند که خدی غر و جل کریم است و غنی و کریم کس را نغزید و دهد و ستا  
 از او کام می توان یافت بدان سوی شتابید که چنانچه فقیر طالب دهنده است  
 غنی خواهان جویند است راه دست شما نمودم بدان ناحیه شتابید که گرا  
 حقیقی بیابید خداوند جواد است و جواد آنکس باشد که بی عوض دهد و با  
 جز خداوند شما کسی دیگر نیست برای آنکه بی عوض کسی دهد که نام مطلق  
 باشد چه هر کس که در خود ناقص باشد اول با استمال خود شعول شود  
 پس دادن بی عوض از وی بحال باشد بلکه آنکه دهد که عوضی که مکمل ذات او  
 باشد بگیرد و آنچه بعوض دهند بحقیقتند دنت مستندت زینهار دنیا  
 که ملازم باب الله باشد که از اجناس کام میتواند یافت و پرا موف دنیا مگر بد  
 که هر چه دارد در بی بانی و قهی دست باز میگردید دنیا دام کترده برای ا  
 می بیند آید که خان کترده برای عطا کفتم آنچه بقیعین دیدم و دانستم والسلام  
 علی من اتبع الهدی **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن یحیی الی الولد

۳۱۰

الاعراب الجهد المولى يحيى الدين محمد **اما بعد** خدای علم است اما مستی است اگر  
 کسی مقدار راسی شعره انحراف کند در امری از امور در مرتبه علم خدای ان نماید  
 و نامزده نماید اما چون مستی است شتاب در کار او نباشد که فی الحال بروی  
 او فهد و ازان مقام با ان عمل رود چنانچه او در یابد اگر چه هماندم آهنک شود  
 بسوی تدارک او اما آهنک لطیف لطف ازان که در موضع روزگار در آید پس از  
 روزگاری که روزگار ازان جزا شود و چون اندم که او ازان جزا میشود **بیت**  
 واپس تو باشد از اندم که او انحراف کرده بیاورش نباید که این است ان انحراف است  
 اما ازان انحراف باشد که محال است که کردار شخصی پیش او نیاید و لو بعد صیتی  
 فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره **بیت** کر کنی نیلینک  
 پیش آریند و کر کنی بدی نکه دارند: دانایان چون این دانسته اند ایشانرا از  
 کردار بد ترسی عجب باشد اما چنانچه در عبادت العلماء قطع ایشانرا با  
 ان نباشد که کرداری بد کنند اگر چه سخت مشقی و راغب ان باشند مانند کیکه  
 دانند که در طعام زهر کرده اند هر چند که سب باشد دست بسوی ان طعام نتوانند  
 برد چه هر بار که دست بسوی ان برد تلخی و سختی مرگ بر او حاضر شود و بهر حال  
 سختی کشکی از سختی مرگ اسان تر باشد هر چند با سختی کشکی سازد و خود را  
 مسترض سختی مرگ بسازد و آنچه کفایت در تدارک است که هم در این جهان بمقتضا  
 ما اصابتکم من مصیبه فما کسب اید بگر میرسد تدارک که در اینجهان خواهد بود  
 ازان خود کسی چه گوید که ان در دایره جاری میشود و تود اینک قوسی که  
 در دایره صفری مرکزی ساخته ان مقدار یکدیگر گشت باشد افتد که نظیر آن

آن در دایره کبری محیطی هر دهر از رخ بیخ باشد و لذت یقین من العذاب الا انی **بیت**  
 العذاب الا کبر يعلم بر جمعی آنچه در دنیا میرسد برای تنبیه محمدی است تا مابند **بیت**  
 که عیبی ناظر است بر نیک و بد و عدلی قائم است با نایب و عقوبت مکرر باز وقت  
 افتد و توبه کنند اگر متنبه شوند و در غنی خود متماز مانند انگاه عقاب عیب  
 چنگال برایشان برکشاید و آید بر حاشایشان آنچه آید در ریغادی که تاب کریدن  
 پشته ندارد تاب کریدن ماران و کژدمان که هر یک به جنبه شتره باشد چگونه  
 خواهد آورد و در وجود دست شده که در دوزخ در رود خانه باشد روان از  
 صدید در زمینان از بیمارش کریدن بسا حل از دخانه ماران و کژدمان در  
 ساحل از دخانه باشد امثال شیطان در ایشان او بزند و ایشانرا کزید و بدها  
 ایشانرا نمایند از تیزی زهر ایشان باز با آتش کریدن خانه شان آتش دوزخ و  
 مطافان چنان رود خانه بنهار و نعم الطاف در ریغادی چو بر فرود چینی  
 ظلم میکند و خود را در معرض چینی فرود آوری آورد اگر بر خود رحم کردی تبر بودی  
 والسلام علی من اتبع الهدی **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن یحیی **۳۱۱**  
 محمد و الذکر الاربعة الی الاخوان الالهیین الالکین **اما بعد** آری بس در دست  
 از قدس خدای اکر بدام ذکر عبات خود را الهی نشاد و مناسبت پیدا نکند چون  
 غیرت قدس رجب اجسا ان پیش برد او که ام هذک الاولین ثم تلعبهم الاخرین  
 کذلک تفعل بالجزیرینی وای بر انان که باورند اشتد وجود قدس و کوشش نکند  
 صبه تعقب با و ویل یوسف لکن بینی ای فرزند آدم بهیمن از خود خنود شده  
 که نان و آب حبه خود و عیال راست داری انگاه سر بسبب هم کنید و پای در دامن دنا **غنه**

کشته اسوده تنبیهی اگر اسوده کند رفته اسوده شود اما هیئتها نادیده بر مخموزه یاد  
 هادوم لذات و داعی شتات خانه کنند و هم طایفه از هم خواب جدا کنند و اینند که خدا  
 جلیل چه میفرماید که ساجد که خانه ما است در ارض بند کرد عبادت معورینت اروز  
 شما خانه ما را معور سازید تا آن روز که مرگ خانه شمار خواب کند بمقتضای اجل  
 الاصلنا الا الاصلنا ما نیز خانه شمار معور سازیم که ما ذکر کنی در ریغای اگر ما اثر  
 خدای یار یادت کنیم یا وضعی در زمین فراموش نخواهد ماند اگر فریاد خدای ما را یاد کند  
 یاد ما در زمین و آسمان فراموشی ماند که فد و فوجا بنامیتم لقا بودم که هذا انا سبنا کم  
 در ریغای هر کس که یاد او را بخواند فراموشی ماند در چاه فراموشی افتد و هر جا سینه است در می  
 هستی کرد او بر آید و نه بنده ای که هرگز غصه او سراید برای آنکه منسی شد و چون است  
 کدیرا می آید که او را از چاه برین آورد در ریغای چاه و باها و به نام است شنیده یون  
 ادم که چه گفتم فلا اقسام بالشفق واللبل و عاوسق و القمرا اذا التسق هر کس که از روزیا  
 خدای کند فریاد خدای یاد او کند اذکر کم جزای نادگرونی است نبصکم بازای ان  
 الله در یاد خدای و در حضرت اهل خدای آویز در پناه نماز کربن که اتم الصلوات  
 تا جان در بدن و خون در تن داری پیوسته زبان بند کرد و ترخ او بگر یکبار انزان بجای  
 نوزسد انگاه ان ذکر باشد که نادگرونی اذکر کم در شان ان آسند که ان الله لا یبطل انی  
 صورتکم و اعالمکم و لکن یبطل انی قلوبکم و نیامگر ای اخوان نالغیبی ای برادران سالکین سلام  
 علیکم و رحمة الله علیهم بر مسجد بساط اخوان ابادم میکنید و اینرا بد کرد عبادت لاین  
 نمیدید بجای که روزی آید که شبان مسجد محتاج باشید زیاده ازان که ان زمین اثر  
 شما محتاج است در بعضی از این شبهها محتاج میدید که باخوان ابا دامت روز صبی

بر مسجد رفتن مؤذنه بنیر لپخان در مسجد و نخبه بود با آنکه مسجد برای عبادت است نه  
 برای خیر خوردن از بسکان مسجد و اسرا خوانیه و اخوان ابا و فرزند حق عز وجل برای افتاد  
 با فخر که ان مؤذنه بنیر لپخان روز قیامت در ترازوی حسنا اهل انجا خواهد بود از نشا  
 این بشان کوب بر من افتاد و بگردد بر من کرده بنشتم از روز کوبه از خواب بیدار شدم که دنیا  
 چشم من بود ای اخوان تا بشین نه صفت که مسجد بگردد تا بسین ان از اول روز بر تقوی بوده و  
 خالص الوجه الله بریاء و سمعه ناسم و کند آید مکنید این مسم بر این زمین مبارک که چنین آ  
 بشان نیست تساهل و تکامل وین آسان با تساهل بهوهای چشم شمار اینان ندر که  
 دین مسجد آید و رود دروید و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** ازینده که صعوبت معاذ  
 اصحاب او را صعوبت کرب است و العجا با الله بنا با داده و استیلا ان مخافه او را بر چه استیفا  
 نامه باز گذارنده قطب بن محیی بن محمود عجلاله الوقت بسوی اخوان الهی و اصلد قای برانی  
 جمع الله شلم **اما بعد** آدمی چه این است که روزی از روزها کنای کرده باشد که با این سبب  
 نظر خدای عز وجل افتاده باشد و هر کس که از نظر خدای عز وجل افتاد و وقت خدای  
 او را در یافت رشد خویش را کم کرد و سر رشته کارش از دست رفت چنانکه هرگز باز  
 نخواهد یافت و پس ازان در او دیده ضلالت است و هر چه میکند همه شیت است برای آنکه  
 کیسکه غشاوة قبر بر او تنیدند کارش همه مغشوشی او عمل خالص از وی من بعد  
 متبع الوجود است برای آنکه اخلاص سر است از سر خدای که در دل آنکس که خواهد  
 و نخواهد انرا جز با آن کس که او را دوست دارد و بنظر لطف با و ناظر باشد چو یکی را درین  
 گفته باشد و مقف خویش بر احوال کرده که با اخلاص در دل وی نهد و کجا او را بیل حقیقه  
 اخلاص که سزاگر خدای است ممکن باشد اعمال او انچه از جنس شیئات خود شیئات است

۳۱۲



آنچه بنسب حسد است مد ذول و معلول باشد و محبط و مردود العینا بالله ای مؤدا  
 الهی یعنی آدمی بلکه مانده که کارش خود ساخته و از جانب ان باز پرس اخته و پروردگار  
 از ان حاصل کرده آگوشی شغول دیگر کارهاست و راست داشت دیگر مقامات  
 ناگاه مهملش فرود آید بی خبر اینکس هیچ کارسانی ان نکرده و نزول و منزل ان اما  
 نکرده چه دست و پاچه که او باشد ای عزیز دانسته که مرگ و مهملنا چاره نیست خاصه که  
 مرگ شما باشد چرا چاره اورا ان پیش نشای تا چنین بیچاره غافل تو خواهی گفت که من  
 پند شتم که طای مرگ نخواهد آمد عزیز آنچه دلیل این گمان پیش خود مقرر ساخته  
 لا حول و لا قوة الا بالله هو حسی و فهم الکیل **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب  
 محیی **اما بعد** ای مدتی در این جهانست و نیک بدان ای آنابد بعد از ان **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 برتر که اینجا بر این است اگر دین جنتا نیک کرده در اینجا بجای نیک مرگ و اگر در اینجا  
 بدی کرده اینجا بجای بدی مرگ پس مادام که در این جنتا است کار خود را بسلی کردن ساز  
**اول** نیک در نیک کی خدای عز و جل و نیک در نیک کی خدای عز و جل است که او را پرستند  
 چنانچه کونیا اولای بپندند که اگر او را نمی بپندند خدای اولای بپندد و هیچ از ضرور و برکت  
 و همان و اشکار نیست که خدای عز و جل از ان می بیند و نمیداند و کسیکه خدای عز و جل بد  
 گویند بر خود حاضر اند چنانکه در آن روز که او است ننگند چرا که کتر آدمی در حضور او شکر  
 دارد که چیزی کند که مگر ه او باشد فکیف خدای عز و جل بزرگوار **ویم** نیک در پنداری  
 خدای عز و جل علیه السلام و دست بداشتی از رسمها که مطابق روش او نباشد و کردن تقا  
 احکام شرع او را در آنچه موافق هوای اینکس باشد و در آنچه موافق نباشد **سیم** نیک در  
 بزرگ داشتن و از ان علم بر سول خدای عز و جل است است دل با ایشان بخیر و اخی و خلاص

۳۱۳

و اصلاح نگاه داشت بنویان از در افتادن در ایشان که گفته اند لحو العالم کانتهم کوشت  
 دانایان زهر ناکست کسیکه از ان ضرور در معرض هلاک اند و بکار داشتی اندام دنیا  
 ایشان بقدر امکان **چهارم** نیک با عامه مردم تا ما با نیکه با نیکتر ایشان بجز مته باشند و با کتر  
 ایشان مشفق و با دوست ایشان با ایشان بخیر او را از خود برگزیدن در حفظ و با دشمن  
 ایشان با دشمنان بخیر دشمنی او اینکس بر این ندارد که بر او ظلم کند و صفای او بر خود پند  
 و با خودی است پیوسته کند و از بکار نکان جانب بد و نندارد که در دنیا بجز حقیقه خویش یکد کند  
 و از یکدیگر جدا درند و پدیدر ما در این عزیزان و در صفای ایشان در زندگی صبر کنند  
 بعد از مرگ پیوسته بد تا و صد تا ایشان را یاد دارد و باز بر ستا از غلام و کنیز و **نست**  
 کار بر جم و عفو عمل نماید و ایشان را ایثار بکند و دارد که هر چه هست خلق خداست عز و  
 از جنت و درویند و پند ه و با مردم به نیکویی همراه باشد اگر حیوان داشته باشد ذکا  
 و علف او کونای نماید و باز زیاده بروی نهند و اگر کشتی و درختی داشته باشد  
 از وی بان بگرد و بیکار شاخ از او ننگند بلکه **پنجم** چیز بچشم ناخیزی ننگد که هر چه  
 خود بقیع خدای عز و جل شغولند اما آدمی جن زبان ادی نمیداند و خدای عز و جل  
 در کتاب بکرم فرزوده که وان من شی الا شیع **سوم** و لکن لا تقصروا بقیعیم یعنی **سوم** نیت  
 الا که تسبیح خدای عز و جل میکند و ستایش او را ولیکن شما تسبیح ایشان فهم نمیکند  
 هر ادی که در اینجا با خدای عز و جل و خلق او به نیکویی سلوک کرد و آفرید کار  
 او ریده از او خوشنود شد و از بد سلوک با خدای عز و جل و خلق او احتراز نمود چون  
 بان جهان میرد و نیکی و خوشنودی و وضوری و فراغ خاطری نصیب می گردد از **تا**  
 خدای عز و جل که بهشت پیش ان ماحضه باشد و السلام علی من اتبع الهدی **والمستأذنین**

ویم الکیل  
 ویم الکیل  
 ویم الکیل

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله قطب بن يحيى ولي في الله وجيبي الاثرين  
 الملة والدين **اما بعد** فيا ايها الجيب اني ارى النار ساعة هو البشة فاذا هم صبرهم عند  
 مستقر وانما من اطباق السما تحدد على كل قانس مصر وشد يد مستكبر وخرق  
 مستكبر فالجنا قبل حلول البلا فاذا الانشاها وقد شفقت السما ويرت من  
 تحت الترى وخرقت من جواهرها واحاط طم سرادقها فلا منها افراد ولا لها قواد ولا  
 عليها اصطبارة وعلى مثل ذلك يقطع الالكباد ويدوب الفواد يوم لا ينفع خلعة ولا  
 واد ولا اعوانا ولا املا حقا انما كاشنة لا محالة انما آتية فرحم الله امر لان قلبه  
 لان جلده وخشع لله جسده فان الحبة دار كل رقيق وويل لمن لم يستعد في ايام صفة  
 حتى ياتيهم العذاب بغتة هذه الساعة قد اظلمتكم فالكم لا تجون اعلى النار تصبرون  
 كلاما عليها مصطبر وانما ليس المستقر ليسوا فلو يكيم بالخشوع ولينوا اصلابكم بالركوع  
 وكفوا ايديكم وعضوا من ابصاركم لعل ذلك يجيكم من نادكم ايها الجيب انك ذكرنا  
 تسع فبرغرة فاحبه جبا لعل منه ففسلك ثم احبه جبا تحت بر كلش ثم احبه جبا تحت  
 احب وتكره به بايكه وعند ذلك بلغك السير منهاه وذلك هو الاول في الاول  
 الاخر في الاخر ايها الجيب اول مقامات الانس حب الخلوة فاذا افحت عين البصر  
 عاد حجب الجلوة بالجيم فاذا بلغ مبلغ المستقيم من استوى عند الخلوة والجلوة  
 قام بالوسط لا عام الحكمة ايها الجيب لوتري ما رى لكان الامر غير ما رى ايها الجيب  
 كن واحدا في السر مع الله اي جانب مع الناس كما قيل ولقد جعلناك في الفواد حكا  
 واجت حبسه من اولاد جلوسى ايها الجيب كل حديث ما هو لله وفي الله ومن الله  
 والى الله فهو باطل فامسك عن الباطل لسنا نك ايها الجيب كين فقير الى الله غنيا

٣١٤

غنيا بالله وفيما بعهد الله خاشعا بين يدي الله مطر قاطريا شجاعا مستخيا ايها الجيب  
 سلام عليكم وعلى اخوانك ورحمة الله وبركاته وفي حاشية سلام على وليي ووليي  
 شمس الملة والدين محمد **اما بعد** فهل ينشرح صد رولتي لان يشغل بعض امه  
 جامع نور جان بالند كرتعلمي اللبثا وتوغنيا في التقوى وسلوك سبيل النابيتي  
 من احسن قول آمن دعا الى الله وعلى صالحا وقال اننى من المسلمين **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 من عبد الله قطب بن يحيى الى وليتي في الله الامير شدة الدين عبد السلام **اما بعد** وليتم  
 نموده بود كه با تمام بيت عبادت موافق كشته ونقل باخا موقوف تمام جزئي از خود ان  
 محوطه داشته سز كرتعلمي موقوف تمام ان جزئي انك تا غايت تمام نيافته ندر در واد  
 نقل كند ويعد ان با تمام ان جزئي اشتغال نمايد بولى انكه مؤمن اكر صبر ببنية باجوب  
 اما اجر عمل جن نماست واجد عمل با بيدا عمل ابتدا ويشود پس هر چند زودتر شروع  
 ميشود مدة اجر بيشتر است هر انچه اجر بيشتر باشد با انكه خدا من نتوان شد وچه  
 توان بود كه اكر در اين فرصت نقل نمايند و تمام خود در جرده ماسر في الى الله ثبت  
 كنند ديكر ابراهين فرصت نيايد حكايه اشع شاعر سيند كرتبصد اسلام  
 متوجه دست رسول الله عليه واله وسلم شد باوى كفتند محمد ضروري ظاهر  
 كرده است كفت چون چنين است اسال باذ كرم وهو سى كدر عزمانده است بتماي ان  
 سريده كنم وصال آينه بيايم و مسلمان شوم وهم در اسال وفات يافت ايكاش بيا  
 و مسلمان شدى و تقويده نفس بركه خرد اسلام بكردى كه فاسق بودن بهتر از كافر  
 اخبر ويرايش آند عرق است هر چه مندا لكه چون دشمنه در جزئي كند فهم تابنده  
 دوان نكند كه في الناحيز افات وعاروف روى انما نجا كفته شعر نك ولوك فخته مكل

٣١٥

سوره او بجز اولی طلب مبتدیان از این وسوسه بیابیش میانیکه اوله ابیاسلو  
 آماده کنیم انگاه مشغول سلوکه شویم تا سلوکه بوجه و شرطه بگردد اندی خاطر مجموع ودلی  
 فارغ این وحی ابلین است که اعشقه لبان از راه بره و هر کسی که بمثل این شبهه تقاعد  
 سلوکه راه خدا کند تا روز قیامت امانش در آن اعشقه است سالک صادق جز در راه پروردگار  
 و بی درد افرده هر در جز به سیدن با حق رساند کار سازی بکن او بکار بره این راه به  
 عشق توان رفت نه بعقل و نشان عشق جن شان عقلست عشق تیش به بیخ زند و  
 عقل ایستاده و پس بیخار و نیت عشق از بیخ کند ن خانچه نه رسد عقل که کلمات  
 معاری نزل نکند و بعد چنین معلوم شد که والدی ماجد ولیم دادل نرم شد بن خسته  
 نقل نوز این استفادای با یادم آمد که ولیم در بعضی مکاتیب کرده بود جواب ان استفا  
 بنویسم تا بر حقیقت مسئله مطلع شود مسئله این است که چون پس بسبق بلوغ رسید  
 مکلف نیست بمراقبه والدین و اولاد میرسد که منزل از ایشان جدا کند اما اولی آنستکه  
 از ایشان مفارقت نکند و بجدت ایشان اشتغال نماید قال فی الوصیه وستی بلوغ  
 العلام رسیدن ولی امر تشنه و لا یجبر علی کونه عند الابوبین اواحد هما و لکن الاولی ان لا  
 یفارقهما لجد مطلقا و یصلها بقره و این اولویه کای است که بسبب مراقبه و جدت در ایشان  
 از فضیله با فیهی که ثوابش زیاده از دست والدین باشد مانع ماند از جمله اشک  
 فوات من هینه انکه تحصیل بصیرت و معرفت و از لاله احلافی ذمیه که هر دو فرض عین است  
 او را بست نباشد بمراقبه ایشان و این حکم معاصمه با والدین است اما آداب امانت  
 ایشان استخیا نیست من حیث انهم آداب برای آنکه برای موسی اشعری نوشت که  
 ذوی العرفان بتر او را و اولای عیال و او همانا بان این معنی خواسته که در اشکال عربی

گویند و فی بن سعد بن ابی قحافه قال الاصحیح یقول ان ذوی العرفان اذا تناخت دینار هم  
 کان اولی ان یجابوا و اذا تناخوا حاسدا و اوتبا عنوا هذا ما حضرت فی الجواب و الله  
 اعلم بالصواب و السلام علی ولیدی و سابقین للاصحاب و رحمة الله و بركاته و یغفر لهم  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیدی فی الله الامیر محمد  
 العابدین جعفر بقبره علی الحضرة المحمد و صیبه المحمدیه کتبه الله فی عبادته الصالحین  
**اما بعد** از شیخ جعفر رحمه الله منقول است که گفت در شبها فایده بودم و در زمان بنی افا  
 و اما غارت کردید از جمله طعامی که گرفتار بودید بر همه قسمه کردید و بخوردید  
 مشغول شد ندیدم که را دیدم که بخش خود بخورد گفتیم ترا چیست گفت بر روز  
 گفتم در ذی از چه روز و کوفتی از چه گفت جای صلح را میبایم شایع فرمود که بعد  
 از مدتی او را دیدم که طواف میکرد گفت دیدم بیکه ان روزه میان ما چگونه صلح کرد  
 انداخت اکنون اگر کسی بموافقه حق مشغول است احسن و اگر در العیبا بالله عز و ان  
 جای صلح میباید گذاشت که در بیجا نگی بگویی نباشند و بگویی بودن در بیجا  
 آنستکه با اشنا یان خدا عناد و زندقه است که با نمایند هر کسی که نافرمانی خدا  
 کند اما با آنان که فرمان برداری خدا میکنند بر نیاز و میبایست باشد و سخنان در  
 که ایشان گویند تحمل کند دانیم که هنوز خدای را بقیه ادا دی هست و امید دار  
 که ان بقیه آخر کار عذر بگردد و میان او و حق صلح او کند و هر کس که بدینم که با خود  
 نافرمانی خدای عز و جل خواهد که خدای ان از خود دفع کند و خواهد که هم آرم باشد  
 و هم عزیز خواری معصیه خواهد که از خود دفع کند بنا و بل و توصیه و عتقا اهل  
 حق عجب که خدا را در چنین کسی بقیتی باشد و او را روزی با خدا بازگشتی در

۳۹۴

ناید بلکه در انکار و استکبار غالب که بود که بیکه خود را در عصمت خدا بدید زید چه  
 محل این است که تعصب خود کنند و اگر سخنی سخت بوی گویند بناب رود و خواهد  
 که از اجواب گوید و در مقابل از انکه آنها کند جای است که بند در کردن خود کند  
 خود را در حال کشند و اگر چنین نیست خود را عزیز داشته اند از حق و خود را بجا  
 خود اونی دانسته اند از حق اهل حق را صبر همست تا آیند یا سر آید اما وای بر آنکس  
 که حق و اهل حق در قیامت خضم وی باشد وای بر او وای بر او که جان کجا خواهد بود  
**یک** از شاخ در کوچه میکند شت از باهی خاکستی بر سر او ریختند او خواستند  
 که تعزین کنند گفت بگذازید که کسیکه سخن آتش است اگر با او بجاکستری نمایند  
 غنیمت است سبحان الله کسیکه تحمل یک سخن سخت ندرد که شکر باند از خواری است  
 باد خوانی آخرت چه خواهد کرد سبحان الله سرکشی نفس بر انجام رسید که با خدا و  
 خدا سرکشی کند **عقیده** جانست سخنند کی تعالی ربهما فلنقلبن مغالب الغلاب  
 بعزت خدی سو کند بر بزرگواری ذی العرش سو کند جدا بیکه خدی است سو کند  
 که ایشان تاب مقاومت با خدا نیست و در خون خود می بازند **شعر** چون خدا <sup>هد</sup>  
 که پرده کس در زده میلش اندر طعن نیکان بود پند اوید که ای حکایت بازید  
 عمر است کی چنانچه دایم از پیش برده اند از پیش برید قوه آتی در کار است بغیر  
 انکه خوار و سگین و ذلیل و سر افکنند بر تعصیب معرفت شوند در سکا و میغوند  
 و از جنک غضب خدا عزیز همد کفتم تا بداند و سبیل چنین مردمان سلوک  
 نکند نادر و قیامت نکونید بالیقین لم اخذ فلانا خلیلا ای امیر مبادرالدین محمد  
 بر سید از بطش خدا و پناه جفا برید که بر آتش و یک آن سو زید و دست العظام

**بسم الله الرحمن الرحیم** سلام علی المجلس الکریم و للعهد الکریم من قلب بالحب تعقیف  
 ان کان سقم الحب خیر من فراغته السلیم کما قیل **شعر** الجنون العصباء بر لیتع تحت نالیق  
 من بنیم و صدای **شعر** فكانت لتفزع لذة الحب طهارا فلم یلقها قطی حب و لا بعد الله  
 اجعل معنا کاسه و حقیقتی که همه صفیا من غراب الاکلان جحیفه قد سر محمد الا  
 بنجید حاسد بل بنفسه و فی نفسه **اما بعد** چون اسما از سنا نازل است از سر آن  
 غافل نیاید بود که آن نذ که است که چون شخصی را از حیرت نرسد بعالم دین  
 از حیرت بقاء و کما می برون بخوردی و تباهی سفر ستادند ویرانای از حقیقت وی **شفاق**  
 که دینند چه دانستند که از وجود خود غافل خواهد شد و بالواقع غیر بیکه  
 بیرون از ذات وی است دست تعاقب در کردن اتحاد آورده لباس التباس <sup>هد</sup>  
 پوشید تا با باشد که کاهی با آن نام خود نگردد و تا مل کند که ویران این نام از چهره نماند  
 و حقیقت یعنی آن در وی چیست تا با باشد که سر رشته این بدست وی افتد چنانکه  
 در حکایت آورده اند که جماعتی شخصی را میکشند و صتی که در زوجه وی بدن حامله است  
 چون بزدل نام او را مات الدین بکشند چون زاد چنان گویند روزی دانا برایشان به  
 گذشت شنید که بعضی اطفال بانگ مینهند که با مات الدین پرسید که ویران این نا  
 چه نهادند گفتند بد زین چون میرد این در سگم بود و صتی که در چون بزاید و  
 این نام بهم چون بزاد چنان کردم گفت دروغ میگویند که شما پند را این را کشته <sup>هد</sup>  
 بغیر حق و بخلاف این تحقیق کنید چون بعضی کردند بحقیقت حال رسید و قصاصی  
 ایشان خواست اما ان دانا با از وقت این افتاد دانا بیسای شنیدند و با خیال  
 عیان افتادند هم چنین نامها که در بیان داشته اند در زبانیکه طغاه قوای جسمانی <sup>هد</sup>

با سیر می بردند تا باشد که ایشان ازین نام باز وقت افتند و کوشش نمایند تا خود را از  
 طاعتی اخلاص کرده با عالم خود گزینند ففرغ الی اللہ انی لکم منبذ بر بین و محقق شود  
 که را توان گفت که بغایتی که ویریل بری آن آفرید اند رسید باشد و کلال که استعدا  
 ان در وی نهادند یا فتر باشد که مادام که از ایند رجه مخط باشد مستحق ذم است  
 ستوده با طلاق در صق وی راست نباشد **الکلی** تا مثل باید کرد که آدمی را برای آفرید  
 و این روشن نکرد مگر که آدمی روشن کرد که چیست و معنی که آدمی را بدان آدمی  
 گویند و بد رجه زون بر یک اجسام و موجودات هستند که ام است هر چند تا مثل  
 میکنم آدمی را غیبیم جز نقطه عالم که آفرید شدن بود تمام و کمال بود و هر چند دریا  
 او بود داشت اما بخورد و نا آگاه بود دست قدر عالم را به جنبانید و بیدار کرد تا  
 سرا پای خود را در یک ریت و با خود آسد آدمی این عالم بیدار آگاه است و چیزی است  
 از نوم غاسر به نظر نام بد رجات و سلامت خواهد بود و مبد ا ان جنبش و اگاهی  
 حد جگه افتاد و تمام ان در رجه انسانیت انونی افیش آدمی بری چه خواهد  
 نام را که بیدار کردند برای چیست تا در یکد که بیداری این تکواست و اگاهی  
 آدمی هم برای آنست در یکد که میشود و آمد شد هستی چگونه است و از کجا می آید  
 بکامیرود و صقیقه اینکار خانه چیست و قیام او یکیت ناقص و صق وی بقدر  
 بشناسد و حال او را به محبت و عبودیت مقابل دارد و کنت کثر انخفا فاست  
 ان اعرض خلقت الخالق لکی اعرض و ما خلقت الجن والانس الا لیسر قوی فی عبد و فی  
 دشمنه رجویته بعبودیت پیوند دو از یار و بود بجهت و بجهت جابر بر الا لای  
 عشق و خندند **شع** این سن و ماها از ان بر ساخته تا تو با خود نزد حکم تا خد

آدمی را بکار می سنگین فرموده اند و منجیب بزرا داده اند و بر حریف رجویته  
 که خلقت الاکوان لاجل الانسان و خلقت الانسان لاجل و ما خلقت الجن والانس الا  
 لیعبد و ما این بچهار افعال خود غافل و در وی با دانک و سید انک آورده و اینجا  
**بیت** خود را شناخت سنگین آدمی از نزد کی آمد و شد در کی از آن بجهت که آدمی  
 روی بان آورده جمله امور است که ناظر بنظر حکیم چنانکه که آفرینش ان اصبلاح بنیه انک  
 و غایت وجود انها هانت پس توان گفت که افیش آدمی برای بجهت قیل ان اموی باشد  
 مثلا شهوت طعام بری این است که از غذا بدل ما تجمل پیدا شود تا آدمی عزیز نشا  
 که آدمی بری این آفرید شد باشد که طعام بخورد چه چون نالند طعام همین است  
 وی باقی باشد باید که وجود او برای غرضی دیگر باشد بقای وی از غیبه است که  
 ان غرض حاصل کند پس ویرا طعام میدهند تا باقی ماند و ان غرض از وی حاصل شود  
 چه چون نظر میکنم امور انک او قوی او هر چند بیست است انها در اصل کلی  
**میایم اول** قوه مشهوره و اعظم شهوت و اصل ان شهوت بطن است و شهوت فوج و  
 ظاهر است که غایت این هر دو از وی حکم هست حفظ بقای انسان است شخصاً و  
 نوعاً پس این قوه خادم وجود انک است شاید که وجود انک برای ان باشد **دو**  
 قوه غضب و فروع ان و روشن است که منفعت هستی این قوه دفع منافات است که  
 ضد وجود است بن شخص یا نوع پس اینهم خادم است و غایت ان شاید **سوم** قوه  
 عقل علی که ان عقل معاش خوانند و ان من استعمال قوت وجودت تدبیر  
 و در قوه شهوت و غضب از افراط و تفریط با توسط و من معامله با انباء نوع  
 مشارکان در منزل و مدینه این قوه برای است که سانس این قوی باشد و ان قوی

بیت جن برای حفظ بنی بر این قوه هم خادم است و غایب و ناشاید **چنانچه** قوه عقل  
 نظری وان دانستن حقیقه اشیا است و کیفیت ورود و رسیدن و هستی از ابعاد وجود  
 و حسن اقبال بروی و این قوه محذوم مطلق است که بر اجمع نفع در حفظ بنی بر اشیا  
 بنیست و بر و صمد و صمد خادسته مستم نه بلکه این قوه که غالب میشود در زنیان می  
 دارد چنانکه از احوال عاریان معلوم است و قله بالات ایشان بر لغات جسد  
 گذاشتن او یا ریاضت شاقه و در آوردن او در عرض امانات و محن و ضرر و قتل و محن  
 بخلاف پروردگاران تن ایشان را هیچ تنگانی نیست بحمد اللهم الا ان یقولن الله لیم  
 هم بعسلده یستعملون فی غیره علی قدر ذلت پس جسد و قوای او صلبه خادیم  
 قوه اندک و این محذوم مطلق است و نزد این روشن میگردد بر نصف که آنچه شاید  
 بود که غایب وجود اشیا باشد بنیست جز این و هر چه غیر این است وسیله این است  
 غایب این حسن اقبال است بر حضرت ربوبیت و رجوع او بالکلیه و تمام شدن دلایق  
 هستی با اتصال نقطه ارض با اول که غایب سفر نیست جن رجوع با مقصد با آنکه نتیجه  
 سفر است و آن الی ربك المنتقی و ادراك قوه نظری هر معقولات است بر تهر چنانکه  
**مثال** روشن کنیم کسیکه هرگز آتش ندیده از اندر وی در وی بر میآید با وی  
 میگوینم آتش چیز است که ایند و در کمی بینی از وی بر میخیزد این مرتبه است از شناخت  
 آتش اما اینکس بحقیقت آتش را شناخت همین قدر دانسته که چیزی است که از  
 وی در وی بر میخیزد اما چیزی از ماهیته وی نمیداند و این کس را در شناخت آتش  
 مرتبه حقیقی نیست مرتبه دیگر که بالاتر از این است آنستکه با بدرون رود و آتش  
 را ببیند اینجا شاید که بعضی سرح مان بگمان افتند که این کس آتش را بحقیقت

بحقیقت شناخته اما در چنین است از صبه آنکه تا چیزی شخص را واقع نیست چنانکه  
 اینکس غیر آن باشد بر حقیقت اثر نمیداند مثلا کسی که سینه باشد او خود حقیقت  
 حال خود در می یابد اما دیگری بحال است که بر چنان حاله و حقیقت آن حال چنانچه  
 در وجود است بر سلبه اگر کسی را که سنجک واقع شد باشد که غایب با حال  
 خود حال وی بداند اما این شناخت بمثال است نه بحقیقت کویا میگوید او  
 حالتی مثل اینجاست که مراست و تشبیه این وان مثل این باشد که صورت  
 آتش بر کاغذ نگارند و طالب شناخت آتش نمایند و گویند آتش چیزی  
 باین همیشه است این در شناخت آتش بهتر است از آنکه با وی میگویند چیزی  
 است که در دوزخ بر میخیزد چه ان مثال شبیه آتش است بنوعیکه کویا او است  
 پس شناخت بمثال شناخت کامل است نظر بر شناخت بر این مانده شناخت  
 حقیقت است اگر چه مرد مان پندارند که حکم وی نه حکم کسی است که صورت آتش  
 بر کاغذ بیند و پندارند که وی عین آتش دید اما این غلط است که وی نداند  
 جز صورت آتش چنانکه عقلا گفته اند که علم حصول صورت شی است در  
 برای آنکه تا شی بر عالم حاصل نیست عالم اثر نمیداند چه علم فرا در بیند بشی است  
 و شخص محض آتش فرا میبرد و استیفاء بیان این را بحال از این واضح تر میباشد  
 اگر چه فطرتهای سلیمه بز یادنی است لال و بر همان شغول کردن زنیان دارد  
 تیرگی میاورد هم چون کسیکه بطبع سوز و زنا آموزد از هم جدا تواند کرد و یا متوجه  
 بیخ با استعمال قوا یعنی عرض بروی اقبات میکند و امری ملتبس میکند و اندک  
 او را در جهت میافکند و هم چنین فطرتهای سلیمه را عرض شد می باند که **تفسیر**

که آیه است و از اینجا است که اصحاب رسول ۳۰ بسلول طریق استند لایبکه تفرق در آن  
 نمی رود ایمان می آوردند بجز سخن او باندک انبیا همی و صدق العارفان روی  
 مشهور در دل هر متقی که حق منزه است روی او بین همه بجز آنست و جماعتی ظن برده اند  
 که بکنایشان عمل کرده اند و ذلك افک بسین آمدیم بر سخن اکنون شناخت  
 سه نوع است یکی شناخت به دانش دوم شناخت بمثال و این هر دو تا صراحت می  
 شناخت بحقیقه و این نیست جز اتحاد عالم با معلوم چنانکه گذشت و در مقام  
 فرق اول و علم الیقین و دویم و اعین الیقین و سیم و احق الیقین نام نهاده اند  
 و آنچه غایت وجود انسان است از این سه مرتبه بر تیره الله است هر که آن شناخت است  
 بحقیقه و اسم بر دیگر اقسام نزد این قسم مجاز است اکنون شاید که بدجمله حوال  
 در آید پس او را غایتی است که وصول بان ممکن نیست چه اتحاد انان با جمله عالم  
 چیزیست که صورت نمی بندد پس ویرا وصول بان در وجهی که حق الیقین نامیده اند  
 چگونه حاصل تواند شد و این سوال استغناک باین است بزرگ از ابواب معرفت  
 که هر عقل متحمل فهم آن نتواند بود و ما در این مجال اشارتی بان کنیم و بعد ممکن  
 ایضا و تقریب آن گوئیم انشاء الله فهمیده گردد اگر این امری باشد که انرا باید  
 شد بحال است که اتحاد غیر این در عقل تلخیص و اگر دانش حالتی باشد که مکتب علم  
 گردد هر چه آردی هم چنین لیکن ایندانش که ما بیکویم عین جوهر آدمی است که  
 وجود وی این دانش است لیکن وی از خود در رفتار و در اول گوشش میباید  
 نمود که عولش از پیش بردارد تا با خود رسد و بهر چه در خود موجود بایند  
 و معقول بر تعقل فعلی که سبب او وجود هر بیانی است نه تعقل انفعالی که ما خود

ما خود از وجود بیرون است چنانچه اشارت گفته شعری با آنها و سبزه اندر دست  
 عکس لطف آن بر این اب کمال است و هم او گفته طاهر این آینه قوام ما باطن ما  
 کشته قوام سنا آردی در حاله فکر با خود مراجعت میکند و چرخ میبندد چگونه میداند  
 که در ذات او بناستیم با او معلوم هست و جهتی در او هست که باین معلق  
 میدارد که باین جهت که در ذات او است که بآن معلوم از آن میشود که آن معلوم  
 از آن جهت صادر شده و مصدر دشتی نسبت به اشئی همچونی اصل است مرعکشی  
 اصل در شیشه عکس شئی است از نفس ان شئی مثلا روی بیرون اگر نسبت  
 با آن روی که در اندرون آنست روی بیرون او روی تو است از روی خود  
 که حقیقه آن روی آینه از روی بیرون است و او سایه است و سایه اشارت با اصل  
 دارد نه با خود این را بیکو فهم باید کرد که سخن دقیق است و کم کسی حقیقه این  
 سخن دریابد و عمده آنچه در این رساله سخن را بنا بر آن میزند این است تبسیر  
 دقت و لطافت این لایزم دیدن و اگر کسی این را دریافت سخنان آینه بروی دشوار  
 و اگر ندانست دریافت ان ویرا بحال است و صیرا نم که کسی اینرا چگونه فهم خواهد کرد  
 آمدیم با مقصود اکنون اگر نداشت که هم آشتی در ذات ایشان حاصلست و او  
 آشتی از بیرون میداند چنانکه که بخوبی اب رفت و از بیرون عنان یافت و خجسته  
 آمد غیب سرا و مشکف میشود و چو شخص متفکر که روی از بیرون میگرداند  
 سرچینی تا بل فرو میرسد امور بر او منجلی میگردد و اینها همه از آن است که همه آشتی دارد  
 حاصل است چنانکه قائل گفت شعری ای آینه جمال شاهی که تویی و وی نشخو  
 آیی که تویی بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه

خواهی که توفی<sup>۱</sup> و آنچه میدانی که وجود نفسانی اصل است بیرون از آنکه وجودی نفسانی  
 بیسط است وجود بیرون متکثر و بیسط با ولایت سزاست و وجود عقول ثابت است  
 و وجود بیرون زائلی و ثابت حق است و حقیقت و مستغیر باطلت و ظل چیز با چیز  
 شوند بود و اما آنچه چیز تواند بود و کسی بگوید که معقول هم زائل میشود بر دنیا  
 چرا که از سر و حقیقت شخص زائل نمیشود و اگر نه هرگز باز نیافتی و نیز در احوال  
 عالم گفتم که سبب گویم جهات اندیشه پیش از افتاد که هر چه هست میگویم اول با اندیشه  
 در میانند و حکم اندیشه هست سبب در پس در عالم همین نیز اندیشه مطلق پیشتر  
 افتاد که حکم کلی حکم جزوی است و عارف رومی در این معنی بگوید نکته های خوب گفته  
 اندیک اندیشه که ابد در درون صد چندان کرد و بیکدم سرگون جسم سلطان بصورت  
 صد هزاران لشکر از پی بود بار شکل صورت شاه صفتی هست محکوم یکی فکر خفی  
 خلق بی پایان زیک اندیشه پناه گشته چون سبیل روانی بر زمین است اندیشه پیش از خلق  
 لیا چون سبب و آثار ضروری پس چه بسینه که از اندیشه قائم اندیشه پیش  
 خافا و قصه ها و سخن ها که همه او در سخنها و نهرها هم زمین و بحر هم مهر فلک  
 زیند از وی همچو در دریا است پس چرا از ابله پیش تو گویند سلیمان است اندیشه پیشتر  
 سینا بد پیش چشمت که بر پیش هست اندیشه چه بود که گویند عالم اندیشه تو هوئی<sup>۲</sup>  
 ز این بجز و رعده داری در پیشم و زینها فکر فی ای کم ز خند امن و غافل چه نماند بجز  
 زانکه نغش و ز خرد بی نصرت آدمی چون نیستی جز کوه سبب تو شخص می بینی در حال  
 شخص از آن شد پیش تو با زنی با شن تا دور دیگران فکر و خیال در کشاید با کجا پرتو نبال  
 کوهها بنی شد چون چشم زان نیست گشته اینها در کوهانی سلبین نه اختر نه در جو<sup>۳</sup>

جزندای واحد فرود رود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اول چیزیکه آفرید  
 شد نور من بود و از آن نور چیزهای دیگر آفرید شد اکنون آنچه خواهد که از آن آفرید  
 میشود اگر در آن نور نبودی چگونه از او فاضل گشته که اگر آفتاب روشن بنا  
 روشنی از وی بنی چون چگونه فاضل گردد و چون استی از آن نور آفرید شد لا  
 در آن نور مبد و همه استی حاصلت علم غیر از آن استی دارد علم فعلی چو آنکه نور می که  
 جهتیکه در صدد روشنی است ان روشنی است از آن روشنی اگر چه غیر از روشنی است چه  
 صادر غیر همدر خواهد بود و اگر نه صد و بنا شد و هرگاه که مثالی با مشی از  
 روشنی در صحت حاصل شد ان اولی است و سبب کونید چگونه حصول حیثیتی که مبد  
 وجود ان روشنی است و مشارالیه است و سبب الیه حقیقت او است اگر روشنی را صل  
 باشد ان اول عالم بان نگویید اکنون ما ان نور را روح کلی نام نهادیم و نفی و آدمی که از  
 جمله مخلوقات است فیض است از فیض او متصل با و را بطه ان حیثیتی که چه مبد  
 اول آنکه پیوسته فیض هیچ او از آن راه فرود نیاید که اگر یکفن گستره شود  
 شود و دیگر مخلوقات از عبادات و نیات و حیوانات نیز بدین صفت اند لیکن  
 آدمی با خود است و بسبب رگستره و از آن پیوند یک دنیا او روح کلی است او را امرای پدیا  
 شد با سوی روح کلی که هرگاه که با او رجوع کند بعضی از صفاتی که در وی متفرق است  
 در یابد چنانچه در خواب و در زیان اندیشه و غیر این و دیگرها را این نیست  
 از این بیداری و آگاهی آدمی را روح خاص پدید آمد که دیگر از اینست که  
 در قوه ایشان هم مثل این هست و اگر بفعل آید آدمی باشد بشری همچو آنکه که  
 منجلی علیه گشت چه آدمی یعنی آدمی است و شریف نه بصورت فهم کیفیت آن و رو<sup>۴</sup>



نسبتی دقیق است و بعید المثال اکنون هر چند این بیداری و آگاهی زیادت میگرد  
 آدمی در آدست زیادت میگرد و چون که حقیقه آدمی ان نقطه است که هر چند بیغیر  
 آدست فروده باشد تا جندی رسد که نامت روح کلی بر او نچکد کرد تا بجهت که در او ثبت است  
 مطلع گردد این عروج بر این تمامی یک نفس و این نیست و این تمام بیغیران است از  
 این است که نور خود خوانند و نقطه اول که روح اعظم است با نقطه آخر در ماده او متلا  
 شود تلافی حقیقه و هیچکس بگرد این مقام نیست و اتصال او بکل روح اعتقاد است  
 روح کلی از روی وجود آنکه بر او شخصی است هم مخلوق از ان روح کلی چنانچه در صلا  
 فرمود که مرا و دیگران بنیاد از ان نور فریدی و شمار غیر مصل است و اتحاد غیر این محال  
 و لیکن مستتر بنور هویة جزوی او است و ظنون نور کلی بر او تا ان هویة جزوی خود  
 غافل گردد چنانچه در روز ستاره و ان بنیند زجری النور این است اگر کسی گوید تو  
 این حکایت جمله در روح اعظم میگوئی بر آن ماند که بقایه اسر بلوغ با و سدری و در وقت  
 قدسی چنین فرموده که خلقت الخلق لاعرف **جواب** گوینم که بسط سخن در روح کلی  
 دادیم برای آنکه مجال سخن در عین کثا و کثا است اکنون بیک کلمه سخن بپایان  
 رسانیم و باقی باس با هر چه که در روح کلی کفیم سخن در باقی ان معلوم کرد و ان  
 کلمه این است که در حدیث قدسی آمده علی ما رواه الفقیه ابو اللیث السمیری که  
 خلقت الخلق من نور محمد و خلقت نور محمد من نور صبی و هم چنین در حدیث  
 آمده المؤمن منی و انا من الله بین مقائل فرموده در تفسیر **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
 الروح من الله و انا من الله بین مقائل فرموده در تفسیر **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
 وجه روح کلی است چنانچه با ان روح کلی چون نسبت روح کلی است که با دیگر ارواح

ارواح در او پس نور کلی در نور الی فانیست چنانچه ارواح جزئی در روح کلی و فانی  
 فانی در روشی فانیست در ان شئی بنو سسط ثم در فانی کان قاب قوسین او در  
 شاید قاب قوسین مرتب اعتبار روح کلی باشد در دنیا چنانچه در حدیث آمده  
 که درایت ربی فی جنه خضراء ویدی و بنیر با قوتی هر چه او ادنی مرتب اسقاط **اولی**  
 صد و بیست و شش از شئی بطریق ايجاب چنانچه روشنی افشاده و آفتاب و چون ما بین  
 بجای هر یک از این بی نیاز است چه سر بر او هیچ بر بخار نمایند **جواب** انست که در کجا  
 غلط پنداشتی که سازنده نفس بخا و است نه تن و تا نفس بخا و تصور صورت  
 تحت نشود تحت را سازد و بدن صورت صادر شده و نور اهیج شک بنا شد  
 که خداوند جهان را بچرا آفرید بعلم خویش آفرید و چگونه فعل اختیاری بی علم بود  
 عالم مناسب معلوم است و معلوم عالم را حاصل بنا چار و خدای عز و جل نشا  
 که اثری از معلوم پدید برود و علم انفعالی داشته باشد و بعد مناسب است و مرخا  
 ذات باشد و ذلک ما ذکرناه و از این بهیج ايجاب لازم نیست که بخا و نه موجب است  
 و در نسبت علی ارد و این نه قصوری است و نه توفیقی که حقیقه فعل اختیار  
 در همین است پس فعل اختیاری در تحقیق استدعی مناسب است نه واقع  
 و جواب نام است چنانچه روشن گشت **اگر کسی گوید** بهیج مخلوقی اثری نیست آن  
 محمد ۳ و بر این تقدیرات روح کلی از او اثری باشد **جواب** انست که روح کلی  
 نه شخصی است یا ملکی تا نسبت دهند که وی اثری و افضل است یا محمد ۳ بلکه  
 عالیست کلی الوجود که حقیقه و مرجع محمد است پس این چنان است که گویند  
 حقیقه محمد ۳ افضل است با شخصیت او علی الله علیه و آله و سلم آنجا که فرمود ما

و دیگر پیغمبران را از نور خلق فرمود او را بگوهری گرفت نه شیخی و ما باز نموجیم که صد  
 صادر اولیتر است از او چنانچه فانی گفته **شعر** اینها فریاد ازین فریاد خواه  
 داد خواهی ز کس از داد خواهی داد خود را من نیامم جن مگره لکنه اولیتر من  
 نوح بکتره و چنانچه میباشی و خود طلب این نسبت معقول نیست و فهم این  
 ادراک این صافی میباشد و بالفطره کلی و نور محمد بل لکنیم بالفطره دیگر  
 تا التباس فیه مرتفع گردد و ان لفظ هستی مطلق است که از فروع هویت  
 باری تعالی است که خلقت نور محمد من نوری اکنون هیچ معقولیست که کسی  
 گوید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل است یا هست مطلق چون محمد  
 از جمله هست مطلق است این سخن را معنی نیست هستی مطلق نه شیخی  
 تا این نسبت معقول افتد و اینکه محمد ص باروع کلی برسد دیگر با خدا یعنی  
 اول از حسیض جزویه بالا سیاید و بکل عالم می پیوندد نگاه بان کلیت  
 چند آبرسد که جزو را با کل بباید پیوست که نگاه بخالق کل رسید چنانکه  
 مخلوق حقیق اولی خالق جل جلاله کل است بیکر و جزئیات در ضمن ان مخلوق  
 بهمان خلق واحد همچون حرکات کواکب در ضمن دوره کلیت که چنانچه خدا واحد  
 خلق او هم واحد است و الواحد لا یصلد عنه الا الواحد که حکما گفته اند  
 همین است و متفلسفه جهان غیر این پیدا نکرده اند و انما اینجمله است که بعضی  
 دانایان گفته اند عقل اول وجود مطلق است که عزان از فضل صادر  
 نشد و عارض گفته **شعر** جمله عالم صورت عقل کل است که او است با آن  
 هر آنکه حاصلست هر که او با عقل کل که ان فرود صورت کل پیش او چون

چون شک نموده صلح کن با این پدر عانی قهول تا که نشی زو نماید آب بکل من که  
 صلح نما با این پدر اینجها چون نصبت اند و نظر هر زمان نوصورتی و نوجال  
 تا زود بدین فرود میرد مال و این وجود مطلق که ما میگوئیم نه مفهومی کلی یا اعتباری  
 میخواهیم بگویم که همه که اهل تحصیل جنالی بندند و در السنه ایشان مینباید بلکه  
 مناط و مبدأ ان میخواهیم که ان حقیقه هستی است و شرح حقیقه این سخن بتام  
 نمیتوان داد خاصه در این مجال اگر کسی گوید چگونه وجود مطلقا صادر اول میگردد  
 و او پنهان شد است جل جلاله **چون** گوئیم سبحانه و تعالی که چیزی شامل او باشد  
 مشمول محاط است و شامل محیط و محیط بر تراست از محاط او هست  
 هست است و هست ممکن جز دهند است از هست واجب هست است  
 اصلست و هست ممکن فرع اکنون تو بهستی که شامل او است کدام است  
 هستی را میخواهی اگر هست واجب میخواهی ان خود است نه شامل او و اگر هست  
 میخواهی انرا و است و شامل او نیست اگر هستی اتم از این هر دو میخواهی  
 اتم از هست اصل و هست فرع معقول نیست که فرع بنفس خود فوا اصل  
 نه بامری اتم از وی هم چنانکه روی بیرونی و رویی که در اندرون آن است نشاید  
 که کسی گوید روی مطلق اتم از این دو است چنانکه یکی حقیقه روی است و یکی  
 عکس روی اکنون اگر از روی روی حقیقه میخواهی ان روی بیرونی است فقط  
 اگر عکس روی میخواهی روی اندرون نیست فقط وی اتم از ان تعقل نمیتواند  
 مگر بعضی اشترک اسم و هست عام که ما انرا صادر اول گوئیم بان معنی خواستیم  
 بر ممکنات افتد و حکایت آینه که بمیان آوردیم برای ضرورت تمثیل است و اگر از ان تشبیه

هیچ شبهه حقیقه نیست اکنون چون سخن مفضی باین شد که ماهیه ادوی و غایبه  
وجود او که حق البقین است و آنکه ویل و حصول باغایه ممکنست نموده شد لکن  
گشت که طریق وصول بر آن بنمایم و هر چند سخن آن کف شست از اشاره بآن مطلق  
حالی نیست و پیشتر از آنکه بیک کار دیگر که آن از عمده گذشتهاست بطریق  
سئوال و جواب ابرو کنیم با سر سخن اینم **اگر کسی** پرسد که جماعه از اهل تحقیق  
مراتب علم چها فها ره اند علم البقین و عین البقین و حق البقین و حقیقه حقیقه  
البقین و توسته کفنی کدام صوابست **جواب** این است که مینا این سخن و سخن ما  
خلافی نیست و اگر مردی که باشد سخننا گذشتہ متضمن اشارت بان هست  
ان چنانست که ما نمودیم که حصول حق البقین انسان را بر جوع او است با مبدا  
خوشی تا بدانشی مبدا او استیاء و ادا با باشد بان اثبات پس معتقد حق البقین  
بر جوع او است با مبدا و خوشی تا بدانش مبدا و استیاء و ادا با باشد بان اثبات  
پس معتقد حق البقین مبدا و او را حاصلست و او را ازینو که شیر است با مبدا  
خوشی و حاصل نمیشود بظلمه امکان بنا بر آنکه حکم حقیقه غلو کرد و ظلمه امکان  
راست چنانکه اندانش بوی منسوب کرد در چنانچه در حدیث قدسی فرمود  
که لا یزال عبدی یقرب الی بالنوافل حتی احبته فاذا احبته کنت معه الذی یسمع  
و یبصر الذی یدبیر الحدیث پس حق البقین با حقیقه حق را حاصلست صل  
جلاله و عبود را بالعرض پس اگر مراتب را چها آگیرند حق البقین باعتبار حصول  
بالذات و بالعرض دو قسم سازند شاید و لهذا از اینکس که ترتیب مع کرده گفته  
که مرتب را بی غیر حق را جل جلاله حاصل نیست این بنده را محالست که حاصل

حاصل شود برای آنکه ظلمه امکان او با استیلاء نور حقیقه نسبت میشود بنوعیکه هویت  
او حاصل نمیشود اما اینکه ان ظلمه با کلبه رفع کرد محالست چه این قلب حقایق است  
و مخلوق را از صد مخلوقیه تجاوز ممکن نیست و اشاره کرد عارفانجا که گفت بیا  
شود عاشق اما نمیرد آمدیم بر سر آنچه وعده کرده بودیم از بیان طریق وصول  
حق البقین که غایه وجود اشنا حق البقین نه علم نیست که شخص را از بیرون کسب  
کرد و بر خود بست بلکه نسبت است که با کوه را می سرشته اند پس ما را نظر باید کرد  
که چون کوه را می چنین داناست و راست یاب در ذات خودش سبب جهل و  
نادانی او چیست و بچه علت کوه را و از کوه درونی خاصیت خودش با زمانه و تابش  
او که تابش حقیقه اشیا است فرورده و ناپدید گشته که چون این معلوم شود  
طریق بلوغ بحق البقین معلوم گردد و ان از لادن علت باشد **کوه** کوه را نشانی  
بحق نااطق است و بصیقل موافق لیکن و بر اقربین چند و بشریکی چند در چند **عمره**  
و هر یک از ایشان از این نطق است جدا گانه و وی از غایه لطافت و قریه محل آن  
شرکاء بوی خود را و ان شرکاء و نطق جز در ذات و نطق ان شرکاء از هم جدا نمیدانند و  
نمیکنند و اگر وی چیزی گفت و بعضی از ان شرکاء نقیض گفتند فی الحال بان نقیض  
میگردد تا امر وی را ملتبس میشود و صیرانی ایستند و ان نطقهای مختلف را نمیدانند  
که کدام نطق او است و کدام نطق دیگری و در عزت تاب شک و اضطراب می افتند  
و خدایه و العذاب الایم و البلاء المقیم و این شرکاء چند کونرا است بعضی منزل  
بنفس ادرک و چون ضیاع و وجود بعضی مهتجان و حاصل اند بر ادوات و احکام  
مثل محبت که حاصل شود بر اعتقاد جمیل در محبوب که از وی سلو است و عداوت

حامل میشود بر ابا ان بلیکه دشمن بران موصوفست و بعضی مکتسبانه خارج  
 مثل اعتقادات تقلیدی که فرا گرفته اند از ابا و امهات و مثل ذاتی مبدأ بعضی  
 اعتقادات میشود و مثل اغوای که در لغت واقع است برای آزمائش که البلیغ  
 حامل لواء آفت است اکنون این لواحق غریب که عارضین کوه آرمی شده و ادبی گوی  
 خود را فراموش کرده و امیسان بجای خود فرو گرفته عاقبت راه او شده و هرگاه که  
 روی خود را از این شرکاء جدا کند و از این لواحق غریب که ضایع از ذات و بند شای  
 شود و خود را بغیر تلبیس بیاید و نطق خویش که گفتار صواب است و خاصیت  
 اول است از سر گیرد و جز صواب نماند بشد و هر چند بدان توجه کند مجار  
 توجه او فی الحال پرده رقیق که بر آفت است که خسته گردد و بر روی منجیل گردد این همگنا  
 شایسته آن باشد که و بلا صفت خوانند و این صفا و صفوة و بلا بحق البقیح مطلق  
 که کمال اول است رساند تا محقق و ستوده حقیق باشد و معادل او ان شود که مضمون  
 معنی این هر دو معنی ویرا در رسید امر حاصل بوده باشد و اول بان رجوع میباشد  
 کرد این است معنی اند و نام هم از آن میگویند تو در ذات خویش صفتی و محمدي سعی کنی  
 که با خود بدیسی و از حیرت بناس بر این شرکاء که غریب اند از ذات و کوه توپ  
 آن این است مضمون آنچه ترا از غیب میگویم و هر کس که خاصیت ذات او در قوه  
 باقی ماند و بفعل نیاید و از آنجا که از التباس با سوری که غریب از کوهها و دست  
 پاک و ضالص نشود و وجودی داشته باشد مضطرب در تلاطم امواج حیرت  
 ظلمات و هم و گمان ذلك هو الخیر کل الخیر و صورت شرعیه مشتمل است  
 کیفیت این تخلیص و مجواستم که تفصیل لایق این مقام کرده شود اما مجال تنگ

تنگ آمده بود و زیاده ازین نوشتن مستتر نیست با آنکه از این مدد هم که نوشته خود  
 الملال و اطال دارد و معتقد است کاهی که سخن در سلوک و اطواران می شود و در  
 است و فهم از درک انفا صریح است اما گاهی که سخن با وصول و مراقب ان افتاد و در  
 انداد لسان کلید و عقل در فهم آن غلیل می آید و لاغر و ما خود را در این مجازند  
 و مشعرین تلاطم امواج این بحر خاد شدیم و بمعنیه این خود را با ساحل رسا  
 امید که ناظر مستمع را نیز در آن سرگردانی نباشد و اگر چیزی با اول نظر فهم نشود  
 نظر مرا مگر در کرد اند و اگر بعد از آن فکر و فهم نکرد که این بیغی با ناکار و مبارک است  
 نماید که ان موجب عزت است اگر چه بعد از امکان در قریب و انضیاح کوشید  
 اما چون بشد بدیش ماند که باز نموده و محمل اگر از مفصل و با نوشته بیشتر از نو  
 که نه هر چه در سرج در آید عقل انرا بتفصیل تواند اندیشید و نه هر چه عقل  
 بیند بشد زبان از آن ترجمه تواند کرد و نه آنچه بزبان گفته و نوشته کرد معنی  
 بان اصغوار التفات کند و نه هر چه بدان اصفا کند عقل او را اند نشیر معنی و حقیقه  
 ان مستتر باشد و نه هر چه عقل بیند بشد سرج او را رسد چنانچه با کوه یکی  
 کرد اکنون اگر تمام است این معانی فراهم آید و در در این شعور نقطه اول بر آید  
 رسد و مسافران معانی سنازل اندیشه و سخن و سماع و فهم کلی کرده اند تا آنجا  
 دل که آغاز سرگردند با شما جاد بشد **شعر** این آتش کوی بود کاول زینجا **شعر**  
 سفر کرد و بیاستقر در امکا خویش پیوندا که فضا و ادا امارد با وطنست که بعضی از این  
 مراحل پای بند ماند ها نام و نام و مخزون سلیکت ندانم بد ها که هر اوار امکا خویش  
 آمدیم و این فیض چه کردیم و لا ینفع الله ما سبقت القلم و انیها سخن شعری نه انکارند که

ابن ابي اللطف وادق حكمة است وكل ميسر لا خلق له والاشارة كفاية وانه المستعا  
 بشه القران من عبد الله قطب بن يحيى الى وليي في الله لان لا مرشد عبد الله  
اما بعد سئوال در انوار كفته ولو قال لم يكن ابو بكر من الصحبا كفر ولو قال لغيره  
 لم يكفر وغير نظر لان الاجماع منعقد على صحابيته غيره والنص وارد شايع ايا  
 اين باشد وينظرون فيه دليل ان باشد يا اصل مسئلة منظور فيه است جواب مسئلة  
 استكراه فقير مقرر دارد فقيهي ابن سخن كفته و مستند من در اين تفرد و در  
 صاحبته است در شأن ابي بكر در كتاب مجيد في قوله نعم ثانياً اشين اذها في الغيا  
 اذ يقول لصاحبه لا تحزن دون غيره و يدكر ان چون مستند من معقول يافته  
 بر اثر او فرستاد و همان بان كفته قال البحر في تفسير الكريمة المذكورة قال الحسين  
 بن الفضل من قال ان ابا بكر لم يكن صاحب رسول الله فهو كافر لانكاد بعض  
 الفراء في سائر الصحبا اذا انكر يكون مستدحماً لا يكون كافراً فانوية بفقهي  
 كه مستند تفرد بيش او معقول ننمى و در اجماع كه مستند و رود نص است  
 در غيره و هم وارد است و اكر اجماع است كذلك و سئوال ايند و شيبى نيكه  
 اهلية دلا بر اين داشته باشد و ذلك الفقيه هو صاحب الانوار پس تو  
 كرون در رسا بعد ان راى تواند بود كه اين توفيق در يكفر ينكر صحابيته ابي بكر بود  
 باشد كه سلبش بران باشد كه ان نه كفر است و تواند بود كه در عدم تكفير ينكر صحبا  
 غير او باشد من وقع الاجماع على صحابيته كه سلبش بران باشد كه ان نيز كفر است و الا  
 من حيث كلامه هذا الثاني و لا علم باني بهر حال معلوم شد كه اين فقيه اعراضا  
 الانوار بر اين تفرد فتوى نميدهد و ديكران بران فتوى دارند انك انك انك

٣١٨

محاكمه بشايه بايد كرد اكر مقصود ادين استفسار ان محاكمه است فنقول في ذلك محجبا  
 يبلغ اليه علنا ولسنول من الله الهام الصحيح الذي اخبر امام غزالي در كتاب تظهريه  
 اعتبار فرموده عدم تكفير است مطلقا و هذه عبارة فان قيل هذا كفر بما يؤيد  
 ان استحق الامانة في العتد و الاول كان عليا دون ابي بكر و من بعد و انه دفع بالبا طل  
 و في ذلك حرق الاجماع قلنا لانك ما في من الحجى على حرق الاجماع و لذت لك برضا  
 من التخطئة المجرده التي مطلقها و تقتصر عليها في العرف و بعض مسائل الاصول الى  
 التضليل و التبديع و التفسير لكن لا ينتهي الى التكفير فلم يتبين لنا ان حارق الاجماع  
 كافر بل الخلاف قائم بين المسلمين في ان الحجر تقوم بحرق الاجماع وقد ذهب النظام و  
 طائفة الى الكاره و انه و انه لا تقوم برحمة اصلا من التمس عليه هذا الاسم تكفر  
 بسببه فاقترنا على تخطئة و تضليله ثم قال بعد جملة من الكلام فان قيل فلو عتقد  
 معتقد فسق ابي بكر و عروضا فتر من الصحبا و لم تعتقد كفرهم فهل حكمه بكفر قلت  
 لا حكم بكفره و اما حكم نفسه و ضلالته و مخالفة الاجماع الامتد و كيف حكم بكفره و نحن نعلم  
 ان الله بهم لم يوجب على من قذف محصنا بالزنا الا ثمانين جلدة و نحن نعلم ان هذا  
 يشمل كافة الخلف و عيهم على و تيرة واحدة و لو انه قذف ابا بكر و عمر بالزنا  
 زادوا على اقامته الله المنصو عليه في كتابه و لم يدعوا لانفسهم التبين بخاصية  
 الخروج عن العموم و مقتضاها فان قيل فلو صرح مصحح بكفر ابي بكر و عمر بنبغي ان ينزل  
 منزلة ما لو كثر شخصاً آخر من احبا المسلمين او القضا و الامتد من بعد هم قلنا اهكنا  
 نقول فلاننا و ق تكفير هم تكفير غيرهم من احاد الامتد و القضا بل افراد المسلمين المعروف  
 بالاسلام الا في شئتين احدهما في مخالفة الاجماع و خرقه فان تكفير غيره و بما لا يكون حقا

الإجماع العتقد به الثاني انه ورد في حقهم من الوعد بالجنة والشاء عليهم والحكم بصحة  
 دينهم وبقوات يقينهم ويقدمهم على سائر الخلق اجناد كثيرة فقلنا ذلك ان بلغنا لا يجنا  
 ثم اعتقد مع ذلك كفرهم فهو كافر لا تكفير اياهم ولكن بتكفير رسول الله صلى الله عليه  
 وآله وسلم فمن كفر به في كلمة من انا ويله فهو كافرا في الإجماع <sup>كفر</sup> لا تكفير القضا والائمة  
 اخطا المسلمين **فان قيل** فاقولكم فيمن يكفر مسلما هو كافرا **لا قلنا** ان كان يعرف ان  
 معتقده التوحيد ويصدق في الرسول الى سائر المعتقدات فهو كافرا لا ذراي  
 الدين الحق كفا واطلا فاما اذا ظن انه يعتقد تكذيب الرسول ونفي الصانع او  
 تشكيته او شيئا مما يوجب التكفير فكفر بنا على هذا الظن فهو مخطئ في ظنه المخصوص  
 بالشخص متناق في تكفير من يعتقد ما يظن انه معتقد هذا الشخص والظن الكفر  
 مبطل ليس بكفر فقل هذا الظن قد يخطئ وقد يصيب وهو صهل مجال شخص  
 الاشخاص وليس من شرطه دين الرجل ان يعرف اسلام كل مسلم وكفر كل كافر بل  
 ما من شخص تعرفن الا ولو جهله لم يضر في دينه بل اذا آمن شخص بالله ورسوله  
 واطلب على العبادات ولم يسمع اسم ابي بكر وعمر مات قبل الاستماع مات مسلما  
 وليس الايمان بهم من اركان الدين حتى يكون الغلط في صفاتهم موجبا للاسئلا  
 والانسلا من الدين انتهى **الركن الثاني** كما امام غزالي في وجوده ان اجابته كدروته  
 اتيان ولا دلاست باور سيدة باشد مع ذلك تكفير ايشان كند كافراست وكيفية  
 اذ يقول لصاحبه لا تحزن همه كس وسيد چه قران متواتر الجميع است **جواب**  
 استنكده قران متواتر الجميع نيست نسبتا باهم كس چه كس هست كه قران غير  
 فاتحه مخزن ايدوا ايضا انكس كد ايز من كوره باور سيدة على سبيل التواتر <sup>يد</sup>

شايده كد اين ايضا صيد كور در اير ابو بكر است بر سبيل قطع نكند چه ايشكه  
 ورود ايز من كوره در شان ابي بكر است از قبيل سائر شان نزول آيات است  
 در قاسيره احاديث مذكوره است واصلها احاد است وايضا شايده كد انكس  
 اين باشد كه مراد از صاحب مذكوره صاحب لغوي است يعنى كسيكه باوى هم راه بود  
 در غار وان اين صاحبته اصطلاحيه كد كلام در است لازم نمي آيد پس اگر كسى  
 انكار صحابه بنا بر اين شبهه كند چگونى او را تكفير توان كور بله اگر انكار صحابه ابي بكر  
 لذاته كفر باشد كفر او لازم نمي آيد وليكن از سخن امام غزالي معلوم شد كه ان  
 لذاته كفر نيست بولى است لازم بكنيب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كفر  
 و چون كسى ايز من كوره بوى من سيدة باشد يا اعتقاد بايشكه من قول فيه ابو بكر است  
 باشد از انكار او صحابه ابي بكر را بكنيب او بقران و رسول الله لازم نمي آيد چه  
 ايز من كوره نه چنان دلالتى قطعي منزه است كه اگر كسى انكار كند ظاهر اين باشد  
 كه او بضر انكار قران است و ادعاء اين تاويل بها نه است كه بولى خود ساختن **الركن**  
 سؤال كند كه پس چه ميكوند در سخن حسين بن فضل بنغوي كه نقل كور **جواب**  
 استنكده ان سخن او را بر مقيده دليل او توفيق بل مسكين چون انكار صحابه ابي بكر را او  
 بولى ان از كفر دانسته كه سخن انكار قران باشد و ان كسى است كه ايز من كوره باور  
 تاويل كند كه سخن انكار قران باشد كافرا باشد وانكس است كه ايز من كوره بوى من  
 باشد و دانسته كه معن او چه است و ورود ان در قران شان كيست و مع ذلك انكار  
 صحابه ابي بكر كند و از دعان بيقينه قران نكند **الركن** سؤال كند كه كبر كه نظر بر ايشان است  
 چه ميكوند در حرف اجماع اشرع علم او بر ان رفتن انكه خارق ان كافراست قال الفاعل <sup>يد</sup>

فی الشفاء فاما من انكر الاجماع المجرد الذي ليس طريقه النقل المتواتر عن الشايخ <sup>كث</sup>  
المكتمل من المقهه والنظا وفي هذا الباب قالوا يكفر من خالف الاجماع الصحيح <sup>مع</sup>  
لشرط الاجماع المتفق عليه عموما ومجتماها قولهم ومن يشاقق الرسول من بعد ما  
تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين فوله ما ذكر في وصله جهنم وقوله من  
خالف الاجماع قبل شين فقد فلع ريقه الاسلام **جواب** <sup>كثير</sup> انكم لو كنتم  
غزالي در اين مسئله من هب جهنم است و فرق اجماع نزد او كونيست چنانچه  
در نقل سد كور شد اما استناد به هب او بچونيم در اين نيكو نيم اجماعيكه  
حزق ان كور است اجماعي است كه در مورد دين باشد از عقائد اصليه واحكام  
عليه مانند هر متره كه اگر كسي انكاران كند در اين انكار رفع حكيمت از احكام  
دين چه عمره اين انكار اين است كه شرب خمر ايند هدم دين است اما اجماعيكه  
نزيدي امري چنين باشد بانكاران شخص كافن ميشود مثلا جمع عليه است كه اين  
كعبه كه امر و زير ان طواف ميكنند بنا كرده حجاج است اگر كسي اين را انكار كند  
او را تكفير نكنيم چه بانكاران همچو حكم از احكام دين اختلافي نميابد خواه بنا كند  
حجاج باشد خواه بنا ديگري و اجماع كه بصحابيه صحابه است از اين قبيل است <sup>زيرا</sup>  
چه اگر كسي صحابيه كسي از صحابه را انكار كند بانكر تمام احكام دين اصولا و فروع  
معترف باشد و بعضي از انفا متمسك نماند كه در اين كار فرم چيست از دين  
الا اين كه در رفتن خود باطني است چه معرفت صحابه زان قبيل است كه زلفنسا  
از ركان اسلام است همچون ايمان مجدي و ملائكه و كتب و رسل چنانچه در كلام  
غزالي كند شت و طوائف مبتدعه كه در ايشان بعضي صحابه نابا است كو نيد از

از خواج و غيره بهيچ ان اصول و فروع در ان برخلاف صواب كه رفته اند از براي  
قصود نظر است كه داشته اند و اجتهاد باطل و لا بهيچ ان اصول و فروع را بد اين  
دست نكند داشته اند و ترك نموده اند و اين نزار حديثه ان نابا است كو نيد ايشان  
لازم شد **اگر كسي** سنوال كند كه سيمكه نابا است در شان اب بكر و ع كو نيد بجز  
هيچ مستحق تعزير باشد و بس چنانچه در سخن غزالي كند شت كان كه دل بايقتد  
خشنود ميشود و دوست ميدارد كه اين استحقاق تكفير ميشود **جواب** آنستكه  
مقصود ما از اين سخن اين استكه خواج و غيره كافن نباشند چه اهل علم تكفير  
ايشان نكرده اند ايشان مبتدع و ضال سمره اند و هم ايشان نابا است  
ميگويند و عامل عمر بن عبد العزيز از كو نيد نوي نوشته كه سب عمر بن  
الخطاب كرد اگر رخصت دعي او را قتل كنم در جواب نوشت كه جان نبيست كه كسي  
و كه سب عمر كند قتل كنند الا وقتيكه سب بغير امر صلي الله عليه و سلم كند  
باشد اما ما سب كوني كند در ان روشني چشم تو و هر نوين باشد و ان آنستكه  
حكم انصهر و عصر سابق در اين باب تفاوت دارد و حكم خارجي و غيره كه شبهه بر او  
شد نابا است ميگويند و حكم ديگري يكسان نيست چه امر و زامر اند و فروع در رفتن  
بطوري نشسته كه سيمكه سب و قدح در ايشان كند كند كه نه از طوائف خود  
و غيره باشد اين نشان خلاعه او است از دين چه ايشان و دين امر و زامر ان  
روي زمين اند فيما يعرف الناس ولا يحكم از ايشان مثل شافعي و ابجنيفه و  
معداي كور در مرتبه بل بجهت ائمه دين و علماء متقين كه چون كسي نابا است  
باوه ايشان كو نيد بنو عيمكه خلاعه از ان معلوم شود كافن است و در كتب حنفيه

مدا که راسته که اگر کسی عدل و عالمی داشته باشد بیوجبی کافی است چه  
 این ایشان عدل و دین است چه عالم دنیا یعنی هو بر صاحب دین است که  
 او را دشمن دارد همانا دین را دشمن میدارد و لاجرم رک دارد و رک با دشمن  
 دین را ورزندگی و فرزندگی با اهل علم و محبت علم و السلام علی من اتبع الهدی  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من عبد الله قطب بن محیی الدینی فی الله تعالی الامیر محمد الملقب  
 والدین محمد **اما بعد** سخن بر سه قسم است یک قسم سخنان است که برای توابعت میگویند  
 مثل مذکور و علم در لایبرخیز و کارستانی مسلمانان و امثال ذلک یک قسم سخنان است که برای  
 مصالح دنیا و استقامت امور معاش میگویند و یک قسم سخنان است که برای روزگاری  
 میگویند نه امری از امور آخرت بر آن موقوف است و در صحت مصالح معاش و  
 غنای از این قسم است از این قسم روزی بعیبات باید گذراند و تفکر و تدبیر  
 الهیه را کسب ضروری قوام یا کسب از آن بر آن بقصد انفاق بر اهل استحقاق از آن  
 واقف الیک هیچ فایده ندارد عجز در دفع الملل این طریق اهل بطالت و کسالت است اعدای  
 الله و اعدای اعدای ما که خاطر بیخبات یا مذکور علم یا لاوت قرآن و امثال ذلک از  
 امور دنیوی منشرح است بآن مشغول میباشند و چون اذن ملول شدند بکسب  
 میباید شد و چون اذن ملول شدند بجای که اذن چیزی حاصل شود که صرف  
 ضرورت خود و حاجت مستحقانند و هر چه غیر اینند و است لایحه است و جنبه رضا  
 و لذت بکسب چیزی شود یکی برای او استعفا کردن در وقت دادن سوگم با دوستی  
 احسان کردن و الله ولی التوفیق و بید از ستم تحقیق و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من عبد الله قطب بن محیی الدینی فی الله تعالی الامیر محمد الملقب

۳۱۹

۲۲۲

الله والدین محمد **اما بعد** خدای عز و جل **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** و طرح هسته بنوعی نند  
 که هر آدمی را چندین ان معیشتی که شرط قوام حیات است برسد و اگر چه هیچ کار نکند بعد از  
 آن او نیازا بعیبات فرود و تحصیل زیاد آخرت بعضی ادبیا بفرمان قدر معیشتی که کفایت  
 کردند و وقت خود را صرف عبادت و تحصیل زاد آخرت کردند و ایشان را ایشان مطیعانند  
 و بعضی بفرمان قدر قناعت نکردند و بتبع و لذت ذمیل نمودند و وقت خود را صرف  
 تحصیل فضول و معاش کردن و تحصیل زاد عقبی ندرند و ایشان را عاصیانند  
 و اما مطیعان چند از زمان صرف کسب قوام کنند از آن کنند که بر آنند که اگر کار کنند  
 روزی ایشان نرسد بلکه بقصد ثمن کنند و با عالم کسبیدن و از بنی نوع تخفیف  
 کردن یا احتیاج فقار و اهل ملت و بقره کسب زیاده از قوام بنی نشانند که آنها  
 او یکاب کنند و الا ایشان میدانند که اگر چه هیچ کار نکنند چندین قوت که شرط قوام است  
 با ایشان خواهد رسید چنانچه از احوال اطفال وضعفا مشاهده میشود برای آنکه  
 حیات جاذب قوت است تا بحدی که اگر چه سبب عیادی نباشد خرق عادت قوت پیدا  
 شود مگر که اجل حیات منتهی شد باشد و آن هنگام وجود استیلا عادی بنی فسد نیست  
 چنانکه اگر اجل حیات منتهی نشده علم آن مضر نیست فتح الله عینی جیبی بمشاهد  
 الحقایق واروده بنا بر حکم بر حمت و الاسلام علیکم **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** من عبد الله  
 قطب بن محیی الدینی الاغیر الامیر غیاث الدین محمد کتبه الله فی ذی القعدة المبارکة  
**اما بعد** از آدمی تا مرگ بسیتا نیست و آنچه بعد از مرگ پیش آید با شقاوت ابدی  
 یا شقاوت ابدی نند که آدمی چینی آسوده و فارغ البال چگونه نشسته و چگونه  
 میتواند نشسته نه بکسی میماند که او را چینی راهی عظیم در پیش باشد اللهم انی

۳۲۱



عن نومة الغافلين يك ميميزد و بگردارهای خودیش میرزند و باقیان هیچ بند  
 نمیکند و باطلیکه دائم مشغول بودند مستغولند تا مرگ بران مفاصلی آن میشو  
 و یکسان نیست حال کسیکه آماده مرگ شد و مرگ او در ریافت و کسیکه آماده آن  
 نشد و کاریشای آن نگردد و که دست پاچه شود در آن همین و کارسازای مرگ  
 دوام ذکر خداست عزوجل و حق او در بندگان او نگاه داشتی که با محسن ایشان  
 احسان کند و از مستی ایشان عفو کند و مؤذنب و حی و وقور و صبور و ضابط  
 مطرب بودن الله بنحی و تعالی آن برادر عز و ساد انخوان او را با کشتن و اقتضای این  
 خیر موافق سازد و جمع ایشان را تفرق و مثل ایشان از نشست و دل ایشان از  
 اختلاف و عزیت ایشان از مستی محمی در الا الله الکریم الجواد و حسبنا و نعم الوکیل  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محمی الی ولی فی الله و حبیبی الامیر فاضل  
 الملت و الحق و الدین عبید الله الممل الله شفاه و جمع له الی شفاعة الجسم شفاعة النفس و  
 سیر له العروج الی معارج القدس **اما بعد** قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من  
 یرد الله به حیوانا یضرب شیئا از درد الم کرد روی نماید متعجب نباید شد که بی شکست جسمکم  
 قشراست استخراج لب متبرینیت کردن آنرا که چند روزی بسنگ و قنک عصاره شفا نیاید  
 روغن بد زنده همدان چون ناملا می بیند نظر در کسیکه اسو حال است از او باید  
 کرد که شکر کند باز کش میباید بود که اگر عصبود برید است آید دست او ظالمی اند  
 جنونیات خود را فدی کلیات حق میباید کرد تا کلی شون کلیات حق را طبع نیاید  
 داشت که کلیات حق تابع جنونیات ایشان شود تا طالم بنا شده که لایزال عود  
 الظالمین آفرینش حیوانا باعث نیاید شرح و کردش جهات ضایع نیاید داشت چنان

۳۲۲

چون غایبات و جهنم که آدمی با خود اندیشید مقتضای غایبات حقیقیه است که روی امیر آن  
 شود رضایابد و او بیطلان غایت خود که اگر جزین رفت از کلی جزین توان ساخت **بیت**  
 اگر رفت کل گلستان باقی است و کز خاک شد جسم نجای باقی است که اگر کشت روی  
 اندر نقاب چه غم هست چون طلعت آفتاب چون خدا باقی است از فنا و خود  
 نباید تکیه که آنکس که اول آفرید دیگر با تو اند آفرید و کیلی چون خدا هر که دارد غم  
 روزی نباید خورد بلکه غم هیچ چیز و علی الله فو کلوا ان کنتم مؤمنین پشت باز کش  
 باد و بخدای میباید کرد و میباید که باشد و فارغ البال ز دست حق و حسبنا و نعم الوکیل  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محمی الی الاغ الاعز الامیر غیاث الدین محمد  
 اید الله **اما بعد** این نامه برای شرح حال مینویسیم اما هیچ مهم تر از او و غمخیز نیست و هر چه  
 واقع است احتیاج تبد که از آن واقع تر است پس ابتدا و بان برادر میگویم آیا نشیند  
 که خدی عزوجل در کتاب کریم گفته است و یا خلقنا السموات و الارض و یا بینها باطلا  
 ذلك ظن الذين كفروا لكان چه بود همین بود که هست همین است که واقع است  
 اند روی ند ارد و باز کشته خدی عزوجل میفرماید که اگر چینی باشد آفرینش عالمها  
 و ضایع باشد برای آنکه این کر اسند ان نیست که وجه ایجاد این باشد پس آن برادر  
 برخلاف کافران بدانند که کلا غیر این است آنچه پدید آمده کفی است از جبری مجرد  
 زیرا که پنهان است **بیت** یک دریا است در عالم نهانی که در روی جزینی آدم نکر در  
 حیوان تا که انشا و این چه درون آب حیوان نکر در بگوشد تا خود را بساحل آن بحر  
 رساند و شناوری در آن بحر پیدا شود و یا می اندر دیا شود پیش از آنکه آن بحر طوفان  
 کند و همه را غرق خویش ستاد و بجز کس که شناور نباشد آن رسد که بفرمشد

۳۲۳

در دریا برسد هر کس که ماضی است آن دریا را و بهشت باشد و در این حیوة و هر کس که جز  
 ماضی است اندر دریا آب در دفع باشد و در ابواب چنانچه بنام بر بطیان آب بود و ب  
 قبطیان خون بگویند و غسل خود را غسلین مشتاقین خود را غسل و هر چه خود را حیم و  
 خود را غسل و غسل خود را زقوم دریا ب خونیش را پیش از آنکه دریا بنده در ابتدا  
 که شروع در نام شده مقصود شرح حال بود حالیا بدو ای آن نماز و السلام علیکم ورحمة  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی فی الدین و الحقی فی الدین و الحقی فی الدین  
 والدین محمد جعله الله من الصالحین **اما بعد** کلید کنج هستی قدرت صافی است  
 با نامل تا مل این باب معلق نتوان کشود و از نظمان هستی آگاهی نتوان یافت و قدرت  
 شما اندر حاضرید و حضور دل با آرزیش و آرزیش با مردم ان صورت بنده در راه  
 با این کنج در کنج عزت توان برد و مستعد این انوار میباید شد که در هستی و وفادان  
 بل در وقتش یکی نفس بسط که بان اشیا از درون ببرد و داده در دم نفس قبض که با  
 اشیا از بیرون باز درون کشد هیچ کس ندید که نفسی زد که باز نکشید پیش از آنکه  
 نفس باز کشد و این کس را با درون خویش بر آرد و درون او باید آگاه شد قل انظروا  
 ذافی السموات والارض تا چو بدرون او رخنه آشناء انجاما باشند و بوحشت مبتلا  
 و مباد که در شفا فریب دهد که نزد بان کشتن همانحال پیش خواهد آمد که در اول وقت  
 هجرت آنکه در اول جهة استمرانند باع واستملاک شعور بنود از اجزیه او را جدا سازند  
 و او را با او دارند که تا دیگر یار که با آنجا رسد و وصول با آنجا مجتد در باشد و در آنکس  
 شود این نوبه که پنهان هستی میرسد مگر آنرا در خواهد یافت اگر مناسبت و حسیته  
 با آن تحصیل کرده آن بیکر بر او صورت فرشته است و اگر ملائمت با آن پیدا نکرد

۳۲۴

بر او عزت مردم خواست اگر کسی کوید هستی شخصی است و او را نفسی گویند  
 سبحان الله بجزی خشمی بیانی که میان اهل سخن نبوده و بجان و استعاره نشینند  
 و لطافت بیان نفهمیده چنانکه چیزها که در زبان رود نسبت بنیانه کنند آنچه  
 هست رود استایه هستی کنند اسنادی مجازی یعنی در هستی این آمد و شد بنا  
 والسلام **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی فی الدین و الحقی فی الدین و الحقی فی الدین  
 وعونی و دفری الی الله الایرجب الملتز الحقی والدین الشیخ محمد نصر الله و سدد  
**اما بعد** چون دنیا نقد است و آنچه نزد خدا ای عزوجل است و عدل مردم ان بدینا  
 بهتر مایل اند اما بجلال خدای سر کنند که وعده خدای بهتر است از نقد دنیا اگر دنیا  
 نقد میدهد قبول نداریم و خدای عزوجل اگر وعده میدهد بجان پذیریم **بیت**  
 نسیمه توبه ز نقد دیگران مشت تو بهتر ز هلوای کثافه اگر ابلیس میگوید دست  
 این میداری و آن شاید نیاید جواب باید گفت اگر یا فتم زهی دولت و اگر نیافتم در  
 جستجوی آن عزت بر بدن اهل الد و لبتین است کونید چون یوسف داد در صخره فرو  
 پیچ زین کلابه درینجا داشت آورد که یوسف بدین میخ مردم ان بروی خندیدند  
 که هم سنگ او مشك و زعفران میدهند و غنچه شدند بکلابه در سیمان بتوجهی هندی  
 داد گفت دادم که یوسف را باین سخن که من دارم بمن نفرو شدند اما خواستم که داخل  
 خریداران او یا شمای ابلیس دنیا جویند از هر بدنی میا میرسد بسینا کس میجویند نمی  
 یابند و بینا کای میزند چون دنیا با این حساست بجل این هستی که اگر چه رسول  
 بان متعین باشد انرا جویند آنچه نزد خدا ای عزوجل است بان نفاست بان  
 مع سزا و در نفاست اکنون ما میجویم یافت و نیا یافت بدست ما هیچ نیست **ع کثر**

۳۲۵

کاری در هر خرد باری در کینه و سودای او ای ابلیس بس کن که هر او در جان مانده  
 آن آتش افروخته که بدنه اش در توفیر میرد از ما بخیری بگذرد و اگر ندی بنهم کرد  
 تو هم در کرد **بیت** بدیغاجی روی بشناور خوش که اندر روی ما میتا آتش  
 ای ابلیس اگر چه پنداشته که توان آتشی اما آتش آنست که پیش ما است اگر آن  
 آتش بینی آب کردی و طای و حبیب من نگاه در آتش کند و پندید که این رویش  
 که پیش دارد اگر همه عالم جمع شوند توانند که او را از آن باز دارند نتوانند با  
 که او در رویش خود چنان صلیا شد عو و کلاب ماه را از سیر خود باری  
 والسلام **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الاخوان الالهیین  
 کثر هم الله و بارک علیهم اجمعین **اما بعد** مردمان بهر روز کاری نامه نویسنده  
 چه افتاد که هر روز نامه نویسم هر صباح که بر میخیزم و قیامت قائم نشد آنرا  
 غنیمت میشم و جدی جدید مراد کارشای خود روی میناید لاجرم نامه **بیت**  
 بسوا خوا که حکم عهد مواخات غم خواری خود و ایستایکسا باید که باشد بنو  
 میاید گفتن از شنیدن مشکلتی است چون من از گفتن ملول میشوم اخوان  
 باید که از شنیدن هم ملول نشوند بی شنیدن از گفتن مشکلتی است برآ  
 آنکه شنیدن کار از آن کردن است شنیدن بگوش چه سود میدهد خدا  
 عز وجل این مشکل بر شما آسا کرد ای اخوان اگر ما آن باشیم که مردم افسرده  
 آنکه افسرده آن باشیم که مردم که ما آنند ای اخوان این وجود را معزی است  
 پوستی و همیشه در پوست پنهان باشد پوست را بشکافید و خود را بمغز **بیت**  
 گاه خوردن شان حیوا است شما آدمی ای بد افش دانید دست آوردی کافرا

۳۲۶

کافر از چون نفوذ بصیرت بنود جز مشر عینک ند گفت ان هی الاحیوة الدنیا  
 لاجرم جز تمتع بان مشر کاری ند آشتند یا کون کما تامل الانعام مؤمن که ایمان  
 غیب آورده نشاید که همچو ایشان سر در تمتع فرو برد سر بر باید آورد ای اخوان  
 نموده نسبت با آنچه نموده نمی است از دریائی غم و ایم میند آری و فرجوا بالحق  
 الدنیا و بالحقوة الدنیا فی الآخرة الامتاع جعلنا الله وایاکم من الفائزین بحسن  
 الخاتمة و الفاعلین سعة الآخرة انه حمید مجید و السلام **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 عبد الله قطب بن محیی الی اعنی و ولیعی الایسرغیث الدین محمد **اما بعد** بناید که  
 لعب دنیا ترا چنان فری که که آخرت را فراموش کنی و فری و از هر نیات ترا چنان بریا  
 که از تامل در کلیات اعراض کنی تا از آنان باشی که کاین من آیت فی السموات و الارض  
 ترقن علیها هم عنها معنون صفت ایشان است بناید که ترا بنی الهی بنا شد  
 لغزبان خوری یا کل بر زبان آوری بخوش آمد طبع سخن مگوی و ممکن که حکم الکلام  
 ییر الکلام هر چه سخن بان کشد کونی هر چه در گفتن ان فاند و حکم بنا شد بگوی و  
 خاموشی امتد الحکمتین است از اقبال مردمان بر تو ختم مشور و از اعراض ایشان  
 غمگین مگرد تمام حلاق علیر باش که قیم هست است آدمیا طلسماتند از ایشان است  
 زبان نیست قول رتم وان میسلسک الله بضر فلا کاشف له الا هو الایة آدمیان  
 او از دهلند از او از ایشان مترس که هیچ در تحت ندارند ناصیر ایشان بدست  
 باجگا که خواهد کشد اگر خواهند و اگر نخواهند خطاب با ایشان این بود که آیتنا  
 طوعا و کرها ایشان خود چه باشند بر بی آدم بنظر رحم و شفقت نگاه کن **بیت**  
 اسیرانند و یکبار در دست قدر و یکبار در دست جهل که این نمید آند **بیت**

۳۲۷

نیستند و دعوی هسته عارفانند و این زبردستی با آشنا و بیگانه برفیق بسر بر صبور  
 و حلیم باش که خدای تو صبور و حلیم است **تلبیس** مکتوب باید که بر اسم کاتب  
 مکتوب الیه مشتمل باشد از برای آنکه مکاتیب نزد خدای عزوجل میخوانند و نیام  
 ایشان اگر در آن باشد انجامد که در کتب با اسم و فی ذلك شرف و کرامه ادبی پیدا  
 که از او عاقلند و صغیر نیست عجز و بجز احوال او انجامد باز میگویند و جزئیات و کلیات  
 آن باز میرسانند و السلام **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی  
 الی الامیر غیاث الدین محمد انزل الله علیه السکینه **اما بعد** خان عینوان  
 شد که اگر کسی روی بجد ای عزوجل و در سئول الله صل الله علیه و آله صلح از  
 دنیای او یا از مال او یا از حریت و عزت و لذت و غیر آن باکم نشود کیف و  
 رسول الله فرمود من احببتی منکم فلیعده للفقیر جفا فاولیة المؤمن لا یخول  
 من ذلتم او قلة او علة این خرید و فروختی است چون اخرت حاصل میشود  
 دنیا با بدش جمع میشود و مومن نمیتوان کرد **بیت** دنیا بملذذات و دین  
 درست این هر دو دنیا شد نه فلک بنده تو است **عرض** آنکه اخوانی بنده  
 که چون راه خدای عزوجل پیش گرفته از اینها پیش خواهد آمد چون رفیقا  
 نشوند و بد دل نشوند که اکثر دنیا ما صورت بینند چون در صورت شخص  
 اندک شکستی مشاهده کردند آنحضرت داری که سابق میکردند بان شرم نمیکند  
 خوا خودیشان خواهشایان خواندن خواه فرزند و غلام و نوکر برای آنکه خلائق  
 سگ مشربند سگ چون کسی ببیند که جاسد درید دارد عرض کند و چون کسی ببیند  
 که جامه محتشمانه پوشیده بکنار ایستد از اینها اندیشه بکنید که این فریت میشود

۳۲۸

میشود و جزین است و آنچه بدست میآید کلی با طاعت گفتند از هبیم طیباً تا کم فی  
 الحیوة الدنیا و در شان جماعت گفتند **انهم كانوا قبل ذلك مترفین این لذات و علو**  
**جهت ابره مفت است موجب انتقاص لذت و عزت آخرت است این که نصیب**  
**باکم میآید که نصیب دنیا باکم باش و در آخرت افزای ابرهیم ادھر ایکسرت اذا**  
**جام بکم رسید تمام مال و ملکش بر سر آن رفت اگر شما را اندکی اذن بر سر این کار**  
**دو دهنه غصه است و شاید که خوردن و در بسیا کشا میباشند که حبت فسق برایشان**  
**غالب میشود و ضعیف مال و چشمه ایشان بر سر آن می رود و لله الحمد که شما در حبت**  
**طاعت این قصه پیش میآید اگر پیش آید بسیا هستند هم از شما که حبت بعضیها**  
**برایشان غالب شده و وصل قصور در کار ایشان اذن لازم میآید اگر اندکی مال**  
**جاه بشا در سر حبت خدا و رسول و امامت ستم سلف و احیاسیوت ایشان در**  
**بد نیست **بیت** دل اگر یار کشد بار کار یاری باری و کسی یارگزیند چه تو یاری با**  
**و من الله الاعانة والتوفیق والسلام **بسم الله الرحمن الرحيم** فامرو لیم و حبیبم الایعاد**  
**الذکر والذین محمد و صید و از هوای آن نامردم تازه و شد و دلم تازه نشود جز از بوی**  
**حک که باب هر کس که از چنان جایگاه جدا افتد و نداند که آیا باز رسد یا نه صد چلد**  
**دلش که باب نباشد ایوتی من جز شنیدن بانک تا از راهت ندادم چون بانک نما**  
**مشوم زنده کردم و جفا این زندگ کرد و چون بنیم که کسی هرگز نمیکند نفا از جام**  
**برآید و چون بنیم که کسی نام خدای میبرد و دلش از تعظیم خالی است خواه هم سروری**  
**بیر و جفا این خواهد و چون بنیم که کسی خاشع و سراقند باشد خواه هم که در پای آن**  
**میرد و جفا این خواهد ایوتی من رضای تو و بد نماز تو و بر سید اخوانی است**

۳۲۹

عبد الله بن محمد مبارکباد و نگاه مبارک باشد که خاموشی و اطلاق و خشوع و سکنه  
 در شما با آورد و السلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن مبین الی ولی  
 فی الله و حبیبی الامیر محمد الملتی والد بن محمد رضی الله تعالی و ابی و اعانه و ستد **اما**  
**بعد** دامن دولت جاوید و کربیان امید حیف باشد که بکنید و ذکر بکنید ازین ۳۰  
 کار که دست بان گرفتارید بیایان میاید رسانید سنه اصحاب کعبه بعد از آنکه  
 خواستند که اینا کنند مردان که در بندید و از پای منتهید تا از ابرجای خود  
 بنشایند سخن از این باب گویند و گوش در این باب کنید و از سخنان هر چه که  
 تعلق بقایات دارد لب در بندید که رود است که از ان پشیمان خواهد بودن وقت  
 خود را صرف مطالعه تفسیر و حدیث و تذکره مشایخ کنید و تلاوت قرآن و نوافل  
 صلوات و تذکره خیرات با هر کس که نشینید ابتدا بسخنی حق کنید پیش از آنکه او  
 ابتدا بسخنی باطل کند که هر سخنی که بیجا افتاد مدتی حکایت بر سر آن میرود و اگر سخنی  
 صحیح آید باید خاموشی احد الصوابی است بازگشت بخدا ای واحد فرد خواهد  
 بودن پاره پاره خوی با این حدیث کنید که اگر بغلته واقع شود تاب نتوان آوردن  
 و وحشت و دهشت بر این نفس کار کند و حیران و سرگردان بماند و لا حول  
 لا قوة الا بالله العلی العظیم **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن مبین الی  
 ولی فی الله الامیر کن الد بن حسن **اما بعد** با وجود خدای عزوجل کبلی بگن  
 متوجه شود و با وجود امکان خدمت او کسی دردی دیگر کند و با وجود رسول الله  
 حبیب خدای صلوات الله علیه که کسی بی غی و کینه و با وجود اهل بیت آن سرور  
 سیرت دیگران پیش کردی بد بخت زهی و سیاهی زهی حاق زهی سقاوت  
 ای

۳۳۰

۳۳۱

ای ولی من و حبیب من روزی خواهد آمد که تنگ کاران تمام سرفراز باشند و بد  
 که داران در سوز و کدنا که توانی که از روز سرفرازان باشد مکن ابوی و حبیب من  
 از روز تو بیکست نرد و درین مات فقد قامت قیامت و الموت الی احدکم ادنی من  
 شراک نعله ابوی و حبیب من اگر تو در پس دیوار بر نیخ بشکنی و عذاب بگفتار باشد  
 ترا چه سود که برادر و مادر و خویش و پیوند وزن و فرزند از این سوی محض  
 روز کند راند و بخت باشد که تمام ایشان از افی ای بکشتا بل یکنفس عذاب خود کنی  
 ابوی و حبیب من غم از روز بخور و اگر غم ایشان بخوری غم از روزشان بخور قوا انفسکم  
 و اهلیکم با دیگر جمع غم باید که در جفا بخوری جفا هر چون که بخور اهد کوی سبنا  
 اما بخند در کتب پر سید بودند از ایشان بر اینی از ان شروع تر نبودند و استلا  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن مبین الی الحضر المحمود ذی العز  
 السعود عظیم الامضاء شمس الملة والحق والدین شریار اما من الله علیه خیر الی الا  
**اما بعد** اگر کسی در طاعت تفهیم کند باید که دیگر از آنکه میل طاعت دارند امل کند  
 تا ذوق البال طاعت مشغول شوند که چون او سید شد است هر طاعت که ایشان  
 میکنند بحکم الدل علی الخیر کفاعة مثل آن در نامه عمل او بنویسند پس باین حیل  
 طاعت بستیاری خود حاصل توان کرد و اگر کسی بدنی کند باید که فی الحال از عقب  
 نیک کند تا بحکم ان الحسنات اذین نیک بدی را بگویند قال البیضا  
 علیه الله مع السنیة الحسنه تمها دیگر وصیة آنست که بوی ستم باید که زبان شمارب  
 باشد بدی که خدای عزوجل هر گاه که در دنیا سخن خاموش شوند انخاموشی را  
 شمرده چند نوبتی ذکر کند و باید سخن آنکه کوی تمام مزوج با متعقبا باشد هر بار

۳۳۲

سخن که گویند چند نوبتی استغفار کند و چون مجلس بر آن رسد بگوید که سبحانک اللهم  
و محمدک لا اله الا انت استغفرک التوب الیک که آن کفاره مجلس است والله الموفق والعیز  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی الی حضرت الحدوم اما من الله علی خیر الیل  
الانوار ستم المذ والمحق والذین شهریا **اما بعد** در این ماه و مناره و آثار نیست  
روشنی اینجا بنویخته است و اشرفت الارض بنور زجها هر چند که شایسته دیدن آن  
نورند و در اینجا بر او تباریک و مظلوم خواهد بود چنانچه اگر دست برین کند دست خود  
بنیست و جلا بدید اینجا حاصل تو آنکه در من کان فی هذا اعمی من فی الاخره اعمی و منی  
سینلا نظرد مصحفی رحین تلاوت موجب جلاء آن دیده است و نظرد عالم به  
محبت و وقار موجب جلاء آن دیده است و نظرد که عبر موجب جلاء آن دیده است  
نظرد آسمان بر نیت تفکر و اعتبار موجب جلاء آن دیده است و بیرون کردن خواب  
از دیده در دنیا شتاب باز مشغول شدن موجب جلاء آن دیده است از اینها به  
هر چه دست رس باشد زینهار که قصصی نغز باید والله تعالی شانه ولی التوفیق  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن یحیی سلام علی حبیب قلبه اعنی سنی جعفر  
علیه السلام **اما بعد** غرض جنم دارید که اگر هیچکس آبا یا رن شود در این راه ما از راه باز  
نر ایستیم و یکد و نفس سعد و ذکره باینم نترسیم از قلت عد و مد و در این راه زینم  
و هر چه با اباد ستم بخود راه مد هید که بخدی ای سو کند که این کار حق است و  
همان کار است که وصیته پیغمبران بان ستم و اگر بکنس و وسوسه او پیش آید جو  
گویند تو طاری لعین از این در دست داری بنمای تا که آن پیش گیریم قل فاولئکنا  
من عند الله هموا همک منما اتبعهم ان کتم صلواتی ان کرم دست از آن کار بردیم

۳۳۳

۳۳۴

بداریم غایت آن باشد که دست با همان گیریم که سابقا میگردیم چه چیزی از آن دید  
و چه چیز از آن گمان بود هر حال اگر مقطوع بر نباشد که این طور بهتر است ظاهر  
خود آنرا چیز بد این بهتر است لایح است چون بد از کاری نیست هر حال این اولی  
ای حبیب قلب من هر قدر در اذن آن هست که او را بر دستا خدی عز و جل راه <sup>خند</sup>  
از روز که در اهل از آن دید اند هر کس را برای کادی آفریند اند قال الله تعالی انی <sup>خلقت</sup>  
الجز و خلقت له اهلا و خلقت الشر و خلقت له اهلا او كما ورد فی الجز نهارا کرب  
هر متراب شمارا در گمان نر افکنند بدیدها غمناک بدلهای غمناک بدیدها پاپا  
بان ساعت که تم فخذ بخاک که این حق است و در آن شک نیست والله  
العصره والتوفیق والسلام **بسم الله الرحمن الرحیم** نلدا الله ولی غیبه فی ابتغاه ما یبتغی  
ان یبتغی **اما بعد** پرسیده که آنچه میخواهم که او صیان شود آست که او عالی مهت باشد  
و ذوالابنعات و فعال و ذوالعزیمه باشد و طاردر کسالت باشد عالی صحتی آست که  
بر تشای یومین خوشنود بنا شد و خواهد که حالش هر روز از روز پیش بهتر باشد  
چون در روز بید که حالش یکنواست از آن آستشی در او بر افروزد که سر پای او  
بسوزد هر این برای تسکین اعترقت بکنرند بیری کند و در پی چاره کری شود آن  
در اینان او در پی چاره کری و ایند شش طریق ترفی کردن ذوالابنعات بودن  
و چون برای آن چاره بیدند یشد بد اعمال چاره مشغول شود و انرا بفعل آورد فعلا  
آن باشد انگاه بر تمام آن مواظبت و متابعت نماید و تا انرا بغایت خود نرساند  
از آن باز ندر این ذوالعزیمه بودن باشد و چون تن آست و عافیت جوی او را  
مواظبت بر آن مانع شود و بقوت نفس آن میل نن آست از خود براند و مردار در

۳۳۵

آورد و از فراغت بگذرد این طرح کسالت باشد چون بر این پنج فصلت مواظبت نماید  
 خوشنودی مازوی حاصل باشد و السلام **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن  
 محیی الدین الکتاب الیه **آما بعد** ای برادرید انکه دنیا نمانیسته است برای امتحان و خانه  
 قرا و غیر از این است اندیشه با کافران قرا دهد و در وقت این نمایندش نکرده دنیا کو  
 من هستم اما زوی قبول بناید کرد و باور بناید داشت هستم در دست آن باشد که  
 نیست نشود و هست نمای برای فریب کودکان و بخرجان و سفیها و کولان باشد  
 چون سر اوید علی که کودکان از امر اوید پند آرند چندانچه بمر اوید ساد کرد  
 بدان ساد باشند اما خرد مند بخر حق شناسی مر اوید عملی بمر اوید شمر  
 و در بند مر اوید حقیقی باشد که بدست آوردیم چنین وجود آخرت و ماعدت الله  
 وجود درست است و لهذا جاوید و سرمد باشد و بیست بوی راه نیاید و وجود  
 دنیا نمانش وجود است و حکایت وجود میکند و هست میگویند اما هستی که کبار  
 آید کجا و کجا آدمی خوب بن بخر بر بی وفوف از این وجود خرد و عمر خویش در آن کبار  
 بود و نپند آرد که بر چیزی است اما چون هست درست است کار شود و این هست  
 در بر آن نیست بلیند با زوفت افتد که این خود کونی هستی بنوده است و هر  
 که حرف آن کرده ضایع کرده و مهت خود مستعلق بان ساخته و مر و محبت و  
 دوام ملاحظه که علاقات مثبتة اتحاد و اعتناق است بان داشته باشد  
 هر آینه وجود خود را سزای بیند و نمایند بی عین کما قال الله تعالی و الذین  
 کفر من العالم کسراب بقیعة یحسبهم الظلمان ما هم حتی اذا جاءوه لم یجیدوا شیئا و الذین  
 باتباه پیوند در تباہ شود چون او بد بنای ناچیز که خدای عز و جل او را لاشی

۳۳۶

لا شئنا سیده پیوست ناچیز شد ز غبار زلفا که آن عزیز بر خود مسم نکلند و بد بنای پیوستند  
 و آنچه فرودند ای است تا موجود حقیقی شود و بد بند که کن شکان همه پشیمان اند از پیوستند  
 که با دنیا کرده اند مگر آنانکه موافق بتوبه شده اند و از دنیا روی کرده آیند و روی با  
 خدا کرده اند انما نزلنا الله منهن **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محیی الدین  
 حبیب قلبه الامیر محبت الملة و الدین الشیخ محمد جعله الله من المستبصرین **آما بعد** شواهد  
 ملکوت عیان است اما چون خدای عز و جل مجاب عزت فرود کند اورد عیانها نشان کرد  
 و رسوم جهتها پدید است اما چون دست قدرت نقش امتحان بر آب زند ناپدید انها  
 پدید شود با کافران و بد یکر شواهد ملکوت با پدید آن پنهان داشته پنهانی چنان  
 که صد و بدیست و چه اظهار راه نمای بنویست نتوانستند که مرچ مانا یا اسرار انرا از ان  
 من شاء الله و رسوم جهتها با پدید آن پدید ساخته پدید آن چنان که صد و بدیست  
 چه اظهار راه نمای بنویست نتوانستند که مرچ مانا را از ان بگردانند الا من شاء الله به  
 پاک اخذای که این اثری از عجائب قدرت او که هر چند دیدیم میالم و دیدیم و فر و میکلم  
 این بدیم و آن بدیم در جریم که مرچ مانا چگونه این نقش باز کونی میخوانند نادیدنی بینند  
 و دیدنی نمی بینند که داشته میکیند و کوفتی میکند و ند چگونه کسی سنها بیند و در  
 سهو نکلند و در افتاب عالیناب او را شک و ارتباب افتد با خود تعجب میکنم که اکثر خلایق  
 سفیانتند خفاش خفاش سازد ظهور او را بکار نیاید الخبیثات للخبیثین و الخبیثین  
 للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات هان جماعه اخوان دیدیم بصیرت  
 برکشاید و نقش خون لوح ملکوت شود و قل انظر فی السموات و الارض هان  
 مجاب از دیدیم بود اوید انگاه دیدیم بود اوید و اگر گویند بکدام دست این مجاب توان

۳۳۷

بود است گویند بدست ریاضت و مجاهدت شکم که سوراخید و میثاق و زینت قانی  
 مستانک نا ابواب ملکوت بر دل شما بکشاید و السلام علی من اتبع الهدی <sup>جنت</sup>  
 سبیل الادی <sup>بسم الله الرحمن الرحیم</sup> من عبد الله قطب بن محیی الی لیبی فی اللالی  
 افضل الملتز والدین محمد اما بعد از سبکه درجه نانا امنی کفره و هر چند آدمی چشم  
 میاورد و میریزد نا امنی بی بند و نا امنی عینا بدیم است که نا امید شود و چنان بیند  
 که بنا و هست بر تفرقه و غصه امت اما چنان بدینست چگونگی بنا بر سر بر کرده شد  
 بنام امر محبوب میباشد بن بود در عین این پریشانی و تفرقه جمعیتی و تفرقه  
 که آنکس که خدای عز و جل میخواهد بر آن میافند و آنکس که خدای عز و جل میخواهد  
 او را با طاهر کون میکند ارد و کون را قشری است و لیبی قشری و کثیف است لیبی  
 و لطیف اولو الالباب لیبی آن که باطن است راه نمایند و باطن متمتع باشند و غیر اولو  
 الالباب را با قشر که ظاهر است کند از آن و باطن معذب باشند و ضرب بنیم بسبب  
 باب باطن فی الهمه و ظاهر من قبله العذاب سعی میباشد کرد که درید باطن بن  
 پیدا کنند که در نفس همین احوال و اوضاع که واقع است در غایت تنعم و حضور  
 باشند و هر چند بی که کنند جز این ازینقل در اطوار با سید آنکه مکر و چار جالی کردند  
 که در آن آسانیش یا بندند بی بی است باطل و کاری است ضایع که آخر سر بنا است  
 باز فتنه برای آنکه چنین حال درجه نانیست و در آخرت که هست اشعاع از چشم  
 این باطن بلینی است چشم باطن باز کشای بیت هر که امر و زنی بنده اثر قدرت او  
 غالب است که فرزندش بنیند دیدار این دیوار که فرزند پیش دیده سراید امر و پیش  
 دیده دل آمد است که در جملنا من بین اینیم سدا و من خلفه سدا و هر که امر و

۳۳۸

امر و زنی یوار از پیش دیده دل او بریدند از آنکه فرزند پیش دیده سراید بخوانند بر  
 داشت و در دروی سوراخ صحت و عذاب و در بخور بخواند ماند هر که امر و زنی در راه  
 بشهرستان جنان بفتح الجیم بنامند فرزند او را راه شهرستان جنان بکسر الجیم بخواند  
 بودن و هر که امر و زنی بخت بچول بین المر و قلبه متبلا باشد چون و آنکم الیه عتسرون  
 دهد در سر آتم عن ربهم یومئذ الحجون خواهد بود شای برادران و جماعه  
 اخوان بگویند و خود را از حجاب برهانند و الله ولی التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم  
 من عبد الله قطب بن محیی الحی و لیبی فی اللالی دعونی الی الله الایرجت الملة والدین  
 محمد عاناه الله تعالی اما بعد سبیل و ستایش خدای عز و جل که بخیر سلامت  
 و قیوم بر ما منت نهاد چنانچه بخیر سلامت و قیوم بر ما منت نهاد بتمام سلامت بر او منت  
 نهاد و بعد اگر مؤمن بدانند که در زانی که گشتی یا آزاری یا وضعی یا مصیبتی یا وسیله  
 الطاف خدای عز و جل بچونوع روی با او میاورد و از صاحب مرحمت بدارن احسانند  
 بجان او چگونگی نیریزان میگردد کاشن جن بیلاشیرین نشود چنانچه از ابی بنید منقول  
 که روزیکه بختی با او فرسیدی گفته بار خدا یا انان یا تم ناخوردن منخواهم اهل طنج  
 این جسم چیزی نشناخته اند و از خود جز آن نمیدانند سعادت خود را جز در دست  
 جسم و حصول آنچه سلام جسم است از شمولت از ضمیر کمانی بدن اما اهل حق دانند  
 که ایشان جز این جسمند و ایشان را در خود تمامی آبرون از نامی جسم و کالیست  
 کمال جسم ایشان از یاده التفاتی با جسم نیست و جسم را با عواطف و با حواض  
 بلزکن شته اند جسم از اینجهان است و آدمی از اینجهان چه در دل در او می بندند و  
 ریش خود میخندند بیت در سرای مردمان خانه مکن کار خود کن کار بیگانه مکن

۳۳۹



کست بیکان زن خالی تو کز برای اولست غمناکی تو مردمان نوحی میکند که چگونگی خدا  
 عزوجل که بجز منان و وفامت بلا با ایشان فرستد این بلاها برای آنست که جسم  
 جان مؤمن از هم جدا شود پیش از آنکه آب از کوزه بریزد جدا در جسم بمنا بر روغن  
 باشد در شیر اگر شیر دروشک کنند و بسبب او را جدا کنند روغن از شیر جدا شود  
 آنگاه روغن روغن باشد و آنچه بماند روغ باشد و در بعضی صورت روغن بمنزله آب  
 باشد و روغ بمنزله مرکب او و اگر این ریاضات و حرکات او را در نیاید و روغن در  
 شیر بماند معدوم الاثر و یستفاد العین چون شیر از کاس برنجیت روغن با او  
 زین روغن روغن هرگز با خود نرسد و استقلال خویش در نیاید و بدان  
 سنو الله فانسانا هم انفسهم مبتلا باشد لا تفتح لهم ابواب السموات چنان اذواج است  
 و یستقر ایشان سجین ارض است صعود بعلین ایشان نباشد و در اسفل سائرین  
 جای داشته باشد و در این صورت روغن بمنزله فون در او پس بلا  
 موجب خلاص روح است از غلق مجسم و جرم و تافتد جسم از پای روح برین از  
 طین استمادس نتواند کرد **بیت** این بالای دوست قطره شفا است علم او بالای  
 تدبیر شفا است و اگر چه قرآن حضرت را جسم باشد اما جسم ایشان قید ایشان  
 نباشد بلی آن مده در سلوک ایشان باشد جسم اهل طبع نسبت با روح ایشان چون  
 قید باشد در پای و سگی نیست که پای در قید روشن نتواند کرد و جسم اهل حق  
 نسبت با روح ایشان همچون کفش باشد در پای و سگی نیست که پای در کفش روشن  
 بجز نتواند کردن و از آنست محمی بلکه آن فی ذلک لذکرى لم یکن له قلبه و القى السمع  
 هو شهید و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر

و ایق و خلیل و اعتضادی و اعتضای الشناق الیجیمی و فولادی شخیصا صد و اللذ  
 الذین محمد **آیا بعد** آنکس که از ما جز جارد اینجا که ما از خود جز ندیم با از ما نزد یکیت  
 باشد ما از خود خبر نیست اینجا که بدن ما متسع میشود در قطار در مقام تنو نشا  
 و او از ما با جز امت اینجا چه او است که تار و پود مای تند و بدن ما بر او است میکند **نوی**  
 است که کار کاوی در میان جان ما فاده و مانی ما بر او است میکند زهی ما شناخت که  
 ما شیم که حق همیشه اینستنا سیم یا زهی برگشته سایه که از شخص بی جزیم چه که آن از  
 اشک تواند بود و چه خست از این زیاده که آنکس که مانی ما او است میکند او را ما  
 نشنا سیم و او با جز بنا شیم و اسر او بر خود ایثار کنیم و بزرگواری و احسان او  
 بشکر و مقابل ندیم جانی در پای جا ازین بنا زیم سری در پای ایحکایت نیند زیم **نوی**  
 سر چیست اگر نه در پای این حکایت بازند جان بلی چه نیک است اگر نه نتوان  
 جمال کنند دست برای چیست اگر نه برای او بر کوفین افشانند پای برای چه حق  
 اگر نه در بسیاران که بجز جلال او فتنند و چندان راه رونده که بریزد و بیوسد جگر بر  
 چیست اگر نه برای او خون شود دل برای چه نیک است اگر نه برای او کیاب شود  
 دیده برای چیست اگر نه برای نایافت وصال او اشک ریزد کوشش برای چیست جز  
 آنکه ابناء او بشنود زبان برای چیست جز برای آنکه ذکر او کند همان بیاید و  
 حقیقه نادرست بدست محمد هم و پای در این راه نفیم و سر از پای ندیم و ضرر و آزار  
 نبینیم در این دریا غوطه خوریم تا آنجا سر بر آیم باشد که از سر چشمه وصال سر **نوی**  
**بیت** اند این بی که از چه غول که دست و پای بزنی چه دانی بولک و والسلام علی حبیب  
 سنان **الاحباب** **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر

نظام الدین در پیش محمد نذر که الله بجمعه **آب بعد** رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا  
 وفزادی مسکنت از حضرت باری طلب کرده اینجا که گفته اللهم اجنبت مسکینا و یتیمینا  
 اسم نزد حضرت علی صلی الله علیه و آله و سلم است و سنان از ارسالیان یا مسکین بوده ام  
 مخرجی که اول ایشان محمد است و اض ایشان علیه باید که محاط بمسکنت باشند  
 و مسکین نامراد باشند و محول و حلیم و دایم و جفاکش نند و بی آرام و سرکش و دنیا  
 داند که امتدادی صفت خاکست و آدم از خاک است و سرکشی صفت آتش است و  
 ابلیس از آتش نفسی و بجمل باید کشت پیش از آنکه او این کس را بکشد مؤمن غافل  
 شود اما زود بیدار گردد خاسته که او را بیدار کنند قال الله تعالی ان الذین اتقوا اذا  
 مستهم طائف من الشیطان نذروا ما اذا هم بصرون آدمی از خطا حال نباشد اما با  
 که زود انابت کند کل این آدم خطا و غیر الخطایین التوابون مصداق ذلك فی کتاب  
 انما التوبة علی الذین یعملون السوء یجباله ثم یتوبون من قریب ولیم بدلند که آتش خشم  
 که در شخص افزوده شد امر و زکاران سهل است برای انکه ان آتش می افشانند  
 و بر این و آن میزند و خود ساکن میشود اما افرادی که باین حرکت و شد بعد از آنکه  
 این و آن در تصرف شخص نماند و وعده لغد جنم و نافرادی بظهور رسد هم چنان  
 آن زبان میزند و چون کسی نمی باید در خودش میگرد و او را میسوزاند پس بر خود  
 دمی باید کرد که این حوی از طبع باز کنند و نفس را آرام و آرمیده سازند و طریق  
 الکتاب این سلک است که چون موجبا خشم دست دهد خشم نگیرد و در خود فرو  
 سز که اگر آدمی این احسانا بخود بکند و خود را فرو گذاشت نگیرد که امر او در عهد  
 کرده اند القصد و تمادی در تعبیر بلد تو است از تقصیر الاشارة کفانیه والسلام

**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن حمیدی الی ولیدی و حبیبی الامیر محبت الملقب  
 الدین الشیخ محمد **آب بعد** جای آفتکه آدمی را از خوف سعید آن افتاده باشد که  
 احسن بکار و اینجهما ننگد چو نکسیکه بهم از کزیدن ما در اشترا باشد و بفرار از آن  
 مشغول باشد چگونفر احسن با عرضی کند چه باشد مکار و اینجهان جنب  
 آنچه روی با آدمی دارد از غدا اب آخرت و سعیر کتر است از عرضی بعضی در جنب  
 حیدر و محمد ای که غدا اب سعیر حق است و آدمی در رضیعتی خواهد افتاد که از تنگ  
 آن نفس نتواند کشید و هالقی چند او را پیش خواهد آمد که اندیشگر  
 او هرگز بآن نرسید همان آدمی اندیشتر خود کن که این غدا ب تو میسازد کشید  
 او جاع و مصانبت و محنتها و الهما که خدا ای عزوجل در این جهنم آفرید برای آن  
 آورده تا نموداری باشد شخص و لانا آنچه در اینجهان آماده است برای مجربان و  
 لذات و طبیبات که خدا ای عزوجل در این جهنم آفرید برای آن آفرید و تا آنچه  
 باشد شخص و لانا آنچه در اینجهنم آفرید برای محسنان پس این هر دو برای نذر  
 و اعتبار است مردمان بآن فی نفسهم ملتفت شده اند نه انکه از وسیله تنبیه  
 مرخصی دیگر دارند و عرض خود را صرف در تحصیل آن لذات و دفع آن الام میکنند  
 و بسن اللهم بنهت و انعد نامنه **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن حمیدی الی ولیدی  
 فی الله و حبیب قلبه الامیر الحاج شمس الملقب والدین ابی سعید ایة الله **آب بعد**  
 نذام چه کله در گوش نفس میگویند که راه اطمینان و خوشی پیش میگرد و چه کله  
 کوشی او میگویند که خوشی را ماره کی آغاز میکند الهام بخود القاء چه صورت است  
 الهام تقوی القاء چه معنی خدا او نذر سرخوشی از ناپوشیده میدارد و با او

نمی باشد انجری از علم نزد الابنچه خواهد و میخواهد الابنچه حکمت و اوقضا آن کند  
 و سزاوار و می باشد و این ابنچه از ما پوسیدگی میداردی حالکی و مابند ه توایم  
 و ابنچه بر این اشکار میداردی و میگردان حالکی و ما پرورده نعمت توایم در خواست توایم  
 که ما در موقوف ادب بداری و از فتنه و کار و کار و نگاه داری خداوند ما میخواهیم  
 سرتوبه انیم الابنچه ما در آموزی از روی ما خدا و قعبودیت است از انوار و در  
 مبدار خداوند اما چه در انیم که تو است و آفرینش چگونه کردی و این چگونه و در ان  
 کنه و باز ستای انت المبدع العبد المحمیدی الممیت الحق القیوم نصیب ما از تو هیبت  
 و شکر می است که بر ما شنید ما از کجا و تحصیل امر تو و ما حاضر بر نشان تو از کجا انا  
 هیبت که پوست ما در هم لرزاند و مشکو می که اگر بر کوه فرود آید از هم باز رود خدا  
 ما از انقباب مطیعان محروم مگردان و از عقاب مجربان در پناه خود دار و انوار ما در  
 زیره عجا صالحین شرفزای انک اهل التقوی **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله  
 قطب بن محیی الی ولی بنی فی الله عمادی الاخوان الالهیین ایدها الله تعالی با اید  
 بر الاقویاء من عباده الصالحین **انا بعد** اگر چه تا نیر خدای سایه مید بیند تا در  
 کریمیم و لا در سایه چنان نشدیم چل امر و ذکر ما راه حق بنا شیم تا فر دگر ای در  
 بناید کشید و چل امر و زرب و ضلک و استوکی تا کنیم تا در مقلد صدق آسوده و آید  
 کریم خدای عزوجل عزتی است و در عتی و هر کس را از این هر دو نصیب و شسته  
 و چون خدای عزوجل بعزت ظلم و کند آدمی در سخته اماند و چون بر عت تجل فرما  
 در آسایش بر او کشاید هر کس که در دنیا نصیبش از عزت باشد در اخذت  
 نصیبش از رحمت آید و هر کس که در دنیا نصیبش از رحمت باشد در اخذت

۳۴۲

در اخذت نصیبش از عزت مقرر باشد قولی تم من کان یزید حرثه الاخرة نزلت  
 حرثه و من کان یزید حرثه الدنيا فثمنها و بالذی الاخرة من نصیب و قال رسول  
 الله علیه و آله انما یسجن المؤمن و جنة الکافر و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطب بن محیی الی ولی بنی و جلیب الایرجب الدین الشیخ محمد علفاه القریب اید  
 و قوا **انا بعد** امر خدای و ما را حضرت و ابنچه از ان باب است از راه عقل و رویت معلوم  
 که در نماز راه حق و شهادت و چون این عالم عالم شرفات است ظهور و سلطان اینجا  
 محسوس است و امور الهیه در بعضه اوقات که اسباب وقت قلب و انگشاز محب فرام  
 می آید همچون برق مبدد رخشند و باز که عنین بشریت بالعجز معقل شود باید که سیکر  
 و لهذا گفته اند البقیین خطرات پس ثبات بر سلوک این راه عبودیت مسلک و فغان  
 بود و هر کس که خود را اسیر برفت اوقات سازد و هر گاه که ذوق حلیه حق بالفعل او  
 حاضر باشد متابعت آن کند و الا با نایستند صفت آن فریق داشته باشد که کلام  
 اضلال مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا و همیشه در مقام تلون باشد پس معلوم شد  
 که اساس سلوک راه حق بر صفت و فاست و نور و فاست است از انوار ذات  
 و در نهاد کشف و دلیل حجاب یکساها اصل است و نور ذوق از انوار اقله است چون  
 ارض بشریت ظل گستراند ستوای کرد و هر کس که بنور ذوق این راه رود هرگز بیایان  
 نماند آفرین باد بر آنکه سیرت و الموفون بعهد هم اذا عاهد و ابش کفر آید  
 و تا کام در این راه نهادند باز پس ننکریدند بل چون خطوات اعلی در هر چند  
 پیش رفتند کام فرا ختر نهاده اند ابو لیم خمر دل آنکس که این راه بیایان  
 بردند و بر حد این کنج پنهان رسیدند و پادشاهی جاوید یافتند و عبودیت

۳۴۵

دوستان و دو بوس دشمنان روی ایشان از این راه نگرند و گفتند **بیت بشری**  
 دل بکوی او فرو شد که تا جان بر نیاید بر نیاید ایولیم اندم را یاد کن که بدیدار  
 رسول الله صلی الله علیه و آله در میهم و بروی سلام کنیم اللهم ارزقنا و اخواننا الجنة  
 که هر محنت و ایند و که کشید با شیم بد و لیت آن دیدار یکبار و فراموش کرد از  
 پدیش بر خیز چنانچه هرگز یاد نیاید ایولیم کند شت ایام نامرادی من بعد یاد  
 ولادای و استلام علی حبیب فزادی **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی  
 الاخ الاعز الارشد الانجب مولانا محمد الملة والدین سلام الله اعز الله تعالی الذ  
**ابعد** بزیرکان دنیا را علو همی و وسعت مشرب بیاشد که کوچکان دنیا را تنگ  
 اما آن شبیم و جدی و ذوق و لطافت و انشراح باشد که در همین استماع نجات  
 طیبه عارض شود که چون آن نغمه منقطع گردد احوالت در این کس نماند هم چنین آن  
 بزیر کواری و سعته مشرب که بزیرکان دنیا را باشد چون تعظیفات که مرده مان ایشان را  
 میکنند نماند و اسوال و استیجاب کناد کرد و فراخی دستگاه بر طرف شود که کم زایل  
 شود و فرو با یکی و زخالت و وحشت و تنگ حوصلی در ایشان عود کند و آن  
 هیئت علو تیر ایشان مفارقت کند اما سالکان راه که از طریق اطلاع بر صفاتی  
 سعته مشرب و بزیرکی همت پیدا اشود احوالت بر ایشان جاوید باشد و بتقلبات  
 احوال متغیر نگردد و چه جای تقلبات احوال که تقلبات حیات و موت در ایشان  
 کارکن نیاید و بعد از صوف همان بزیر کواری با ایشان باشد با وجود که دست و پا  
 نند و زین چه جای اسوال و استیجاب خادجه و باشد که بنا بر عدل م تبیر بر این تبیر  
 بعضی از اعاضا در سلوک را الکر اتقان علوی در ارض دست دهد و وسعت و

۳۴۶

وسعت و انشراح بدین سبب در خود بیابند بغلط افتند که مگر این خود طریق است  
 بالچه سالکان میجویند چنانچه کبری از اهل سلوک بنا بر وجدان چنین حالت خود  
 از نظر در مستحسنا صور کو تیر انرا طریق میجویند پنداشته اند و بدان وقوف کرده اند و  
 ذلك باطل و غرور راه بخندای جز از طریق دانش نیست برای آنکه حجاب آدمی جز غیر  
 نیست و طریق و وصول نیست جز رفع حجاب هر کس که در احوال است بخند از یک  
 این احوال زوق و لذات شوقیه که جماعه ادعا کنند با تعری از لباس دانش آن لطافت  
 طبیعت است و استعجال نارد نفس و با نارد حرارت و روشنی باشد اما این جز آن حرارت  
 و اشتراق است که اهل الله را میباشد لیکن چون از مطلق حرارت و اشتراق بیرون  
 که بعضی بغلط افتند و اینا مقامی شناسند و آتش موسی عم از آتش زرد شت باز  
 نشناسند و الله ولی التوفیق و بید از ملة التحقیق **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله  
 قطب بن محیی الی وکیل الاخوان رحمة الله علیه و علیهم اجمعین **ابعد** و اب انصعیف  
 ناسد که باخوان سیمو سیم آنست که آنچه حاضر الوقت است ازین که موزع میسازیم  
 اخوان و بجز کس بعضی از آن معانی سیمو سیم و مقصود اصله همه آن معاد اسماع است  
 اخوان شده باشد چه رسیدم که همه همه کما یتب میخوانند و مثل ایشان مثل انصوفیا  
 میدانم که هر چند یکی بعد از یکی کوای میداد تا غنچه میگفت کوای دیگر بیاد که اینها همه  
 یکی اند و نیست که کتابی که یکی نویسم مقصود از بعضی معانی که در آن مسطور باشد  
 باشد با او و تهریح در چنین مقام دو سیم تو میدادم از تقریرین چنان دو سیم  
 که نام این صعیف نه با کوشش رسم شنوند از زبان عرفیان بکوشش طلب شنوند از  
 زبان حقیقتا در چه مجیب هر کس از سخن مقصودی فهم میشود جز مقصود آن لسان

۳۴۷

دیگر و سبب که ورت ایریشن الدین شهر بار هیچ بنود جز آنکه نامر که این ضعیف  
 بادشان نوشته اند بگویند آن زبان که من کفتم شنیدند اگر بگویند همان زبان شفقت  
 بود ندی نرید محبت و صفا میشود نه موجب بعد و یک ورت دیگر چنین نیست که  
 در هر کت کتابت محمد اخوان نوشته کرد با بسوطة نوشته کرد و نیست که آن  
 یک که کتابت با نوشته نشد باشد از قضا است که در محبت چنان در وقت <sup>میدار</sup>  
 که از امثال این طوفان این ضعیف و معاف دارند بقولی مطلق چنان در وقت <sup>میدار</sup>  
 که اقوال و احوال این ضعیف بر محاسن و سمیه عمل نکنند این ضعیف نه از آن مقام  
 که عادت اهل رسوم است آن میگویم و چون این ضعیف از ایشان  
 امن باشم و در امثال این تصرفات نمیکند و در آن بیشتر آن بسته میدارند  
 آنچه گویم و کنم صرف باشد و بزرگ خود و این ایشان را نافع است و اگر این <sup>صل</sup> این  
 نباشد این اقوال و افعال همچون سرای باشد که زنگارند <sup>صل</sup> ایشان بر او نشینند  
 جلوه حقیقت در آن بینند پس بر خود ظلم کرده باشند یا مناعت مرآة و پناه بخدای  
 میرسد از آنکه مراد و آنچه نوشته هوانی یاد نمود باشد اقول قولی هذا واستغفر الله لی  
 لکم والسلام علی ولیدی ورحمة الله وبرکاته **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قلوبی  
 محیی الی ولیدی فی الله الامیر نظام اللت و الدین بحق اید الله بالعز السوید **اما بعد** انشا  
 در اند انشا الهی و انشا طبیعی انشا الهی زین کی برای آن خواهد که مشاهده آیات حق  
 کند در خلق و نشان از برای آن خواهد که انفاذ احکام حق کند در خلق و بلا برای  
 آن خواهد که اجازت و عدو رزق حق کند در خلق انشا الهی خلیفه خدای باشد  
 عز و جل در ارض و قائم با ظهار اسرار و وفادام شرع او و انشا طبیعی زین کان برای

۳۴۸

برای آن خواهد که خورد و صواب کند و نشان برای آن خواهد که در دوزخ و مراد  
 کند و مال برای آن خواهد که خرج نان و آب کند نشان انشا الهی مبین نشان  
 انشا طبیعی است هل دستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکروا لولوا الالباب  
 ولیم اید الله در آن کوشد که بر آن باشد که انشا الهی باشد و مسالک خلا و او  
 منقطع نشود در دنیا و آخرت نشان و مکان او در ارتعاع باشد اما انشا طبیعی اگر  
 در دنیا صاحب شایان باشد چون نشانه دنیا بر او سر آید از نشان و ملک باز آید  
 و بدان شاگردی او در حال عدالت جان او از آن ذلیلت باشد و نیا توان تر و افتخار  
 فاعبروا یا اولی الابصار ایولیم اگر بدانیکه آید انشا الهی چون پیش آن عز و جل و وفای  
 چه نشان و در جبر و عز و سلطت باشد عز و سلطت پادشاهان جهان پیش تو پناه  
 خواهد و اعتبار نماید ایولیم و هر کس که در آخرت خواهد بی اعتبار باشد حال آن  
 خواری و بی اعتباری از پنهان جهان با پیوند چنانچه اگر ظاهر غریب باشد باطن آن  
 بی اعتبار باشد پس انشا طبیعی سخنانی دارد عاجل ظاهر اجل او فی الاجل و باطن او  
 الحال سخنی سخنانی چنین تنگ بی پشت چه لایق است که صاحب محبت در آن آویزند  
 ایولیم خدای عز و جل دنیا را از روی کرد دنیا است اخذ کنند نه از آن روی که وسیله  
 آخرت سازند خدای تعالی دنیا را بزرگترید کان خود حرام ساخته نه حرام شرعی حرام ذات  
 که چنانچه آدم را میل تناول قاذو داشت نباشد ایشان را میل دنیا نباشد و در این سخن  
 هیچ تکلف نیست آدم انشا الهی هر چند اند و عزیز این در و هم و خیال ایشان نمیکند و هر  
 کس که بمشاهده الهیات رسید دیگر با او در امیل طبیعات ممکن نیست جعلک  
 الله ولیدی من الالهیین و قولک بما یتوکل به عباده الصالحین و السلام

**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الى ولي السالكين وسالك مسالك الخمين  
 الراشق بالله الامير جلال الملته والدين محمد انعم الله تعالى به على عبنا الصالحين  
**انا بعد** خدای عزوجل دنیا را بدامی از انچه نموده که چاشنی هستی چشید و سزیه  
 نعمت خدای عزوجل بداند و بداند که در تصرف و قدرت الوهیت چه نوع چیزها  
 میباشد هر آنکه بچید و قوت و کمال رغبت متوجه او شود نگاه انچه حقیقت نعمت  
 او داده اند و ادبی که از عقب طلب رغبت او باشد چه آن دادن اول چون سبق  
 بر غنبت و طلبی نیست زیاده موقعی ندارد مانند آب بغیر متعشش دادن و نان  
 بغیر جایع دادن اگر در غمت خدای عزوجل نان و آب نیست که جوع و عطش خود  
 خود دارد و چشم دل سیری از آن ممکن نیست هنوز پیداشد باشد که صد خریکی  
 برای آن از جابر خواسته باشند و صد خریکی را آن در جاهای پیدا شد **بیت** در  
 پرده هنوز و هزارت رقیب هست در غنچه هنوز و صدت عند لب هست  
 اما از غنبت تلوغنبت فوق است رغبتیکه سالها در شان راغب آشیانه کرده باشد  
 و در جلدی از مرغوب سوزش و گدازش بار آورده باشد و رغبتی که با وجود غنبت  
 با هم زاینده یکسان باشد بنا بر این است که نعمت دنیا همه کس را شامل است اما  
 نعمت آخرت مخصوص طالبان و راغبان آنست هر کس که قصد بق بیشترین علی  
 ذکر علم السلام و النجیات کرده باشد و پاورد داشته که وای این نعمت نعمتی است که  
 این نعمت نمودار آنست و جویای آن باشد و بذل بجز خیر برای نیل آن موعود کرد  
 آن نعمت باو میرسد و هر کس که تکلف بآن نباشد و باو نرسد است که وای  
 این نعمت نعمتی است یا خود این نعمت را منعی هست و او را این دلیله بصیوت **مفتوح**

مفتوح بنود که از چیزی او باز وقت چیزی افتد و در همین نعمت حاضر است و بتبع آن  
 مشغول شد یا کلون که انا محل الانعام او را از آن نعمت که معذمت برای خاصه طلبان  
 آن محروم است و وای بر آنکس که از آن محروم باشد از و ز فایز آن بان نایز شوند و  
 یوسند للمکذبین خوشحال آنکس که از آن نصیب یابد و حسنه دنیا راه نای او شد  
 باشد بحسب آخرت طوی لهم و حسن مآب جعل الله ویسی من الفانین انا هم الله  
 الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة و واهم عند اب النار و سلك به مسالك البر و چون  
 ولی السالكين زاد الله توفيقه و فتح الى حقيقة الحق طريقه جویای تذکره الهی است و  
 مستبشش بان و از ابتاع و ضعیف که در کرمه انانند من اتبع الذکر وضی الرحمن با  
 لغیب من کور است مرجع التصیب و هر ساله در صیحه و لیم امیر غیبات الدین محمد  
 کان الله له عهد یزید که وید ان جانیش یف سرسل میشد و این نوبت دست نداد  
 این نامه برای وقت آن بنومشتن آمد تا این حلت الهی که امید چنان است که صدق  
 و رحمان تجافی الله اجتماع علیه تنقا علیه عمی اللاداب و محفوظ از اخلال با  
 واجب محتاب است باشد و الاستلام علی ولی السالكين و علی اولاده الغر الکرام الخلیفین  
 و رحمة الله و بركاته **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الى الاخوة الالهيين  
 عاترة وای بعضهم خاصة **انا بعد** چیست شما را جماعتی است که در نماز جماعت و اجتماع  
 بر سزا کرده و عبادت کاسیله کاری بر دست کرده اید یا بی کاری بر کردید اید  
 فی بی مسکنید **ع** مردان گرفت جان برادر که کار کرده عجب از روش شما که کسب نکند که  
 بقینه عمر اعنه عمر الابد در عمر آن آسایش یابید و کار طبیعت بان کن اید تا آنکه  
 که امکان استجاب فریت شود و ذلک بورود الوارد و قدوم الوافد اعنه الموت **المکتوب**

۳۵۰

عنه ابن آدم نگاه مفلس و فقیر و بیکیس و بی چیز باشند حق تعالی این معانی در جبهه ما بر  
 سبیل نمودار آورده تلخی آن نه چشند و مثل آن ابد الابد برای خود نه پسندند <sup>بست</sup>  
 آنچه با خود الهیین است عموماً اما آنچه بعضی است خصوصاً اولادین الاخوان اید <sup>الله</sup>  
 تعالی و قوه را وصیت برود با فکده شغل که سابقاً خود مستعمل آن شده بود از باز <sup>سد</sup>  
 مجال اهل جماعت و تذکیر خواص و نادیب عوام چون در آن باب ساهاک کنند از  
 کبر و الله بقوه علیه بیسته انشاء الله تعالی و ولیم و جسیم مولانا شمس المله <sup>ابن</sup>  
 محمد اید الله در بنام خاندان و اگر هر چند وثاق باشد که سلف وارد در آن بر سر <sup>بد</sup>  
 فریاد که مگر سنا هم رسد و هم چنین دوست حقیقی ابر مرشد الدین عبد السلام <sup>سهل</sup>  
 الله علیه سلوک سبیل السلام در تمام خاندان هر بد بند ولد آردی بر تن <sup>معیست</sup>  
 اما بجهت قوی است و اگر چیزی از پیش نمیتواند برداشت از آنستکه تمام همت متوجه آن  
 میشود که در از پیش برود اگر آردی بکل همت متوجه دیواری شود که بنهد سنگ  
 خشت هم از جای خود بر خیزند و بر هم نشینند تا از دیوار باز د بگذرد اما هفت  
 و هفت از اکثر بنی آدم دست عیند هم این تیره عزیمت از شما چشم عیند رم اما چند <sup>عزیمت</sup>  
 کنند که اگر سنگ و خشت از آن جزا در شود قلوب بنی آدم از آن جزا در کرد و <sup>و بغاوت</sup>  
 شما بر خیزد بنی آدم چون دیدند که کسی با بری چنان مشغولست و توجه او بان چندان  
 که البته بپوش وجه او را از آن گزیر می نیست کارهای خاصه خود بان میکنند و بعد <sup>داو</sup>  
 مشغول میشوند و این جنبش نه اولیایان است جنبش رحمت خدای است بر <sup>طلب</sup>  
**بلیت** در طلب میدارم هر دو دست که بن طلب در راه نیکی و هیلست آب که جو <sup>تشنه</sup>  
 آردید است تا آنچه شده آبت از بالا ریست اما بد اندک طلب و بد بیرونند <sup>اندک</sup>

اگر چندتایی بی مسائلالت و غیر مسائلت مسای است عزت و رفعت مؤمن <sup>همه</sup>  
 در آخرت خواهد بود دنیا هر چون که هست که میباش سابقان شتم که <sup>عبودیت</sup>  
 الا ایها الاخوان قومو ایشانکم دعواتشان شانینکم لیوم المسائله آنچه <sup>نویسند</sup>  
 اشتکرتان بدان عمل رود و مقصود نه شاعری و قصید برده اندی است <sup>والله</sup>  
 ولکم والسلام علیکم **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی <sup>بن</sup>  
 تقبلهم الله تعالی اجمعین **اما بعد** چون سر در مان در طلب جانب حق طلب دعوت  
 ایشان و دعوت و ترغیب ایشان بسلولک راه میشود ایشانرا کان افتاد که  
 اگر ایشان جویا حق گشتند هیچ نماند و تعیین شده که در بر وی ایشان بکشایند <sup>برای</sup>  
 مؤدباً مطلوب تصور کرده اند و چون مطلوب توجه کنند آنکس که طالب او است چگونه  
 تواند که بنده برود و اقبال نکند همیها این کان خاندانرا افتد که از دور <sup>میگردند</sup>  
 کار نیستند طالبانرا که قدم در راه نهادند و از اندرون کارگاه کشته <sup>هر</sup>  
 یا بنده و آن دعوت و ترغیب اگر چه ظاهر عام باشد باطناً خاص دانند <sup>بجای</sup>  
 کس میرداند که از ایشان است یا نه هر کس خاص خویش است ناچار در <sup>لش</sup>  
 که خود را براند و محروم کند همین کان بخندای غرق قبل برد اما این کان فاسد است تا که  
 خاص خدای باشد کار آن دلدار نه خاص خود بودن سر در اگر در <sup>محراب</sup>  
 بچو کان قهر در وادی جهنم افتاده و هزاران هزار جان اندامان بر آمد <sup>کام</sup>  
 نهند و پیش و پس نگویند و فایغ البال و آسوده و از اند نباشند <sup>قال</sup>  
 دن عباده العلماء **بلیت** بر سر هر کس که در علم افسارست نوز <sup>خدا</sup>  
 از چه چنین ایمن و فایغ روی زانکه با سر از <sup>خدا</sup>

۳۵۱

نسبت ثابت نیست که بعضی قویب باشند و بعضی بعید قل هو الله احد الله الصمد  
 الخ نسبت بندگان این است که بنده و مخلوق اند و این نسبت است مشترک میان همه  
 ان کل من فی السموات والارض الا ان الرحمن عبد الی غیر بر یکی روا نیست بر محمد و ائمه  
 و اینچنین بر یکی رواست بر محمد و اوست و اگر با وجود و ثبوت نسبت عبودیت با انرا  
 که طرح کرده اند طرد کرده اند دیگران چرا آهن اند و چه دانند که با او همین نوعی است  
 مغوذ بالله بوجه الجبر من النار صلاک را باید که از خوف بگریز خون باشد دل  
 پاره پاره خاصه گاهی که امارات بعد و محائل خدا لان که ابتلا بعضی است در خوف  
 یابد و لشکر هوا و نفس غالب و جنب عقل و ایمان ضعیف و مهزوم بدیند و چون  
 رغبت خود در طاعت و عبادت فائز یابد باز کاود که غالب باشد او اش ابتلاء بر  
 عصیان است از معاصی قلب یا معاصی لسان بعضی مشایخ منقول است که شخصی را محرو  
 کنند از قیام لیل برای معصیت که در فضا کند ای برادران الهی مرد صبا ناشکار کل  
 کند برای نیم تنگ چون است که شما جو اخذای و بهشت جاودان بجو اهدید و نیم تن  
 کس که برای نیم تنگ کار میکند کار نمیکند و ضعف و ریب ان هم کار نمیکند سخت  
 دل بچغی می رود و معنی در جهان شهاده اند و نیست عجز ان گرفت جان برادر که کار  
 ای برادران الهی سختی میکویم کوشش کنید و شکیو و را فهم کنید چون آدمی را برای عبادت  
 آوردند ان فساد عبودیت در وی فضا ده اند اگر ان عبادت خدا ای را کرد و بنهار الا  
 ناچار ان از او بظهور میرسد و چون عبودیت را متعلق ضروری است بصورت  
 مادون خلای چیزی فی الیکبر و پیر تارای آن میکند نفس عبد الدینلو و عبد  
 الدرهم نفس عبد البطن نفس عبد الفرج هر کس که تعظیم خدای از دلش فراموش

فراموش میشود و تعظیم خلق در دلش می افزاید و جانی الاثر من لم یخف الله حظه  
 من کل شیء و هر کس که طاعت خدا نمیکند طاعت هوا میکند و جانی الخیر اعظم  
 معبود عبد فی الارض الخوا انفا که دو کاپوی طاعت نیستند در کسب فضولا  
 معیشت و فضولات تردد باین و آنند و انا نکه فکر ایشان صرف طلب است بدین با  
 کوید جای باز دید کن نگاه پای بشر طلب اگر ضعیف باشد فریاد بر او بند بگریزد  
 و از چنین طلب هیچ کار بر نخیزد و خاک بر سر خود و طلب می نیز طلب اگر تند و  
 سرکش باشد خاک بر دهن بند بر افشانند و کوید بلیت عقل راه نایسته کی رود  
 عشق باشد کا نظرت بر سر روده عاقبت اندیش بنود بگریز تا در کشد خویش خویش  
 در آتش صد جهنم دوستند ارد دوست این استغنی که مشش بدیده به در زحمتی اندک  
 لولک و ضفته شکل و با ادب سوی او بیغیر و او را میطلب و السلام علی الاخوان الاطیبین  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخنا اجلال الله  
 و العلم والذین یحیی اناه الله فی الدنیا حسنة الله دنیا و فی الاخرة حسنة الاخرة و لولک  
 بما اتوی به عباد الصالحین **اما بعد** صاحب همت دنیا با این قانع نباشد که همین بگذرد  
 که در آشت خویش کند و اند بلکه از روز که آن در آشت نگاه بر او خویش کند و در عده  
 خویش کند و ایندن تمام عمر ناده ساخته باشد و صاحب همت مطلق از خود با این قانع  
 نباشد که امر خود دنیا ای او بر او خویش کند و بلکه امر خود دنیا ای او نگاه بر او خویش  
 گذارد و فکر فردای آخرت خود نگاه باشد که عده خویشی مطلق که خویشی ابد است آناده  
 ساخته باشد آنکس که در دنیا همچنین خوشنود است که امر خود را خویش کند و در فکر  
 فردای آخرت خود نند زند فریاد بر و کم همت است پس خوشنابنده که صفا همین

۳۵۲



و با ع حسنه نشانی با شد جعلك الله و ليعني من اولئك مع الذين انعم الله عليهم  
 النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا والسلام على ولي  
 و رحمة الله و بركاته **بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن محيي الى الولد الاكبر  
 الامجد الشيخ شرف الدين احمد طياه الله عزبا بالعلم و وقاه من رذائل الجسم بحق الحق  
**اما بعد** اجسا بسبب خود هم ارواح بوده اند چون خدای عزوجل خواست که روح  
 جسم کرد روح را بسبب ساختن جملی که ناشی است از طیمان جلال چون آن جمل در ذات  
 قرار گرفت روح را کثیف و کدر ساخت و صیم از آن باز دید شد باز چون خوا  
 که جسم روح سازد علی کنایه است از صحو حال در اولی آن علم جسم کثیف را لطیف  
 و نورانی تابان کرد در لطافت روح نخست چنانچه در حدیث آمده سخن معاشر الانبیاء  
 اجسانا ارواح پس جهل جسم کنند روح است و کفاه ذلك مثلیه و علم روح کنند  
 جسم است و کفاه ذلك منقبته و اگر این غیب را مثالی در شا هد خواهد آب جوی  
 بیند که چگونه مایع و لطیف است و چون بد رفت پیوند با میوه کثیف جامد شود  
 از آن گور و زان در بر و سیب و با آن میوه را چون درها و نری کو بند عصیرت شود  
 بیغار و رفت او عود کند با خواص فواکه که آب بسیط از آن عالی بود خلقنا الانسانی  
 احسن تقویم لطافت اولی است ثم در درناه اسفل سنا فلین کنایه ثانیه است الا  
 الذین اسنوا و علوا الصالحات فلهما اجر غیر منون عود لطافت اولی است با سزای  
 مکتسبه فایکدن بك بعد بالذین الیسئل الله با حکم الحاکمین چون آن فرزندان چند تن  
 که علم با آدمی چه کار میکند و جهل با او چه کار یابدی که تشمیر کند از ساق جت و بقا مکت  
 مانند فرام آوردن میس نگاه علم الهی که نزد اهل خدا ای است بدست آورد مانند

۳۵۳

مانند فرام آوردن و تحصیل کردن کیمیا و ان کیمیا و بر آن زید نام تمام آن زود خالص شود  
 و او بان توانگر کرد در توانگری ابد و لیسئل هذا فلیعل العالمون و فی ذلك فلیتسنا  
 التناصون **بسم الله الرحمن الرحيم** بل در ثانیین شمس الدین محمد بلای که کنایه است  
 سمعت تراست از کفاه پیش از تقوی چون محمد ای عزوجل او را توفیق داد و توبه کرد و ثبات  
 بر مقتضی توبه نگاه دارد و نگاه ثبات بر مقتضی توبه نگاه تواند داشت که اسباب ثبات  
 بر توبه بیشتر شود و اسباب ثبات بر توبه ستر است که توبه هفتاد و نه است که در آن  
 آنکه هفتاد و نه بایده نگاه را با یاد کس دهد و او را بر سر آن میل رود و هفتاد و نه  
 نیکان کردن و نیکان آن کسانند که او را پسند دهند و نصیحت کنند و از خدای او  
 رسول او در آخرت با او حکایت کنند و سیرت و صفت کنشکان صلاح نزد او  
 گویند و او را بر خیر و طاعت مدد کنند سیم دائما تضرع بسوی خدای عزوجل کرد  
 و صد قد دادن نزد خدای عزوجل روی برضاک نهادن و از او درخواستی که نکند  
 توبه نگاه داشتن فریاد **و یکران الله** توبه در دست سلوک بر خود نهادن است و خود  
 در زین راه روان راه خدای آوردن و سلوک راه خدای عزوجل یعنی بر و اصل است  
 یک طاعت و یکی تقوی چون توبه کرد و خود را بسا لکان راه خلاصی ساخت طا  
 و تقوی نگاه دارد و طاعت آنستکه هر چه خدای عزوجل بان فرموده بجای آورد  
 و تقوی آنستکه هر چه خدای عزوجل از آن فرموده دست از آن باز دارد و از  
 جراتها نماز است و روزه و در هر يك از آن فریضه هست و ستم هست از  
 فریضه ان هیچ حال دست ندارد و مستحب آن بقدر ممکن بجای آورد و نمازهایی که  
 از طرفین فریضه گذارند هر یک از او هر دو نمانند که ساخته از شب بر خیزد و چند

۳۵۴

رکعتی نماز کند در روز و یا آخرت از روی سفیدان کرد و فوّه جو غنیمت شمشیر  
 و جز در از روزی سنه بی نصیب نگردد اند با پنجه تواند هفته نیک و زیاده  
 روز یا پنجه دست رس بان داشته باشد و از جمله تقویها امانت است و حق شناس  
 امانت آنست که در مال کسی خیانت نکنند که بی علم او و رضای او از آن خدای  
 کند و در عرض کسی خیانت نکنند که نظر ناپاک در او یا باز دست نه او کند و حق  
 شناس و وفاداری آنست که از کسی که بر او حق قدیم دارد بفرج و دیگری بر او بگذرد  
 و سنا لک راه خدای باید که جو امر در و عالی همت پاک نظر پاکیزه گوهر باشد  
**دیگر آنکه** که گوهر آدمی سخن است هر کس که سخن او سخن است و پنجه گفت  
 بجای میآورد و بر نمیگردد او آدمی تمام گوهر است و فریستند در بخورد الا اینکه آدمی  
 تمام گوهر باشد و عهدی که با کسی کرد نشکنند و دوستی که داد نکسلد و الا در حق  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الدین فی الله شیخنا جلال  
 الملة واللّه بن محیی تولاہ تعالی بابتولی بعباده الصالحین **اما بعد** محل فیض الهی  
 جوهر انشا است هر آنکه هر جا که انشا بیشتر باشد و جوهر فیض بیشتر باشد  
 از این جهت اصحاب بطن اولی است از قری و قری بتوطن اولی است از بوادری  
 جز آنکه انشا برای بنا هر جوهر محشو است و تو حیرت قوس حاسد شیطان  
 بافتها حال او زیاده است از توجه انشا بافتها مال غیر او و قوت مد فساد را و پیش  
 کرد در غیر او پس از همانجا که انفس است احسن است و نظر بان هر جا که آدمی  
 باشد بهتر باشد پس سکون در بجا دی بهتر باشد که در قری و سکون در قری  
 بهتر باشد که در اعماق کنون چون جهتین متعارض است حاجت بر تمیز و تزیین

۳۵۵

و توجیح ثابت است اگر مخایل فضا ظاهر باشد مایل تقلب باید بود انجا که مخایل حیرت  
 غالب است مایل بلکثرت و الحمد لله که در خون آباد الهی مخایل حیرت اعتقاد  
 و بسند او عمل ظاهر تراست پس کثرت انجا بهتر است از قلت جای دیگر اگر چه قلت  
 انجا بهتر است از کثرت جای دیگر بنا بر این بخاطر میاید که ولیم اختیار و وطن خود  
 انجا بناید و اهل و متعلقان از شیراز انجا آورد شاید که بعضی فوائد آن در میگویند  
 ولیم و حبیب شیخ ناصر الملک و اللّه بن محمد من کور باشد مادام که موافق بصلح  
 و در تأمین مبانی و تسخیر اذکان آن میباید که شید و بالله التوفیق الهی  
 سؤل الطریق و هو صبیح و نعم الوکیل **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی  
 ولیمی فی الله حق الامیر نظام الملة واللّه بن محمد اید الله و سید **اما بعد** نامه  
 شریف رسید و سبب امت حال و مودت بال که از آن مستفاد بود آسایش بد  
 رسانید الحمد لله الذی بنعمته تم الصالحات و تنزل البرکات نکرانی خاطر که بر  
 حوائج اظهار فرموده بودند حمد واقع است اما آدمی از روز که او را بند خو  
 این بخورد نفاذ چه بند کی اسمی است شامل همه ناکامین و محنتها بند ناکام  
 اما اگر صاحب نفس مطمئن است در آن ناکامی با آرام است و اگر صاحب نفس آ  
 در آن ناکامی با آرام و مضطرب است شادی و آزادی که با بندگان کاری نداند  
 حال بنده آرامید کی در رضا و صبر است از این مواهب ولیم نصیب موقر  
 باد و در عاقبت متمکن این نشانه آنرا علی کاشفی قدیر السلام علی ولیمی و رحمة  
 الله و برکاته **بسم الله الرحمن الرحیم** یکتب للطالب السائل هذه الله باقری  
**اما بعد** از کرمیتم اورثنا الكتاب الذی من اصطفینا من عباده الایمین و سید

۳۵۶

۳۵۷

وكتلة ابتدا و بنذ كظام لنفسه و از حدیث ان الله خلق الملكة و كتب فيهم العقل و خلق  
 اليها ثم و كتب فيها الشهوة و خلق الانسان و كتب فيهم العقل و الشهوة فمن غلب عقله  
 شهوة اعلم من الملكة من غلب شهوة عقله فهو ادى من اليها ثم پرسیده و كتلة  
 تقدم بها ثم ذكر برانشاء و از حدیث ان الله خلق خلقه في ظلمة فالقى عليهم من نوره من  
 اصابعه من ذلك النور اهتدوا و من اخطأ ضل برسيد **جواب** مقصود ان اذ انكرت  
 اين است كه جماعتك حدى عزوجل ايشان را باين نعمت بر كزیده كه كتاب با ايشان  
 داده و متفقا و تند بعضی از كتاب نصيب الله بر سيد و ند و بعضی نیا و بعضی بسيا  
 طاعة اول و اظالم لنفسه و انند و هم را مقتصد و سوسم و اسنانق با خيرات و چون ابتدا  
 حال آدى اين است كه از كتاب هجم نصيب ندر و واقرب باين مقام انكس است كه  
 نصيب او از كتاب انك باشد و با از انكس كه نصيب او نيا باشد و با از انكس كه  
 نصيب او فراوان باشد بترتيب مقام كه ابتدا و حال آدى است مذكو و شد و  
 اعلم **وكتلة** ذكر تقدم بها ثم برانشاء و از حدیث ان الله خلق ملائكة عقل بل شويت  
 دارند و بها ثم شهوت بي عقل مقام ملائكة و مقام بها ثم مقام مفرد است و چون  
 آدى عقل و شهوت هر دو دارد مقام او مقام مركب است و اول مفرد و اذكر با  
 كرد بعد اذن مركب **ويزيد** و اسبوع آفرينش بها ثم پيش از انشاء مخلوق شد چنانچه  
 در حدیث است كه خلق الله الترتيب يوم السبت و خلق فيها الجبال يوم الاحد و خلق  
 النجوم يوم الاثنين و خلق المكره يوم الثلاثاء و خلق النور يوم الاربعاء و بيت فيها الله  
 يوم الخميس و خلق آدم بعد العصر من يوم الجمعة في اخر الخلق في اخر ساعة من النهار  
 فيما بين العصر من الليل پس بترتيب آفرينش مذكو و شد و الله اعلم **ويزيد** خلق

خلق و در طاعت آفرين ميشود بعد اذن عقل بر بعضه انشاء اما بعض ميشود و بعضی  
 همچنان طبع و هو با ايشان غالبست تا اخر عمر چون در عالم خلقت حين مشاهد ميكنم  
 معلوم ميشود كه در عالم فطرت نيز بر همین منوال بوده و الله تعالى شأنه اعلم بالصواب  
**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الى وليي في الله الفقيه عاد اللثة والذ  
 عبد العزيز الله بغيره و بنصره **اما بعد** ناسر و ليم بسيا الله كبر سيد چنانچه  
 از اين جانب نيز ازك ارسال ميشود اما سبب قلت ناسر از اينجانب كرت تمتع باشد  
 قلت ناسر اينجانب موقع قهرت فراموشى نديست بر اى انكس قوم دانند و افراموش  
 نكنند اما دانند انكس كه قوم فراموشى كند بنا بر انكس بمنزله سهل رسد و از كوفت  
 و خشونت مانده شده باشد كه اجافراموشى كند **اما عقيبها** ان انكس اذا ما اسهلوا  
 من كان في الغم في النزل الحشن لا والله قوم را از لطف قيوتم و اندى هست كه هر جا كه  
 ايند اگر چه تيرى آب و كياه باشد غمام انعام بر ايشان كسترانند و من منت و سلوا  
 ساوت ايشان از روزى كند ان رب لطيف لما يشاء انه هو الرقي الحكيم اليوم **عالم**  
 شود فاني بدان **عالم** معني ما بدان جا و دان **چون** بلاه از بلاى نافع است كرتن در بلا  
 دهند بلاه از بلاى باز اوند از اينجهت سالك و فن در بلاه ندهد و كوشد كه انرا از خود  
 باز دارد اگر با بد داشته شد كوشش بمقتضاي خود رسيد و اگر نشد او با اينجهت  
 بلا است از خير سيد هل ترين بنا الا احدى الحسينين اين باشد باري ما برك  
 در اينجانب بجا هده شده اند مشغوليم و همچون در وصف كه در برابر هم ايشان باشند  
 و بكار در مشغول و يكجانب سد دي منتظر باشد كه بدل انتظار او كشد **اما**  
 كس و از اين او فتوانند فرستاد بر اى عدم تفرغ مران انتظار جز چيزى از جانب او

۳۵۸

می کشیم در دو سال چنان جز اعمال جاوید نماند و غایب اینجا حاضر خود سازد و مقتضای  
 ع ازل بر وجه نظر فکر از بدیهه برفت معلوم نماند و ولت کتابت اینجا موجب تعلیل  
 کتابت خود نماند بل موجب تکلیف اند چه انشاء الله قلت فراغ و کثرت اسباب  
 توزیع است در اینجا و بالله المستعنا و علیه التکلان و الاحول و لاقوة الا بالله العلی  
 العظیم و السلام علی و لیتی فی الدنیا علی من بعد من الاخوان سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطیب بن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین  
 داود **اما بعد** آدمی بر کنایه خدا ای است عزوجل از خلق او شنیدیم که گفته اند او را  
 کتاب الذین اصطفینا من عبادنا منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق با  
 خیرات چون ظالم آدمی لا از حکم اصطفا خارج نماند است عادل او را خود چه حال باشد  
 آدمی محبوق خدا ای است از خلق و خدا ای عزوجل با آدمی بد نخواهد برای آنکه کسی  
 محبوق خود بد نخواهد پس هر چیز که هر کس را پیش می آید خیر است که خیر فیما بقیه الله  
 تعالی شدند و پیشتر که این کسر ایس می آید در ضمن آن چیزها باشد عیسی ان تکرهوا  
 شیئا فحزبکم پس کمان بد بخدا ای عزوجل نیکو باید داشت و امر حق و وعده و وعید  
 مجاب این حسن ظن نباید داشت که اخفا سخفا است که بنیان آدمی با آدمی گویند و معانی  
 که از اینجا که وجود را ایجاد داشته باشد و کند اینجا که خدا با ایشان در کلامت جز بر نیکی  
 در کار نیست بیدر الخیر انک علی کل شیء قدیر اما صابک من حسنه فن الله و انا  
 من سئته فن نفسک شرع این سخا با حق دارد اما هر کس را کوشش فرم سخفا خدا نباشد  
 بشر سخن بشیر فهم کند سخن خدا ای اهل خدا دانند اگر فهم سخن خدا ای خواهد  
 کرد کنی در این تکلیم با تو یکسانیم با ذن و فرمان خدا ای عزوجل و السلام علیکم ورحمة الله

۳۵۹

**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطیب بن محیی الی ولیقی فی الله وحبیب قلبه الامیر افضل  
 الملة ووالد بن محمد اید الله ورسد ورسلك به سبیل الاقوام الا رشدا **اما بعد** تا  
 لازم التکریم که یکا شته ملک کریم کشته بود رسید و او رسید شنش و روی که صد لغز  
 از مشاهدت آن آمد صد تی روی نماید بدل در سید تجیه روی نمود که با وجود  
 عهد این چه اهتر از است که بیلوغ نام روی نموده کوبنا چنین یافت که در مدلت  
 چون صحبت بد خواه چنانچه تمام مقتضی هو احوال قلبت واقع بنوده مدت حضور  
 باین مدت غیبت منقم شود مجموع حکم سفری در دو کرفته و چون انفراد در کینه  
 نامه دوست در دست در سید محیب انبساط و اهتر از روی در دل پید است و بعینه چنان  
 طرب و ابتغاث در خود یافت خدا ای عزوجل این محبت الهی که عطا کرده مستمر است  
 کرداناد و چون عطاء جسم که مانع کمال استماع است مجعاقب حسب مرتفع شود  
 تمتقی بأن روی نماید که مغبوط هرنیک بخت باشد قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 ان من عبدا الله عبدا یغبطهم الابنیا و الشهدا قبل من هم یارسل الله لعلنا نجیبهم قال  
 هم قوم تحابوا فی الله من غیر اموال و لا انساب و جوههم یوزع علی منابر من نور لا یخافون  
 اذا حان الناس و لا یخزون اذا حان الناس ثم قال الا ان اولیا الله لا خوف علیهم و لا  
 هم یخزون اما تو هم حرب که نشا حزب هو واقع است امید که آسبج بحرمان نرسد و فر  
 بسلامت از یکدیگر منصرف شوند پیوسته بنوشته عود آمد و لیم هستم مؤدنا  
 بالسلا مت و الکرامت و السلام علی و لیتی و سلایم الاخوان الاعیین و رحمة الله و بکاته  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطیب بن محیی الی ولیقی فی الله الامیر شرف الملة ووالد بن  
 محمد و فقه الله **اما بعد** اگر کسی عقل خود بر خود حاضر کند داند که این عالم

۳۶۱

این زمین و این آسمان سازنده دارد که او را ساخت و باین ترتیب معین بد است و <sup>حک</sup> چنانچه  
 انکس ادی را بخود خواند و بست و خود راه دهد و شناسا آشنای خود سازد و در <sup>حک</sup> مجلس  
 حاضر کند و در پای تخت خود جای دهد پیغمبران خدای صلوات الله علیهم فرستادگان  
 اویند بست و آدمی و این بشتات آورده اند چون این چیزی است ممکن و برایشان نشانه  
 دلاستی پدید است چو باور نکنیم و برای چه ایند و لیت از خود باز کرد اینم خاصه که خبر  
 آورده اند که اگر کسی این شکره قبول نکند و بقیه خدا ان در کار نیاید او را آفرید کار  
 عقوبتی عظیم خواهد بود در خود عظمت آفرید کار عالم که رسلا مبشرین و مندرین  
 پس بیایند تا این شکره باور کنیم اگر چه یکبار باور کرده ایم اما آن باور دینا تا فرستاید  
 و در ایستای با آنچه وسیله ترقی با فرید کار عالمست بجمعی که پیغمبران او نشان داده  
 افزاینم مگر بآن فریب رسیم اگر در دنیا بان رسیم چنانچه اولیای خدا رسیدند و ابواب  
 کرامت و عنایات برایشان گشوده اند و فیما والا پیغمبران خدای صلوات الله و سلامه  
 علیهم جز داده اند که مردن آدمی نقل است از عالمی بعالمی و در آن عالم این فریب  
 رتبت خواهد بود چنانچه حق است پس در اینجا بان رسیم چند ای که این شکره  
 باور کردنی است و این عمل کردنی و هر کس که نمیکند بر خود ستم کند و بیل بومندی  
 نکند بین فبای حدیث بعد یومنون سلام این بند بولیم امیر تاج المله والدین  
 الشیخ علی و فقه الله لقبول البشائر النبویه رساند و همچنین بولیم الامیر نظام  
 المله والدین محمد و فقه الله و بسا آن سخا دم که اینجا باشند سلام الله و رحمة علیه  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولیبی فی الله المقیم عماد الدین  
 والمتم عبد العزیز اعزه الله تعالی بجمع **انا بعل** چون مدت دوری درواز کشید

کشید و آمد شد جز بکم شد و هر یک از خلیان بحال خود شدند و شغال که بالا مال فراغند  
 پیش آمد چه باشد که ایستادن با یادم دهد بادی که آمدن آن عهد که بان از هم جدا شدند  
 برایشان از نشا چنان نازکی که دوستی دوستی قدیم همچون دوستی دروستان حادثها  
 الوقت انکس باشد که ما ذکر و الله کن که کم ابا انکم و چون در حضور بان برایشان  
 ذاتی که بر آن دارد بر آن فانی آمد چنانچه در عهد قدیم با دوست دیگر دروستان بودند اما  
 چون او بدوستی صحتی بود او دیگر دوستیها پوشید و ساختن بود هر آنچه چون غایت حکم  
 حاضر کرد با حاضران همان کند که با غائبان میکرد و او شد ذکر همین باشد و اجعل حبک  
 احب الی من الماء البارد و شرح اینحال چه باشد و این کار را از آید و این بد کار را باشد جز  
 خلق کریم و فاکه زاد راه صدق است که عمر یکتائی است که عطیة احد محمد است در حق  
 عباد اسطفا چه هر کس که او یکتا باشد باطن او همان باشد که ظاهر او پس آخر او همان  
 باشد که اول او بدی اندک آنچه در آخر است و طناد در باطن است مکانا پس کسی که باطن ظلا  
 ظاهر ندارد آخری خلاف اولند او و وفاست که در وجود خلیل و کیل خلیل است در باز  
 کشیدن عنان او از او دیگر اعراض و منع او از دخول در صا حل نسبتا که جبلت انسان است  
 اگر نیز بر همان رتب او از آن بر همانند بقدر نوز و ناز معدن کرامت و اسطفا و بر انکس  
 خواهد بود الله نوره من شتا ادی را در این ارض سفلی که بان هبوط کرده خود چه  
 افتاده جز اینکه رفیق اعطاف او مویش کرده و جز نیاید تخلق او را از کلیات حق باز داشته  
 و شعور و تفرقات خلق که بشوایب طافات ذلت است او را از عقل جمعیت امر که مراد حق  
 باقی است غافل ساختن از جمعیت و چه سفر بسوی تفرق و ذلت کرد برای آنکه وجهی اگر  
 از روی وحدت جمعیت مجتنب است اما از برای بیاض متفرق نظر است بدین راه و نشا

وزلف که چه کثرت است و روی بر تفرقه دارد اما نظر بسواجماع شعاع بجزت پیش روی  
 طی تفرقه زلف جمعیت دوج است که **بلیت** از خلاف آمد عادت بطلب کام کون کسب  
 جمعیت از این زلف پریشان کردم. خواسته که بهند و سستار زلف آید و جمعیت نظر که بر مغان  
 انجام است برداشته عود با وطن و وجه که محل جمعیت وجود است کند و ظالم که از بیبا  
 و صبر انجام روی نموده بآن شده اند سازد با سید مهر آهنگ مار کرده و بطبع دانه <sup>مصدق</sup>  
 دام پایش در آید نام فریشت و در شبکات آن بان **بلیت** بتماس که زلف دل حافظ <sup>روزی</sup>  
 شده که باز آید و جاوید گرفتار باند خواسته که جمعیت شعور و شرف سازد و جمعیت <sup>وجود</sup>  
 که ختم بآن شده بدل آن شده که بلیس للظالمین بد لا در دوا و در ریغ از این قصه پر غصه  
 که آدمی را واقع است ساخته او خود ازین بیان عاجز است بدای آنکه حکم کثرت او  
 فرود گرفته و راه وحدت بر او پوشیده **بلیت** شب ظلمت و بیابان یکجا توان رسیدن  
 مگر آنکه شمع رویت بر در چرخ دارد مگر باری دیگر از جانب امر توحی شود و قد  
 و قد برای وقوع ضرورتیات ایاه نکند از حصول در میان حل حد و کادی که هرگز <sup>نکند</sup>  
 کند و بحالی که هرگز نشده شود هسته روی نماید که حق هسته و مفر هسته باشد که آن  
 هدی الهو الحق المبین فستبح باسم ربك العظيم و عرض همین شعور که هسته است <sup>حقیقت</sup>  
 و غایتی موه و کربان غریبان عالم رصین گرفته ایشان را با شمرستان قدس کشد این است  
 آن روزیکم فی ایام دهر کم نجات **بلیت** نغمه آمد سرشته را دید و رفت هر که را بخواست جا  
 بخشید و رفت ایام دهر از روی اشاره ایام قدم حق است و بقیه ایام دهر ایام <sup>ت</sup>  
 و در بیان نبوت فلولاکان من العز من قبلکم اولو بقیه نیهون عن الغشاقی <sup>من</sup> الا  
 الاقلیلا من انجینا روح القدس و روح الامر و روح الاسن این باشد فی اسر الله فلا تستجوا

فلا تستجوا سبحانه و تعالی عما یشرکون یقول الملائکه بالرحمة من امره علی من یشاء  
 من عباده در یغانند ام که مفاصل کوبیده از هم پاره نمیرود و زبان او از کار غمی شود  
 و دست او از نور حق عاجز نمیداید یا خود عاجز آمد و سخن از روی با سوس دیگر  
 شده ای برادر بدل در در دلان کربت غربت چو غنای بادل خوئی ندیم غمی یا خود شاد  
 خرمی از یار و در یار یاد داری یا بار یار از دل بر طشته و سبکی های حالتی تحریر است  
 سال و سیسه ماه است که ولیم غائب شده در او ازل بقدر یکدیگر و نامر رسید بعد  
 از آن باب بلوغ کتابت منسده شد و جز بر چیزهای و لای افواهی که دست زانی  
 شاید درست نیست و حقیقت حال و کیفیت اشتغال ولیم معلوم نیست <sup>مکتب</sup>  
 بخاطر رسید که عدل کسی برای استبانت حال او سال نماید و موانع دامن کی  
 امضا آن عزیمت شده حالیا ولیم حال پیش آمده که مرآة جمال آدمی است در <sup>خروج</sup>  
 از غیب حق بسوس شهادت خلق با در جزئیات این حفظ الغیب کلینه آن حفظ  
 الغیب بالاریب نماید ازین جانب ظمرا الغیب برای تثبیت ولیم بر حفظ الغیب  
 پیوسته مرتب است سفر و کوشش ولیم بدان دعا باد و لطف خدا <sup>ای</sup>  
 اجابت را کفیل صببنا الله نعم الوکیل و السلام علی ولیدی و رحمة الله و بركاته  
 محفوظا بحفظه منصور و منصور و هو الحکیم الحمید **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله <sup>قطب</sup>  
 محیی الی ولیدی فی الله الامیر مرشد الملت و الدین عبد السلام **اما بعد** پرسید  
 از این عمل که فرمود است از حضرت امام حسین علیه السلام که سائلی که امام حسن علیه  
 او را صلح یار داده بود نود و نه دینار داده آیا چه فهم میشود ایاصغر با کبر و ادنی  
 یا علی و سرید را با شیخ در تمام شئون و احوال حفظ مثل این تفاوت باید کرد <sup>اگر</sup>

۳۶۳

و اگر بادی کرد بجز در تکلف این مقدار تفاوت مقتضی حاصل میشود و این برای آنست که عطا  
 ترفیعی است و وجه ترفیع بستیا با امر دفع بنا باید پوشید و نوکری بیشتر نباید گرفت و کس  
 کرامت نباید خرید و اگر حکم ترفیع این باشد حکم تنزیل این باشد پس طعام بهتر نباید  
 خورد و خانه کسب از ترفیع نباید نشست و منکوحه جمیله نباید داشت و اگر این برای آنست که  
 عطاء ترفیعی است قریب بستیا اگر در خانه نماز بکند و در خانه این کس در مسجد نکند  
 جماعت و اگر او در صف آخر نکند در یاد میسر این کس در صف اول نکند و در <sup>مینه</sup>  
 و اگر او قاعد کند در این کس قائم نکند و اگر او مغطر باشد این کس صائم نباشد و  
 این چگونه است آید با آنکه تکلیف طاعات بقدر مقدار و محبت و مرغوب فی مرتبه و <sup>چون</sup>  
 مساوات پسندیده نباشد تمویق بطریق اولی پس سرید و بحدیث نفس بجا و  
 از مقام شیخ جایز نباشد و جز چنین خود لایق نماید اما این با آنکه رای غیر النهایه  
 طالب ترفیع باید نمود چگونه است می آید **جواب** معامله اصغر با ابرو ادنی با اعلی  
 در این باب نوعی است و معامله سرید با شیخ نوعی معامله اصغر با ابرو ادنی با اعلی  
 بجز توافقی است اصغر ادنی مطالب نیستند با آنکه فی نفس الامر بخوانند که  
 در تمتع و قرب الهی و سنان و وجه خیرات صوری و معنی فایق بر ابرو اعلی باشد  
 و هیچ جرم نیست اگر ایشان نفوق بر ابرو اعلی در امور مذکور خواهد بود و بر  
 آن بقدر رطافت گوشند ایشان مطالبند با آنکه در هر مرتبه که واقع باشند توافقی  
 لایق آن مرتبه بجای آورند و این حسن معاشرت بعبادت مستویه که طبایع معتدل  
 پسندند نمایند نسبتی که منعقد بوده میثا امام حسن و امام حسین علیهما السلام  
 بحسب شأن و حال مقتضی این بوده که چون مسائل از امام حسن عم چری طلبید

ناید و در همان حال از امام حسین عم چری طلبید اما امام حسین عم مساوات  
 محضه با امام حسن عم نگند در عطاء و اگر در آن مقام مساوات محضه کند خالی  
 از خرافات و اسائتی نباشد و بدان ماند که در راه درویش بر درویش او رود و  
 افتقا و او نماید و این برای خصوص نسبتی بوده که میثا ایشان منعقد بوده و  
 ممکن است که میثا اولد و ولدی چهرهای اغر و کبر و اغر اصغر نسبتی بتفریق منعقد باشد  
 که ولد بمثل این صلاحه نسبت با اولد مطالب نباشد مثلا اگر ولد پادشاه  
 باشد و اولد زبیر و اولد نواکری باشد و اولد فقیر چو نر لایق این باشد که ولد عطا  
 کتر از اولد کند در آن مقام شاید ولد را صد دنیا ریاید داد و اولد یک دنیا ریاید  
 لایق این مقام باشد که ولد تعظیم و اولد کند در عطاء یک دنیا ریاید و اولد  
 یک دنیا ریاید بعد از آن ولد از عقب او صد دنیا ریاید بعد حسن معاشرت در  
 هر مقام مقتضی علی خاص است که لایق آن مقام باشد و هر کس که حسن معاشرت باشد  
 انوار داند و شناسد همچو شناختن بلیغ مقتضی هر مقام را در کلام حسن معاشرت بلا  
 العمل است چنانچه بلیغ نگاه صد فکند للتعظیم و نگاه ذکر کند للتکذ و در هر مقام و تکرار  
 خاص که لایق آن مقام او را حاضر شود حسن معاشرت همین سبیل در هر مقام و هر حال اولد  
 علی لایق آن مقام و تفریق مناسب اعمال بخاطر افتد که بجای آورد و آن از وی مستعدت  
 مستغرب افتد و وصول طباع سلیم و چنانچه نسبت معقوده اینجا مقتضی تفریق عطا  
 بوده مقتضی قناعت بوده و تصدیق بباری مراتب (ن برای آنکه در ویران کرد و بجهت  
 مکانی باشد مگر سن ادنی تفاوتی که اگر ایشان ببهند در عطاء کافی باشد در  
 تراضع و چون این لسان تراضع است مرثا حقیقت استقضا در آن باب لایق

نیست هر جا که حق تواضعیکه مثل آن باشد عرفا متوجه شود بجای آوردن **آما**  
 معامله مرید با شیخ معامله است یعنی بر حقیقت محض که فی نفس الامر باطن الحقا  
 مرید ممنوع است من حیث هو مرید از اراده مساوات و کیف مجاوزت نسبت با  
 شیخ و شیخ در حق او نائب بقی است که شیخ فی قوم که البقی فی امر چنانچه نبی را از  
 خود دوست یابد داشت که البقی اولی بالذم منین من انفسهم و للابالیذی نفسی بید  
 حتی ان احب الیک من نفسک شیخ را در هر چیز بر خود مقدم باید داشت و  
 مقدم باید شناخت و این مانع ترقی غیر متناهی نباشد بر قیادت غیر متناهی  
 باید برای خود و برای شیخ خواست بر همین نسبت که واقع است تا الایزال  
 او پیش و پیش قدم باشد در مراحل ترقیات الی ابد الابد و این پیش مقامی است  
 مقام وسیله است که امت مطالبند که برای بقی خود طلبند که هرگز نباشند که  
 او نیز وسیله دیگران باشد بسوختن ای عز و جل و هر چند دیگران ترقی کنند  
 نیز کنند تا همین نسبت که حال واقع است محفوظ باشد الی ابد الابد و اگر  
 که ایشان که این طلبند و ضوابط طلبند جز این نخواهد بود و این مقام و ساطت که  
 خدای عز و جل بقی خود داده از او باز نخواهد سست اما طلب ایشان مطلوب است  
 تا اذعان و استسلام ایشان مر این مختار ثابت شود و در این خصوص ایشان بی  
 معنی ثابت شود چنانچه در این عام امر ثابت است و در نفس ایشان نباشد چنان  
 در نفس الامر بوده **بلیت** بر لب مجرای چه بنشیند ام طعم در لب سبب بستن ام  
 قال الوعد **بلیت** بین تا خود چه کاره شکل افتاده که خواهد آفتاب از زره فریاد  
 و این مانع این نباید داشت که مرید با روزه رو و با اظفار شیخ و او در میزند

نمان کند ارد و شیخ در سیر و اشتبا این قریات و نباید تو سید از آنکه بسازد با اینها جانب  
 بد شیخ بجز مرید که اظفار شیخ فاضلتر است از صوم مرید و سیر شیخ بشر غیر است از سیر  
 مرید و حکایت مشهوری است که عالمی در مسجد نجواب بود و عابدی مشغول نماز ایستاد  
 در ایستاده گفتند همانا از تو من اینم که در نماز است اندرون نمیزی گفت نه از تو  
 اینم که در نماز است مگر آنکه انفرادی مرید بآن قریب مریدان را بشکند اندر زدن و فضل  
 یاد در افراد او بآن قریب نوع غنی و شامتی متوجه شیخ شود که چون در کس با هم متوجه  
 امری شوند و یکی بآن رسد و دیگری نرسد آنکس که نرسد مغبون و مشحوت نماید  
 که امثال این باعث تزلزل تواند شد بحسب اجتهاد مرید و بصیرت او اما استیلا و  
 بقوسعات و ترقعات و تمتعات و شیخ را در آن بخورد اینها را نکردن قاصد است در حال  
 مرید مگر آنکه شیخ آن ایثار را قبول کند یا ابلاغ آن بشیخ متعذر باشد برای حائلی  
 یا مانعی در چنین صورت ایام مرید خود بین تزلزل ان حفظ کند یا خود در آن بمقتضا  
 حال خود رود اگر برای آماست آیت سوافقت بعضی از آن متروک دارد خصوصاً آنچه مرید  
 رغبت شیخ در آن داند مستکوب باشد و اگر نباشد تعین بر او نباشد و اینجا مقام  
 نیات و در قایق معاملات و بلاغتهای عمل و نیکتهای فعلی است و تفاوت اقدام و  
 اراده در نقصان و زیاده و السلام **بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محمد بن محمد  
 فی الله حبیبی مولانا معین الملة والدین عبد الغفر تولاة الله بفضل العظیم **آما بعد**  
 جزئیات خلق در جنب کلیات حق متلاشی است و آدمی اگر جز فی النفس است اما  
 محل العقل است عارف چونند کلمه حق پشت او که مراد است از نزول بسوخته  
 خلق با کند ارد و مانند کسیکه او را حصن حصین و مرزی مینع باشد بر او

۳۶۴



صید اذن بپایش آید بان نیت که اگر صید در قیدی آورد زیادتی باشد در کار او والا  
 زود بان بخت معور قلعه گردد و در بر روی خود در بند در تو صید الوهیه حصن  
 عارف است لا اله الا الله حصن فن دخل حصن امن من عدای چون از اینجا بفرق  
 کون نزل کند برای اصطیاد و از یاد اگر چیزی یابد یا بد و الا آورد و از اتحاد با کون  
 خود با نگیرد و نفس نفس در نظر عقل فرو شود و مشاهده تو صید بر بشواید  
 تعدید که در تلر با اذن بر آورد مانند عقشا موسی ۲ و اذن سحر که لا تخف انک  
 انت الاعلی والقی مانی بمنک تلقف ما صنعوا پس عارف از اهلک الحسینین خالی  
 بنا شد و بدان بغیة اگر یابد و رجوع با وطن تو صید که اذن مفارقت کرده و صبت  
 الوطن من الایمان الکریاس حاصل شود و الیاس احدی الی الراضین قال القنا  
 بلیت خلق با تو اذن بد خو کند تا تو را ناچار و لانسو کند چون خداوند و یقین  
 بر بند مستنان گردد استیبا کون در دست او بشکند تا از سود کون او را آسوده دل  
 کند و با معدن خود که هیچ کی اینجا نیست باز گردد و اگر حکم در حرکت و انفعال او  
 باشد استیبا کون بر او منتظم سازد تا اینجا هم در آسایش و نگر کا هی باشد و در غیبت  
 شواهد تو صید شواهد ان بر ایمان بیند و پیادان این آشناس شعر اذالم نجدنا  
 من مد امر و یقیر جعلنا الله امر من ید یلا و ابن الله امر من و یقیر و لکن اعلی طلبا  
 علیلا در طلب مزید رب لا تدری فی ذلک الودی اگر مزید نیابد رجوع بشااهد تو صید  
 مغتنم شمره گوید و انت خیر الوارثین مؤمن بهی حال سعید است و شقاوت را به  
 ساحت او امکان نظر نیست و رجوع در دست بر رجوع بنیر رجوع  
 بنیر را عارف در هر نفس باشد و هر نفس او را قیامتی باشد حاضر و آمار رجوع

رجوع بنیر یکسو باشد که ان هنگام مفارقت این دار است بیکبار بر سیدن اجل  
 مکتوب رجوع بنیر هر نفس اذن کند که بر وجود حقیقت بعینه در عدان خود  
 است و توقف بحسب بینر اعدت که توقف کند برای ان کند که رواقی بعینه کل  
 صفات اکوان بشوید است خواهد که ضمیر حقیقت آن سازد که بلیت بر این  
 ارجح من نبشسترام طع در آب سبوح و مسترام پس تا یأس کلی متحقق نشو  
 برای اظهار کمال افتقار و جوه مشتاق محبوب چشم و دل سیری نتوان فروخت و بر  
 کربت غربت صبر یابد کردن و تخرج مرارت مفارقت باید نمود بلیت طلب کابا  
 صبور و حنول که نشیند ام یکمیا کولول لاجر هر کس که مباردت و پیش از هنگام  
 اذن ساعیت کند خطاب با دردی عبدی بنفیس حریت علیه الجنة بر او زندگ  
 الله و اخواننا نحن الادیب و ثبتنا فی طرائق الطلب و جانا من امیبا العطب و اراع  
 عنا موجبات النعب و مکایده النصب رب سهل و لا تقصر علینا بفضلک یکر  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی الولد الاعز الاریشد الاعجب  
 الامجد مولانا محیی الدین محمد تولاہ الله تعالی بما توفی به عباده الصالحین **اما بعد**  
 خدای تعالی فرموده و لا تو التو السفها اسوالکم التي جعل الله لکم فیها قیاما خدی ۳  
 باغناء و قدرت و علو و سعیت و کبریا و عظمت میفرماید که ضبط اسوال نمایند  
 و خازن ارزاق و معایش و امیکابیل ساختند و میکا مفعال است مشتق از  
 ایکاء من اوکی علی مانی سقانه لاسئله بالوکاء و چون وجود غناء و اعتلاء  
 خدا عز و جل مانع این نشد که خازن ارزاق خود را میکایی سازد ضابط  
 حافظ دیگری بنیاید که خازن اسوال خود را خوت مسرفه رساله خود سازد خدا

۳۶۵

غرفه قبل از رفتن هست که اسرافیل نام دارد اما از او ولایت وی نداده  
 و چه دیگر از وجوه الهیه در عهد او فرموده امیرالمؤمنین باید مقدامی باشد بجای  
مشهور و وزیر المال باید که ضابطی باشد کافی معین و معتددا حکم راع و حکم سئو  
 عن رعیت هر نفس را جز در حال خود پادشاهی هست و امری و تار و بوع هر امر  
 بمسئول آن گند از قوای خود ملک خاص او مستقیم نشود و امر او صورت انتظام  
 نپذیرد و چنانچه از حال انفرزید از عهد سموع میشود این عدالت در خاصه  
 خود قوی و کف اشتر و تو سید امر بغیر اهل نموده قوت مسرف را که آنچه باب شها  
 و صراحت و کرامت آدمی است در عهد او بیاید کرد و او را قاند الجند میباید  
 ساخت کفیل مال ساخته هر آنکه در خرج صرفه را دخل نمیدهد و در دخل فکرت  
 خرج نمیکند امور را بطبع باز کند اشتر است هر چه آمد و هر چه رفت رفت  
 و قوت دانند که آنچه از باب مال و منال و خاصه عیال است در عهد او میباید  
 کرد و او را وزیر المال میباید ساخت کفیل حال ساخته هر آنکه از ضعف حال سبوق  
 مقال و اختلال محاشی ندارد مطلقا سر را با کوفت کرده و سر هر کار را شناخته  
 ان الله باسراکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ما هر معنی که در رفتار آدمی سرگور است  
 و دینی است الهی و هر قوی از قوای روحانیه او مستاهل و مستحق معینی بعینه  
 ازان متظاهر معنی را با اهل آن بگاید سپرد و اعط القوس بارضا تا عدل کرده باشد  
 و لذا حکم بین الناس ان تحکوا بالعدل و الا جابریا شد و چون مدای غر و جل عدل  
 جز آن عدل در بساط او راه نداد و هر کس که جابری باشد او را بترسب جو او از  
 و جل سبیل نباشد کلا انهم عن ذمهم یومئذ لیحییون داغ جبین او کردند و العیال

والعیال الله باید که این نام چون بوی رسد انرا تذکره الهی شناسد و با امان تو برقع  
 باب تو آب و قطاب عز اسم نموده از طریق مغرور و سبیل جانم باز آید و سبیل استقامت  
 و توسط در سان ابواب مسلوب داد پیشتر از آنکه اغراف و اعنسا العیال الله در  
 نهاد وی چنان استقرار و استمرار یابد که شبیه بحال اصلیه شود و زوال و اختلال نیاید  
 و ان هدیه تذکره فن شاد اعتدالی در سبیل الی آخر السوره ای فرزند از عهد ان  
 خمس قبل خمس هر کس که در ربیع جوانی که ایام قدر است هر کس آنچه نمود  
 شتا و شیخ رفت را بشاید فرا هم بیاورد و در شتا و شیخ رفت بی زاد و عمد با  
 و کس را از وی هیچ غم و وبال نیاید شد هر کس که در ایام زیندگان بربک لیالی سرگند  
 فرا هم بیاورد در آن شب تاریک که هیچ راه و روی و این سوی و آن سوی نباشد  
 ان بربک از کام درخت چیدن کرد **بلیت** بربک علیش بکوفت و پیش فرست که کسی از  
 زین تو پیش فرست ایغرفه ان چند چون از تو فری رسد بس دل که در اینجا  
 ازان سناوان شود و اگر عزیز رسد بس نفس که ازان عملین و اند و هناك کرد  
 توان نفوس را بر خود حاضر کن و یک یک بر خود بر شمار نفس تو یک نفس است  
 هر نفس ازان نفس یک نفس در جو امر می دواند است که برای کام یک نفس چند  
 نفس نا کام سازی که هر تو را بمنزل خود می شناسند و کام خود را بر کام تو نمی گویند  
 و چنانچه خواهان جز خود اند خواهان جز تو اند چنانچه هر یک در مقام یکا آنکه کونیا  
 یک تو می دیگرند برای یک نموده تو آزرده مد ادای فرزند و اگر دید بالان بر ادای  
 و نوی اعظم ببینی بدانکه او را آزرده برای این توی حاضر سخت کرد ادای ناصوب است  
 قال العارف الواصل **بلیت** تو فرزند یک تو بدان ای خوش رفیق بلکه کرد و فی و در دنیا

عمیق آن تو رفتی که آن نه صد تو است **قل نیست و غرق گاه صد تو است** <sup>انوار</sup>  
 بر خود بچشاید خود آن از تو که بکناه **شاد شود اگر تویی آن از تو که بر آن غم خورد**  
 همدم تو است چون کناه کار حکم خود دارند تو **و نحو از تو بهم باز گشت** <sup>حکم</sup> **و خود را اند**  
 رفت و حکم غم چو دید ماند **نحو خود را خوارید** <sup>اد</sup> **که تو آن غمی ای در پایان کار بدینی**  
 که فرزند آن بر ای بگرد و هر چه در کردی **بر خلاف گفتار پدیده** <sup>از</sup> **باست**  
 آن پشیمان باشد مری دیده این **پدیده که از تو بر در هست** <sup>هم</sup> **بین دریا اما اندم که تو**  
 در دپ رستی پد را زد دست تو رفت تا **غم بخوردی او غم تو بخورد چون تو نحو**  
 شد غم تو با آن کند **اشت غم از او با تو آمد** <sup>انچه</sup> **دیروز او بود امروز تو شوی** <sup>دی</sup>  
 در باب قبل **العلاق الباب انه الکريم التواب حم نزل الكتاب من اللہ الخیر العليم**  
**الی قوله الیر المصیر والسلام والاکرام بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله تطب بن حنی**  
**الی الاغ الورد الحافظ شهاب الدین داود فتح الله علی قلبه جواب العلم والفهم اما**  
**بعد** **حدای عز وجل بیدار بعد از خواب نشانه و نمودار زنده شدن پس از**  
**مرگ ساختن چنانچه فرمود والنوم سببنا و جعل النهار نورا چنانچه جواب** <sup>چند</sup>  
**دیدگشت آن بر بیدار گشت و هیچ چشم همیشه در خواب مانند همچنین مرده گان**  
**هر چند در خواب باز مانند آن روزی آید که از قبور برخیزند این سخن است حق**  
**که در آن هیچ شک و ریب نیست هر گاه که بر تو در کنی پیش چشم خود بدار کن**  
**قرب این قبور شکافته و این اسوات بر جوامه اند و دیده می مانند و پیش ایشان**  
**چنان سناید که سناخت پیش در قبور بنوده اند اگر چه آنکس باشد که از موت**  
**تا بخت او و مغتزل رسال کند شسته باشد که و یوم تقوم الساعة تقسیم الحرمون ما**

۳۶۶

مالبشوا غیر سناخته و چنانچه در این زندگان **بعضی خوشحالند مثل ارباب قوت و ثروت و**  
**بعضی بد مانند مثل اصحاب ضعف و سسکنت در آن زندگان نیز چنان باشند** <sup>چند</sup>  
**انکه سعادت و شقاوت انجا هر کز سر نیاید برای آنکه مرگ جزیری است که بگیا بدیش** <sup>دی</sup>  
**او را بچشد که لاین وقون فیما الیوت الا الموقته الاولى برای آنکه آدمی در این جهان**  
**بمنت اسبیا و تعاون زمان و مکان و شرائط و ادوات موجود شده آن هستی را با**  
**سپارد تا از زیر بار منت جهان و امور جهان بیرون آید بعد از آن از عین خود هست**  
**بند رت مند اوند خود هستی که منت هیچ سبب در آن نباشد غیر سبب اسبیا**  
**تعالی شان که منت او نختی است بر سر نعمت نه هدم نعمة است و چنان هستی را فو**  
**مران دادن نیست نه هستی است که از منت دهر و طبع پیدا شده اند منت حنا**  
**منان فاطر السموات و الارض پیدا شده هم آینه آن هستی هر کز زوال بند بر دو موت** <sup>موت</sup>  
**انرا سنج نکند اینها هم بر اینو چه بدان و بشناس و باور کن چون آنرا چنان دانسته**  
**سعادت و شقاوت این جهان بر تویی قدر باشد و مطر فطر و منتهای نعمت تو سنا**  
**انجهان باشد و بجات از شقاوت ان باشد انگاه تن خود را بدست سیلاب <sup>دست</sup>**  
**بازده و یکوی **بیت** ما چه داریم دل و دیده بطوفان بلاه کویا سیل غم و خاند زین یاد**  
**مؤمن تمام عمر را بیک روز ساخته و از روزان محمد مرادات و آرزوها بر وزه رفته از وزه را**  
**نکشاید مگر برضوان رحمن چون روزه و وقتا کسائی از روزه کسائی را یاد دارد که**  
**للصائم فرعتان فرصة عند فطر و فرصة عند لقاء ربه عبد اعظم را عبد لغا اودان**  
**عید فطر **عریة** و عندی عید کل یوم اوی بره جمال محباها بعین توبیرة** <sup>عید</sup>  
**ما و سائر مؤمنان سبار کباد و قریب و بعید از خود احسانا چنان مؤمنان نوالد**

و اگر چه در عده مؤمنان بعید بزرگست اما بمقتضای الهی بشری فی الحقیقه الدنیا است  
منقطع نیست که حیاتی طیب و منفعت در دنیا که عید که چکست نیز روزی شود  
**بیت** اگر چه جلد در دنیا و در دریم **بعین** دایم که آخرش یاد کردیم **چه** دردی هست  
در میان نین باشد **چه** فزادی هست **رحمان** نین باشد **اگر** امر و ظاهر نیست  
در میان **من** شود ظاهر چه آید وقت **فرمان** **ان** مع العسر یسر **و** بالیسر یختم الکلام **و**  
**والاکرام** **بسم** **الله** **الرحمن** **الرحیم** **من** عبد الله قطب بن محیی صوفی در خواب که بقلم  
که بابا برده اند **اما** **خوب** **اول** **ان** شخص بر درگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نشسته  
بود و شب بربشش در دست گرفته غوث الهی است که سابع سبعة است که عالم بایشان  
قائم است و یسشن بصوت سشن ثیان است که در دست او است و این روزی  
فرمان بر او نید و آلت و عدت او نید در فغان اقصیه و نقض و ایلام امور و غوث  
الهی حاجب حضرت الهی و پیغمبر است که بوسیله آن با حضرت توان رسید و اگر او را  
ندهد نتوان رسید و او اعظم اولیاء است و هیچکس از اولیاء از او بیرون  
نیست الا علی و اولادیه فضل و رحمة است که حق تعالی در شان او فرموده و لولا  
فضل الله علیکم و رحمة الله لاتبعم الشیطان الا علی و اولادیه از او با و همه از  
راه صورت است از راه معنی است یا خبری بی خبر و خدای عز و جل را از نین **بیت**  
که او را روح اعظم خوانند همیشه نزد خدای عز و جل است از باشد چنانکه حاجب  
نزد ملک ایستد و همه آن نیش از دست چپ او بیا شد و خدای عز و جل در  
قران مجید آن فرموده **بزرگوار** یاد کرده **انما** که فرموده **یوم** **تیمم** **الروح** **و**  
**الملئکة** **صفا** **غوث** **اعظم** **در** **اینجه** **عز** **له** **روح** **اعظم** **است** **در** **جهنم** **اعلی**

۳۶۷

اعلی و بر قلب قدم او است و روح اعظم را بر غوث اعظم نامیده باشد در هر سالی بار  
و در هر هفته بار بار و در ساعت بار بار و شب قدر را نامانند سنوی وی پید باشد  
فرموده **تنزل** **الملئکة** **والروح** **فیها** **بازن** **و** **فی** **من** **کل** **ساعة** **جمع** **که** **محل** **انامه**  
دعا است از فیمن اسبوعی او پیدا شود و سیان برکات عالم از انامات ساعات  
پیدا شود سلام علی ذکره فی العالمین **و** **اما** **تو** **خواب** **چشم** **در** **ذکر** **ان** **تلاط** **هست** **از** **بر**  
**انکه** **خواب** **امانه** **است** **و** **تعبیر** **آن** **چیز** **بر** **وجه** **خود** **ضیانت** **اگر** **بیند** **خواب** **بجمله**  
**من** **اولی** **الالباب** **عازم** **و** **ملتم** **ان** **تواند** **بود** **که** **با** **عجز** **مقتضی** **تعبیر** **باشد** **عمل** **نماید**  
**اگر** **چیز** **اصعب** **و** **اشق** **چیزی** **باشد** **مثل** **زود** **اهل** **و** **ولد** **و** **قوم** **و** **قبیل** **خبر** **بالمثل** **باید**  
**از** **ان** **در** **عالم** **چیزی** **اشق** **و** **اشد** **نباشد** **تعبیر** **ان** **کردن** **صلاح** **است** **و** **اگر** **هر** **چیز** **مقتضی**  
**تعبیر** **باشد** **عمل** **توانند** **فرموده** **و** **وقوت** **آن** **در** **خود** **نیابند** **حالی** **تعبیر** **ان** **موقوف**  
**داشت** **اولی** **سینما** **ید** **و** **جهت** **تمسک** **به** **سنت** **امیر** **المؤمنین** **عم** **مزد** **لا** **ایق** **از** **ان** **ان**  
**منقول** **است** **که** **در** **عاه** **فرموده** **که** **باز** **ندا** **یا** **اگر** **مر** **اشقی** **نوشته** **مخوف** **و** **مر** **اسعید** **سین**  
**که** **تو** **فرموده** **یحی** **الله** **ما** **بشوا** **و** **یلبت** **عند** **ام** **الکتاب** **و** **چون** **خدای** **تعالی** **فاعل** **مختار**  
**و** **از** **انکه** **تا** **اید** **در** **اختیار** **بر** **یک** **قرار** **است** **و** **هم** **چنانکه** **پیش** **از** **تقدیر** **مقادیر** **و** **کتاب**  
**هم** **چیزی** **تادر** **بود** **که** **هر** **چیز** **را** **چنانچه** **خواهد** **مقر** **به** **فرماید** **بعد** **از** **تقدیر** **مقادیر**  
**و** **تد** **و** **بین** **دول** **و** **بین** **همچنان** **قادر** **است** **و** **هیچ** **از** **قد** **دیت** **او** **کم** **نشده** **و** **هر** **چیز** **خواست**  
**از** **قرار** **خود** **تواند** **که** **داند** **پس** **تجمع** **مال** **از** **او** **است** **توان** **بود** **در** **تمام** **تضرع**  
**و** **خواست** **سپ** **باید** **انداخت** **و** **دست** **از** **دعا** **نباید** **داشت** **مگر** **در** **چیزی** **که** **خدای**  
**عز** **و** **جل** **منع** **فرموده** **باشد** **از** **دعا** **بر** **آن** **مثل** **استغفار** **از** **برای** **جماعت** **که** **بر** **آن**

از جناب او فتراند که این دعا بناید کرد برای طاعت امر نه برای آنکه قدرت و قاهر باشد  
 از اجابت و لهذا استغفار بگوید ابا و اعدای کند شت خود میگرداند تا از دنیا  
 که نفس صریح ندارد شد که ما کان للبتی والذین امنوا ان یتستغفروا لشرکین ولو کانوا اولی  
 العرب الایات و چگونه قدرت از این قاصر باشد و در سخن بعض عارفان هست که  
 خدای عزوجل را بنده میباشند که بر او چنان عزیزی است که اگر او فی المثل دعا کند که  
 مقصد عالی بهشت و دوزخ را اصل از راه برود تا در دوزخ باشد نه بهشت  
 اجابت فرماید اما چنین دعا نکند چون میداند که خدای عزوجل نه چنان قدرت  
 میدارد و در نشان خدای عزوجل آن دوست دارد که او دوست دارد ایمان بقدر  
 بایند آورد از راه علم و اتباع امر و نفی باید کرد از راه عمل که روز قیامت دوزخ بانو  
 گوید که جز با مؤمنان نوزد اطفال و بچه باشد چیزی از تو بگذرد و الا در آرزو  
 بر آورد چنانچه تو در مدار که نادر بری آری همان چه استی که حکم بنسبتی شریک تو من  
 قضا کافران از تو بجز اهد و صبا چنانچه تو ایشان را خوا کرده او ترا خواهد کند باری و  
 در که آرزو میرود و خود را از بنده مؤمن نگاه دارند آنکه مؤمن از این جمله بگذرد و انکار  
 که کافران آنها بنامند در ایشان از اول ایشان از و کبر و میسوزد و میگردد و ما کان الله ان  
 بعد بهم و است فیهای بیجا ملان ای جاهلان ای ناشکران و وجود بنده مؤمن غنیمت  
 شمرید و دوست در امن او زینند تا چون او از این دارالغرور در گذرد شما را با حقو بیخ  
 که عذاب از بالای سر منتظر است که چون بنده مؤمن در گذرد در شما در کبر و عدا  
 که سز شما است اگر کورند ما هم مؤمنیم کلام بنده مؤمن است که دوست در دامن او  
 میباید زد گوئیم ان بنده که در شهید الله نزل الله الا هو و اللذکر و اولو العلم کونوا

کواهی او برین کواهی خدای و فرشتگان خدای نه افتاد عامه در روی با اولو العلم باید  
 کرد که جوهر ایشان تابش ملکی یافته و ایمان در ایشان همچون نور است در آفتاب و ستاره  
 و ماه و ایمان در دیگران همچون نور آفتاب و ستاره است بر زمین که اصحاب انجور  
 با عجم اتمت بتم اهدت بتم واللہ هدی من یشالی صراط مستقیم و الحمد لله رب العالمین  
**بسم الله الرحمن الرحیم** بکتب لولبی فی الله الایمیر عز الملت و لمدین الملک استحق سر  
 صدق و وضع بالنور قلبه **باب بعد** از معنی حدیث لکل غادر ذل و ایوب القیامه بر فخر بقدر  
 غدر و پستی سید اند و آنکه چه ضیامت از این باب که در معاشرت ناس رعایت  
 بایند کرد **جواب** غدر ترک و فاست بمقتضای امان و غدر در اصل لغت معنی ترک  
 قول و تعمال هفت کتاب لا یغادر صغیر و لا کبیر الا اخصیها ای لا یترک چون کافر  
 یا باغی یا مان شری دادند و فایان واجبست و ترک و فایان حرام مرتعی شد بد  
 ترک و عادت عرب آن باشد که چون کسی غدری کند علمی در موسم حج بیای کنند  
 یا آتشی افروخته کنند بنام آنکس برای تشهیر و تعیین او صدای عزوجل در سب  
 اعظم و مجمع اعم که محشر قیامت است همین عمل فرماید برای غادران و هر چند غدر  
 ایشان اشنع باشد ان علم از فاع باشد یا اشنع باشد و در تشهیر تعیین نامرا عدا  
 الله من و سائر المسلمین و قریب بقدر معنی هست که انرا اخلاف گویند و در حدیث  
 قرینی غدرین کور شد قال رسول الله ۳۰ اربع من کن فینه کان منافقا خالصا و  
 کان فیه واحد منهن کان فیه خلعة من نفاق حتی یدعیها اذا حد کذب و اذا دعا  
 غدره اذا وعده اخلف و اذا خاض صم فخر و ان ترک و فایان واجبست بمقتضای عدل و ان  
 ترک بعضی علماء حرام است چنانچه بمقتضای ظاهر ختم است بغدر و من هم عربی

۳۰۶۸

عبد العزیز و نزه اکثر علماء مکوه است که اهره نر زید و وفا بعد استحقاق استحقاقی  
 مؤلف چرخدای عزوجل شایان داده است فی قول تعویذ و ذکر فی الکتاب اسمعیل الله  
 کان شاق الوعد والذل علم بالصواب وینا عذر و اخلاف معیه هست و ان آفتست که  
 کس عقد موالات کند با صاحب ولایت با الفتح بانکه خود را به ذی سلطان مطاع نشنا  
 و تقلد انقیاد و طاعت او کند و ذلک مایکون بین الرعیة و الزامی با عقد موالات کند  
 صاحب اللیة لکسر بانکه خود را بنی علی و یابی رسانند و تحکیم او بر خود نماید و ذلک مایکون  
 بین المرید و الشیخ اما در اینصورت حکم وفاء و بان چیست و وجوب او استجاب با و حرمت  
 و کراهت در عصر اول که ولایت و ولایت با الفتح و الکفر بید کس می بود و امام عصر <sup>ع</sup> خلفه  
 داشت بوده در حق همه ساکنان ارض و همه اهل ارض تقلد طاعت کرده بودند احتیاطاً  
 و حکماً و حکم او پوشیده نیست که وفاء بان واجبست و خروج از عهد امام بحق حرام اما  
 بعد از آن که امر از نظام افتاد و ولایت و صدق مخل شد و توانان سلاک دین از عهد  
 ماندند و ولایت متکبر و همداه متوقف باز دیدی شده اند همچو بنجوم که غروب آفتاب باز  
 شوند که اصحاب انجم با ایمانند ایم اهدی که یقین است محمدی بحجاب قائم الحکم کرد  
 حکم صبر باشد ایابر هر کس لازم باشد که خود را در محنت حکم و لیس در امور ولایت و هادئ  
 در امور هادئ است که انما انت سدر کل قوم هادئ در آورد تا از وعید من مات و لم یح  
 امام زمانه فمات منته جا هلیة نامون و مصون باشد و هر کس ستاره بعینه در چشم  
 که بر برای اهدی که در انجم هم هیتند و ن و چون کرد و فانیان لازم باشد برای ضیاء انیس  
 که طائی و وفاء بحق سر تیر اندازین محل نظر است غایب و اثبات از نفی اقرب مینماید  
 بصواب در جواب برای آنکه امام بمشابه گشته است بنی اوعی و بر این جهت توان کرد

نقوان کرد و چون کشتی در بحر شکسته شود با الواع کرد و هر لوح کشتنی باشد در حق  
 طائفه که خود را در آن اندازند هر کس که خود را بلو می از الواع باز نیندند و غیر آن  
 شهوات و اسیر هفتک شبهات کرد و وهلاک دیا و یستشاع شود **بیت** آشنا  
 هیچ است اندر بحر روح چاره اینجا نیست جز کشتی نوح مصطفی فرمود آتشاه  
 که ستم کشته در این دریای کل یا کس که در بصیرت های من شد خلیفه راست بر جای من  
 اگر امام نر از مهام ایام است چرا چارم چیز است که در قبر شخص را از ان پرسند و  
 سلف تا کس را نیا فتنی که او را محنت سازند مینا خود و خدای دل ایشان قرأ  
 مکذوبی قال ابوداود السجستانی جامع السنن سمعت العباس بن عبد العظیم <sup>ع</sup>  
 یقول رأیت ثلاثة جعلتهم حجة فيما بینهم و بین الله سفیان الثوری و زید بن المبارک و اصعب  
 و صدق بن الفضل و ان شواهد اعتبار حکیم مکایه احمد حرید است که نقلت حدیث <sup>ابو</sup>  
 یوسف مهدی کرده بود اما تحکیم او بر خود نکرده بود و در حدیث او بصیافت  
 شیخ مصر رفته بود برای صوم دست بطعام نمیده و قریش با ابو یوسف گفته که خبر  
 او را ناره کشاید ابو یوسف با قرشی گفته تو بغزای ناره کشاید قرشی گفته او  
 ترا حکم بر خود نکرده و هیچکدام او را با نظار نفرموده اند پس معلوم شد که حکم  
 نزد ایشان امری معتبر شرعی است که بناه امور بر آن مینهند نقل و تبرک و الله اعلم با  
 لتواب **دیگر** از حدیث نا کح الید ملعون پریدند که آبا مقصود از ان استثناء <sup>است</sup>  
 یا ادخال ید یا غیر آن و حکم جواز و عدم جواز چیست **جواب** مراد استثناء است  
 در مدعی محمد بن ادریس مطلقاً حرام است مادام که بدست خود را شده اما <sup>که</sup>  
 بدست زوجه یا امه باشد جایز است برای آنکه تمام اعضا زوجه در حق زوج <sup>حکم</sup>

فرج دارد الامام حمر الله تعالى منها من ايتان الادبار ودر بعضی کتب صنفیه نیز تحریر  
 مذکور است بی تعرض بتفصیل قال فی الصلوة السعوریه سفیهی که از کف مراد  
 حاصل میکند فاسق شود و عدالت او ساقط گردد و قال علیه السلام نالک الید الملوئ  
 ودر بعضی کتب صنفیه مذکور است بتفصیل که اگر برای قضا شهوت و وجدان  
 لذت باشد حرام است و اگر برای تسکین شهوت و دفع اذیت آن باشد حل  
 آن مرحوم است قال فی الخلاصه اذا عالج ذکره حقه امنی علیه الفضا و لا کفارة و لا  
 محال له هذا الفعل خایع و رضا الوصل فضا الشوق و ان قصد تسکین <sup>شهوت</sup>  
 از جوان لا یكون علیه الوبال و نقل از محم بن الحسن بنظر رسید که لا با من بالخطر  
 ان یاخذ صریح فی شرحها ذکره حقه معنی و انستیا این سخن چنان فهم میشود که  
 کس که تجویز کرده اینجا که تجویز شرط آن تجویز کرده باشد که شخص قادر بر نگاه  
 شرعی بنوده باشد و الله اعلم بالصواب **اسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب  
 محیی سلام علیکم **ایا بعل** مدت دوری چند آن دراز کشید که نزد یک است که  
 صورت اجزا و احوال و اوضاع اینجا فراموش شد درینجا که بچاپ پنج سال دور  
 چنین اثر میکند پنجاه شصت سال که بنده از خدا جدا مانده چگونه او را و عالم او  
 و ساکنان او را فراموشی نکند درینجا که کار بار رسول و کتاب افتاده است و کاری  
 رسول و کتاب چنین است که یببینم هر که خصلت وفادار اینجا که باشد کاری بکنند اگر  
 نه قاصد و یا مهرباری کاری نمیتوانند کرد یا حینال دوست بردل دور افتادند  
 کند و عهد کهنه شد از نوزاد سازد درینجا تلاطم بحر غیب گاه زنگار غفلت  
 قنات از دل سبزه و از صفای غیب کوی بر او حاضر میشود که بیم آنست که چو

۳۶۹

چون پیل که هند وستان در خواب بیند بند بند وجود خود از غم باسند تا آن ذکر  
 برد حاضر است از اگر آن است چون اندک تنواری شد دل ناکس ناکس را کس را کس  
 در آنجور طبیعت فرورد و جهان حقیقتا با قفا آنکند مگر آنکه باز تا صبح و فایز او قفا  
 زید و اذان اعراض با قفا کشد و اگر در این خلال سعادت ششانی و فرستاد از دنیا  
 یار یا نامه تدکار در رسد غلبه جانب ذکر افتد و لشکر شیطان بسیار وی در هر غم  
 آورد و لولا فضل الله علیکم در حقه لا تبعتم الشیطان الا قلیلا درینجا **المجاز قنطرة**  
 الحقیقه در مجاز این دوری دوری حقیقت آن دوری معنی بانمی بینم و در حقیقت  
 کار خلق کلیت مراد حق بانمی یایم درینجا اگر سخن جدائی طعمی سخن جدائی شری  
 باشد پس بودی او را این سخن و کیف که فراموشت هزار چند آن است عالیایا نا  
 این مجاز و حقیقت در هم آسینیم که از فرط دوری در اهل تمیزیم اگر سر در مجاز دور  
 از حقیقت سر در بسیاریم و اگر در حقیقت مبادونیم در مجاز می افیم اگر مجاز است  
 حقیقت است و اگر حقیقت است مغز مجاز است مغز پوست با هم بخوریم که  
 کس سنی فرود تمیز نمیتوان نمود چگونه که درازی دوری بادل امکار مانده و تن از کار ما  
 چه کار داند روزیش آنرا فی نوم کان مقداره خمسین الفسنة شد شبش مصدق اذنا  
 ان جعل الله علیکم اللیل سرمد آمد سرمد که سر از جزئی که من الله غیر اللیل  
 بصیفا از آن ضلای که شب سرمد را با و سر آمد بخوانم که آن شب دراز پس سوز و گدا  
 دوری سرگرد و نیاز قلب نیاز مند چون افتاب از شرق اجابت بر آید بباردکی  
 مصون از هر ضرر و ضعیف الا الضیاع الی ربنا منقلبون چه صیر چون بند ه بندی  
 باد کشت نماید **بیت** هر دم کرد بعشق دمی خوش دی بود هر کار جز حاجت

استخوانه نیست. مروت عشق و شدت شوق این کوید اما التکر عقل عیز این کوید کوید  
 در آری و در دست آی چون از بی کاوی از وطن قدس و عدن انش بر و ن آمده آن کارنا خسته  
 رفتن بن مزه است و بی طعم طعم ضام مکن جری صبر تجرع میکن و لکن حکمت نگاه میدار پیش تا از  
 رسیدن هنگام اقله ام نهی تا عتاب باد و بی نفسی حرمت علیه الهیته شنوی من کا  
 بر جوی قاء الله فان اجل الله لات هر که دیدار خدا خواهد دیدار خدا خواهد بود اما  
 انرا اجل است موعود و آن اجل منوط به ای کار است که شخص برای آن کار جدائی از  
 کرد کا دا اختیار کرده چون انکار یا تمام رساند و اوقار خود بی بار کند بلنگر و وقار و انرا  
 دار القرا و کرد در حکم او طان جزئی که عسافرت بشری شخص از آن مفارقت کند بعینه  
 وطن کل اصل است که نشیبات الهی از آن بیرون آید بلدیت سفر کردیم بمر شهر رسید  
 چهره عشق من شهری ندیدم چنانچه آن عود را اجل است که سبادت بر آن  
 نتوان کرد این عودها را بنین موافقت است که تا آن سبقات نرسد بجم فرسید الامور  
 مروه تر با و قاتها چند روزی دیگر خبر در کار است و امید که پیش از رسیدن اجل الهی  
 اجل ایند و ری سر آید و بمقتضا آن مع العسر یسر ان مع العسر یسر ایجابی روز کاری که  
 دوری و هجران کن شست روز کار آرد در قریب و موصلت بکن در چنانچه در جز آمدن این  
 یغلب عسر غیر بن بلدیت اگر چه جلد در اند و و در عیم بعین دانم که آخن شاد کردیم چه  
 دردی هست در میان بنین باشد چه ضای هست رحمان بنین باشد اگر مروز  
 ظاهر نیست در میان شود ظاهر چه آید وقت فریاد هذا ما بین مجام من الکریم و انرا  
 من الکریم ان لا یخیب رجائه و اذا سألک عجبای عن فانی قریب و ضم الکلام بالقریب  
 تبشیر بالقریب بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله فطلب بن محیی الی ولی فی الله و لا نا بجد

محمد المته والد بن سلام الله انا الله علیه هدا اما بعد بر سیده که در تلفظ  
 بو او سیده مثل و او یعلین اختلا فی هست اهل نارس و او ی محض میگویند از قبیل  
 و او سوای العریس و اهل خراسا و عراق و او ی قریب بالف میگویند از قبیل و او شوش  
 الملاح و از الحان عرب اسر و زبانی نوعی مسموع میشود لهجه اصلیه عرب و لغت صحیح که فرات  
 بآن باید خواند چیدست جواب علماء عربت حرف را در و قسم ساخته اند حرف  
 متا صله و مروف متفرع حرف متا صله بنیست و نیز حرف مشهور است که و او ی  
 انرا بجه بعد و است و مروف متفرع حرفی است که میان دو حرف از آن بنیست  
 نیز حرف گفته میشود چون هر یکد بنیاشین و صیم گفته میشود و چون هر یکد بنی  
 صادر و زده گفته میشود و هر یکد بنیاشه و او و الف و یا گفته میشود و از جمله  
 حرف متفرع حرفی شمرده اند که میان الف و یا است و ان الف اما است که در عا  
 لغات ثابت است و در آن بان متعلق است و حرفی شمرده اند بنی الف و او و انرا  
 الف تخم نام است سبب ویر در کتاب خویش انرا ذکر کرده و بدین نام خوانده  
 ان مخصوص بعض لغات باشد و قرآن بان متلو بنیست و گویند لفظ صلوة و زکوة  
 و صیوة باعتبار آن بو او نوشته شده اند چنانچه صاحب کشف در تفسیر سوره شجر  
 گفته فان قلت کیف خط فی المصحف علو ابواب قبل الالف قلت خط علی لغة من عمل  
 الالف الی الواو و علی هذه اللغة کتبت الصلوة و الزکوة و التوبه و اما ملفوظا  
 اما در وجه بکه از اسانده قرانت تعلیم شده بعینه ملفوظ وسط شیر است بعینه  
 الالاسد و چون انرا حرفی گویند بنی الف و یا و بقررت معلوم شود که یاد لغت عرب  
 باشد از آنچه در وسط شیر است بعینه اللبن نه از آنچه در وسط شیر است بعینه



الاسد چه آنچه در وسط شیر است بمعنی الاسد حربه گفتند اندیشا الفک یا و شغ  
 میا خود و غیر نباشد بقیاس با آنچه میگوید و الف و وا باشد ان باشد که در وسط  
 شورا است بمعنی المالح جن بضر ویت معلوم شود که و او در کلام عرب عبارت  
 از آنچه در وسط سورا است بمعنی العریین بوا و عرب خوانند اند و اهل عراق و  
 خراسان که انرا بر وجهی میخوانند که مثل وسط شورا است بمعنی المالح نه بوا و عربی  
 خوانند اند مجری خوانند اند میا الف و وا و چنین حروف در لغت مشهور کرده و قرآن  
 بآن منزل است نیست و در آن لغت که هست بر این وجه است که نخست بنا  
 اسط الف است و این مال را بوا و میکنند مانند صلوة نه آنکه بحسب بنا و اصل او  
 بر این وجه خوانند هیچ و هیچ نیست و فرقی است از مطلق لغت و لجه و فلان  
 عربی که امر و ذی این واقع است سند نیست برای آنکه ایشان بسبب اختلاط  
 باجم یا بسبب تطورات دهر لجه لغت اصل خود را کم کرده اند اهل بادیه که گویند  
 از اهل حضار و زقاف را قریب بکاف گویند بجای قل کل گویند و این حرفی است که  
 در لغت فارسی از حرف متا صله بنای ایشان است چنانچه در کل معنی الورد  
 اما در لغت صحیح عرب نیست نه باصالت و نه بفرعیت امثال این تمیزات عوام است  
 و محبت نیست بوالله علم و این جماعت از عرب که و او بعلی از محوضت و او بیرون  
 بریند و بالف نزد بیک ستانند الف بعلان ستانند که بحال خود باز کنند و الا  
 زیاده فرقی میان ملفوظ نشین و جمع بنا شده پس بناچار بافتش او ملزم میشود  
 بسبب افتخار الف و در فتح الف و تبعید او از اولو سبب لغت زاید کنند و الف سبب لغت  
 فتح ایشان حرفی ستولد شود که تفهیم آن بایر از شالی از هیچ لغت نتوانم کرد

چه هیچ لغت بینی بر چنان حرف نیام جز آنکه اگر کسی خواهد که اخترف بداند که کند آن  
 در عین تلفظ بالف هانرا هر چند خواهد کشاده کند و چون کشای دهان بقا  
 رسید حرفی که از آن ستولد شود آن باشد و این الف باین فتح شد بد بلغت صحیح عرب  
 اگر چه چنانکه اعراب دوست دارند مثل آن کنند و بلجه اعراب خوانند و باین لغت  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی بکتاب لولیتی فی الله الامیر شد  
 والد بن عبد السلام حیاه الله بالسلام **اما بعد** پس سید که در صحبت مذکور شد  
 که بعضی را خدای عزوجل سفاقی میدهد در غیر حق از باطل مانند مذاق شاعر در تمیز  
 کلام موزون از ناموزون که چنانچه شاعر ماهر ممکن نیست که در تمیز موزون از ناموزون  
 غلط کند چنان کس ممکن نیست که در غیر حق از باطل غلط کند پس سید که اگر چنین  
 بسیار اولی کس بآن صحابه کبیر اند و آنرا مجتهد بن رضوان الله علیهم و حال آنکه بسیار  
 ایشان اختلاف واقع شده و در محل اختلاف یکی بدین مصیبت نیست **جواب**  
 مجتهد جامع شرایط اجتهاد است در صورت صواب و بربط سدا و باشد ولیکن در قضیه  
 گاه هست که در وجه متانی است سفاقی و متشابه و حکم خدای در یکی از این دو وجه  
 سابق شده و اگر بر ان وجه دیگر حکم شدی از اسلوب حکم خدای و میزان حکمت ربانی  
 خارج بنود ولیکن از این دو وجه متشابه در حکمت یکی بعینه معتبر شد مجتهد عالم  
 غیب نیست که داند که حکم خدای در آن قضیه بر چه وجه جاری شده عالم الغیب  
 بظن علی غیبه احد الامن از حق من رسول فانه سبک من بینی بدیرو من خلفه  
 اقصی جهل مجتهد آنست که مذاق الهی کسب کند که آنچه بر آن حکم کند بر میزان حکم و حکمت  
 الهی باشد در صورتیکه میزان حکم و حکمت بوجه معینی است بضرورت همه مجتهدان

۳۷۱

بر آن وجهی افکنند در صورتیکه چند وجه بکنند و غیر موافق و مطابق میزان حکم  
 حکمت الهی ممکنست که هر مجتهدی بر یک وجه بر آن افتند آن مجتهد که بر آن وجه افتاد  
 که کلمه الهی بر آن سابق باشد اولاً مصیب گویند و آن مجتهد که بر غیر آن افتاد اولاً محض  
 گویند و بجز این کلمه الهی بر غیر آن سابق شده آن از آنکه در حد ذات خود برین  
 حکم و اسلوب حکمت الهی باشد بیرون نبرد و بسبب این افتد که امری چنانکه در  
 میشود در حکمت خدا که صدای عز و جل ترک آنرا تعلیل بکلمه سابقه میکند لای  
 چنانچه فرموده اول کتاب بسم الله سبق لمستکم فی انذار تم عذاب عظیم و فرموده  
 کلمه سبقت من ربک لکان لئلا یأس من عذاب و لزوم لزوم چنان حق و مطابقت  
 حکمت شده که هیچ مانع و صافی نیست که حکم صدای عز و جل بر آن سابق شود  
 اینکه کتاب و کلمه بر غیر آن سابق شده اکنون مجتهد یکدیگر بر کتاب و کلمه سابق  
 مطلع نباشند در این دو صورت حکم بر سبب عذاب و لزوم لزوم کند اگر اولاً محض  
 باینجه حکم او موافق آنچه کلمه کتاب بر آن سابق شده اند افتاد اما در وقت سداد  
 و حکمت اسلوب از او مسلوب نباشد و مثل او مثل شاعری باشد که بیتی که از او برده  
 توان خواند که بجز از بحر باشد و بر هر دو وجه موزون باشد بر او وارد شود  
 از او بر وجهی بعینه از آن دو وجه خوانند ولیکن اتفاقاً نام از او بر وجهی دیگر گفته باشد  
 چنانکه اگر سلاست بر آن نتوان کرد که مذاق صحیح را در تمیز شعر موزون و ناسوزنی  
 ندارد اما این مقدار هست که او علم غیب نمیداند و نیک است که ناظم آنرا بجز وجه  
 گفته در هر محل که علماء اختلاف کرده اند هم چنین است که یکی از ایشان بر آن وجه  
 افتاد که کلمه الهی در لوح بر آن سابق شده و آنرا دیگر بر وجهی افتاد که هیچ مانع نباشد

بنوده در حکم الهی و اسلوب وضع شرع که حکم چنان شود ولیکن چون در وجه مشابه  
 باشد بناچار حکم بر یکی باید کرد مانند کسیکه بر سر دو راهی رسد که هر دو یکسان باشد  
 مقصد رساند ناچار یک را بعینه رسد و در محل چنین مشابه آن راه که مکرر بر  
 قدم الهی بودی آن و اختیار حق عز و جل آنرا سالک آنرا مجتهد مصیب گویند و قد  
 بعض السطاحین علی ای مذ هب انت فقال علی مذ طه لیس و انراه دیگر که از آن  
 شرف محرم شده اگر چه در محل امکان آن معنی بوده مسالک آنرا مجتهد مخطی گویند  
 و حکم صدای عز و جل در آنکه بعضی از مجتهدان چنان راه افتند رحمت خدای است  
 و جل بر آن راه برای آنکه آنرا در ذات خود مشابه آنرا بوده که مسالک قدم الهی  
 مع ذلک از این شرف محرم افتاد پس صدای عز و جل خوانست که این حرمان او را اجزا  
 فرماید بانکه اسلوب قدم بعضی از اولیا و تابعان او شود در وجهی آمده که اختلاف  
 استی و حقه اگر گوید که انگس که او فرموده ازین دلیل و وجه خوانند اولاً بنا بر  
 ستم دارند و موزونی آنرا نیز بر آن شناسند باید که مجتهدی سخن مجتهدی نکند  
 و تصویب او هم ننماید جمله است که بجز شعر یا کثرت آن مقدار است چنانچه هر طبع  
 که وزن یکی از آنها شناسد و وزن همه شناسد اما مجور شعر عظیم الباینه باشد  
 که کسی را مذاق یک بحر از آن باشد و مذاق بحر دیگر نباشد و اگر چه مجرمانند  
 مذاق او شناسد و شناور بحرها تواند بود اما برای ضرورت عمل او را لازم باشد  
 بدان بحر خواندن که مذاق او را طبعاً حسنت و از غیر او منع کردن برای حفظ نشئت که  
 راه بر سالک ملقب میگردد اند لاجرم اتباع طهر مجتهد را جز اسلوب سبیل او  
 جایز نباشد حفظاً عن تفرق السبیل و لیساحال او بر ضعیب خود از این معنی

کویا باشد که صدقه سبیل انا وین التبعه ای هده سبیلی و سبیل اتباعی لا انا اهل  
 السبیل ادعوا الی الله علی بصیرة ای بصیرة مخصوصه می بصیرة الوجه الخ اصن المشهور  
 لی لا اهل البصیرة و اگر شتات سبیل جا بز بودی خدی عزوجل که علم حقانیت  
 ان سبیل است کلمه را بیکلی ازان بعین سابق نشا خه و اگر خدی عزوجل که صخره  
 و صوه سداها هم یکینا نزد او حاضر است یک بعین اخیتا فراید و حکم بران کند محبت  
 که ختمه عزیمت یکین ان تعجیل بدین او حاضر نیست معذ و ریاید داشت اگر حکم هم ان  
 بعین کند **دیگر** بر صید اند که از امت با بیرون از سرید با شیخ که نائب نبی است ان  
 یک که طریق بعلق باو سپرخ بالتزام خدمت او و کفایت بهم او ولی است و اصق  
 باو در دنیا و آخرت یا آنکس که طریق تخلق با خلاق او سپرد و ناشی با اعمال او از  
 صلوة و صیام و روزه و غیره **خبر خوب** سالک سالک اول و اولی است  
 و اصق باو برای آنکه آنکس که در حق او احیای بنید میکند سالک مسلک اول است  
 و سالک مسلک دوم احیای سننه و حیات بنید احسن است شخص را از حیات  
 سنت پس مادام که او را خدمت می و حاجت باشد اولی اشتغال با سنت و چون  
 خدمت می یا حاجت نباشد یا از آنکس نیاید با قامت سننه او واقفای سیرت او  
 تشبیه هدی او مشغول باید شد تا هیچ حال از او خالی نباشد و در سیرت  
 المرسلین از ای بن کعب مذکور است که کان ای بن کعب صاحب عباده فلما احتاج لنا  
 الی بزرگ القبا و جلس للناس چون نیام مجامعتی ناس که بند خدمت نبی اند  
 اولی است از عیبات حق قیام مجامعت نبی صل الله علیه و آله و خلفاء و امتاء  
 و اولاد ان او چگونه اولی بنا شد و اندل علم بالصبر و الیر الرحیم و اللاب

**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن يحيى الى وليي في الله وجيبي الفقير غلام  
 الله والد بن عبد العزيز كان الله له وعرف في منازل العزاج **أنا بعد** آدمي سننا  
 ابد است و ابد ابدی است بعید سنا قران و زاده و عتادی فراوان باید دنیا محل عمل  
 آن زاده است و زود و فان جز الزاد المقوی تقوی نان ابن زواده است تقوی باز  
 جویند و طاعت ادام آن تلبی معاطف وجود بان کنند هر کس که زواده او زیاد  
 باشد با سنایش تر رود و هر کس که زواده نداشته باشد السفر قطعته من السفر  
 نقد حال او باشد امیر المؤمنین علی بن ابي طالب علیه السلام از اینجا گفت آه از دوری  
 سفر و قلت زاد و عارون محقق گفت **ع** نازت تو شتر و راه دراز است و چگونه  
 نگران ان بنا شد بزاد سفری که کار در اینجا بان کشد که در مقدار و هفتت و در فقر  
 ابی ای آب بابی لهدی هند و انما اعظم بنقی و اگر و یغنی شتر ندی بر او و بر ازا و عتی  
 رقیبه که برای بشادیت تولد سید ولد ادم صل الله علیه و آله و سلم کرده و او را بجزرت که  
 مستطش ان بوده و سبایند و روی دیگر **مثال** آدمی در دنیا مثل کوه سفند است در  
 آنچه در چاه است دنیا جمع آورد در شب هنگام آخرت بچاهت باز آورد و اما موا  
 آخرت مختلف باشد در هر وطن ان مایه اند و نه که با خود دارد صوتی لایق  
 انورد که در و نشانی خاص پذیرد موطن بعد موطن الی ابد الابد اکثر کتب طبقا  
 عن طبیق چنانچه در حدیث روایت آمد که تنصرف الی منازلنا فیتلقی اولادنا  
 فیقتلن سرعبا و اهل القعد جنت وان لیکن من الجمال افضل مما نارا و تناع علیه فیقول  
 انا جالسنا الیوم ربنا الجبار و یحقتنا ان ینقلب بمثل ما انقلبنا و اگر چه آخرت دار  
 القدر است بدین روی که سیر الی الله انجا منقطع شود و حرکت مضطر با آنه

انجا با سکون کرد و یا سیرت الله که نهایت ندارد انجا بنیاد شود و حرکت مستویه  
 که از نهایت استوا و انتظام بسکون ماند انجا باز دیده کرد در مثل حرکت مضطرب  
 حرکت مسافر است که راه بر او مشتبه شده باشد و این سوی و آن سوی در  
 که راه باز یابد و مثل حرکت مستویه حرکت مسافر است در شاه راه بی اشتباه که بر  
 ریاضهای معلوم و فریضهای موسوم باشد از مقر غیر بتغییر کند و جز آنکه اگر باز آید  
 واحد و مبتدأ و آسوده باشد و نزهت سفر و لذت تجددات غیر مکرر و دنیا  
 و اگر بی امید باشد از شدت حال بر او ای تنوع و تفریح ندانسته باشد و آن  
 سفر مراد سفر باشد و انچه در سالک سعید شوق لطیف است بالمشیت<sup>لحظه</sup>  
 در هالك شقی سوق عذیف باشد بالستین المعلقة یوم محشر المتقین الی الرحمن  
 و قد و شوق الجرمین الی جنتهم و رد اما هر دو فرقی انجا مهندی باشد بسکون  
 و بسلك خوفین که ماهد و هم الی صراط الحقیم و شفاعت اولی برای همین باشد که  
 قضا کنند و بر ناس از التباس بیرون آوند و هر کس را روی باره خود دهند که  
 ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین و عد عام از این مقام بر خیزد که قضیه بدینهم بالحق  
 و قیل الحمد لله رب العالمین و محمذ علیہ ان حمد تمیر سعادت و استقبالات است بسما  
 و زوال نکادرت بتبعین استا که ماند روی ما اسمک عند تاروشن شود که هر کس چه  
 چیز اند یعرف المحرمون بسما هم فیؤخذ بالتواضع و الاقدام فبای الاء و یکا انک بان  
 و اگر چه مجربان طبعاً معذب باشند عند ایسکه مزیدی بدان مستور نیست الا ما  
 الله اما عقلاً ندانند که ان عذاب بر جای خود واقع است و ایشان شایسته  
 غیر ان نیستند و لو قرئ اذ و قضا علیهم قال الیس هذا بالحق قالوا بلی و قد

و دنیا مال ند و فی العذاب و جعلنا الی مدینة المؤمنین مردمان شنیده اند که دنیا  
 و آخرت پنداشتند انکه که چنانچه دنیا بک کلمه است آخرت بین بک کلمه است نه  
 دانستند انکه که آخرت از قبیل لفظ الوف است که چون مراتب عد دیان عالمند <sup>ند</sup> کو  
 عد و چهار مرتبه است احاد و عشرات و میات و الوف مستمع پند ارد که الوف  
 رابع ان ثلثه است و بدانند از ویکی از انها حال انکه الوف در خود منقسم شود  
 بمراتب غیر متناسیه که هر یک از ان عدید ان سر باشد در مرتبه مثل احاد الوف  
 عشرات و میات الوف و احاد الوف و عشرات الوف و میات الوف و الوف الوف  
 هکذا هر چه که مؤمنان ببقای ضد ای تعالی در بند امر چند ان سبقت <sup>متم</sup> و  
 شود و مباین سابق که بیادیت آخرت با دنیا رخ مان لفظ هفته میشنوند کما  
 نمیزند که یک هفته این مقدار تفاوت باشد نمیدانند که هفته انجا متین تر و با مقدار  
 تر است از هفت هزار سال انجا که آیام دنیا می دهند چنانکه بیک خطره در اما  
 الوف بر این تمام خطرات احاد و عشرات و میات باشد و هر چه انجا یوم الجمع  
 و قیامت جدید و چه کمان دارند هفته انجا اما انکه شنیده اند که فرود گذشت یکسما  
 در بیست سال باشد و بی ضرورت از سماعی که در ان شروع کرده اند مان  
 شوند و مجمل لقاد و ند و اما در خود را متد نظر و بزرگی خطر تعالی محبت <sup>عظ</sup> ا  
 نعمت ایشان مقدار نسبت با ایشان نظر هفته بیش نباشد نسبت با ما <sup>شدت</sup>  
 با دانه و علو مدار ایشان کتر از ان محسب اد دنیا بد و قوت شوقیه ایشان آنرا  
 نیاید و چگونه امر از حرکت باز ایستد و قیام امر بجز حرکت است مانند انکه شتری  
 که تیره ان بر زمین دهند و در کردش اند زند که ناکردد قائم باشد و چو کرد

او تمام شود ذکر در دو رکوع هر رکوعی کوی مانند شعله جو آله که دایره او از دوران او  
 پیدا شود و هر چه در وقت اینت او است از رفایق اینتات او بجز اولان او <sup>بفعل</sup>  
 ایند این رویش را انقطاع نیست چنانچه عارف محقق گفت **ع** تا بد این راه  
 منزل رفتنی است <sup>اصحاب جنت</sup> نه در پی کاویدند **آن** اصحاح الجنة اليوم <sup>تسئل</sup>  
 فاکنون ایشان در کار و چه کاره ما کار ایشان از نصیب هیچ نصیب نیست  
 خدای عزوجل ایشان را از مخلوق بخلق خود نصیب داده که ولقد خلقنا السموات  
 والارض و ما بينهما فی ستة ايام و ما مستنما من لغوب و لیم ابد الله تعالی انما  
 که هست قمر نظر بر اعد و زاد این معاد کند بستره الله علیه بركت كرمه ان  
 الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد انما عود اعد و زاد این معاد  
 و هر کس از برادران دین که در آن مشرق زمین بمقتضی سبق تعارف ارباب  
 ایتلاف از او بظهور رسد او و اسلام این برادر رساند و صدیث لو ان <sup>صلین</sup>  
 تخابنا فی الله احد هما بالشرق والارض بالغرب یجمع الله بهما لوجه القیمه یعول <sup>الفضل</sup>  
 الذي احبته فی بر او خواند برادران اینجانب سبلا مستد و سلام میرسانند  
 امیر برادران امیر شیخ **حب** الدین علیه الرضه در یوم الاربعه غلامس عشر شهر **جماد**  
 الاول سنه تسعائه متوفی شد و خواجده نعیم الدین مرشد در ربیع الثانی  
 اسف سال و امیر عزالدین عبد الرحمن و امیر غیاث الدین حسن ولد او در <sup>سنه</sup>  
 اهدک و تسعائه اعظم الله اجر و لیبی و غفر لهم بعد از موت امیر بعضی اخلاف او  
 خلاف طوب او پیش گرفتند و تمهیدان میت او را بایه تفرقه انکاشته اند  
 از بیباشتات پند **شتر** اند خدای عزوجل از نکایت این حکایت وقایع <sup>بیت</sup>

فرمود و بعضی ولات را که در باب تفرقه از او موی صادر شده بود نیاسرتن <sup>قی</sup>  
 انداخت و صبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر اعوذ بکلمات الله التامة  
 من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرن و الله یحفظه  
 یحفظه و یبصره بصره و یعود به الیناس لا اغانای سالمین الی سالمین و الحمد لله  
 العالمین و کتب فی یوم الاحد الثامن عشر من رجب سنه احدى و تسعمائه بعد  
**بسم الله الرحمن الرحیم** من عبد الله قطب بن محیی الی ولیتی فی الله تعالی الخلیل <sup>طلیل</sup>  
 الصدیق الشمس المجدی ابدته الله تعالی و لیس **آبا بعد** نام ز نامی که مشتمل بود بر <sup>ت</sup>  
 طیبه و مبشرات مبارک رسید و خدای عزوجل را بر اینچیز ازینون آن مستفاد  
 شکر گذارد و بمقتضی این شکر تم لازین تکم رجا از دریا نعمت و نزول نوازل <sup>حمت</sup>  
 دارد و یادک علی الله بجز بجز اعینه حفظ کلام الله که از خاطر هر برنده بسیا  
 مستحسن و محبوب نمود اگر عود بان فرمایند خوب باشد و در دو نوافل <sup>ت</sup>  
 که در آن تلاوت میفرموده اند و تکذاشتی که از دست برود چسندند <sup>بد</sup> منینا  
 و راه باز یافتن دل هم انما یخاف مفرح و انشاء الله صودنی که در باب استحضار  
 دعاء عقبی تلاوت نکاشته بودند شک نیست که اعقاب تلاوت از مواقع اجا <sup>ت</sup>  
 دعاء عذ که ده اند اما **بجز** این لازم نمی آید که هر مان نامور باشند بدعا عقبی  
 امر استجابت چنانچه صبی سجود از مواقع اجابت دعا است مع ذلك نه آنست که  
 مستحب و مسنون است ایشان را که سبحان ربی الاعلی بگویند و نزد بسیار <sup>ت</sup>  
 دعاء مستحبه است و مسنون است که هر کس که سجادت بکشند که البتة دعائی  
 بکنند بلکه این امر **است** موکول بر غیبت شخص و عند مواقع دعاء اخبار <sup>یا کله</sup> است

۳۷۳

کجا و در چه وقت و در چه حال دعا غالب است یا میگردند ترغیب ترخیص در ایمان  
 بدعا در این نوع صیغه طلب گوید تقاضای مقوی قلبی این اخبار است بآنکه تقاضای  
 قوت دل می بخشند تا اگر کسی را تقویت قلب مقصود باشد طریق آن دانند <sup>تغییب</sup>  
 در اکل تقاضای بل در عقیب ختم خاصه استجاب دعا انسخن امام زوای معلوم میشود  
 قال فی التبیان المسئلة الذی بعد یستحب الدعاء عقیب الختم استجابا مؤکدا پس در  
 ختم دعا باید کرد و در سایر اعقاب تلاوت خیار یا قاری باشد مگر آنکه تصریح  
 با استجابت دعا در عقب تلاوت مطلقا یافت شود در سخن فقها و این کینه تا  
 غایب این تصریح نرسیده اما آنچه در باب اسرار و عدم اسرار دعا قلمی فرموده اند  
 قوی که باین ضعیف رسیده مقتضی اسرار نموده منها ما قال فی الروضه و مستحق  
 الدعاء بعد السلام سرا الا ان یكون اما یرید تعلیم الحاضرین فی خبره قال فی التبیان  
 و اعلم ان الاسرار فی القران و التکیف و غیرها من الادکار هولاء یعول بحیث یسمع بنفسه  
 اذا کان یسمع السمع الاعراض له و قال صاحب القمات تفسیر الدعاء بالسر دون الذکر  
 یقتضی ان یجهر ببعینه الذکر كما هو العشاء و لیس كذلك وقد نص الاصحاب علی ان  
 حکم الذکر فی ذلك حکم الدعاء و قد بنه علیه بشرح المذهب انتهى و منها ما نقل عن  
 ابن عباس فی تفسیر قوله تعالی و اذکر و لی فی نفسك تصرفا و ضیفه و دون ان  
 من القول بالعد و الاصل قال و صی الله عنده ان تسمع نفسك دون غیر ذکر  
 منها ما روی عن الحسن فی قوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یجیب العتدی  
 قال بنی دعوة السر و دعوة العلانیة سبعون ضعفا و لقد کان المسلمون یجهدون  
 فی الدعاء فلم یسمع لهم صوت ان کان الا همسا بین ربهم و بنیهم و ذلك ان الله تعالی

تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیة و ان الله یسمع ذکر عبد اصلها و رضی فعله فقال ان تاد  
 و یله ندا و خفیة انتهى و یحیی السنه فی المعالم و المراد بالخفاة المنهیه فی قوله تعالی و لا  
 تجهر بصوتك و لا تخافت بها استاید و الله اعلم بخفاة بل یغیر باشد بجهد یکدیگریم آن  
 باشد که گویند خود نشنود و بخفاة خود این است که هیچکس نشنود نه او  
 غیر او و شک نیست که این مرتبه از خفاة ممنوع است قال فی الادکار و اعلم ان الادکار  
 المشروعة فی الصلوة و غیرها و اجبره كانت او مستحبه لا یجیب شیئ منها و لا یعتد به  
 حتی یتلفظ به بحیث یسمع نفسه اذا کان یسمع السمع الاعراض له و چون بخفاة منهیه فی  
 الایة الکریمه بر این مرتبه منزل کرد بخفاة مذکور و فی قول الامام الغزالی السابغ حفظ  
 الصوت بین الخفاة و الجهر لانه یقتضی ان لا یرکب غیر است برهان مرتبه تنویر باید  
 کرد و یتفق کلا سر مع ما سبق من القول هذا ما بلغ علمنا فی هذه المسئلة و الله اعلم  
**فصل** در یکتوب سابق التماس ذکر فی فرموده بودند که مواظبت بران <sup>تنویر</sup>  
 قلب رفیع و سواس و اعراض از فانیات باشد و از کیفیت دستین بوظائف قلبی بد  
 و ادب باخذی عزوجل و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلف ماضین و سایر مجملات  
 التماسین استکشاف فرموده مواظبت بر ذکر لا اله الا الله بشرط ملاحظه معنی  
 نفی ماعدی ان انضاط ذکر می ستوار متوالی است زیادتی رفیع صوت بران بسیا  
 سودمند است و مواظبت بر این دعای بنوی که مذکور در خواهد شد مظنه ان  
 مذکور است و هو هذا اللهم ادعنی تبرک المعاصم ابداما البیتنی وارحمی ان  
 انکلف سالا یعیننی و ارزقنی حسن النظر فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات  
 الارض فی الجلال و الاکرام و العزیز العزیز التی لاتوام اسئلك یا الله یا عن مجلالک

و نور وجهت ان تدره قلبی حفظ کتابک کما علمتنی و اذقنی ان اتلوه علی لحنی  
 الذی برصیک عنی اللهم بدیع السموات و الارض ذالجلال و الاکرام و العرفه العتی  
 لا اقلک یا الله یا عن جلالک و نور وجهت ان تدره بکتابک بصری و  
 تطلق به لسانا و ان تفرج بر قلبی و ان تشرح بر صد ری و ان تعسل بر بدن فانه  
 لا یعیننی علی الحق غیرک و لا یؤتیر الآت و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و ان  
 حفظ قران که در در نیامد که راست قصد بجز حفظ ظاهری نکند بلکه اخذ با  
 و عمل بان چنانچه در صند این معاف بود که آنک ایاتنا منسیتها انکذ  
 الیوم نفسی اما استکشافات با فیر پوسید نیست که شرح و تفصیل ان بحاج  
 سخت و اسع میخواند و مطاوی طول امیر انرا نمیگنجد بلکه در مجلدات استیفا  
 آن توان کرد اما مقتضای ما لا بد رک کلمه لا یرک کلمه استادی اجمالی جمله کاینه  
 از ان در این مجال میشود باذن الله تعالی **اما ادب با خدای عز و جل** ان در  
 چیز بان باید جست در اعتقاد و در حال و در عمل ادب اعتقاد است که آنچه  
 اخبار بنویسد و شواهد عقلیه دلالت بر آن کرده از صفات الهیه اجماع نماید  
 از ان تعطیل و تجریب و افدام ننماید بر ان تشبیهها و محدید الاماطه و الاهاطه  
 بل تصدیق فی تعظیم لیس کثله شئی و هو السمع البصیر و دل و نگاه دارند از  
 اندیشه در ذات و صفات خدای عز و جل و طلب تحصیل و تکلیف ان بلکه  
 صرف اندیشه در استخراج دقایق حکمت که در معتقات صنع مرعی گشته  
 و در لائل قدرت که در فواید و قاصه مبدا مومنین شده نمایند و ادب در حال  
 است که آنچه رود از صلوات مقتضای آن باشد و در عظمت و کبریا که از ان در

و در ای قدس اند اصلاح بکند و بدر ویشی و مسکنت بشانند هسته را با خدای عز  
 جل گذارند و ملازم جاوه نیستی باشند و همیشه خاضع و مستضع باشند از  
 خشیت خدای عز و جل مانند کسیکه در مجلس اعظم ملکی حاضر باشد و اشک شکو  
 و هیبت بروی نشسته چهره ملک الموت همیشه حاضر و ناظر است کما قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله ان الذین یدعون ببنیکم و بین اعناقکم و قال الله تعالی  
 ان الذین یدعون الی ما یكون من بخوی ثلاثه الا هو یجمعهم الیه و ادب در عمل  
 بر همینند از انکه خدای عز و جل ایشان در جاییکه از ان منع کرده بیند یا در جای  
 که بان امر بکرده بر بیند و مکره و شارد که با وجود جلال از حضرتش و استیلا  
 از قریش تو سعه در لذات و میرادات نمایند بلکه عمل روزها در هن از خود  
 در بندند و شامه از استشمام روائح طیبه باز دارند و از عقادیت از طبع در  
 جویند و بگریستن و تشنگی روز با شب کنند شوقانی نعیم الله تعالی و حیثما  
 کرم جواره و بخی بذل الصیبا و پیوسته ذل و انکسار و عجز و افتقار خویش در  
 عرضه دارند و رکوع با خشوع و سجود با ذل وجود بنقلیم رسانند و نغمه بر الصلوات  
 و بر بندگان خدای عز و جل در بیان باشند تشنه ایشان اسیراب کند و کسسته  
 ایشان از طعام رهد و جاهل ایشان از تعلیم کند و من هنا انتقل بنا الیکلام الی  
 وظیفه الادب مع الابنیا صلوات الله و سلامه علیهم و السلف الماضین و سلا  
 عباد الله المؤمنین فنقول **ادب با پیغمبر خدای صلوات الله و سلامه علیهم** تسکله  
 بادشای ایمان آوردند عقدا و تسلیم ایشان شوند مالا و متابعت ایشان ممد او ایشان  
 مابین سائر بشر دانند در مرتبه کما قال الله تعالی ما کان محمد ابا احد من رجالکم

لكن رسول الله خاتم النبيين وقال اني لست كما حدكم الحديث ومحبب ايشان  
 مقدم واريد برحمت مال ونفوس كره النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم وهو كما  
 كرام ايشان بريند باشنونند درود و سلام فرستند **و ادب با سلف ما صيبت** و ائمه  
 متقين رضوا الله عليهم اجمعين استنكده با ايشان سر كشي نكند و بقتضاي خير القرون  
 بعدى فضيلت ايشان مسلم داريد و ايشان ابراي قرب عهد بر بنو ت و طرايت  
 فيض درك ايام اعرف شناسند بخداي عز وجل و اعلم باحكام دين و در اصول و فروع  
 متابعت ايشان كسند تا در پيراهي بدعت نه افتند كه هر كس كه از پيغمبر خداي صلوات  
 و سلامها جمعين سر كشيدي ديكر اهل كفر افتاد و هر كس كه از خلفاء ايشان و ائمه  
 متقين كه در اثنان علوم و احوال ايشان سر كشيدي ديگر اهل بدعت افتاد و با  
 كه چون نام ايشان بريند رضوا بر ايشان دهند و ترجمه فرستند **و ادب با سلف**  
**اولي الله** استنكده محبت و ارادت با ايشان است و داريد و ايشان ابراي خود و سنجيد  
 بدانند كه ايشان دو كروهند طائفة اهل محو اند و آنچه كو نيند بلكه علم كو نيند و آنچه  
 كند بر قانون نمكين كند با چنين كس ارادت و اقتداء هر دو مبذول خواهد شد  
 و طائفة اهل علم استند و بعضي اقوال و اعمال ايشان را تا ويلات بائد كه خبر و  
 در علم نكند بر ظهور عيالات ايشان بفرج نبايد كرد و اعتقاد بران نبايد داشت  
 و اقتدا با ايشان نبايد كرد **و ادب با سلف مؤمنين** استنكده محسن ايشان در دستها  
 و بر اي سستی ايشان استنكده استند و بر عتق ايشان حسد بزنگ و بر فقير ايشان  
 حقات و عوارى نكند و با اهل ايشان را تعليم كند و عالم ايشان را تعظيم  
 كند ترقي حقوق الله و عباد الاسرائيل اصله و اليه يرجع الامر كله السلام عليكم الله

**بسم الله الرحمن الرحيم** من عبد الله قطب بن يحيى الى الاخوة الاطهار كثرتم الله ربنا  
 عليهم اجمعين **اما بعد** فلما انعم الله على اخواننا بما يستر لهم من الاجتماع والافتراء الى  
 ارض اخواننا اباد الطيبة وعرضهم بسويت العتبات احببنا اداء لشكر الله واقبله لسنة  
 السلف الصالحين رضوا الله عليهم اجمعين ان تقدم بين يدي ذلك خطبة عظيمة  
 حسنة **فقول** الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات وبرحمته تنزل البركات ويتق  
 تنال الخيرات وبقيسه تعتم العبادات الذي جمع بعد الفرة وانشى بعد الرضا  
 وستر بعد العسرة وفتح بعد الكربة جعل للسالكين دارا وقرارا واما لهم شغلا  
 ودارا واللع لهم شهاد الايتلاف وازاح عنهم دواعي الاختلاف ما يصحوا به  
 اخواننا وعسكوا بجهد الله جميعا ولم يتفرقا فرقا ناهدا هم لتأليف القلوب بتحقيق  
 ما سبق من الغيوب محاذ الكفوس واحدة و الى مقتضى الفطرة الاولى عائدة قبلتم  
 بالقول الثابت في الحيرة الدنيا والاخرة **فشهد** ان لا اله الا الله وحده لا شريك له  
 ان محمد عبده ورسوله شهدا مخلصا و اوب منيب قلوب قد تار الى الله واناب و علم انه  
 اليه الاب فر و جز الزاد ليوم الحساب **وجعل الله** على نبيه محمد المبعوث باقوم الله  
 النخذ من و طات الصلوات القامع لغواعد اهل الجهال بعثت حين اعلام الباطل  
 منصوبه فجعلها سكبوة وصين كان طرق الحق مد روسته فجعلها ما نوسه على الله  
 عليه اذ كلما ذكره الذكرون وكلم اسمي عن ذكره العافلون وعلى الدواصم اهل الذين بد  
 في دين الله المهج حتى اقاموه على اقوام منبه وعلى التابعين لهم باحسان وعلى كل من اتقى  
 اثارهم واحب سنتهم من اهل الايمان في كل زمان ايها الاخوان اتقوا الله حتى تقا  
 ولا تموتن الا وانتم مسلمون وليا تكم بدينكم وانتم لر بكم ولو تكم مستعدون ولا ينجاكم



الموت فجاهة استكر في الاذهان غير مفرقة فبحكم جوار ملكوتك وتبشعل عليكم القبر السعير  
 اذا ضاقت عليكم المنازل واوحشتكم بعد القبائل فاذا ذكروا حقيق القبور يتسع عليكم  
 الله وروا ذكر والدع العقارب يلهمكم عن ذكر الاقارب لقد كان لكم اسق حسنة  
 فمن مضي قبلكم من الابرار قد كان سلمان الفارسي ياتي الى ظلال الجبل وان والا  
 فلما بعث له بيت في طول قامته وكان اذا قام كاد عين السقف بها منه والكم ولدينا  
 هل انتم فيها الا كركب اظل تحت شجرة حتى اذا مال النهار تركها وسار هوذا عظاما  
 مصيبا هذه الدنيا فاما الله واماكم واصرفوا في تعبد اركم الباقية يا اياكم رحم الله امرأ  
 اخذ من اليوم للغد وترك حظ ايام عديله ليوم الابد ان انفع الوعظ والبلغ  
 التذكرة كلام رب العزة علت كلمته قال الله تعالى وان تقوا يوما ترجعون فيه الى الله  
 ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون الحمد لله حق حمد والصلوة والسلام على  
 نبينا محمد وعبد وعلم الله وصحبه من بعد ايها الاخوان اتقوا الله والطبعه وما وصلكم  
 ببريكتم فعوه واعرفوا الحق وتمسكوا به واعرفوا الباطل واحببوا عند سلك الله  
 سبيل الصالحين ووقاكم مكائد الشياطين انه هو السميع العليم اقول قولي هذا  
 واستغفر الله لي ولكم **بسم الله الرحمن الرحيم** ربنا لا تغفلنا بعد اذ هديتنا وهب لنا  
 من لدنك رحمة انك انت الوهاب بن عبد الله قطب نحى الى الاخوان  
 الالهيين التابعين هدى بهم الله سبيل السالكين **اما بعد** شكر وسپا  
 بي قياس خدای داعز وجل که جماعت اخوان را در ارض طيبة اخوان اباد جا  
 داد و با جماع وافراد بیکه شرط نیکسین سلوک است برایشان منت نهاد کنونی  
 وقت استکه که عبات در دنیا بندهند و بر آداب سلوک ایستادگی نمایند

۳۷۵

و روزی و زود طولی رضویش مرتقی باشند الى ان يبلغوا مبلغ الکمال باذن الله العالی  
 شیخ اخوان ایدة الله و اعان وقت کار رسید چه مراقب جماعت و با نرفت احوال  
 بودن و تبشیر هر کسی را که غفلت روی نماید کردن و مواظبه هر کس را که تقصیر کند  
 و طیفه ایشان است و چون جماعت غلبه شده اند ایشان را بمجد میباید شد که  
 از پیش مراقب احوال ایشان باشند تا از هیچ طرف قصوری روی ننماید چندی از  
 آداب خرد ریز در این نام شرح میدهد اخوان بیکو اصغاف نمایند و بقوت وجد  
 مرده اند بعل بان مشغول شوند و بدین شیخ الاخوان است که بنیک متوجه احوال جماعت  
 باشند تا اگر در آدابیکه مذکور در خواهد شد تقصیر کنند و سپه ایشانند **دهد**  
 باز وقت اندازند و باره آورند **اول** آنکه جواب مزاج و بطایب و ظرافت مطلقا  
 دارند که اینها فرع بسط است و سالک را در بدایت طریق قبض سلوک میباید داشت  
 جبه محض کردند و طفل یکبارت بکند اندک و اگر طایفی از شیطان مس کنند و بطریق  
 غفلت و استمرار عادت چیزی دست دهد فی الحال با استغفار مشغول شوند  
 اذ ان انابت کنند **دوم** آنکه چون اخوان در مجلس مجتمع شوند چون از وظیفه آن وقت  
 فایز شوند نشینند که سخنانشتر کوبند و شمر دارند از بیوت عبادت که آنرا  
 مشغول بچنان اعمال که در بیوت عادت میکردند دارند فی الحال که وظیفه وقت  
 بجای آورند متفرق شوند در صومخ خویش و اگر امری ضروری معیشیه باشد با  
 مشغولی شوند و الا بخلوت روند و بمطالعه و کتابت وصال خود مشغول شوند  
 و چون فی فیضه عشا گذارند فی الحال با اخوانی خود روند و بمطالعه اصلا مشغول  
 نشوند و در وظائف نیز تا توانند سخن دنیا نگویند که بعد از نماز گفتن سخن دنیا

گفتی مکروه و ناپسندیده است **سوی** زبان از غیبت درینند رحم الله امره شعله  
عیوب نفس عن عیوب الناس و بدانید که غیبت فاکه اهل نارا است اگر و است که  
سناکان تغلکد فاکه جهنمیا کنند و است که اهل غیبت مردمان کنند **چهارم** بعضی  
آیند کان باز نمودند که در حین اشتغال بتلاوت قرآن و تلاوت تفسیر حدیث  
و غیر آن از متلوات احواسخن میگویند و در استماع تقصیر میکنند این طریقه **بنا**  
زیشت است باید که در چنان حین بنوعی متوجه باشند که گمانا علم و رسم **طهارت**  
البته سخن نگویند و اگر کسی ضرورت باشد که تاخیر پذیرد بنیاست از مجلس برخیزد  
و یا بلند رود و بیرون آید و اگر بتوان و البته در مجلس باید گفت بمشورت  
گوید چنانچه مشورتش هیچکس نباشد و بخیل بجزیره قرائت نباشد و اگر نوعی سخن  
باشد که باینطور گذارن پذیرد و تاخیر نیز تواند کرد تا مجلس آخر بشود و بجزیره  
خاصست که بیرون روند التماس کنند از شیخ تا که قاری را فریاد تا ساعت سنکست  
و بآن مهم مشغول گردند و یا از جوف فارغ شوند قرائت را از سر گیرند و این قسم  
ضرورتی عظیم است که نباید کرد و مجلس علم را خفیف نکنند که حرمت علم حرمت  
رسول الله است صلوات الله علیه اگر چه هر چه از این نوع معامله کرده اند انرا بر انابه  
و استغفار و استند و استغناء و الله هو الغفور الرحیم **از این واقعه** **قوی** **است**  
که گفت من در مجلس با دشمنان سخن اندام و ایشان استماع نمی نمودند و سخن می  
پیغز با سر بخوبی دیدم که رنگ مبارکش متغیر بود فرمود اقرأ القرآن بین ید قوم و هم  
و لا یستعقون و انک لا تقرع بعد هذا الا ماشاء الله بعد از آن بیدار شدند و گفتم  
بودم اما چون فرموده بود الا ماشاء الله اهل حدیث مراد از آن دادند که احواسخن

کشود تا مدت چهار روزه در همان محل که آن خواب دیده بودم خواب میکردم باز رسول الله  
و خواب دیدم فرمود قد تبیت کفتم نعم یرا رسول الله فرمود من تا استغفار الله علیه بعد از آن  
فرمود زبان بیرون آورد و با انگشت مستحبه زبان را مسح فرمود و فرمود اذکنت بین یدی قوم  
تقرأ کلام الله فاقطع قرائتک حتی تسمعوا کلام رب العزق بعد از آن بیدار شدم و زبانم  
کشوده بود **پنجم** از اصول صفای وقت باشند و ایشان را بیطبع خود و انگارند که **کلام**  
ایشان نباه کرد و ایشان را از صحبت یکدیگر منع کنند که مناسب از این پیدا میشود که  
ایشان که با همی نشینند با زانها و از آنجا که می شود بولی هر یک وظیفه عمل تعیین کنند  
و توزیع وقتی بنویسند که از آن بهیج بیرون نروند و هر کس را آنکس که اخص است با او  
بدری یا عی یا غیر ذلک متوجه حال باشند مخصوصا در عهد و کلیل الاخوان است  
متوجه ضبط حال ایشان باشد عویا و بجز عظمه مسند و زجر و تعذیب تا این حال ایشان  
را با صلاح آورد و اولیای ایشان و کلیل الاخوان را از آن بدهند در آنکه تا ذیبت لایق که صلاح  
داند ایشان را بکند **ششم** آنکه هر گاه که از بعضی اخوان نسبت با بعضی تقصیر دست  
آنکس که تقصیر در باره او رفت و اولاد نفس خود مقصر را عفو کند و بخیل حسن انرا اندیشد  
اگر سینه اش بهمین پاکشد و هیچ کس و ریت نماید بهمین قناعه کند و اگر نه تا ستم نوبت بسو  
نفس خودیش شفاعت کند اگر از سر جرم این برادر در گذرد اگر بغض قبول نکند بعد  
اطهار کند با او که از تو چنین تقصیری در باره من صادر شد تا او اگر عذری داشته باشد  
باز نماید و الا معرفت شود بتقصیر انابت کند و در این باب باید که سخن دراز نکشد  
بحث بنیاد نماید که باز کرد و رقی مجتهد از آن بحث روی نماید و اگر عذری گوید بدو  
اذا کند اگر او قبول نمود خوب و الا بتقصیر معرفت شود و غیره خبرم کند که من بعد

القدر و در تحصیل رضای او کوشید که طریق اخوت انصاف دادن است و انصاف انظاریست  
 چون خواندن نام بریا بخار رسد تهنه نام بخواند تا هر کس را که از یکی بگریزد و رقی باشد بصفا  
 بدل کند بعد از آن تهنه نام بخواند و الله عجل من یشاء الی صراط مستقیم تهنه نام  
 باید که در بنا مسجد صد تمام فریاد و **هفتاد** احوط است بر آن که در این تابستان اینکا  
 انشاء الله محول الله قوت را پیش بردارند و اینجور در ضروری است البته تمام باشد <sup>و الله</sup>  
 موفق **هشتم** خدای عزوجل در صفت اولیای خود فرموده و امر هم شوی بدینهم با <sup>بد</sup>  
 که اخوان کارها بشوریت کنند و انصالح دید جماعتی و در نزد وی و تزلزل را خود اولی  
 دانند از صفات جماعت کردن که خطا در جماعت گاه هست که بهتر است از صواب در انفراد  
**نهم** در بنا خانه تقصیر نغز مایند و کسالت و عقل بخود راه ندهند **دهم** اعتقاد در <sup>همه</sup>  
 باب برعت حضرت خدای عزوجل گشت در حصول وقوع خود و لاصول و لافوق الا  
 بالله العلی العظیم **حاشا** نامه پرسیده که در مجلس گفت است از اهل علم که روز قیامت  
 اول روزها است که در آن دید خدای عزوجل را میبینند آیا منافی این نیست که اکثر  
 اهل علم بر آن رفتند که پیغمبر ۳۳ در شب معراج خدای عزوجل دید **جواب** <sup>انکه</sup>  
 پیغمبر ۳۳ در شب معراج خدای را دید اما بصیغه دید که او را تاب و وقوت دیدن خدا  
 عزوجل در آن صفت بوده اگر خدای عزوجل بصیغه خاص خود بنماید امکان  
 دیدن او نباشد مگر در لغت و در حق و قدالی که در قرآن مجید مذکور است اینجا که گفتند  
 دنی فذلک لی مکان قاب قوسین او در فی ما وحی الی عبد ما وحی اشاده باین نزول است که  
 الوهیت از صفت خاص خود بصیغه که قوت حضرت رسالت در دنیا تاب در یاقوت <sup>این</sup>  
 داشته باشد فرموده که اگر این نزول واقع نشد البتة رؤیت میسر نبود و لهذا

و لهذا عکس چون با عبد الله عباس گفت که چگونه میگوئی که محمد صلی الله علیه و آله  
 خدای را دید با انکه خدای عزوجل میفرماید که لا تدركه الابصار حیوانی و مودک <sup>عقل</sup>  
 ذلک اذا تجل الله بنوره الذی هو نوره دیگر پرسیده که میگویند که رضا بقضای <sup>حیست</sup>  
 چون خدای تعالی بر کسی قضا کند فریاد و ضایان چگونه توان داد جواب انکه  
 رضا بقضا کردن خدای عزوجل بر آنکس با آنچه خواهد باید داد اما چون از این غای <sup>قل</sup>  
 باشند که آن قضا خدای است و نجشش انکه عقل اینکس است نر بلیند از <sup>ضای</sup>  
 نباید داد و الله اعلم **بسم الله الرحمن الرحیم** سلام خدای عزوجل و سلام بند خدای  
 قطب بن محیی بن بنی شایسته را **اما بعد** خواست که در معنی این چیزی نوشته شود  
**بیت** کان سر معانی در عالم در قبضه مادر است <sup>هی</sup> ما بنم فشیب هر دو عالم <sup>لا یتم</sup>  
 نرا هر دو عالم ما سر و عالم بر حق ما روح در ماد میم مطلق در مظهر عشق مایکی شو  
 معنی بیت اول هر چه در جهان است چیزی با او همراه است که جنبش او و کار کرد او را  
 ان میخیز مثلا سنک که از دست رها کنند آهنک آمدن کند بسوی زمین ناچار  
 میل و خواهش دلا باشد که او را بسوی زمین کشد اما سنک دیگر دلا از آن میل  
 خواهش خود چیزی نباشد و دست بر آن نداشته باشد و در قبضه او نباشد  
 چنان چیز آدمی را نیز در ادران با جز باشد و انرا از خود در اند و در یابد و دست <sup>آن</sup>  
 داشته باشد که انرا از روی بیرونی دیگر کرد اند گاه بخواند و گاه نخواند <sup>گاه</sup>  
 این خواهد و گاه آن خواهد پس اینجور سر عالم است یعنی که با عالم هست اما <sup>اینها</sup>  
 از عالم با آدمی هست و در قبضه او است و دست بر آن دارد و از ای بلیند  
 میکند و از روی بیرونی میکند پس پنهان جهان پیدای آدمی است <sup>که</sup> عشق

۳۷۶

بچیز پیوسته چنان پیوسته که او دانسته و خورد با و نموده و بچیزهای دیگر که پیوسته  
چنان پیوسته که ایشان ندانسته اند و با ایشان بوده بی ایشان او با ایشان و ایشان  
از او بی نشان او با ایشان و ایشان بی او برب دریا نشسته و قشند لب مانده و در  
چشمه وصل بعرفی نابش جدائی سوخته و اگر چه هر آدمی چون در بر سنک و کلوغ و  
و جافور ببیند حال او این باشد اما بیغنی تمامی آشنایان خدای را باشد که بر خول<sup>هش</sup>  
مورد و زورمندند و از انبهر و دیگر میتوانند کرد اند و از صفت و الله غالب علی امر<sup>یعنی</sup>  
خدای چیره است بر کار خود یافته اند جماعتی که هر آایشان بر ایشان زورمند است  
سالمها اگر فراریک هوا نند و این از خود بان نمیتوانند گردانند چنان آدمیان را با<sup>سنک</sup>  
شماره باید کرد و در همان آتش که سنک سوزد سوخته باید شناخت چنانچه در  
قران بزرگوار گفته واقفوا النار التي وقودها الناس والحجارة اعدت للكافرين یعنی  
ببرهیزید از آن آتش که آفر و زینتر از آدمیان است و سنک ما ماده داشته اند انرا  
برای آدمی ناکر و دیده وای کاش که حال آدمیان و حال ان سنک در این غصه و قصه  
یکشاید بودی یکشاید نیست برای انکه سنک بچین در روی با و نموده پس در او<sup>یست</sup>  
یکشاید یکشاید که بید روی ماند اما آدمیان را که دیده عشق با ایشان روی نموده است  
تا چهره فلک شده و کاری که بنیاد شده و تمام نشد غمتر ان سخت تر است از  
کاری که از اصل بنیاد شده از انچه در قران بزرگوار بعد از انکه سنک و کار را  
اینان کرد در دلش باز آتش را خواسته و خاصه کافران ساخت اعدت للكاف<sup>ترین</sup>  
آمده کرده اند انرا برای آدمیان ناکر و نند و کافران از این جهت آرزوی حال  
و خالک کنند چنانچه در قران بزرگوار گفته و يقول الكافری العینی کنت ترابا یعنی

یعنی کوبید ناکر و دیده ای کاش من خالک بودمی و اگر چه سخن در سخن این بیت بسیار است  
اما در این نامه بجهت قدر قناعت رفت چندان که عنونه بسیار و در آن نشان خرداری است  
و الله یسمع علم و اما سخن بیت در قریم آدمی را جان است و تنی جان آدمی اول آفرید<sup>ها</sup>  
خدای عز و جل است چنانچه رسول الله علیه السلام فرمود اول ما خلق الله  
نوری یعنی اول چیزی که خدای عز و جل آفرید نور من بود و تن آدمی آخر آفرید<sup>ست</sup> های  
چنانچه در حدیث آمده که خدای عز و جل عالم را بر شش روز آفرید ابتدا از<sup>شبه</sup>  
کرد و آدم را در آخر روز هفتم آفرید که روز آفرید است و حکمت این آنست که چون  
آدم خلیفه خداست و خدای عز و جل اول است و آخر و ظاهر است و باطن<sup>سنک</sup> خدای  
خلیفه خود را از این دو صفت نصیب دهد پس جان او را اول آفرید ها ساخت  
از اولیت بهره یابد و تن او را آخر آفرید ها ساخت تا از آخریت بهره یابد قباد  
الله احسن الخالقین اکنون اگر نگاه بجانب تن او کنند شیب هر دو عالم باشد  
و اگر نگاه بجانب جان او کنند فراز هر دو عالم باشد در حدیث آمده که سخن الاخری<sup>ن</sup>  
السابقون یعنی ما از پس ماندگان از پیش بودگانیم صفت آدمی در این چنان است  
یعنی بدست ستم و جهادیم آنچه گفته که ما سر و عالمیم بر حق یعنی او همان است که خد  
اول گفت و آنچه گفته ما روع و ما دیم مطلق یعنی پس بزرگوار است و سخن از با<sup>ن</sup>  
نمودن آن عاجز است بسیار خدای عز و جل آنچه توان گفت بگویم باید دانست که  
آدمی را جان نیست که در مبدئ تازه بتازه از خدای عز و جل بر او فرود میاید از این  
جمه جان او را در آن گویند اما دیگر چیزها ایشان را جان است که یکبار از خدای عز و  
جل فرود آمده بصفتی معین و با ایشان باز ماند او را آمد و شد نسبتی خدای عز و

جل نیست نزدیکی که آدمی هر دم او را اندیشد باشد غیر اندیشد زبان بدیشت بپای  
 آست که جان او دم بد م و ساعت بساعت بسوق خدای عز و جل رود و یاد کرد  
 چون با بخار و دجا بجهت صفت که باید ان صفت در صورت اندیشد فراخودان  
 او پیدا آید نگاه باز کرد در هر این جهان او جان دادم باشد و جان مطلق باشد که  
 مقید هیچ رنگ و هیچ صفت معین نیست اما اوضاع دیگر چه از این آمد و شد  
 بناشد از اول تا با آخر بر نیک و صفت معین باشد که در زبان آمدن داشته آتش  
 غیر رفتن بیالاندند و بخواند و آب غیر رفتن بشیب نداند و بخواند و در صفت  
 هنر ما انکورند همد و در صفت انکورند همد جانوران هر یک فراخود حال  
 خود بگویش معین و یک طریقه معلوم داشته باشد این آدمی است که هر دم بجا  
 و صفت و اندیشد باشد غیر حال و صفت و اندیشد دم پیش آدمی بدیشت کرد  
 ماند کاری معین در عهد او نیست هر کار کرد اوید را روی نماید او را بان  
 فرماید پس او را بدست گرفته اند و بد است و جان و جنبش او در فرمان اول  
 قل الروع من امر رب این است معنی که بگوی ای محمد که جان از فرمان خداوند است  
 و چیزهای دیگر بکار گفان و پیشد و رنگان مانند که هر کس را کاری آموخته اند  
 و بان مشغول کرده ایشان باز گشته دم بد م بسوی خداوند نیست باز گشت  
 ایشان بسوق ان صفت معین است که در ایشان نهادند از اینجهت آنچه بجا  
 جان است در آدمی نامش نهاد باشد و بجز طبع خوانند ایشان چنانند که در اشیا  
 چنان کرده اند ایشان بان بسته کردار خداوند اند اما آدمی را که در معین  
 نیست که یکبار در او چنان کرده اند که او را کوشش با فرمان است که دم بد م با

با و رسد و بر هیچ رنگ و هیچ حال و هیچ صفت قرار نگیرد بلکه رنگ نگیرد از بی رنگی  
 بر آئینده صافی ماند از اینجهت در قران بزرگوار دل او را مانند کرده است <sup>بکنند</sup>  
 صافی که المصفا فی نظایه الزخا بجهت کافها کو کب در می یعنی چراغ در آئینده است  
 آئینده بستاند در رضشان ماند چراغ فرمان خداست عز و جل و آئینده جان آدمی  
 چو راغ در آئیند کبر اما آئیند از اندکی نگیرد و چیزی بر نگیرد و آنچه در قران بزرگوار  
 گفته الا الذل الخلق والامر یغنی آگاه باش او است کردن و فرمودن ایند و حال که با  
 نموده کردن از آن غیر آدمی و فرمودن از آن آدمی تبارک الله رب العالمین و چون  
 آئیند جان او بتمام صفا و بی رنگی باشد چون ان نور بر او تابد از جرم آئیند هیچ  
 نماید آن نور را و کویا باشد بلکه کویا هم در آن نور باشد آنچه گفته در مظهر عشق ما  
 یک شویان معنی از آن نموده که مظهر عشق آئیند جان آدمی است که نور خوا هشت که  
 تابش فرمان خداوند است اینجا اشک شود و چون آئیند او در غایت پاک و بی  
 باشد هیچ از او نماید هم در آن نور نماید چنانچه از غایت تیزی فرمان دادن و فرمان بردن  
 از هم پدید نتوان کرد در هر دو یکی ماند و این مقام باشد که رسوخند ای ص از آن خبر  
 که بند خدای عز و جل نزد یکی جوید تا بجهت او شود ان فرمان خدای عز و جل کوشش او  
 باشد که با و شنود و چشم او بپاشد که با و بیند و دست او بپاشد که با و بکشد و پای او  
 باشد که بان پوید از آن جهت گفته این است حدیث صدق یعنی حدیث پیغمبر  
 که در صفت او آمده و الذی جاب بالصدق و صدق بر یعنی آنکس که آمد بر استقامت  
 داشت انرا و معنی اینکه خدای کوشش او بپاشد که با و شنود این است که هر چه او شنود  
 بفرمان خدا شنود و چنان نیز و زود فرمان خدای بجا آورد که کویا فرمان بردن و

دادن بکلیست پس کوشا همان کس که فرمان میدهد فرمان می برد پیش از آنکه فرمان  
 بر در کاد آید خدای عزوجل مار و افعی مار و ان بنده شایسته و اگر این نامه  
 برای او است از این مقامات با بهره کرد ان الله الوالی الحمید **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 من عبد الله قطیعی بحیث بکتب لولیتی فی الله الامیر شمس الملح والذین شریار **اما**  
**بعد** التماس نموده از صقیقت ایمان و اسلام و اخوانیت و وظائف ذی سبب اخوان  
 و ایسان بر مسلمین و عامه ناس بر ای او سبب کرد و در طریقه رستگاری او با و نموده شو  
 تا بعد رطافت و استطاعت بآن تمسک جوید **چون** بد آنکه ایمان صقیقت  
 شامل همه اتباع انبیاء الله صلوات الله و سلامه علیهم هر کس که در روزگار  
 پیغمبری با او کرده و او را بر است داشته در اینجا و از آن جز داده مؤمن است  
 اتباع نوح ع و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام از اولین مؤمن بوده اند **چون**  
 اتباع محمد صلی الله علیه و آله از آخرین مؤمن اند و شاهد بر این از سنه  
 حدیث ان تو من بالله و ملائکته الخ است و از کتاب ایه المؤمنین من ان  
 بالله و ملائکته و کتبه و رسله لانفرقی بین احد من رسله و اسلام صقیقت  
 خاصه با ائمه محمد صلی الله علیه و آله و امام دین او است چنانچه هویت نام دین  
 موسی است و در این نام دین عیسی و صابئیه نام دین نوح است و شاهد  
 بر این از سنه حدیث ان تشهد ان لا اله الا الله ان محمد رسول الله و تعقیب الصلوة  
 و تؤتی الزکوة و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت الیه سبیلا و این کتابت با  
 از ائمه محمد صلی الله علیه و آله و شاهد بر این از سنه حدیث ان رسول الله  
 خرج الی المعبره فقال السلام علیکم دار قوم مؤمنین و ان انشاء الله لکم للاحقون

۳۷۷

و ددت انی رأیت اخواننا فقالوا یا رسول الله السنن اخوانک قال بلی انتم اصحابنا  
 الذین لم یاتوا بعد و لانا فطمع علی الخوض الحدیث و از کتاب کریمه سوره الحشر للفقرا  
 المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم الی قوله و الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا  
 اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا و بنا  
 انک رؤوف رحیم پس حقیقت ایمان تصدیق انبیا الله باشد صلوات الله و سلامه  
 علیهم اجمعین و صقیقت اسلام تدین بدین محمد که خاتم انبیا است و نبی سنا  
 و بعد از او پیغمبری نیست و صقیقت اخوانیت قول اخوانه محمد باشد و اول آن بحیث  
 ایشان و قنای و بر ایشان و احیاسنت ایشان و افتخای سیرت ایشان و هر کس از  
 که از این تو لا خالی باشد از این اسم فقط او را ضعیب باشد و از ایشان استیاق  
 با و و شنای خدای عزوجل در کتاب بر او وینل موعود وجود او محرم باشد قال مالک  
 اش من ینقص احد من اصحاب رسول الله و کان فی قلبه علیهم غل فلیس له حق فی  
 السلمین ثم طلع ما انا الله علی رسول من اهل البیت علی هذه الایة للفقرا المهاجرین  
 و الذین تبوءوا الدار و الایمان و الذین جاؤا من بعدهم الی قوله رؤوف رحیم و کمال وصف  
 اخوانیت است آخرت العتبه مهد و قیر راست برای آنکه کمال اقتفاد ایشان از احادیث  
 بگوای رسول خدای که در شان قائم آخر الزمان علی شان انجیته و الرضوا فرموده یقفو  
 ارضی و لا یحفظ و ایشانند که در فضیلت مشابه و مشابه اول است اند چنانچه در  
 آمد اشرف اشرفا نام مثل امه مثل الغیث لا یدری اخره ضیام اوله او کدی تعمره  
 منها فوج عامه الی اخرها فبما ان یكون اعرضها و عفا و عفا و احسنها احسنها کیف  
 فذلک امه انا اولها و المهدی اوسطها و المسیح اخرها و لکن بین ذلک فوج اعوج

مثنی و لا انا منهم و احدیث حدیثی چنین معلوم میشود که لفظ بانه احد است <sup>است</sup> عمره <sup>است</sup> حدیث  
 از شجره علیه محمد نبی و اجماعی بر آنحضرت در سید و شد و آمد و راه فی نزله احدی  
 عند سدره المنتهی اهل و هم این معنی محقق گشت چه کناد و در پد است و نزد اهل  
 بصیرت این محقق است که از خصایص محمد <sup>است</sup> که بان ممتاز است از دیگر انبیا آن  
 هر نبی را یک مقام بیش نیست و آن مقام دینی است چون روح ظاهر ایشان بر نفس  
 منتقل شد مقام ایشان استغراق است در جلال خدای عزوجل تا روز قیامت الا  
 محمد ص که او را در قیام است یکی قیام دینی که مشترک است میان آنحضرت و سایر  
 انبیا و یکی قیام بر نفسی که خاصه آنحضرت است و دلیل بر ثبوت آن حدیث در اسلام  
 قال ما من احد لیسلم علی الارذ الله الی روحی حتی ارده علیه السلام جن آنکه سلام روا  
 سلام احد و سلام احد سلام اطاد این سلام است که احاد است کنند و محبت  
 ردی شود فر جنور حال ایشان و سلام احد حقیقت سلام است که غیر یک کس از  
 آن سلام بر آنحضرت نمیکند و آن ولی احد الزمان است علی ذکره الحیمه و الرضوان چون  
 او آن سلام که حقیقت سلام است بر حقیقت محمد تیر که معدن سلام است کند  
 روح ظاهر آنحضرت با آنحضرت سرور کرد در ردی علی و السلام هو الحیمه و وجوب سلام  
 او استنادی نماید جو ای که تمامی حقایق اسلام که مستحق است از اسلام هم آن بود  
 او فرود آید و نزد انولی احد الزمان قیام نماید بر نشر اسلام سستمد از اسلام محمد  
 بر او که بر محمد ص از خدای آید که امن کان علی بنیة من و ولی احد الزمان از محمد ص که و بیلق  
 شاهد و چون محمد تیر بنیامی و حقیقت و هیبت واقع <sup>است</sup> چون نانی محمد ذکر کرد سابق  
 او نیز کرد توفیر لذلک لطر فیبر الکریمین و کف و من قبل کتاب <sup>است</sup> اما او در حدیث و او قائم

فانم احد الزمان احکام از طرف نیا متدی و له و اسانید متناوله فرا کفنی سبیل او سبیل دیگر  
 مجتهد است بودی که صواب و کاه خطا و استحقاق آن نداشتی که امر همه بر او جمع شوند  
 و یقینا و شای الاغیظی در حق او اولت نیاست و لیکن او بطریق الهام از روحانیت محمد  
 تلقی نماید چنانچه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله از صورت ظاهر آنحضرت که سید الاحقین  
 تلقی می نمودند و چنانچه بعثت صوری دینیوی آنحضرت برای اصحاب بود که اول امت اند بعثت  
 حضرت که سید الاحقین است بر نفسی برای انا حضرت صورت قائم موجود است که ولی <sup>است</sup>  
 بالکرم اخرین بالفخ اشاده است بایشان و چون ابی و ارضین منهم لا یحقوا بهم نار سید  
 اصحاب بر میدند که ایشان کیستند یا رسول الله آنحضرت جواب نفرمود تا سربار <sup>است</sup>  
 بعد از آن دست بر سلمان نهاد و گفت لو کان الایمان عند الشرب الی النار رجال او رجل من  
 طو لاه و ان رجل و الله علم اشاده است بانگس که حامل بعثت بر نفسی محمد <sup>است</sup> باشد و  
 انا صا الهام سید روحانیت او و انا اینجا معلوم میشود که آن کس از عجم خواهد بود و الحقیقی  
 محمد ص سید الانبیاء رسول عرب و عجم است و بعثت صوری دینیوی آنحضرت او را برای عرب  
 که هو الذی بعثت فی الامیین رسولانهم و منسحب بر عجم سزاوار است که برای حفظ <sup>است</sup>  
 بعثت و چنانچه بر نفسی آنحضرت او را برای عجم باشد و منسحب بر عرب و از احادیث چنین فهم  
 میشود که بعثت قائم احد الزمان در عجم خواهد بود و هر معنی که هنگام و جوی آن فرود آید  
 طالع آن نمودن کرد و قبلا شریح لولع آن ظم و کند مانند صبح که پیش از ظهور آفتاب  
 درسد تا الزمان که آن معنی تمام بمان آید و اول و آخر آن بهم در آید جماعه از ائمه ائمه  
 که مقدم شد اند بر اقامت و طایف اخوانیه الهیة و ضواستند که جز اول است بان احد  
 رسانند و اول و آخر آن بهم پیوند و در زمان ناسعه تجدد موعود و اندر دایم در <sup>است</sup>

ظاهر حق ایستادگی نمایند و مصلحتی و مصلحتی خلقنا امته عهد و بالحق و بر بعد لون  
 کردند باید که بخواه با آن خود را بمقتضا حجت خود رسانند و خود مندی و جوهر  
 خود بخدای و مؤمنان نمایند و مخالفت مخالفان ایشان را مانع نشود از استمرار بر شانه  
 خود و عمل بمقتضا علم خود که خدای عز و جل چو موسی را امر کرد ز هر دو فلا بیصدت نک  
 عنها من الا توین بها و سالك مسالك اخوانیه چون وظایف این خواهد که بداند  
 از اطلاع بر حقیقت آن وظایف بر او پوشیده ماند چه حقیقت اخوانیه تا شیه است  
 سیرت سلف صالح و درست بداشت از بد عمدا که بعد از ایشان از باب اخوانیه  
 کرده اند اتباع و ترک ابتداع چنانچه فرمود و السابقون الاولون من المهاجرین و الا  
 و آلهم اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنهم الا بهر آنکه باید دید که جماعت  
 چگونه عمل میکردند و سیرت و صفت ایشان در افعال و اقوال و هر حال چه بوده  
 و بد است و فرود است ایشان در هر کار چگونه بوده است و چگونه بنفیس ایشان را  
 حاضر میشد و چه نوع عملها میکردند آن شان خود بر شان ایشان راست باید کرد  
 طباق النعل بالنعل که چون چنین کنند اصابت مع اخوانیه کرده اند و بر پیمان  
 ایستادگی نموده اند و در طایفه که منقبت استیفاء پیغمبر صلی الله علیه و آله رسوله  
 ایشان طراز اعزاز ایشان است اند بلای یافته و استعانت بر این بمطالع کتب  
 مثل سیره محمد بن اسحاق و سیره السلف و طایفه الاولیا شیخ ابو نعیم اصفهانی  
 توان جست و چون اگر بدعت از اولیاء و قریبه مولد شود سنت بملازمه  
 طریق اقتضا حاصل شود در هر باب طریق میان اختیار باید کرد که خدای تعالی  
 در حق این امته فرموده و کذلک جعلناکم امته و وسطا لکل قوم شاهد علی الناس

در عبادت و اعتقاد و درین هفت سبط نگاه باید داشت و در معاشرت ناموس  
 هر شئون تو سبط نگاه باید داشت که بتوسط این امته مبارک منصب شهادت  
 بر امام یافته اند برای آنکه در سبط مشتمل بر بیاب طرفین است و از طرفیک از طرف  
 بانضیب و بنا بر هر یک که با هر یک از طرفین دارد بر آن محیط میتوانند شد و معرفه  
 حقیقت آن حاصل میشود اگر در موضع احراف و بعسفان در می توانند یافت  
 چون اولی بشناخت و بداند است و پیش خود محصل و بصورت ساخت کوا  
 بر آن میتوان داد و مرتب بر آن باز ستیواند گفت و سخن او در آن باب معتبر است  
 سموع و الا هر یک از طرفین از طرف دیگر بر آن طرف اند و بر آن مطلع و شاهد  
 مهمن نیستند آن فی ذلك لآیات الاولی الالباب و اگر چه آنچه را از نویسند قوت  
 و معیار است مستقیم برای سائل مهده الله الی اقرب الی سائل هر دو معرفت سائل  
 اخوانیه اما منتهی میکردند بدی که بعضی نشورات و وظایف اخوانیه برای تشبیه بر او  
 باید که تمسک جوید با آنچه از آن تواند الی ان یلقاه انشاء الله علی الخوض عند  
 الله صلی الله علیه و آله **وظایف** و نسبت اخ الطی امیر مسلم الی بن شهریار المبارکی  
 سلك الله به مسالك للصالحین امین **اول** اگر توانی دائم با وضو باش که این معنی  
 او است بر پای از ذنوب چون او تن خود را پاک دارد همیشه امید هست که خدا  
 عز و جل او را از اندیشه بشمارد که باعث مغاصه و مغادرین شهادت است با کذا  
**دوم** نمازهای فراترین بوقت خود کند ارد و بتواند سعی کند که جماعت کند ارد  
 مسجد و در فریاد سوز طریق مجری مستون کند و در صبح و پیشانی از طول  
 مفصل که از حجرات است تا عم و در پستی با خفتی از او ساط مفصل و انان



تا والضحی در شام از قصه مفصل وان از والضحی تا آخر و سنن و روایت که  
 از پیش و پس فراغی است تمام گذارد و در آن سنا طهر نماید **سیتم** غار مثل  
 چهار کت نزد ارتفاع اصحاب قد ریحی گذارد و غار و آب بنی میاشام و خفتن  
 از دو رکعت تا بیست رکعت اعتقاد که بر او آسنا باشد کن اورد و اگر تواند که سحر بر  
 خیزد و اورد و رکعت نادره رکعت اعتقاد که بر او آسنا باشد کن اورد غنی عظیم با  
 و هر کس در ایام شب که ایام قدر و قوت و سکنت است عمل نکند و خیره بر  
 خود نهد که خواهد کرد **غتم** غتم است قبل **عش** **چهار** بعد از نماز پنجگانه و در  
 صبا و سنا او را بر وجهیکه از رسول الله صلوست بر خواند و او را در وقت  
 در جزئی جمع شده و مترجم کشته از اطلب کند و با ترجمه استسناخ نماید و یاد کند  
 و بخواند و همه روزه و روزه از درس قران برای خود مقرر کند که خواند و هیچ  
 حال دست از آن نهد تا برکت آن شامل حال او گردد و صورتی و معنی دنیا و  
 دنیا و هذا کتاب انزلناه انا نتم که منکر **پنجم** از روزه خود را بی نصیب نهد  
 که طعام بهشت عوض طعام دنیا است هر کس اینجا کن منکی بکشد اینجا بسیر  
 برسد کلو و اشربوا هیننا بما اسلفتم فی الایام الخالیة ای الخالیة من الاکل و  
 الشرب و صدای غرق جمل از هشت در هشت یکی را خاصه برای روزه داران است  
 و انرا بیان نام کرده که هر که اینجا تشنه بکشد در اینجا سیرت نکند و غنیمت جو  
 صیات دنیا و محبت خدا شکم کند و اورد و جگر و تشنه تا اینجا عوض آن رضا  
 حق و صیات نعیم یابد و روزه و شب و پنجشنبه و روزه ایام البیض و اول و  
 ماه و روزه عزیز و عاشورا بزرگ فضل ممتاز است از اینها آنچه تواند کرد بکند

بکند **ششم** بر فقر آه و مساکین با آنچه تواند صدق کند و بسخن سخت خاطر ایشان  
 نیاز دارد و در ترقی القلب مهربان باشد بر ایشان از جوامع فی الارض بر حکم من فی **سنا**  
**هفتم** زبانی از چهاچین نگاه دارد از دروغ و از حزل و از غیبه و از لایع و از ک  
 زبان حق قادر شود و او را از این چهاچین دریند کند ابواب طاکوت بر دل او کشا  
 و زبان او بر حکم ناطق شود **هشتم** حق اخوانه نگاه بجای آورده که هر کس که در  
 پیمان اخوانی با خلاصی آمده او را از برادر نسبی کمتر نند و نند و چهاچین برای برادر  
 نسبی میکوشد در مقام نصرت و معانت برای او نیز بکوشد و آنکس از ایشان  
 که بر پیشوا و اخوانی فرار گرفته باشد او را قائم مقام نفس خود دارد چهاچین برای نفس  
 میکوشد برای او نیز بکوشد و اگر نفس خود را بر او بکنند این نقص است مقال  
**نهم** از بندگان خدای عزوجل هر کس که مؤمن و متقی باشد او را در ستاد روزه  
 او را در ستاد روزه هر کس که مؤمن باشد و متقی نباشد او را در ستاد روزه عمل او  
 دشمن دارد و هر کس که کافر باشد او را دشمن دارد و عمل او را دشمن دارد اما آن تو  
 ترجمه کرد و لب میکنند از ایشان در بیخ نندارند که فی کل کبیر حریمی اجر که ایشان  
 از جمله در او بند آن شرالد و اب عند الله الذین کفروا یعنی بدینند که خدای عزوجل  
 ایشان را در دنیا روزی میدهد **دهم** این نامه هر چند روز یکبار بر خواند تا آنچه  
 از وظایف او بر او فراموش شده باشد باز یادش آید و در مجلس صبا و شب  
 صبا که گاهی تذکره در آن جای میشود اعتقاد که تواند حاضر شود و کوشش باند کرد  
 کند و دل حاضر دارد که آن فی ذلک لذکری لمن کان له قلبا و النقی السمع و هو شهید  
 و غیره کند که با هر گاه که تواند ستوا حق را بسوا حق را صحت کند و اخوانی آباد که بنای الهی

و مسجد آنرا از انیس بر تقوی و رضوا امتد که با نصیب ابد وام طاعت و عبادت  
معمود دارد اما بعد مساجد الله من امن بالله و السلام علی ولیی و رحمة الله بکاته  
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الایرجب المله والذین  
الشیخ محمد ولیی فی الله الایرافضل الدین محمد کان الله فی الدارین لهم **اما بعد**  
مشاورت بادینده مؤمن را که خدای عزوجل او را در جهنم اندازد سرگردان کرده که او را  
از خود دانند و فراموشانند که کجا و چه زمان ایشان را سامان بخورد خوانند مؤمن را از ان بی شاک  
کرده نازل بجهنم نهد و وی را در ارض مستقری نباشد چه دانسته که عذاب او بر او  
نازل است و اگر مؤمن را در ارض مستقری باشد عذاب او بر او نازل و اگر مؤمن را  
چون او را در ارض مستقری نیست عذاب او بر او نازل و اگر مؤمن را در ارض مستقری  
از کجا بانگوید ای عذاب رنج و مشهور از کجا پوی باز است که مؤمن را در این دنیا نیاید  
اگر تمام زمین را بجزایالت همت بریزی همت چهل مؤمنان در لا مکان است فی مقعد صدق  
عند ملک مقتدر و اگر جای لا مکان دانی و شناسی که بی جهت در کدام جهنت  
خود را بر همت مؤمن توانی رسانند و همه آنها لا مکان را در کدام مکان توان یافت  
و بی جهت در کدام جهنت توان رسید روی بر این آید دنیا که فرزند با مادر و بی  
از ایشان در کوشش یعنی از ارض یابی اخلاقی آن کرده و هوای خاص او را فرود  
که فترت اول عمر آنرا از عمر در همان و با همان بسیر می کند که نشان پستی راست  
بسر آن میبرد بسوی او را فرود و او را فرود میبرد و سر او را در محیط ستارگان دنیا  
که کرده مؤمن مسکون که نور بصیرت او نامتناهی باشد و شعاع او بر جوارش ابد  
اند از چگونگی که در آنست می توانی در آمد هر چند در ملک ایست چون در یکی

۳۷۸

در یک ایتمی از دنیا بایست همت او بر رسیدن باشد زینهار که پیرا او بی نهایتی همت مؤمن  
مسکون که تناهی تو در لاتناهی او کم شود چون کشتن قطره در دریا انگاه روی خود  
باز نیستی **بیت** چه قطره بر دریا دریا بوی بد یوانگی ماند این داوری جان از تو  
بمناظره القاء نظمه است در رسم نظمه چون از شخص جدا شد و در معرفت خود قرار  
گرفت علم آدمی از ان منقطع شد اما مراقبت عاملان الهی و عمل ابدی ربانی از ان  
منقطع نیست ایشان را بآن سرکاری است و در آن دستکاری تا از ان که صورت  
آدمی از ان سازند و جان در او در بند و شود آنچه شود حال عمل بعینه همچنان است  
یلفظ من قول الاله الی در قیام عتید و فی الجز من صدق بعدل نمره من کسب طیب  
یقبل الله الالطیب فان الله یتقبلها بینه ثم یتبها الصاحب کما یرئی احدکم فلو  
صه یكون مثل الجمل قوله عدل نمره ای ما یوازی نمره و الطلو ولد الفرس و مراد بفتح ر  
اعطاء قوه متمیز است که پیدا و تحقق حقیقی است که ماده مستعد آن باشد نه آنکه مستعد کما  
برد که از اعمال همدا متکون شود ایشان متکون شود چنانچه در جز آمده که راست  
ابراهیم لیله اسری بی فقال یا محمد افوا امتک منی السلام و اجزم ان الجنة طینه لربه  
عذبة لاله و انفاقیعوا ان غارینها سبحان الله و الحمد لله لا اله الا الله الله اکبر اما احبنا  
اشیائی که از علی که بدل تعلق دارد مسکون شود به احبنا و اشیائی که از اشباح که تعلق  
بکل دارد مسکون شود نماند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین جزاء یا کافوا بعلون  
چه این رونق و طراوت و حسن منظر لطافت پیکر که ساختها از کل دارند هم پر توی است  
از ان ساختها دل بر ایشان افتاد **بیت** باغها و سبزه ها اندر دل است عکس لطف آن  
این آب و گل است و برای جزئی از ان تزیین طینه و ما عذبت که آب و گل با

آینه و کردی که از آنجا دشمنی بر این بسایند و یا حین بخت ولیم آید الله چون  
 ایضاً معلومش کرد و یا آورد داشت باید که اقدام در اقامت بر طاعات استوار  
 دارد و هر طاعت که پوشیده تر باشد از دیده های مرغان دیده آن بان روشن تر  
 و دل او بان آید و از بر بجا آنکه چون آنچه از طاعت باز دید میشود چیزی است  
 پوشیده بنما سبب پوشیده کی اوفی است مر آن چنانچه حسن بصری گفت در <sup>تفسیر</sup> **کتاب**  
 فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین اخفی قوم علاما بر عین و لم یخط علی قلب  
 پس اول چیزی که وصیه ولیم بان میشود از طاعات دو طاعت پوشیده است که <sup>بشر</sup>  
 مذکور در شان آن نازل شده یک برخواستن شب برای نماز و دعا که **تجانی** <sup>بشر</sup>  
 عن المصاحف بعد عون ریم خونا و طعنا و تم صد فر پوشیده که و نماز و قنایم  
 ینفقون و اگر چه بصیر در اینجا عقید اتفاق با خفا و نکرده اما از تعقیب آن بقلا  
 تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین بانکه علی <sup>بشر</sup> معلوم است که در آن مخفوها  
 تو توها الفقراء <sup>بشر</sup> همی یکم اضمار این فهم میشود و اینجا جواب **باب اول** در  
 ترغیب در برخواستن شب برای نماز و دعا و ولیم آید ه الله باید که التزام <sup>بشر</sup>  
 شب کند التزامی چنانکه بغیر از آنکه او را عفری از آن باز دارد دست از آن <sup>بشر</sup>  
 عن البیت ص عجبت بنامن رجلین رجل نار عن و طائر و لحاف من بین احبت <sup>بشر</sup>  
 الی صلوة ترغیبه فیما اعتق و شفقا ما عندی و رجل غزافی سبیل الله ما عندی <sup>بشر</sup>  
 ما علی فی الغار و مال فی الرجوع فرجع حتی اهرق دمه ترغیبه فیما عندی و رهبة <sup>بشر</sup>  
 عندی اوقات بیداری شب بر چند معنی قسمت کنند یک قسم ناز کند <sup>بشر</sup>  
 و خضوع و جمع قلب که آن ناسته اللیل می باشد و اول قوم قبلا <sup>بشر</sup> عمل کرده

که بیشتر شود که فاقه و ما تیسر مندر کمال آن دوازده رکعت در وقت اول سبک کند از  
 و دوی دوم بغایت دراز بعد از آن بتدریج کوتاه کند چمد از فعل رسول الله صغیرا  
 ثابت شد عن زید بن خالد الجهنی صلوة رسول الله الیل <sup>بشر</sup> و کعبین حقیقین  
 ثم صلوا رکعتین طویلین طویلین ثم صلوا رکعتین و هارون اللتین قبلها ثم  
 رکعتین و هارون اللتین قبلها ثم صلوا رکعتین و هارون اللتین قبلها ثم صلوا رکعتین  
 هارون اللتین قبلها ثم او تر فذلک ثلث عشر رواه مسلم و یک قسم استغفار کند  
 برای مطلق ذنوب و برای ذنوب مخصوص که از خود شناسد که هر یک با استغفار  
 خصوصیت است لغو و تمام و بالاسلام استغفر و یک قسم دعا کنند برای حاجات  
 حقی و برادران و دوستان خویش و مخصوصا و لا یفسا نا هنالک و دیگر استغفار  
 در خاطر بنی مناجات کند همچو کسیکه با هفتین سخن گوید که نا جلیس من ذکر  
 ندا نکر بر جیل تلاوت بر زبان راند و اگر دلش برای مناجات حاضر نشود دست از  
 تلاوت آن باز نهد و اگر آن نیز از ضعیف نماند خالی نیست یک قسم دیگر تلاوت  
 کلام الله کند تا بر و تعظیم و استغفار و دعا اگر فرج کند شاید و اگر در خلا  
 قعد کند در اعقاب سیدات شاید و اگر در بعضی رکعات که در عقب آن استغفار  
 خواهد کرد آیتی که توطن استغفار باشد خواند پسندید است و اولی بان در  
 رکعت خفیفه اولی است و آیات مناسب استغفار **یکی** این است و لوازم <sup>بشر</sup> اذ ظلموا  
 جاؤا الی تو اباد **دوم** و من یعمل سوؤا الی عفو و ایما **سوم** و الذین اذ فعلوا  
 ما حشره الی و هم یعلمون و اگر در دران رکعتی خواند و این در رکعت شاید و چو بر  
 تجمید بر زمین و خواهم سوؤا ال عمران بر خواند که در احادیث چنین ثابت شده <sup>بشر</sup>

عباس قال بت عند خالتي يموني ليلة والبيصر عندنا فحدث رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ساعة ثم رقد فلما كان الثلث الليل الآخر وبعضه فقد ينظر الى السماء فقرأ ان في  
خلق السموات والارض والاصناف الليل والنهار الايات لا اولى الا للباب حتى تم <sup>تسوية</sup>  
ثم قام الى القبر الحديث وحين داند كه ادى كفا كاراست وقد ارك كاروا باستغفا  
استغفار است وساعته كه لايق ان باشد آخر شب است كه سحر نام دارد براي آنكه  
روزگار دينا مشغول است و شب بكار خواب وان سحر از نيمه كار دينا است كه خواب  
انرا كه كوفت كار است كه خواب سب او رد و خواب سدا را كه ميشود سحر از كار دينا او  
براي كار دينا است كه خواب است فادغ شده كان كه كار دينا نام كذا رده ان ساعت  
خالي كان كه نزار دينا است اساعته است اخروي الهى در ان مجدى عز وجل شغل  
بايد شده چنانچه در هر اندازى دانرا الهى باشد و در خبر نه قطره الهى باشد  
در هر شبانه روزى ساعته الهى باشد انرا سحر بايد جست وساعت اجابت  
ان باشد عن جابر قال سمعت النبي يقول ان في الليل لسنا لا يوافقها رجل  
سينال الله جزا من امر له نيا والارض الا اعطاه اياه وذلك كل ليلة رواه مسلم  
هر كس كه در صبح دينا ان ساعت اروي فوت شود روز قيامت او را بر فوت  
ان ناستنى باشد كه بگويم چنان متاسف نشود آدمى هر تخليط كه در روي  
كرده باشد چون سحر بر سحر و عد و خواجه واستغفار غايد راه خود پالان  
باشد و ابتدا و حبتا از روزى ديگر باشد اقم الصلوة طرفي النهار و زلفا من الليل  
المستجاب هين السينات ذلك كرى للذاكرين و اين سخن نبره براي كسى است كه  
با عمار اين روز خود را از گناه پالانند و چه چنين كس باين فائده نرسد  
براي

براي كسى كه بتكيد با داني بگناه مبتلا شود و خائف و ناام باشد چنان كس چون اين  
خواهي و اظهار بندگي و ستر بندگي نكند يم كند پند برفتند بفضل الله تعالى  
**باب تغيير** در تغيب بصيد قه لاسيما صدق حقيقه قال الله تعالى ان تبدوا الصدق  
فتعاطوا وان تحفوها فتوونها الفقرا فحقير لكم ولهم ايده الله تصدق ولا تصدق  
مستعمل دارد و هر روز دانسته صدق در عهد تمام قل منه او كثر و صدق ناكز بر ادي  
براي آنكه هدام آدمي در معرض اخطار و آفات و صابته سهره اقصاست و او مدخل  
قصا نميدند كه از كجاست تا انرا بر او بگيرد صدق قه راعده الهى ذاتي بسو خيل القضا  
باشد مانند هدايت خالك بركز و اقش بر محبط صدق چون از دست مستدق افتا  
داست رود تا انجا كه مدخل سوال القضا است و در ان رخصه نشيند پس بد بر دفع  
سوال القضا صدق است و دعاء بنين در اين باب نفع بين دارد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
عليه السلام ان الدعاء ينفع مما نزل و مما لم ينزل فعليك عبا الله بالدعاء هر گاه كه آدمي دعا  
مخافتي كند تو قبل بصيد قه رود عاجز بود كه خدای و وايد فرمايد بفضل خود و ثالث  
باب ان لا يقرب الله من يمشي في سبيل الله ثم ان ساءت در حديث و صيته و معا قال صلى الله عليه وسلم  
عليه السلام لا ادلك على ابواب الخير الصوم و الصدق و الطيفي الخطيئة كما يطيفي لنا النسا  
و صلوة الرجل في جوف الليل ثم تلي تعجاني جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا و  
طمعا حتى بلغ يعملون پس اين دو باب را مثلث سازيم در تغيب صوم و سحر الاركان  
درينش و طاعات باذن الله **باب سوم** در تغيب در صوم و ليم ايده الله بايد كه  
روزه مسنون خود را حالي نكند ارد كه در هفته بكره روز باشد يا در ماهي يك روز كره  
آيه صمدية است و في الحديث القصد في الصوم و انا اجزي به چون آدمي بنده خدا

عز وجل است نشاید که از آیه حمد بجز چیزی با وی نباشد و او را از حیثی با زیقون شناخت  
**بیت** مرا کوفی اگر کشته خدای چه داری از صدائی من چه دایم و کسی نکوید که چون  
صوم آیه حمد بیه است آدمی در بهشت که در اول است و او در آن جا را الله باید که طعام  
نخورد برای آنکه طعام بهشت از برای نفوس مؤمنان است که در هر ماه ششمی الا نفس  
تلك الاعین حقیقت ایشان از بهشت است و تناول طعام بهشت بیرون باشد آن خود  
ایشان باشد در حق نفوس خود چنانچه از غیر و طوطی و لایطعم باشد چون نیک  
بنگری آنچه مظهر حقیقت ایشان باشد لقای رب ایشان است لا غیر و اشاره بیک  
حظین است آنچه در حدیث آمده للصلوات فرجه عند لقاء ربی و فرجه عند  
افطاره و فرجه فطره نفس باشد و فرجه لقاء مظهر حقیقت و الله اعلم **باب چهارم**  
درینش در طاعات و عبادت الله او را در نماز بر وجهی که در احادیث ثابت شده و  
مزوی مفرد برای اخلاص جمع کشته است بی عذری متروک ندارد و وجهی کند که  
بتلاوت آن قناعت نکند بلکه در حاضر آورد و بسبب ذکر و مناجات انرا بجا  
رساند و اگر در حاضر نشود ترک تلاوت نکند که سابق فی مناجات اللیل و یان قوت  
ادعیه نبویه باشد که کنوز معارف در آن مکتوبات و هر جا که جای بر او قرار گیرد  
ضبط ما بین الاشرافین و ما بین العشائین از دست نکند و اگر مشارک یا با بد  
تلاوت وصل کند و الا آنچه امیر باشد بر او در تلاوت و ذکر و مراقبه یا صلوة بین  
العشائین که انرا صلوة او آینه کوبندی و آن از دروازه رکعت است تا بنیست رکعت  
درین قرآن بهیچ حال فراموش نکند صیانتا للحفظ و اتباعا للاجر و قیاما بالذکر  
و استقناء لا ابواب الفکر و در روایت مؤکد بی عذری مساهله نماید و لونی آینه

و صناعی باشد در اداء قرآنین در اوائل وقت و جماعت و در مسجد و محراب  
مسنونه کند در صورتی که در صلوة از طول او و مناظره و قصتا مفصل و نماز  
و تزیینت برداند و در این حال مساهله در آن نکند که آن صلوة الطمیح  
و تزییل است بجای مغرب که در نماز است اگر در ثوب با نیت باه داشته باشد  
سحرانند از دنا فقم نماز بان واقع شود و الا سرشب انرا بگذارد و استعانت جو  
قیام لیل بر تقلیل طعام شب و اگر تواند شب و صوم تازه کند و قصد خواب  
کند که نور و حضور آن منسحب میشود تمام او قوت منام و در سجده رویا و وصف  
دل مدخل تمام دارد و چون امانت قواعد طاعت کرد برای تحری رضوا خدای  
و جبل تأسیس اساس تقوی کند برای تحری از خطای عز وجل که افن  
بنیانة علی التقوی من الله و بداند که چنانچه اعمال صالحه در سیقات نفع و  
دلان با حقایق صالحه میشود اعمال سینه با حقایق سینه میشود اگر عمل صالح نفع  
روحه در او باری میشود عمل سستی نفع نفع روح در او باری میشود در حکایت است که  
کسی از روح الله تعلیم ان اسم کرد که چون بر سرده خوانند زنده شود و انرا بر استخوان  
چند خوانند و زنده شد شری سیاب بود در حال زنده کنند خود را هلاک کرد  
اعمال سینه مثل همان استخوان است احتراز باید کرد از عملی که چون زنده شود  
باشد خونخوار در حدیث آمده که من آناه الله ما لا فایم بود زکوة مثل له مال و  
القیامة شجاعا افرع له زینبیتان بطور قیوم القیامة یاخذ بلهزم یقینه یعنی شده قیوم  
یقول انما مالک انما کنزک ثم تلاوا لا تحسبن الذین یجولون الا بیهتوا ذکرا ابواب طاعت  
مثنی سنا فیم بنی که ابواب تقوی و تقوی و قایم نفس است از محارم و محارم عمی خدا

غرفیل کما ورد فی الخبر الاکل ملک حمی الاوان حمی الله محاربه و محل استیثاد  
 رب است غرفیل و جبا که رب غرفیل عبد را بدیند که مشارکت با او میجوید  
 در محل استیثاد و پس از عزت الهی بر سر او انکد که علم خدا ای غرفیل صفا  
 و مانع ان نباشد قال المأمور الحکم بحسن بالملوک الا فی ثلثة فادع فی ملکه  
 متعرض لحرمته و یذبح لسه و فی الحدیث الثجی من غیره سعد والله لانا  
 اغریند و لا تقم غیر منی و من اجل غیره الله عز و العواش ما ظهر منها و باطن  
 و لیم ایة الله بدانند که خدا ای غرفیل انوار کونا کون است هر نوری را می  
 جدا کند بعضی انوار ظاهر است و بعضی انوار مستور و چنانکه در آدمی چیزی باشد  
 که از سره مان از پوشیده نماند مثل وجه و کف و قدم و چیزی باشد که البتة  
 پوشیده دارد مثل ما بین السرة و الکرکبة و چیزی باشد که پوشیده دارد اما نه باین  
 مبالغه مانند ما سوا من کور است و این خاصه اجزاء داخله نیست در متعلقه  
 خارج یعنی مثل این تقسیم باشد مثلا عبد خود را مستور کند و در وزنه  
 خود را البتة مستور دارد و امر خود را مستور دارد اما نه باین مبالغت هم چنین  
 عمل آدمی در حق انوار و معنای امور الهیه مختلف باشد و آدمی واحد ای عز  
 و جل از برای خود آفرید که خلقت الاکوان لاجل الانشا و خلقت الانشا  
 لاجل واد بینه خود خواند و عبودیت او را مقابل ربوبیت خود ساخته  
 و او را مجربان برای تعلم اداب عبودیت و معاملات با حضرت فرشتگان چون  
 طفل که بکتاب فرستند و عالم اسرار خبر خود را انوار خود آفریده و او را سر عالم  
 و امور عالم داد و روی با آن کرده تا معامله با آن معامله با حق و امر حق بتایید

بما یوزد و عالم در حق او همچو دایقین باشد که مرکب برای ملک رهتو اسناد  
 چون در انوار الهیه بعضی هست که نزد رجوع عبد بر رب و انحراف در زمره مقربین  
 و عندین او را و نیست نطرح دان کردن و در وصف حله عرض آمد که و لکلوا  
 منهم اربعة اجتمه اما جناحان فعل و عهد بخافه ان ینظر الی العرش فیصعق و اما  
 جناحان فیتهف بها الهیف مرعته السیر و بعضی هست که حال آن برخلاف این است  
 خدا ای غرفیل در حیوة دنیا هم آفرید انجرام و بخت و عمر و خال را هم  
 از انوار مرتبه آفرید و آیات مرتبه اند و ما سوا ان انصافنا انوار غیر مرتبه  
 آفرید و آلت آنند ان فی ذلك لا یات لغو یعقلون انچه انچه است از محرم و غیر  
 محرم آن خود بالذات بعبد النسب است از رب غرفیل ما للقراب و لرب  
 الارباب و شیمی از ان اهلیة این نماند که محل استیثاد رب باشد غرفیل  
 اما ارباب الهیه ان ارباب رب اند غرفیل در شکر الهی برایشا است و چون  
 اینها بنام انفا ساخته شد اند تا آیات انفا باشد حکم عزت نیز بر اینها هم  
 منسب شود چه عینو نه پسندد که دیدن اعینا بر ساینه حرمت او افتد و فقها  
 نطرح و شعر همان از غیر محرم حرام دانسته اند و با قطع نظر از این چون دنیا  
 دارا کسب است و در آن عزت شخصی نماند از ملکات الا انچه در دنیا کسب نمود  
 از فضل در اشخاص که آیات انوار محبوبیه الهیه اند در آن عزت که سرکار با الله الهیا  
 و معاملتا انفا و پیوسته امور الهیه پیش میآید و در چهار انوار الهیه میجوید  
 در آمدن و شد و خطوه و در حال و طهر حال بهمان عادت مکتسبه از انوار دیدن  
 نمیکرد چون امر قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم محل استمال نیز سنانند و ملکه

این صبر صرف کسب نکرده و اینجا از بلا بر سر و آن آید که هیچکس پیش او نتواند  
 گرفت و هیچ چیز صاف و مانع آن نمیتواند شد برای آنکه انوار محجوب  
 چاهوشان غریب اند که بداشسته سلطان غرت اند با خود قرین دارند که  
 هر بدی که بایشان نگرند از سر بکنند یکا دستنا بر قد بدی هب بالا بگذار  
 مثل آدمی در این مثل ناکشیم آک چشم از بیانات کثافت و نکیر و چون این  
 عادت در او مستمر مستقر باشد گاه این از او نسبت بابت سلاکت  
 دهنده و بر سر و آن آید که بر سر دنیا الکو اعب آمد و ذلک انرا کان عبدا  
 تعزین لابتر سید فقال یا ایها الشریب من هذا السما واقعد فی ظل الاشجار  
 وایاک و بنات الامور فلم یزجر فیک علی دیو الی نفسها فلما کشفتم عدت  
 الی ذکره فخره فصفا مثلا السما والین الرقیق و خدای عز وجل تقدیم این  
 انداز کرده از آفتی که با عباد دارد که و میزد که الله نفسهم واللهم رؤف بالعباد  
 و در جز آمده است که وایاک والنظر الی المرء فان لهم لونا کلون الله چون حسین  
 امرح اینه نوری است از انوار قاهره که آدمی را اذن ادراک آن نیست در  
 آخرت اگر در دنیا دید از او فرزندیک در آخرت چون آن نور تابد بجهان عادت  
 ثابت مکتسب دیده بر آن گذارد و آن نوری باشد از انوار غرت که هر رهنک  
 پیش پیش او روند که هر بدی که بسوزد و نگر چون دیده نرکس از دیده دان  
 ببینند و عصا کمال خاری شده نادست هر بی ادب که بسوزد در از شوق  
 خادیا پاره کنند و این آیه هم در دنیا قائم است برای مستبصر خیر  
 بصیر **بیت** خط مشکین بگرد عارض او خط چینی است کرد خرمین کل

بصیرا لخال مال بر خواند که شاه پیر از دوبرگی پدید است امر و زرد امر دینکا  
 توان کرد و هیچ بلا بر سر ناظر نیاید اما از آن روزیاید تو سید که جلال و شای  
 الهی بخود مقصدی این قضیه باشد و سرکار با او افتد خدای تعالی آدمی  
 از خود از آن روز میسازد میزد که الله نفسهم واللهم رؤف بالعباس و ارا  
 آدمی از غرت غرت برسد و بر خود رحم کند امر و زکد میتواند که امر و زکما  
 اکسب اینست مثلا اگر کسی در جهنما غم خورده باشد خرمین حیث هو  
 در جهنما آیت نوری است از انوار قاهره ذوقیه که بشر مطبق اصنافه آن  
 و جز قوت الهی حاصل بر آن نمیتواند بود اما بودن غم خوردار چنان نور مانع  
 نیست از امکان تناول در دنیا برای آنکه خوردار شئی نه از جوهر او است که  
 مطلقا حکم و خاصیت او داشته باشد چنانچه صورت اسب تند اگر از جوهر  
 کنند کورک بر آن سوار تواند شد و کزندی از آن نیاید چنانچه کس چنان  
 کس در آنست چون در و پاوان نور که غم آید او است خورد بلکه مکتسب عادت  
 ثابت اهنک تناول آن کند اینجا عباد او بر او نشیند و از صورت آن بر او  
 آید آنچه امید و همه عیم که حامی غرت آن نور است انرا کاسر کرد که از آن باز  
 چنان طفل که بر صورت اسب تند کس شایسته باشد بجهان عادت چون آ  
 بر آن سواری جوید اسب او را در ساعت اندازد و لکد کوب سازد آدمی  
 دنیا مثل طفلی است که مادر خود را اشیا با و نماید و او را از بعضی ترساند و بر  
 دل بسازد تا چون در خارج در و پاوان اشیا خورد بجهت عادت اجسام و اقل  
 واجب بجای آورد و محمی ماند از شر و در فایض کرد در بجزایات مثلا صورت ناز

دست کند و با او گوید که این کنند و گشتند است گردان مگرد و صورت انار  
 دست کند و گوید که این لذت و قوت بخشند تناول کن در نفس این ماده <sup>هله</sup> <sub>از</sub>  
 این در اثر نباشد اما ثبوت مملکت اجسام و اقدام مذکورین در او ماندن است <sup>فقد</sup>  
 نسبت با او در ثانی الحال چه کلامی که اینجور فی الواقع ما نیست بیدار از آن احتراز کند  
 حکم مملکت مستتبه عادت نابتة و از ضرر و مضرت بماند و اینجور فی الواقع انا دست بیدار  
 تناول کند و از آن لذت و قوت یابد موشی در در و شباق افتاد با صاحب دنیا  
 گفتند که بخور که پلیدی است گفت حاشا من چشیدم شیرین بود آن پلیدی <sup>ند</sup>  
 که پاک و پلیدی اینچنینا از شباق پاک و پلیدی نیست از پاک برای نمودار گویند  
 و پلیدی برای نمودار پلیدی حقیقه عشا است که در جز آمدن که در وان در او من عشا  
 خیراق فی الدنیا لانتی اهل الدنیا اما هر کس که در دنیا از آن درو شاد که <sup>من</sup>  
 مرد در آن افتاده باشد دوری بخوبی در آن است از عشا دوری بخوبی <sup>عشا</sup>  
 با او گوید که شیرین و خوشبوی است نه سر اسر <sup>امور اینها</sup> <sub>اشباه و اشباح</sub>  
 امور اینچنان است قال ابن عباس لیس الخیرة الا الا سماء ایجا کار آموزند و <sup>عشا</sup>  
 بکار آورند در روضه دینا دست چسبست کنند برای سفت آخرت در <sup>خط</sup>  
 دنیا خط آموزند و در صحیفه <sup>آهت</sup> <sub>نویسند</sub> لاجرم چو ف از این مشق فارغ  
 شوند سر خط دنیا را خط بر سر کشند و ورق منشور ورق آسمان را <sup>یکوشه</sup> <sub>ایچید</sub>  
 افکنند بوم نظوی السما کفی السجل للکتاب نگاه سر کباب حقایق افتد و <sup>عند</sup>  
 هر نمودار پلیدی آید اهل نظر و انان اولیة بوم نیانی تا اولیان زیر که در <sup>دین</sup>  
 دنیا در پاک و پلیدی درو شباق می چید و از حقیقت حال غافل بود امر <sup>و رات</sup>

آخرت دانند که شاد و چید سیکفت یعول الذین نسو من قبل قد جالت <sup>رسول</sup> <sub>دینا</sub>  
 بالحق و تقوی مستوم است بر اعضا برای انکه تقوی و قوا نیز نفس است از <sup>محرکات</sup>  
 و آلت ارتکاب محرمات اعضا است و داخل اعضا در این باب <sup>سره عشا</sup> <sub>که</sub>  
 حدیث اشارت بان شد که من و فی شر لعلقه و قبیره و ذبید به <sup>فقد</sup> <sub>و فی</sub>  
 ستر باب در تقوی بنویسیم بعد اعضا مثلثه مذکور و آن باب پنجم و ششم <sup>هفتم</sup>  
 باشد و اینرا مکل الارکان سنازم بر بیای در منشور تقوی و آن باب ثامن <sup>باشد</sup>  
 باذن الله **باب پنجم** در قوا نیز نشان او <sup>باید</sup> <sub>انکه</sub> <sup>نیز</sup> <sub>باید</sub> از ستر جنی نگاه <sup>دارد</sup>  
 از غیبت و غیبت آنست که کسی بقصد تفکر خیری از حال کسی باز گوید <sup>که چون</sup>  
 آرزو شود باید که چون این داعیه در خود یابد با حق فرخ کند که دیگری با <sup>و</sup>  
 چنان کند بیدار که حال خود را بان چگونگی یابد حال کسی که غیبت او <sup>سکند</sup>  
 مثل آنست پس بنسند دبا و اینچون خود نمی پسند که هر کس را در <sup>عشا</sup> <sub>عز</sub>  
 و کیل و کفیل هست **بیت** خواهی که پسند هر کس کردی و نیکی <sup>بر کسی</sup> <sub>پسند</sub>  
 اینچون خودی <sup>نپسند</sup> <sub>دوم</sub> از هر حال اجتناب کند که هرگز منانت از وجود <sup>دور</sup> <sub>دور</sub>  
 دشمن نشا و بخت منای عز و جل با او رود و در حدیث وارد است <sup>که ان</sup> <sub>بیت</sub>  
 الکلمة ما یقولها الا لیه منک الناس یهوی بها بعد من الشریا و انزل <sup>عن</sup> <sub>سنا</sub>  
 اکثر و اشده تمایز <sup>عن</sup> <sub>قد</sub> <sup>مترجم</sup> <sub>مالا یغیر</sub> <sup>نزل</sup> <sub>کند</sub> یعنی چون سخنیکه <sup>سومند</sup>  
 در کلامین یاد دنیا گوید و الا صحت اختیار کند که صحت ملقب حکم است <sup>و فی</sup> <sub>الذکر</sub>  
 من قال حیرا فغمم او سکت فسلم و قيل من عد کلامه من عمل <sup>قل</sup> <sub>کلامه</sub> <sup>فی</sup> <sub>الایغیبه</sub>  
 عقبت <sup>بن</sup> <sub>قال</sub> <sup>لغیت</sup> <sub>رسول</sub> <sup>الله</sup> <sub>فقلت</sub> <sup>ما</sup> <sub>النجاة</sub> <sup>فقال</sup> <sup>اسلمک</sup> <sup>علیک</sup> <sup>اللسان</sup>



وليسعك بيتك وابك على خطيئتك رواه الترمذي وعنه سهل بن سعد قال قال  
رسول الله ۳۴ من يضمن لي ما بين رجليه اضمن له الجنة رواه البخاري **باب ششم در**  
وقايله بطن وسكمان از سكر چيز نگاه دارد يكی از تناول طعام حرام كه بشير مروى بگو  
كسى افكند كه حاضر كند از راه ضيافت از اين باب باشه و اعتماد بر خوشنوي  
صاحب بنگد كرى اذن او طعام خورج كه در حكايه بعضى سلف هست كه كشي  
برد و چند عه در سوز از پيش او برداشت كه تناول كند سر مستش گرفت  
وكفت جدا مويز من بخورم گفت اعتماد بر دل تو داشتهم كه رافعه امت گفت  
اعق اعتماد بر دلى ميگي كه بدست من نيست و قهرا از خطر احتياط در اين  
باب گفته اند مهمان لغو بخادم ندهد و نان برى كرم نبرد افكند بر  
انكه او از زوى كه مهمان است نازون نيست در عيز آنچه خورد خورد دوم <sup>متر</sup>  
كند از اول اطردر طعام و قهرا گفته اند شبع مكره است و فوق شبع حرام است  
اقتضا در اين باب نگاه داشتهنى پسنديده است خاصه در طعام شبع شبع  
از ان مانع قيام ليل است سيم احتراز كند از طعام بغفلت خوردن بايد كه  
در حين چيزي خوردن دل حاضر در او كه ماده و جودى غذا است غدا نيك  
بغفلت و شره طبيعت خود را جزا بدهنى كه ازان متكون شود سريشته غفلت  
و وقت باشد تناول طعام را مقرون بنى كروى و شكروا عبا و استقبضا بايد  
بديت بى غماشاي صفا خدا كه خورم نان در كلو كه مره **باب هفتم در وقا**  
فوج اعظم فتنه ادى اين است مثل رسول الله ۳۳ عن اكر ما يدخل الناس  
فقال الاجوباء النعم والفرح بال العاف **بديت** فوج و كلو فوج و كلو كه در مراد <sup>دلو</sup>

دلو كه از اين هر دو برست اوست اخى اوست او و ولد ان نظر و فائد بن  
فتنه است و قال اخى **بالعقبت** و مستفتح باب البلا و بنظره تزد منها شغلنا اخر  
عيسى ۴ از اينجا گفت لا يزين فى جنبك ما غضضت طرفك در شرح تقوى كمالى  
مبتلى در باب نظر كن شت التجا بخندى غر و جل ميبايد برد كه آدمى را در اين  
باب نگاه داشته كند قل اعوذ برب العلق من شر ما خلق ومن شر ما خلق اذا  
وقب فتر بعضهم العاسق اذا وقب اى الذكرا اذا قام ولم يبعد لان معناه الليل  
اذا دخل و ذلك مطيبره و مثل هذه الكنايات عن بلاغته العران غير بعيد <sup>كنا</sup>  
عما لى بقوله كما يا اعلان الطلما فى لى اية الله موسى و سائر السالكين يحفظ  
النظر و غنى البصر التوقى عما يتبع ذلك من الخطر و يلزمه من الضر قال الله  
تعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك اذكى لهم والله  
بما يصنعون **باب هشتم** در نشو و نما تقوى در اين باب بعضى از مومنان اخلاق كه  
مؤمن سويى است باجنبه ازان بر شماريم كه اگر چه اخلاق بد و اخلاق نيك  
معلوم و مستفيض است پيش مؤمنان كه كدام است اما نكده بهر حال <sup>است</sup> معيند  
و نكده خود غير اين نباشد كه معلوم باياد كشي هند قال الله تع و ذكر فان  
الذكري تنفع المؤمنين آنچه حالى ازان حاضر ميشود بليست خلق است غضب  
تكره فخر مجادله باج بصر بطالت تا سنف حسد طمع حقد كذب صلف <sup>تفا</sup>  
مجل منت استنزال عند و ظلم حرص و ليم اية الله موسى است به هجرت از اين  
اخلاق و آنچه منبى است بران از اعمال و الله الوفاق والمعين و چون سالك  
خود متمسك بطلاعت تقوى شد بمقتضا لائى الاثلك حق سونم <sup>خود</sup>

اویست و تحقیق و نیز آن شفیع را که آن الله و توحید الودیه آن باز وقت غیر  
 خود افتادن است بدین صیغه و استاد و تکرار و العصران الاثنی عشر الاله  
 اسوا و علوا الصالحات و تو اوصوا بالحق و تو اوصوا بالصبر یکی از برای جز خود  
 ابناء جنس از انش برای صلوات عام عام که در عزایها الناس اتقوا ربکم الله  
 خلقکم من نفس واحدة و خلق ستمار و جبرها و بیست ستمارها لا کثیرا و ستمار  
 واتقوا الله الذی تسائلون به و لا تطام سلوچ بر آنست و یکی از برای اعلی  
 کلمه الله کلمه الیون الذین کلمه الله تا ذکر خدا ی عزوجل در ارض مرفوع بود  
 اساس طاعت او موضوع بود و او امر نواهی رسول الله صومل و سماع با  
 برای قیام بوظیفه عبودیت و شناخت حق ربوبیت پس اینجا بابی نویسم در بیان  
 طریق دعوت الهیه باذن الله تعالی و این باب فخر باشد **باب فخر** در بیان طریقه  
 دعوت الهیه و خواندن بخدا ی عزوجل و من احسن قولاً من دعا الی الله عمل  
 صالحا و قال انتی من المسلمین خواندن بخدا ی عزوجل بر سبک کوزن باشد یا  
 بر این ابراد سخنهای حکم برای شخص بصفا یا ابراد سخنها مقبول برای تبلیغ  
 یا ابراد سخنها ملزم برای کسی و در نفس قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک  
 بالحکمة و لعلی عظمه الحسنه و جاد لهم بالحق احسن چون حکمت خواندن با آن سخنها  
 غامض که افهام سخن آداب آن نیارد و بتکلیف مبتلا شوند یا از ان سخن با  
 صبر و در دل ایشان افتد و در ریغ افتد احتراز کنند که آمد که ان النبی ص  
 فنی عن الاعلوطات و عبد الله سعور گفتند از یکم صعب المنطق و هم او  
 حد ثوابی خون و دعوا ما ینکر ان یحبون ان تکذب الله و رسول و یکا از جمله

اجله اصحا کفت حفظت من رسول الله فنی عن الاعلوطات و عانی من لعام  
 فاما احد هما فبثنته فیکم فاما الاخر فلو بئس قطع هذا البلعوی یعنی مجری الطعما  
 بموعظه خوانند ترغیب بدین هیب است که طالب بجنای خوف و هجاب طیارا بسو  
 سنا بخرام کند اگر ابتدا او سخن بر و عدا خند ختم آن بو عید کند که قال الله نبی  
 نجای انی انا العقب العظیم و ان عذابی هو العذاب الالیم و اگر ابتدا بدین شد بدین کند  
 ختم بتلخیص نماید که قال الله شد ید العقاب ذی العلولی مکن لکنه انزال سماع  
 باشد که در لغت معین ترجمه فقط در بابست حالت یا تحریف فقط نامح  
 او را عجل بحسب مرض باید کرد و از اجاز مختل و اطناب ممل احتراز لازم دانند و در  
 پشت سخن نگاه دارد نکند که چون روی سخن با چیزی شود چند آن تو غل در آن کند  
 که از دیگر جانب سخن غافل شود هر چه نصب العین بیان وارد مقابل ان ابلو  
 چشم اشارت ملحوظ دارد تا از اعتدال اداء که جمال و کمال کلام در آنست محفوظ  
 و سخن که گوید باید که ظاهری مقابله داشته باشد و چون باز خواند حقیقه در  
 اذن بیرون آید نباید که ظاهری داشته داشته باشد اما چون بان کاوند حقیقه  
 نداشته باشد و متلاشی شود یا حقیقه درست داشته باشد اما ظاهرا از جمله رسد  
 عاری باشد و سخن که گوید باید در نفس خود سخن صحیح باشد و فائده در استماع  
 آن مستمع عاند شود از تغییر خلق یا تغییر علی یا انشراح صدری یا وقت قلبی و  
 اینکه آن سخن راست است کافی نداند در گفتن آن چنانکه عادت مترجمان بعمل  
 که در چیزهای لا طائل که در آن نفعی نیست نه مستمع را و نه را تامل و الاطال کلام کند  
 و شیخ مارعه الله گفتی بین چه میگویند و بعضی کج میگویند و کلام کامل آنست که

الغنة بحمد الله  
ع

اصل آن معدوق باشد و فرغ او پیش چنانکه در صفت کلام رسول الله گفته اند  
 اعداق اصل آنست که آب از جانبی خورد و در جمع او باصل الهی کل باشد نه  
 باشد از جنبه ظاهر کوی خواسته و این شید بنا بسبب چند ان اولی است و اما  
 فرغ این است که روی او با نظام اصل الهی باشد و تمیز دانه هسته و فی الجمله  
 بعثت لائتم مکادم الاحلاق کثیره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السما مثل  
 چنین کلام است و آنچه از همین ظاهر کوی بر خواسته و کار کردی در اعلا  
 و نظام در هر یک از کثیره خبیثه اجتناب من فوق الارض ما لها من قران است  
 و بعضی از آداب مذکوره که اگر چه خاصه در طریقه صوفیه نیست اما چون بسط  
 بطا کلام در صوغه و خطابت زیاده است که در طریقه بر همان در آن بقول  
 و يرجع کلشخه الی مرجعه و از جمله آداب مذکوره ترفیق صوت است و تخمین  
 سمت و تنظیم ثوب و تطیب قلب چه معانی که بفرغ در تقیه با راه میرسد  
 ذی همه صالح بقبول قلوب اقرب است و گویند مالک بن انس بنقل احادیث  
 مشغول نشدی بی تقدیم استویز عام و تفریح حمید و انما تطیب لبس ثوب کثیرا  
 للحدیث و از آداب او احتراز است انما لجلس که از سلف ثابت شده که اذا  
 طال المجلس کان للشیطان فی تصدیک و از آداب او تحویل است بموعظه عن شقیق  
 قال کان عبد الدین مسعودی کذا اناس کل خمیس قال لرجل یا ابا عبد الرحمن  
 لودعنا انک ذکرنا فی کلوم قال اما انک عنی من ذلك انی اکره ان املک و انی اتموم  
 بالوعظه کما کان رسول الله یقولنا بها مخافه السامه التحول القهله و عن  
 عن ابن عباس قال حدثت الناس کل جمع و رة فان ابیت فریق فان اکثری فلا

ثلاث سرات و لا تمسک الناس هذا القرآن و لا الفینک باقی الیوم و هم فی حدیث  
 من حدیثهم فتم لهم و لکن انصت فاذا امرک فخذ تم و هم یشتوهون و انظر السبع  
 الدعا فاجتنبه فانی عهدت رسول الله صیابا لا یفعلون ذلك اذ این سخن  
 ابن عباس فهم می شود که مینا و وعظ بر این قران نهادن و ضم آن بدعا کردن کثیرا  
 اصل و عطف است در این عهد اصل در سلف داشته چه گفته و لا عمل الناس  
 القرآن و انظر السبع من الدعاء اجتنبه و دریا من تعلم صید الهی درین باب سخن گفته  
 شده بآن نیز استعانت جوید و چون با جسد ال اقامت دعوت الهیه کند از طریق  
 احسن درست ندارد و از اجاشن و انخاش مجتنب باشد و اگر ضم در سخن تعد  
 کند او نکند و بر عباد کلام او صبر کند و طهر کند او بخواب کشد او از مقصود سخن زانند  
 و سخن طابع البحث نکند که هر کس که صبر و حلم او زیاده است در محبت او غالب است  
 و البته او غالب میشود و داعی الهی باید که او را مرجعی در آن دعوت باشد که محبت  
 او باشد تا رخ مان را عذری نباشد در ترکها صغایر او اجابت دعاء او پس  
 حاجت بیابی دیگر است از سخن در بیان مرجع دعوت الهیه و آن یکی از وجوه  
 چنانچه بیاید و آن باب دوم باشد نلک عشره کامله **باب دوم** در بیان مرجع دعوت الهیه  
 و آن یکی از وجوه است با تنضیم داعی که سابق باشد بر او و مستحق آن و  
 انکس او را از قیام با نیجه اقدام بر آن است و این است که ستمی است در طریق تعلیم  
 اجاز و اسناد استاد و در طریق ارشاد مد حول در سلسله و وجه شیخ جامع  
 مؤمنان بر قبول آن و اخذ از آن و اشتها را و باین معنی در محل خود با استناد الهی  
 که دلالت بر خلاف آن کند چنانچه از حضرت شیخ مرشد در عقاید مذکور

که از در بیان مذاهب سلف نوشته و بنوی تعلم العلم و طلبه من مظانہ و الاخذ <sup>بمن</sup>  
 عرف با نقانہ و اخذ ابن دو طریقی تاخذ طریقین امامت است چنانچه امامت  
 بدتضیص امام سابق باشد مثل خلافت و مرتبه بدیعت از حاضران از انان  
 امام برایشان است و طریقیان صوفیه مرجع و مال ایشان با ازواج امامیه باشد  
 و شک نیستکه اگر ابن هر دو حجت جمع شود اولی باشد در اولویت سخن نیست <sup>سخن</sup>  
 در وجوب است و مطابق ابن سخن بنف در روایان دست دادوشبی رسول خدا را  
 بخوابید بدان که در مقام رضا و استخفاف حال بند بود پابنده گفت که اگر فقر فقر  
 بخوانی و طریقی موسی بخوانی در سلسله در آید و چنین اظهار میفرمود که طریقی  
 واقعه بسیار پسندید؟ است اما آن علاوه جزامت و زهد حسن همین معنی  
 که مذکور شد و بعد از اتفاق ابن روایا عزیمت استمال ابن امر که مقرر خاطر بود  
 نمود و عرض جواب کرد مطآن ابن معنی تواند بود بر هر دو میگرد بر ای اختیار  
 جانب و در آن باب متردد بود که اتفاقا مسافر مجاز پلش آمد و در سفر نیز فحش  
 صعب الامکان شد و کسیکه شناسیده آن باشد در زمان معاودت چو بیلند  
 چمن نوزاد سوری غریب در این باب روی نمود در منزلتیکه نشسته بود شخصی  
 درآمد و ساعتی درنگ کرد و بعضی اصحاب حاضر بودند و بعضی بمهمات متفرق شد  
 بودند بعد از آن گفت که من خلیفه امام زین العابدین عم و شیخ عبد القادر  
 جیل ام بیا و با من بیعت کن مشکو علی از این سخن بر من نشسته و حیرتی <sup>بنا</sup>  
 کردم و دست بردیست وی نهادم و با وی بیعت کردم و گفت ترا اجازه  
 بیعت و اجلاس بر سجاده و اجراء مقرران دادم بعد از آن برخواست <sup>در روان</sup>

در روان شد ابن دیکو و با بازندیدم و عجیبی و عجیبی سر داد این واقعه بود  
 ندانستم او را جز غایبی الهی بدشمال ان امر بنوی و الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 و اکتانتهدی لولا ان هدانا الله و انى وقد اجزيت للمكاتب لهذه الرسالتا  
 المدعوة بابو الجحيز و لى في الله الفقيه عماد الدين عبد العزيز بن ا <sup>لفقيه</sup>  
 جمال الله والدين محمد بن الفضل بن محمد بن محمد الاقرى توالاه الله  
 تعالى بما يتولى به عباده الصالحين و رحم ابويه الصالحين ان يروى عنى جميع  
 يجوز في روايته بالاسناد التي عرفنا في ولسنا نحن و وجدنا هاتين في اجازة  
 لي و ابسطوا في ذلك اجازة المولى شهاب الدين الكرماني اجزيت له اية الله ان يروى  
 عن جميع ذلك لاسيما ما كان من ذلك من كتب الفقه و التفسير الحديث لاسيما  
 احتواه الصحيح و جامع الاصول و المسكوة و ان يثبت للطالبين ما اخذ منى من العلم  
 على شرطه بدل المجزى في القيتا و التوفى و احبنا حسن التلقى و ان يشهد لمن اراد  
 ان يخدم الى الله التوبة و يخلص له الدين و الطاعة لم يودها عند الله عندنا  
 المؤمنين لقول رسول الله ص انتم تشهدون الله في الارض فالو منو شهدنا لبعضهم <sup>لبعض</sup>  
 و ان اوصيه بعد الوصية العمولة هذه الرسالة وصية خاصة ان لا يدنس ذبيلها  
 الشهادة في دين الله مادام حياتونين اللهم و حسن عتمه و حفظه و اعين بالله  
 الحى القيوم الذى لا تأخذ سنة و لا نوم من ان يسقط من مكانا خيرة و قام بالسياسة  
 عنده و اليك اللهم ابن من حولي و قوتي و من ان اسمع الابك و لبطش الابك و حالنا  
 خائف من بطشك عاجز في قبضتك فاطل الى رحمتك الالان كلاة الوليد و لا اعمل  
 عنى و تولتى بما يتولى به الصالحين و الحمد لله رب العالمين و صلوة على محمد و <sup>سنة</sup>

النبيين والهم والله اجمعين الطاهرين وهذا خط عبد الله المنصور الى عمرو  
 قطب بن يحيى بن يحيى الانصاري الخ زجى السعدى تارباقيه عليه وعرف له ولوالديه  
 محرابه في يوم الاثنين غرة رجب **بسم الله الرحمن الرحيم** من بعد الله قطب بن يحيى الى  
 الاخ في الله سليمان محمد الملقب والدين سلام الله عانا الله فيما عانا الله وفضلنا  
 ولطفه قوله **اما بعد** وحي ادمى مرخداى عز وجل راسد اول است بد انكونه  
 او معنى اهدى يكره وحي وحي كما اصل وذات اچنين است نفس وشعور  
 فرع وصفه است چه رسد كه خود را سخت كير ومرخداى عز وجل راسد اول  
 بناشد چون نوع ذات با سر كرد كارى است وطوفان بلاه ميطلبد سر كشي كفا  
 نفس وپناه بردن او بگويند اربلاوا اذا وياض نميگردند قلعه در پند اربيل  
 منجنيق سوج در دريلى شود وضاغه اند بيشه اچون زير زير ميشود كشته نوع  
 اخلاص است ويكانه شدن با سر پروردگار **بديت** آشنا همي است اند  
 بجز روح چاره ايجاد نيست جز كشتى نوح **و من يتوكل على الله فهو حسبه ان**  
**الله بالغ امره** ويتوكل نه استنكده از زوى معين پيش چشم خود بردار  
 و طمع نوك در بندد كه البته وكيل خدا عز وجل از زور بر آرد وشوق وجود  
 با و راه كند عزت جليل چنين وكيل خرمي قبول نكارد توكل استنكده قد  
 خداى عز وجل بمقتضاى جعل الله لكل شئ قدا **لا شغصا مقرر كرد و**  
**بمقتضا ان الله بالغ امره** امضا و انفاذ آن ميفرمايد بخوبى اولى وانسب است  
 كجايش كا خود را ايجاد است و آن دانده كه **بديت** هر چه هست از قامت ناسازي  
 اندام ما است **ورنه** تشريف تو بربالاي كس كوتاه نيست **و چه كوتاه تشريف**

۳۷۹

او بربالاي كس كوتاه باشد و او ان كس است كه صفة خاص او كه در مقام تشريف  
 شأن او سد كورد اين است كه ريبا الذي اعطى كل شئ خلقه ثم هدم  
 طر كسر اچنه شايسته و بايسته است و است دهد چون شخص خود در زرا  
 كرده وغير خود را خود پنداشته تقصير آنكس چه باشد كه اچنه في الواضع  
 شايسته و بايسته اولى او است با و ميدهد و اتباع و هم باطل او  
 كه او را فرود كند اردو دشمن او را كه او را خود پنداشته پرورده كه اعداى  
 عدو و ك نفسك الهم بين جنبيك در رعا خداى عز وجل دشمن كافران  
 دشمن داناست و ايشان دوست خودند اما دوست نادانند و ديلا  
 كه گفتند **مع** دشمن دانابه از نادان دوست خداى عز وجل دشمن كافران  
 ايشان اولى است از ايشان كه سخن اريب الهم بين جبل الوريد چون حال  
 با كافران كه ايشان از ايند كه خود بد و كرده كه وان الكافرين لا مولى لهم  
 اين است حال مؤمنان در اين شايسته باشد پس ايمون باك اعتقاد با ك ان  
 برب غفور و مباش و بديت انكه اچنه پيش تو مي آيد صلاح تو است صلاح  
 ريب تو بر اى تو اولى است از صلاح ديده نفس تو بر اى تو بخداى كر ريب  
 بقوا اريب است از نفس تو بقواى مؤمن با ادين مبارك تو و تو خلافت  
 و شفاق و خلاف و شقائى نيست در عالم جز اين هر خلاف و شقاق ديگر  
 هست مشتق است از اين عارف در تا و ايل و اچنه بنى ان نعبد الا الله  
 گفته كه حقيقت اصنام صور و نفوس است و اعظم عبود عبد في الارض  
 مؤيد همين تا و ايل است اکنون تو در اين حرب يا وركدام جاني ريب را بر

میکنی یا نفس را بر ریب اگر ریب را بر نفس میگذرانی ریب تو است اگر  
 نفس را بر ریب میگذرانی نفس تو است و اگر موقوف میداری تا با کسی  
 مشورت کنی قرار و مشی است فرشته و دیو فرشته گوید ریب را بر  
 کزین برای آنکه فرشته ربانی است و حکم ربوبیت در وجود او ظاهر است  
 و دیو گوید نفس را بر ریب کزین برای آنکه دیو نفسی است و حکم نفسی  
 در وجود او ظاهر تر است الانا و تیر شخ ما فینهم کس آنچه دارد میکند  
 و اگر از من میگویم آن تربک علیک حقا و لنفسک علیک حقا  
 فات کل ذی حق حقه متر خود تمام همراه ریب کن هیچ از آن برای نفسی  
 مگذارد جهت خود تمام همراه نفس کن که هیچ از آن ریب ترا در کار نیست  
 گاه نخورد و او را با گاه سرکاری نباشد با گاه با گاه سرکار داشته باشد  
 برای ستور آماده دارد و دانه برای دستور نیز کوارد اگر چنین کنی یعنی  
 سخن آن عارضه دانی که حیثیت اینجا که گفته واللہ لو عرفتم ما عرفتم فی هذا  
 السد و لطرتیم طرب الابد و کحفتم الخوف الذی لیس مع من لا حد فی  
 چنانچه است ظاهر ما داریم بغایت پریشان و پشیمان و باطله داریم مجموع  
 خود بسند این است شرح ما اگر پرسند و شرح پریشانی ظاهر از فضل  
 باطن باز خوان و هو **بسم الله الرحمن الرحيم** اللکریم الرحمن الرحیم انما المؤمنون  
 من عبد الله طرب بن محیی بن الاخوان الالهیین **اما بعد** از عیبات خدا  
 و جل و کوا و ملول نشوید چنانچه خدای عز و جل از روزی دادن ایشان  
 ملول نیشود و هر روز آفتاب از مشرق بر میآورد و معجز و فریب هر روز

۳۸۰

روز دیگر همچنین فی سبب انتظام معیشت آدمی و مواد بقای او علی الانشا  
 راست میدارد هر چه جوانتر اند تن ایشان بیعت خدای مشغول  
 و جان ایشان بشکر گذاری منعم و هر چه نا جوانتر اند تن و جان ایشان  
 همه بر برداشتن حفظ مشغول است و از آن بشکر نمی برد ازین و اگر هر  
 از نعمت از ایشان باز گرفتند تا مگر باز وقت افتند و بتدارک و عذ  
 خواهی مشغول شوند اینصورت در ایشان باز نمیاورد و چون مشغول غصب  
 طیشی با آن بی حفاظی اول و این چیزها آخذ بخور دهند خورد و بردنی آن **ربک**  
 لبنا لرحمنا چند روزی مهلت داده اند تا آنکس که باز کشتن است باز کرد  
 من الله تعالی و آنکس که باز نگردد حجت بر او درست کرد و هر چه در تو  
 وی است از بی شرمی و بی باکی بفعل آید تا دست عذاب بروی مطلق  
 کرد و بی دریغ سوط عذاب بر او منصب شود و الله سبحانه انما اراد  
 از بندگان شاکر و عباده اگر خودیش کرد و اندو از ناسپاس و غفلت نگاه  
 اندو تو ذلک وهو سبب و نعم الوکیل و صلے الله وسلم و بارک علی محمد و آله **جمعین**



Handwritten text in Arabic script, likely a list or account, covering the upper and middle portions of the page. The text is faint and difficult to read.



Handwritten text in Arabic script, continuing from the upper section, covering the lower portion of the page. The text is faint and difficult to read.

23 1/2 1/2 1/2 1/2  
1 1/2 1/2  
2 1/2 1/2 1/2 1/2

1/2